

دانش ایمنی

در اسلام

نام کتاب : دانش ایمنی در اسلام

نویسنده : مرتضی رضوی

انتشارات : مرکز تحقیقات و تعلیمات حفاظت و بهداشت کار

تاریخ چاپ : پاییز ۱۳۷۹

شمارگان : ۲۰۰۰ نسخه

بسم الله الرحمن الرحيم

مقدمه:

کار، در هر سه ماهیت: انسان که بر پدیده‌های طبیعی می‌نشیند و آن گاه که ماهیت اجتماعی پیدا می‌کند و یا کار فکری، تنها ممیزه عینی و عملی انسان و دیگر موجودات است.

فلسفه وجودی انسان و اصالت هستی بشر بر این پایه استوار است که انسان منهای کار علت «بودن» خویش را از دست می‌دهد (لیس للانسان الا ما سعی). بشر به طور تکوینی می‌خواهد در طبیعت تصرف کند و آهنگ آن را در مسیر و جهت دلخواه خود قرار دهد تا به ایمنی و کمال برسد.

کار علاوه بر زحمت و فشار روانی و جسمانی با ستیزه‌گری طبیعت که همانا «حادثه» نامیده می‌شود، روبرو است. رفاه و ایمنی فردی و اجتماعی تنها به قیمت تحمل رنج و مشقت حاصل نشده بلکه تقابل پر چالش انسان و طبیعت همواره جان و تن آدمی را آماج قرار داده و از این رو است که باید گفت طبیعت گاهی چه بی‌رحم عمل می‌کند، چرا که مشاهده آمار و عواقب ناخوشایند حوادث ناشی از کار قلب هر انسان تلاشگری را به سختی می‌فشارد.

پس به حکم خرد و احساس باید در صدد مهار حادثه برآمد. به ویژه با اتخاذ ساز و کار پیشگیری اساسی از نتایج نامطلوب ناشی از رابطه متقابل کار و طبیعت، روابط انسانها با یکدیگر و ارتباط فرد با اجتماع که در مجموع کار و امور اجتماعی نامیده شده است.

تمایل به مطلوبیت بیان و نوع نگرش دین مقدس اسلام به اصلی مهم با عنوان ایمنی و لزوم طرح آن در گستره فرهنگ کار در جامعه، ما را بر آن داشت تا کتابی پیش رو در این زمینه به نام «دانش ایمنی در اسلام» به جامعه عزیز کار و کارگری و کلیه کارکنان و دست اندرکاران عرصه‌های محیط زیست، شهرسازی، معماری بهداشت، بهزیستی و تمامی مدیران، دانشجویان و اساتید مراکز آموزشی و پژوهشی و همچنین از طریق شبکه اطلاع رسانی جهانی (اینترنت) به همه تشنگان درک مفاهیم متعالی اسلام در سراسر جهان تقدیم نماییم.

در خاتمه موفقیت روزافزون نگارنده و مرکز تحقیقات و تعلیمات حفاظت و بهداشت کار را در جهت ارتقاء فرهنگ ایمنی و بهداشت کار از درگاه ایزد متعال خواهانیم.

حسین کمالی

وزیر کار و امور اجتماعی

بسم الله الرحمن الرحيم

انسان این موجود «چاره‌جو» همواره برای تصرف در طبیعت و ایجاد «رفاه» در صدد شناخت چاره‌ها و ره چاره‌ها است. و این کوشش خود را «کار و دانش» می‌نامد. رفاه در سالم‌ترین مفهوم و معتدل‌ترین معنی، یعنی «ایمن بودن در زندگی» یعنی «آسایش».

اما مشکل بشر این است که برای فراهم آوردن این آسایش، آسایش خویش را در معرض خطر قرار می‌دهد و گویا گزیری از این «فدای معشوق برای معشوق» نیست.

از جانب دیگر به حکم خرد برای این چاره‌گری نیز چاره‌گری‌ای لازم است که «دانش ایمنی» نامیده می‌شود. اینک سوال بزرگی که بر بالای سر «زیست تاریخی بشر» هست این است: آیا این حکم خرد در حداقل ممکن پاسخ عملی دریافت کرده است؟ تا ایمنی در تکاپوهایی که برای ایمنی انجام می‌یابد تامین گردد و آسودگی در به دست آوردن آسودگی، نابود نشود؟

در این میان بخشی از جامعه که در میان آنان بیش از سایر بخش‌ها، آسودگی فدای آسودگی و ایمنی فدای ایمنی می‌گردد «کارگران» هستند. به راستی در این هستی چه پر هزینه می‌دهند «آسایش» را!؟

انهدام همواره نیروی انسانی (یعنی انهدام نیروی خلاق) و ناله‌های دردآلود کارگران حادثه دیده و کثرت افراد مصدوم، بیمار، معلول و ناتوان، که بر اثر حوادث و بیماری‌های ناشی از کار سلامت و سعادت خود و خانواده را از دست داده‌اند نه فقط حکایت از قصور و تقصیر در مسولیت خطیر انسانی دارد بلکه بیان رسای فریاد و امداد خواهی و مظلومیت انسان‌هایی است که هر چند هنوز دچار این گونه گرفتاری‌ها نشده‌اند لیکن همواره بر لبه پرتگاه آن قرار دارند. وجود این همه انسان آسیب دیده نه تنها نیهی بر وجدان بشریت است بلکه تقاضای بلند و رسایی از التماس و درخواست مظلومانه افرادی است که هر لحظه در معرض سقوط در این حوادث‌اند.

آری نمی‌شود این فریاد مجسم میلیون‌ها انسان (در سر تا سر کره خاکی) را وا گذاشت و از آن وارheid. زیرا او ابزار نیست او هم چون ما و شما جان دارد و جانش بسی شیرین و محترم است.

اگر حوادث و بیماری‌های ناشی از کار را در کنار هم بررسی کنیم به روشنی در می‌یابیم که جامعه بشری در برخورد با گروه دوم در دو نکته بهای لازم را به آن نداده است:

۱- غفلت و بی توجهی: اگر حوادث و بیماری‌های ناشی از کار در یک تلقی همزمان با پیدایش بشر نبوده دستکم از سده‌ها و هزاران سال پیش یعنی از روزگاری که آدمی به «کار» آغازیده، وجود داشته است، اما توصیه‌های ایمنی به عنوان «دانش ایمنی» در این اواخر در مراکز علمی جهان سازمان می‌یابد.

علما و دانشمندان در طول تاریخ و سراسر جهان در این مورد غفلتی بس شکفت و بی توجهی توجیه ناپذیر از خود نشان داده‌اند.

۲- کم بها دادن به افرادی که با حوادث و بیماری‌های ناشی از کار رو به رو می‌شوند: با اینکه طلیعه‌هایی رخ داده و چاشنی‌هایی در سیر تاریخی علوم در این مورد به وجود آمده و می‌توانسته راهگشای خوب و کارساز باشد متأسفانه مسکوت مانده و از تداوم محروم شده است.

بقراط و همچنین ابوعلی سینا از دردهای شکمی قولنج‌مانندی در بین کارگران نقاش که به رنگ آمیزی عمارات می‌پرداختند سخن به میان آورده‌اند که به احتمال قوی نشانه‌ای از مسمومیت این کارگران با ترکیبات سر بی موجود در رنگ‌های نقاشی بوده است. ولی از آن روزگاران تا قرن شانزدهم میلادی در کتب طبی و علمی اشارات قابل ملاحظه‌ای

به موضوع نشده است. از این تاریخ به بعد است که امراض و حوادث ناشی از کار جایی را و احياناً فصلی را در متون مربوطه به خود اختصاص داده و اینک تحت عنوان «دانش ایمنی» بخش عمده ای از سایر حوادث و بیماری‌ها را نیز به زیر چتر خود می‌گیرد.

امروز در بدینانه‌ترین و تبعیض آمیزترین بینش نیز انهدام نیروی انسانی دستکم به مثابه انهدام تخصص‌ها تلقی می‌شود و به منزله از دست رفتن بخشی از سرمایه جامعه شناخته می‌شود، تا چه رسد به بینش‌های والا که کرامت انسانی گوهر محوری آنهاست.

با آن چه که گذشت شاید تا حدودی به این اندیشه و باور نزدیک شده باشیم که: ایمنی و بهداشت کار یک شعور است نه شعار، ایمنی یک فرهنگ است نه فقط مقررات، حفاظت در برابر حوادث یک ادراک و مقبولیت فکری است نه دستور، ایمنی به درایت و تفکر نیاز دارد تا دستور و قانون، حفاظت در برابر حوادث شناخت و باور می‌خواهد.

ایجاد رابطه میان نیروی انسانی و مسائل واحدهای تولیدی و خدماتی نیازمند ارتباط ذهنی و رفتاری و تفاهم متقابل بین انسان و کارگاه است، این رابطه، این تفاهم، این مؤانست و این قبول و پذیرش، هنوز به صورت مطلوب جای نیفتاده و رخ نداده است. فرهنگ صنعتی کمتر جا افتاده و طبعاً و تبعاً فرهنگ ایمنی نیز سازمان نیافته است و برای آموزش و انتقال آن به نیروی انسانی شاغل در صنعت، اقدام همه جانبه‌ای کمتر صورت گرفته است.

ایمنی یک فرهنگ، شعور و وجدان است که علاوه بر عرصه خود آگاه باید عرصه ناخودآگاه را نیز تسخیر کند، امنیت یک فرهنگ وقتی فراگیرتر می‌شود که از ذهنیت فرد آغاز شده گفتار و رفتار را نیز پوشش دهد. ایمنی یک مفهوم جمعی است که از فرد به جمع تسری می‌یابد و مجدداً به خود فرد باز پس می‌گردد.

امنیت یک مقوله اعتقادی است که در گفتار، کردار و پیرامون شخص متجلی می‌گردد. آزار، ایذاء، بدخواهی و مزاحمت (در اشکال روانی، لفظی و فیزیکی) با مفهوم حفاظت، امنیت، ایمنی و ایمان، مغایرت دارد.

طبیعت زیبایی وجود، و زیبایی طبیعت و وجود، در سلامت انسان و محیط مشهود است نه در تزیین و تخریب آنها. همان طور که ساختار اساسی هر جامعه بر محور فرهنگ استوار است همانگونه هم رعایت اصول ایمنی و بهداشت کار نسبت مستقیم با ارتقای فرهنگ ایمنی و بهداشت کار دارد. لذا هر دست هدایتگر سازنده‌ای که در جهان پدیدار می‌گردد هدف‌گیری اصلی را در جهت اصلاح، بهبود و ارتقای فرهنگ جامعه به کار می‌گیرد. و هر دست استعمارگر و استثمارگری به وجود می‌آید تیر زهر آگین خود را ابتدا به قلب فرهنگ نشانه می‌رود.

از آنجا که جامعه ایران یک جامعه اسلامی است طبعاً مبانی فرهنگی این جامعه متأثر از اسلام و مبتنی بر اصول و اعتقادات اسلامی است - و به عبارت دیگر: در یک جامعه مذهبی ریشه‌های فرهنگی از اعتقادات مذهبی می‌روید و مایه می‌گیرد - و اسلام به عنوان یک دین کامل و همه جانبه، در اعتقادات نهان و روابط کار آشکار مردم نقش تعیین کننده دارد و در این زمینه اصول و روابطی را حاکم می‌گرداند که به عنوان فرهنگ مردم و جامعه تلقی و شناخته می‌شود.

آیا می‌شود از این فرهنگ، به «ایمنی در کار» رسید؟

آیا چنین بینش، توجه و اهتمام، در فرهنگ اسلام وجود دارد؟

نظر ما این است که اسلام فرهنگی بس غنی و عمیق و همه جانبه دارد، در هر زمان، هر مکان و هر وضعیتی از شرایط زیست انسانی که موقعیت دست دهد گوشه‌ای از زوایای روشن خود را بروز می‌دهد. و آن چه که امروز مورد نیاز مسلمین است شناخت و شناسایی فرهنگ اسلام نسبت به صنعت در ابعاد مختلف آن از جمله «ایمنی در محیط کار صنعتی» است تا از گزند حوادث و بیماری‌های ناشی از کار و خطرهای بی‌شمار آن مصونیت یابند.

بهترین ایمان آن است که مردم از تو در امان (ایمن) باشند و بهترین اسلام آن است که مردم از دست و زبان تو به سلامت مانند.^۱

اساساً بخشی از معنی و مفهوم ایمان این است که: برای مردم آن بخواهیم که برای خود می‌طلبیم و از مردم چیزی را دفع و طرد کنیم که برای جسم و جان خود بد می‌دانیم.^۲

سال‌های متمادی چه دوران تحقیقات در داخل و خارج کشور و چه دوران کاری در جهت تقویت و ارتقای فرهنگ ایمنی، «ایمنی از دیدگاه اسلام» یکی از دل مشغولی‌های من بوده است تا اینکه کتاب «چگونگی ارتقای فرهنگ ایمنی و بهداشت کار» را تدوین کردم.

ولی در این زمان یکی از آروزهای دیرینه من در ارتباط با نیازهای جامعه، توسط این کتاب که اینک در پیش رو دارید عملی گردید، برادر دانشمند، متفکر اسلام شناس جناب آقای رضوی برای اولین بار در کشور و شاید در جهان، به این ضرورت اقدام کردند. ان شاء الله اجر معنوی این زحمات را از خداوند منان دریافت دارند. در خاتمه از حمایت‌های بی‌شائبه وزیر محترم کار و امور اجتماعی و معاون محترم تنظیم روابط کار و معاون محترم اداری و مالی تشکر و قدردانی می‌شود.

مهندس صالح قاسمی

رییس مرکز تحقیقات و تعلیمات حفاظت و بهداشت کار

۱۳۷۹/۲/۱۲

^۱. نهج الفصاحه، حدیث ۳۰۷.

^۲. همان، حدیث ۳۹۲.

فصل اول

مقدمات

مقوله «ایمنی» هم سخت و دشوار، هم سهل و آسان

اندیشه و شناخت‌جویی در هستی به محور «مطلق وجود» را فلسفه، و اندیشه و شناخت‌جویی در هر بخشی از جهان هستی را علم نامیده‌اند و علوم را به دو قسمت تقسیم کرده‌اند: علوم تجربی و علوم انسانی.

دانش «ایمنی‌شناسی» در این بین به کدام مربوط است؟ علمی از علوم تجربی است؟ یا علمی از علوم انسانی؟ دانش‌ها از هر دو نوع، ارتباطاتی با هم دارند برخی ارتباط تنگاتنگ و برخی ارتباط کمتر، اما دانش ایمنی آن قدر با همه علوم رابطه و پیوند دارد که باید گفت: علم ایمنی‌شناسی هم یک علم تجربی است و هم یک علم انسانی. یک مجموعه سیستماتیک از عناصر مشخص همه علوم، همسوی در جهت شناخت اصول و فروعی که حفاظت و بهداشت انسان را تأمین کند، دانش ایمنی نامیده می‌شود.

عناصری طبیعی، فیزیکی، ریاضی، بهداشتی، درمانی، آلیاژ شناسی (شناخت استحکام و توان و کاربرد مواد، ابزار، ماشین آلات)، و عناصری انسان‌شناختی، روان‌شناختی، جامعه‌شناختی، روان‌درمانی، رفتار شناختی، علم اخلاق و اقتصاد، باید اندامواره تنظیم شوند و هر اندامی در جای خود و هر جزیی در جایگاه بهینه و ضروری خود جای بگیرد تا چیزی بنام «علم ایمنی» سامان یابد.

نظر به نوباوگی این علم هنوز فرسنگ‌ها راه فاصله هست تا جامعه بشری ادعا کند که علمی به نام «دانش ایمنی» دارد. از این جهت دانش ایمنی سخت‌ترین و دشوارترین علم است، چیزی است که همه علوم را الزاماً به خدمت خویش می‌خواهد و همه آنها را در بر می‌گیرد.

و این بدان معنی نیست که اگر محقق بتواند همه علوم را در خیمه اندیشه‌اش جمع کند لزوماً «دانشمند ایمنی» می‌شود. زیرا مشکل فقط کمیت علمی نیست که با انباشتی از علوم حل شود، بل مشکلی که حل آن نسبتاً دور از دسترس است چگونگی سازمان دادن به این علوم در جهت مورد نظر و عین کردن سیستماتیک آنهاست که بتواند همه آنها را در یک ماهیت اندامواره درآورد و نامش را علم ایمنی بگذارد.

دانش ایمنی همیشه این مشکل را خواهد داشت حتی پس از گذشت قرن‌ها. زیرا ابتکارات و کشف‌های جدید در سایر علوم به محض ورود به عرصه دانش، جایگاهی در پیکر علم ایمنی برای خود می‌خواهد و همیشه باید دانش ایمنی (که هر کدام از دانش‌ها عنصری از عناصر وی را تشکیل می‌دهند) به این عنصر جدید جایگاه مناسبی در اندام خویش بدهد.

درست است هر ابتکار و کشف جدید در حوزه یک علم در علوم دیگر تأثیر دارد و این تنها به ایمنی مربوط نیست لیکن مساله در مورد «ایمنی» تنها تأثیر نیست بلکه مصداق «جزء پذیری» و «ترکیب مجدد» که بنحو محسوس یا غیر محسوس ماهیت علم ایمنی را «با درصدی» تغییر می‌دهد، می‌باشد.

در شرایط امروزی نسبت به دانش ایمنی هنوز در آغاز راه هستیم که یافته‌ها و اندوخته‌هایمان بیشتر جنبه آماری و تا حدودی رفتار شناسی و ردیفی از وسایل حفاظت، دارد که کلیاتی را نیز از علوم دیگر وام می‌گیرد. با گذشت زمان ایمنی خواهد توانست مستحق عنوان «علم» به معنی «خاص» باشد. لیکن دشواری و سختی ویژه این علم همیشه خواهد بود.

از جانب دیگر ایمنی علمی آسان و سهل است زیرا سه اصل مهم و دارای کاربرد نیرومند در اختیار این دانش است:

۱- غریزه حفظ جان در خدمت ایمنی است.

۲- انسان در امور همسو و همجهت با غریزه آموزش پذیرتر است.

۳- علوم دیگر در خدمت ایمنی است - بیش از تعامل و داد و ستدی که میان علوم است.

اما با این همه در همین جا نیز با یک مشکل بزرگ روبه رو هستیم: در عرصه سایر علوم، انسان اشرف مخلوقات و قابل اعتمادترین موجود است لیکن در عرصه علم ایمنی همین انسان نا مطمئن‌ترین و غیر قابل اعتمادترین موجود است. یک عمل جراحی که روی یک انسان انجام می‌یابد محاسبات پزشکی جراح، پزشک بی‌هوشی، و... همه درست از آب در می‌آید مگر موارد نادر زیرا پزشک سروکارش با اندام جسمی و سلول‌های انسان است. در مهندسی تخلف محاسبات کمتر از طب است و همچنین در فیزیک به معنی عام و ریاضیات به معنی عام تقریباً به صفر می‌رسد. در حالی که قاعده القواعد ریاضی این است «قواعد ریاضی تخلف ناپذیر هستند»: هر مثلث دارای سه زاویه و سه ضلع است، هر مربع دارای چهار زاویه و چهار ضلع، هر دایره سیصد و شصت درجه است و بالاخره دو دو تا مساوی چهار تا. در علوم انسانی قاعده القواعد عبارت است از «همه قواعد علوم انسانی استثناپذیر هستند». به جز یک قاعده آن هم خود همین قاعده است.

وقتی که از مرحله نظر به مرحله عمل و از «عالم ذهن» به «عالم عین» می‌رسیم همین قواعد استثناپذیر، استثناپذیرتر و غیر قابل اعتمادتر می‌شوند. رفتار انسان - اعم از رفتارهای آگاهانه ارادی و رفتارهای ناخودآگاه - غیر قابل پیش بینی می‌شود و اگر همه علوم و همه امکانات بشر در خدمت ایمنی استخدام شوند با زممکن است یک کارگر در فلان مرکز حساس با یک حرکت عمدی جان عده زیادی را بگیرد، و همین طور با یک رفتار ناخودآگاه. دانش ایمنی با یک صخره سنگ یا بتون یا درخت و یا سلول و گلبول سر و کار ندارد بل با موجودی سیال، متحرک دارای خصایل تعمد، غفلت، خطا، لغزش و... و دارای انگیزه‌های گوناگون و در عین حال پیچیده و ناشناخته است که خودش «موجود نا شناخته» نام گرفته و در عین حال درصد شناختن همه چیز است.

موضوع علم انسان شناسی «انسان» است. اما موضوع علم ایمنی - از این دیدگاه - «انسان موجود ناشناخته» است. خودکشی یکی از مسائل روان شناسی و در سطح دیگر یکی از مسائل جامعه شناسی است اما خودکشی در علم ایمنی «خودکشی به عنوان دیگران کشتی» نیز مطرح است. دانشمند ایمنی با کسانی مخاطبه دارد که می‌خواهند زنده و سالم بمانند و او کاری با خودکشی که تنها جان یک فردی که نمی‌خواهد زنده و سالم بماند را از بین می‌برد، ندارد. برای او جان ده‌ها و صدها فرد مطرح است که با خودکشی انفجاری یک فرد می‌میرند که نمی‌خواهند بمیرند.

آن بمب اتمی که با حرکت یک انگشت می‌تواند جهانی را به تباهی بکشد تا آن باروت که در خانه شکارچی است، آن اجاق گاز آشپزخانه، آن اسپدی که در آزمایشگاه و آن خودرو و آن قیچی و... (که همگی ره‌آورد علوم دیگرند) موضوع علم ایمنی است و هر چه توسعه صنعتی و اجتماعی بیشتر همان قدر مسئولیت دانش ایمنی بیشتر می‌شود. اینکه گفتم ایمنی نوباوه است و هنوز در عمل به عنوان یک علم بالغ شناخته نمی‌شود یکی از ادله ملموس این گفتار «احساس خودکفایی مردم، سازمان‌ها و حتی سازمان‌های دولتی از مراکز علوم ایمنی» است.

در زمانی که طب (به هر دلیل) صورت و ماهیت کامل علمی و تخصصی به خودنگرفته بود هر ننه خانم دهاتی نیز طبیب بود و در طول تاریخ مردم با هر علم و دانش چنین رفتاری داشته‌اند و دارند.

تنها جامعه‌های به اصطلاح جهان سوم نیستند که این «احساس خودکفایی» غیر دانشورانه را نسبت به ایمنی دارند، ایمنی در مقایسه با سایر علوم و تخصص‌ها در جوامع اروپایی نیز با این بی‌توجهی عامه روبه‌روست.

آن روز که مراکز علمی ایمنی بتواند مانند آب لوله کشی شده شهرها به همه جا و به هر نقطه از جامعه سرویس دهد آن وقت می‌توان گفت: ایمنی یک علم بالغ، شده است.

من در این کتاب نه تنها در مقام ارائه علم ایمنی نیستم بلکه ادعای ارائه بخشی یا یک اندامی از اندام‌های آن را نیز ندارم تنها در صدد ارائه شمایی از «توجه عمیق و همه جانبه اسلام به ایمنی» هستم آن نیز نه کاملاً به صورت جامع الاطراف که بتوانم بگویم: این است ایمنی در اسلام، زیرا کار من اولین کار و در نتیجه ابتدایی‌ترین کار در این مساله خواهد بود. به همین دلیل نام این کتاب را «ایمنی در اسلام» نمی‌گذارم، آن را «گزارشی از دانش ایمنی در اسلام» می‌نامم.

اما این وعده را به همه به ویژه به متخصصین دانش ایمنی می‌دهم که حقایق و واقعیت‌های علمی شگفت‌انگیز و معجزه‌آسای علمی در این کتاب خواهند دید که دقیقاً ما فوق اندیشه‌های انسان معمولی و بزرگ دانشمندان و محققان علمی است.

منشأ حوادث ناگوار

در این کتاب به محور ۴۶ موضوع که عامل و خیزشگاه حادثه هستند بحث شده است. آیا عوامل حادثه به این ۴۶ مورد منحصر می‌شوند؟ بی‌تردید دایره «امکان» وسیعتر و گسترده تر از آن است که بتوان پاسخ مثبت به این سؤال داد اما از این دیدگاه که آن چه انسان می‌تواند با پیشگیری و چاره‌سازی، ایمنی قابل قبول و مطلوب خردمندان‌ای را تأمین کند با شناسائی و رعایت این ۴۶ مورد قابل دسترسی است.

با اذعان به این حقیقت که از همه سفارشات و ارشادات قرآن و احادیث در این موضوع‌های چهل و شش گانه نیز، آن مقداری جمع‌آوری شده که در توان من و امکانات من بوده، نه همه آنها.

منشأ و خیزشگاه‌ها:

- ۱- عدم رعایت شرایط لازم در محیط زیست عمومی.
- ۲- عدم رعایت شرایط لازم در محیط شهر.
- ۳- عدم شرایط بهداشتی و حفاظتی در خانه و خانواده.
- ۴- عدم رعایت مقررات راهنمایی و رانندگی.
- ۵- استاندارد نبودن برخی از معابر (عنوان ویژه).
- ۶- عدم رعایت شرایط لازم در انتخاب محل کار.
- ۷- وجود فضاهای زاید با هوای راکد در محیط خانه و محیط کار.
- ۸- عدم بهداشت فردی کارفرما یا رئیس.
- ۹- عدم بهداشت فردی کارگر یا کارمند.
- ۱۰- عدم بهداشت روانی (وجود اضطراب روانی) یا ایجاد جو نامناسب روانی توسط برخی از همکاران.
- ۱۱- عدم بهداشت و حفاظت ویژه محیط کار.
- ۱۲- عدم هوای مناسب با شرایط لازم.
- ۱۳- عدم شرایط لازم در آب محیط کار.

- ۱۴- عدم رعایت شرایط لازم در نور محیط کار.
- ۱۵- عدم شرایط لازم در رنگ محیط کار، ابزار و لباس کارکنان.
- ۱۶- عدم شرایط ایمنی در نقشه ساختمان.
- ۱۷- عدم شرایط لازم در ابزار از نظر نوع، تناسب با مورد کار، استحکام ابزار.
- ۱۸- تکلف در کار: عدم توجه به اهمیت ابزار و اهمیت ویژگی ابزار.
- ۱۹- عدم توجه به «تقادیر» و محاسبات لازم در میان ابزار کار و مورد کار، و نیز محاسبات در سازگاری اجزای مورد کار.
- ۲۰- ریخت و پاش در محیط کار.
- ۲۱- عدم پرسش و مشاوره در موارد لازم.
- ۲۲- عدم استفاده از تجارب همکاران - عنوان ویژه «یاد دادن و یادگرفتن».
- ۲۳- عدم شرایط ایمنی در لباس.
- ۲۴- عدم شرایط ایمنی در کفش و کلاه.
- ۲۵- عدم تحجیر (حفاظ: نرده، دیوارک) در سطح‌های ویژه.
- ۲۶- عدم توجه به تفاوت فضاها هنگام ورود از فضایی به فضای دیگر.
- ۲۷- عدم هماهنگی در کار گروهی.
- ۲۸- عدم «آهنگ» در کار - کار بدون ریتم و بدون «نسلان».
- ۲۹- عدم مساعدت شرایط روانی مدیر (کارفرما یا رئیس) - نقص شخصیتی، نه بهداشتی.
- ۳۰- عدم مساعدت شرایط روانی کارگر یا کارمند - نقص شخصیتی، نه بهداشتی.
- ۳۱- خصلت‌های حادثه ساز - اعم از عدم بهداشت روانی و نقص شخصیتی که به فعلیت دائمی رسیده و یا یک حالت موردی که موقتاً رخ داده است.
- ۳۲- عدم نشاط.
- ۳۳- عدم نشاط (عنوان ویژه) ناشی از سوء تنظیم یا عدم تنظیم برنامه خواب کارگر، کارمند، یا مدیر.
- ۳۴- گرسنگی در حین کار: گرسنگی ناشناخته و یا شناخته.
- ۳۵- مدافعه ادرار و مدفوع در حین کار.
- ۳۶- عدم شناخت کافی از محیط کار در محیط‌های بزرگ کاری.
- ۳۷- عدم توجه به «تقدم حقوق گروهی بر حقوق فردی» در کار گروهی.
- ۳۸- رؤیایپردازی در حین کار.
- ۳۹- خستگی فیزیولوژیک.
- ۴۰- خستگی ناشی از کار.
- ۴۱- دو شغله بودن.

۴۲- عدم رعایت اصول احتیاط.

۴۳- عدم تفکیک (در طرز تفکر و عمل) میان کار در زمین و کار در ارتفاع.

۴۴- عدم توجه به تنظیم هر چیز در جای خود.

۴۵- عدم دانش و تخصص لازم نسبت به کار مربوطه.

۴۶- اشتباه و خطای محض.

برخی از موضوع‌های بالا تحت عنوان «فصل» و برخی به عنوان بخشی از یک فصل، و برخی نیز در ضمن مباحث، مطرح گشته‌اند. آیه و حدیث مربوط به هر کدام ارائه شده و توضیحات لازم نیز آمده است. و آخرین مساله یعنی «اشتباه محض» که ممکن است انسان با مراعات همه جانبه تمام اصول و فروع ایمنی باز دچار اشتباه شود و منشأ خطا گردد، اساساً بحث نشده است زیرا از موضوع ایمنی خارج و به دانش «انسان شناسی» مربوط و از اصول آن علم است. و همچنین مدیریت و چون و چرای آن، که سخت در امر ایمنی دخالت و اهمیت دارد در این کتاب مطرح نگشته است زیرا آن خود یک علم گسترده و نیازمند کتاب و کتاب‌های مستقل است.

همان طور که مشاهده می‌کنید در شمارش بالا تفکیک موضوعات از همدیگر با مشکل مواجه است و احساس می‌شود که تداخل و اشتراک میان موضوع‌ها هست - گر چه هنگام مطالعه کتاب تمایز آنها بیشتر روشن خواهد شد - مثلاً «خصلت‌های حادثه ساز» می‌تواند «عدم بهداشت روانی» و «عدم مساعدت روانی» را در ضمن خود داشته باشد و مجموعاً تحت یک عنوان بحث شوند نه هر کدام به صورت جدا و منفک و با عنوان مستقل.

این مشکل ناشی از این نکته مهم است که قرآن و اهل بیت - علیهم السلام - به دلیل اینکه «راسخون در علم» هستند به اندازه ما نیازمند «جراحی پیکر دانش» و به اصطلاح نیازمند «فونکوسیونالیسم» نیستند.

علم و دانش در حقیقت یک چیز واحد و «بسیط» است^۱ ما به دلیل ضعف‌مان دانش را رشته رشته و هر رشته را مساله مساله، کرده‌ایم و قرآن و اهل بیت - علیهم السلام - با همه توجهی که به اصل «کلموا الناس علی قدر عقولهم» داشته‌اند و کلام را «تنزیل» نموده‌اند باز افق سخن‌شان خیلی بالا و شمول کلام‌شان بس غنی و انباشته از پیام است که جراحی و فونکوسیونالیسم در سخن آنان (به حدی که انسان‌های معمولی به آن دچار می‌شوند) نیست. به اصطلاح بگذار راحت کنم: مشکل بالا ناشی از ضعف من است.

شغل شرافتمندانه

تعریف: شغل شرافتمندانه شغلی است بدون «عطله»، مفید به جامعه، مشروع، در جهت تأمین نیازهای شخصی و دفع ذلت.

شغل شرافتمندانه‌تر: شغلی است بدون عطله، مفید به جامعه، مشروع، در جهت نیازهای شخصی و دیگران (جامعه) و حفظ حیثیت خود و دیگران.

^۱ - این مساله موضو شناخت شناسی و «جامعه شناسی شناخت» است که نظر اهل بیت - علیهم السلام - را در این مساله اساسی در کتاب «جامعه شناسی شناخت» توضیح داده ام.

ماهیت هر دو یکی است و از سه عنصر - عدم عطله، مفید بودن به جامعه، مشروع بودن - تشکیل می‌یابد. و فرق میان‌شان در «جهت» است. اینک توضیحی در مورد هر کدام از عنصرهای سه‌گانه:

۱- **عطله:** عطله یعنی انسان وجود خودش را «عاطل» نماید که منشأ اثر و ثمر مثبت نباشد. عطله یکی از اصول فراز و شناخته شده در علوم انسانی اسلامی، است. در انسان شناسی، روان شناسی، روان شناسی اجتماعی، جامعه شناسی، علم اخلاق و اقتصاد جایگاه ویژه دارد و کاربردهای متعدد دارد: عطله در وجود خویشتن، عطله در زمین، عطله در مسکن و هر ساختمان، عطله در سرمایه، عطله در علم. از نظر اسلام عطله در هر نوع و گونه‌اش حرام است.

۲- **مفید بودن به جامعه:** ممکن است کسی وجودش را عاطل نکند و شغلی داشته باشد، فعال و کوشا باشد اما از شغل و فعالیت او سودی به جامعه نرسد. این نوع شغل به دو قسم است:

الف) شغلی که برای جامعه مفید نیست لیکن ضرری نیز به جامعه ندارد مانند «رهبانیت مشغول» کسی از جامعه بیرون برود در کوهی، دره‌ای، غاری، کلبه‌ای مانند غارنشینان از محیط طبیعی استفاده کند نه چیزی به جامعه بدهد و نه چیزی از جامعه بگیرد. این انتخاب را اسلام محکوم کرده و تحریم نموده است هم تحت عنوان «رهبانیت» و هم تحت عنوان «تعرب بعد الهجرة» و گناه کبیره نامیده است.

قال رسول الله - صلی الله علیه و آله - لیس فی امتی رهبانیه ولا سیاحه و لازم یعنی السکوت: رسول خدا - صلی الله علیه و آله - فرمود: در امت من رهبانیت نیست و نه کولی‌گری و نه سکوت.

توضیح: کولی‌گری و خانه به دوشی و نیز چله‌نشینی برای سکوت همان طور که در میان بودائیان و هندوئیان هست، در اسلام اکیداً تحریم شده است.

عن ابی عبدالله - علیه السلام - قال، وجدنا فی کتاب علی - علیه السلام - ان الکبائر خمس: الشریک بالله عزوجل، و عقوق الوالدین، و اکل الربا بعد البینة، و الفرار من الزحف، و التعرب بعد الهجرة: امام صادق - علیه السلام - فرمود: در کتابی از علی - علیه السلام - گناهان کبیره را پنج چیز مشاهده می‌کنیم: شرک بر خدا، عقوق والدین رباخواری پس از آنکه شخص به حرام بودن آن آگاه باشد، فرار کردن از مقابل دشمن در جهاد و تعرب بعد از هجرت. البته پنج گناه فوق به اصطلاح اکبر کبایر هستند و گرنه کبایر زیاد است و قاعده کلی این است: هر گناهی که برای آن در متن قرآن وعده عذاب داده شده کبیره است.^۳

تعرب یعنی بادیه نشینی، بعد از هجرت یعنی پس از آنکه کسی در جامعه و مدنیت زندگی می‌کند. اگر یک فرد مدنی مدنیت را رها کند و بدویت را برگزیند مرتکب گناه کبیره شده است.

یک نویسنده غربی می‌گوید: اسلام در میان مردمی پدید گشته که اکثرشان چادرنشین و بدوی بودند با این همه مدنی‌ترین و شهری‌ترین آئین است.^۴

ب) شغلی که مفید به جامعه نیست بل به طور مستقیم یا غیر مستقیم به جامعه ضرر می‌رساند مانند: رهبانیت غیر مشغول که از هدایای دیگران می‌خورد، گدایی فعال، رباخواری فعال دارای دفتر و دستک و مدیریت، پرداختن به مواد مخدر اعم از تولید و توزیع، شغل قرار دادن امور جنسی، تأسیس قمارکده و...

۱ - بحار، ج ۷۰، ص ۱۱۵.

۲ - بحار، ج ۷۹، ص ۴.

۳ - همان مرجع.

۴ - ایگناسیو اولانو «هفت قرن فراز و نشیب تمدن اسلام در اسپانیا» به نقل از گزایوه دوپلان هول.

۳- مشروع بودن: نظرها و اندیشه‌ها گاهی در مواردی مختلف می‌شود برخی از آنها شغلی را مفید به جامعه و برخی دیگر شغلی را مضر می‌دانند بنابراین نمی‌توان همه نظریه‌ها را به رسمیت شناخت و نمی‌توان جامعه را بلامتکلیف گذاشت و باید از آن میان رأی و نظر و بینشی را گزینش کرده و به رسمیت گذاشت. این را قانون‌گذاری یا تقنین می‌نامند و عمل مطابق آن مشروع، و رفتار مخالف آن را نامشروع، نامیده‌اند خواه منشأ قانون خدا و دین باشد و خواه یک پارلمان مشروع.

معیار قرآنی: قرآن برای شغل شرافتمندانه تنها یک شرط گذاشته است «ابتغاء من فضل الله» که ترجمه آن «جویش از فضل خدا» می‌شود:

وابتغوا من فضل الله: ^۱ در پی به دست آوردن از فضل خدا باشید.

فابتغوا عند الله الرزق و اعبدوه واشكروا له: ^۲ و بجوئید روزی را از ناحیه خدا و او را بپرستید و شکر گزار باشید.

يضربون في الارض يبتغون من فضل الله: ^۳ در زمین گام بر می‌دارند و در صدد به دست آوردن فضل خدا هستند.

جویش از فضل خدا لزوماً ویژگی‌های زیر را دارد:

۱- با «تصرف نامعقول در محیط زیست» همراه نیست.

۲- ضرری را متوجه جامعه نمی‌کند.

۳- لطمه‌ای به حقوق افراد یا فرد دیگر نمی‌زند.

۴- عطله در آن راه ندارد.

۵- لزوماً و الزاماً مشروع است.

شرافت شغل با همین سه معیار عطله، مفید بودن به جامعه، مشروع بودن، سنجیده می‌شود و هر کسی با آسانی می‌تواند شغل‌ها را با هم مقایسه کند. کدام شغل با درصدی از عطله همراه است؟ و کدام شغل درصدی از مفید نبودن را دارا است؟ و کدام دیگر چه نسبتی از مشروعیت را با خود دارد؟

نسبیت در مشروع بودن چهار مرحله دارد:

الف) اشتغال واجب - مانند شغل‌هایی که واجب کفائی هستند و گاهی واجب عینی می‌شوند.

ب) اشتغال مستحب - مانند کشاورزی، دامداری، صنعتگری، آموزگاری (به معنی عام)، طبابت و...

ج) اشتغال مباح - مانند سلمانی‌گری.

د) اشتغال مکروه - مانند دلالی (و شرکت‌های واسطه‌ای)، سوداگری (تجارت غیر ضروری در سیستم توزیع).

آن چه در بحث فوق در مدّ نظر است ارزش اجتماعی و سودرسانی شغل به جامعه است که در حیات «شخصیت جامعه» تا چه حدّی ضرورت دارد. یک اصطلاح دیگر در مکروه بودن شغل هست که به رابطه خود شخص با شغلش ناظر است در این اصطلاح سلمانی‌گری و نیز قصابی که واجب کفائی است مکروه می‌شود.

پس شرافت شغل بسته به حیاتی بودن آن برای شخصیت جامعه است. و فقدان شرافت شغل نیز عبارت است از:

- ۱ - عدم سود به جامعه: یعنی بود و نبود آن برای جامعه فرقی نمی‌کند. مثل سوداگری و آن نوع از داد و ستدگری که ضرورتی در سیستم توزیع برایش نیست، چنین شغلی شرافتمندانه نیست.
- ۲ - مضرّ به جامعه: که نه تنها شرافتمندانه نیست بلکه ضد شرافت است.

^۱ - سوره جمعه / ۱۰.

^۲ - سوره عنکبوت / ۱۷.

^۳ - سوره مزمل / ۲۰.

۳ - مضرت، و مضرتین، که...

قال رسول الله - صلى الله عليه و آله - احبّ عباد الله الى الله جلّ جلاله انفعهم لعباده: ١ رسول خدا - صلى الله عليه و آله - فرمود: محبوبترین بندگان خدا برای خدا کسی است که برای بندگان خدا سودمندتر باشد.

خيرالناس من انتفع به الناس: ٢ بهترین مردم کسی است که مردم از او نفع ببرند.

باز می‌فرماید: طوبى لمن اكتسب من المؤمنين مالاً من غير معصية و عاد به على اهل المسكنة و جانب اهل الخيلاء و التّفَاخر و الرّغبة في الدنيا المبتدعين خلاف سُنّي العالمين بغير سيرتي: ٣ خوشا به حال مومنی از مومنان که مالی را از راه مشروع به دست آورد و به وسیله آن عیادت کند مستمندان را و دوری جوید از اهل تکبر و تفاخر و از دنیاپرستان که بدعت گذارانند بر خلاف فرهنگ من و عمل می‌کنند به فرهنگی غیر از فرهنگ من.

قال على - عليه السلام - :... و اطيبوا المكسب: ٤ على - عليه السلام - فرمود: و گوارا کنید درآمدتان را - شغل گوارا انتخاب کنید.

شغل شرم آور:

على - عليه السلام - قيل بما الافتخار؟ قال: باحدى ثلاث: مال طاهر او ادب بارع او صناعة لا يستحى المرء منها: ٥ پرسیدند: افتخار به چه چیز است؟ گفت: به یکی از سه چیز: ثروت پاک یا فرهیختگی نیکو یا حرفه‌ای که مرد از پرداختن به آن احساس شرم نکند.

شغل شرم‌آور نیز نسبی است از تولید و توزیع مواد مخدر، رباخواری و... تا برسد به دلّالی غیر لازم.

کاریدی:

كان رسول الله - صلى الله عليه و آله - : يعلف الثّاح و يعقل البعير و يقمّ البيت و يحلب الثّاة و يخفّ النعل و يرقّع الثوب و يأكل مع خادمه و يطحن عنه اذا اعيب و يشتري الشيء من السّوق و لا يمنع الحياء ان يعلّقه بيده او يجعله في طرف ثوبه فينقلب الى اهله: ٦

پیامبر خدا شتر مخصوص آب کشی را علف می‌داد، به دست خویش شتر را می‌بست، خانه را جارو می‌کرد، شیر از پستان میش می‌دوشید، کفش خودش را پینه می‌زد، لباس خودش را وصله می‌کرد با خادمش غذا می‌خورد، هر وقت خادم از چرخاندن آسیاب دستی خسته می‌شد خودش آن را می‌چرخانید، از بازار چیز می‌خرید و آن را در دست یا در دامن لباسش به خانه می‌آورد بدون اینکه از این کار احساس شرم کند.

١ - بحار، ج ٧٧، ص ١٥٢.

٢ - بحار، ج ٧٥، ص ٢٣ و ٢٤.

٣ - بحار، ج ٧٧، ص ١٢٦.

٤ - بحار ج ٧٨، ص ٩.

٥ - بحار، ج ٧٨، ص ٣٢.

٦ - بحار، ج ٧٣، ص ٢٠٨.

بنابراین دامداری، سوپور شهرداری بودن، پینه دوزی رفوگری، باربری نه تنها شغل شرم‌آوری نیستند بلکه حرفه افتخار آمیز نیز هستند. شرم از آن ثروتمند رباخوار یا سوداگر بی‌مبالاتی است که مشروع و نامشروع را رعایت نمی‌کند گرچه لباس پر قیمتی نیز به تن دارد.

پیامبر اکرم - صلی الله علیه و آله - با کلنگ زمین را می‌کند.^۱

حضرت داود برای کار بنائی در شانهاش سنگ حمل می‌کرد و حصیر^۲ می‌بافت.

انّ امیرالمؤمنین - علیه السلام - اعتق الف مملوك من ماله و کدّ یده:^۳ علی - علیه السلام - در آن مدت که از

خلافت دور بود - هزار برده از مال و حاصل دسترنج خود آزاد کرد.

رأیت اباالحسن - علیه السلام - : يعمل فی ارض له قد استتعت قدماه فی العرق، فقلت: جعلت فداک این الرجال؟ فقال:

قد عمل بالید من هو خیر مئی ومن ابی فی ارضه. فقلت: من هو؟ فقال: رسول الله - صلی الله علیه و آله - :^۴ امام کاظم -

علیه السلام - را دیدم با دستش در زمین کار می‌کرد عرق از پاهایش می‌ریخت. گفتم: فدایت شوم چرا این کار را به

دیگران واگذار نمی‌کنی؟ فرمود: کسی در روی زمینش کار می‌کرد که از من و پدرم گرامی‌تر بود، گفتم: منظورتان

کیست؟ گفت: پیغمبر خدا.

امام صادق - علیه السلام - با کلنگ کار می‌کرد.^۵

امام صادق - علیه السلام - می‌فرمود: می‌توانم کار یدی نکنم لیکن می‌خواهم خدا بداند که من در صدد روزهی حلال

هستم.^۶

الکادّ علی عیاله کالمجاهد فی سبیل الله :^۷ کسی که برای عائله خود زحمت می‌کشد مانند کسی است که در راه خدا

جهاد می‌کند.

العبادة سبعون جزء افضلها طلب الحلال:^۸ عبادت هفتاد جزء است افضلش کار در جهت به دست آوردن روزهی حلال

است.

قال امیر المؤمنین - علیه السلام - : انّ الله یحبّ المحترف الامین:^۹ علی - علیه السلام - فرمود: خداوند دوست دارد

صاحب حرفه را که امین باشد.

و دهها حدیث دیگر.

^۱ - بحار، ج ۲۰، ص ۲۱۸ و ۲۱۹

^۲ - بحار ج ۱۴، ص ۷۷.

^۳ - وسائل الشیعه: ابواب مقدمات التجارة، باب ۹.

^۴ - همان مرجع.

^۵ - همان مرجع.

^۶ - همان مرجع.

^۷ - مستدرک السوائل، ابواب مقدمات التجارة، باب ۲۰.

^۸ - وسائل الشیعه، ابواب مقدمات التجارة، باب ۴.

^۹ - همان مرجع.

کار و بی‌کاری

قرآن: سوره انشراح: فانَّ مع العسر يسراً: پس در سختی است آسانی.

انَّ مع العسر يسراً: واقعاً در سختی است آسایش.

فاذا فرغت فانصب: پس هرگاه احساس فراغت کردی خودت را به کوشش (و زحمت) وادار.

در این سوره دوبار تکرار می‌کند که «آسایش از رنج متولد می‌شود» آنگاه بی‌کاری و فراغت را برای پیامبرش زینده نمی‌داند و او را از فراغت پرهیز می‌دهد.

چیزهایی بر پیامبر واجب است که بر امت مستحب است مانند: مسواک، نماز وتر، قربانی در هر عید قربان. می‌فرماید: ثلاث كتب علیّ و لم یکتب علیکم: السواک و الوتر و الاضحیة.^۱

چیزهایی نیز بر ایشان حرام است: بهره‌مندی از زکات، صدقه، نیمه‌کاره گذاشتن اعمال مستحبی^۲ و... که بر امت مکروه هستند. آیه‌های فوق تصریح دارند که فراغت و بی‌کاری برای آن حضرت حرام است.

و فراغت با معنی اتلاف عمر گر چه به عنوان چند دقیقه باشد بر هر مسلمانی حرام است علی - علیه السلام - می‌فرماید: لیس للمؤمن بدّ من ان یكون شاخصاً فی ثلاث مرّة لمعاش، او خطوة لمعاد او لذة فی غیر محرّم: ^۳ مؤمن را گزیری نیست مگر اینکه به یکی از سه چیز پردازد: تأمین و تنظیم امور اقتصادی، یا عملی بای آخرت، یا لذت غیر حرام.

بیشتر نیز توضیح داده شد که «عُطْلَةٌ وجود - عُطْلَةٌ بدن - عطلة نیروی کار» بر همگان حرام است.

کان رسول الله - صلی الله علیه و آله - اذا نظر الى الرجل فاعجبه قال: هل له حرفة؟ فان قالوا لا، قال: سقط من عینی. قیل: و کیف ذاك یا رسول الله؟ قال: لانّ المؤمن اذا لم یکن له حرفة یعیش بدینه: ^۴ رسول خدا اگر شخصی را با ظاهری نیکو می‌دید و از او خوشش می‌آمد می‌گفت: آیا این شخص حرفه‌ای دارد؟ اگر می‌گفتند ندارد، می‌گفت: از چشمم افتاد. گفتند: چرا ای رسول خدا؟ فرمود: اگر مؤمن حرفه‌ای نداشته باشد از دینش ارتزاق می‌کند.

قال الحسن - علیه السلام - : لا مروّة لمن لا همّة له: ^۵ امام حسن مجتبی - علیه السلام - فرمود: آدم بی همّت مروت

ندارد.

مروّت یعنی جوانمردی. مروت از واژه «مرء» به معنی «مرد» مشتق شده که معادل فارسی آن جوانمردی است و در هر دو زبان مراد از آن خصلت ویژه‌ای است که جامع صفات شرف، حیثیت و بزرگواری می‌باشد. جوانمردی مختص مردان نیست زنان نیز باید واجد این خصلت باشند لیکن همان طور که در زن عفت برترین خصلت است در مرد مروّت برترین خصلت است و هر دو باید هر دو خصلت را داشته باشند.

^۱ - بحار، ج ۱۶، ص ۳۸۲.

^۲ - مستدرک الوسائل، ابواب مقدمات التجارة، باب ۱۸.

^۳ - بحار، ج ۱، ص ۸۸.

^۴ - بحار، ج ۱۰۳، ص ۹.

^۵ - بحار، ج ۷۸، ص ۱۱۱.

همت پایگاه مروّت است و معنی مروّت را دانستیم، این خصلت درعمل چگونه باید متجلی گردد؟ خود آن حضرت می‌فرماید: المروّة العفاف واصلاح المرء ماله؛^۱ مروّت در دو نوع کردار متجلی می‌شود: عفت در امور جنسی و رفتاری، و تنظیم امور مالی.

قال امیرالمؤمنین - علیه السلام - : ان یکن الشغل مجهداً فاتصال الفراغ مفسدة؛^۲ علی - علیه السلام - فرمود: اگر کار و کوشش زحمت است بی‌کاری گزائی فسادانگیز و تباهی آفرین است. افراد با همت کار می‌کنند، افراد بی‌همت به «خیال» می‌پردازند. بی‌کاری خیال پروری می‌آورد و خیال پروری به بی‌کاری سوق می‌دهد. یک دیالتیک و تعاطی مستقیم تصاعدی میان این دو هست به مطالب زیر توجه فرمائید.

بی‌کاری و رؤیایپردازی:

علی - علیه السلام - : ایاک والاتکال علی المنی فائها بضائع التوکی و مطل عن الاخرة و الدنیا؛^۳ مبادا به رؤیا پردازی بگروی رؤیا پروری کالای احمقان و واماندگی دنیا و آخرت است.

نوعی از رؤیایپردازی خوب و مفید است و منشأ ابتکار و کشف می‌شود رؤیای پرواز انسان منجر به کشف و ساختن هواپیما گشت. پس معیار و ممیز رؤیای مثبت و منفی چیست؟ به طور مشخص باید گفت رؤیائی که در خدمت «همت» باشد مثبت است و رؤیائی که فاقد این جهت باشد منفی است که در اصطلاح روان‌شناسی به بیماری خیال‌پردازی موسوم است.

بی‌کاری خیال پردازی می‌آورد و خیال‌پردازی روحیه‌گریز از کار را تقویت می‌کند. باز یک تعاطی و دیالتیک منفی و مضرّ را در اینجا مشاهده می‌کنیم. و در برخی از بخش‌های آینده خواهیم دید که خیال پردازی در حین کار فیزیکی از منشأهای حادثه و خطر آفرین است و در محیط اجتماعی نیز منشأ اقدام‌های دیوانه‌وار و خیزشگاه حوادث ناهنجار اجتماعی می‌گردد.

علی - علیه السلام - : اشرف الغنی ترك المنی؛^۴ با شرف‌ترین ثروت ترک خیال‌پردازی است.

باز می‌فرماید: رحم الله امرء... و کذب مناه؛^۵ خدای رحمت کند شخصی را که... و سرکوب کند خیال پردازی خویش را (یا: عملی را بر اساس خیال پردازی خویش انجام ندهد).

و نیز می‌فرماید: ان قلوب الجهال تستفزها الاطماع و ترهنها المنی؛^۶ دل‌های نادانان بوسیله حرص و آز پوک (بی‌همت) می‌شود و در گرو خیال‌پردازی قرار می‌گیرد.

در اینجا تعاطی و دیالتیک منفی فوق دو محور پیدا می‌کند وقتی که دل و شخصیت آدمی پوک و بی‌همت می‌شود به بی‌کاری می‌گراید، بی‌کاری نیز او را به خیال پردازی سوق می‌دهد، و بالعکس: خیال پردازی بر می‌گردد روحیه بی‌کاری گزائی را تقویت می‌کند و بی‌کاری گزائی بی‌همتی را و نتیجه این داد و ستد مصداق درد بی‌درمان می‌شود.

۱ - بحار، ج ۷۸، ص ۱۱۴.

۲ - بحار، ج ۷۷، ص ۴۱۹.

۳ - بحار، ج ۷۷، ص ۲۰۷.

۴ - بحار، ج ۷۷، ص ۲۸۶.

۵ - بحار، ج ۷۷، ص ۳۳۷.

۶ - بحار، ج ۷۷، ص ۵۸.

علی - علیه السلام - : ما هدم الدین مثل البدع، ولا افسد الرجل مثل الطمع، ایاک و الامانی فانها بضائع التوکی: ^۱ هیچ چیز دین را تباہ نمی کند آن طور که بدعت تباہ می کند، و هیچ چیز شخص را فاسد نمی کند آنطور که آز می کند، مبدا خیال پرداز باشی که آن دستمایه احمقان است.

علی - علیه السلام - : الامانی تعمی اعین البصائر: ^۲ پرداختن به خیالات چشم‌های بصیرت را کور می کند.

راه رهیدن از این بیماری خطرناک فعال شدن و پرداختن به کار است.

قال الصادق - علیه السلام - : و اما المهمل اوقاته فهو صید الشیطان: ^۳ امام صادق - علیه السلام - فرمود: و اما کسی که اوقاتش را با بی‌کاری بگذراند پس او شکار شیطان است.

ایمنی

بنابراین «کار» خود بنفسه ایمنی است. ایمنی فردی، ایمنی خانوادگی، ایمنی در محیط کار و ایمنی در جامعه، همه در مرحله اول بسته به «کار» هستند.

اساس «فرهنگ ایمنی» هر جامعه را «فرهنگ کاری» آن جامعه تعیین می کند. بی‌کاری بزرگترین منشأ قتل‌ها، خودکشی‌ها، دزدی‌ها، خشونت‌ها، حادثه‌های ناگوار دیگر، است. جامعه‌ای که افرادش به خصلت «کارگریزی» دچار باشند به هیچ وسیله‌ای به نعمت با ارزش ایمنی نمی‌رسند مگر با ترویج و تشویق روح کارگرایی و این فرهنگ تحقق نمی‌یابد مگر روزی که «افتخار به خوردن و خوابیدن» به «افتخار به کار کردن» تبدیل شود.

ضرورت ایمنی

قرآن:

بدیهی است در نظر قرآن زیباترین و کاملترین و آرمانی‌ترین زندگی، زندگی بهشتی است و شیرین‌ترین و اساسی‌ترین کمال بهشت، ایمنی آن است:

ادخلوها بسلام آمین: ^۴ داخل شوید به بهشت با سلامتی و ایمنی.

یدعون فیها بکل فاکهة آمین: ^۵ و می‌خواهند در آنجا هر میوه‌ای را در حالی که ایمن هستند.

ان المتقین فی مقام امین: ^۶ پرهیزگاران در سکونتگاه ایمن، هستند.

بهشتیان از آسیب، آفت، بیم و هراس ایمن هستند:

لاخوف علیهم و لاهم یحزنون: ^۷ هراسی برای آنان نیست و نه غمگین می‌شوند.

لا یمسهم السوء و لاهم یحزنون: ^۱ هیچ آسیب و آفت به آنان نمی‌رسد و نه غمگین می‌شوند.

^۱ - بحار، ج ۷۸، ص ۹۲.

^۲ - نهج البلاغه، قصار ۲۶۷.

^۳ - سفینه البحار، ذیل وسوس.

^۴ - سوره حجر، آیه ۴۶.

^۵ - سوره دخان، آیه ۵۵.

^۶ - سوره دخان، آیه ۵۱.

^۷ - سوره بقره، آیه ۲۷۷ و در چندین آیه دیگر.

ادخلوا الجنة لا خوف عليكم و لا اتم تحزنون؛^۲ داخل شوید به بهشت نه هراسی برای شما هست و نه غمگین می‌شوید.

و در زندگی دنیوی بزرگترین ویژگی جامعه آرمانی اسلام - از نظر سنی و شیعه - پس از ظهور مهدی - علیه السلام - ، ایمنی آن جامعه است که: «ولیبذلهم من بعد خوفهم ائماً»^۳ و تبدیل می‌کند جامعه‌شان را پس از بیم و هراسی که داشته‌اند به ایمنی.

آیه‌ها به محور ایمنی در قرآن زیاد است و باید گفت اساساً اسلام یعنی ایمنی دنیا و آخرت.

حدیث:

بهرتر است پیشاپیش به معنی سه واژه توجه شود:

۱- امان: ایمن بودن:

(الف) ایمن بودن از حوادثی که صحت بدن را تهدید می‌کنند اعم از بیماری یا حادثه‌های فیزیکی.

(ب) ایمن بودن از ناگواری‌های خانوادگی.

(ج) ایمن بودن از گرفتاری‌های اجتماعی اعم از ناگواری‌هایی در فرهنگ عمومی و گرفتاری‌های فردی: امنیت فرهنگی و اجتماعی.

۲- عافیت: درست همان معنی و کاربرد «امان» را دارد.

۳- فراغ: این واژه دو کاربرد دارد:

(الف) فراغ: بی‌کاری - اتلاف وقت و بطالت - بی‌شغلی - که در برگ‌های پیش بحث شد.

(ب) فراغ: به همان معنی و کاربرد کلمه «امان» و همین کاربرد در این بخش مورد نظر است.

با اینکه خود لفظ «امان» شامل صحت بدن نیز هست گاهی در حدیث‌ها این دو در عرض هم قرار می‌گیرند. و این به دلیل اهمیت بیشتر صحت بدن است زیرا بیمار بودن دردناک‌تر از (مثلاً) نداشتن یک دست است. فرد می‌تواند در صورت فقدان یک دست با برخورداری از صحت بدن یک زندگی نسبتاً خوبی داشته باشد لیکن فردی که دچار بیماری دائمی باشد زندگی برایش تلخ‌تر و دشوارتر است.

آیا از این دیدگاه می‌توان گفت «ایمنی بهداشتی» بر «ایمنی حفاظتی» اولویت و ترجیح دارد؟ شاید نتوان پاسخ قاطع داد لیکن در مقام رتبه عملی وقتی که سخن از ضرورت ایمنی است ایمنی بهداشتی مقدم است. این نکته را از ردیف شدن صحت بدن با لفظ ایمنی در چند حدیث مشاهده می‌کنیم:

نعمتان مجهولتان الصّحة والامان؛^۴ رسول خدا - صلی الله علیه و آله - فرمود: دو نعمت است که قدرشان شناخته نمی‌شود: صحت بدن و ایمنی.

نعمتان مجهولتان الصّحة والفراغ؛^۵ امام صادق - علیه السلام - فرمود: دو نعمت است که قدرشان شناخته نمی‌شود: صحت بدن و ایمنی.

^۱ - سوره زمر، آیه ۶۱.

^۲ - سوره اعراف، آیه ۴۹.

^۳ - سوره نور، آیه ۵۵.

^۴ - در برگ‌های آغازین گذشت.

^۵ - در برگ‌های آغازین گذشت.

نعمتان مغبون فیہما کثیر من الناس: ^۱ الصّحة و الفراغ: امام صادق - علیہ السلام - فرمود: دو نعمت است کہ اکثر مردم در آن دو مغبون می‌شوند (زیرا قدرشان را نمی‌شناسند) صحت بدن و ایمنی.

التعمیم فی الدّیّا الامن و صّحة الجسم: ^۲ امام صادق - علیہ السلام - فرمود: برخورداری و بهره‌مندی در دنیا ایمنی و صحت بدن است.

قال النبی - صلی الله علیه و آله - : الحسنه فی الدّیّا الصّحة و العافیة: ^۳ پیامبر اکرم - صلی الله علیه و آله - فرمود: خیر و زیبائی و گوارائی دنیا صحت بدن و ایمنی است.

در این پنج حدیث و امثالشان (که خواهد آمد) اگر تنها لفظهای «آمان»، «فراغ»، «عافیة» می‌آمد کافی بود و صحت بدن را نیز از آنها می‌فهمیدیم اما همراهی لفظ صحت با آنها جهت اعلام اهمیت سلامت بدن است.

و از دیدگاه دیگر: ایمنی مصداق‌های متعدد دارد: ایمنی فردی ایمنی خانوادگی، ایمنی فرهنگی، ایمنی اجتماعی، ایمنی بهداشتی و ایمنی حفاظتی. و نظر به ویژگی ایمنی بهداشتی و حفاظتی آنها را تحت عنوان «صحت بدن» نام برده‌اند.

اکنون ضرورت هر دو ایمنی - ایمنی بهداشتی و ایمنی حفاظتی - را از حدیث‌های دیگر بشنویم:

قال الصادق - علیہ السلام - : قال رسول الله - صلی الله علیه و آله - : نعمتان مکفورتان الأمن و العافیة: ^۴ امام صادق می‌گوید: رسول خدا گفت: دو نعمت است که شکرشان به جای آورده نمی‌شود: ایمنی و عافیت.

در این حدیث «عافیت» تنها به معنی صحت بدن آمده است.

عن ابی عبدالله - علیہ السلام - : قال: خمس خصال من فقد منهنّ واحدة لم یزل ناقص العیش، زایل العقل، مشغول القلب: فاؤها صّحة البدن، والثانیة الامن، والثالثة السعة فی الرّزق، والرّابعة الانیس الموافق. قلت: وما الانیس الموافق؟ قال: الزّوجة الصّالحة والولد الصّالح والخلیط الصّالح. والخامسة و هی تجمع هذه الخصال. الدّعة: ^۵

از امام صادق - علیہ السلام - که فرمود: پنج چیز است هر کس یکی از آنها را نداشته باشد پیوسته بهره‌اش از زندگی ناقص و عقلش زایل (حواسش جمع نخواهد بود) و دلش مشغول خواهد بود. اول صحت بدن، دوم ایمنی، سوم وسعت روزی، چهارم انیس موافق.

گفتم: مراد از انیس موافق چیست؟ گفت: همسر صالح، فرزند صالح، دوست صالح. پنجم - و این شامل آن چهار تا نیز هست ^۶ - با دیگران درگیر نشدن.

سمعت الصّادق - علیہ السلام - یقول: العافیة نعمة خفیة اذا وجدت تُسیت و اذا فقدت ذکرت: ^۷ شنیدم امام صادق - علیہ السلام - می‌فرمود: ایمنی نعمت خفیه است هرگاه وجود داشته باشد فراموش می‌شود، و هرگاه از بین برود به یاد می‌آید.

^۱ در برگ‌های آغازین گذشت.

^۲ - بحار، ج ۸۱، ص ۱۷۲ - معانی الاخبار، ص ۲۳۰.

^۳ - بحار، ج ۸۱، ص ۱۷۴.

^۴ - بحار، ج ۸۱، ص ۱۷۰، خصال، ج ۱، ص ۱۹.

^۵ - بحار، ج ۸۱، ص ۱۷۱ - خصال، ج ۱، ص ۱۹.

^۶ - یعنی اگر کسی چهار نعمت مذکور را داشته باشد لیکن با دیگران در منازعه و درگیری باشد لذت آن چهارتا نیز مخدوش می‌شود.

^۷ - همان مرجع، ص ۱۷۲.

سمعت الصادق - عليه السلام - يقول: العافية نعمة يعجز الشكر عنها؛^۱ شنیدم امام صادق - عليه السلام - فرمود: ایمنی نعمتی است که انسان از شکر آن عاجز است.

علی - عليه السلام - الصّحة بضاعة والتّواني اضاعة؛^۲ علی - عليه السلام - فرمود: صحت بدن سرمایه است و تنبلی ضایع کردن آن است.

علی - عليه السلام - : اغتتم صحّتك قبل سقمك؛^۳ علی فرمود: صحت بدنت را غنیمت دان قبل از آنکه دچار شود. عیسی - عليه السلام - : الناس رجلان معافی و مبتلی فارحموا المبتلی واحمدو الله علی العافية؛^۴ مردم دو گروه‌اند: ایمن و گرفتار، برگرفتاران دلسوز باشید و برای ایمنی (خود و دیگران) خدای را حمد کنید. و نیز می‌گوید: العافية ملك الخفی؛^۵ ایمنی، پادشاهی اعلام نشده است.

زندگی یعنی ایمنی. آیا براساس این حدیث‌ها - و نیز بر اساس واقعیت - نمی‌توان گفت «زندگی مساوی است با ایمنی» و «زندگی منهای ایمنی مساوی است با زندگی منهای زندگی» - ؟ امام صادق - عليه السلام - در روایت دیگر می‌فرماید:

خمس من لم تكن له لم يتهنّ بالعیش: الصّحة والامن و الغنى والقناعة والانیس الموافق؛^۶ کسی که پنج چیز نداشته باشد توان بهره‌مندی از زندگی نخواهد داشت: صحت بدن، توان مالی، قانع بودن، انیس موافق.

توضیح: قانع بودن یعنی حریص نبودن. اگر ثروتمندترین فرد فاقد «روح قانع» باشد بهره لازم را از زندگی نمی‌برد. در عبارت «امالی صدوق» به جای جمله «لم يتهنّ: بی نیرو می‌شود» جمله «لم يتهنّ» آمده یعنی هر کس فاقد این پنج چیز باشد زندگی برای او گوارا نمی‌شود.

رسول اکرم - صلی الله علیه و آله - فرمود: یا علی لاخیر فی... ولا فی الحیات الاّ مع الصّحة؛^۷ ای علی خیری در زندگی نیست مگر با صحت بدن.

ایمنی گرائی باید فرهنگ شود

ایمنی و شناخت:

نسبت ایمنی با انسان و نسبت آن با جهان و طبیعت، چیست؟ آیا انسان در این طبیعت ایمن است و ایمنی دارد؟ یا هیچ ایمنی‌ای در این طبیعت برای انسان وجود ندارد؟ پاسخ هر دو طرف سؤال، مطلق نیست. نه می‌توان گفت انسان در این جهان ایمن است و نه می‌توان گفت برای او ایمنی وجود ندارد. مساله به اصطلاح «اگری» است اگر بشر اصول و فروع ایمنی را رعایت کند ایمن می‌شود و گرنه، نه.

^۱ - همان مرجع.

^۲ - همان مرجع، ص ۱۷۳.

^۳ - بحار، ج ۸۱، ص ۱۷۳.

^۴ - همان مرجع، ص ۱۷۲.

^۵ - همان، ص ۱۷۳.

^۶ - بحار، ج ۶۹، ص ۳۶۹ - امالی صدوق، ص ۱۷۵ - وسایل الشیعه، ج نکاح، باب تزویج المرثه لدینها، مانند این حدیث.

^۷ - بحار، ج ۷۷، ص ۵۸ مکرر.

البته ممکن است کسی با همه دقت و رعایت اصول و فروع ایمنی باز دچار حادثه گردد لیکن این گونه موارد خیلی کم و در لیست آمارها بسیار اندک است.

انسان در زندگی طبیعی و قبل از مدنیت تنها در معرض آفات و خطرهای طبیعی - اعم از طبیعت ساکن و طبیعت منحرک - روبه رو بود و برای مقابله با آنها مسلح‌ترین موجود بود زیرا هم مانند حیوانات به جهاز غریزه مجهز بود، و هم از خرد بهره می‌گرفت. با پیدایش مدنیت و توسعه آن و ظهور انواع محصولات صنعتی، عوامل و منشأهای حادثه و خطر نیز توسعه یافته بودند و هستند افرادی مانند ژان ژاک روسو که از دیدگاه دستکم زیست محیطی عقیده دارند که انسان در آن عصر ایمن‌تر از امروز بوده است و برآستی از نظر کیفیت و چشیدن مزه «آسایش» عقیده اینان دور از حقیقت نیست گرچه از نظر کمیت عمرها و کمیت برخورداری‌ها، عصر حاضر قابل مقایسه با دوران‌های پیشین نمی‌باشد، اما در هر صورت و با هر معیار و سنجش مقوله ایمنی یک مقوله بیشتر کیفی است تا کمی.

انسان قبل از مدنیت علاوه بر الهامات غریزی که در «خطر پرهیزی» داشت نسبت به شناخت خطرهای چندان نیازی به آموزش و تحقق درچون و چراهای حادثه‌ها نداشت خطرهایی که او راتهدید می‌کردند از طوفان، سیل، آتش، و درندگان، تجاوز نمی‌کرد حتی او در قبال زلزله نیز در امان بود هنوز هم بادیه نشینان از ناحیه چیزی بنام زلزله و آوار تهدید نمی‌شوند.

انسان امروزی با صدها بل هزاران نوع منشأ خطر روبه رو است تنها درچهار دیواره خانه ده‌ها عامل خطر وجود دارد، در محیط شهر، اجتماع، بین الجوامع، توسعه تسلیحات، نیروگاه‌های هسته‌ای و غیر هسته‌ای، وسایل نقلیه، آلودگی صوتی، و شرایط زیست محیطی و...

اگر جمله‌های فوق سیمای نگرش تک بعدی و یا بدبینانه داشته باشد نه به دلیل بدگزینی بل به دلیل ماهیت موضوع بحث است، بحث درایمنی است و همه امکانات رفاهی در جهت خلاف ایمنی هستند گرچه می‌توان در فواید و بل در مواقعی درحیاتی و انسانی بودن آنها داد سخن داد. این ویژگی ایمنی است و امدادگران افراد بدبین نیستند بل کار مقدس‌شان ایجاب می‌کند که با زنگ خطر آماده شوند و با آژیر خطر مرگ حرکت کنند.

انسان امروزی در این بحبوحه خطرهای می‌تواند ایمنی خویش را تأمین کند به چهار شرط:

۱- شناخت: شناخت طبیعت، شناخت محیط زیست عمومی، شناخت محیط شهر، شناخت محیط خانواده، شناخت محیط کار و شناخت خود.

۲- آموختن: آموختن اصول و فروع ایمنی.

۳- به جریان افتادن آموخته‌ها و آموزه‌ها در رگه‌ها و شبکه فرهنگ عمومی.

۴- به کار بستن آموخته‌ها.

شناخت طبیعت: کره‌ای که ما در روی آن زندگی می‌کنیم درعین حال که به وجود آورنده و پرورنده ما است انباشته از خصلت‌های ضد ایمنی است زلزله، سیل، طوفان، سقوط صخره و سنگ، سرما، گرما، رعد، برق، ارتفاع، گودال و... که حوادث طبیعی و فیزیکی نامیده می‌شوند. و درپهنه حیات نیز میکرب‌های گوناگون، درندگان، گیاهان سمی، خزندگان گزنده و... همگی ایمنی انسان را تهدید می‌کنند.

با نگاه به این روی سگه همه چیز را بر علیه ایمنی بل بر علیه اساس زندگی انسان، می‌بینیم و اگر پدیده‌های صنعتی و اجتماعی دیگر را که توسط خود بشر ساخته و پدید شده‌اند از قبیل انواع سم‌ها، گازها، دیوارها، خودروها ماشین‌آلات و دستگاه‌های صنعتی، داربست‌ها، ابزارها، تصادفات، حریق‌ها و... را بیفزائیم به یک تصویر وحشتناک می‌رسیم.

اما با نگاهی به آن روی سکه مشاهده می‌کنیم همه چیز جهان از ریزترین موجودات مانند اتم و ملکول تا درشت اندام‌ترین دستگاه خلقت مانند منظومه و کهکشان در خدمت بشر هستند. پس آن چه مهم است نحوه برخورد و رفتار انسان با این طبیعت و پدیده‌های آن است باید راه و روش این رفتار مشخص و شناخته شود تا هم از منافع جهان استفاده شود و هم از خطرهای آن ایمنی حاصل شود. هیچ چیزی در این طبیعت بی‌جا و بی‌مورد آفریده نشده و هیچ کدام از آنها بی‌فایده نیست:

و سَخَّرَ لَكُمْ مَا فِي السَّمَوَاتِ و مَا فِي الْأَرْضِ: ^۱ به کار گماشته است برای شما آن چه را که در آسمان‌ها و زمین است. و سَخَّرَ لَكُمْ مَا فِي الْأَرْضِ: ^۲ و به کار گماشته است برای شما هر آن چه را که در زمین است. قرآن در مورد پدیده‌های صنعتی و مدنی نیز همین بیان را دارد:

و سَخَّرَ لَكُمْ الْفَلَكَ فِي الْبَحْرِ بامره: ^۳ و برای شما امکان به کارگیری کشتی را در دریا داده است با امر خودش. ألم تر ان الله سخر لكم ما في الارض و الفلك تجرى في البحر بامره: ^۴ آیا مشاهده نمی‌کنی که خداوند هر آن چه را که در زمین است و نیز کشتی را برای شما به کار گماشته است.

از این دیدگاه قرآن، پدیده‌های صنعتی و مدنی نیز درست مانند پدیده‌های طبیعی در جهت نفع انسان هستند و هر دو یک روش و روال صحیح را در قبال خودشان از بشر خواستارند تا در خدمت بشر باشند. این روش و روال و شناخت کلیات و جزئیات آن را «علم ایمنی» می‌نامیم.

شناخت محیط زیست: طبیعت و اجزای آن، موزون و هماهنگ است خواه در عرصه فیزیک:

غَرَزَ غَرَائِزِهَا: ویژگی و خواص هر کدام (از اجزای طبیعت) رابه آن داده.

وَالزَّمَهَا اشْبَاحَهَا: و شکل هر کدام را بدان بخشیده است.

وَاللَّامِ بَيْنَ مَخْتَلَفَاتِهَا: ^۵ و هماهنگ و سازگار نمود ناهماهنگ‌ها و ناسازگاری‌های آنها را.

و خواه در عرصه حیات، همه موجودات نموّ کننده از میکروب تا درختان بزرگ و حیوانات همه در خدمت بشر هستند و هیچ چیز زاید یا غیر لازم و نیز هیچ نقص و کمبودی در طبیعت و محیط زیست وجود ندارد:

الذی خلق سبع سموات طباقاً ما تری فی خلق الرحمن من تفاوت فارجع البصر هل تری من فطور: او خدائی است که آفریده هفت آسمان منطبق بر هم مشاهده نمی‌کنی در آفریده رحمان هیچ کاستی و زیادی‌ای پس بگردان دیدگانت را (در پهنه آفرینش، مطالعه و بررسی کن) آیا هیچ سستی‌ای مشاهده نمی‌کنی؟

ثم ارجع البصر کرتین ینقلب الیک البصر خاسئاً و هو حسیر: ^۶ آنگاه چشمت را مکرر بچرخان (یا با چشم مکرر و مسلح بررسی کن و برای یافتن کاستی یا ناهماهنگی سعی کن) بر می‌گردد چشمت به سوی خودت بازمانده و وامانده.

موجوداتی که در طبیعت هستند وجود و حضورشان لازم و ضروری است و همه چیز در جهت سود بشر، انواع میکروب و تک یاخته‌ای‌ها اساس و منشأ حیات هستند اگر آنها وجود نداشتند حیاتی و موجود جاننداری به وجود نمی‌آمد.

^۱ - سوره لقمان، آیه ۲۰ - و سوره جاثیه، آیه ۱۳.

^۲ - سوره حج، آیه ۶۵.

^۳ - سوره ابراهیم، آیه ۳۲.

^۴ - سوره حج، آیه ۶۵.

^۵ - نهج البلاغه، خطبه اول.

^۶ - سوره ملک، آیه ۴۳.

در بیانات اهل بیت - علیهم السلام - تصریح شده است که: هر کره‌ای که دارای موجودات زنده شده و یا در آینده خواهد شد^۱ در همه‌شان آغاز حیات با موجودات ریز^۲ «جنبنندگان» «یدبّون»^۳ است که تکثیرشان نه از طریق مذکر و مؤنث (من غیر فحوّلة ولا اثاث)^۴ بلکه هر واحد از آنها به دو واحد تقسیم شده و تکثیر می‌یابند.

امروز ما این جنبنندگان فاقد نر و ماده را باکتری می‌نامیم. انواع میکرب، باکتری، ویروس همه نعمت‌هایی هستند مانند هر نعمت دیگر و این انسان است که باید نحوه رفتار و برخورد خودش را با آنها تنظیم نماید و بداند که چه راهی را باید برگزیند.

شناخت طبیعت و شناخت محیط زیست و اهمیت پدیده‌های هستی ما را تشویق می‌کند که از رفتارهای نادرست و نیز رفتارهای مخرب و برهم زنده هماهنگی طبیعت پرهیز کنیم و با دست خودمان منشأ آسیب و آفت بر علیه خودمان ایجاد نکنیم روش ایمنی را در پیش بگیریم و از روش ضد ایمنی خودداری کنیم.

میکروب‌ها و انواع تک سلولی‌ها علاوه بر اینکه اولین منشأ حیات هستند چرخه «تولید غذا» نیز به عهده آنهاست کره زمین بدون آنها نمی‌تواند غذائی برای گیاهان و جانداران داشته باشد. و نیز با صرف نظر از چرخه تولید غذا اگر تک سلولی‌ها وجود نداشته باشند کره زمین در مدت کوتاهی زیر زباله‌ها متعفن شده و دفن می‌گردد. میکروب و تک یاخته‌ای‌ها در اصل عامل پاکیزه کننده طبیعت هستند نه عامل آلودگی.

ممکن است روزی کسانی مدعی شوند که فلان موجود هیچ سودی در طبیعت ندارد چنانکه پیشتر در مواردی پیش آمده است لیکن با گذشت زمانی نه چندان طولانی متوجه شده‌اند که همان موجود نیز نقش مهمی در هماهنگی طبیعت داشته است.^۵

شناخت محیط خانه: هنوز علم و فن‌آوری به آن حد نرسیده که بشر را از زلزله و امثال آن کاملاً ایمن نماید و اساساً برخی از حوادث طبیعی قابل کنترل توسط دانش و صنعت نیستند مانند «چین خوردگی» و یا حمله یک کره مدار گسسته به کره زمین و یا سنگ‌های بزرگ سرگردان فضائی و... محیط خانه علاوه بر حوادث طبیعی و آفت‌ها و آسیب‌های ناشی از آن، و نیز علاوه بر تهدیداتی که از جانب جانداران ریز و درشت متوجه انسان است و چیزی به نام خانه از آنها کاملاً ایمن نگشته، خود خانه به عنوان یک پدیده غیر طبیعی هماهنگی طبیعی محیط را به نسبتی مختل می‌نماید و خانه چیزی است که خیلی از چرخه‌های طبیعت در آن دچار اختلال و دگرگونی، و حذف، می‌شوند. و به همین دلیل پدیده‌ای به نام خانه از جهتی یک ابزار مهم ایمنی و از جهتی خود وسیله‌ای جدی است بر ضد ایمنی.

خانه عامل ایمنی است از این جهت که ما را از چرخه «خوردن جاندار جاندار دیگر را» تا حد زیادی بیرون می‌کند و انسان در سایه خانه از خطر ببر و پلنگ و... ایمن می‌شود و نیز از چرخه سرما و گرما.

اما وجود خانه میکرب‌ها را نیز از چرخه لازم‌شان خارج می‌کند و فعالیت آنها را بیشتر در جهت ضد ایمنی و در مسیر منفی و مضر قرار می‌دهد. هرگز نباید تصور کرد که خطر دچار شدن به میکرب مضر در خانه کم است. همه چیز در فضای بیرون آلوده نیست اما همه چیز خانه، به نسبتی و به نوعی آلوده است آنهم در تمیزترین و بهداشتی‌ترین خانه.

^۱ - بحار، ج ۵۷، ص ۳۲۱.

^۲ - بحار، ج ۵۷، ص ۳۲۲.

^۳ - بحار، ج ۵۷، ص ۳۲۳.

^۴ - بحار، همان جلد، ص ۳۲۱ و ۳۲۳.

^۵ - در آینده بحث نسبتاً مشروحی در مورد میکرب خواهد آمد.

و اگر همه اشیاء خانه را کاملاً و وسواسانه ضد عفونی کنیم نیازمند اقدامات واکسیناسیون خواهیم گشت که معلوم نیست این اقدامات نیز نتیجه مطلوب را بدهد.

یک لاک پشت در محیط آزاد ۳۰۰ سال عمر می‌کند و یک انسان در محیط خانه و جامعه حداکثر ۱۲۰ سال، خانه که خود یک وسیله ایمنی است هنگام زلزله به یک وسیله ضد ایمنی بس خطرناک - خطرناک از نظر کمی و کیفی - تبدیل می‌شود. و نیز ابزار و وسایل لازم در خانه از ریزترین وسیله تا کپسول و لوله گاز همگی حادثه ساز هستند. بنابراین محیط خانه سخت نیازمند شناخت و سخت نیازمند رعایت اصول و فروع ایمنی است. بیش از نیازی که انسان در طبیعت آزاد به آن نیازمند است.

و به عنوان یک قاعده کلی باید گفت: در این طبیعت و اجتماع هر جا که وسایل و امکانات رفاهی زیاد است به همان نسبت دقت و مراقبت زیادی برای ایمنی لازم است بل لزوم دقت با تصاعد هندسی است نه با نسبت مساوی.

باید ابزار و وسایل و امکانات محیط خانه را شناخت، خود ساختمان و استحکام آن را دانست، باید از وضعیت طبیعی زمین زیر ساختمان و نیز از وضعیت عارضی آن اطلاع کافی به دست آورد، وجود چاه یا قنات قدیمی و یا...

شناخت محیط کار: محیط کار می‌تواند همه شرایط محیط خانه را داشته باشد آشپزخانه، دستشوئی و... واگر ابزار کار، مواد کار و محل کار همه در زیر یک سوله باشند در این صورت محیط کار (علاوه بر همه آفت‌ها و آسیب‌هایی که در محیط خانه هستند) به دلیل حضور ابزار و مواد کار دارای خطرهای و منشأهای حوادث بیشتر می‌شود که متأسفانه هنوز این قبیل کارگاه‌ها بل این قبیل سازمان‌ها و احیاناً در مواردی اداره‌ها، وجود دارند.

اصول ایمنی با خردورزی ویژه خود ایجاب می‌کند شناخت دقیق محیط کار را، ساختمان و همه گوشه‌های آن را، شرایط زیر زمین و آن چه در زیر زمین است: کانال‌ها، لوله‌کشی‌ها و... پله‌ها، درب‌ها، اضطراری‌ها، و... را، و آنگاه در آن می‌توان مشغول به کار شد.

شناخت خود: شناخت انسان (که چه قدر آسیب‌پذیر است آسیب‌پذیری بهداشتی و آسیب‌پذیری فیزیکی و حفاظتی) برای ایمنی ضرورت دارد. شناخت «خودآگاهانه» و حسابگرانه، نه در حد «احساس ناخودآگاه» و در حد غریزی و بدون حسابگری.

غریزه در خدمت ایمنی است «ترس» در حد معتدل یکی از مواهب الهی است اما غریزه «خطرگریزی» بیش از آن چه در حیوانات مشاهده می‌کنیم کاربرد ندارد، و این اگر کافی باشد برای حیوان سزاوار است نه انسان حتی در یک زندگی بدون غیر مدنی یا غارنشینی. و از جانب دیگر انسان در مقایسه با حیوان بهره کمتری از غریزه دارد. سگ و الاغ زلزله را پیش از وقوع حس می‌کنند و انسان از آن عاجز است.

قال علی - علیه السلام - : مسکین ابن آدم تؤله البقة و تقتله الشرقة^۱ مسکین است انسان پشه‌ای او را آسیب می‌رساند و خونابه‌ای (چرک دمل) او را می‌کشد.

پشه مالاریا او را دچار تب و آبله روئی می‌کند و گاهی می‌میراند و خونابه یک دمل به جریان خون نفوذ کرده و او را می‌کشد.

و تُنتنه العرقة^۲ و گندین می‌کند او را عرقی کم.

^۱ - نهج البلاغه، قصار، ۴۱۱.

^۲ نهج البلاغه، قصار ۴۱۱

و اگر با کسره حرف عین خوانده شود: تنتنه العرقه: یک رگ کوچک (که آسیب ببیند) کل وجود او را دچار عفونت می‌کند.

شاید مراد از «عرقه» ریشه ریز، ریشه موئین باشد و ممکن است معنی دوم و سوم با هم اراده شوند که به معنی «مویرگ» می‌شود، یک مویرگ سرطانی که وجود او را دچار مرگ می‌کند. و یا یک مویرگ مغز که آسیب ببیند...

شخصیت ایمنی‌گرا: شاید بگوئید: خوب این قبیل مسایل را همه می‌دانند و مراد از این همه توضیح واضحات چیست؟ اولاً آن چه مورد نظر است «شناخت» است نه دانستن. در ثانی شناخت محض نیز کافی نیست آن چه لازم است شناختی است که «جزء شخصیت» انسان باشد و در کانون شخصیتش نهادینه شود. خطرگریزی در موجود جاندار از منبع غریزی نشأت می‌یابد و در انسان باید به مرحله دانش و علم برسد سپس به مرحله شناخت و آنگاه مجدداً به عمق وجودش رسیده و مانند غریزه جزء شخصیتش گردد، و چنین شخصیتی در جامعه پر خطر و پرحادثه امروزی قابل اطمینان است که در میان جامعه رل رانندگی به دست گیرد و یا گروه کارگران او را در جمع‌شان بپذیرند. عصر، عصر توسعه صنعتی و دوران پیچیدگی امور و عصر خطرناک است کسی که در این روزگار می‌زید باید انسان این روزگار باشد.

بالاخره باید پذیرفت که زندگی دنیائی «لا تُؤمن فجعتهما»^۱ از حادثه‌اش نمی‌توان ایمن بود و این عدم اطمینان همیشگی است نباید به امکانات ایمنی - با همه ارزش‌هایش - مغرور گشت. برای تأمین ایمنی فردی و اجتماعی فرهنگ ایمنی و شخصیت ایمنی‌گرا لازم است و گرنه هر چه علوم بیشتر توسعه یابند و ابزار و امکانات رفاهی افزونتر شود عدم ایمنی نیز به همان میزان بلکه چندین برابر آن افزایش خواهد یافت زیرا «...و خیرها بشرها»^۲ خیرهای زندگی با شرهایش آمیخته است و توسعه ابزار و امکانات ایمنی هیچ وقت نتوانسته و نمی‌تواند همگام با توسعه منشأهای حادثه پیش برود. حتی دانش ایمنی دنباله‌رو سایر دانش‌هاست که به طور مرتب منشأ حادثه ایجاد می‌کنند نه پیشرو آنها. و این طبیعت قضیه است. پس اساسی‌ترین و پایه‌ای‌ترین اصل در اصول ایمنی، فرهنگی و شخصیتی شدن ایمنی است.

اولین عامل ضد ایمنی: در این عصر پرشتاب و «عصر کمیت‌ها» اولین عامل ضد ایمنی «احساس ایمنی» است و این احساس یا از عدم شناخت جهان، حیات، صنعت، محیط زیست، محیط خانه، محیط کار، انسان، ناشی می‌شود یا از «ندانستن قدر خود».

احساس ایمنی دو نوع است مطابق واقع و موهوم، اولی مثبت و هدف است و این همه بحث از ایمنی به خاطر تأمین آن است. اما احساس ایمنی موهوم یعنی احساسی که ناشی از جهل و عدم آگاهی است این نوع مانع از تأمین ایمنی است و اگر این احساس در یک جامعه رواج یابد مردم را به مغاک غرور تباهگر می‌کشاند.

اعقل الناس محسن خائف و اجهلهم مسیئ آمن: خردمندترین مردم کسی است که کار نیکو و زیبا انجام دهد و احساس ایمنی نکند و نادان‌ترین مردم کسی است که کار بد انجام دهد و احساس ایمنی کند.

این نوع احساس ایمنی خواه ناشی از عدم شناخت و کودنی باشد و خواه ناشی از «به شخصیت نپیوستن شناخت» باشد و یا ناشی از «بها و ارزش قائل نبودن به خود» باشد در هر صورت ریشه‌اش جهل است همان طور که در حدیث بالا دیدیم و در حدیث زیر جانب دیگرش را می‌بینیم:

کفی بالمرء جهلاً أن لا یعرف قدره: ^۱ در نادانی شخص همین بس که قدرخویش را نشناسد.

^۱ - نهج البلاغه، خطبه ۱۱۰.

^۲ - نهج البلاغه، خطبه ۱۱۲.

^۳ - بحار، ج ۷۷، ص ۱۶۵.

العالم من عرف قدره و كفى بالمرء جهلاً ان لا يعرف قدره: ^۲ دانا کسی است که قدر خویش را بداند و در نادانی شخص همین بس که قدر خویش را نشناسد.

هلك امرء لم يعرف قدره: ^۳ نابود می‌شود کسی که قدر خود را نداند.

کسی که برای جان و سلامتی خویش ارزش قائل نیست نباید در کار گروهی پذیرفته شود.

فان الجاهل بقدر نفسه يكون بقدر غيره اجهل: ^۴ کسی که بر قدر خویش نادان باشد نسبت به دیگران نادان‌تر خواهد بود.

از این مقدمه طولانی نتیجه می‌گیریم که فرهنگ ایمنی مقدم بر ابزار ایمنی است. هر جامعه و فردی وقتی از یک ابزار یا امکانات استفاده می‌کند که فرهنگ آن را داشته باشد هم فرهنگ نیاز به آن، و هم فرهنگ به کارگیری آن، بهترین و مفیدترین وسیله در صورت فقدان فرهنگ مربوطه‌اش، عاطل‌ترین و بی‌استفاده‌ترین وسیله می‌شود. جامعه‌ای به ایمنی کافی دست می‌یابد که فرهنگ نیاز به ایمنی و فرهنگ به کارگیری ابزار ایمنی را داشته باشد.

برنامه ایمنی در اسلام

در اسلام برنامه ایمنی از آغاز تکوین و تکون انسان شروع می‌شود. هنگامی که یک پسر و یک دختر می‌خواهند با هم ازدواج کنند و انسان‌های دیگر را به وجود آورند زیر چتر برنامه ایمنی (ایمنی برای انسانی که از آنها به وجود خواهد آمد) قرار می‌گیرند. یعنی در انتخاب همسر، مقاربت و عمل جنسی، تغذیه پدر و مادر جهت تأمین نطفه سالم و حامل زیبایی‌ها، تغذیه مادر در جهت تغذیه جنین، تغذیه مادر در جهت تغذیه کودک شیرخوار، اصول ایمنی که مادر برای سلامتی جنین باید رعایت کند، ایمنی در زایمان، بهداشت کودک، چگونگی تغذیه کودک، تربیت و آموزش کودک در جهت ایمنی و...

همه حدیث‌های مربوط به این همه موضوعات متعدد را ارائه نخواهم داد با همه زیبایی پیام‌هایشان و منافع مطالعه‌شان. زیرا درصدد هستم بیشتر به هسته ایمنی بپردازم که امروز سخت مورد نیاز است یعنی به «ایمنی در کار و محیط کار» لیکن قول نمی‌دهم که به این وعده کاملاً بتوانم عمل کنم هرچه افسار قلم را برای محدود بودن به هسته مذکور می‌کشم باز می‌بینم که فراتر از موضوع رفته است. بنابر اختصار است لیکن زیبایی حدیث‌های ایمنی تفکر را با انگیزه‌های زیبایی خواهی می‌آمیزد. تنها چند حدیث آنهم فقط در برخی از موضوع‌های بالا خواهیم آورد:

اختاروا لنطفکم: ^۵ در انتخاب (همسر) برای تخمه‌هایتان دقت کنید.

تخیروا لنطفکم: ^۶ برای تخمه‌هایتان گزینش کنید.

محقق در «شرایع» می‌گوید: در انتخاب همسر باید به «کرامت اصل» یعنی حیثیت خانوادگی طرف، دقت شود. و صاحب «جواهر الکلام» در شرح آن می‌گوید: بان لا تکون من زنا او حیض او شهبة او مَن تنال احداً من آبائها و

^۱ - نهج البلاغه، خطبه ۱۶.

^۲ - نهج البلاغه، خطبه ۱۰۲.

^۳ - نهج البلاغه، حکم ۱۴۱.

^۴ - نهج البلاغه، کتاب ۵۳.

^۵ - وسائل الشیعه، باب ۱۳، ابواب مقدمات النکاح - بحار، ج ۱۰۳، ص ۲۳۶.

^۶ - الجامع الصغیر، ج ۱، ص ۱۱۲.

امهاتها الالسن^۱: مراد از کرامت اصل این است که فرزند زنا نباشد، ولد حیض نباشد یا نسب او مشکوک نباشد، و از خانواده‌ای نباشد که پشت سریکی از پدرانش یا یکی از مادرانش حرفی در زبان مردم باشد. خانم سیندر ومکی محقق در امور اجتماعی از امریکا آمده بود. برای برخی از پرسش‌های او من را معرفی کرده بودند در ضمن یک گفتگوی دو ساعته من نیز سؤالی از او کردم: حقوق بشر شما برای بشر از کی شروع می‌شود؟ گفت کمی توضیح بدهید. گفتم: تعریف شما از «بشر» چیست؟ از حین تولد تا مرگ؟ از زمان انعقاد نطفه تا مرگ؟ گفت: بلی از حین انعقاد نطفه تا مرگ.

گفتم: پس این همه سقط جنین و آزادی آن چیست؟ اگر جنین را بشر می‌دانید چرا حق و حقوقی برایش قائل نیستید؟ و مهمتر اینکه شما هر نوع رابطه جنسی را آزاد کرده‌اید و استدلال می‌کنید که انسان آزاد است و برای حفظ آزادی نباید روابط جنسی را در شکل یا قالب معینی به نام ازدواج محدود کرد. و از جانب دیگر خودتان رسماً آمار داده‌اید که سالانه دستکم ۲۵۰ هزار کودک نا مشروع به پرورشگاه‌های کشور شما تحویل می‌شود. آیا در حقوق بشر شما این کودکان که بشر هستند حق ندارند بدانند پدرشان کیست؟ کسی که اینها را به وجود آورده و به این دنیا انداخته هیچ مسئولیتی در مورد اینان ندارد؟ این ابتدائی‌ترین حق و در عین حال اساسی‌ترین و مهمترین حق هر بشر است زیرا با اصل وجود او و منشأ وجود او مربوط است.

شما آزادگی نسل آینده را فدای آزادی بولپوسانه نسل حاضر می‌کنید و اساسی‌ترین حقوق نسل بعد را فدای خودخواهی نسل حاضر می‌کنید.

از جانب دیگر: علم ثابت کرده است که کودک نامشروع هرگز بدون نقص جسمی یا شخصیتی نخواهد بود و برخی از همین نقص‌ها در نسل سوم به طور ژنتیک سرایت خواهد کرد. و خطرناکتر اینکه خود نسل دوم و سوم باز به دلیل همین روابط نامشروع جنسی، نامشروع متولد می‌شوند از پدر و مادر نامشروع. پس شما با کدام برنامه عملی می‌توانید جلو این گسترش تصاعدی خطر و منشأ خطر را بگیرید و برای جامعه‌تان ایمنی ایجاد کنید؟

توقعی نداشتم جوابی از خانم مکی بشنوم و نشنیدم. اگر کسی امروز پرسد: چرا نسل زمرن از بین می‌رود؟ چرا نژاد اسکاندیناوی در شرف انقراض است؟ چرا گل و انگلوساکسون به آخر نزدیک می‌شود؟ هیچ‌گونه جواب علمی دریافت نخواهد کرد. و این است خصلت تاریخ. امروز با فرا رسیدن شب برای مردم امریکا امکان خروج از خانه وجود ندارد به ویژه در شهرهای بزرگ زیرا کسی چنین ایمنی را ندارد و جریان کشت و کشتار و هفت تیرکشی به داخل کلاس‌های درس رسیده است که هر روز اخبار آن را می‌شنوید.

اسلام برای تأمین ایمنی فرد و جامعه روابط جنسی را مانند هر نوع رابطه دیگر تحت یک اصول و برنامه مشخص با سیستم حقوقی معین تنظیم می‌نماید تا فرزندان جامعه به طور مشروع پای به دنیا بگذارند و از «سلامتی منشأ» و «ایمنی منشأ» و در نتیجه از سلامت جسم و جان بهره‌مند شوند.

و از طرف دیگر توصیه می‌کند با افراد نامشروع بل با افراد مشکوک ازدواج نکنید تا از سرایت و تسلسل ژنتیکی نقص‌ها جلوگیری شود.

^۱ - جواهر الکلام، ج ۲۹، ص ۳۷.

در بینش اسلام در امور اجتماعی، و در نگاه اسلام به «نظام اجتماعی»، تلقی این است: اگر تعدادی فرزند نامشروع پدید شوند بگذار در محدودیت و محرومیت باشند این بهتر است از اینکه جامعه‌ای را با سرایت دادن نواقص‌شان به اضطراب روانی فردی و اجتماعی بکشانند.

در اسلام در موارد متعددی حقوقی که برای همه مردم هست، به ولد زنا اعطا نمی‌شود. او نمی‌تواند قاضی شود، امام جماعت باشد و... او خود منشأ آفت برای امنیت جامعه است نمی‌تواند امنیت جامعه را با داوری‌هایش تأمین کند و ایمنی ایجاد کند.

اسلام برای تأمین ایمنی جسمی و اجتماعی نسل‌های آینده سخت به اصل «توارث» و انتقالات ژنتیکی توجه دارد در انتخاب همسر به قد، هیکل، رنگ، قیافه، تک تک اعضا حتی دستگاه تناسلی توجه دارد و توصیه‌های اساسی در این مورد کرده است. البته تنها در سطح توصیه نه به شکل اجرائی اجباری که پیشنهاد مارکسیسم و نیز پیشنهاد آقای راسل انگلیسی است. زیرا این‌گونه پیشنهادهای اصلاح نژاد نیز تضييع حقوق نسل حاضر برای نسل بعدی است. حقوق بشری‌هایی مانند راسل گاهی از این طرف و گاهی از آن طرف سقوط می‌کنند.

خانم محقق امریکائی پاسخی به پرسش من نداشت و مطابق خصلت همگنان غربیش به جای جواب پرسش نمود: شما تصمیم دارید جامعه‌تان را از این روابط آزاد جنسی بازدارید؟ و آیا در قبال جریان جهانی که این پدیده می‌پیماید فکر می‌کنید قدرت جلوگیری از آن را دارید؟

گفتم: در آغاز جلسه خودتان مشخص کردید که محور بحث نظری است نه عملی و شما آمده‌اید نظریات اسلام را از من بشنوید نه توان عملی و عدم توان عملی را. و من نمی‌دانم ما این توان را خواهیم داشت یا نه ولی تصمیم بر این است. اما در بُعد و جهت نظری، اسلام چیزهایی به ما یاد داده است که اگر به آنها عمل کنیم دچار کمونیسیم جنسی نمی‌شویم. از آن جمله اسلام توصیه کرده است که رابطه زن و مرد را خیلی آسان و پیش پا افتاده و سهل الوصول نکنید. ازدواج را یک حادثه مهم و بزرگ و پر سر و صدا، تلقی کنید، مراسم آن را حفظ کنید تا مشخص شود که رابطه جنسی زن و مرد با هر رابطه دیگر فرق می‌کند.

گفت: مثلاً چه توصیه‌هایی؟

گفتم: اسلام برخی از موسیقی‌ها را حرام می‌داند و برخی دیگر را جایز و تقریباً می‌توان گفت به هیچ موسیقی‌ای غیر از موسیقی هدی (آواز خوانی برای شتر و اسب) و موسیقی رزمی، تشویق نکرده است با این همه پیامبر اسلام فرموده است: **فرق بین النکاح و السّفاح ضرب الدّف**^۱ فرق میان نکاح و سفاح دف و دایره زدن است.

اجتناز النبی - صلی الله علیه و آله - بدار علی بن هبّار فسمع صوت دف فقال: ما هذا؟ قالوا علی بن هبّار اعرس باهله. فقال: حسن هذا النکاح لا السّفاح، ثم قال: اسندوا النکاح و اعلنوه بینکم و اضربوا علیه بالدّف، فجرت السنّة فی النکاح بذلک^۲؛

^۱ - بحار، ج ۱۰۳، ص ۲۶۷.

^۲ - همان مرجع، ص ۲۷۵.

فقیه برجسته شیخ محمد حسن نجفی در کتاب برجسته «جواهر الکلام» جلد ۲۹، صفحه ۴۰، آورده است:

ان النبی - صلی الله علیه و آله - کان یکره نکاح السّرّ حتی یضرب بالدّف: رسول اکرم ازدواج بی سر و صدا را دوت نداشت تا اینکه دف و دایره زده شود. و می‌گوید: شهید ثانی در «مسالک» با این حدیث استدلال کرده است.

و نیز در جلد ۴۱، صفحه ۵۱ - ۵۲ حدیث‌های زیر را از پیامبر اکرم - صلی الله علیه و آله - آورده است:

اعلنوا النکاح و اضربوا علیه بالغربال، یعنی الدّف: ازدواج را بر ملا و علنی برگزار کنید و بر آن غربال یعنی دف بزنید. فصل ما بین الحلال و الحرام بالضرب بالدّف عند النکاح: بوسیله دف زدن حلال و حرام را در مورد نکاح متمایز کن.

پیامبر اسلام از کنار خانه علی بن هبّار می‌گذشت صدای دف و دایره شنید، گفت این چیست؟ گفتند علی بن هبّار مراسم عروسی دارد. فرمود: نیکوست این نکاح است سفاح نیست. آنگاه فرمود: نکاح را اساسی و با اهمیت بگیرید و آن را با اعلام و سر و صدا در میان‌تان برگزار کنید و برای آن دف بزنید. پس سنت در نکاح بدین منوال جاری گشت.

خانم امریکائی گفت: سفاح یعنی چه؟

گفتم: همان روابط جنسی نا مشروع و یا نیمه مشروع که در اروپا و امریکای شما رایج است.

گفت مگر پیامبر شما از این روابط اطلاع داشت؟

گفتم: اولاً شما باور دارید که عیسی - علیه السلام - غیب می‌دانست پیامبر ما نیز همچین، ثانیاً عرب جاهلی با نوعی کمونیسیم جنسی امروزی غرب آشنا بود. که رواج نیز داشت و قرآن نام آن را «جاهلیت اولی» می‌نامند و مفهوم آن این است که جاهلیت ثانیه نیز خواهد آمد و قرآن بدین طریق خبر از کمونیسیم جنسی امروزی داده است قرآن خطاب به مسلمانان به ویژه زنان مسلمان می‌گوید: وَلَا تَبْرَجْنَ تَبْرَجَ الْجَاهِلِيَّةِ الْأُولَى؛^۱

من شخصاً اعتراف می‌کنم زمانی از سروصدای عروسی‌ها سخت ناراحت می‌شدم اما پس از مطالعه در جامعه سوئد و انگلیس درصدد «جامعه شناسی ازدواج و کمونیسیم جنسی» بر آمدم و مجدداً در منابع اسلامی نیز مطالعه کردم به این نتیجه رسیدم که بی سرو صدا و خلاصه برگزار کردن عروسی‌ها بتدریج از اهمیت ازدواج می‌کاهد و روابط جنسی را همه جایی و پیش پا افتاده و بی‌ارزش می‌کند و نتیجه آن سستی ارکان خانواده است.

خانم سیندور گفت: به نظر من نیز سهل گرفتن و بی سروصدا انجام دادن و حالت معمولی به ازدواج دادن یکی از عوامل سستی خانواده در جامعه‌های غربی است.

خانواده علاوه بر اینکه اصلی‌ترین و مهمترین عامل ایمنی فردی و اجتماعی است و هیچ چیزی حتی در عرصه فرضیه نمی‌تواند جایگزین آن باشد. منشأ عوامل زیاد دیگر ایمنی است. و فقدان یا ضعف آن منشأ عوامل ضد ایمنی است. بل هر چیزی را که دانش ایمنی به عنوان عامل ایمنی معرفی کند به نوعی نیازمند خانواده است.

بهتر است خانم سیندرومکی را فراموش کنیم و به حدیث‌ها توجه کنیم:^۲

قال رسول الله - صلى الله عليه و آله - : «إياكم و تزوج الحمقاء فان صحبتها ضیاع وولدها ضیاع»^۳ پیامبر اکرم - صلی الله علیه و آله - فرمود: مبادا با زن احمق ازدواج کنید زیرا همدمی با او تضییع (عمر) است و فرزندش نیز تباه (بی‌فایده) می‌شود.

و در نسخه وسائل الشیعه: «فان صحبتها بلاء وولدها ضیاع»^۴ زیرا همدمی با او بلاء و فرزندش تباه می‌شود.

یک حدیث شگفت از امام صادق - علیه السلام - : «زوجة الاحمق و لا تزوجة الحمقاء فان الاحمق ینجب و الحمقاء لا تنجب»^۱ با مرد احمق ازدواج کنید - به مرد احمق زن بدهید - اما با زن احمق ازدواج نکنید، زیرا مرد احمق می‌تواند فرزند سالم (غیر احمق) تولید کند اما زن احمق نمی‌تواند فرزند سالم تولید کند.

لیکن تذکر داده است که ابن ادریس ترجیحاً به حرمت نظر دارد.

محقق در «شرایع الاسلام» به کراهت فتوی داده است تا پیام این حدیث‌ها را با پیام حدیث‌هایی که در روند کلی غنا را تحریم می‌کنند در یک بستر جاری نماید و بالصطلاح «جمع بین الاحادیث» کرده است. اما بدیهی است برای کسی که این حدیث را می‌پذیرد «تخصیص» بهتر از جمع است.

^۱ - سوره احزاب، آیه ۳۳.

^۲ - با تشکر از جناب آقای دکتر نورمحمد و همسرشان که جلسه علمی فوق را بنحو احسن برگزار و اداره کردند.

^۳ - بحار، ج ۱۰۳، ص ۲۳۷.

^۴ - وسائل الشیعه، ابواب النکاح، باب کراهة تزویج الحمقاء.

توضیح:

۱- تجربه نیز مفاد این حدیث را تأیید می‌کند چه بسا مردان سالم که از پدر احمق به وجود آمده‌اند زیرا مادرشان خردمند بوده است. ظاهراً ژن مرد در انتقال حماقت نارسا است.

۲- پیشتر گفته شد: علوم انسانی با علوم ریاضی فرق دارد قواعد ریاضی و فیزیکی استثناءپذیر نیستند اما قواعد علوم انسانی همیشه استثنائاتی دارند که آیه و حدیث نیز می‌فرمایند «يُخْرِجُ الْحَيَّ مِنَ الْمَيِّتِ وَيُخْرِجُ الْمَيِّتَ مِنَ الْحَيِّ» خداوند از آدم ناقص و یا فاسد، آدم کامل در می‌آورد و بالعکس.

۳- در نسخه «من لا يحضره الفقيه»...: قد ينجب: ^۲مرد احمق ممکن است فرزند سالم تولید کند.

عن الرضا - عليه السلام - ...: و لعنتي تبلغ السَّابِعَ مِنَ الْوَرَى: ^۳از امام رضا - عليه السلام - : خداوند فرموده است:

لعنت من تا نسل هفتم سرایت می‌کند.

توضیح: مجلسی در ذیل این حدیث می‌گوید: وراء یعنی فرزند فرزند، و مراد از لعنت می‌تواند آثار دنیوی از قبیل امراض باشد.

قال رسول الله - صلى الله عليه و آله - : انظر في اي نصاب تضع ولدك فان العرق دساس: ^۴پیامبر اکرم - صلى الله

عليه و آله - فرمود: بنگر فرزندان را در کدام شرایط (رحم) قرار می‌دهی زیرا رگه تباری دسیسه‌گر است.

دسیسه: فعالیت ناپیدا؛ فعالیت پنهان - دساس: عمل کننده به طور پنهانی: سرایت دهنده ناپیدا.

قال رسول الله: اياكم و خضراء الدمن، قيل يا رسول الله و ما خضراء الدمن؟ قال المرئة الحسناء في منبت السوء: ^۵

رسول اکرم - صلى الله عليه و آله - فرمود: بپرهیزید از سبزه زباله‌گاه. گفتند: ای پیامبر خدا سبزه زباله‌گاه چیست؟ فرمود: زن زیبا در رویشگاه بد.

الدمن: محل زباله: جای متعفن: زباله‌گاه - گیاه زباله‌گاه سبز با طراوت و زیبا می‌شود اما حیوانات از خوردن آن

خودداری می‌کنند - مراد خانواده و تباری است که به خصایل نکوهیده دچار باشند.

عن النبي - صلى الله عليه و آله - : من كرم اصله وطاب مولده حسن محضره: ^۶از رسول اکرم - صلى الله عليه و آله -

: کسی که تبارش والامنش و دوران جنینی و میلادش پاکیزه باشد، محضرش زیبا می‌شود.

یعنی شخصیت و منش او برای دیگران خوش آیند، دلچسب و قابل تمجید می‌باشد. حدیث زیر معنای مقابل این را

دارد:

قال الصادق - عليه السلام - : ان لولد الزنا علامات... و سوء المحضر: ^۷فرزند نامشروع نشانه‌هایی دارد... و یکی از

آنها سوء محضر است.

^۱ - وسائل الشیعه، همان باب - فروع کافی، ج ۲، ص ۱۳.

^۲ - نقل از پی نویس همان باب.

^۳ - بحار، ج ۳، ص ۳۴۱.

^۴ - کنز العمال، ج ۱۵، ص ۸۵۵.

^۵ - وسائل الشیعه، ابواب مقدمات النکاح، باب ۷.

^۶ - کنز العمال، ج ۱۱، ص ۹۴.

^۷ - بحار، ج ۳، ص ۳۵۶.

قال رسول الله - صلى الله عليه و آله - : الشقى من شقى فى بطن امه و السعيد من سعد فى بطن امه: ^۱ پیامبر اکرم - صلى الله عليه و آله - فرمود: بى سعادت در شکم مادر بى سعادت مى‌شود و با سعادت در شکم مادر باسعادت مى‌شود. اختاروا لطفکم فان الخال احد الضحيعين: ^۲ رسول خدا فرمود: برای تخمه‌های تان بهترین رحم‌ها را انتخاب کنید زیرا فرزندان به دائی‌ها شبیه مى‌شوند.

ایمنی و جنین:

عن عبدالعظیم الحسنى عن ابى الحسن الثالث - عليه السلام - عن آبائه - عليه السلام - عن ابى جعفر - عليه السلام - قال: يكره للرجل ان يجامع فى اوّل ليلة من الشهر و فى وسطه و فى آخره، فانه من فعل ذلك خرج الولد مجنوناً الا ترى انّ المجنون اكثر ما يصرع فى اول الشهر ووسطه و آخره: ^۳ حضرت عبدالعظیم - عليه السلام - از امام هادی - عليه السلام - از پدرانش از امام باقر - عليه السلام - نقل مى‌کند: مکروه است مجامعت در شب اول ماه و شب وسط ماه و شب آخرش، زیرا در آن صورت امکان دارد کودک دچار جنون شود، مگر نمى‌بینی که دیوانگان معمولاً در اول، وسط و آخر ماه دچار بحران مى‌شوند.

توضیح:

۱- مراد از ماه، ماه قمری است.

۲- تأثیر کره ماه در کره زمین و موجودات روی آن قابل انکار نیست از قبیل جذر، مدّ، کم و زیاد شدن آب چشمه‌ها در شرایط مختلف ماه و....

۳- سفارشات زیادى از ناحیه اهل بیت - علیهم السلام - وارد شده است که روز اول و وسط و آخر ماه را روزه بگیريد علاوه بر ثواب اخروى هیجانات و بحران جسمی انسان را تنظیم مى‌کند.

و قال - عليه السلام - : من تزوّج فى محاق الشهر فليسلم لسقط الولد: ^۴ و نیز فرمود: اگر کسی در محاق ماه مقاربت کند آماده باشد برای سقط کودکش.

توضیح: ماه در ظاهر و چرخشش صورت‌های متنوع پیدا مى‌کند مانند: بدر، هلال، و محاق. محاق شب آخر (یا سه شب آخر) ماه را مى‌گویند که دیده نمى‌شود.

رعایت شرایط زمان و مکان برای عمل جنسی:

انسان موجودی حساس، تأثیرپذیر، اثرگذار است و همیشه ناخودآگاهش بر خودآگاهش غالب، است. شرایط درونی و جسمی (گر چه خیلی جزئی باشد) پدر و مادر درحین مقاربت روی کودک اثر مى‌گذارد و همچنین شرایط زمان و مکان دو عامل مهم و سخت مؤثر هستند که شرایط روانی و جسمی شخص را تعیین مى‌کنند.

تعیین زمان و مکان مناسب و نامناسب سخت دشوار است زیرا فاکتورهای روانی، جسمی، صحت و بیماری، زمانی، مکانی، مختلف و زیاد است و محاسبه آنها و تنظیم‌شان در کنار هم و نتیجه‌گیری دقیق شاید محال و غیر ممکن باشد

^۱ - بحار، ج ۵، ص ۱۵۷.

^۲ - وسائل الشیعه، ابواب مقدمات النکاح، باب ۱۳، بحار، ج ۱۰۳، ص ۲۳۶.

^۳ - بحار، ج ۱۰۳، ص ۲۷۴ - لیل الشرایع، ص ۵۱۴.

^۴ - بحار، ج ۱۰۳، ص ۲۷۴.

لیکن فزائیهائی وجود دارد که با تکیه بر اصطلاح و مفهوم «معمولاً» می‌توان وقت‌ها و مکان‌هایی را مناسب و یا نامناسب نامید. با ملاحظه همان اصطلاح «معمولاً» پیام یک حدیث را مشاهده می‌کنیم:

زمان‌ها و وقت‌های نامناسب:

- ۱- اول، وسط و آخر ماه.
 - ۲- بعد از ظهر و قبل از عصر - احتمال احوال (چپ چشم) شدن فرزند است
 - ۳- پس از طی سفر سه شبانه‌روزی - احتمال ستمگرایی و یا دوستداری ستمگران برای کودک هست (مراد در خود سفر است نه پس از برگشتن از سفر).
 - ۴- اولین ساعت شب - احتمال دارد فرزند دچار خصلت دنیاپرستی گردد.
 - ۵- شبی که شخص عازم سفر است - احتمال ولخرج شدن برای کودک هست.
- شرح و بیان چگونگی رابطه این وقت‌ها با شرایط روانی و جسمی پدر و مادر و نیز رابطه این شرایط با ویژگی محتمل که برای هر کدام از آنها آمده نیازمند یک جلد کتاب است تنها چند جمله در مورد یکی از آنها را توضیح می‌دهم:
- کسی که سه شبانه روز در مسافرت طی طریق کرده است با هر وسیله‌ای که باشد، شرایط روانی و جسمی زیر را دارد:

- ۱- خسته است.
 - ۲- اندام‌های بدن در وضعیت غیر عادی است.
 - ۳- در جوّ و محیط طبیعی غیرعادی به سر می‌برد.
 - ۴- در جوّ و محیط اجتماعی غیرعادی حضور دارد.
 - ۵- ناخودآگاه (و یا خودآگاه نیز) دچار احساس غربت است.
 - ۶- از امکانات وسیع به دور و در محدودیت امکاناتی به سر می‌برد.
 - ۷- اگر از کاملترین رفاه نیز برخوردار باشد، در مورد همه چیز نیازمند پرسش است.
 - ۸- حالت احتیاط در او بیشتر می‌شود. یعنی میزان احساس ایمنی در وجودش سیر نزولی پیدا می‌کند (ناخودآگاه).
 - ۹- الزاماً نسبت به زمان‌های دیگر کمتر احساس امنیت، می‌کند (ناخودآگاه).
 - ۱۰- بیش از اوقات دیگر با محاسبات امور مالی، هزینه‌ها، قیمت‌ها، مقایسه قیمت‌ها در مناطق مختلف، سروکار پیدا می‌کند.
 - ۱۱- نیکی و بدی مردمان مناطق مختلف را سبک و سنگین می‌کند و معمولاً با سودجویان کنار راه و جاده سروکار دارد.
 - ۱۲- نتیجه این همه شرایط استثنائی پدید آمدن یک نوع «خودپائی» و افزایش حس حفاظت جوئی می‌گردد که روحیه «تنازع بقاء» را تحریک می‌نماید، یعنی حس بدبینی تحریک می‌شود، بدبینی در همه چیز و همه ابعاد، نطفه‌ای که در این شرایط از چنین شخصی منقعد می‌گردد طرفدار تنازع بقاء، دوستدار ستمگری و دیکتاتوری می‌شود.
- در بخش «ایمنی و خانواده» نمونه‌ای و مثال زنده‌ای را در تأثیر احساس‌های مثبت یا منفی در نطفه و جنین، ملاحظه خواهید کرد.

زمان‌ها و مکان‌های (معمولاً) مناسب:

- ۱- شب دوشنبه (یکشنبه شب): مولود آن طرفدار قرآن و منزّه از حرص و آز می‌شود.
 - ۲- اوایل شب سه‌شنبه: اهل توحید و رسالت، دهانش خوشبو، قلبش با عاطفه، دستش با سخاوت، زبانش از بهتان و دروغ و بدگویی از دیگران منزّه می‌شود.
 - ۳- شب پنجشنبه: حکومت‌گرا و سیاسی، دانش دوست می‌گردد.
 - ۴- روز پنجشنبه بعد از عصر: وسوسه‌ناپذیر، فهمیده، دارای اندیشه سالم در امور دینی و دنیوی.
 - ۵- شب جمعه: سخنور، حراف استدلالگر می‌شود و ممکن است از نظر ایمان از افراد استثنائی (ابدال) باشد.
 - ۶- روز جمعه بعد از عصر: احتمال دارد آدمی معروف و مشهور گردد.
- شاید حق داشته باشید عبارتهای بالا را با فالبینی هندی در یک ردیف قرار دهید لیکن من نیز حق دارم از شما بخواهم به جای این برداشت لطفاً نگاهی به دانشکده‌های «علوم غریبه» که در کشورهای غربی هست عطف توجه فرمائید. در شوروی سابق و مادی‌اندیش‌ترین نقطه جهان یعنی مسکو دانشکده علوم غریبه حتی جفر فعال بود و هست. کدام دانشمند متین و اندیشه‌مدار، است که تأثیر تگه تگه زمان یا مکان را در این موضوع انکار کند.

نمونه‌هایی از مکان‌های (معمولاً) نامناسب:

- ۱- زیر درخت میوه‌دار: احتمال قساوت قلب، جلاّدی‌گری، گرایش به قتل، روحیه سختگیری، هست.
 - ۲- در محل تابش آفتاب: مولود در امور اقتصادی کودن و عقب مانده می‌شود.
 - ۳- پشت بام (یا بهار خواب بدون دیوار و سقف) احتمالاً دورو، اهل مجادله لفظی، بدعت‌گذار، شود.
 - ۴- در محل و مکانی که سه شبانه روز طی سفر شده است: احتمال دارد دوستدار ستم و ستمگران باشد.^۱
- در حدیث دیگر از پیامبر اسلام - صلی الله علیه و آله - :**
- ۱- نگاه کردن به داخل دستگاه تناسلی: احتمال کوری کودک، هست.
 - ۲- به سخن پرداختن در حین مقاربت: احتمال گنگی، هست - مراد پرداختن به کلام جدّی است که شخص موضع را با تریبون سخنرانی یا کرسی تدریس عوض بگیرد.
 - ۳- مقاربت در حال حیض: احتمال جذام، برص برای کودک هست.
 - ۴- مقاربت پس از احتلام قبل از غسل: اختلال مغزی یا روانی (جنون) محتمل است.^۲
- و اگر کسی در این موارد سهل انگاری کند «فلا یلو من الا نفسه» سرزنش نکند مگر خویشتن را.^۳
- رسول خدا - صلی الله علیه و آله - فرمود: ثلاثة من الجفاء: ان یصحب الرجل الرجل فلا یسئله عن اسمه و کنیته، او یدعی الرجل الی طعام فلا یجیب، و موافقة الرجل اهله قبل الملاعبة:^۴ سه رفتار ناشایست است: کسی که با کسی مصاحب شود از نام کوچک و کنیه او پرسش نکند، کسی که به غذائی دعوت شود و نپذیرد و کسی بدون مقدمه و بدون تبادل الفاظ و حرکات عاطفی به عمل جنسی اقدام کند.

^۱ - بحار، ج ۱۰۳، ص ۲۸۲.

^۲ - بحار ج ۱۰۳، ص ۲۸۴.

^۳ بحار، همان مرجع، ص ۲۸۴ - و نیز در حدیث دیگر، همان جلد، ص ۲۸۷.

^۴ - بحار، همان جلد، ص ۲۸۵.

عن ابی جعفر - علیه السلام - : قال قلت له: هل يكره الجماع في وقت من الاوقات و او كان حلالاً؟ قال: نعم ما بين طلوع الشمس، و من مغيب الشمس الى مغيب الشفق، و في اليوم الذي تنكس فيه الشمس، و في الليلة التي ينكس فيها القمر، و في اليوم واللييلة التي تكون فيها الزلزلة... لا يجمع احد فيرزق ولداً فيرى في ولده ذلك ما يجب^١

از امام باقر - علیه السلام - پرسیدم: آیا مقاربت حلال، در وقتی از اوقات مکروه می‌شود؟ فرمود: بلی ما بین طلوع فجر و طلوع خورشید، و ما بین غروب خورشید و زوال سرخی اطراف افق و در روزی که خورشید گرفتگی رخ دهد، و در شبی که ماه گرفتگی پیش آید، و در روز و شبی که در آن باد سیاه یا باد سرخ یا باد زرد بوزد، و در روز و شبی که زلزله شود... اگر کسی در این وقتها مجامعت کند و صاحب فرزند شود خواهد دید در آن فرزند چیزی را که دوست ندارد.

المراة الحامل تاكل السفرجل فان الولد يكون اطيب ريحاً واصفى لوناً؛^٢ اگر زن حامله «به» بخورد پیکر فرزندش (خواه دختر خواه پسر) خوشبو و خوشرنگ می‌شود.

قال ابو عبدالله - علیه السلام - و نظر الى غلام جميل: ينبغي ان يكون ابوهذا الغلام اكل السفرجل؛^٣ امام صادق - علیه السلام - به جوان خوش سیمائی نگاه کرد و فرمود: پیداست که پدر این جوان «به» خورده است. سخن در این مقولات زیاد است از قبیل: مستحب است گوشت گوسفند بخورد تا فرزندش موقر و متین باشد و مکروه است گوشت گاو بخورد و فرزندش اهل شاخ و شانه کشیدن باشد و...

اشتغال خانم حامله به کاری که ایمنی جنین را تهدید می‌کند حرام است. و براساس «قاعدة لا ضرر» پدر فرزند باید ضرری را که از عدم اشتغال زن به خاطر جنین، متوجه او می‌شود، جبران کند. و اگر کودک یتیم باشد جبران ضرر مادر به عهده حکومت است. اگر مالی از پدر مانده باشد از همان مال و در غیر این صورت از بیت المال پرداخت می‌شود. اگر پدری از تأمین تغذیه مطلوب جنین (تغذیه مطلوب مادر جهت تغذیه مطلوب جنین) و یا از حفاظت و ایمنی جنین عاجز باشد بر حکومت است که این نیازها را در حد مطلب تأمین نماید. به طوری که امروزه در برخی از کشورهای غیر مسلمان این حکم اسلامی توسط حکومت غیر مسلمان عملی می‌شود.

جنین در شکم مادر باید از هر آسیب و آفت محفوظ و ایمن باشد و هر آسیب به او برسد یکی ازدو شخصیت حقیقی و یک شخصیت حقوقی مسئول آن هستند یا مادر، یا پدر و حکومت، و مشمول اصل «ضمان» است که مجازات آن بسته به گونه‌ها و شرایط آن است از قبیل: عمد، شبه عمد، خطا و...

گفته شد اسلام امور اجتماعی و مسائل مربوط به ایمنی را از «منشأ انسان» و قبل از انعقاد نطفه و از آغاز «همسرگزینی» شروع می‌کند و قدم به قدم با او پیش می‌رود تا زمان مرگش.

پس از مرگ نیز به مسائل ایمنی مربوط به مرگ او می‌پردازد از قبیل: بهداشت و حفاظت از فرد، خانواده و جامعه در قبال عوامل ضد ایمنی که از بدن مرده ناشی می‌شود حتی مقرراتی برای گور و گورستان تعیین می‌کند تا جامعه از انواع مختلف میکرب که از مردگان ناشی می‌شود ایمن باشد.

^١ - بحار، هماه جلد، ٢٨٩ - و با سند دیگر در صفحه ٢٩١ نیز آمده است.

^٢ - وسائل الشیعه، کتاب النکاح، ابواب احکام الاولاد باب ٣٢.

^٣ - وسائل الشیعه، کتاب النکاح، ابواب احکام الاولاد، با ٣٢.

پس از این بحث خیلی مختصر که در مورد ایمنی در قبال عوامل وراثتی و ژنتیکی و نیز ایمنی جنین ارائه گشت، مسائل ایمنی از وقت تولد تا مرگ و پس از مرگ انسان، با ترتیب دیگر در متن کتاب بررسی می‌شود. و در اینجا به «مباحث مقدماتی ایمنی» خاتمه می‌دهم و همراه خواننده به جریان اصلی موضوع وارد می‌شوم.

ایمنی و محیط زیست عمومی
ایمنی و محیط زیست
ایجاد و حفاظت محیط سبز
شکار و حفاظت از محیط زیست
ایمنی و گورستان

حفاظت و بهداشت محیط زیست عمومی

قرآن: هو الذی انزل من السماء ماءً فاخرجنا به نبات کل شیء فاخرجنا منه خضراً نخرج منه حباً متراكباً و من التخل من طلعتها قنوان دانية و جنات من اعناب والزیتون والرمان مشتبهاً و غیر متشابه انظروا الی ثمره اذا اثمر و ينعه ان فی ذلکم لآیات لقوم یؤمنون: ^۱

اوست که فرو فرستاد آبی از آسمان، و پدید آوردیم با آن رویش هر گیاه را، پس پدید آوردیم از آن (گیاه) سبزه و سبزی را که در می آوریم از آن دانه را سوار برهم، و از نخل (پدید می آوریم) از شکوفه اش خوشه هایی با دانه های (پرو) نزدیک بهم، و (به وجود آوردیم) باغ هایی از گونه های انگور و زیتون و انار همگون و غیر همگون، تماشا کنید بر میوه اش آنگاه که ثمر دهد و به رسیدن نو برش، براستی در این (طبیعت) شما آیه هایی هست برای مردمی که در پی ایمان هستند.

ان فی خلق السموات و الارض و اختلاف الليل و النهار و الفلك التي تجری فی البحر بما ینفع الناس و ما انزل الله من السماء من ماء فاحیا به الارض بعد موتها و بث فیها من کل دابة و تصریف الرياح و السحاب المسخر بین السماء و الارض لآیات لقوم یعقلون: ^۲

در آفرینش آسمان و زمین، و در رفت و آمد شب و روز، و آن کشتی که در دریا در جهت منافع مردم شناور است، و آن چه فرو فرستاد از آب آسمانی و زنده کرد به آن زمین را پس از آنکه اثری از حیات در آن نبود، و پخش کرد در آن هر گونه ای از جنبندگان را، و در گردانیدن بادهای گماشته شده میان آسمان و زمین، آیه هایی هست برای مردمی که اهل اندیشه و خردورز باشند.

و فی الارض قطع متجاورات و جنات من اعناب و زرع و نخیل صنوان و غیر صنوان یسقی بماء واحد و نفضل بعضها علی بعض فی الأكل ان فی ذلک لآیات لقوم یعقلون: ^۳

و در زمین تکه های همجوار هست و باغ ها و کشتزارها و نخلستان ها همگون و غیر همگون (که با همه تفاوت های شان) از یک نوع آب مشروب می شوند، و برتری داده ایم برخی از آنها را از جهت ارزش غذایی میوه و محصولش، براستی در این (محیط زیستی که برای شما فراهم کرده ایم) آیه هایی هست برای مردم خردگرا.

خلق السموات بغیر عمد ترونها و ألقى فی الارض رواسی ان تمید بکم و بث فیها من کل دابة و انزل من السماء ماءً فانبتنا فیها من کل زوج کریم: ^۴

آفرید آسمان ها را بدون ستونی که شما آن (ستون) را مشاهده کنید، و برانداخت بر زمین صخره های ضخیم و بلند (قشر سنگی زمین) را تا روان و لرزان نشود برای شما (سخت و محکم باشد در زیر پای تان) و پخش کرد در زمین از هر

^۱ - سوره انعام، آیه ۹۹

^۲ - سوره بقره، آیه ۱۶۴.

^۳ - سوره رعد، آیه ۴.

^۴ - سوره لقمان، آیه ۱۰.

جنبنده‌ای (حشرات، خزندگان، چهارپایان و انسان)، و نازل کردیم از آسمان آب و رویانیدیم در زمین از هر جفت نیکو با بهره.

و جعلنا فیها جثات من نخیل و اعناب و فجّرنا فیها من العیون - لیاکلو من ثمره و ما عملته ایدیهام افلا یشکرون - سبحان الذی خلق الازواج کلّها ممّا تنبت الارض و من انفسهم و ممّا لا یعلمون؛^۱

و قرار دادیم در زمین باغ‌های طبیعی (جنگل‌هایی) از نخلستان‌ها و تاکستان‌ها، و شکافتیم در زمین چشمه‌ها را - تا تغذیه نمایند از میوه‌های آن و (نیز باغ‌هایی که) خودشان با دست خودشان به عمل می‌آورند، آیا پس سپاسگزاری نخواهند کرد؟ پاک و منزّه است خداوندی که آفرید همه جفت‌ها را از روئیدنی‌های زمین و نیز خود انسان‌ها و از آن چه دانش آن را ندارند.

والارض مددناها و القینا فیها رواسی و انبتنا فیها من کل زوج بهیج؛^۲ و زمین را برگسترانیدیم و برانداختیم بر روی آن صخره‌های ضخیم و بلند (قشر سنگی زمین) و رویانیدیم در آن از هر جفت بهجت‌آور و نشاط‌انگیز. و هو الذی انشأ جثات معروشات و غیر معروشات و النخل و الزرع و مختلفاً اُکله و الزيتون متشابهاً و غیر متشابهه کلوا من ثمره اذا اثر واتوا حقّه یوم حصاده و لا تسرفوا انّه لا یحبّ المرفین؛^۳

و اوست خدا که پدید آورد باغ‌ها (اعم از باغ جنگلی و کاشته شده به دست بشر) دارگاهی و غیر دارگاهی، و نخل و کشتزار را با تفاوت طعم و تفاوت ارزش غذایی، و زیتون را، انواع همگون و غیر همگون، بخورید از محصولش آنگاه که ثمر دهد، و حقوق اجتماعی آن را در وقت محصول برداری بپردازید، و اسراف نکنید زیرا خداوند زیاده‌روان را دوست ندارد.

نکته‌هایی از آیة‌های بالا:

- ۱- فقط چند آیه به عنوان نمونه ارائه گشت.
- ۲- طبیعت و آن چه در آن است هم بنفسه و هم به عنوان محیط زیست، آیه وجود و قدرت خداوند است.
- ۳- طبیعت به عنوان محیط زیست با توجه به «بهیج بودن» و نشاط‌انگیزی‌اش نیز آیه وجود و قدرت خداوند است.
- ۴- این آیة‌ها گاهی اصل پیدایش حیات گیاهی و جاننداری را در نظر دارند و گاهی به جریان حیات نباتی و حیوانی جاری در روی زمین توجه می‌کنند.
- ۵- قرآن وجود هر بوته، درختچه و درخت را هم در شکل طبیعی و جنگلی و هم در شکل باغ و بوستان و کشتزار، بدون استثنا نعمت می‌داند و منت آنها را برگردن بشر می‌گذارد و همچنین هر نوع جنبنده از حشره تا فیل و از ویروس و باکتری تا کرگدن، همه را برای زندگی لازم و ضروری معرفی می‌کند.
- ۶- وقتی این آیة‌ها از نظر مطالعه کننده قرآن می‌گذرد ذهن را به امور اساسی مهم متوجه می‌کند: آغاز پیدایش جهان و چگونگی آن، جریان کیهان و کهکشان‌ها، شب و روز، تاریخ پیدایش ماده و جهان، تاریخ پیدایش کره زمین، چگونگی پیدایش قشر سنگی زمین، پیدایش خاک، پیدایش نباتی و حیوانی، جنبندگان اولیه، مهم‌تر از همه آیا ابتدا غذا پیدایش یافته سپس جاندار نباتی و حیوانی یا برعکس؟ - ؟ زیرا وجود مواد غذایی بدون حضور گیاه و حیوان در یک کره محال است و نیز وجود جاندار نباتی و حیوانی بدون مواد غذایی نیز محال است. و محالتر از هر دو پیدایش حیات در

^۱ - سوره یس، آیه ۳۴ - ۳۶.

^۲ - سوره ق، آیه ۷.

^۳ - سوره انعام، آیه ۱۴۱.

ماده است ولی این محال‌های علمی عملاً امکان فلسفی یافته‌اند. و ده‌ها پرسش دیگر از آن جمله: انسان چگونه پیدایش یافته؟ مسأله فیکسیسم و ترانسفورمیسم در مورد انسان، پیدایش زبان، وحدت یا کثرت ریشه‌ای زبان، و منشأ اخلاق، منشأ جامعه و...

این مسائل را در کتاب «تبیین جهان و انسان» بحث کرده‌ام.

۷- اسراف و زیاده‌روی و تباه کردن مواهب طبیعت، ممنوع.

۸- خداوند اسراف کاران و تباهگران مواهب محیط زیست را دوست ندارد.

۹- تصرف در طبیعت و ایجاد محیط‌هایی مانند باغکاری کشاورزی هم جایز و هم مورد تشویق واقع شده حتی خود

همین توان‌های بشری و همین محصولات نیز آیه وجود و قدرت خدا معرفی شده است.

۱۰- گیاهان معروش، نیازمند به «دار» مانند: نیلوفر، تاک مو و انواع پیچنده‌ها، و گیاهان ایستا مانند چنار و سایر

درختان و بوته‌ها، نیز به عنوان سمبل‌های زیبایی و تأمین کننده سلامت و ایمنی جان و روان و نشاط‌آور، ذکر شده‌اند.

یعنی در آیه‌ها نیازهای مادی و اقتصادی و روحی و روانی با عناصری اساسی از زیباشناختی، در کنار هم در یک افق قرار

دارند.

۱۱- طبیعت، کتاب تکوین و دفتر آیه‌های مشهود و محسوس خداست. و محیط زیست موطن رفاه و منبع تأمین

نیازهای بشر و مجموع اندامواره آن مادر مهربان بشر و گهواره انسان است.

حدیث:

من صحّ فیها امن و من مرض فیها ندم؛^۱

هر کس در زیست دنیائی صحت بدن داشته باشد ایمن می‌شود و هر کس در آن مریض شود (از اینکه عوامل

سلامتی را از بین برده یا از آنها استفاده نکرده) پشیمان می‌شود.

آن چه بر نعمت بزرگ محیط زیست آسیب وارد می‌کند دو چیز است: تخریب و آلوده کردن، و از دیدگاه دیگر: آن

چه محیط زیست را برای بشر نامساعد می‌کند: خارج کردن یک چیز از چرخه ویژه طبیعی خودش، و گرفتن حیات از

گیاه و حیوان است.

آب و گیاه:

قال الصادق - علیه السلام - : ستّ خصال ینتفع بها المؤمن من بعد موته: امام صادق - علیه السلام - فرمود: شش

خصلت است که شخص بعد از وفاتش نیز از آنها سود می‌برد:

۱- ولد صالح یتغفر له: فرزند صالحی که بر آمرزش او دعا کند.

۲- او مصحف یقرء فیه: یا قرآنی که (از او مانده) خوانده می‌شود مراد نسخه برداری یا چاپ قرآن و حتی خریدن

یک جلد قرآن است.

۳- و قلب یمحّره: و چاه آبی که او کنده باشد.

۴- و غرس یغرسه: و نهالی که او کاشته باشد.

۵- و صدقة ماء یمجّره: و آبی که او در جهت استفاده عموم جاری کرده باشد.

^۱ - از سخنان علی - علیه السلام - ، بحار، ج ۷۸، ص ۳۷.

۶- او سَنَّة حَسَنَةٌ يُوْخَذُ بِعَدَّة^۱ یا بنیانگذاری یک سَنَّت حَسَنَه (یک اصل پسندیده فرهنگی) که پس از او مردم به آن عمل کنند.

قال الصادق - عليه السلام - : قال رسول الله - صلى الله عليه و آله - ؛ ان الله كره... والبول على شط نهر جار: ^۲ امام صادق - عليه السلام - فرمود: رسول خدا - صلى الله عليه و آله - فرموده است: خداوند نهی کرده است شما را از... و از بول کردن در آب‌های جاری.

عن الصادق - عليه السلام - : نهی رسول الله - صلى الله عليه و آله - ان يبول احد في الماء الراكد: ^۳ امام صادق - عليه السلام - فرمود: پیامبر خدا - صلى الله عليه و آله - نهی کرده است از ادرار در آب راکد.

قيل للصادق - عليه السلام - : ما طعم الماء؟ قال: طعم الحيات: ^۴ از امام صادق - عليه السلام - پرسیدند: طعم آب چیست؟ فرمود: طعم آب طعم حیات است.

عن الصادق - عليه السلام - : و نهی عن البزاق في البئر التي يشرب منها: ^۵ و نیز نهی کرده است از انداختن آب دهان به چاهی که کسانی از آب آن استفاده می‌کنند.

قال امير المؤمنين - عليه السلام - : و نهی عن البزاق في البئر التي يشرب منها: ^۶ علی - عليه السلام - نیز می‌گوید: پیامبر اکرم نهی کرده است از انداختن آب دهان به چاهی که کسانی از آن استفاده می‌کنند.

حفاظت از چاه‌ها و تزریق آب به چاه جهت استفاده بهینه از آب و چاه:

عده‌ای از مردم شهر قم در حضور امام رضا - عليه السلام - از کمبود آب چاه‌های‌شان در تابستان‌ها، شکوه کردند. امام فرمود: در موسم بارندگی و زمستان آب‌های روی زمین را به درون چاه‌ها هدایت کنید تا آب چاه‌های‌تان در تابستان‌ها زیاد و فراوان باشد.

مردم قم مطابق توصیه امام چاه‌ها را از ته تا سر آن با سنگ و آجر دیوار می‌چیدند آب‌های موسم بارندگی را به داخل آنها هدایت کرده و در تابستان از فراوانی آن بهره‌مند می‌شدند. هنوز هم این برنامه را فراموش نکرده‌اند.

اخیراً در برخی از مناطق کشور که چاه‌های عمیق موجب پائین رفتن آب‌های زیرزمینی شده‌اند و منطقه را در معرض کویر شدن قرار داده‌اند، همین توصیه امام رضا - عليه السلام - به اجرا گذاشته شده و نتیجه جَدَّاً مطلوبی را داده است.

ایجاد و حفاظت محیط سبز:

عن الثبی - عليه السلام - قال: من سقى طلحة او سدره فکائما سقى مؤمنان ظمأ: ^۷ پیامبر اکرم - صلى الله عليه و آله - فرمود: هر کس طلحی (نوعی درختچه خاردار) یا درخت سدری را آب دهد مانند کسی است که مؤمن تشنه‌ای را سیراب کرده است.

^۱ - بحار، ج ۶، ص ۲۹۳، و ج ۱۰۳، ص ۶۴.

^۲ - بحار، ج ۷۶، ص ۳۳۸.

^۳ - بحار، ج ۷۶، ص ۳۹۲.

^۴ - بحار، ج ۶۶، ص ۴۷۵.

^۵ - بحار، ج ۶۶، ص ۴۶۰.

^۶ - بحار، ج ۷۶، ص ۳۳۱.

^۷ - وسائل الشیعه، ج ۱۲، ابواب مقدمات التجاره، باب ۱۰.

عن ابی عبدالله - علیه السلام - : قال کان رسول الله - صلی الله علیه و آله - اذا بعث سریة بعث امیرها فاجلسه الی جنبه واجلس اصحابه بین یدیه ثم قال: سیروا بسم الله و بالله و فی سبیل الله و علی ملة رسول الله، لا تغدروا ولا تمثلوا و لا تقطعوا شجراً الا ان تضطروا الیها و لا تقتلوا شیخاً فانیاً و لا صبیاً و لا امرئاً: ^۱

امام صادق - علیه السلام - می گوید: گاهی که رسول خدا - صلی الله علیه و آله - گروهی را برای جنگ اعزام می کرد فرمانده شان را می خواند و در کنار خودش می نشانید و سپاهیان را در روبه رو قرار می داد سپس می گفت: با نام خدا در راه خدا و برای خدا و مطابق دین رسول خدا حرکت کنید، با دشمن نامردی نکنید، خیانت ننمائید، هیچ دشمنی را مثله نکنید و هیچ درختی را قطع نکنید مگر از روی ناچاری، پیران و کودکان و زنان را نکشید. ^۲

حفاظت از گیاه و محیط سبز آن قدر اهمیت دارد که درخت با انسان های غیر نظامی همردیف می شود.

قال علی - علیه السلام - : اذا تمّ العقل نقص الکلام و ممّا یزید فی العمر ترک الاذا و توقیر الشیوخ، و صلة الرحم، و ان یحترز عن قطع الاشجار الرطبة الا عند الضرورة و اسباغ الوضوء، و حفظ الصحة: ^۳ علی - علیه السلام - فرمود: آنگاه که عقل آدمی کامل شود کم حرف می شود. و از چیزهایی که عمر آدمی را زیاد می کند: پرهیز از مردم آزاری، احترام به سالمندان، صله رحم، و پرهیز از قطع درختان سبز (درختانی که نخشکیده اند) مگر در ناچاری، و شایسته انجام دادن وضو، و کوشیدن در بهداشت خود، است.

توضیح: پرهیز از قطع درخت عمر را طولانی می کند و قطع درخت موجب کوتاهی عمر می شود. شاید راز و رمز دقیقی میان قطع درخت و عمر بشر باشد که من از درک آن عاجز ام اما اینقدر مسلم است که از بین بردن درختان بر عمر فرد و افراد و حتی بر عمر جامعه تأثیر دارد آسیب و لطمه زدن به محیط زیست درست آسیب و لطمه زدن به عمر بشر و بشرها ست اعم از خود قطع کننده درخت و دیگران.

گیاه را پایمال نکنیم: در بیانات و توصیه های اهل بیت - علیهم السلام - از برخورد بی مبالا و رفتار بی اعتنا به گیاهان نهی شده است پای مال کردن گیاهان و پا گذاشتن روی آنها نکوهش شده است.

قال رسول الله - صلی الله علیه و آله - : ما من نبت ینبت الا و یحفه ملک موکل به حتی یحصده فایما امرء و طیء ذلك الثبیت یلعنه ذلك الملك: ^۴ پیامبر اکرم - علیه السلام - فرموده است: هیچ گیاهی از زمین نمی روید مگر فرشته ای بدان موکل است تا آن را به ثمر مطلوب برساند کسی که آن گیاه را پایمال کند مورد نفرین آن فرشته قرار می گیرد.

علی - علیه السلام - ائی لم اطأزرعاً قط: ^۵ هرگز زراعتی را پایمال نکردم.

قال الصادق - علیه السلام - : سئل رسول الله - صلی الله علیه و آله - : ای المال خیر؟ قال: زرع زرعه صاحبه و اصلحه: ^۶ از رسول خدا - صلی الله علیه و آله - پرسیدند: کدامین مال بهتر است؟ فرمود: زراعتی که صاحبش آن را بکارد و به اصلاح آن بپردازد.

^۱ - بحار، ج ۱۰۰، ص ۴۵ - وسائل الشیعه، ابواب جهاد، باب ۱۴.

^۲ - این روزها که به تدوین این برگه ها مشغول هستم رفتار غریبان متمدن با زنان و دختران و کودکان کوزوو، تجاوزها و مثله کردن ها و... هر روز دروسایلی ارتباط جمعی جهان مطرح است.

^۳ - بحار، ج ۷۶، ص ۳۱۹.

^۴ - کنز العمال، ج ۳، ص ۹۰۵.

^۵ - بحار، ج ۷۶، ص ۲۹۱.

^۶ - بحار، ج ۱۰۳، ص ۶۴.

سمعت ابا عبدالله - عليه السلام - : يقول: ان الله عزوجل احب لانبيائه من الاعمال الحرث والرعى لثلاً يكرهوا شيئاً من قطر السماء؛^۱ از امام صادق - عليه السلام - شنیدم می فرمود: خداوند از میان شغلها کشاورزی و شبانی را برای پیامبرانش برگزید تا آنان قطره‌های باران را ناخوش ندارند.

توضیح:

۱- در حدیث بالاتر «کاشتن بادست خود» و «اصلاح با دست خود» تمجید شده است. رابطه انسان با گیاهان دو نوع است: رابطه با گیاهی که دیگران کاشته‌اند و او غیر از استفاده اقتصادی یا منظره‌ای رابطه‌ای با آن ندارد. و رابطه با گیاهی که خود شخص آن را کاشته و پرورش داده است. کاشتن و پروراندن یک درخت لذتی دارد. بیش از لذت منظره‌ای یا اقتصادی آن.

۲- در حدیث آخر ضرورت یک صمیمیت میان انسان و گیاه و باران یادآوری شده است.

۳- حدیث در این باب زیاد است تنها به نمونه‌هایی بسنده شد.

عن ابی عبدالله - عليه السلام - : قال: لا تقطعوا الثمار فیصیب الله علیکم العذاب صباً؛^۲ امام صادق - عليه السلام - فرمود: درختان میوه را قطع نکنید اگر قطع کنید خداوند فرو می‌ریزد بر شما عذاب را.

حفظ گونه‌های حیوان و گیاه:

پیامبر اکرم از قطع هر نوع درخت نهی می‌کرد لیکن در مورد درخت سدر بیشتر تأکید کرده بود و مردم از قطع آن به حدی خودداری کرده بودند که درخت سدر به اصطلاح به یک «تابو» تبدیل شده بود و با گذشت زمان عنوان «مقدس» به خود می‌گرفت که امام کاظم - عليه السلام - با این تابو بازی و توتم سازی مبارزه می‌کند که مبادا به مرحله درختپرستی برسد برای این هدف هم به تبلیغ شفاهی پرداخت و هم عملاً به قطع درخت سدر اقدام کرد. اعمال و کردارهای امامان بر همگان تأثیر داشت علاوه بر شیعیان مردم سنی نیز وقتی می‌دیدند که امام کاظم درخت سدری را بریده است از افراط در قداست آن باز می‌ایستادند.

سئلت ابالحسن (الرضا) - عليه السلام - : عن قطع السدر، فقال: سئلتی رجل من اصحابك عنه فکتبت الیه: قد قطع ابوالحسن - عليه السلام - و غرس مکانه عنباً؛^۳ پرسیدم از امام رضا - عليه السلام - از قطع درخت سدر، فرمود: یکی از دوستان تو نیز از این موضوع پرسیده بود برایش نوشتم: امام کاظم - عليه السلام - سدری را قطع کرد و به جای آن تاک مو کاشت.

من الله لا من رسوله: لعن الله قاطع السدر؛^۴ سخن خداست نه سخن پیامبر که: خداوند لعنت کند کسی را که سدر را قطع کند.

برسش از امام رضا - عليه السلام - نشان می‌دهد که هنوز برخی از مردم باور نمی‌کردند که امام کاظم - عليه السلام - سدری را قطع کرده است. این مبارزه با تابوسازی به صورت رقیق در زمان امام صادق - عليه السلام - شروع شده و امام کاظم - عليه السلام - به شدت با آن درگیر شده و در عصر امام رضا - عليه السلام - پایان یافته است.

^۱ - همان مرجع، ص ۶۵.

^۲ - فروع کافی، ج ۱، ص ۴۰۵.

^۳ - وسائل الشیعه، احکام المزارعه، باب ۷.

^۴ - کنز العمال، ج ۳، ص ۹۲۱.

عن ابی عبدالله ائّه قال: مکروه قطع النخل. وسئل عن قطع الشجر، قال: لا بأس به. قلت: فالسدر؟ قال: لا بأس به ائّمّا یکره قطع السدر بالبادية لا ئّمّا هیهنا فلا یکره: ^۱ امام صادق - علیه السلام - فرمود: بریدن نخل مکروه است. پرسیدند از قطع درخت، فرمود: اشکالی ندارد. من پرسیدم: بریدن درخت سدر چطور است؟ فرمود جایز است و اشکالی ندارد و بریدن سدر (که شنیده‌اید) مورد نهی است آن در بادیه است که سدر در آنجاها کمیاب است اما در اینجا - شهر و حومه - اشکالی ندارد.

این ماجرای تاریخی از توجه اسلام به حفظ گونه‌ها ناشی شده است که یک تاریخچه‌ای برای رابطه انسان با سدر از عصر پیامبر تا عصر امام رضا - علیه السلام - به وجود آمده است. بنابراین هرگونه گیاهی که در جایی کمیاب شود (تا چه رسد به انقراض آن) از بریدن و قطع آن نهی شده است.

ماجرای سدر نشان دهنده سنگینی مسئولیت امامت و دشواری رهبری مردم، است. حمایت از گونه گیاهی در اثر افراط مردم به درخت پرستی منجر می‌شود و عدم حمایت از آن لطمه به محیط زیست و هماهنگی و زیبایی هستی می‌زند. اگر کمی از دیدگاه جامعه شناسی به سه حدیث بالا نگاه کنید ظرافت و هنر هدایت امت، را بصورت زیبایی مشاهده می‌کنید.

عن الرضا - علیه السلام - : احل الله عزوجلّ البقر والغنم والابل لکثرتها وامکان وجودها... ^۲ امام رضا - علیه السلام - فرمود: خداوند گوشت گاو، گوسفند و شتر را حلال کرده به دلیل کثرت آن‌ها و امکان بقای وجودشان. مفهوم این کلام این است که اگر این گونه‌ها کمیاب بودند و نسل‌شان در معرض انقراض قرار می‌گرفت خداوند گوشت آنها را حرام می‌کرد.

لشکریان اسلام در جنگ خیبر به جان الاغ‌ها افتادند و آنها را ذبح کرده و می‌خوردند، رسول خدا - صلی الله علیه و آله - برای حفظ نسل آن حیوان گوشت الاغ را موقتاً تحریم کرد که امروز نیز مکروه است. سنّیان گوشت الاغ را حرام و شیعیان مکروه می‌دانند و هر دو در طول تاریخ از خوردن آن خودداری کرده‌اند با این همه در هیچ مقطعی از تاریخ فراوانی الاغ در ممالک اسلامی در حدی نبوده که بیش از نیاز مردم باشد. با این توجه دقت و شناخت اسلام نسبت به گونه‌های حیوانی و تأمین نوعی حفاظ برای حفظ آنها، مشخص می‌شود و معلوم می‌گردد که قانونگذاری سخت نیازمند شناخت و علم است و باید به علم الهی متصل باشد. حکومت می‌تواند برای حفظ نسل یک حیوان - خواه در جهت امور اقتصادی و اجتماعی مردم و خواه در جهت حفظ محیط زیست که امروزه از ضروریات زندگی مردم است - ذبح یا شکار آن را تحریم کند.

یک بحث کوچک فقهی:

ممکن است برخی گمان کنند که مساله نهی از قطع درخت سدر یا نهی از گوشت الاغ به اصطلاح مشمول «قضیه فی واقعه» باشد و شمول دادن آن به هر نوع گیاه کمیاب یا گیاه مشرف به انقراض، و به حیوان کمیاب یا مشرف به انقراض، صحیح نباشد و از مصادیق «قیاس» باشد که باطل است.

اما حدیث بالا که از امام رضا - علیه السلام - نقل شد و به مفهوم آن تمسک شد «منصوص العله» است و قیاس منصوص العله، اشکالی ندارد و «تنقیح المناط» است. و در مورد حیوان نیز حدیث منصوص العله زیر را داریم:

^۱ - وسائل الشیعه، همان باب.

^۲ - علل الشرایع، ج ۲، ص ۲۴۸ - بحار، ج ۶۵، ص ۱۷۵.

قال الباقر - عليه السلام - نهى رسول الله - صلى الله عليه و آله - عن اكلها يوم خيبر وائما نهى عن اكلها لاؤها كانت حمولة للناس؛^۱ امام باقر - عليه السلام - فرمود: رسول خدا - صلى الله عليه و آله - نهى کرد در روز خیبر از خوردن گوشت الاغ و این نهی را نکرد مگر برای اینکه نسل الاغ برای امور حمل و نقل مردم ضرورت داشت.

در مراسم حج:

حضور آن همه مردم برای اعمال حج در یک سرزمین، محیط زیست را به شدت تهدید می‌کند. زیرا اگر گفته‌اند «چرندگان انگل طبیعت هستند» با اینکه آنها یکی از عوامل هماهنگی در چرخه‌های طبیعت هستند، پس انسان به راستی از این دیدگاه هم انگل طبیعت است و هم مخرب آن، و در هیچ چرخه‌ای هم محدود نمی‌ماند. سعی و کوشش و کار انسان برهم زدن چرخه طبیعت است.

در روزگاری که چیزی بنام حفاظت محیط زیست به ذهن بشر خطور نمی‌کرد اسلام برنامه دقیق و منظم و با شمول کامل و گسترده حفاظت از محیط زیست حرم را طرح‌ریزی کرده است هر نوع جاندار از حشرات تا آهوان و هر نوع گیاه از شاخه و بوته تا درخت همه را زیر چتر حمایتی خویش گرفته است. حاجی حق ندارد به هیچ کدام از آنها آسیب برساند. و حج وقتی طیب و گوارا است که حاجی موفق شود به طور خطا و اشتباه نیز لطمه‌ای به محیط زیست نزند. حرم سمبل محیط ایمن و «کبوتر حرم» سمبل ایمن‌ترین موجود، معروف شده است. امپراطوری مانند ولید بن عبدالملک اموی مجبور است تا با یک کک جهنده با تمام تواضع رفتار نماید و متکبری مانند هارون‌الرشید عباسی آهوی دلخواهش را مشاهده کند و تنها به نگاه هوس‌آلود بسنده نماید.

کعبه بیت الحرام است، اطراف کعبه مسجد الحرام، و اطراف مسجد بلد الحرام، و اطراف مکه یک سرزمین وسیع، حرم نامیده شده و مسافری حق ندارند گیاه آن سرزمین را بکنند یا پای مال کنند تا محیط زیست از صدمه و آسیب آنهمه جمیت، سالم بماند.

عن ابی عبدالله - عليه السلام - قال لا تستحلن شیئاً من الصيد و انت حرام، ولا و انت حلال فی الحرم و لا تدلن علیہ مُحلاًّ ولا محرماً فیصطاد، ولا تشرالیه فیستحلّ من اجلک، فان فیہ فداء لمن تعمده؛^۲ امام صادق - عليه السلام - فرمود: جایز نشمار چیزی از شکار را در حالی که در احرام هستی، و نیز درحالی که در سرزمین حرم در لباس احرام نیستی (در هر دو صورت) و دیگران را نیز به سوی حیوان دلالت نکن خواه در احرام باشی و خواه غیر آن، که توسط دیگران شکار شود، و اشاره نکن به سوی آن تا به وسیله اشاره تو آن حیوان شکار شود. و هر کس این کارها را عمداً بکند کفاره بر او واجب می‌شود.

و قال - عليه السلام - : اجتنب فی احرامک صید البرکله ولا تأکل ممّا صاده غیرک، و لا تشرک الیه فیصیده؛^۳ و فرمود: در زمان احرام حج پرهیز از شکار حیوانات خشکی از هر نوع‌شان، و از آن چه دیگران شکار کرده‌اند نخور، و اشاره نکن به سوی آن تا دیگری شکارش کند.

^۱ - بحار، ج ۶۵، ص ۱۷۶.

^۲ - وسائل الشیعه، ابواب تروک الاحرام، باب ۱.

^۳ - همان مرجع.

سئلت ابا عبدالله - عليه السلام - عن لحوم الوحوش تهدي الى الرجل و لم يعلم بصيدها و لم يأمر به أياكله؟ قال: لا. قال: و سئلته أياكل قديد الوحش محرم؟ قال: لا؛^١ پرسیدم از امام صادق - عليه السلام - از گوشت حیوان‌های وحش که هدیه می‌شود برای کسی و او نه از شکار شدن آن خبر دارد و نه به شکار آن دستور داده است آیا می‌تواند از گوشت آن (در احرام) بخورد؟ فرمود: نه. و پرسیدم آیا می‌توان از گوشت قدید وحش در حال احرام خورد؟ فرمود: نه.

توضیح: قدید یعنی گوشت خشک شده. در گذشته به دلیل عدم یخچال و سردخانه گوشت را می‌خشکانیدند و برای آینده ذخیره می‌کردند. برای اینکه مردم در اوقات غیر موسم حج حیوانات را شکار نکنند و گوشت آنها را ذخیره کرده و در مراسم حج نفروشند؟ خوردن قدید وحش تحریم شده است.

عن موسى بن جعفر - عليه السلام - : سئلته عن الرجل هل يصلح له ان يصعد بصيد حمام الحرم في الحل فيذبحه فيدخله في الحرم فيأكله؟ قال: لا يصلح اكل حمام الحرم على حال؛^٢ از امام کاظم - عليه السلام - پرسیدم؛ اگر کسی در خارج از محیط حرم برود و کبوتر حرم را شکار کند سپس آن را بیاورد در داخل منطقه حرم بخورد آیا جایز است؟ فرمود: جایز نیست خوردن کبوتر حرم در هیچ شرایطی.

سئلته عن الجراد يدخل متاع القوم فيدرسونه من غير تعمّد لقتله، او يرون به في الطريق فيطأونه؟ قال: ان وجدت معدلاً عاعدله عنه، فان قتلته غير متعمّد فلا بأس؛^٣ پرسیدم از امام - عليه السلام - از ملخ که داخل کالا و اشیاء مردم می‌شود آن را متلاشی می‌کنند بدون اینکه قصدی برای کشتن آن داشته باشند، یا در سر راه بر آن می‌گذرند و آن را پای مال می‌نمایند؟ فرمود: اگر می‌توانی راهت را کج کنی و از کنار آن بگذری باید چنین کنی، و اگر بدون عمد ملخ را بکشی گناه نیست.

عن ابي عبدالله - عليه السلام - : قال: كل شيء ينبت في الحرم فهو حرام على الناس اجمعين؛^٤ امام صادق - عليه السلام - فرمود: هر گیاهی که در سرزمین حرم برآید، برای همه مردم (تصرف در آن) حرام است.

قال رسول الله - صلى الله عليه و آله - : ألان الله عزوجل قد حرّم مكة يوم خلق السموات والارض، و هي حرام بحرام الله الى يوم القيامة، لا ينفر صيدها، ولا يعضد شجرها، ولا يختلا خلاها...؛^٥ پیامبر اکرم - صلى الله عليه و آله - فرمود: آگاه باشید خداوند عزوجل سرزمین مکه را حرم قرار داده است روزیکه آسمانها و زمین را آفرید. و آن حرم است تا روز قیامت، و وحش آن رمانده نمی‌شود، برگ درختش چیده نمی‌شود، گیاهش کنده یا بریده یا جمع نمی‌شود.

سئلت ابا عبدالله - عليه السلام - من شجرة اصلها في الحرم، و فرعها في الحل. فقال: حرم فرعها لمكان اصلها. قال: قلت: فان اصلها في الحل وفرعها في الحرم. فقال: حرم اصلها لمكان فرعها؛^٦ پرسیدم از امام صادق - عليه السلام - از درختی که ریشه آن در محدوده حرم و شاخه‌اش در خارج از حرم باشد. فرمود: شاخه آن نیز حرام است به خاطر ریشه‌اش. گفتم: فرض می‌کنیم ریشه و تنه‌اش در خارج از حرم و شاخه‌اش در حرم باشد. فرمود: ریشه و تنه‌اش نیز حرام است به خاطر شاخه‌اش.

١ - همان مرجع باب ٢.

٢ - همان مرجع، باب ٤.

٣ - همان مرجع، باب ٧.

٤ - همان مرجع، باب ٨٦.

٥ - همان مرجع، باب ٨٨.

٦ - همان مرجع، باب ٩٠.

مسجد الحرام سمبل و الگو است برای مساجد دیگر، و هرچه در آن جا حرام باشد در مسجدهای دیگر نیز حرام است. و سرزمین حرم نیز سمبل است برای هر سرزمینی که محل اجتماع مردم برای مراسم مشروع، باشد. و باید در این گونه محل‌ها و منطقه‌ها حفاظت از محیط زیست و رفتار خردمندانه با حیوان و گیاه، با دقت رعایت شود. سخن در وجوب و حرمت، نیست بحث در الگوگیری و فرهنگ رابطه با جانداران و گیاهان است. تعلیم و تربیت اجتماعی و آموزش و پرورش و روحیه و روان جامعه محور سخن است.

اجتماع و گردآمدن مردم در یک محل، یک محیط، یک سرزمین، یا نامشروع است و یا مشروع. در صورت اول اساس اجتماع حرام و ممنوع است و در صورت دوم باید رابطه با محیط حرم را سمبل و الگو برای رابطه با آن محیط اجتماع، قرار داد.

من نسبت به اجتماعات اطراف شهرها به عنوان «سیزده به در» بحثی در تعیین نوع آن از احکام پنجگانه (واجب، مستحب، مباح، مکروه، حرام) ندارم. تنها می‌گویم اکنون که بنا دارید به سیزده به در بروید و می‌روید حقوق محیط را رعایت کنید یعنی حتی آن سنت بد و منفور طبیعت، که «گره زدن گیاه» نامیده می‌شود، را ترک کنید. نباید گیاه را بازیچه و ملعبه حس خرافات گرائی خودمان قرار دهیم.

در آغاز این مبحث دیدیم که رفتار بی‌مبالا با آب و گیاه در هر محل و مکان و منطقه و سرزمین، سخت نکوهیده است و رفتار تخریب‌آمیز با طبیعت در همه جا حرام است. نکوهش اسراف و کردار نابخردانه، منحصر به محل و مکان و شرایط خاص نیست و همچنین مقوله اسراف منحصر به امور اقتصادی نمی‌باشد. در ادامه مباحث این فصل، با فرهنگ اسلام در حفاظت از محیط زیست بیشتر آشنا خواهیم شد.

محیط زیست و نظافت:

بیشتر حدیثی را دیدیم که انداختن آب دهان بر آب را تقبیح می‌کرد و همچنین حدیثی که ادرار بر آب جاری، و حدیثی که ادرار بر آب راکد، را ممنوع کرده است دیدیم. و اینک چند نمونه دیگر:

عن الصادق - علیه السلام - عن ابيه - علیه السلام - قال: قال رسول الله - صلی الله علیه و آله - اذا تجشأ احدکم فلا یرفع جشأه الى السماء ولا اذا بزق: ^۱ از امام صادق - علیه السلام - از پدرش امام باقر - علیه السلام - از پدرش امام باقر - علیه السلام - فرمود: پیامبر خدا فرموده است: آنگاه که یکی از شما آروغ می‌کند یا آب دهن بیرون می‌کند آروغ و آب دهنش را در فضا رها نکند.

البته خود آروغ کردن در هر صورت نکوهیده است: قال رسول الله - صلی الله علیه و آله - : اطولکم جشأً فی الدنيا اطولکم جوعاً یوم القیامة: ^۲ در میان شما کسی که آروغ زیاد کند در روز قیامت گرسنگی بیشتری را تحمل خواهد کرد. آروغ در اثر پرخوری نکوهیده است لیکن برخی از افراد در اثر بیماری دچار آروغ می‌شوند در این صورت «الجشأ نعمة من الله جل و عز فاذا تجشأ احدکم فلیحمد الله» ^۳ آروغ نعمتی است از ناحیه خداوند عزوجل هر وقت آروغ کردید خدای را حمد کنید.

^۱ - بحار، ج ۷۶، ص ۵۶.

^۲ - همان مرجع، ص ۵۷.

^۳ - همان مرجع، ص ۵۶.

آروغ در این صورت عکس العمل اندام گوارشی است تا عوارض آن بیماری را از بین ببرد یا از آن بکاهد و نشانی است از نوعی سلامتی که بدن دارد و با بیماری مقابله می‌کند. آروغ خواه نوع نکوهیده و یا نوع مجاز آن هر دو عکس العمل مثبتی است که دستگاه گوارش از خود بروز می‌دهد.

قال ابو عبدالله - عليه السلام - الجشأ نعمة من نعم الله فاذا تجشأ احدكم فليحمد الله ولا يرتقى جشأه: ^۱ امام صادق - عليه السلام - فرمود: آروغ نعمتی از نعمت‌های خداست هر وقت آروغ کردید خدای را حمد کنید و نگذارید گاز آروغ‌تان در فضا بالا برود.

باید با دستمال یا دستکم با دست گاز آروغ و نیز بزاق دهن و آب دماغ را کنترل کرد تا از گسترش آن در فضای محیط جلوگیری شود.

قال رسول الله - صلى الله عليه و آله - : ثلاثة ملعون، ملعون من فعلهن: المتعوط في ظل التّزال، والمانع الماء المنتاب، والسّاد الطريق المسلوک: ^۲ پیامبر اکرم - صلى الله عليه و آله - فرمود: سه کردار نفرین شده است و انجام دهنده آنها نیز نفرین شده‌اند: کسی که در محل اطراق - مکان‌های سایه‌ای که کسانی برای گردش یا استراحت در آنها پیاده شده و بساط پهن می‌کنند - تعوط کند، و کسی که دیگران را از آب چشمه مانع شود، و کسی که راه عبور مردم را مسدود نماید.

قال الصادق - عليه السلام - : يدفن الرجل شعره واطفیره اذا اخذ منها، و هي سنة واجبة - ان من السنّة دفن الشعر والظفر والدم: ^۳ امام صادق - عليه السلام - فرمود: شخص باید مو و ناخن خودش را که می‌گیرد، دفن کند و این یک سنت واجب است. زیرا از سنت واجب است دفن کردن مو و ناخن و خون.

باز حدیثی در مورد حرم: عن ابی عبدالله - عليه السلام - فی رجل ذبح حمامة الحرم، قال: علیه الفداء. قلت: فیأکله؟ قال: لا. قلت: فیطرحه؟ قال: اذا طرحه فعليه فداء آخر. قلت: فما یصنع به؟ قال: یدفنه: ^۴

از امام صادق - عليه السلام - در مورد کسی که کبوتری از کبوتران حرم را ذبح کرده است، فرمود: باید کفاره بدهد. گفتم: پس از دادن کفاره می‌تواند آن را بخورد؟ فرمود: نه. گفتم: پس آن را به کناری بیندازد؟ فرمود: در این صورت باید کفاره دیگر بدهد. گفتم: پس با آن چه کند؟ فرمود: آن را دفن کند.

دور انداختن جسد کبوتر محیط را آلوده می‌کند پس باید کفاره دهد و جریمه شود. لیکن اگر آن را دفن کند و به چرخه خاک تحویل دهد ایمنی و بهداشت محیط را رعایت کرده است.

و در حدیث دیگر: قلت له: یصیب الصّید فیفدیه، ایطعمه او یطرحه؟ قال اذا یكون علیه فداء آخر. قلت فما یصنع به؟ قال: یدفنه: ^۵ شخص دیگری می‌گوید: از امام صادق - عليه السلام - پرسیدم: کسی که محرم است حیوانی را شکار کرده و کفاره آن را نیز داده است آیا آن را بخورد و یا دور بیندازد؟ فرمود: در آنصورت (یعنی خواه بخورد و خواه دور بیندازد) کفاره دیگر بر او واجب می‌شود. گفتم: پس با آن چه کار کند؟ فرمود: آن را دفن کند.

^۱ - همان مرجع، ص ۵۷.

^۲ - بحار، ج ۸۰، ص ۱۷۸.

^۳ - بحار، ج ۷۶، ص ۱۲۳.

^۴ - وسائل الشیعه، ابواب تروک الاحرام، باب ۱۰.

^۵ - همان مرجع.

راننده محترم: اگر چه نه شما محرم هستید و نه جاده‌ای که در آن می‌رانید حرم است، اولاً بپائید که جاننداری را زیر نگیرید و اگر بر فرض چنین حادثه‌ای پیش آمد جسد روباه و خرگوش و سگ و... را در وسط یا کنار جاده رها نکنید لطفاً با نیت یک کردار انسانی و برای حفاظت محیط از آلودگی و برای تأمین ایمنی، آن را دفن کنید.

خودرو اولی حیوان را می‌کشد، دومی از روی آن عبور کرده و آن را لهیده می‌کند، سومی و چهارمی و... اجزای آن را پخش می‌نماید و گاهی اجزای آن به چرخ‌ها و زیر خودرو می‌چسبد و از شهری تا به شهر دیگر آلودگی را نفوذ می‌دهد. حتی گاهی به داخل پارکینگ شخصی و محیط خانوادگی یا محیط کار نیز می‌رسد.

با شرط بهداشت و حفاظت محیط، به گردش رفتن در طبیعت آزاد است:

قال لنا ابوالحسن الرضا - عليه السلام - : ایّ الادم اجزأ؟ فقال بعضنا اللحم وقال بعضنا الزيت وقال بعضنا السمن. فقال: لا، بل الملح، لقد خرجنا الى نزهة لنا ونسى الغلمان الملح فما انتفعنا من شيء حتى انصرفنا: ^۱ در حضور امام رضا - عليه السلام - بودیم فرمود: کدام خورشت کفایت کننده‌تر است؟ برخی از ما گفتیم: گوشت. و برخی دیگر: روغن نباتی (همانند زیتون) و برخی دیگر: روغن. فرمود: نه بل که نمک است، ما برای نشاط به خارج از شهر رفتیم چون جوانان (به اصطلاح ما: بچه‌ها) نمک را فراموش کرده بودند سودی نبردیم تا زمانی که برگشتیم.

پس امام - عليه السلام - نیز برای نشاط به گردش در طبیعت می‌رفته است.

قال علی - عليه السلام - : الطيب نشرة، والعسل نشرة، والركوب نشرة، والنظر الى الخضرة نشرة: ^۲ علی - عليه السلام - فرمود: عطر زدن نشاط می‌آورد، خوردن عسل نشاط می‌آورد، سواری نشاط می‌انگیزد، و نگریستن به فضای سبز نشاط می‌آفریند.

محیط زیست و حفاظت از حیوان

قال ابو جعفر - عليه السلام - : كان ابي يقول: خير الاعمال الحرث يزرعه و يأكل منه البهائم والطيور: ^۳ امام باقر - عليه السلام - فرمود: پدرم می‌گفت: زراعت بهترین کار است که شخص آن را بکارد و می‌خورد از آن چارپایان و پرندگان. در پیام این حدیث دربررسی و ارزش‌گذاری شغل‌ها «بهره‌مندی حیوان‌ها» از شغل، نیز یکی از فاکتورهای تعیین کننده آمده است و می‌توان از چشم‌انداز این حدیث شغل‌ها و یا کارها و کردارهایی را که موجب از بین رفتن جانداران یا تحدید و تهدید امکانات زیستی آنها می‌شود، ارزیابی کرد. بنابراین بدترین شغل (در میان شغل‌های مشروع) آن است که بیشترین لطمه را به محیط زیست می‌زند.

عن الثبي - صلى الله عليه و آله - : من قتل عصفوراً عبثاً جاء يوم القيامة يعجّ الى الله تعالى يقول: يا ربّ هذا قتلتني عبثاً ينتفع بي ولم يدعني فاكل من حشارة الارض: ^۴ پیامبر اکرم - صلى الله عليه و آله - فرمود: کسی گنجشکی را بیهوده بکشد آن حیوان در روز قیامت شکایت می‌کند به حضور خدا: خدایا این شخص من را بیهوده کشت در حالی که هیچ سودی از کشتن من نداشت و رهایم نکرد تا از ریزه‌ها و حشرات زمین تغذیه کنم.

^۱ - سفينة البحار، ذیل واژه «نزه».

^۲ - بحار، ج ۷۹، ص ۲۸۹.

^۳ - وسائل الشیعه، ابواب المزارعه، باب ۳.

^۴ - بحار، ج ۶۴، ص ۴.

و فی روایة: لعن الله من اتخذ شيئاً فيه الروح غرضاً^۱ در حدیث آمده: خداوند لعنت کرده است کسی را که موجود جاندارى را هدف تیر قرار دهد.

قال رسول الله - صلى الله عليه و آله - رأيت في النار... و صاحبة الهرة تنهشها مقبلة و مدبرة: كانت او ثقتها لم تكن تطعمها و لم ترسلها تأكل من حشاش الارض، ودخلت الجنة فرأيت صاحب الكلب الذى ارواه من الماء:^۲

رسول اکرم - صلى الله عليه و آله - فرمود: در سفر معراج مشاهده کردم... و دیدم زنی را که گربه‌ای را حبس نموده نه آب و غذا برایش داده بود و نه رهایش کرده بود تا از خرده ریزهای زمین بخورد، آتش دوزخ او را از پس و پیش طعمه خود کرده بود. و وارد بهشت شدم آن مرد را که سگ تشنه‌ای را آب داده بود مشاهده کردم.

قال الصادق - عليه السلام - : اقذر الذنوب ثلاثة: قتل البهيمة، و حبس مهر المرأة، و منع الاجيره اجرة: ^۳ امام صادق - عليه السلام - فرمود: کتیف‌ترین گناه سه چیز است: کشتن جاندار، خودداری از پرداختن مهریه زن، و نپرداختن مزد کارگر.

عن ابى عبدالله - عليه السلام - : عن ابيه - عليه السلام - : ائّه كره اخفاء الدواب والتّحرّيش بينها: ^۴ امام صادق - عليه السلام - فرمود: پدرم متنفر بود از اخته کردن چارپایان و از به جان هم انداختن حیوان‌ها.

مرّ رسول الله - صلى الله عليه و آله - على قوم نصبوا دجاجة و هم يرمونها بالثّبل، فقال: من هؤلاء لعنهم الله: ^۵ رسول خدا - صلى الله عليه و آله - بر گروهی گذر کرد که مرغ زنده‌ای را هدف قرار داده بودند و به آن تیراندازی می‌کردند فرمود: کیستند اینان خدا لعنت‌شان کند.

في مناهي التّبي - صلى الله عليه و آله - : ائّه نهى ان يحرق شيء من الحيوان بالثّار، و نهى عن قتل الثّحل؛ ^۶ از جمله نهی‌های رسول اکرم - صلى الله عليه و آله - نهی از سوزاندن حیوانی از حیوانات با آتش، است. و به طور ویژه از کشتن زنبور عسل نهی کرده است.

نابود کردن حشرات در محیط خانه

قلت لابی عبدالله - عليه السلام - : ما تقول في قتل الذرّ؟ قال: اقتلهنّ أذتك او لم تؤذك: پرسیدم از امام صادق - عليه السلام - : رای شما چیست در کشتن حشرات (در محیط خانه و زندگی)؟ قال: آنها را نابود کن خواه تو را اذیت کند یا اذیت نکنند.

توضیح:

۱- در متن حدیث لفظ «بیت یاخانه» وجود ندارد پس باید حدیث شامل جواز کشتن حشرات در هر محل و مکان باشد. لیکن به اصطلاح دست اندرکاران علم «اصول فقه» اولاً مکان‌های دیگر تخصصاً خارج است ثانیاً حدیث‌های دیگر

^۱ - همان مرجع، ص ۲۸۲.

^۲ - بحار، ج ۷۶، ص ۳۵۱.

^۳ - بحار، ج ۶۴، ص ۲۶۸.

^۴ - همان مرجع، ص ۲۲۳.

^۵ - بحار، ج ۷۶، ص ۲۶۷.

^۶ - بحار، ج ۶۴، ص ۲۶۷.

که نمونه‌هایی از آنها را در بالا مشاهده کردیم با شمول و اطلاقشان کشتن جانداران را نکوهش کرده‌اند ثالثاً لفظ «ذره» شامل مورچه نیز می‌شود درحالی که حدیث خاص بر منع کشتن مورچه وارد شده است:

ان رسول الله - صلى الله عليه و آله - نهى عن قتل خمسة: القرد والصَّوَامِ والهدهد والتَّخْلَة و الثَّمَلَة والصفدع: ^۱ پیامبر اکرم - صلى الله عليه و آله - به طور ویژه نهی کرده است از نابود کردن پنج حیوان: بوم، و جغد و هدهد و زنبور عسل، و مورچه، و قورباغه.

بنابراین، قاعده «جمع بین الاخبار» ایجاب می‌کند که حدیث بالاتر را به خانه محدود بدانیم. پس در محیط خانه خواه موجب آزار ساکنان باشند خواه نه، نابود کردنشان جایز است.

و اما در مزارع و باغ‌ها تنها در صورت ضرر می‌توان حشرات را نابود کرد البته نه با سمپاشی‌های امروزی که در اثر افراط، چرخه‌های طبیعت را بر هم می‌زند.

افسانه عصر جاهلیت

عرب جاهلی از کشتن مار خودداری می‌کرد ^۲ نه بدلیل جاندار بودن آن بل بر اساس دو باور خرافی در مورد مار:

۱- آنان عقیده داشتند اگر کسی مار را بکشد اولاً جفت او گرچه در محل و مکان دوری باشد قاتل جفتش را می‌شناسد - یعنی نوعی علم غیب دارد - و به سراغش خواهد آمد. ثانیاً روح مار مقتول او را آزار واذیت می‌رساند ثالثاً ممکن است مار مقتول در حقیقت یک جن باشد که به صورت مار درآمده است.

۲- باور داشتند نوعی از مارها نگهبان خانه و گله هستند و نیز وجودشان اقبال آور است و خوش‌شانسی می‌آورد و نامش را «عمار الدیار» گذاشته بودند.

راجع به باور دوم بعداً نیز با شرح و بسط بحث خواهد شد.

پیامبر اسلام با این باور افسانه‌ای و خرافی مبارزه می‌کرد و می‌فرمود: من ترك الحيات مخافة طلبهنّ فليس متاً: ^۳ هر کس مارها را واگذارد بدلیل ترس از انتقام جویی آنها، ازما نیست.

اقتلو الحيات فمن خاف آثارهنّ فليس متاً: ^۴ مارها را بشکید و کسی که از آثار کشتن آنها بترسد از ما نیست.

اما باور خرافی و افسانه سخت مقامت می‌کرد به حدّی که در زمان‌های بعد از قول خود پیامبر - صلى الله عليه و آله - و گاهی از امامان - علیه السلام - برای مارهای «عمارالدیار» حدیث ساختند.

برخی نیز درجانب دیگر افراط کرده و کشتن هر نوع مار را واجب شرعی می‌دانستند و سه جریان عقیدتی در کنار هم و در تعارض و تضاد با هم پیش می‌رفتند.

۱- خودداری از کشتن مار بر اساس باور خرافی که با حدیث ساختگی نیز تأیید می‌شد.

۲- کشتن مار به عنوان یک واجب شرعی، ازهر نوع باشد دارای خطر یا بی‌خطر.

۳- جواز کشتن مار خطرناک و عدم وجوب آن.

^۱ - همان مرجع، ص ۲۶۴.

^۲ - همان مرجع، ص ۲۷۰.

^۳ - همان مرجع، ص ۲۶۹.

^۴ - همان مرجع.

سئل ابوالحسن - عليه السلام - : عن رجل يقتل الحية، و قال له السائل: ائّه قد بلغنا ان رسول الله - صلى الله عليه و آله - قال: من تركها تخوّفاً من تبعتها فليس مئّي، فائّها حيّة لا تطلبك فلا بأس بتركها:^۱

از امام كاظم - عليه السلام - در مورد مردی كه مارها را می كشت پرسیدند. و شخص سؤال كننده گفت: به مارسیده است كه پیامبر خدا - صلى الله عليه و آله - فرموده است: هر كس مار را رها كند بخاطر ترس از عواقب آن، از من نیست. امام فرمود: رسول خدا - صلى الله عليه و آله - فرموده است: كسی كه بخاطر ترس از عواقب كشتن مار آن را رها كند از من نیست، اما ماری كه كاری با تو ندارد و به دنبال اذیت تو نیست رها كردنش اشكالی ندارد. با توجه به جمله استمراری «يقتل الحية» معلوم می شود شخص مورد نظر ماركشی را آن قدر ادامه می داده كه برایش به صورت عادت درآمده بوده است. و پرسش كننده نیز می خواسته كار او را يك عمل مستند به دستور پیامبر و يك كردار مستحب بل واجب شرعی، معرفی كند.

شكار و حفاظت از محیط زیست

شكار با یکی از دو شرط جایز است:

۱- شكارگر شغل و محل درآمدی غیر از شكار نداشته باشد.

۲- شكارگر از نظر اقتصادی جداً نیازمند شكار حیوان مورد نظرش، باشد.

و در بیان دیگر، شكاروقتی حلال است كه فقط با انگیزه اقتصادی در قالب «نیاز جدی» بوده باشد. شكار با انگیزه تفریح و نشاط ... ممنوع و گناه و حرام است و این فتوای اجماعی فقها است.

عن زرارة، عن ابی جعفر - عليه السلام - قال: سئلته عن من يخرج عن اهله بالصّور والبزاة والكلاب يتنزّه اللیلة واللّیلتین والثلاثة، هل یقصر من صلاته ام لا یقصر؟ قال: ائّما خرج فی هو لا یقصر:^۲

زراره - یکی از دانشمندان معروف آن وقت و از شاگردان امام باقر و امام صادق - عليه السلام - - می گوید: از امام باقر - عليه السلام - پرسیدم: شخصی از محل زندگیش همراه سنقرها، بازها، و سگ های شکاری، خارج می شود برای تفریح و نزهت. یک شب، دو شب، سه شب، (در این مسافرت به سر می برد) آیا باید نمازش را قصر بخواند یا نه؟ فرمود: او برای لهو (عمل بیهوده) خارج شده است نمی تواند نمازش را قصر کند.

در برگ های پیشین دیدیم كه رفتن به گردش برای نزهت و نشاط اشكالی ندارد و چون شخصیتی مانند امام رضا - عليه السلام - چنین برنامه ای داشته است پس شاید مستحب هم باشد و مصداق لهو نیست. آن چه در این حدیث موجب نكوهش شده «تصمیم به شكار» است كه سفر نزهتی رابه لهو تبدیل می كند.

نماز در سفر حرام، شكسته نمی شود و باید تمام خوانده شود و چون مورد نظر به شكار تفریحی می رفته و شكار با انگیزه تفریح حرام است عملش مصداق لهو و حرام می شود پس باید نماز را تمام بخواند.

عن الصادق - عليه السلام - : قلت له: الرّجل یخرج الی الصّید مسیره یوم او یومین او ثلاثة، یقصر او یتّم؟ فقال: ان یخرج لقوته و قوت عیاله فلیفطر و لیقصر، و ان خرج لطلب الفضول فلا ولا كرامة:^۱ پرسیدم از امام صادق - عليه

^۱ - همان مرجع، ص ۲۶۷.

^۲ - وسائل الشیعه، ابواب صلاة المسافر، باب ۹.

السلام - شخصی مسیر یک روزه، دو روزه، سه روزه را می‌پیماید برای شکار آیا نمازش را تمام بخواند یا قصر؟ فرمود: اگر برای سیر کردن شکم خود و عیالش رفته (پس سفرش شرعی است) باید روزه را بخورد و نماز را قصر بخواند، و اگر برای زیاده‌خواهی رفته پس نه. و کرامتی در این کار نیست.

شکار در شکل و ماهیت جایز، نیز شرایطی دارد: از نظر زمان، مکان و شرایط حیوان مورد شکار. اساساً شکار در هر صورت و در هر شرایط کردار نکوهیده‌ای است:

قال رسول الله - عليه السلام - : من اتبع الصيد غفل: ^۱ رسول خدا - صلی الله علیه و آله - فرمود: کسی که دنبال شکار باشد دچار (بیماری) غفلت می‌شود.

قال رسول الله - صلی الله علیه و آله - : لا تتبعوا الصيد فانکم علی غرّة: ^۲ پیامبر اکرم - صلی الله علیه و آله - فرمود: دنبال شکار نروید زیرا شما (در آن وقت) غافل و بی‌اراده می‌شوید کنترل خودتان نیز از اختیارتان خارج می‌شود. مرحوم مجلسی در مورد جمله «انتم علی غرّة» توضیح می‌دهد: شکارچی حیوان را تعقیب می‌کند گاهی مسافت‌های زیادی را به دنبال حیوان طی می‌کند. کاری که قبلاً چنین تصمیمی نداشته و اینک قهراً به دنبال حیوان کشیده می‌شود، و یا مراد از این جمله «در معرض هلاک قرار می‌گیرید» است.

عن ابی الحسن - عليه السلام - قال رسول الله - صلی الله علیه و آله - : اربعة یفسدن القلب و ینبتن التّفاق کما ینبت الماء الشجر: استماع للهو و البذاء، و اتیان باب السلطان، و طلب الصيد: ^۳ امام کاظم - علیه السلام - فرمود: رسول خدا - صلی الله علیه و آله - فرموده است: سه چیز قلب را فاسد می‌کند و (بیماری روانی و شخصیتی) نفاق را نموّ می‌دهد همان طور که آب درخت را نموّ می‌دهد: گوش دادن به لهو و سخن‌های رکیک، رو فتن به درب خانه پادشاهان، و به دنبال شکار بودن.

مکان: گفته شد شکار جایز و مباح، نیز از نظر مکان و زمان و... شرایطی دارد. شکار در برخی مکان‌ها به هیچ وجه جایز نیست.

عن جعفر بن محمد بن ابیہ عن آبائه - عليه السلام - قال: الطّیر فی وکره آمن بامان الله فاذا طار فصیدوه ان شئتم: ^۴ امام صادق - علیه السلام - از پدرش، از نیاکانش، فرمود: مرغ در آشیانه‌اش ایمن است به امان خدا - شکار کردنش ممنوع است - هنگامی که به پرواز درآمد می‌توانید شکارش کنید، اگر بخواهید.

فقه الرضا - عليه السلام - : ولا یصلح اخذ الفراه من اوکارها فی جبل او بئر او اجمة، حتّی ینهض: ^۵ امام رضا - علیه السلام - فرمود: جایز نیست گرفتن جوجه‌های مرغان از آشیانه‌شان خواه در کوه باشد خواه در چاه (مانند کبوتر چاهی) و خواه در بیشه و نیزار، تا وقتی که از آنجا پرواز کنند. ^۶

^۱ - همان مرجع.

^۲ - بحار، ج ۶۵، ص ۲۸۱، و در ۲۸۳ نیز در قالب دیگر همچنین در صفحه ۲۸۲ باز به عنوان حدیث دیگر آمده است.

^۳ - همان مرجع، ص ۲۸۳ - علل الشرایع، ج ۲، ص ۲۸۰.

^۴ - خصال، ج ۱، ص ۲۲۷، و سایل الشیعه، ابواب صلاة المسافر، باب ۹، بحار، ج ۶۵، ص ۲۸۲.

^۵ - بحار، ج ۶۵، ص ۲۷۵.

^۶ - فقه الرضا، ص ۴۰ - بحار، ج ۶۵، ص ۲۸۷.

^۷ - مراد از «ینهض» نهضت کردن و به حرکت درآمدن است. در مورد مرغانی که پرواز می‌کنند همان پرواز است و در مورد مرغانی که پرواز نمی‌کنند (مانند شترمرغ) بلوغ و بی‌نیاز شدن از لانه مادر است.

عن الصادق - عليه السلام - : خراء الخطاف لا بأس به، و هو ممّا يحلّ أكله و لكن كره أكله لانه استجار بك و آوی فی منزلك، كل طير يستجير بك فاجره: ^۱ از امام صادق - عليه السلام - : فضله پرستو نجس نیست، و خود پرستو حلال گوشت است و خوردنش جایز است، ولیکن مکروه است خوردن گوشت آن، زیرا آن به تو پناه آورده و در خانه تو مأوا گزیده است. هر مرغی که به تو پناه آورد پناه ده.

شاید برای عده‌ای که زندگی مطلق شهری داشته و از طبیعت دور بوده‌اند این توضیح لازم باشد که پرستو در خانه‌های مردم، اطاق‌ها، انبارها و... لانه می‌سازد و با انسان چنین رابطه انس آمیز و اعتمادآمیز دارد.

شاعر آذربایجانی می‌گوید:

حاجی لک‌لک دام استونده اوخوردی

قرنقوش دا اوده یوا تو خوردی

زغرچینی قرقی چاتا سوخوردی

نج اولدو آللهن گوزل قورقوسی

بیج اولدو صنعتن کچل اوردوسی

حاجی لک‌لک در پشت بام آواز می‌خواند.

پرستو در داخل خانه لانه‌اش را می‌بافت.

چلچله به هنگام حمله قرقی به شکاف دیوار می‌دوید - قرقی با حمله‌اش چلچله را به شکاف دیوار وارد می‌کرد.

چه شد آن نظام زیبایی که خداوند به طبیعت داده بود؟!

چه نامشروع گشت اردوی کچل صنعت؟!

خود شکارچی‌ها معنای پناه آوردن حیوان را بهتر می‌دانند. گاهی کبوتری برای نجات از حمله عقاب به شکارچی تفنگ به دست پناه می‌آورد. آهوئی که هنگام حمله پلنگ و گرگ به بن بست می‌رسد به انسان شکارگر که او نیز قصد جان او را دارد پناهنده می‌شود اما با نگرانی شدیدی که اندام پیکرش را می‌لرزاند پی در پی و با سرعت نگاهی به گرگ و نگاهی به شکارچی. نوک گوش‌ها مرتب به جلو خم و باز می‌شود گوئی این پیام را می‌دهد: او که نمی‌فهمد و من غذای طبیعی او هستم اما تو انسانی باید بفهمی و نیز می‌دانی که من غذای طبیعی تو نیستم به دهان و دندان نگاه کن نیش و ناب نداری.

زمان: در دو حدیث بالا علاوه بر حریم آشیانه و مکان، به زمان پرواز و زمان بلوغ نیز توجه شده است.

مرّ جعفر - عليه السلام - بصیّاد فقال: یا صیّاد ای شیء اکثر ما یقع فی شبکتک؟ قال: الطّیر الزّاق. قال: فمرّ و هو

یقول: هلك صاحب العیال: ^۲ امام صادق - عليه السلام - بر شکارچی‌ای گذر کرد پرسید: ای شکارچی کدام حیوان بیشتر

در دام تو گیر می‌کند؟ گفت: مرغان جوجه‌دار. امام به راهش ادامه داد در حالی که می‌گفت: نابود می‌شود صاحب عیال.

- یا نابود گشت صاحب عیال.

^۱ - بحار، ج ۶۵، ص ۲۹۲.

^۲ - بحار، ج ۶۵، ص ۲۸۱.

در این حدیث نکته مهمی در «حیوان‌شناسی» است. چرا بیشتر مرغان جوجه‌دار به دام صیاد می‌افتند؟ برای ایثار و فداکاری که در تأمین غذای جوجه‌ها از خود بروز می‌دهند. مرغ بی جوجه و مرغ جوجه‌دار هر دو به یک مقدار از غریزه و فهم و شناخت دام و تله برخوردارند، اما بی جوجه‌ها کمتر و جوجه‌دارها بیشتر به دام می‌افتند. امام با توجه به این نکته با حزن و اندوه راه می‌رود و می‌گوید: نابود می‌شود صاحب عیال، نابود گشت صاحب عیال. لغت: زَقَّ الطَّيْرُ فَرَاخَهُ: مرغ غذا را در دهان جوجه‌اش گذاشت. سخن یزید بن معاویه در مورد امام سجّاد - علیه السلام - معروف است. «اِنَّهُ مِنْ اَهْلِ بَيْتِ زَقَّوا الْعِلْمَ زَقًّا»: او از خاندانی است که مانند مرغان علم را به سینه همدیگر ریخته‌اند.

ایمنی و دفن آلاینده‌های محیط

سازمان طبیعی طبیعت با همکاری باد و باران و خاک و با داشتن ابزارهای بنام باکتری، ویروس و میکروب، همه چیز را اعم از گیاه، حیوان و مصنوعات، فرساییده و تجزیه می‌کند و به خاک تبدیل می‌نماید. عمل فرسایش و تجزیه می‌تواند در فضای آزاد انجام یابد و می‌تواند در فضای محدود عملی گردد. شیء مورد تجزیه به میزانی که از طبع طبیعی فاصله دارد به همان میزان نیازمند محدودیت محیط برای تجزیه است. گیاه تنها یک مرحله از طبیعت خاک فاصله دارد و پیکر جانور دو مرحله، تجزیه و فرسایش گیاه در فضای آزاد در عرصه جنگل و باغ و دشت خطری ندارد و ایمنی انسان را تهدید نمی‌کند لیکن پیکر جانور اگر در محیط باز تجزیه شود به شعاع زیادی اطراف خود را آلوده می‌کند. آلودگی‌ای که شاید نسبت به گیاهان مضر نباشد اما برای سایر جانداران خطرناک است. پس بهتر است که دفن شود و از انتشار میکرب آن جلوگیری شود. اشیائی نیز هستند به دلیل مقاومت‌شان و دیرپائی‌شان در قبال عمل تجزیه طبیعت، اگر دفن نشوند محیط را بد منظر و مسمئ می‌کنند مانند ناخن و مو. و در جهان امروزی مواد پلاستیکی یکی از مزاحم‌های بزرگ محیط زیست گشته و چرخه‌های طبیعت را به سخره گرفته است منبع و منشأ اکسیژن را دچار اختلال کرده است مواد پلاستیکی پخش شده در سطح اقیانوس‌ها که در برخی جاها دور هم جمع شده جزیره‌های بزرگی را در روی آب تشکیل داده‌اند مانع فعالیت پلانکتون‌ها (که بخش عمده‌ای از تولید اکسیژن کره زمین را به عهده دارند) شده‌اند. بشر در زمانی نه چندان دور ناچار خواهد شد که آنها را جمع کرده و در محیط محدودی دفن کند. مدفوع حیوان گیاه خوار اگر به طور طبیعی در مراتع دفع و پراکنده شود نیازمند دفن نیست بلکه عامل سرعت چرخه طبیعت و تغذیه گیاه نیز هست اما مدفوع سایر جانداران یا مدفوع گیاه‌خواران در دامداری‌ها که انباشته می‌شود و یا دامهائی که از مواد غیرگیاهی تغذیه می‌کنند باید دفن شود و یا در کوتاه مدت بوسیله دستگاه‌ها و ماشین‌ها تجزیه شوند.

قال الصادق - علیه السلام - : یدفن الرّجل شعره واطافیره اذا اخذ منها و هی سنّة: ^۱ امام صادق - علیه السلام - فرمود: شخصی که ناخن یا موی سر و بدن خود را می‌گیرد باید آنها را دفن کند و این از سنت است. در خانه، مسافرت، گردش در محیط طبیعت، لازم است ناخن و مو دفن شوند تا مردم از مزاحمت آنها ایمن باشند.

^۱ - بحار، ج ۷۶، ص ۱۲۳.

کان علی بن الحسین - علیه السلام - اذا حلق رأسه بمی امر ان یدفن شعره:^۱ امام سجاد - علیه السلام - وقتی که در منی (مراسم حج) سرش را می تراشید دستور می داد که مویش را دفن کنند.

اگر آن همه مردم که در مراسم حج سرشان را می تراشند موهایشان دفن نشود چه شرایط مشتمل کننده ای به وجود می آید؟ در حدیث بالا لفظ منی به معنی عام مراسم حج آمده است خواه صحرای منی باشد و خواه عرفات و خواه جاهای دیگر. متأسفانه در گورستان بقیع به دلیل اینکه صدها سال است که جسد انسان در آن دفن می شود و اصول دفن آن طور که در میان شیعه ها مرسوم است مراعات نمی شود، خلال خاک بقیع پر از موی انسان است که به پا و کفش حاجیان می چسبند.

عن زیده، عن آبائه - علیه السلام - قال: امرنا رسول الله - صلی الله علیه و آله - بدفن اربعة: الشعر، والسنن والظفر، والدّم:^۲ زید شهید از نیاکانش از رسول اکرم - صلی الله علیه و آله - نقل می کند: پیامبر اکرم - صلی الله علیه و آله - به ما دستور داده است که چهار شیء را دفن کنیم: مو، دندان، ناخن و خون.

مو، ناخن و دندان به دلیل دیرپائی و مقاومت شان و خون به دلیل آلودگی خطرناکش.
ان رسول الله - صلی الله علیه و آله - کان یأمر بدفن سبعة اشياء من الانسان: الشعر، والدم، والظفر، والحیض، والمشیمة، والسنن، والعلقة:^۳ رسول خدا - صلی الله علیه و آله - امر می کرد به دفن هفت چیز که از انسان جدا می شوند: مو، خون، ناخن خون حیض و لوازم آن (از قبیل پارچه، دستمال و نوار بهداشتی مصطلح در امروز)، مشیمه (امروز اصطلاحاً جفت بچه می گویند)، دندان و علقه.

ایمنی و گورستان:

قرآن: الم نجعل الارض کفاتاً - احياء و امواتاً: آیا قرار ندادیم زمین را در برگیرنده - دربرگیرنده زندگان و مردگان در تفسیر این دو آیه، حدیث آمده است که مراد از «در برگرفتن زمین مردگان را» شامل دفن ناخن و مو نیز هست.^۴

و معنی دیگر «کفات» بل معنی اصلی آن، وارونه کننده و چرخاننده است و مقصود چرخه های طبیعت است:

لغت: کفت الشیء: تقلب ظهراً لبطن: ظاهرش به باطن چرخید: ظاهرش به باطن دگرگون گشت.

گفته: صرفه عن وجهه: آن را از صورتی که داشت دگرگون کرد. وارونه کرد.

گفته: صبّه بسرعة: آن را با سرعت پخش کرد.

در نفرین می گویند: اکفته الیک: ای زمین او را به خودت بگیر: او را بمیران.

و جالب این است که خداوند چرخه فرساینده طبیعت را، کفات بودن طبیعت را به عنوان یکی از نعمت های بزرگ معرفی کرده و منت آن را بر انسان یادآوری می کند.

^۱ - همان مرجع، ص ۱۲۴.

^۲ - همان مرجع، ص ۱۲۵.

^۳ - همان مرجع.

^۴ - همان مرجع، ص ۱۲۵.

یکی از پدیده‌های بس مفید امروزی تبدیل زباله به کود است که دستگاه‌ها و ماشین‌های صنعتی برای این کار اختراع شده است لیکن بازیافت پلاستیک هیچ دردی را در این مساله علاج نمی‌کند زیرا مجدداً به هم‌نوع و همجنس خود تبدیل می‌شود و بالاخره باید دفن شود.

آنان که به تفرجگاه‌های طبیعی برای بهره‌مندی از طبیعت می‌روند دو گروه هستند فرهیخته‌ها و نافرهیخته‌ها فرهیختگان با ناخن، مو و وسایل پلاستیکی و... محیط طبیعت را دچار توقف چرخه نمی‌کنند. در برگ‌های پیش راجع به دفن جسد جانداران بحثی گذشت و به رانندگان گرامی توصیه شد که اگر اتفاقاً و ندانسته حیوانی را در جاده‌ها زیر گرفتند حتماً به دفن آن اقدام کنند و آن را به کفات زمین تحویل دهند. و اینک چند حدیث در مورد دفن پیکر انسان:

الرّضا - علیه السلام - : فان قال: فلم امروا بدفن الميت؟ قيل: لئلا يظهر الناس على فساد جسده و قبح منظره و تغيير ريحه، ولا يتأذى به الاحياء وبريحه، و ربما يدخل عليه من الافة و الفساد:^۱ امام رضا - علیه السلام - فرمود: اگر بپرسند چرا مسلمانان مأمور شده‌اند مرده‌هایشان را دفن کنند؟ در پاسخ گفته می‌شود برای اینکه:

۱- مردم نظاره‌گر فاسد شدن جسد و تغییر بوی او نباشند.

۲- آزاری از آن جسد به زندگان نرسد.

۳- آزاری از بوی بد او به زندگان نرسد.

۴- بسا ممکن است در آن جسد آفت و عامل تباهی (برای زندگان) باشد.

خاک میکروب‌های خطرناک را از بین می‌برد و یا آنها را به میکروب‌های مفید تبدیل می‌نماید. اسلام خاک را یکی از مطهرات و زداینده‌ها پلیدی، می‌داند آلودگی نوک عصار، زیر کفش بوسیله زمین پاک می‌شود. پیکر مرده انسان را نیز باید دفن کرد زیرا هر میتی اگر بوسیله میکروبی نمرده باشد پس از مردن منشأ انواع میکروب‌های خطرناک می‌شود و اگر دفن نشود محیط زیست عمومی ایمنی خویش را از دست می‌دهد.

ارزش و کاربرد زداینده‌گی خاک طبیعی در نظر اسلام به حدی است که می‌توان بل در مواردی باید با آن تیمم کرد. و دستور می‌دهد پیکر انسان را به خاک طبیعی باید تحویل داد و گور انسان را نباید گچ کاری کرد.

عن الثّبي - صلى الله عليه و آله - انه نهى عن تقصيص القبور و هو التجصيص:^۲ پیامبر خدا - صلى الله عليه و آله -

از تقصيص گورها نهی کرده است و آن گچ کاری است.

گچ کاری درون قبر شرایط طبیعی آن را از بین می‌برد و از فعالیت میکروب‌های تجزیه کننده و پاک کننده مانع می‌شود. علامه مجلسی می‌گوید: ظاهراً هم گچ کاری داخل قبر و هم بیرون آن هر دو منهی و مکروه است.^۳

مستحب است دو تکه چوب (چوب تازه بریده از درخت به ویژه تکه درخت بید یا سدر) همراه میت دفن شود تا باکتری‌های گوناگون به تجزیه جسد بپردازند و آن را زودتر به خاک تبدیل نمایند.

در همه اصول و برنامه تدفین، مراعات جنبه طبیعی توصیه شده است و از دخالت فرآورده‌های مصنوعی منع و نهی شده است.

^۱ - بحار، ج ۸۲، ص ۴۶.

^۲ - همان مرجع، ص ۳۷، وسائل الشیعه، ابواب الدفن، باب ۴۴.

^۳ - بحار، ج ۸۳، ص ۳۷.

مستحب است ارتفاع قبر بیش از یک وجب یا چهار انگشت باز، نباشد تا آفتاب بر آن مسلط باشد و جانبی از قبر در سایه نباشد. در مشاهده عینی مشخص است که قبرها از طرف شمال، طرفی که آفتابگیر نیست سوراخ می‌شوند و در این صورت میکرب‌های مضر بیرون می‌آیند و ایمنی زندگان را تهدید می‌کنند.

الصادق - علیه السلام - قال: نهی رسول الله - صلی الله علیه و آله - ان یصلی علی قبر، او یقعد علیه، او یبنی علیه: ^۱ امام صادق - علیه السلام - فرمود: رسول اکرم - صلی الله علیه و آله - نهی کرده است از نماز خواندن در روی قبر، و نشستن در روی آن، و ساختن بنا برای قبر.

تعمیر و تجدید قبر مکروه است. گور و گورستان باید به تدریج کهنه شود و به چرخه زمین‌های طبیعت ملحق گردد. فرهنگ امروزی در حفظ آثار گور و گورستان آن قدر می‌کوشد که پس از چند دهه بخش و سיעی از زمین‌های جهان از دور و چرخه زیست محیطی و اقتصادی خارج خواهد شد.

علی - علیه السلام - : من جدّد قبراً او مثل مثلاً فقد خرج من الاسلام: ^۲ هر کس قبری را تجدید (تعمیر مجدد) کند یا بدعتی را بگذارد ^۳ پس به تحقیق از اسلام خارج شده است.

اگر میت را (مانند برخی از آئینمندان) بسوزانند هوای محیط زیست از آلودگی ایمن نخواهد بود. جسد حیوانات (مردارها) برای گوشت خواران واگذار شده و به چرخه طبیعی سپرده شده اما اگر معلوم شود که دست گوشت خواران به آن نخواهد رسید و ضرری از آن متوجه مردم خواهد شد دفن آن نیز واجب است. و اگر کسی به دفن آن اقدام نکند در عهده حکومت قرار می‌گیرد و باید دولت به دفن آن بپردازد.

واجب است میت را طوری در زمین دفن کنند که بوی آن بیرون نیاید (بدیهی است که در این صورت میکرب نیز نمی‌تواند بیرون بیاید). و واجب است طوری دفن شود که درندگان هم نتوانند بدن را بیرون بیاورند. نبش قبر جایز نیست، دفن میت در قبر مرده دیگر ممنوع است مگر آنکه قبر کاملاً کهنه شده و میت اولی از بین رفته باشد.

مستحب است قبر را به اندازه قد انسان متوسط، گود کنند.

الصادق - علیه السلام - : اذا وضعته فی الحده فحلّ عقده: ^۴ آنگاه که میت را به لحدش گذاشتی گره‌های کفنش را باز کن.

و قال: یجعل له وسادة من تراب، و یجعل خلف ظهره مدرّة لئلاّ یستلقى، و یحلّ عقد کفنه کلّها، و یکشف عن وجهه: ^۵ و فرمود زیر سرش بالشتی از خاک درست کنند، و در پشتش خشت خام بگذارند تا به پشت بر نگرند، و گره‌های کفنش را باز می‌کنند و صورت او را برهنه می‌نمایند.

مستحب است هنگام کندن قبر خاک روی زمین را بردارند و به کناری بگذارند، هنگام دفن ابتدا همان خاک را به داخل قبر بریزند و سپس خاکی را که از زیر درآمده به روی قبر بریزند.

در حالت عادی میکروب‌ها و باکتری‌ها فقط در قشر روئی زمین حضور و فعالیت دارند در عمق زمین انواع میکرب و باکتری وجود ندارند این قشر روئی در اصطلاح حدیث‌های اسلامی «ادیم الارض» یعنی «بخش غذا دار زمین» نامیده

^۱ - وسائل الشیعه، ابواب الدفن، باب ۴۴.

^۲ - بحار، ج ۸۲، ص ۱۶.

^۳ - مجلسی اینچنین معنی کرده است.

^۴ - وسائل الشیعه، ابواب الدفن، باب ۱۹.

^۵ - وسائل الشیعه، ابواب الدفن، باب ۱۹.

شده که انواع میکرب و باکتری مأمور پوسانیدن همه چیز و برگردانیدن آنها به حالت اول طبیعی هستند آنها با فعالیت‌شان بوسیله این عمل فرسایشی مواد غذایی را برای گیاهان تأمین می‌کنند.

وقتی که ابتدا خاک روی زمین به قبر ریخته می‌شود میکرب‌های آن به کار سازنده خویش می‌پردازند اما اگر ابتدا خاک فاقد میکرب و باکتری ریخته شود فرسایش جسد به تأخیر می‌افتد بدن با همه آفات و میکروب‌های خطرناکش می‌ماند و اگر منفذی پیدا شود به محیط بیرون آمده و ایمنی محیط را با خطر مواجه می‌کنند.

احکام اسلام در هر مورد علل و حکمت‌های مختلفی دارد و شاید ما هرگز نتوانیم به همه آنها پی ببریم و مساله مورد بحث ما نیز از همین قرار است لیکن چیزهایی را که می‌فهمیم باید توضیح دهیم.

موضوع «ایمنی و محیط زیست عمومی» و توصیه‌های اسلام در مورد آن را در همین‌جا به پایان برده و به بحث خیلی مختصر فوق بسنده می‌کنم و اگر همه اصول و فروع این توصیه‌ها همراه با توضیحات ضروری‌اش، را بیاوریم یک مجلد کامل می‌گردد.

ایمنی و محیط شهر
ایمنی و معابر
معابر یک طرفه
ایمنی و بهداشت معابر
ایمنی و راهنمایی و رانندگی

ایمنی و محیط شهر

شهر در این مقال عبارت است از مجموعه خانه‌ها، کارگاه‌ها، مغازه‌ها، بوستان‌ها، مراکز بهداشتی و درمانی. آموزشگاه‌ها، معابر، خیابان‌ها، کوچه‌ها، که مردم در آن زندگی می‌کنند و در فعالیت و رفت و آمد هستند و از وسایل نقلیه استفاده می‌کنند.

بوستان‌ها بخشی از «فضای سبز طبیعت» هستند که راجع به آن در برگ‌های پیش بحث شد. و در مورد خانه تحت عنوان «ایمنی و محیط خانه» سخن خواهیم داشت. و سایر موارد در ضمن و ذیل عنوان «ایمنی و محیط کار» با موضوعات «ایمنی و آب»، «ایمنی و نور»، «ایمنی و رنگ»، «ایمنی و آلودگی صوتی» و... خواهد آمد. در اینجا تنها در دو موضوع بحث می‌شود: ایمنی و معابر، ایمنی و راهنمایی و رانندگی.

ایمنی و معابر:

در اسلام سه نوع معبر و هر کدام با مشخصات خود توصیه شده است و می‌دانیم ویژگی مهم و اساسی معبر در اندازه عرض آن است.

الف) کوچه: عرض کوچه دستکم باید $3/5$ متر باشد.

عن ابی عبدالله - علیه السلام - : ان رسول الله - صلی الله علیه و آله - قال: ... والطریق یتشاح علیہ اهلہ فحدّه سبع اذرع^۱: امام صادق - علیه السلام - فرمود: رسول خدا - صلی الله علیه و آله - فرموده است: ... اگر اهل معبر و افراد ذی حقوق در آن، اختلاف کنند پس عرض آن هفت ذراع ($3/5$ متر) است.

توضیح:

۱- مراد تعیین اندازه «حداقل» عرض معبر است. یعنی در اسلام هیچ معبری کوچکتر و کم عرض‌تر از $3/5$ متر، نباید وجود داشته باشد خواه کوچه شهری، خواه پیاده‌رو کنار خیابان، خواه معبر برای باغ و زراعت و... هر کسی می‌تواند به کوچه‌ای که کمتر از $3/5$ متر عرض داشته باشد اعتراض کند و مالک هم‌جوار آن را به عقب نشینی ملکش وادار کند. دادگاه اسلام در این قبیل دعوی‌ها و «تشاح»ها باید حکم عقب‌نشینی را صادر کند.

۲- عرض $3/5$ متر وقتی کافی است که عابرین آن متضرر نشوند و گرنه براساس قاعده «لاضرر»^۲ عرض کوچه و معبر و پیاده‌رو باید در حدی باشد که رفع ضرر شود.

۳- کوچه‌های تنگ قدیمی - کمتر از $3/5$ متر یا بیش از آن لیکن دارای ضرر اسلامی نبوده و در اثر عدم ایمنی اجتماعی و سیاسی، رایج شده بودند.

۴- حکومت باید حداقل مذکور را و نیز کاربرد قاعده «لاضرر» را در شهرسازی و شهرک سازی توصیه نماید و در صورت عدم عمل به توصیه، اجبار نماید.

۵- حکومت می‌تواند فراتر از اقتضای قاعده «لاضرر» برای رفاه عمومی و حفاظت و بهداشت اجتماع «ایمنی جامعه» را نیز اجباری کند البته در حد معقول.

^۱ - وسائل الشیعه، ابواب احیاء الموات، باب ۱۱.

^۲ - قاعده «لاضرر» قید است بر قاعده «سلطنت» و بر آن حکومت دارد.

۶- در مبحث خیابان خواهیم دید که پیاده‌رو کنار خیابان بنفسه یک معبر حساب می‌شود پس باید کمتر از ۳/۵ متر نباشد.

ب) جاده و خیابان:

اندازه جاده (اعم از داخل شهر که خیابان نامیده می‌شود و خارج شهر) در جامعه مورد نظر اسلام حداقل ۳۰ متر است. معمولاً ویژگی‌های جامعه آرمانی اسلام در حدیث‌های مربوط به امام زمان (عج) و جامعه‌ای که آن حضرت خواهد ساخت، مطرح شده است:

ابوجعفر - علیه السلام - : اذا قام القائم... و يوسع الطريق الاعظم فيصير ستين ذراعاً^۱ امام باقر - علیه السلام - فرمود: آنگاه که قائم - علیه السلام - قیام کند راه بزرگ (جاده و خیابان) را توسعه داده و آن را با پهنای (حداقل) ۳۰ متر، قرار می‌دهد.

توضیح:

- ۱- همان طور که در مورد کوچه گذشت، این حدیث نیز در مقام بیان حداقل است و اگر نیاز و ضرورت بیش از ۳۰ متر را ایجاب کند باید به میزان نیاز توسعه یابد.
- ۲- حداکثر عرض جاده چه قدر باید باشد؟ پاسخ این سؤال در اسلام واضح است: به اندازه‌ای که «اسراف» نباشد و همین طور است در مورد معابر زراعی، صنعتی، و نیز کوچه.
- ۳- وظیفه حکومت و اختیاراتش در اینجا نیز همان است که در مورد کوچه بیان گشت.

ج) معابر یکطرفه:

اصل در راه و معبر، دو طرفه بودن است لیکن وقتی که ضرورت ایجاب کند برخی از معابر یک طرفه می‌شود. شاید در عصر ائمه - علیه السلام - راه یک طرفه‌ای وجود نداشته با این همه طرح آن توصیه شده است. الکاظم - علیه السلام - قال: قال رسول الله - صلی الله علیه و آله - .. ما بین الطريق الی الطريق اذا تضایقا علی اهله سبعة اذرع^۲ پیامبر اکرم - صلی الله علیه و آله - فرموده است: ما بین دو راه در صورت تضایق و تنگنا، هفت ذراع (۳/۵ متر) است.

توضیح:

- ۱- سخن از دو راه است که هر کدام از آنها برای عبور و مرور دو طرفه تنگ و ناکافی باشد (اذا تضایقا) و به همین دلیل الزاماً در کنار یک راه، راه دوم ایجاد می‌شود و رسول خدا - صلی الله علیه و آله و سلم - می‌فرماید: میان آن دو ۳/۵ متر فاصله بگذارید.
 - ۲- خواه هر کدام از دو جاده دو طرفه باشند و خواه یکی برای رفت و دیگری برای برگشت، فاصله (بلوار) مذکور لازم است، اما بدیهی است که یکی برای رفت و دیگری برای بازگشت است.
- بزرگ‌راه: با توجه به حدیث بالا میزان عرض (به اصطلاح) استاندارد بزرگ‌راه در داخل شهر و بین شهری حدود ۶۳/۵ متر می‌شود یعنی هر کدام از دو جانب بلوار بعرض ۳۰ متر و بلوار وسط ۳/۵ متر.

^۱ - وسائل الشیعه، ابواب احیاء الموات، باب ۲۰، ج ۵۴، ص ۳۳۳، با مختصر تفاوتی در لفظ.

^۲ - مستدرک الوسائل، ابواب احیاء الموات، باب ۸، بحار، ج ۱۰۴، ص ۲۵۵.

این درحالی است که در طرفین آن راهی نیز برای پیادگان (پیاده‌رو) در نظر گرفته می‌شود که حدیثش را در برگ‌های بعدی خواهیم دید.

ایمنی: حدیث اول که حداقل معبر (کوچه) را $\frac{3}{5}$ متر تعیین می‌کند، درست است که به مساله حقوقی نیز توجه دارد لیکن رسماً در مقام «جعل» و «تعیین استاندارد معین» است که بیش از یک امر حقوقی محض، به اصول ایمنی توجه دارد.

حدیث دوم هیچ ربطی به اختلاف‌های حقوقی ندارد. و اینکه امام زمان (عج) پهنای جاده‌ها و معبرها را توسعه خواهد داد فقط یک مساله ایمنی و با انگیزه امنیتی است.

حدیث سوم نیز بیش از حدیث اول به امور ایمنی ناظر است لیکن علاوه بر تعیین استاندارد با عبارت «اذا تضایقا» دقیقاً به اصل ایمنی توجه دارد.

ایمنی و بهداشت معابر:

طیب الشارع من اخلاق التّیین و کرامة للکاتبین: پاکیزگی معبرها و راه‌ها از اخلاق انبیاء و کرامتی است برای (کرام الکاتبین) فرشتگانی که اعمال بشر را می‌نویسند.

شخص بزرگواری حدیث بالا را در کتابش نوشته است اما منبع و سند آن را بیان نکرده است. به نظر می‌رسد صورت صحیح آن «طیب الشارب...» باشد یعنی خوشبو کردن سبیل. لیکن اگر کسی به پیام این حدیث به همان شکلی که آن بزرگواری نوشته است معتقد باشد و پاکیزگی معبرها را از اخلاق انبیاء و بزرگداشتی برای کرام الکاتبین که همراه انسان‌ها در معابر نیز حضور دارند، بداند به یک اصل کاملاً اسلامی معتقد شده است و راه گزافی نرفته است.

الرضا - علیه السلام - : اذا بقى ماء المطر فى الطّرقات ثلاثة ایام نجس واحتیج الى غسل الثّوب منه، و ماء المطر فى الصّحارى يجوز الصّلاة فيه طول الشّتو: ^۱ امام رضا - علیه السلام - : آب باران که سه روز در کوچه و خیابان بماند نجس می‌شود و نیازمند شستن لباس (برای نماز) می‌شود، و آب باران در دشت و صحرا پاک است و می‌توان در طول زمستان با آن نماز خواند.

عن ابی الحسن - علیه السلام - فى طین المطر: انه لا بأس به ان یصیب الثّوب ثلاثة ایام الا ان یعلم قد نجسه شیء بعد المطر: ^۲ از امام کاظم - علیه السلام - : اگر گل باران تا سه روز پس از بارش، به لباس کسی اصابت کند اشکالی ندارد مگر معلوم شود که پس از بارش چیزی آن را نجس کرده است.

توضیح:

۱- موضوع سخن آب باران است که هنگام باریدن یکی از مصادیق «کرّ» است و پس از سه روز نجس می‌شود. پس تکلیف آب‌هائی که به کوچه و خیابان ریخته می‌شوند و کرّ نیستند و سایر مایعات روشن است.

۲- این دو حدیث به نجاست آن آب حکم می‌کنند صرفاً به دلیل «ماندن سه روز» نه به دلیل علم به ملاقات آن با چیزهای نجس. زیرا محیط شهر هیچ وقت از آلودگی ایمن نیست.

^۱ - بحار، ج ۸۰، ص ۱۲.

^۲ - همان مرجع.

۳- این دو حدیث در مقام تعیین تکلیف تن و لباس نمازگزار، هستند که باید نجس نباشند. پس بیانگر اهمیت بهداشت کوجه و خیابان هستند زیرا خیلی از آلودگی‌های دیگر مانند چرک و غبار و... هستند که نماز خواندن با آنها اشکال ندارد.

۴- ممکن است یک فقیه مطابق پیام این دو حدیث فتوی ندهد و آب سه روز مانده در معبر را، نجس نداند اما چنین فقیه‌ی بی‌تردید این دو حدیث را بر کراهت حمل کرده و شستن لباس نمازگزار از آب آلوده مذکور را مستحب اکید می‌داند و نماز خواندن با لباس آلوده به آن آب را، مکروه می‌داند.

قال رسول الله - صلى الله عليه و آله - : دخل عبد الجثة بغصن من شوك كان على طريق المسلمين فاماطه عنه: ^۱ پیامبر اکرم - صلى الله عليه و آله - فرمود: بنده‌ای به بهشت رفت به خاطر شاخه خاری که بر سر راه مسلمانان افتاده بود، او آن خار را از آن راه دور کرد.

قال رسول الله - صلى الله عليه و آله - : من اماط عن طريق المسلمين ما يؤذيهم كتب الله له قرائة اربعمأة آية كل حرف منها بعشر حسنات: ^۲ رسول اکرم - صلى الله عليه و آله - فرمود: هر کس از راه مردم چیزی را که موجب اذیت آنان است دور کند، خداوند اجر خواندن چهار صد آیه که خواندن هر حرف از آن‌ها ده حسنه باشد، برای او می‌نویسد. كان على بن الحسين - عليه السلام - يمرّ على المدرة في وسط الطريق فيزل عن دابته حتى ينحيتها بيده عن الطريق: ^۳ امام سجاد - عليه السلام - هنگام عبور از راهی اگر تکه سنگی (کلوخی) را در میان راه مشاهده می‌کرد از مرکبش پیاده می‌شد و آن را با دست خود از راه دور می‌کرد.

قال رسول الله - صلى الله عليه و آله - : اماطتك الاذى عن الطريق صدقة، وارشادك الرجل الى الطريق صدقة، و عيادتك المريض صدقة، وامرك بالمعروف صدقة، و نهيك عن المنكر صدقة، وردك السلام صدقة: ^۴ رسول خدا - صلى الله عليه و آله - فرمود: برطرف کردن چیز مزاحم از راه مردم صدقه است و نشانی دادن و راهنمایی مردم به راهشان، صدقه است و عیادت مریض صدقه است و امر به معروف صدقه است و نهی از منکر صدقه است و جواب دادن سلام صدقه است.

ایمنی و سدّ معبر:

ابوعبدالله - عليه السلام - : كل من اضر بشيء من طريق المسلمين فهو له ضامن: ^۵ امام صادق - عليه السلام - فرمود: هر کسی چیزی در راه مسلمانان بگذارد (یا ایجاد کند) و علت ضرر مسلمانان شود، ضامن آن ضرر است. عن ابي عبدالله - عليه السلام - : كل شيء يضر بطريق المسلمين فصاحبه ضامن لما يصيبه: ^۶ امام صادق - عليه السلام - فرمود: هر چیزی که در راه مسلمانان موجب آسیب شود صاحبش ضامن است بر هر چیزی که بدان آسیب رساند.

^۱ - بحار، ج ۷۵، ص ۴۹، خصال، ج ۱، ص ۱۸.

^۲ - بحار، ج ۷۵، ص ۵۰.

^۳ - همان مرجع.

^۴ - بحار، همان مرجع.

^۵ - وسائل الشیعه، ابواب موجبات الضمان، باب ۹، جواهر الکلام، ج ۴۳، ص ۱۱۹.

^۶ - وسائل الشیعه، همان باب.

عن ابی عبدالله - علیه السلام - : قال قلت له: رجل حفر بئراً في غير ملكه فمرّ عليها رجل فوقع فيها. فقال: عليه الضمان لانّ كل من حفر في غير ملكه كان عليه الضمان: ^۱ به امام صادق - علیه السلام - گفتیم: کسی چاهی را در غیر ملک خویش کنده و شخصی بر آن گذر کرده و در آن افتاده؟ فرمود: او ضامن است زیرا هر کس در غیر ملک خودش کنده کاری کند ضامن خساراتی است که بوسیله آن بر دیگران وارد می‌شود.

توضیح: سؤال از کندن چاه است اما جواب امام به ویژه قاعده‌ای که امام به آن استدلال می‌کند شامل هر نوع کنده کاری است.

الصادق - علیه السلام - : و اما ما حفر في الطريق او في غير ما يملك فهو ضامن لما يسقط فيه: ^۲ امام صادق - علیه السلام - فرمود:... و اما آن چه که در راه کنده شود یا در غیر ملک خصوصی، پس کننده آن ضامن است در قبال هر چه که در آن بیفتد.

الصادق - علیه السلام - قال: قال رسول الله - صلى الله عليه و آله - : من اخرج ميزاباً، او كنيفاً، او وئد و تدأ، او اوثق دابة، او حفر بئراً، في طريق المسلمين فاصاب شيئاً فعطب، فهو ضامن: ^۳ امام صادق - علیه السلام - فرمود: رسول خدا - صلى الله عليه و آله - فرموده است: هر کس ناودانی یا کنیفی به معبر خارج کند، یا میخی را به آن بکوبد، یا حیوانی را در آن ببندد، یا چیزی را در آن بکند و این اشیاء به چیزی آسیب رسانند، آن شخص ضامن است. لغت: کنیف: فاضلاب، چاه فاضلاب - چاله فاضلاب - مجرای فاضلاب.

لغت: کنیف: قرنیز اطراف درب و پنجره: سایه بان‌های کم عرضی که در بالای درب و پنجره یا در زیرشان تعبیه می‌شوند.

هر دو معنی در حدیث اراده شده و معنی دوم پله‌ای را که جلو درب‌ها در فضای کوچه تعبیه می‌شود، نیز شامل می‌گردد.

الصادق - علیه السلام - قال: قال رسول الله - صلى الله عليه و آله - : ثلاثة ملعون، ملعون من فعلهنّ: المتغوط في ظلّ النزال، والمانع الماء المنتاب، و السّادّ الطريق المسلوک: ^۴ امام صادق - علیه السلام - فرمود: پیامبر اکرم - صلى الله عليه و آله - فرموده است: سه کردار ملعون است و انجام دهنده آنها ملعون است: کسی که در اطراق‌ها (جایگاهائی که مسافران یا گردشگران در آنها پیاده شده و بساطشان را پهن می‌کنند) تغوط کند، و کس که مردم را از آب چشمه مانع شود، و کسی که سدّ معبر کند.

سمعت علی بن الحسين - علیه السلام - يقول:.... والذّنوب التي تعجلّ الفناء: قطعية الرّحم، واليمين الفاجرة، والاقوال الكاذبة، والزّنا و سدّ طريق المسلمين: ^۵ شنیدم امام سجاد - علیه السلام - می‌فرمود:.... و گناهانی که عمر را کوتاه می‌کنند عبارتند از: قطع رحم، سوگند دروغ برای ضایع کردن حقّی، و پرداختن به دروغ‌های گوناگون، و زنا، و سد معبر مسلمانان.

^۱ - همان، باب ۸

^۲ - همان مرجع، همان باب.

^۳ - وسائل الشیعه، ابواب موجبات الضمان، باب ۱۱.

^۴ - بحار، ج ۸۰، ص ۱۷۸.

^۵ - بحار، ج ۷۳، ص ۳۷۵.

محمد بن مسلم عن احمدها - عليه السلام - قال: سئلته عن الصلاة على ظهر الطريق. فقال: لا تصل على الجادة و صل على جانبيها: ^۱

محمد بن مسلم می گوید: پرسیدم از امام باقر یا امام صادق - علیه السلام - از نماز خواندن در جاده، فرمود: در جاده نماز نخوان، در دو جانبش بخوان.

مراد جاده خارج شهری است که شخص آن را خلوت می بیند و یقین دارد تا نمازش را تمام کند وسیله نقلیه ای از آن عبور نخواهد کرد، زیرا اگر احتمال عبور وسیله نقلیه را بدهد با همین احتمال نمازش باطل می شود و نیازی به پرسش نیست. و با بیان دیگر: سخن در آمد و رفت پیادگان یا سواران نیست بل کلام «مباح» بودن و مال دیگران بودن - غصب و غیر غصب - است.

امام جاده را برای نماز مکان غصبی می داند و دو جانب آن را مباح.

نکات:

۱- در اصطلاح فقهی می گویند «نهی در عبادات موجب فساد است» و در این حدیث از نماز خواندن در راه نهی شده پس نماز باطل است.

۲- وقتی که جاده خلوت برون شهری چنین باشد تکلیف جاده درون شهری روشن است.

۳- وقتی که تصرف در جاده برای نماز جایز نباشد گونه های دیگر تصرف در آن خواه مغل ایمنی عابرین باشد و خواه نباشد، بطریق اولی حرام و ممنوع می باشد.

۴- و بالاخره هر نوع استفاده شخصی از راه و جاده غیر از عبور و مرور و نقل و انتقال، حرام و ممنوع است. حدیث های زیادی در ایمنی راه، کوچه و خیابان داریم و نیز راجع به ناودان، بالکن، جناح، گوشه بالکن، فاضلاب و... تنها به نمونه هایی پسندیده شد.

ایمنی و راهنمایی و رانندگی

تشویق به داشتن مرکب:

فی ما اوصی به التبی - صلی الله علیه و آله - علیاً - علیه السلام - : یا علی العیش فی ثلاثة: دار قوراء، جاریة حسناء، و فرس قباء: ^۲ از جمله وصیت های پیامبر - صلی الله علیه و آله - بر علی - علیه السلام - : ای علی خوشی زندگی در سه چیز است: خانه ای وسیع، همسری زیبا، واسبی خوش اندام و کمر باریک (مانند اسب عربی یا ترکمنی). ابو عبدالله - علیه السلام - قال: قال رسول الله - صلی الله علیه و آله - : من سعادة الرجل المسلم المركب الهنيء: ^۳ امام صادق - علیه السلام - فرمود: رسول اکرم - صلی الله علیه و آله - فرمود: از سعادت شخص مسلمان داشتن مرکبی نرم و رهوار، است.

قال الصادق - علیه السلام - : من اشتری دابة كان له ظهرها و علی الله رزقها: ^۱ امام صادق - علیه السلام - فرمود: هر کس مرکبی بخرد سواری اش با او و روزی (هزینه) اش بر خداست.

^۱ - بحار، ج ۸۳، ص ۳۲۱.

^۲ - خصال، ج ۱، ص ۶۲، بحار، ج ۷۶، ص ۱۴۸.

^۳ - فروع کافی، ج ۲، ص ۲۲۹، وسائل الشیعه ابواب احکام الدواب، باب ۸.

ابوجعفر - علیه السلام - قال: من شقاء العیش المركب السوء: ^۲ امام باقر - علیه السلام - فرمود: از جمله تلخی‌های زندگی داشتن مرکب بد است.

ایمنی و آماده کردن مرکب قبل از سواری:

الباقر - علیه السلام - قال: قال رسول الله - صلی الله علیه و آله - : ان ذروة کل بعیر شیطاناً فاشبعه وامتهنه: ^۳ امام باقر - علیه السلام - فرمود: رسول خدا - صلی الله علیه و آله - فرمود: بر پشت هر مرکبی شیطانی هست، پس مرکب را سیر کن - به آب و علفش برس - و آن را رام (قابل کنترل) کن.

توضیح:

۱- آنان که با فقه و حدیث آشنا هستند می‌دانند که آن چه در این حدیث‌ها مهم و مورد نظر است «مناط» آنهاست نه خصوص فرس، بعیر یا هر نام دیگر. رهواری، زیبایی، مطیع و قابل کنترل بودن مرکب و به اصطلاح «بدقلق» نبودن آن، مراد است. و رسیدن به آب و علف یا آب و روغن مرکب فرقی ندارد.

۲- بنابراین مردم امروزی با مرکب‌های امروزی شان، مورد خطاب این حدیث‌ها هستند.

۳- مراد از «شیطان» در این حدیث، یک معنی استعاری است. یعنی اساساً رکوب و سواری نوعی در معرض خطر قرار گرفتن است. سواری عاملی ضد ایمنی است.

در مباحث آینده با اصطلاح «شیطان حادثه» بیشتر آشنا خواهیم شد. در مواردی که عمل، کار، اقدام با نوعی خطر همراه است «شیطان حادثه» یادآوری شده است.

۴- عنصر خطر و حادثه در خودروهای امروزی چندین برابر مرکب‌های قدیمی است پس باید هرکسی قبل از سوار شدن توجه داشته باشد که با شیطان حادثه سروکار دارد و این «توجه» یکی از عوامل مهم ایمنی است.

۵- امتهان یعنی رام کردن، مطیع کردن، قابل کنترل کردن، و مرکب و خودرو را به حالتی در آوردن که کاملاً در اختیار و کنترل سوار باشد. بنابراین لازم است قبل از سوار شدن، از سیستم و سیستم‌های کنترل خودرو مطمئن بود از قبیل ترمز، قوام و دوام لاستیک، جعبه فرمان و... و...

۶- منظور از بحث بالا این نیست که در هر جا (از قرآن یا حدیث) لفظ شیطان را به معانی استعاری تعبیر کنیم، شیطان وجود واقعی دارد و انکار آن، انکار قرآن است.

با یاد و نام خدا سوار شوید:

قال الصادق - علیه السلام - : قال رسول الله - صلی الله علیه و آله - : ان علی ذروة کل بعیر شیطاناً فامتهنوهن و ذللوها و اذکروا اسم الله علیها کما امرکم الله: ^۴ امام صادق - علیه السلام - فرمود: پیامبر اکرم - صلی الله علیه و آله - فرموده است: بر پشت هر مرکبی شیطانی هست پس آنها را رام و قابل کنترل کنید و کاری کنید که در برابر اراده شما خودسری نکنند و نام خدا را یاد کنید همان طور که خدا امر کرده است.

^۱ - وسائل الشیعه، همان، باب ۱.

^۲ - وسائل الشیعه، همان، باب ۸.

^۳ - همان مرجع، باب ۲۶.

^۴ - وسایل الشیعه، همان باب.

یاد خدا و گفتن «بسم الله» علاوه بر اینکه یک عبادت بزرگ است شخص را از تصمیم‌های منفی باز می‌دارد. زیرا اقدام به کار نکوهیده با «بسم الله» تناسب و سازگاری ندارد و کار بد با نام خدا شروع نمی‌شود. و نیز یاد و نام خدا زنگ هشدار است که حواس شخص را جمع می‌کند و او را به ویژگی‌های کار از جمله خطر نهفته در آن متوجه می‌کند.

عادت به یاد و نام خدا در آغاز هر کار که شخص در هر اقدام به طور ناخودآگاه آن را به زبان آورد، عادت پسندیده است لیکن آن چه به مساله ما یعنی سواری (بل هر اقدام حادثه‌ساز دیگر) مربوط می‌شود این است که لازم است ذکر و یاد خدا به طور خودآگاهانه باشد تا انگیزش برای مراعات اصول ایمنی حاصل شود. و گرنه آن جنبه حفاظتی و انگیزش در جهت ایمنی را نخواهد داشت.

یاد و نام خدا به طور آگاهانه علاوه بر «توجه» فوق، نشاط انگیز نیز هست نشاطی که دلچسب‌تر از هر نشاط دیگر است. و همان طور که در مباحث آینده خواهیم دید نشاط یکی از عوامل اساسی و مهم ایمنی است.

سواره‌رو و پیاده‌رو:

ابوالحسن موسی - علیه السلام - : اذا قام قائمنا قال: يا معشر الفرسان سيروا في وسط الطريق، يا معشر الرجاله سيروا على جنبي الطريق. فايما فارس اخذ على جنبي الطريق فاصاب رجلاً عيب الزمانه الدّيه، واما رجل اخذ في وسط الطريق فاصابه وعيب فلا دية له:^۱

امام کاظم - علیه السلام - فرمود: زمانی که قائم ما (عج) قیام کند اعلام می‌کند: ای سواران در وسط راه حرکت کنید، و ای پیادگان در دو جانب راه حرکت کنید، هر سواری که در جانب راه حرکت کند و با پیاده‌ای برخورد نماید و او آسیب ببیند سوار را به پرداختن دیه ملزم می‌کنیم، و هر پیاده‌ای که در وسط راه حرکت کند و آسیبی بر او وارد شود دیه‌ای ندارد.

توضیح:

۱- از نو یادآوری می‌شود: جامعه آرمانی اسلام و ویژگی‌های آن را (معمولاً) حدیث‌های مربوط به امام زمان (عج) توضیح می‌دهند.

۲- معنی و پیام این حدیث‌ها - که پیشتر نیز مشاهده کردیم - به تعویق انداختن این قوانین تا زمان ظهور نیست، بلکه باید بقدر امکان در پیاده شدن آنها کوشش شود.

۳- در این حدیث چهار قانون آمده است:

الف) وسط راه و خیابان مختص به سوارگان است.

ب) هر دو جانب هر راه و خیابان، مختص به پیادگان و پیاده رو است.

ج) اگر خودرو وارد پیاده‌رو شود و به کسی آسیب رساند راننده آن مجرم و ملزم به دیه است.

تبصره: حکم فوق در خطا و غیر عمد است و در صورت عمد مجازاتش قصاص است نه دیه.

د) هر پیاده‌ای که وارد وسط راه و خیابان شود و آسیب ببیند، دیه‌ای ندارد.

تبصره: حکم اخیر شامل کودکان و دیوانگان نمی‌شود و دیه آنها لازم است.

^۱ - وسائل الشیعه، ابواب موجبات الضّما، باب ۹ - تهذیب، ج ۱۰، ص ۳۱۴.

در محل پارک ممنوع و توقف ممنوع:

الصادق - علیه السلام - : من اوقف دابة في طريق او سوق، في غير حقه، فهو ضامن لما اصابته بای شیء اصابته: ^۱
امام صادق - علیه السلام - فرمود: هر کس مرکبش را در راهی یا بازاری (پاهفته بازار) در محل غیر حقیق (محل غیر قانونی) متوقف کند با هر چیزی که برخورد کند - و نیز هر چیزی که با آن برخورد کند - و آسیب ببیند، او ضامن است خواه طرف تصادف انسان باشد یا هر چیز دیگر.

باربند:

الصادق - علیه السلام - : في رجل حمل متاعاً على رأسه فاصاب انساناً فمات او انكسر منه: فقال: هو ضامن: ^۲ امام صادق - علیه السلام - در مورد کسی که چیزی را بر روی سرش حمل کند آن چیز با انسانی برخورد کند و او بمیرد یا دچار شکستگی شود، فرمود: آن شخص ضامن است.

توضیح:

۱- حمل بار بر روی سر مجاز است همان طور که هنوز هم در برخی جامعه‌ها مرسوم است. آن چه مورد نظر حدیث است حمل چیزی است که بُعد یا ابعاد زیاد داشته باشد مانند حمل لوله آب بر روی سر یا بر باربند خودرو.
۲- حمل اشیاء بر روی سر (به شرح بالا) موجب ضمان است بنابراین حمل اشیاء بر سقف خودرو (باربند) «بطریق اولی» موجب ضمان خواهد بود.
۳- یکی از فقهای بزرگ از این حدیث تعجب کرده و گفته است: وقتی ضامن می‌شود که تعمد داشته باشد و اگر عمدی در میان نباشد خطای محض می‌شود.
سخن این بزرگوار وقتی صحیح است که محموله ابعادی بیش از فضائی که خودرو اشغال می‌کند نداشته باشد. و یا ابعاد محموله بر روی سر از فضائی که بدن شخص حامل اشغال می‌کند، تجاوز ننماید.
۴- همین طور است (و همین حکم را دارد) تجاوز محموله از فضای کامیون، ارابه، درشکه و یا از داخل خودرو سواری.

هل دادن و بکسل کردن:

انّ علیاً - علیه السلام - كان یضمّن القائد و السائق و الراكب: علی - علیه السلام - کسی را که از جلو بکشد و کسی را که از پشت به جلو براند (یا هل دهد) و کسی را که سوار شده و براند هر سه را ضامن می‌دانست و به ضمانت‌شان حکم می‌کرد.
علی - علیه السلام - اّنه كان یضمّن الراكب ما وطأت الدابة بیدها و رجلها، و یضمّن القائد ما وطأت الدابة بیدها: ^۳ علی - علیه السلام - حکم می‌کرد به ضمانت سوار نسبت به آن چه مرکب با دست یا با پایش زیر بگیرد، و حکم می‌کرد به ضمانت از جلو گشونده تنها نسبت به آن چه با دستش زیر بگیرد.

توضیح:

^۱ - مستدرک الوسائل، ابواب موجبات الضمان، باب ۹.

^۲ - وسائل الشیعه، ابواب موجبات الضمان، باب ۱۰ - فروع کافی، ص ۳۵۰.

^۳ - وسائل الشیعه، ابواب موجبات الضمان، باب ۱۳.

- ۱- در این مبحث هیچ کدام از ضمان‌های مذکور به آسیب‌رسانی عمدی مربوط نیست.
- ۲- کسی که خودرو را از جلو بکشد - و کسی پشت فرمان نباشد - او نسبت به دو چرخ جلو ضامن است و نسبت به دو چرخ عقب ضامن نیست. زیرا او در قبال شخصی یا شیئی که بغلطد و به زیر چرخ عقب بیفتد مسئولیتی ندارد، مگر بنحوی خودرو را بکشد که حالت به اصطلاح ویراژی داشته باشد و چرخ عقب انسان یا شیئی را زیر بگیرد.
- ۳- کشیدن مرکب یا خودرو خواه با دست باشد و خواه بوسیله خودرو و مرکب دیگر، فرقی نمی‌کند.

کودک در پشت فرمان:

سئلت اباعبدالله - علیه السلام - عن رجل حمل غلاماً یتیماً علی فرس، استأجره باجرة و ذلك معيشة ذلك الغلام قد يعرف ذلك عصيته فاجراه في الحلبة فنطح الفرس رجلاً فقتله، علی من دیته؟ قال: علی صاحب الفرس: ^۱ پرسیدم از امام صادق - علیه السلام - از کسی که پسر یتیمی را اجیر کرده و بر اسبی سوار می‌کند - و این شغل آن یتیم است که خانواده‌اش نیز این را می‌دانند - او را به مسابقه می‌فرستند، اسب با مردی برخورد می‌کند و او را می‌کشد، دیه مقتول به عهده کدام است؟ فرمود: بر عهده صاحب اسب است.

توضیح: یتیم و غیر یتیم در این مساله فرق ندارد. یتیم نوجوانی سوارکار بوده لیکن به سن قانونی نرسیده، و آن شخص اسب را در اختیار او قرار داده و دستمزدی نیز برای او تعیین کرده و به مسابقه فرستاده است. اگر ولی کودک خواه پدرش و خواه ولی دیگر در صورت یتیم بودنش او را به این کار می‌فرستاد یا او را اجیر دیگری می‌کرد و آن شخص سوم او را به مسابقه می‌فرستاد در این صورت خود ولی مسئول و ضامن می‌گشت. در هر دو صورت کودک یا نوجوان هیچ مسئولیتی ندارد. اگر کودکی یا نوجوانی خودرو شخصی دیگری را بدون اذن سوار شود و حادثه‌ای رخ دهد ولی کودک مسئول است هم در قبال ضرری که به خودرو وارد شود و هم در قبال ضرری که به شخص یا اشخاص دیگر وارد شود.

یکه دادن:

ابو عبدالله - علیه السلام - قال: ایما رجل فزع رجلاً من الجدار او نفر به عن دابته فخرّ فمات فهو ضامن: ^۲ امام صادق - علیه السلام - فرمود: هر کس، کسی را که بر روی دیوار است بترساند (دچار ترس ناگهانی کند - یکه دهد) یا مرکب او را رم دهد و او بیفتد و بمیرد، ضامن است.

توضیح:

۱- در مورد خودروهای امروزی رم دادن خودرو معنی ندارد. اما همان بخش اول حدیث که می‌گوید «کسی را که بر روی دیوار است بترساند، یکه دهد» دلالت دارد بر اینکه اگر کسی راننده‌ای را دچار ترس ناگهانی و یکه خوردن بکند و در نتیجه او کنترل از دست دهد و خودرو چپه شود و بمیرد، ضامن است. و همچنین اگر راننده‌ای راننده دیگر را یکه دهد.

۲- اگر ترساندن و یکه دادن بقصد مرگ او باشد مصداق «قتل عمد» است که قصاص دارد و اگر قصد مردن او را نداشته باشد مصداق قتل خطا و ملازم دیه است.

^۱ - وسائل الشیعه، ابواب الضمان، باب ۱۶، تهذیب، ج ۱۰، ص ۲۲۳.

^۲ - وسائل الشیعه، همان ابواب، باب ۱۵.

۳- برخی از افراد به دلیل حالت خاص یا شرایط ویژه روحی و روانی، از هر چیزی یگه می‌خورند. بنابراین وقتی ضمان متوجه فرد دیگر می‌شود که عملی از او صادر شود و مصداق «یکه دادن» باشد و گرنه، ضمان نیست. و با بیان دیگر: یگه خوردن معیار نیست، یگه دادن معیار است.

تصادف از جلو و عقب:

در این موضوع در سه مقوله بحث می‌شود:

۱- اصابت: برخورد

۲- ایطاء: زیر گرفتن

۳- پرتاب سنگ توسط چرخ.

در قوانین امروزی راهنمایی و رانندگی میان دو مقوله اصابت و ایطاء دقیقاً تفکیک نشده است و هر دو به یک نسق گرفته شده‌اند.

در قوانین اسلام نیز نسبت به جلو، هم اصابت و هم زیر گرفتن هر دو به یک نسق است لیکن نسبت به عقب با هم فرق می‌کنند:

الصادق - علیه السلام - : اِنَّهُ سَأَلَ عَنِ الرَّجُلِ يَمْرُ عَلَى طَرِيقٍ مِنْ طَرِقِ الْمُسْلِمِينَ فَتَصِيبُ دَابَّةً اِنْسَانًا بِرِجْلِهَا؟ فَقَالَ: لَيْسَ عَلَيْهِ مَا اَصَابَتْ بِرِجْلِهَا وَلَكِنْ عَلَيْهِ مَا اَصَابَتْ بِيَدِهَا، لِأَنَّ رِجْلَهَا خَلْفَهُ اِنْ رَكَبَ: ^۱ از امام صادق - علیه السلام - پرسیدند: شخصی در راهی از راه‌های مسلمانان حرکت می‌کند پای مرکبش به انسانی اصابت می‌کند؟ فرمود: نسبت به برخورد پا چیزی بر عهده او نیست، لیکن نسبت به برخورد دست مرکب، عهده‌دار است. زیرا پاهای مرکب در پشت سر سوار است، این در صورتی است که شخص سوار مرکب باشد.

فان كان قادها فائه يملك (باذن الله) يدها يضعها حيث يشاء: ^۲ و اگر آن شخص بر مرکب سوار نیست بل آن را از جلو می‌کشد در این صورت نیز او تنها دست‌های مرکب را در اختیار دارد - با اذن خدا - و دست‌های مرکب به هر جایی که او می‌خواهد گذاشته می‌شود.

توضیح:

۱- بنابراین صاحب مرکب نسبت به اصابت از عقب هیچ مسئولیتی ندارد خواه در پشت مرکب و خواه در پشت فرمان سوار باشد و خواه آن را از جلو می‌کشد.

۲- خواهیم دید که این حکم تنها حکم اصابت و برخورد است، و زیر گرفتن حکم دیگری دارد.

۳- راکب پای جلو و چرخ جلو را - باذن الله - در اختیار دارد: مراد از «باذن الله» یادآوری یک اصل اعتقادی است که کسی خودش را فارغ و مستقل از خدا نداند. پیشتر به «قَدَرِي» بودن و «قَدَرِ اندیشی» اشاره‌ای شد. برخی همه چیز را «قضائی» دانسته و هر پیش‌آمد را به حساب خدا می‌گذارند. و برخی دیگر همه چیز را «قَدَرِي» دانسته و جریان «علت و معلول» را مستقل و مستغنی از خدا، می‌دانند و هر رخداد را صرفاً به حساب علت و معلول فارغ از خدا می‌گذارند و خداوند را نادیده می‌گیرند.

هر دو بینش و این هر دو جهانبینی از نظر اسلام (دیدگاه مکتب شیعه) اشکال دارند.

^۱ - وسائل الشیعه، ابواب موجبات الضمان، باب ۱۳.

^۲ - ادامه حدیث بالا.

«جبر قضائی» که اراده انسان‌ها را نادیده می‌گیرد و قانون علت و معلول را فقط یک خیال یا بهانه ظاهری می‌داند، نادرست است. زیرا اسلام هم به اراده انسان ارزش و کاربرد سخت مؤثری، قائل است و هم نادیده گرفتن قانون علت و معلول را با بی‌خردی و حماقت مساوی می‌داند.

از جانب دیگر: قدر پرستی، پرستش قانون علت معلول، به طوری که خدا در هیچ امری دخیل نباشد، و جهان را با جریان علت و معلولش به سر خود رها کرده باشد، نیز نادرست است.

درست است جهان بر اساس اصول علت و معلول کار می‌کند، اما این جریان علت و معلول، هر آن و هر لحظه با استفاضه فیض از خدا و با اذن خدا و تحت مباشرت قدرت و اراده خداوند، کار می‌کند.

این بحث بس گسترده و دامنه‌دار است تنها برای توضیح جمله «بإذن الله» که در حدیث آمده بود و مسکوت گذاشتن آن صحیح نبود، این چند سطر ارائه گشت.

۴- استفاده احکام خودرو مصنوعی - از احکام مرکب طبیعی، و بار کردن احکام اسب و شتر و استر به کامیون، تریلر و خودرو سواری، صحیح است؟ ممکن است این سؤال در ذهن یک شخص غیر متخصص در دانش فقه پیش آید، و ممکن است به ذهن یک فرد آشنا با فقه نیز خطور کند. به نظر می‌رسد اگر ماهیت فقهی مساله روشن شود ذهن افراد غیر متخصص در فقه نیز قانع می‌شود.

حدیث فوق به اصطلاح «منصوص العله» است و خود امام برای حکمی که صادر می‌کند استدلال می‌آورد و علت حکم خودش را توضیح می‌دهد و مشاهده می‌کنیم که همان دلیل و همان علت در مرکب مصنوعی نیز هست از باب مثال: اگر امام بفرماید «شراب حرام است به دلیل اینکه مست کننده است» از این کلام می‌فهمیم که هر نوشیدنی که مست کند، حرام است.

پس در این مبحث نه «قیاس» باطل راه دارد و نه تحمیل حکم یک موضوع بر موضوع دیگر. و همه احادیث این باب در «منصوص العله» بودن با این حدیث همگون و هم سنخ هستند.

ب) زیرگرفتن:

زیر گرفتن هر چیز با چرخ‌های جلو یا با قسمت جلو بدنه خودرو در هر صورت مسئولیت دارد. اما زیر گرفتن با چرخ‌های عقب دو صورت دارد: اگر شخص یا چیز مورد نظر بغلطد و در زیر مرکب قرار بگیرد، ضمانی نیست. و اگر نوع حرکت راننده یا بکسل کننده حالت ویراژی داشته باشد و شخص یا چیزی را زیر بگیرد، ضامن است.

قضی امیرالمؤمنین - علیه السلام - فی صاحب الدابة انه یضمن ما وطأت بیدها ورجلها: ^۱ امیرالمؤمنین - علیه السلام - حکم می‌کرد به مسئولیت صاحب مرکب نسبت به هر چیزی که مرکب با دست‌ها و پاهایش زیر بگیرد. این حدیث را با حدیث بالا که راننده را نسبت به حوادث ناشی از پاهای مرکب کاملاً غیر مسئول می‌دانست، مقایسه کنید ابتدا یک تعارض و تناقص میان این دو حدیث مشاهده می‌شود. اما با کمی توجه روشن می‌شود که حدیث بالا در «اصابت» بحث می‌کند و این حدیث در «زیرگرفتن».

^۱ - تهذیب، ج ۱ ص ۲۲۷، وسائل الشیعه، همان باب.

ج) پرتاب سنگ:

رها شدن شن، سنگ از زیر چرخ عقب، یا جدا شدن چیزی از بدنه خودرو مانند در رفتن چرخ، افتادن گلگیر، جدا شدن و سقوط مثلاً سپر و... اگر موجب خسارت دیگران باشد، حکمش چیست؟ ابتدا باید نقش صاحب مرکب و خودرو در حادثه روشن شود و مساله سه صورت دارد:

۱- صاحب خودرو مقصر است:

کامیونی که باید پشت چرخ‌های عقبش «لاستیک حفاظ» داشته باشد تا از پرتاب شن و سنگ جلوگیری کند اینک به دلیل فقدان آن سنگی از زیر چرخ خارج شده و به شخصی یا خودرو دیگر صدمه زده است. چون صاحب خودرو می‌دانسته که وسیله نقلیه‌اش فاقد لاستیک مذکور است و اقدامی نکرده، مسئول است. و اگر نمی‌دانسته، به دلیل اینکه خودرو را بازرسی نکرده و به راه افتاده مسئول است.

۲- صاحب خودرو قاصر است:

راننده قبل از حرکت، آن را بازرسی کرده و لاستیک را سر جای خود محکم و استوار دیده آنگاه حرکت کرده است لیکن پیچ‌های وصل کننده لاستیک به بدنه در اصل بی‌دوام و دارای آلیاژ نامناسب بوده و در وسط راه شکسته و لاستیک افتاده است. در این صورت مسئولیت از راننده رد شده و متوجه کارخانه سازنده پیچ، می‌شود. و همین طور است «در رفتن چرخ»، فرو افتادن تکه‌ای از بدنه و امثال آن.

رعایت فاصله: در مواقعی ممکن است خودروی که در جلو حرکت می‌کند همه شرایط ایمنی مقرر را داشته باشد لیکن شرایط جاده طوری است که احتمال پرش سنگ از کناره‌های لاستیک حفاظ، و یا از پهلوی چرخ، وجود دارد. در این صورت راننده خودروهای دیگر باید فاصله لازم با خودرو مذکور را ملاحظه کنند و گرنه مسئولیتی متوجه راننده خودرو جلو، نمی‌شود.

اما به هر صورت و در هر شرایط، اصل این است که راننده خودرو جلو، مسئول است مگر عدم تقصیر او ثابت شود. به ادامه حدیث بالا توجه فرمائید.

و ما نفحت برجلها: علی - علیه السلام - حکم می‌کرد به مسئولیت صاحب مرکب در مورد هر چیزی که با پاهایش بزند یا بپراکند.

لغت: **نفخ:** پخش کرد، پراکند.

نفخ: لگد زد، جفتک انداخت.

معنای اول معنای «اصل» است و معنای دوم «مصدافی و موردی» است و در حدیث هر دو اراده شده‌اند.

اگر خودروی در حال حرکت باشد و شخص دیگری چیزی را به زیر چرخ آن بیندازد و آن چیز از زیر چرخ پرت شود و حادثه‌ای رابه بار بیارود، راننده مسئول نیست.

و اگر خودروی در حال توقف باشد شخصی (شخص اجنبی) ترمز آن را رها کند، یا سنگ زیر چرخ آن را بردارد، راننده مسئول نیست.

ادامه حدیث بالا می‌فرماید: **إلا أن يضرَّها انسان:** مگر انسان دیگری با مرکب ور برود و چیزی در آن ایجاد کند.

توضیح: راننده نسبت به: زیر گرفتن با بدنه و چرخ‌های عقب، پرش سنگ، سقوط تکه‌های بدنه، لگد زدن و جفتک اندازی، مسئول است مگر شخص دیگری با خودرو یا حیوان ور برود و اضرائی را مرتکب شود.

سقوط بار از خودرو:

سقوط بار از کامیون، کامیونت و حتی از خودرو سواری ضمان و مسئولیت دارد خواه با سایر خودروها برخورد کند و ایجاد خسارت نماید و خواه با اشیاء یا اشخاصی دیگر تصادم نماید. که بر اساس و معیار «لاستیک حفاظ» پشت چرخ عقب بر محور «تقصیر» و «قصور» قضاوت می‌شود. دقیقاً با همان شرحی که گذشت.

تذکر این نکته لازم است: این همه احکام و قوانین که بیان گشت دلیل فقهی آنها تنها دو سه حدیثی که در این برگ‌ها ارائه گشت، نیست. به اصطلاح همه «عمومات و اطلاقات باب» دلیل این حکم‌ها هستند که از آوردن همه آنها خودداری می‌شود و این چند حدیث که ذکر شد برای نشان دادن دقت و اهمیتی است که اسلام نسبت به امور رانندگی و راهنمایی قائل شده.

عن جعفر - علیه السلام - عن ابیه - علیه السلام - : انّ علیاً - علیه السلام - کان یضمّن الرّاکب ما وطأت الدّابة بیدها و رجلها الاّ ان یعبث بها احد فیکون الضّمان علی الذی عبث بها؛^۱ امام صادق - علیه السلام - از پدرش امام باقر - علیه السلام - نقل می‌کند که: علی - علیه السلام - حکم به ضمان سوار، می‌کرد نسبت به آن چه مرکب با پایش یا با دستش زیر بگیرد. مگر در موردی که شخص دیگری با مرکب ور برود، پس همان شخص که با مرکب ور رفته، ضامن است.

بریدن ترمز یا فرمان:

عن علی - علیه السلام - قال: اذا استقلّ البعیر والدّابة بحمله فقد ضمن صاحبه؛^۲ علی - علیه السلام - فرمود: هر گاه شتر (یا هر حیوان) که باری بر روی آن است خودسری کند یا سر خود رها شود، صاحبش نسبت به حوادث ناشی از آن ضامن است.

توضیح:

۱- خودسر و رها بودن حیوان دو نوع است:

الف) رها بودن حیوان برای چریدن و حتی هواخوری. این رها بودن از حقوق حیوان و از حقوق صاحب آن است (مگر در موارد و مواقع ممنوعه) در این صورت هر حادثه‌ای از حیوان ناشی شود صاحبش مسئول نیست و این دیگران هستند که باید خودشان را از آسیب حیوانات حفظ کنند.

ب) رها بودن حیوان نه برای چریدن و حقوق مذکور: این نوع رها بودن ممنوع است و اگر حیوان حادثه‌ای ایجاد کند صاحبش مسئول است.

معیار تشخیص برای دو نوع فوق از همدیگر چیست؟ اگر حیوان با لگام، زین، بار و امثال اینها رها باشد از نوع دوم است و اگر هیچ کدام از ابزار و اشیاء مذکور همراه او نباشد، از نوع اول است.

پس از ملاحظه این توضیح به حدیث بالا توجه کنید می‌فرماید «اذا استقلّ البعیر بحمله» اگر حیوان با شئی که بر او هست خودسر باشد.

^۱ - وسائل الشیعه، همان باب.

^۲ - همان مرجع.

گویا کسی از دست‌اندرکاران حدیث به نکته مهم بالا توجه نکرده و گمان کرده است که موضوع سخن علی - علیه السلام - ضمانت صاحب شتر نسبت به کالائی است که بر پشت شتر است و صاحب شتر ساربان است که کالاهای مردم را حمل می‌کند، با این تصور سیمای حدیث را عوض کرده است.

۲- مراد از «بحملها - با بارش» تنها بار به معنی محموله کالائی نیست، مراد داشتن یک نشانه و علامتی است که نشان دهد حیوان جهت چریدن رها نشده.

۳- در مورد خودروهای امروزی مسائلی از قبیل چریدن و حقوقی امثال آن وجود ندارد. بنابراین خودروهای امروزی در حرکت‌شان فقط دو صورت دارند یا تحت کنترل راننده هستند یا خودسر، و هر حرکت آنها بدون راننده مشمول «استقل بحملها» است یعنی خواه‌باری، شیئی بر آنها باشد و خواه نباشد. هر وقت خودروی از اختیار و کنترل صاحبش خارج شود خواه به دلیل بریدن ترمز و خواه بدلیل نقصی در فرمان و خواه ناتوانی در سربالائی و حرکت به عقب، صاحبش ضامن است. در صورت عمد مجازات عمد و در غیر عمد مجازات غیر عمد متوجه اوست.

۴- «استقل» مستقل شد. و در بحث ما یعنی خودسر شد، از کنترل خارج گشت. شامل هر دو صورت: خواه خودش چموشی کرده و یا «سرکش» شده و کنترل را از دست صاحبش خارج کرده، و خواه صاحبش او را به سر خود رها کرده باشد.

و در مورد خودرو: خواه صاحبش آن را مثلاً در جای سراسیمب گذاشته و رفته سپس خودرو حرکت کرده و خواه ترمز یا فرمان آن نقص پیدا کرده و به طور قهری از کنترل صاحبش خارج شده باشد.

حرکت از سمت راست

در کشور انگلستان و چند مستعمره آن، قانون مقرر می‌دارد که خودروها از سمت چپ جاده و خیابان حرکت کنند، فرمان و رل خودروها نیز در سمت راست خودرو قرار دارد یعنی:

۱- از سمت راست خودرو وارد آن می‌شوند.

۲- با سمت چپ خودشان به داخل خودرو وارد می‌شوند.

۳- از سمت چپ جاده و خیابان حرکت می‌کنند.

و در سایر جامعه‌ها با سمت راست بدن‌شان به داخل خودرو وارد می‌شوند و از سمت راست جاده و خیابان حرکت می‌کنند.

اسلام با کدام یک از این دو شیوه موافق است؟ قرآن جامعه و مردم آرمانی خویش را «اصحاب الیمین» می‌نامد:

اصحاب الیمین ما اصحاب الیمین^۱

لاصحاب الیمین.^۲

و اما ان کان من اصحاب الیمین^۳ - فسلام لک من اصحاب الیمین.^۴

اساساً سوره واقعه انسان‌ها را به دو بخش تقسیم می‌کند نیک‌اندیشان و نیکوکاران را «اصحاب الیمین» و بداندیشان و بدکرداران را «اصحاب الشمال» می‌نامد. و موضوع بحث این سوره همین مساله است.

^۱ - سوره واقعه، آیه ۲۷.

^۲ - همان سوره، آیه ۳۸.

^۳ - همان سوره، آیه ۹۰.

^۴ - همان، آیه ۹۱.

و اصحاب الشمال ما اصحاب الشمال.^۱

و آیه‌های دیگر که هم در امور مربوط به دنیا و هم وضعیت و شرایط آخرت، خوبان را «اهل سمت راست» و بدان را «اهل سمت چپ» معرفی می‌کند.

اسلام نسبت به «راست» و «چپ» اهمیت زیادی داده است بل در حد حساسیت به آن توجه کرده است و در بیان دیگر باید گفت اسلام در همه چیز راست‌گرا است.

نظر به اوضاع و شرایط امروز زمان، تا دیر نشده فوراً توضیح می‌دهم که اصطلاح اقتصادی و سیاسی و اجتماعی «چپ‌گرایی» و «راست‌گرایی» نه به چپ و راست فرد ربطی دارد و نه به چپ و راست جامعه و نه به چپ و راست طبیعت. پس از پیروزی انقلاب فرانسه و تشکیل مجلس مردمی، طرفداران ملاکان و سرمایه‌داران در سمت راست مجلس نشستند و طرفداران مستضعفین در سمت چپ، از آن روز طرفدار سرمایه‌داران و ثروتمندان را راست‌گرا و طرفدار فقرا و مستمندان را چپ‌گرا می‌نامند.

اگر با این اصطلاح سخن گفته شود باید گفت اسلام در همه چیز راست‌گراست مگر در نظام اقتصادی جامعه که در این موضوع نه راست‌گرایی آدم اسمیتی و نه چپ‌گرایی سوسیالیستی، بل بقول علی - علیه السلام - :
اليمين والشمال مضلة والطريق الوسطی هی الجاده: راست و چپ هر دو گمراهی است و راه میانه جاده «راه صحیح» است.

فلسفه انسانی و اجتماعی شیعه در خیلی از اصول، که اصول علوم انسانی بر آن مبتنی می‌شود، بر اساس خط میانه و با اصطلاح ویژه خودش بر «امر بین الامرین» استوار است:

جبر یا تفویض؟ هیچکدام بل امر بین الامرین.

اصالت فرد یا اصالت جامعه؟ هیچکدام بل امر بین الامرین.

استبداد مطلق یا دموکراسی مطلق؟ هیچکدام بل امر بین الامرین. مکتب بر محور امامت.

اصالت اقتصاد یا اصالت اخلاق؟ هیچکدام بل امر بین الامرین.

جامعه باز یا جامعه بسته؟ هیچکدام بل امر بین الامرین.

اقتصاد آزاد یا اقتصاد بسته؟ هیچکدام بل امر بین الامرین.

اصالت عین یا اصالت ذهن؟ هیچکدام بل امر بین الامرین: تعاطی و دیالکتیک میان عین و ذهن.^۳ و...

توضیح هر کدام از این مسائل نیازمند یک جلد کتاب است و از موضوع بحث ما خارج است.

موضوع بحث ما در این بخش رفتارهای فیزیکی است: رفتار فرد با محیط، رفتار فرد با خودش، رفتار فرد با افراد دیگر، رفتار فرد با جامعه.

رفتار فرد با محیط: غذا را با دست راست بخورید، هنگام ورود به خانه، مسجد، مدرسه و... ابتدا پای راست را بگذارید.

رفتار فرد با خودش: صورت‌تان را با دست راست بشوئید، و در وضو استفاده از دست راست واجب است.

رفتار با دیگران: با دست راست مصافحه کنید، دادن و ستاندن هر شیئی را با دست راست انجام دهید.

^۱ - همان سوره، آیه ۴۱.

^۲ - نهج البلاغه، خطبه ۱۶.

^۳ - رجوع کنید «جامعه شناسی شناخت» بقلم نویسنده، انتشارات کیهان.

رفتار در جامعه: از سمت راست معبرها و جاده‌ها حرکت کنید خواه پیاده باشید و خواه سواره، نسبت به کسی که در سمت چپ شماست حق تقدم دارید و نسبت به آن که در سمت راست شماست تأخر، و...

اگر در بیابانی، یا در کوهستان هنگام کوهنوردی (روز یا شب) راه را گم کردید و هیچکدام از چهار جانب را ترجیح ندادید وامانده نشوید. زیرا اسلام سکون و رکود را دوست ندارد، حرکت را عامل سازنده می‌داند. سمت راست را انتخاب کنید و بروید.

کان (رسول الله - صلی الله علیه و آله -) یمنه لطفامه و شرابه واخذہ واعطائه، کان لا یأخذ الا بيمينه ولا يعطى الا بيمينه:^۱

دست راست رسول خدا - صلی الله علیه و آله - برای غذا خوردن و نوشیدن و گرفتن و دادن، بود، نمی‌گرفت مگر با دست راست و نمی‌داد مگر با دست راست.

و کان یحبّ الّیمن فی کل امورہ فی لبسہ وتنعلہ و ترجلہ:^۲ و همیشه راست گرایی در رفتار را دوست داشت در لباس پوشیدن، کفش پوشیدن، کفش درآوردن.

نهی رسول الله - صلی الله علیه و آله - ان یأکل الانسان بشماله:^۳ رسول خدا - صلی الله علیه و آله - از غذا خوردن با دست چپ نهی فرموده است.

در فصل‌های آینده حدیث‌های زیادی را در این مورد مشاهده خواهیم کرد در اینجا تنها ارائه چند حدیث به عنوان نمونه کافی است تا در کنار آیه‌ها روشن کند که اسلام با آن جامعه‌ها موافق است که با سمت راست وارد خودرو می‌شوند و از سمت راست جاده و خیابان حرکت می‌کنند.

به گمانم ازدیدگاه ایمنی رجحان استفاده از دست راست، پای راست، سمت راست آن قدر روشن و واضح است که هیچ نیازی به استدلال و توضیح نیست.

در محفوظات ذهنی حدیثی را به یاد دارم که می‌گوید از سمت چپ مرکب، سوار شوید، اما هرچه گشتم به یافتن آن موفق نشدم. بنابراین نمی‌توانم راجع به آن سخن بگویم اما آیه و حدیث‌های فوق در مساله مورد نظر کافی هستند.

خروج از قطار

در حرکت‌های کاروانی که خودروها در پشت سر هم قطار می‌شوند باید اصول شماره‌بندی رعایت شود و جایگاه هر خودرو در سلسله کاروان دقیقاً مشخص شود. زیرا اگر هر راننده‌ای با دلخواه خودش از قطار خارج شود یک اضطراب غیر قابل کنترل در کاروان پیش می‌آید.

به ویژه خروج از قطار با انگیزه سبقت، دیگران را نیز به این کار تحریک می‌کند و در نتیجه یک رقابت و مسابقه منفی و غیر خردورزانه شروع می‌شود که همه را در خطر شیطان حادثه قرار می‌دهد. هیچ اطمینانی به ایمنی خودروها و سرنشینان نمی‌ماند. یا باید از ابتدا از حرکت کاروانی خودداری و صرف نظر شود و یا گزیری از شماره‌بندی نیست و گرنه اصول ایمنی قابل رعایت نخواهد بود.

^۱ - بحار، ج ۱۶، ص ۲۳۷

^۲ - همان مرجع.

^۳ - بحار، ج ۶۶، ص ۳۸۵.

الصادق - عليه السلام - قال: نهى رسول الله - عليه السلام - ان يتخطى القطار، قيل: يا رسول الله ولم؟ قال: لانه ليس من قطار الا وما بين البعير الى البعير شيطان: ^۱ امام صادق - عليه السلام - فرمود: پیامبر اکرم - عليه السلام - از «خروج از قطار» نهی کرد، گفتند ای پیامبر خدا برای چه؟ فرمود: نیست قطاری مگر در بین مرکبی با مرکب دیگر شیطانی هست.

توضیح:

۱- پیشتر گذشت که تعبیر با «شیطان» یک تعبیر استعاری است. و نیز گفته شد: این گونه تعبیر در موارد معین و محدود است. و نباید هر لفظ شیطان را در حدیث‌ها استعاری معنی کرد. شیطان وجود واقعی دارد و انکار آن با انکار قرآن مساوی است.

۲- صحابه و مردم نیز در این گونه موارد معنی استعاری را برداشت می‌کردند و توجه داشتند که مراد رسول خدا - صلی الله علیه و آله - در این بیان «شیطان حادثه» است و پیامبر در مقام بیان اصول ایمنی است.

۳- همیشه برهم زدن یک نظم، به ویژه رقابت و مسابقه غیر خردورزانه، مخصوصاً اگر با هوس و وسوسه سبقت‌گیری همراه باشد، مصداق یک رفتار شیطانی است.

۴- از متن حدیث برمی‌آید که اصل و اساس حرکت کاروانی یک عمل مطلوب نیست زیرا این زمینه خاص حادثه که در میان هر مرکب با مرکب دیگر هست ویژه حرکت کاروانی است. با وجود این گاهی حرکت کاروانی ضرورت پیدا می‌کند.

حق تقدم با پیاده است

عن الصادق - عليه السلام - قال: من الجور قول الراكب للراجل الطريق: ^۲ امام صادق - عليه السلام - فرمود: ستم است (جایز نیست) سوار بر پیاده بگوید: الطريق.

توضیح: الطريق یعنی: راه بده: برو کنار، بکش کنار - خواه با زبان بگوید یا به وسیله بوق مقصودش را اعلام کند.

حق بوق: اخطار

حدیث بالا از کتاب «خصال» صدوق نقل شده. و کلینی در کافی از امام صادق - عليه السلام - حدیث دیگری نقل می‌کند:

عن الصادق - عليه السلام - : ان من الحق ان يقول الراكب للماشي الطريق: ^۳ امام صادق - عليه السلام - فرمود: حق سوار است که به پیاده بگوید: الطريق.

توضیح: مرحوم مجلسی در مورد این دو حدیث می‌گوید: حدیث اول حالتی را در نظر دارد که سوار می‌خواهد از مسیری به مسیر دیگر (گردش به چپ، گردش به راست عبور به آن سوی چهار راه) برود، و مراد از حدیث دوم اعلام خطر است که پیاده متوجه باشد و از راه مخصوص سوارگان کنار برود تا صدمه‌ای به او نرسد.

^۱ - وسائل الشیعه، ابواب احکام التواب، باب ۲۷.

^۲ - بحار، ج ۶۴، ص ۲۱۵ که به جای للراجل «للماشي» آمده، متن فوق از خصال نقل شده است.

^۳ - بحار، ج ۶۴، ص ۲۱۴.

در برخی روایت‌های دیگر که پیام حدیث دوم را دارند به جای «الطریق»، «الحذار» یعنی، حذرکن، دور باش، آمده است.

نشستن روی بار ممنوع

عن ابی عبدالله - علیه السلام - قال: من ركب زاملةً ثم وقع منها فمات دخل النار: ^۱ امام صادق - علیه السلام - فرمود: هر کس بر روی بار سوار شود و بیفتد بمیرد وارد دوزخ می‌شود.

یعنی چنین عملی بمنزله خودکشی و گناه کبیره است.

و در حدیث دیگر: من ركب زاملةً فليوص: ^۲ هر کس بر روی بار سوار شود پس وصیت کند.

توضیح:

۱- مرحوم صدوق در مورد این دو حدیث سخنی دارد که مرحوم مجلسی آن را رد کرده است.

۲- سوار شدن روی بار کامیون و کامیونت برخلاف اصول ایمنی است و علاوه بر خطر و آثار ناگوار در زندگی دنیوی، در آخرت نیز معادل خودکشی که یکی از گناهان کبیره است محسوب می‌شود.

۳- حدیث‌ها و دستورهائی از این قبیل نشان می‌دهند که اسلام چه قدر به حفاظت و ایمنی اهمیت داده است.

سوار شدن در ترک همدیگر

امیرالمؤمنین - علیه السلام - قال: قال رسول الله - صلى الله عليه و آله - : ولا يرتد ف ثلاثة على دابة فان احدثهم ملعون وهو المقدم: ^۳ علی - علیه السلام - فرمود: رسول خدا - صلى الله عليه و آله - فرمود: سه نفر بر ترک همدیگر بر مرکب سوار نشوند، زیرا یکی از آنها که همان فرد جلو می‌باشد ملعون است.

نهی التبیان ان یركب ثلاثة علی دابة: ^۴ پیامبر اکرم نهی فرموده است از سوار شدن سه نفر در (ترک هم) بر یک مرکب.

توضیح:

۱- مراد از ملعون مانند ملعون بودن یزید نیست، مراد این است که آن فرد از ابتدای شروع این رکوب تا پایان آن که پیاده می‌شود از نظر و لطف و رحمت خداوند دور است.

۲- اصل موضوع سوار شدن یا سوار کردن «بیش از ظرفیت» است نه ترحم بر حیوان، زیرا ممکن است سه نفر بر یک شتر یا اسب سوار شوند که مجموع وزن‌شان کمتر از وزن یک فرد چاق باشد. پس هدف تأمین ایمنی انسان‌هاست نه ایمنی حیوان گرچه حفظ و تأمین ایمنی حیوان نیز واجب است.

۳- سوار شدن یا سوار کردن بیش از ظرفیت خواه چند نفر در ترک هم بر یک موتور سیکلت سوار شوند و خواه چند نفر در صندلی جلو و یا چند نفر در صندلی عقب خودرو بنشینند، مورد نهی این حدیث است.

^۱ - من لا یحضره الفقیه، ج ۲، ص ۲۰۹ - معانی الاخبار، ص ۲۲۳، بحار، ج ۶۴، ص ۱۴۷.

^۲ - معانی الاخبار، ص ۲۲۳ - بحار: همان جلد، ص ۱۴۸.

^۳ - بحار، ج ۷۶، ص ۱۷۵، و نیز: ج ۶۴، ص ۲۰۳.

^۴ - بحار، ج ۶۴، ص ۲۱۹.

۴- اشاره مجدد بر یک نکته در علم «اصول فقه»: این قبیل استفاده از این گونه حدیث‌ها که خودرو آهنی امروز را با مرکب جاندار سابق قیاس کردن است از نوع «قیاس باطل» نیست زیرا برخی از آنها - همان طور که در چند برگ پیش توضیح داده شد «منصوص العله» هستند و برخی دیگر «معلوم العله» و علم (قطع) حجت است.

۵- یک نکته فقهی: ممکن است یک فقیه از «نهی» هائی که در برخی از این حدیث‌ها هست حرمت و حرام بودن را استفاده نکند و آن‌ها را حمل بر کراهت نماید. لیکن آن چه مسلم است و مورد اجماع همگان، حکومت اسلام می‌تواند این کردارها را ممنوع کند و در مواقعی باید چنین کند و مخالفت با حکومت حق اسلامی، حرام است.

تورک ممنوع

قابل توجه موتورسیکلت سواران:

عن ابی عبدالله - علیه السلام - قال: قال رسول الله - صلی الله علیه و آله - : لا تتورکوا علی الدواب: ^۱ امام صادق - علیه السلام - فرمود: رسول خدا - صلی الله علیه و آله - فرموده است: در پشت مرکب تورک نکنید.

تورک:

- ۱- تورک: برداشتن یکی از دو پا از رکاب و گذاشتن آن روی جلو زین اسب.
 - ۲- تورک: قرار گرفتن روی زین به شیوه‌ای که یکی از دو ران روی زین قرار بگیرد نه نشیمنگاه.
 - ۳- تورک: نشستن یکطرفه به طوری که هر دو پا به یک طرف مرکب قرار گیرد.^۲
- مطابق این حدیث تورک با هر سه صورت ممنوع است.

تشکیل مجلس

گاهی راننده با سرنشینان چنان گرم گفتگو می‌شود که از مسئولیت خود و از اصول ایمنی غافل می‌شود، خطرناکتر از آن رانندگی دو خودرو در کنار هم و گفتگوی دو راننده یا دو سرنشین از دو خودرو، با هم است. و یا رانندگی دو دوچرخه سوار، دو موتورسوار در کنار هم و سرگرم صحبت بودن.

به ادامه حدیث بالا توجه فرمائید: ولا تتخذوها مجالس: مرکب‌ها را مجلس‌ها قرار ندهید.

کجاوه‌های قدیمی که برای نشستن چهار نفر و برای خوابیدن دو نفر ظرفیت داشت از حکم بالا مستثنی است زیرا راننده آنها در خارج از کجاوه و معمولاً پیاده یا سوار بر مرکبی دیگر، بود. امروز نیز می‌توان کوپه قطار را از این حکم استثنا کرد و در آن مشغول بحث علمی یا هر گپ مشروع، شد.

مسئولیت دو نفره

اگر سه نفر یا بیشتر در ترک هم بر موتور سیکلت یا دوچرخه سوار شوند، مسئولیت تنها متوجه راننده است. زیرا همان طور که در حدیث پیشین دیدیم اساس کار او نادرست و ممنوع است. خواه به یکی از هم ردیف‌ها آسیب برسد خواه به شخص دیگر، به سوار دیگر، به پیاده‌ای که در حال حرکت است، به پیاده‌ای که ایستاده است، به اموال مردم و...

^۱ - بحار، ج ۶۴، ص ۲۱۴، فروع کافی، ج ۶، ص ۵۳۹.

^۲ - برای هر سه معنی رجوع کنید: بحار همان جلد و همان صفحه.

اما اگر دو نفر در ترک هم باشند - که کارشان مجاز است - هر دو مسئول آسیب‌هایی هستند که از ناحیه رانندگی یا مرکب‌شان متوجه دیگران شود. نه فقط راننده. این حکم ویژه «نشستن در ترک همدیگر» است و شامل سرنشینان یک خودرو اتومبیل نمی‌شود.

عن علی - علیه السلام - فی دابّة علیها ردّان فقتلت الدّابة رجلاً او جرحت، ففضی فی الغرامة بین الرّدفین بالسّویة:^۱
از علی - علیه السلام - در مورد مرکبی که دو نفر در ترک هم بر آن سوار بودند مرکب‌شان کسی را کشته یا زخمی کرده بود، حکم کرد که غرامت بر عهده هر دو است بالسویة.

^۱ - وسائل الشیعه، ابواب موجبات الضمان، باب ۴۳.

ایمنی در محیط خانواده

ایمنی و تشکیل خانواده

ایمنی و محیط خانواده

...و

ایمنی و تشکیل خانواده

از نظر اسلام ازدواج و تشکیل خانواده یکی از عوامل مهم ایمنی است. در فرهنگ قرآن و اهل بیت - علیهم السلام - فرد مجرد شخصاً منشأ حوادث ناگوار است هم نسبت به خود و هم نسبت به دیگران.

فرد عزب در قبال تهییجات شهوانی کم مقاومت و گاهی فاقد مقاومت است و در قبال نفوذ افکار انحرافی و وسوسه‌های منحرفان از حفاظ مطمئنی برخوردار نیست، طعم و مزه‌ی مسئولیت را چنانکه باید نچشیده بنابراین دچار یکی یا چند خصلت از «خصلت‌های حادثه ساز» که در فصل خودش بحث خواهد شد، خواهد بود.

فرد در دوران کودکی عضو یک خانواده است و همین طور در دوران نوجوانی، او نه مصداق «مجرد» و نه مصداق «عزب» است. اما با شروع جوانی عضویت او در خانواده رو به گسستگی می‌گذارد. بسته به شرایط جسمی و روانی فرد است برخی از آغاز جوانی کاملاً از خانواده می‌گسلند گر چه در درون خانواده زندگی می‌کنند، و برخی پس از یکی دو سال و برخی دیگر پس از چند سال.

فرد مجرد شبیه سیاره‌ای است که از منظومه گسسته و سرگردان شده است سرانجام باکره‌ای دیگر تصادم کرده هم خود و هم آن کره را متلاشی خواهد کرد، تکه پاره‌ای خودش و آن کره مورد تصادم، ایمنی کرات و منظومه‌های دیگر را نیز تهدید خواهد کرد. و این یکی را از جبرهای طبیعت است.

خطر و حادثه سازی در هیچ منشأی مانند منشأ تجرد بدین سان قابل انتقال و سرایت نیست ممکن است کسی در اثر عدم رعایت بهداشت به بیماری سل دچار شود او این توان را دارد که از سرایت بیماری خویش به دیگران و گسترش آن در سطح جامعه تا حدی جلوگیری کند اما فرد مجرد درست مانند همان سیاره سرگردان و مدار گم کرده، از این کنترل عاجز است زیرا او بر خلاف آهنگ و خواست و جریان طبیعت حرکت می‌کند.

فرد مسلول برای جلوگیری از سرایت بیماری خویش توان تصمیم دارد. و در صورت سرایت، باز فرد دوم که بیماری به او سرایت کرده می‌تواند آن را کنترل کند و در خودش محدود نماید. اما سیاره مصدوم دوم نمی‌تواند از تکه پاره‌های گول پیکر خود جلوگیری کند و فضا و سایر کرات را از آسیب آن حفظ کند.

هیچ حفاظ و عامل بازدارنده مطمئن در قبال خطرها و حوادث ناشی از عزیت وجود ندارد که برای افراد مجرد توصیه شود غیر از ازدواج.

در همه ابعاد زندگی ناصحیح‌ترین شیوه برای انتخاب چگونگی زندگی شیوه ای است که بر خلاف جریان طبیعت باشد. طبیعت را می‌توان در خدمت گرفت اما نمی‌توان بر علیه جریان آن حرکت کرد.

خوردن، آشامیدن و ازدواج سه نیاز طبیعی هستند در دو مورد اول کسی دچار اشتباه نمی‌شود و همگان بدون استثناء به ضرورت آن دو توجه دارند. لیکن در مورد ازدواج برای برخی‌ها اشتباه رخ می‌دهد و منشأ آن (معمولاً) دو چیز است:

۱- اشتباه میان دفع شهوت و ازدواج.

۲- ترس از مسئولیت.^۱

^۱ - توجه فرمایید: سخن در «اشتباه» است نه در ضعف یا نقص روانی و یا بیماری جسمی و روانی.

نیاز جنسی شهوی یک چیز است و «نیاز جنسی تشکیل خانواده» یک چیز دیگر نیاز جنسی شهوی تنها یکی از انگیزه‌های تشکیل خانواده است. انگیزه‌ها و به بیان دیگر: نیازها برای تشکیل خانواده عبارتند از:

۱- نیاز جنسی.

۲- نیاز به فرزند - حس فرزند خواهی.

۳- نیاز به مونس و همدم - حس مونس و همدم جوئی.

۴- نیاز به «کانون اختصاصی ایمن».

۵- نیاز به دلسوزی کننده و دلسوزی شونده.

این نیاز اخیر یکی از بزرگترین نیازهای بشری است که باید گفت مورد غفلت دانشمندان روان شناسی و انسان شناسی قرار گرفته است. قوی‌ترین مرد که کوه‌ها و قله را به مبارزه می‌طلبد نیازمند دلسوز و دلسوزی است: گفته شده روزی مادر نادر شاه به او پیشنهاد کرد که سلسله صفویه را منقرض نکند اکنون که شاه طهماسب را بازداشت کرده فرزند صغیر او را برای سلطنت نگاه دارد نادر دست به قبضه شمشیر برد و گفت: زنان را با امور سلطنت چه کار؟ اما وقتی که همان مادر پیر به استقبال پسر می‌رفت و گرد و خاک راه و میدان نبرد را از سر و صورت او می‌زدود و می‌گفت: آه بچه ام، پسر عزیزم چقدر خسته ای، چرا این همه بلا بر سر خودت می‌آوری. و اشک‌های مادر جاری می‌گشت، نادر چنان لذتی از آن می‌برد که جان و تنش از نو برای جنگ و چشم در آوردن و گوش بریدن شارژ می‌گشت.

اما در این طبیعت (معمولاً) مادر رفتنی است و نیز مادر معمولاً برای چندین فرزند دلسوزی می‌کند، این بشر در این حس عجیب انحصار طلب است. می‌خواهم دو باره تکرار کنم: **بشر در این حس شگفت، انحصار طلب است.** خواه مرد باشد و خواه زن. و شگفت این است که این حس عمیق به دلسوز، و نیز این حس عمیق انحصار طلبی، مورد غفلت دانشمندان قرار گرفته است.

من از همگان اعم از یک متخصص علوم انسانی و غیر متخصص در آن، می‌پرسم: کدام یک از شما به این نوع دلسوزی احساس نیاز نمی‌کنید؟ لطفاً کمی در خویشتن خویش فرو روید آنگاه پاسخ بگویید.

و همین طور است «نیاز به دلسوزی شونده». روح بشر به کسی نیاز دارد که نسبت به او دلسوزی کند و اگر هیچ وقت دلسوزی نکنند و یا کسی را پیدا نکند که نسبت به نیازها یا دردهای او دلسوزی کند این «حس دلسوزی گری» در او سرکوب شده و آثار روانی منفی و مضرری به دنبال خواهد داشت.

قرآن به مجموع نیازهای پنجگانه در صورت تأمین شدن، «سکن» می‌گوید. معنی مقابل سکن «اضطراب» است.

تشکیل خانواده اضطراب‌های ناشی از هیجان جنسی را به سکن تبدیل می‌کند و نیز اضطراب‌های ناشی از بی‌فرزندگی را، و همچنین اضطراب‌های ناشی از بی‌مونس‌ی را، و همین‌طور اضطراب‌های ناشی از فقدان «کانون اختصاصی ایمن» را، و بالاخره اضطراب‌های ناشی از حس عظیم دلسوز خواهی و دلسوزی شونده خواهی را.

حس همدم و مونس جوئی با ازدواج اقناع می‌شود و اضطراب‌های ناشی از آن به سکن تبدیل می‌شود. آن «احساس عدم ایمنی» ناشناخته و مرموز و رنج آور و ملالت بار جای خود را به یک «احساس ایمنی» ناشناخته و نشاط انگیز و جان پرور، می‌دهد.

ناشناخته برای اینکه هیچ آدمی گرچه خیلی دانشمند و متخصص در علوم انسانی - انسان شناسی، روان شناسی، روان شناسی اجتماعی، جامعه شناسی - باشد و دارای بیان قوی، نمی‌تواند آن احساس عدم ایمنی و این احساس ایمنی را توضیح دهد.

در زندگی بشر چیزهایی هستند که قابل بیان و توضیح نیستند زیرا در حد کافی شناخته نشده و نخواهند شد. گفته بود: مرگ چیست؟ پاسخ شنیده بود: مرگ را وقتی می‌توان شناخت که مردن را عملاً تجربه کرد، پس از تجربه نیز امکان بیان آن نیست.

زندگی متأهلانه چیست؟ چه طعم و مزه ای دارد؟ باید عملاً ازدواج کرد و متأهلانه زیست تا بتوان ماهیت آن را شناخت.

باید به جوانان گفت: همان طور که مردگان پس از معاینه تجربی مرگ نمی‌توانند ماهیت مرگ را به شما شرح دهند ازدواج کرده‌ها نیز هرگز توان پاسخ کامل به سؤال شما در مورد زندگی متأهلانه را ندارند و نخواهند داشت. زیرا ماهیت زیست متأهلانه از ناشناخته‌ترین ماهیت‌ها برای انسان است. و در عین حال ضروری‌ترین و حیاتی‌ترین و شیرین‌ترین عالم است برای انسان.

در فرهنگ اجتماعی امروزین غرب علاوه بر رواج بی خانوادگی، خانواده‌هایی که هستند از تأمین نیاز «همدم جوئی» و نیاز «تبادل دلسوزی» عاجز هستند و باید گفت بزرگترین نقیصه در زندگی فردی و اجتماعی غرب همین موضوع است که منشأ «خشونت‌های بی دلیل» امروزی گشته است. هفت تیر کشی در کلاس درس، کشتن نوجوانان همدیگر را - که امروز از پدیده‌های نو اجتماعی امریکا شده و هر روز اخبار آن را از رادیو، تلویزیون و مطبوعات می‌شنوید - ناشی از عدم تأمین این دو نیاز میان والدین است. عدم انس کامل که زن و شوهر را به یک وجود تبدیل کند، و عدم تبادل دلسوزی که آن دو را اقناع روانی کرده و به وحدت وجودی برساند، فضائی را در خانواده به وجود می‌آورد که فرزندان هفت تیرکش بار می‌آیند. بیل کلینتون در یک بینش و برداشت کلی می‌گویند: این اوضاع از ضعف خانواده ناشی می‌شود.

اعتراض اروپائیان برعلیه فیلم‌های خشن و خشونت بار عامل اصلی نیستند عامل اصلی (به قول کلینتون) ضعف خانواده از تأمین نیازهای عمیق انسان است و فیلم‌ها و رمان‌های آن چنانی بیماری مزمن و بالقوه را به فعلیت می‌رسانند.^۱

عامل اصلی فقدان آن «ایمنی ناشناخته» است که قرآن با «سکن» تعبیر می‌کند و آن را از آیات و نشانه‌های وجود قدرت خداوند می‌شمارد.

من آیاته ان خلق لکم من انفسکم ازواجاً لتسکنوا الیها و جعل بینکم مودة و رحمة ان فی ذلك لایات لقوم یتفکرون:^۲ و از مظاهر قدرت اوست که آفرید برای شما (مردان و زنان) از نوع خودتان همسرانی تا به وسیله آن اضطراب تان به سکن تبدیل شود و قرار داد میان شما (همسران) مودت و دلسوزی، واقعاً در این (نیاز به خانواده و عامل ایمنی بودن آن) نشانه‌هایی هست برای اندیشمندان.

و جعل منها زوجها لیسکن الیها:^۳ و قرار داد برای آدم از نوع خودش همسر تا اضطرابش به سکن تبدیل شود.

^۱ رجوع کنید: جامعه سوئد: سوسیال فرویدیسم به جای سوسیال مارکسیسم، به قلم نویسنده.

^۲ سوره روم، آیه ۲۰.

^۳ سوره اعراف، آیه ۱۸۹.

وسوسه می‌شدم در این مورد سخن را به درازا بکشانم لیکن برای پرهیز از پخش موضوع قلم را کنترل کردم و بحث‌هایی از قبیل «منشأ خانواده»، «آیا خانواده واحد جامعه است یا نه» و... را به کتاب دیگرم (تبیین جهان و انسان) حواله می‌دهم و به مساله ایمنی می‌پردازم.

و همچنین موضوع بزرگ و مهم «پیدایش انسان» - فیکسیسم یا ترانسفورمیسم - و نظر ویژه و اعجاز آمیز اسلام در این مورد را در آن کتاب بحث کرده ام.

در یک کلام: دین یعنی چه؟ دین یعنی عامل ایمنی در دنیا و عامل ایمنی برای آخرت دین غیر از این معنائی ندارد (مگر یک سری ادعاهای سبک سرانه صوفیانه).

۵۰٪ ایمنی فردی و اجتماعی بوسیله ازدواج و تشکیل خانواده تأمین می‌شود:

الصادق - علیه السلام - : قال رسول الله - صلی الله علیه و آله - : من تزوج احرز نصف دینه فلیتق الله فی النصف

ای خر: ^۱ امام صادق - علیه السلام - فرمود: رسول خدا - صلی الله علیه و آله و سلم - فرموده است: کسی که ازدواج کند نصف دینش را تأمین کرده است از خدا پروا کند تا نصف دیگر را نیز تأمین کند.

قال رسول الله - صلی الله علیه و آله - : اکثر اهل الثَّار العزَّاب: ^۲ رسول خدا - صلی الله علیه و آله - فرمود: اکثر اهل

دوزخ عذب‌ها هستند.

قال رسول الله - صلی الله علیه و آله - : اتَّخَذُوا الْاَهْل فَاثَةً اَرْزُقْ لَكُمْ: ^۳ پیامبر اکرم - صلی الله علیه و آله - فرمود:

تشکیل خانواده دهید زیرا آن برای شما پر روزی تر است.

شرارکم عزَّابکم و العزَّاب اخوان الشیاطین: ^۴ خطرناکترین شما عذب‌های تان هستند، عذب‌ها همکاران شیطان‌ها

هستند.

و ده‌ها حدیث دیگر.

ایمنی و محیط خانه

ایمنی و ساختمان خانه

حفاظت و بهداشت (ایمنی) در خانواده را از ساختمان خانه آغاز می‌کنم و چند موضوع از قبیل: موقعیت جغرافی،

ارتفاع خانه، وسعت، فضاهای زیادی، استحکام، بالکن و بهار خواب، راه پله، گچ کاری، و... را ارائه می‌دهم.

موقعیت جغرافیائی

در اینجا مراد از موقعیت جغرافیائی انتخاب نقطه ای از کره زمین یا ترجیح ناحیه ای به ناحیه دیگر در یک کشور و

یا ترجیح زیستن با مردمی بر زیستن با مردم دیگر، نیست. گرچه اسلام در همین موضوعات نیز با دقت و حساسیت

بحث کرده است اما (نظر به اینکه معیار مورد نظر اسلام در ترجیحات فوق ترجیحات مدنی، فرهنگی و ایمانی است نه

عوامل ایمنی) با همه اهمیتش از بحث ما خارج است.

^۱ وسائل الشیعه، ابواب مقدمات النکاح، باب ۱ - بحار، ج ۱۰۳، ص ۲۱۹. در برخی نسخه‌های حدیث «فی النصف الباقی» آمده است.

^۲ همان مرجع، باب ۲.

^۳ همان مرجع، باب ۱.

^۴ بحار، ج ۱۰۳، ص ۲۲۱.

موضوع بحث ما حفاظت و بهداشت است که به مجموع این دو «ایمنی» می‌گوئیم بنابراین معیار ترجیح برای گزینش محل ساختمان خانه در این بحث تنها به محدوده یک شهر و شهرک اسلامی مربوط می‌شود هر شهری در هر کشوری باشد.

مغرب شهرها

از چهار جانب شهر و نیز مرکز آن، بهترین قسمت برای سکونت، مغرب شهرهاست. زیرا مجموع برآیند حرکت کره زمین - که از غرب به شرق است - و جریان هوا، جریان بادها، حرکت ابرها، پیشروی بارش‌ها، هوای مصرف شده و آلوده شهرها را از غرب به سوی شرق می‌راند. همیشه مغرب شهرها پاک‌تر و دارای شرایط بهداشتی‌تر است مگر در موارد نادر به دلیل علت‌های نادر.

حدیث: برای این موضوع یعنی انتخاب مغرب شهرها برای خانه یا ترجیح بخش غربی شهرها بر بخش‌های دیگر، حدیثی را پیشتر دیده‌ام اکنون پس از جستجوی بسیار به یافتن آن موفق نشدم حتی از برخی حدیث شناسان نیز استمداد کردم، اما اطمینان دارم که چنین حدیثی وجود دارد.

در مجموع این کتاب چهار حدیث به طور «مرسل» یعنی بدون ذکر منبع لیکن با ثبت لفظ و عبارت، آمده و سه حدیث نیز بدون لفظ و عبارت تنها با ذکر پیام آنها و بدون آدرس منبع، آمده است. اهل این رشته می‌دانند که کتابی با این همه حدیث فراوان در موضوعات مختلف و متعددش، تنها هفت حدیث بدون ذکر منبع داشته باشد جای خوش وقتی و رضایت است.

همسایگان خوب

همسایه خوب یکی از عوامل مهم حفاظت است انسان تا از همسایه مطمئن نباشد نمی‌تواند ایمن باشد. همسایگی تبلور «جامعه گرایی» بشر است بنابراین از عوامل پدید آورنده «جامعه» است این عامل مثبت و سازنده گاهی به عامل منفی و مضر تبدیل می‌شود و بر علیه جامعه گرایی بشر عمل می‌کند بنابراین علاوه بر زیبایی‌ها و نیکوئی‌های احساسی و عاطفی و انسان‌گرایانه که در عرف مردم برای همسایگی متوقع است از دیدگاه علمی محض و کاملاً فنی نیز اهمیت همسایگی در انسانیت انسان از شرایط ضروری است:

جامعه منهای همسایگی مساوی غیر جامعه

انسان منهای جامعه مساوی غیر انسان، مساوی نوعی حیوان.

در فرهنگ امروزی آنان که در صدد انتخاب مسکن هستند چندان اهمیتی به همسایه‌های آن نمی‌دهند تنها به شرایط عمومی شهر نسبت به شهر دیگر، یا شرایط شهرک نسبت به شهرک دیگر، و شرایط محله نسبت به محله دیگر توجه می‌کنند بدیهی است که رشد این روند به نفع هیچ فرد و هیچ جامعه‌ای نیست.

گزینه گرایی و گزینش‌ها عامل مهمی در تربیت اجتماعی بشر است و انسان‌ها را برای خوبی‌ها سوق می‌دهد و از بدی‌ها بر حذر می‌دارد. حذف گزینش‌ها نظارت عامّه را بر کیفیت جامعه، تضعیف می‌کند. فراموشی هر گزینش طیفی از نظرات را از بین می‌برد. متروک شدن یک گزینش الزاماً پدیدار شدن یک فساد را به همراه دارد. همه ارزش‌های مادی

و معنوی یک جامعه به گزینش‌ها وابستگی وجودی دارند، با مرگ یک گزینش یک ارزش می‌میرد و جای آن را قهرآ و لزوماً و الزاماً یک فساد پر می‌کند. و این یکی از جبرهای مسلم اجتماعی است.

بنابراین گزینش در مورد تهیه مسکن با عطف توجه به چگونگی همسایگان از دو جهت ضرورت دارد:

۱- حفظ گزینه گزینی و گزینش‌ها در جهت حفظ نظارت عمومی بر جامعه - حفظ یک اصل اجتماعی برای بهداشت شخصیت جامعه

۲- گزینش در انتخاب همسایه در جهت تأمین ایمنی فردی و خانوادگی.

قال الصادق - علیه السلام - قال رسول الله - صلى الله عليه و آله و سلم - : الشُّومُ في ثلاثة اشياء: في الدَّابة و المرئة و الدَّار... فاما الدَّار فشؤمها ضيقها و خبث جيرانها: ۱ امام صادق - علیه السلام - فرمود: پیامبر اکرم - صلى الله عليه و آله - فرموده است: شوم بودن در سه چیز است در مرکب، همسر و خانه... و اما شومی خانه تنگی آن و بدی همسایگانش است.

ابو جعفر قال: من القواصم التي تقصم الظهر جار السوء...: ۲ امام باقر - علیه السلام - فرمود: یکی از چیزهایی که کمر آدمی را می‌شکند همسایه بد است.

همسایه بد می‌تواند یک محله را آلوده کند، قاتل و دزد را راهنمایی کند. و اما همسایه خوب:

قال الصادق - علیه السلام - : المؤمن من آمن جاره بوائقة: ۳ امام صادق - علیه السلام - فرمود: مؤمن کسی است که همسایه اش از آزار او ایمن باشد.

قال ابو محمد العسكري: من الفواقر التي تقصم الظهر جار ان رأى حسنة اخفاها و ان رأى سيئاً افشاها: ۴ امام حسن عسکری - علیه السلام - فرمود: از گرفتاری هائی که کمر آدمی را می‌شکند همسایه‌ای است که اگر نیکی ببیند کتمان می‌کند و اگر چیز ناخوش آیندی را مشاهده کند آن را افشا می‌کند.

عبد العظيم الحسني قال: قال رضا - علیه السلام - : المؤمن الذي اذا احسن استبشر، و اذا أساء استغفر، و المسلم الذي سلم المسلمون من لسانه و يده، و ليس منّا من لم يأمن جاره بوائقه: ۵

حضرت عبدالعظیم حسنی می‌گوید: امام رضا - علیه السلام - فرمود: مؤمن هر وقت کار نیکی انجام دهد شادمان می‌شود، و هرگاه کار بدی را مرتکب شود طلب بخشش (استغفار) می‌کند، و مسلمان کسی است که مسلمانان از زبان و دست او ایمن باشند و از ما نیست کسی که همسایه اش از آزارهای او ایمن نباشد.

قال الصادق - علیه السلام - : حسن الجوار زيادة في اعمار و عمارة الديار: ۱ امام صادق - علیه السلام - فرمود:

همسایگی خوب بر عمرها می‌افزاید و خانه‌ها را آباد می‌کند.

۱. بحار، ج ۷۶، ص ۱۵۰ و ج ۱۰۳، ص ۲۳۰ و ص ۲۳۱

۲. وسائل الشیعه، ابواب احکام العشرة، باب ۸۹

۳. همان مرجع، باب ۸۶

۴. بحار، ج ۷۸، ص ۳۷۲

۵. وسائل الشیعه، ابواب الاحکام عش.

توضیح:

۱- خوبی همسایگان انسان را راحت، اعصابش را سالم می‌نماید پس موجب افزایش عمر است و نیز جان در امان، و حیثیت و مال در همسایگی خوب محفوظ می‌شود.

۲- ممکن است مراد از «دیار» شهر باشد و در هر صورت، محله یا شهری که به نیکی همسایگی شهره شود مردم از هر جانب بدان سو جذب می‌شوند و سرمایه‌ها و تخصص‌ها بدان سمت جذب می‌شود و این موجب آبادانی و رونق اقتصادی است.

ابوجعفر - علیه السلام - قال: قال الرسول - صلى الله عليه و آله - : ما آمن بي من بات شبآن وجاره جائع: ^۲ امام باقر - علیه السلام - فرمود: پیامبر اکرم - صلى الله عليه و آله - فرموده است: هر کس با شکم سیر بخوابد و همسایه اش گرسنه باشد بر نبوت من ایمان نیاورده است.

توضیح: گرسنگی؟! همسایه ای در آپارتمان خود می‌میرد و چندین روز می‌ماند، همسایگان وقتی خبر دار می‌شوند که از عفونت او ناراحت می‌شود.

ایمنی و مشرف بودن خانه

ابو عبدالله - علیه السلام - قال: ثلاثة للمؤمن راحة: دار واسعاً تواری عورته و سوء حاله من الناس، و امرئة صالحة تعينه على امر الدنيا و اى خرة، و ابنة او اخت يخرجها من منزله بموت. أو بتزويج: ^۳

امام صادق - علیه السلام - فرمود: سه چیز است که مؤمن را در آن آسایش است: خانه وسیع که اسرار او را از مردم بیوشاند، و همسر خوب که او را در امور دنیا و آخرت یاری کند، و دختر یا خواهری که آن را از خانه بیرون کند یا با مرگ یا با ازدواج.

توضیح:

۱- خانه‌ای که مشرف باشد خانه نیست. خانه چیزی است که در مواقع استراحت و پرداختن به امور غیر اجتماعی، انسان را از اجتماع جدا کند.

۲- خانه جایی است که شخص نسبت به امور اختصاصی خویش در آن احساس ایمنی کند.

۳- مراد از «بیرون کردن دختر یا خواهر» بیرون کردن محترمانه است و مقصود تأکید بر اهمیت ازدواج است که پدر و مادر و برادر در ازدواج دختر و خواهر بکوشند.

۴- حدیث در مقام نکوهش خودداری دختران از ازدواج و نکوهش والدین و برادران بی تفاوت نسبت به اصل ازدواج دختر و خواهر است.

^۱. همان مرجع، باب ۸۷.

^۲. وسائل الشیعه، ابواب احکام العشرة، باب ۸۸.

^۳. بحار ج ۷۶، ص ۱۴۸ - ۱۴۹.

ایمنی از نگاه دیگران

انه - صلی الله علیه و آله - نهی ان یطلع الرجل فی بیت جاره: ^۱ پیامبر اسلام - صلی الله علیه و آله - نهی کرده است که کسی به درون خانه همسایه نگاه کند.

عن الصادق - علیه السلام - عن آبائه - علیه السلام - قال: قال رسول الله - صلی الله علیه و آله - : ان الله تبارک و تعالی کره لی ست خصال و کرهتهن للاوصیاء من ولدی و اتباعهم من بعدی: العبث فی الصلوة، والرقت فی الصوم، والمن بعد الصدقة، واتیان المساجد جنبا والتطلع فی الدور، والضحك بین القبور: ^۲

از امام صادق - علیه السلام - از پدرانش از رسول خدا - صلی الله علیه و آله - : خداوند تبارک و تعالی شش چیز را بر من حرام کرده و من نیز آنها را بر جانشینان خودم از فرزندانم و بر پیروان آنان حرام کرده ام: سبکسری در نماز، مقاربت جنسی به هنگام روزه، منت گذاشتن پس از نیکی، ورود به مسجدها در حال جنابت، نگاه کردن به درون خانهها و خندیدن در میان قبرها.

توضیح: همه فقهای ما لفظ «کره» را در این حدیث به معنای حرام گرفته‌اند گرچه در مورد «خنده در میان قبرها» بعضی‌ها به کراهت فتوی داده‌اند. لیکن نگاه فضولانه به خانه دیگران و سایر موارد مندرج در حدیث را اجماعاً حرام دانسته‌اند.

سزای سلب ایمنی از خانه مردم به وسیله نگاه فضولانه

قال علی - علیه السلام - بینا رسول الله - صلی الله علیه و آله - فی بعض حجر نساءه و بیده مدرأة، فاطلع رجل من شق الباب، فقال له رسول الله - صلی الله علیه و آله - : لو كنت قریبا منك لفقأت بها عینک: ^۳

علی - علیه السلام - می‌گوید: روزی رسول خدا - صلی الله علیه و آله - در خانه یکی از همسرانش بود و درفشی در دست داشت، شخصی از درز در به درون خانه نگاه کرد، پیامبر فرمود: اگر نزدیک بودم و دستم به تو می‌رسید با این درفش چشمت را کور می‌کردم.

توضیح:

۱- درفش: میله‌ای باریک و نوک تیز شبیه جوالدوز که دسته چوبی دارد، برای دوختن اشیائی چرمین به کار می‌آید.
۲- سخن پیامبر - صلی الله علیه و آله - حجت است و دلالت دارد بر این که کور کردن چنین شخصی شرعاً جایز است.

تبصره: این مجازات تنها در حین «نگاه فضولانه» است نه بعد از آن یا قبل از آن، در این صورت تعزیر دیگر دارد.
ابوجعفر - علیه السلام - قال: من اطلع علی مؤمن فی منزله فعیناه مباحثان للمؤمن فی تلك الحالة: امام باقر - علیه السلام - فرمود: کسی که به خانه مؤمنی فضولانه نگاه کند چشم‌هایش برای آن مؤمن مباح است در آن حالت.

^۱. بحار، ج ۷۹، ص ۲۷۸، ۲۷۷.

^۲. بحار، همان صفحه.

^۳. بحار، ج ۷۹، ص ۲۷۸.

توضیح:

- ۱- یعنی صاحب خانه می‌تواند چشمهای او را مورد اصابت قرار دهد.
- ۲- صاحب‌خانه تنها در «حال نگاه فضولانه» می‌تواند این کار را بکند نه پس از آن، از باب مثال وی حق ندارد ساعتی بعد یا فردای آن روز برود شخص فضول را پیدا کند و چشمهایش را کور نماید. و نیز نمی‌تواند او را دنبال کند و در کوچه بگیرد و به چشمهایش آسیب برساند.
- ۳- اهمیت آسایش و ایمنی انسان در نظر اسلام از این احادیث روشن می‌شود.

بر زمین گورستان خانه نسازید

گورستان جائی است که انواع میکرب‌های خطرناک در آن وجود دارند و از نظر روانی نیز برای سکونت بل برای حضور طولانی (همان طور که در حدیث آمده) مناسب نیست، گر چه فرض شود که کوچه و خیابانش آسفالت و محوطه اش موزائیک خواهد شد. زیرا از نظر بهداشت جسمی همواره برای نیازهای الزاماً کندن زمین پیش خواهد آمد. و از نظر روانی احساس اینکه روی اجساد نشسته، خوابیده و... تأثیر جدی روانی برای شخص دارد. اسلام از هر کار و چیزی که چندان آزر است نهی کرده است، می‌فرماید:

يَا مَرْهَمُ بِالْمَعْرُوفِ وَ يَنْهَاهُمْ عَنِ الْمُنْكَرِ وَ يَحِلُّ لَهُمُ الطَّيِّبَاتُ وَ يَحْرِمُ عَلَيْهِمُ الْخَبَائِثُ: ^۱ امر می‌کند مردم را به معروف و نهی می‌کند آنان را از منکر و حلال می‌کند برای شان طیبات (گواراها) را و حرام می‌کند برای شان خبیثات (چندش آورها) را.

مرحوم نجفی در کتاب جاویدان و چهل و سه جلدی «جواهر الکلام» یکی از معانی «خبیث» را «مشمئز کننده» ذکر کرده است.^۲

طیب و خبیث بودن چیزی گاهی به دلیل آلودگی و پلیدی مادی است مانند «طاهر» یعنی پاک، و «نجس» یعنی پلید و آلوده. و گاهی خبیثت به دلیل اشمئزاز عقلی و روحی است مانند «قتل» و گاهی تنها به دلیل اشمئزاز روحی است حتی اگر از نظر عقلی و علمی توجیهی برای اشمئزاز و چندش، وجود نداشته باشد.

هر کردار و هر چیزی که انسان‌های طبیعی و معمولی - نه انسان‌های وسواس - از آن مشمئز می‌شوند در احکام اسلام مورد نهی قرار گرفته است. و مساله نسبی است در مواردی حرام می‌شود و در مواردی مکروه.

موضوع بحث ما یعنی «ساختن خانه در زمین گورستان یا روی تنها یک قبر» دو صورت دارد:

- ۱- قبر یا قبرها کاملاً مشخص هستند: در این صورت بر فرض اینکه زمین مال خود آن شخص است که می‌خواهد خانه بسازد، حرام است. زیرا وقتی که زمین را یا بخشی از آن را برای دفن کسی اختصاص داده تا زمانی که آثار قبر از بین نرفته و اجزای بدن میت کاملاً در خاک مستهلک نشده حق استفاده از آن زمین ممنوع است. در این صورت علاوه بر اشمئزاز و چندش، مساله جنبه حقوقی نیز پیدا می‌کند.

^۱. سوره اعراف، آیه ۱۷۵ - البته آیه‌ها در این مورد زیاد است.

^۲. جواهر الکلام، ج ۳۶، ص ۲۳۹، ۲۳۷ - آغاز کتاب الاطعمه و الاشرية.

۲- قبر یا قبرها کهنه شده و آثارشان از بین رفته و زمین مشمول جواز « احیاء » و تصرف است. در این صورت خانه سازی روی آن مکروه است به دو دلیل:

الف) عدم اطمینان از شرایط بهداشتی و عدم ایمنی از انواع میکروب‌ها.

ب) عدم گوارائی، دلچسب نبودن، چندش آور بودن، که موجب اضطراب روانی و دلمشغولی روحی می‌شود و ایمنی روانی را تهدید می‌کند که نتیجه اش هم اختلال در ایمنی و سلامتی جسمی است و هم اختلال در سلامتی و ایمنی روانی. چندش حساسیت را بر می‌انگیزد و حساسیت عامل بیماری جسمی و روحی می‌شود.

ابوعبدالله - علیه السلام - قال: لا تبنوا علی القبور ولا تصوروا سقوف البیوت، فان رسول الله - صلی الله علیه و آله - کره ذلك؛^۱ امام صادق - علیه السلام - فرمود: در روی قبرها خانه نسازید، و سقف خانه‌ها را نقاشی صورت‌گری نکنید، زیرا رسول خدا - صلی الله علیه و آله - آن را مکروه می‌داشت.

توضیح:

صورت‌گری با گچ‌بری‌های رایج فرق دارد، پیام حدیث باز داشتن از تصویر صورت انسان و حیوان در سقف خانه است خواه نقاشی باشد و خواه گچ‌بری، و سایر گچ‌بری‌ها و نقاشی‌ها اشکال ندارد.

قال رسول الله - صلی الله علیه و آله - لا تتخذوا قبری عیدا ولا تتخذوا قبورکم مساجدکم و لا بیوتکم قبورا؛^۲ پیامبر اکرم - صلی الله علیه و آله - فرمود: قبر من را محل جشن قرار ندهید و قبرهای تان را مسجد نکنید و خانه‌هایتان را به قبر تبدیل نکنید.

ایمنی و استحکام ساختمان

عشایر و چادر نشینان قدیم شهر نشینی را غیر مطبوع و نامطلوب می‌دانستند، برای مدنیت عیب‌هایی می‌شمردند از آن جمله:

۱- هوای شهر آلوده و عفونی می‌شود.

۲- محیط شهر آلوده و کثیف است.

۳- شهر نشینی مردانگی و مروت را فدای امور اقتصادی می‌کند.

۴- محیط شهر محدود و زندگی در آن محکوم به محدودیت است.

۵- خانه نشینی به خطر سقوط دیوار و سقف همراه است و انسان را زیر آوار ذیلانه می‌کشد.

۶- شهر نشینی در قبال زلزله و رانش زمین، ایمن نیست.

۷- طبع لطیف انسانی در چادر نشینی محفوظ و در شهر نشینی دچار عوامل غیر طبیعی می‌شود و دگرگون

می‌گردد.^۳

^۱ بحار، ج ۸۲، ص ۱۹ - وسائل الشیعه، ابواب الدفن.

^۲ مستدرک الوسائل، ابواب احکام الدفن، باب ۵۵.

^۳ همان طور که ژان ژاک روسو در مدح زندگی غیر مدنی داد سخن می‌دهد و مدنیت را مذمت می‌کند.

هیچ کدام از عیب‌ها و ایرادهای بالا بی مورد نیست و همگی صحیح و بر شهرنشینی وارد هستند. لیکن آن چه در چادر نشینی وجود ندارد توسعه فرهنگی و مدنیت است.

در اسلام یک اصل هست به نام «هجرت» و در مقابل آن اصل نکوهیده‌ای هست به نام «تعرب بعد الهجرة». امت به هجرت تشویق شده‌اند و از «تعرب بعد الهجرة» نهی شده‌اند. هجرت:

الف) از دیار کفر به دیار اسلام جهت تقویت دین و حفظ دین فردی خود.

تبصره: اگر ماندن در دیار کفر و یا مهاجرت به دیار کفر موجب رشد و تبلیغ دین باشد، پسندیده است.

ب) از چادرنشینی به شهرک نشینی.

ج) از روستانشینی به شهرک نشینی.

د) از شهرک نشینی به شهر نشینی.

عکس هجرت‌های فوق، تعرب بعد الهجرة، است. هجرت از شهر به روستا و هجرت از روستا به چادر نشینی گناه کبیره است.^۱ و هجرت از شهر به شهرک مکروه است.

حدیث، فتوی، در این مورد زیاد است و چون از بحث ما خارج است از آنها صرف نظر می‌شود.

اما باید دانست اهمیت فرهنگ و مدنیت لازم نگرفته که اصول ایمنی فراموش شده و مراعات نشود. بی‌اعتنایی به اصول ایمنی خود نوعی تعرب و بی‌فرهنگی است.

ساختمان نامطمئن، خانه‌ای که احتمال آوار شدنش هست صلاحیت سکونت و عنوان «مسکن» را ندارد حتی خانه‌ای که واجد همه شرایط هست لیکن تنها فاقد درب است:

عن جعفر - علیه السلام - عن ابيه عن علي - عليه السلام - : انه كره ان يبیت الرجل فی بیت لیس له باب: ^۲ امام صادق از امام باقر - علیه السلام - نقل می‌کند که امیر المؤمنین - علیه السلام - تقبیح می‌کرد «شب در خانه بی درب به سر بردن» را.

توضیح:

از پیام این حدیث استفاده می‌شود که شب را در محیط آزاد - با همه خطرهایش - به سر بردن بهتر است از خانه‌ای که فاقد درب است. زیرا ممکن است هر نوع حیوان وارد آن شود و آسیب رساند. چهار دیواره بدون دربی که بتوان آن را بست هنگام حمله حیوان یا هر حادثه دیگر نه تنها عامل ایمنی نیست بل ابزاری برای به دام افتادن است.

قال النبی - صلی الله علیه و آله - : ثلاثة لا يتقبل الله عزوجل لهم بالحفظ: رجل نزل فی بیت خرب، و رجل صلّ علی قارعة الطريق، و رجل ارسل راحلته و لم يستوثق منها: ^۳ رسول اکرم - صلی الله علیه و آله - فرمود: خداوند حفاظت از سه کس را به عهده نمی‌گیرد: کسی که در خانه شکسته منزل کند، و کسی که در وسط راه نماز بخواند. و کسی که مرکب (یا خودرو) خود را بدون قید و بند (یا بدون قفل) رها کند.

^۱ بحار، ج ۷۶، ص ۱۵۷.

^۲ بحار، ج ۷۶، ص ۱۵۷.

^۳ بحار، ج ۷۶، ص ۱۵۷ - و نیز: ج ۸۳، ص ۳۱۷.

توضیح:

۱- مساله ایمنی در ساختمان در طول تاریخ یک روند نسبی را طی کرده است. پرداختن به ایمنی در حد امکانات علمی و صنعتی جامعه واجب است. زمانی بشرها برای تأمین ایمنی ساختمان، امکانات اندکی داشتند و امروز از عوامل بیشتری برخوردار هستند و در آینده از عوامل و امکانات برتر بهره مند خواهند بود. با پیشرفت امکانات، دایره «وجوب شرعی» نیز وسعت می‌یابد.

۲- پرداختن به اصول ایمنی و وجوب آن در محور و وظایف فردی نیز بسته به توان مالی فرد است.

۳- حکومت می‌تواند (و در مواقعی موظف است) مقرراتی را برای ایمنی در خانه سازی مردم، مقرر دارد.

۴- در همه چیز باید به خدایند توکل کرد. اما در مواقعی که شخص به وظایف خود عمل نکند و به خدا توکل کند، این توکل نیست بل (نعوذ بالله) استخدام خدا برای کارهای فردی خویشتن است و خداوند اجل است از این تصورات نابخردانه.

گفت پیغمبر به آواز بلند با توکل زانوی اشتر ببند

ایمنی و نرده

یک واحد مسکونی از واحدهای سلولی متعدد تشکیل می‌شود، محل خواب، محل جلسه، محل آشپزی، محل مطالعه، انبار، توالت و...

از واحدهای تشکیل دهنده خانه، بالکن و بهار خواب است که نیازمند حفاظ برای ایمنی می‌باشد خواه حفاظ به شکل نرده و خواه به شکل دیگر باشد و همینطور است راه پله:

قال النبی - صلی الله علیه و آله - : ان الله کره النوم فی سطح لیس بمحجر، و قال: من نام علی سطح غیر محجر فقد برئت منه الذمة^۱ رسول اکرم - صلی الله علیه و آله - فرمود: خوابیدن در بامی که حفاظ ندارد در نزد خداوند قبیح است. و نیز فرمود: هر کس در سطح بدون حفاظ بخوابد ذمه همگان از او بریء است.

توضیح:

۱- واژه «سطح» در اینجا به معنی هر سطحی است که نسبت به اطرافش دارای ارتفاع باشد خواه پشت بام باشد و خواه بالکنی که فقط (مثلاً) یک متر از زمین ارتفاع دارد و خواه بهار خواب. و همینطور است تختی که بیش از معمول ارتفاع داشته باشد.

۲- حفاظ می‌تواند دیوار باشد و می‌تواند نرده باشد که شرحش خواهد آمد.

۳- مراد از «برئت منه الذمة» سلب مسئولیت از همه کس و همه چیز، است. یعنی چنین شخصی هر آسیب یا بلائی

ببیند تنها خودش را سرزنش کند گاهی در حدیث‌ها از این معنی با عبارت «فلا یلو من الا نفسه»: ملامت نکند مگر خودش را، آمده است. چنین شخصی حتی از خدا نیز نباید توقع حفظ داشته باشد.

^۱. بحار، ج ۷۶، ص ۱۸۷.

سئلت اباعبدالله - عليه السلام - عن السطح ينام عليه بغير حجرة، فقال: نهى النبي - صلى الله عليه و آله - عنه. فسئلته عن ثلاثة حيطان، فقال: لا، الا اربع. فقلت: كم طول الحائط؟ قال: اقصره ذراع او شبر^۱ از امام صادق - عليه السلام - در مورد «خوابیدن در سطح بدون حفاظ» پرسیدم، فرمود: رسول خدا - صلى الله عليه و آله - از آن نهی کرده است. پرسیدم اگر سه جانب آن دیوار باشد کافی است؟ فرمود: نه. باید چهار جانبش دیوار باشد. گفتم: قد و ارتفاع حفاظ چه قدر باید باشد؟ فرمود: حداقل نیم متر یا یک وجب.

توضیح:

۱- معنی «سطح» در بالا بیان گشت.

۲- بدیهی است مراد از حفاظ چیزی است که بتواند شخص را از سقوط حفظ کند. بنابراین مقصود از حداقل نیم متر یا یک وجب چیست؟

در این مساله میزان ارتفاع حفاظ را عرض و پهنای آن تعیین می‌کند. اگر مانند دیوارهای قدیم دارای یک متر عرض باشد در این صورت همان یک وجب کافی است و هر چه عرض حفاظ کم باشد باید ارتفاع آن زیاد شود.

۳- اگر حفاظ نرده باشد پس یک وجب یا نیم متر کافی نیست.

۴- باید توجه داشت که سخن از «حداقل» است، حداقلی که بتوان با تأمین آن از مخالفت دستور خدا و رسول خارج شد. و مستحب آن است که ارتفاع در حدّ نهائی لزوم و تأمین کننده احتیاط به طور کامل، باشد. و به حدّ اسراف نیز نرسد.

۵- در سطح‌هایی مانند «تخت بلند» همان یک وجب کافی است.

۶- وقتی که سخن از حد اقل است عنصر دیگری نیز در سخنان معصومین - عليه السلام - حضور می‌یابد و آن رعایت حال فقیرترین افراد است که پائین‌ترین میزان واجب، تعیین می‌شود. و بر این اساس گاهی سخن امام با توجه به توان مالی مخاطب فرق می‌کند.

عن أبي عبدالله - عليه السلام - : في السطح يبات عليه غير محجّر. و قال: يحزیه ان يكون مقدار ارتفاع الحائط ذراعين: ^۲ از امام صادق - عليه السلام - در موضوع «خوابیدن در سطح فاقد حفاظ» فرمود: اگر ارتفاع حفاظ یک متر باشد کفایت می‌کند.

توضیح: در این حدیث به اصطلاح استاندارد قد حفاظ، تعیین شده است.

قال رسول الله - صلى الله عليه و آله - من بات على سطح غير محجّر فاصابه شئى فلا يلومنّ الا نفسه: ^۳ پیامبر اکرم - صلى الله عليه و آله - فرمود: هر کس شب را در سطح بدون حفاظ به سر برد و آسیبی به او برسد، پس سرزنش نکند مگر خودش را.

^۱ بخار، ج ۷۶، ص ۱۸۸.

^۲ بخار، همان مجلد، ص ۱۸۸.

^۳ همان مرجع، ص ۱۸۹.

نکته: در این حدیث نه فقط خوابیدن در سطح بل به سر بردن، زندگی کردن و حضور یک شب در سطح بدون حفاظ نکوهش شده است.

چند حدیث دیگر نیز در این مورد وارد شده است. در آینده نیز راجع به حفاظ در نردبان، بالابرها، کار در ارتفاع بحث خواهیم داشت.

راه پله یا نردبان؟ -

در بخشهای گرم سیر ایران از قدیم برای رفت و آمد به پشت بام از نردبان استفاده نمی‌کردند. در آن نواحی حتی خانه‌های گلی از داخل حیات و بیرون از خانه، راه پله گلی داشت.

در مناطقی مانند آذر بایجان، زنجان، کردستان، همدان و... برای این نیاز از نردبان استفاده می‌شد زیرا مصالح ابتدائی ساختمانی در قبال برف و باران مقاومت نمی‌کردند و مصالح پیشرفته نیز در دسترس اکثر مردم نبود.

از نظر اسلام استفاده از نردبان نکوهش شده - مگر در مواقع ضروری و ناچاری که این استثنا در همه چیز است - و پیامبر اسلام و ائمه طاهیرین امت را به ترک نردبان تشویق کرده و از استفاده از نردبان بر حذر داشته‌اند.

در فصل «ایمنی و محیط کار - بخش ارتفاع» در این مورد بحث خواهد شد. آن چه در این جا قابل ذکر است توجه به دقت و حساسیت اسلام نسبت به امور ایمنی است:

الصادق - علیه السلام - : اربعة تهرم قبل اوان الهمرم: اكل القديد، و القعود علی الندوة، و السعود فی الدرج، و مجامعة عجز: امام صادق - علیه السلام - فرمود: چهار چیز است که انسان را قبل از فرا رسیدن موسم پیری، پیر می‌کند: خوردن گوشت قدید و نشستن در جای مرطوب و بالا رفتن از نردبان و عمل جنسی با پیر زن.

توضیح:

۱- واژه «قدید» دو کاربرد لغوی دارد:

الف) در برخی از مناطق برای نگهداری گوشت جهت دراز مدت، آن را می‌خشکانیدند سپس در طول چندین ماه آن را به تدریج مصرف می‌کردند که قدید نامیده می‌شود. قدید یعنی گوشت خشکانیده شده.

ب) قدید یعنی گوشت سرخ کرده - قورمه - و ممکن است گوشتی که برای دراز مدت ذخیره می‌شده و به شکل خشکیده یا «قورمه، قیله» هر دو مورد نظر باشد.

متخصصین رشته «غذا شناسی» باید روشن کنند که آیا گوشت یخ زده نیز همین خاصیت را دارد یا نه؟ و مانند مجامعت با پیر زن موجب پیری می‌شود یا نه؟ آن چه مسلم است و با اصول ایمنی سازگار است استفاده از گوشت تازه است.

۲- مراد از «پیر کردن» غیر از آسیب‌ها و بیماری و یا دردمندی‌هایی است که ممکن است از اشیاء چهارگانه فوق متوجه انسان شود. یعنی اگر بر فرض آسیب مشخص موضعی، رخ ندهد دست کم پیری زودرس حتمی است.

۳- از دیدگاه علمی - تجربی، عظمت این حدیث و پیامش در حد معجزه می‌باشد. البته همه سخنان اهل بیت - علیهم السلام - معجزه علمی است.

۴- در این حدیث صرفاً «بالا رفتن از نردبان» عامل پیری زودرس معرفی شده است. خطرهای ناشی از نردبان، و بی حفاظ بودن آن، و اینکه نردبان یک عامل غیر مطمئن و بر خلاف اصول ایمنی است مسائل دیگری هستند که در بخش ارتفاع از بخشهای فصل «ایمنی و محیط کار» به شرح خواهد رفت. و همچنین علت پیری زودرس و علیت نردبان برای آن، در همان جا بحث خواهد شد.

سعود بر نردبان که در نظر معمولی یک امر عادی محسوب می‌شود - زیرا عادت موجب می‌شود که ابعاد منفی یک چیز، معمولی بل مثبت جلوه کند - از نظر حدیث در ردیف مشکلات بزرگ دنیوی و اخروی قرار دارد:

عن أبي عبد الله - عليه السلام - قال: ان لكل شيء ذروة، و ذروة القرآن آية الكرسي، من قرء آية الكرسي مرّة صرف الله عنه الف مكروه من مكاره الدنيا، و الف مكروه من مكاره الآخرة، ایسر مكروه الدنيا الفقير، و ایسر مكروه الآخرة عذاب القبر. و اني لا استعين بها على صعود الدرّجة...

امام صادق - عليه السلام - فرمود: برای هر چیزی نقطه فرازی است و نقطه فراز و برجسته قرآن آیه الكرسي است. هر کس آن را یک بار بخواند خداوند هزار پیشامد ناخوش آیند را در دنیا از او دفع می‌کند و هزار گرفتاری را در آخرت بر طرف می‌کند، کوچکترین آنها در دنیا فقر و در آخرت عذاب آخرت است. و من یاری می‌جویم از آیه الكرسي برای بالا رفتن از پله.

توضیح:

۱- آیه الكرسي ستاره‌ای درخشان در پیشانی قرآن و نقطه اوج آن است پیام همه آیه‌های توحیدی قرآن و نیز پیام همه آیه‌های کیهان شناسی قرآن، و همچنین پیام همه آیات مربوط به «رابطه انسان با خدا» و... در این تنها یک آیه خلاصه شده است. و توضیح این مهم دستکم نیازمند یک مجلد کتاب است. کوچکترین مساله این آیه پاسخ به این سوال بزرگ علمی است که «آیا جهان کهکشان‌ها محدود است یا نه؟»، کائنات بی‌نهایت به معنی ریاضی است یا نه؟، می‌باشد.

۲- مقصود از خواندن آیه الكرسي خواندن با توجه به معنی آن و تعمق در پیام علمی آن است، هر کس در حد توان خودش.

۳- خواندن هر آیه از آیه‌های قرآن همراه توجه و دقت در معنی و پیام آن، به عنوان دعا و توسل نیز بخش مهمی از ادعیه ای است که در سنت پیامبر - صلی الله علیه و آله - و اهل بیت - علیهم السلام - بوده است.

حداقل فایده ای که ذکر نام خدا یا خواندن آیه ای از قرآن به هنگام شروع به کاری دارد این است که حواس آدمی را جمع و خطرهای احتمالی را برایش یاد آوری می‌کند.

۴- در این حدیث «سعود از پله» آمده که ظاهراً شامل هر پله خواه پله نردبان خواه پله راه پله، می‌شود. لیکن با توجه به حدیث پیشین روشن می‌شود که مراد نردبان است. گرچه بالا رفتن از هر پله ای به طور همه روزه و بیش از حد، مضر است و بنا براین شرعاً نیز مکروه است.

۵- برخی گمان کرده‌اند این حدیث در مقام بیان اهمیت پرهیز از نردبان نیست و نباید با استفاده از این حدیث نردبان را یک مترسک جلوه داد. بل مقصود امام این است که برای هر کاری مهم و غیر مهم آیه الکرسی بخوانیم. همان طور که از رسول اکرم - صلی الله علیه و آله - نقل شده که «برای هر کاری و هر چیزی دعا کنید، موفقیت در هر چیزی را از خدا بخواهید حتی سالم ماندن بند کفشتان را»

اما اولاً: از دیدگاه ما که در این قبیل مسائل همه چیز را با عینک ایمنی نگاه می‌کنیم خود بند کفش موضوعی است بس مهم پاره شدن بند کفش و نیمه وارونه شدن پا در داخل کفش عده زیادی از کارگران ما را دچار حادثه کرده است.

ثانیاً: ما نیز می‌پذیریم که پیامبر اکرم - صلی الله علیه و آله - در حدیث مذکور در مقام تبیین یک حالت و احساس انسان است و یک اشتباه را که معمولاً دچار آن می‌شویم روشن می‌کند

در سطح معمولی اندیشه انسان، تصور می‌شود که باید چیزهای مهم را از خداوند خواست و نباید نیازهای ریز و پیش پا افتاده را با خداوند بزرگ و عظیم در میان گذاشت.

رسول الله - صلی الله علیه و آله - می‌فرماید: این تصور و احساس شما اشتباه است همه چیز را می‌توانید در قالب دعا و خواسته در پیشگاه خدا عنوان کنید.

لیکن حدیث مورد بحث ما که موضوعش پله است غیر از این مساله است. زیرا:

۱- همان طور که گفته شد با توجه به حدیث پیشین روشن می‌شود که این حدیث به نردبان نظر دارد و آن را به عنوان ویژه - نه به عنوان مثال - موضوع سخن قرار داده است.

۲- امام صادق - علیه السلام - در بیان این حدیث در مقام سخن از موضوعها و گرفتاریهای بزرگ است که کوچکترین آنها فقر در دنیا و عذاب قبر در آخرت است. یعنی درست بر عکس پیام و موضوع حدیث رسول اکرم - صلی الله علیه و آله - در مورد دعا.

۳- اگر مراد تشویق به خواندن آیه الکرسی برای هر کار مهم و غیر مهم بود دهها موضوع ریز و درشت است که هر کدام می‌توانست به عنوان مثال ذکر شود پس لابد انتخاب پله یک خصوصیتی دارد و این خصوصیت همان است که حدیثهای نردبان گویای آن هستند.

ایمنی: باید از راه پله استفاده شود نه از نردبان. و ساختمان خانه باید مجهز به راه پله باشد اما راه پله بدون حفاظ در ردیف بالکن بدون حفاظ و بهار خواب بدون حفاظ است که پیش تر گذشت. بلکه بالاتر زیرا استفاده از راه پله «که هم محل صعود به طبقات است و هم به پشت بام» خیلی بیشتر از استفاده از بهار خواب است.

در ساختمانهای قدیمی هر دو طرف راه پله داخل ساختمان، دیوار بود که بهترین حفاظ است ولی راه پله‌های امروزی تنها از یک طرف به دیوار تکیه دارند طرف دیگرشان باید نرده داشته باشد وگرنه: فلا یلومنّ الّا نفسه.

ایمنی و وسعت خانه

هر نوع فعالیت و تحرک، محیط مناسب خویش را اقتضا می‌کند، محیط خانه نسبت به تعداد اعضای خانه و نسبت به تحرکات ضروری و لازم در آن اعم از تحرکات روز مره و تحرکات مربوط به آداب و سنن، وسعت لازم به خود را الزاماً طلب می‌کنند.

اگر محیط خانه برای مجموع این فعالیت‌ها تنگ باشد هم ایمنی جسمی و هم ایمنی روانی و شخصیتی دچار آسیب می‌شود. به ویژه در خانه‌های امروزی که انباشته از ابزار و امکانات رفاهی از قبیل اثاث البیت و لوله کشی آب، گاز و... می‌باشد.

خانه باید از وسعت کافی و استاندارد مطابق با اصول ایمنی برخوردار باشد لیکن همان طور که تنگی فضای خانه موجب سلب ایمنی می‌شود همان طور نیز فضای زائد بر نیاز، با اصول ایمنی سازگار نیست که در برگهای آینده بررسی خواهد شد. اینک چند حدیث در لزوم وسعت خانه:

عن الصادق - علیه السلام - عن أبيه - عليه السلام - قال: قال رسول الله: ان من سعادة المرء ان يشبهه ولده، و المرئة الجملاء ذات دين و المركب الهني، و المسكن الواسع^۱ امام صادق - علیه السلام - از امام باقر - علیه السلام - نقل می‌کند: رسول خدا فرموده است: چهار چیز از موجبات خوشبختی است: شباهت فرزند به خود شخص، همسر زیبا و متدین، مرکب رهوار، و مسکن فراخ.

توضیح: ممکن است فرزند شبیه پدر یا مادر، یا شبیه هر دو باشد و ممکن است به هیچکدام شبیه نباشد و در اثر چگونگی فعالیت‌های ژنتیکی به فردی در سلسله اجداد پدری، یا به فردی در سلسله نیاکان مادری شبیه شود:

قال الصادق - علیه السلام - : ان الله اذا اراد ان يخلق خلقا جمع (كل) صورة بينه و بين آدم ثم خلقه على صورة احداهن فلا يقولن احد لولده: هذا لا يشبهني و لا يشبه شيئا من آبائي^۲

امام صادق - علیه السلام - فرمود: وقتی که خداوند اراده می‌کند کسی را خلق کند همه صورت‌های نیاکان او را تا آدم در نظر می‌گیرد آنگاه او را شبیه یکی از آنها می‌آفریند، پس کسی از شما در مورد فرزندش نگوید، این نه شبیه من است و نه شبیه یکی از پدران من.

و ممکن است سیمای کودک شبیه هیچکدام از سلسله نسلی (و بر اساس ژنتیک) نباشد داستان زیر از این موارد است:

شخصی به چهره یکی از مجریان تلویزیون به طور حساس علاقه‌مند می‌شود علاقه‌ای شدید، در هر فرصت به تماشای او می‌نشسته پس از مدتی فرزندش متولد می‌شود درست شبیه مجری مورد نظر و هم جنس با او تنها با این تفاوت که رنگ چهره نوزاد به اصطلاح سبزه رو و رنگ چهره مجری گندم گون بوده است این نیز به دلیل «سیاه و سفید» بودن تلویزیون بوده است و باید به آیندگان توضیح داده شود که در سالهای پیش اکثر تلویزیون‌ها رنگی نبوده است.

۱. بحارالانوار، ج ۷۶، ص ۱۴۹.

۲. بحار، ج ۱۰۴، ص ۹۳ - وسائل الشیعه، ابواب احکام الاولاد، باب ۱۰۵.

حساسیت‌های مختلف در شکل و شمایل کودک تأثیر می‌گذارد و به همین جهت اسلام سفارش جدی دارد که مرد و زن به چهره افراد دیگر غیر از همسران خود حساس نباشند به ویژه به هنگام مقاربت جنسی.

از بهروزی است که فرزند آدم شبیه خودش باشد همان طور که از بهروزی است که مرکبش چموش نباشد. از عبارت بالا پیداست که می‌خواستیم این موضوع یعنی موضوع حساسیتها و تأثیر آنها در کودک را کش ندهیم. لیکن وسوسه شدم قدری در این مورد بحث کنم...

حساسیت‌ها به ویژه در وقت و موسم تحریک غریزه جنسی و در وقت‌های بحران شهوی، سخت مؤثرند. حساسیت به اشخاص به محیط، به رنگ، به شیء خاص و.. در نطفه و جنین اثر می‌گذارد در این موضوع حدیث شگفت و درعین حال نشان دهنده یک معجزه عملی داریم که خلاصه آن را در زیر مشاهده می‌کنید:

سنای مصر تشکیل جلسه داد تا موسی - پسر خوانده فرعون وقت - را محاکمه کند و او را به عنوان قاتل مجازات نماید، خبر به موسی رسید. «انّ الملاء یأتمرون بك لیقتلوك فاخرج انّ لك من الناصیحین». شخصی گفت: سنا تشکیل جلسه داده و سران اریستو کراسی می‌خواهند تو را اعدام کنند پس فرار کن من از خیر خواهان تو هستم.

موسی از کشور مصر خارج شد و ناحیه صحرای سینا را طی کرد تا به حومه شهر «مدین» واقع در اردن امروزی و نزدیک نوک خلیج عقبه، رسید. دو دختر را مشاهده کرد که گوسفندان‌شان را برای آب دادن به کنار چاه آب آورده‌اند لیکن از کشیدن دلو چرمین بزرگ ناتوان هستند.

گفتند: پدر ما پیر مرد است ما به امور گوسفندان می‌رسیم امروز دیر آمدیم چوبان‌ها رفته‌اند و از کشیدن این دلو سنگین عاجزیم.

موسی دلو بزرگ را پی در پی پر و خالی کرد، گوسفندان از آخور آب، آب خوردند. دخترها گله‌شان را رانده و رفتند موسای جوان خسته و گرسنه در سایه درختی آرمید پس از مدتی یکی از دخترها آمد: پدرم تو را دعوت کرده می‌خواهد دستمزد کارت را بدهد.

شعیب به جوان غریب گفت: اگر هشت سال یا ده سال گوسفندان من را اداره کنی هم مزدی به تو می‌دهم و هم یکی از دخترانم را به ازدواج تو در می‌آورم.

روزی موسی به شعیب گفت: امسال که شروع شده به آخر برسد قرار داد ما تمام می‌شود و من تصمیم دارم به وطنم برگردم. شعیب گفت: امسال هر برّه و بزغاله ای که ابلق متولد شود مال تو باشد.

موسی برنامه ای تنظیم کرد بر اساس سه اصل:

۱- چوب دستی چوپانی خویش را به رنگ ابلق در آورد.

۲- رو پوش چوپانی خویش را به رنگ ابلق در آورد.

۳- چیزی شبیه پرچم به رنگ ابلق درست کرد و در محل تجمع روزانه گوسفندان بر سر چوبی علم کرد. این برنامه را به ویژه در موسم جفتگیری گوسفندان به دقت به اجرا گذاشت. آن سال اکثر برّه و بزغاله‌ها با رنگ ابلق متولد شدند و بدین ترتیب داماد برنده شد.

این داستان در اکثر متون اسلامی مربوط به موسی - علیه السلام - آمده و می‌توانید گونه‌ای از آن را در بحار، ج ۱۳، ص ۲۹ مطالعه کنید.

برگردیم به ایمنی ساختمان خانه مبحث وسعت خانه:

فی ما اوصی به النَّبِیِّ - صلی الله علیه و آله - علیاً: یاعلی العیش فی ثلاثة: دار قوراء، و جاریة حسناء، و فرس قباء: ^۱ از جمله وصیت‌های پیامبر - صلی الله علیه و آله - به علی - علیه السلام - : ای علی لذت زندگی در سه چیز است: خانه فراخ، و همسر زیبا، و مرکب رهوار.

قال رسول الله - صلی الله علیه و آله - : من سعادة المرء ان یتسع منزله: ^۲ رسول خدا - صلی الله علیه و آله - فرمود: از بهروزی مرد است که خانه اش وسیع باشد.

عن الصادق - علیه السلام - : من سعادة المسلم المسکن الواسع: ^۳

امام صادق: فرمود: از نیک بختی مسلمان مسکن وسیع است.

ان ابا الحسن - علیه السلام - سئل عن افضل عیش الدنيا، فقال: سعة المنزل و كثرة المحببین: ^۴ از امام کاظم - علیه السلام - پرسیدند: بهترین لذت دنیا چیست؟ فرمود: وسعت منزل و کثرت دوستان.

عن الصادق - علیه السلام - : تذاکروا الشوم عنده، فقال: الشوم فی ثلاثة: فی المرئة والدابة و الدار، فاما شوم المرئة فکثرة مهرها و عقوق زوجها، و اما الدابة فسوء خلقها و منعها ظهرها، و اما الدار فضیق ساحتها و شر جيرانها و كثرة عیوبها: ^۵ در حضور امام صادق - علیه السلام - سخن از شومی به میان آمد، فرمود: شومی در سه چیز است: زن، مرکب و خانه، شومی زن افزونی مهریه و دشواری زایمانش است، و شومی مرکب در افزونی عیب و بدرفتاری آن است، و شومی خانه در تنگی آن و بدی همسایگانش است.

قال رسول الله - صلی الله علیه و آله - : الشوم فی ثلاثة اشياء: فی المرئة: و الدار، فاما المرئة فشومها غلاء مهرها و عسر ولادتها، و اما الدابة فشومها كثرة عللها و سوء خلقها، و اما الدار فشومها ضيقها و خبث جيرانها: ^۶

رسول اکرم - صلی الله علیه و آله و سلم - فرمود: شومی در سه چیز است: زن، مرکب و خانه، شومی زن افزونی مهریه و دشواری زایمانش است، و شومی مرکب در افزونی عیب و بدرفتاری آن است، و شومی خانه در تنگی آن و بدی همسایگانش است.

شوم: حادثه ساز: گرفتاری آفرین: چیزی که ایمنی و آسایش را تهدید می‌کند.

۱. بحار، ج ۷۶، ص ۱۴۸ - وسائل الشیعه، ابواب المساکن، باب ۱.

۲. بحارالانوار، همان جلد، ص ۱۵۲ - وسائل الشیعه، همان باب.

۳. همان دو مرجع.

۴. همان دو مرجع.

۵. بحار، همان جلد، ص ۱۵۰ - وسائل الشیعه، ابواب المهور، باب ۵.

۶. بحار، ج ۷۶، ص ۱۵۰ - وسائل الشیعه، ابواب المهمور، باب ۵.

مراد آن شومی مصطلح عوامانه نیست، بل مقصود عوامل واقعی سلب آسایش، یا عواملی که احتمال انگیزش‌های ضد ایمنی در آنها زیاد است، می‌باشد. مانند: عیب و نقص در مرکب، و یا کثرت مهریه که در برخی خانم‌ها موجب انگیزش خود برتر بینی نسبت به شوهرش و منشا اختلافات با پشت گرمی مهریه سنگین...

کثرت عیوب خانه که در حدیث اول آمده به ۵ نوع است :

۱- نقص در ساختمان در نحوه ساختن و مصالحی که به کار رفته و عدم استحکام لازم.

۲- نقصهایی که بعدا حادث شده مانند شکستگی و...

۳- نقص درون ساختمان مانند فقدان حفاظهای لازم مانند نرده و غیره

۴- نقص درون خانه مانند اشکال در نقشه داخلی، و تقسیمات سلول‌ها و تعبیه ستون‌ها بر خلاف اصول ایمنی از باب

مثال اعضای خانواده به هنگام تحرک در خانه سرشان به ستون، چهارچوب در، برجستگیهای دکور دیواری و.. بخورد.

۵- تنگی خانه: این مورد اساسا به عنوان یک شومی خاص ذکر شده یعنی ممکن است خانه ای عیوب بالا را نداشته

باشد، لیکن تنگ باشد.

ایمنی و فضاهای زیادی در خانه

نظر اسلام را در مورد تنگی و وسعت دیدیم البته تنها نمونه‌هایی از حدیث‌ها آورده شد. اینک نظر اسلام را در مورد خانه‌ای که بیش از حد وسیع باشد و یا دارای فضاهای غیر لازم باشد مشاهده کرده و رابطه آن را با ایمنی در بیان اسلام بررسی نماییم.

فضای زیادی در ارتفاع سقف

این موضوع بیشتر به بحث بهداشت ایمنی مربوط می‌شود به بخش حفاظت ایمنی. میکروبها را از یک دیدگاه می‌توان به سه نوع تقسیم کرد: میکروب هوازی، میکروب خاک (زمین) زی و میکروب آبی از باب مثال میکروب طاعون هوازی و میکروب وبا آبی است. امام سجاد در آن نفرینش که به کافران مهاجم و ستمگر نفرین می‌کند^۱ می‌گوید: «اللهم و امزج هوائهم بالطاعون و میاهم بالوباء»^۲ به این نکته توجه می‌دهد.

میکروبها از هر سه نوع می‌توانند در محیط خانه باشند به ویژه میکروب هوازی و زمین زی که هر دو در این بحث - فضای زیادی - مورد نظر حدیثها هستند

الباقر - علیه السلام - قال: ما وقع من الاستقف قوف ثمانية اذرع فهو مسكون:^۳ امام باقر (یا صادق - علیه السلام -)

فرمود:

سقفی که بالاتر از چهار متر باشد محل سکونت جانداران دیگر خواهد بود

توضیح:

^۱ موضوع «نفرین» و چون چرای آن، نکات جالبی در علم «انسان شناسی» و «جامعه شناسی» دارد، لیکن از بحث ما خارج است.

^۲ این حدیث در برخی نوشته ها بدین صورت آمده اما در دعای ۲۷ صحیفه سجاده چنین است: «اللهم و امزج میاهم بالوبا و اطعمتهم بالادواء».

^۳ بحار، همان جلد، ص ۱۵۱ - وسائل الشیعه، ابواب احکام المساکن، باب ۵.

۱- ارتفاع سقف وقتی به دلیل فوق مکروه است که ارتفاع در و پنجره در حد معمول باشد و اگر در و پنجره ارتفاع زیادی داشته باشند مثلا با سقف مماس باشد و جریان هوا و نور آفتاب به آن باشد محل سکونت جانداران (میکروبهها) نمی‌شود. و این در حالی است که قسمتهای بالائی در و پنجره به وسیله شیشه و امثال آن ثابت و بسته نباشد و در بیان مشروح تر... سقف بلند یکی از سه صورت را دارد...

الف) سقف بلند و در و پنجره با ارتفاع معمولی.

ب) سقف بلند و در و پنجره با ارتفاع بلند لیکن مسدود بوسیله شیشه ثابت.

ج) سقف بلند و در و پنجره بلند و غیر مسدود یا باز و مسدود به طور متناوب.

دو صورت اول مشمول حدیث بالا است و تنها صورت سوم از پیام حدیث خارج است و از نظر بهداشتی بی اشکال است.

۲- نصب پروانه و پنکه‌های تخلیه کننده در نزدیکی سقف گرچه مفید است لیکن کافی نیست. زیرا تخلیه کننده‌ها جریان هوا را در یک مسیر معین قرار می‌دهند و همه نقاط فضا را تکان نمی‌دهند. آن چه لازم است تکان خوردن هوا به طور طبیعی مانند آن چه به وسیله باد ایجاد می‌شود است. و این تحول لازم، به وسیله تخلیه کننده‌ها حاصل نمی‌شود.

۳- نصب پنکه و استفاده از وسیله بر هم زنده هوا در فضای داخل و به همراه آن نصب یک دستگاه دیگر به تخلیه هوا می‌تواند کافی باشد زیرا هم تحرک و تکان لازم هوا حاصل می‌شود و هم تخلیه، اما این نیز راه حل استاندارد مشکل، نمی‌باشد.

پس یا باید از انتخاب سقف بلند صرف نظر شود و یا در و پنجره ای بلند با لنگه‌ها یا دریچه‌های بازشونده همراه باشد.

عن ابی عبدالله قال: سمك البيت سبعة اذرع او ثمانية اذرع فما فوق ذلك فمحتضر: ^۱ امام صادق فرمود: سقف خانه باید سه و نیم یا چهار متر باشد و افزون از آن حضور گاه جانداران دیگر خواهد بود.

توضیح:

۱- در فصل «ایمنی و محیط شهر» گفته شد که شهر منطقه‌ای است بریده از طبیعت، به همین دلیل چرخه‌های طبیعت در آن مختل می‌شود و هماهنگی‌های طبیعی از بین می‌رود و نیز شهر به وسیله فعالیت‌های اجتماعی و زیستی روزمره مردم به شدت آلوده می‌شود.

خانه نیز بخشی است بریده از شهر، یعنی «بریده ای از بریده از طبیعت» بنابر این خانه از جهتی آلوده تر از شهر و شهر آلوده است. چرخه‌های طبیعت در خانه بیش از شهر دچار اختلال و توقف می‌شود و از جهتی دیگر چون به بهداشت خانه بیش از بهداشت شهر رسیدگی می‌شود خانه نظیف تر از شهر می‌باشد.

۲- زوایا و گوشه‌هایی از خانه که رکود هوا در آن شدید تر است و جریان هوا محدودتر، محیط مساعدی برای میکروبه‌های هوازی می‌شود و نیز گوشه‌های دیوارها و خود سقف و درها محیط مناسبی برای میکروبه‌های زمین زی می‌گردد.

^۱. بحار، همان جلد، ص ۱۵۱ - وسائل الشیعه، همان باب.

۳- در متن این حدیث دو اندازه متفاوت برای ارتفاع سقف آمده است «چهار متر یا ۳/۵ متر» بدیهی است این یعنی عدم تعیین یک استاندارد واحد. مراد از این بیان نه تردید است و نه واگذاری موضوع به میل و سلیقه شخصی افراد بل بسته به میزان ارتفاع در و پنجره است که در بالا به شرح رفت.

۴- از این حدیث روشن می‌شود که حد اقل ارتفاع سقف - و استاندارد آن - سه و نیم متر است و سقفهای امروزی با استاندارد اسلام مطابقت ندارد بدیهی است که همان طور که فضای زیادی منشأ عوامل ضد ایمنی می‌شود، کمبود فضا نیز یکی از عوامل ضد ایمنی است. همان طور که در حدیث‌های مربوط به وسعت و تنگی خانه مشاهده کردیم. با توجه به این دو حدیث باید گفت مراد از وسعت و تنگی تنها در دو بعد عرض و طول نیست بل بعد ارتفاع نیز در نظر است. در این مورد حدیث زیبایی وارد شده است

عن ابی عبدالله: شکا الیه رجل عبث اهل الارض باهل بیته و بعیاله، فقال کم سمک بیتک؟ قال: عשרاً اذرع. فقال: اذرع ثمانية اذرع کما تدور البیت...^۱ از امام صادق - علیه السلام - : مردی به آن حضرت از مزاحمت جانداران به خانواده- اش، شکایت کرد امام پرسید: سقف خانه ات جقدر است: گفت: پنج متر. فرمود: آن را به چهار متر کاهش بده. همان طور که عرض و طول خانه (اتاق) است.

توضیح:

۱- مراد از «اهل الارض» که به خانواده آن شخص ایجاد مزاحمت می‌کردند چیست؟ آیا حشرات و جنبندگانی از این قبیل است؟ یا اجنه و امثال آن؟ یا میکروبها؟

معلوم است که شکایت کننده از موجودی به نام میکروب اطلاع نداشته پس مرادش یا حشرات الارض بوده در این صورت باید گفت سقف بلند و بخش زیادی فضای آن محل پرورش عنکبوت و امثال آن شده که گاهگاهی فرود آمده و اهل خانه را ناراحت می‌کرده‌اند و یا منظورش جن و امثال آن بوده که در قدیم اکثر آسیب‌های ناشی از میکروب را به جن‌ها نسبت می‌دادند.

در هر صورت امام منشأ این عدم ایمنی را ارتفاع زیادی سقف خانه دانسته و امر به کاهش آن می‌کند.

۲- در این حدیث استاندارد اتاق را نیز تعیین می‌کند: چهار در چهار و با ارتفاع چهار به شرط تناسب ارتفاع در و پنجره با آن. بنابراین استاندارد ۵×۳/۵ یا ۴×۳ امروزی با معیار اسلامی مطابقت ندارد. راستی اصول ایمنی با کدام سازگار است؟ کمی دقت در مساله زیبایی و ایمنی ۴×۴ را روشن می‌کند

۳- من در این صدد نیستم که هر لفظ «جن» یاهر کلمه مشعر بر آن را به میکروب تأویل کنم. زیرا جن نوعی موجود جاندار و مکلف است و غیر از میکروب. انکار این حقیقت انکار قرآن است اما در برخی از حدیث‌ها لفظ جن به عنوان استعاری به کار رفته نه در معنی حقیقی لغوی، و این نیز مسلم است. همین توضیح را پیشتر در مورد لفظ «شیطان» نیز دادم.

^۱. بحار، ج ۷۶، ص ۱۴۹.

۴- فضای زیادی به شکل اطاق، پستو، انباری، زیر زمین، و سرداب و... که بدون استفاده و راکد بماند نیز محل پرورش میکروب می‌باشد و در یک کلام: هر فضایی که متروک باشد یا به حد کافی مورد استفاده و رفت و آمد و تحرکات نباشد مضر است و هر عمل و کردار مضر مکافات اخروی نیز دارد.

عن ابی عبدالله: کل بناء لیس بکفاف فهو و بال علی صاحبه یوم القیامة: ^۱ امام صادق فرمود: هر بنایی که بیش از حد کفاف باشد در روز قیامت برای صاحبش وبال خواهد بود

قال الصادق - علیه السلام - : من بنی فوق مسکنه کلف حمله یوم القیامة: ^۲ امام صادق فرمود: هر کس بیش از نیازش ساختمان کند، روز قیامت بر حمل آن مکلف می‌شود
ایجاد فضای زیادی مفسد زیر را دارد.

۱- بهداشت و ایمنی را دچار اختلال می‌کند

۲- اسراف و صدمه به اقتصاد فردی و اقتصاد اجتماعی است.

۳- مشمول «عطله» است. عطله یعنی عاقل گذاشتن مال و سرمایه که در اسلام محکوم است.

قال رسول الله - صلی الله علیه و آله - : فان کنتم صادقین فلا تبنوا مالا تسکنون: ^۳ پیامبر اکرم - صلی الله علیه و آله - فرمود: اگر بر ایمان راستگو هستید پس بنا نکنید آن چه را که ساکن نمی‌شوید.

پنکه یا بال کبوتر:

از بحث‌های فوق مشخص گشت که اسلام نسبت به هوای راکد و هوای مانده و کهنه شده، سخت حساس است و آن را نکوهش می‌کند و سخن از دستگاه‌های تخلیه هوا و تحرک دهنده هوا به میان آمد اینک به حدیث زیر توجه فرمایید.

شکا رجل الی ابی جعفر فقال: اخرجنا الجنّ (یعنی عمار منازلهم) قال: اجعلوا سقف بیوتکم سبعة اذرع. و اجعلوا الحمام فی اکناف الدار. قال الرجل: ففعلنا ذلك فما رأینما شیئا نکرهه بعد ذلك: ^۴ مردی به امام باقر شکوه کرد: جن‌ها ما را از خانه بیرون کردند و منظورش آنهایی بود که در منازل به سر می‌برند، امام فرمود: ارتفاع سقف خانه‌هایتان را سه و نیم متر قرار دهید و در گوشه‌های ساختمان کبوتر جادهید آن مرد می‌گفت توصیه امام باقر را عمل کردیم پس از آن چیزی که ناراحتان کند مشاهده نکردیم.

توضیح:

۱- عُمّار: عمر کنندگان: زیست کنندگان - عمار المنزل: چیزها و جنبندگانی که در منزل‌ها زندگی می‌کنند مانند عنکبوت خانگی، کک خانگی، سوسک خانگی و... به گربه و کبوتر نیز عمار البیت گفته شده. ^۵

^۱ بخار، ج ۷۶، ص ۱۵۰.

^۲ همان مرجع.

^۳ بخار، ج ۷۶، ص ۲۸۶.

^۴ همان مرجع، ص ۱۵۱ - وسائل الشیعه، ابواب احکام المساکن، باب ۵.

^۵ همان مرجع، ص ۱۶۳.

۲- این اصطلاح با اصطلاح «عمار الدیار» که بعداً بحث خواهد شد اشتباه نشود. در میان عرب جاهلی نسبت به برخی از مارها باوری وجود داشت که آنها را آباد کننده خانه‌ها و خاندان‌ها می‌دانستند و اثری عمار در این اصطلاح یعنی آباد کننده. در فصل ایمنی و محیط زیست به باورهای اقوام مختلف که سمبل آن «فرّ شاهنشاهی» است اشاره شد و در بخش‌های بعدی نیز خواهد آمد.

۳- جن نام آن موجود عاقل و مکلف است. گاهی نیز برهر جاندار می‌که در چشم نیاید یا مشکل دیده شود اطلاق می‌گردد. جنین که به کودک داخل رحم گفته می‌شود از همین ریشه است در متن همین حدیث تصریح شده که مراد آن مرد جن واقعی نبوده و خود حدیث به کاربرد استعاری این لفظ تنصیف کرده است.

۴- کبوتر می‌تواند جنبندگانی مانند، مورچه، عنکبوت، سوسک... را بخورد. و نیز به وسیله‌ی بال زدن به هنگام پرواز در فضاهای خانه گوشه‌های راکد هوا را حرکت می‌دهد کاری که در مورد پنکه بحث شد. این اصل در حدیث زیر با شیوه گویا تر توصیه شده است.

قال امیر المؤمنین: ان خفیف اجنجة الحمام لیطرد الشیطان؛^۱ علی فرمود: حرکت بالهای کبوتر شیطان را می‌راند:

هوای ثابت و راکد و مانده در گوشه‌ی ساختمان در بهداشتی‌ترین خانه مضر و خطرناک است که متأسفانه در فرهنگ بهداشتی امروزی چنانکه باید و به صورت بهینه‌ای مورد قبول، مطرح نیست و در عمل و باور فاصله زیادی با فرهنگ اسلامی داریم.

اکنون که سخن بدین جا رسید بهتر است بینش اسلام را درباره «کدام حیوان سزاوار است در خانه باشد» بشنویم.

ایمنی و حضور حیوان در خانه:

رابطه انسان با حیوان با چهار انگیزه است: ۱- اقتصادی، ۲- عاطفی، ۳- زینتی، ۴- در جهت تأمین ایمنی - مانند استفاده از سگ برای نگهبانی و پاس و گربه برای مبارزه با موش.

گاهی یکی و گاهی دو و سه و گاهی هر چهار انگیزه در نگهداری حیوان دخیل می‌شوند.

اسلام همه گونه‌های رابطه با حیوان را در مورد برخی حیوانات ممنوع کرده است مانند مسوخ و خوک. و نسبت به برخی دیگر رابطه زینتی و عاطفی را ممنوع و رابطه اقتصادی را محدود کرده است از قبیل سگ و گربه.

سگ: گوشت سگ حرام و کل وجودش نجس و نگهداری با انگیزه اقتصادی و عاطفی و زینتی ممنوع است تنها در جهت ایمنی و نگهبانی و وسیله شکار مجاز شده است. سگ حامل خطرناکترین میکروب است حتی ادعا شده نوعی از میکروب سگ با الکل و با جوشانیدن نیز قابل ضد عفونی نیست و نیز ادعا شده بیماری هاری سگ به هیچ وجه قابل پیش بینی نیست زیرا هم منشأ جسمی دارد و هم منشأ روحی. بنابراین سگ موجودی است که قابل بهداشت نمی‌باشد. و هر لحظه ممکن است عامل سرایت بیماری و عامل واگیری هاری گردد. و امینی انسان را مختل کند.

سگ موجودی است سخت عاطفه برانگیز و به همین جهت عده ای دچار روحیه «سگ بازی» می‌شوند. در کشورهای غربی انتخاب سگ به عنوان مونس و همدم و نیز ابزار زینتی رواج دارد گاهی شدت علاقه به حدی می‌رسد که شخص

^۱ همان مرجع، ص ۱۶۲- و سائل الشیعه، ابواب احکام الذواب، باب ۳۱.

دارایی خویش را برای سگ وقف می‌کند امروز مبالغه‌گفتی صرف نگهداری و پزشکی و درمان سگ‌ها و گربه‌ها می‌شود و خیلی از انسان‌های گرسنه در نقاطی از جهان و در گوشه و کنار همان کشورهای غربی گرسنه و بدون سر پناه مانده‌اند. نمونه اش را حاشیه نشیان کنار اتوبان کمربندی لندن و...

رواج این موضوع ۵ عامل دارد.

۱- خصلت عاطفه‌انگیزی سگ.

۲- از هم پاشیدن روابط خانوادگی و فAMILI که موجب خلأ عظیم در زمینه عاطفی گشته است.

۳- بی‌معنی شدن چیزی به نام دوست و از بین رفتن حلقه‌های دوستی.

۴- حس «مطیع جوئی» حس فرماندهی.

۵- عقده و بیماری روانی.

در جامعه‌های قدیمی که پر از روابط و عواطف و دوستی بود باز عده‌ای پیدا می‌شدند که دچار روحیه سگ‌بازی بودند اینان برای این خصلت غیر از بیماری و کمبود روانی انگیزه‌ای نداشتند امروز نیز خیلی‌ها تنها به همین دلیل دچار آن می‌شوند به ویژه در جامعه‌های اسلامی که هنوز روابط خانوادگی و فAMILI و دوست‌یابی در حد کافی پا برجاست. برخی نیز بنا به عللی از جمله تجرد و عدم ازدواج، حس امر و نهی‌شان (که در هر انسان است) فعال می‌شود و سگ بهترین مورد برای اقتای این حس است زیرا تربیت پذیر و مطیع است دستورات و فرمانهای شخص را به خوبی اجرا می‌کند.

این حس امر و نهی یا می‌خواهید نام آن را «حس فرماندهی» بگذارید ممکن است در همان حد طبیعی باشد و شخص را به نگهداری سگ وادار کند و ممکن است به حد بیماری روانی نیز برسد.

حس فرماندهی افراد متاهل با همان راهنمایی‌ها و تذکرات صمیمانه که به اعضای خانواده ابراز می‌دارند اقل می‌شود و معمولاً در قالب خواستن و تعاون عملی می‌گردد.

در میان مردم عرب و قبایل ترک دو چیز سمبل حیات و قدرت بود.

۱- دود و دخان: دود نشان رواج زندگی و به اصطلاح حشمت خانواده بود و توان مالی آن را نشان می‌داد نکته این است که هنوز «اجاق» سمبل خانواده و تبار است حتی کسی که به دلیل نداشتن فرزند مقطوع النسل می‌شود «اجاق کور» خوانده می‌شود و نیز لفظ «دودمان» به معنی «خاندان» به کار می‌رود.

۲- سگ: داشتن سگ دلالت می‌کرد که صاحبش علاوه بر سیرکردن شکم خود توانسته سگی را هم سیر کند صدای سگ نشان آبادی و رونق محسوب می‌گشت عرب‌های جاهلی نام پسرانشان را نیز کلب می‌گذاشتند و قبیله‌هایی نیز به نام بنی کلب و بنی کلب معروف بودند.

اسلام آمد و این حیوان را یک عامل ضد ایمنی که باید از زندگی بشر طرد شود معرفی کرد:

قال رسول الله: ان جبرئيل اتاني فقال: انا معشر الملائكة لا ندخل بيتا فيه كلب و لا تمثال جسدا و لا اناء يبالي فيه:^١
رسول خدا - صلی الله علیه و آله - فرمود جبرئیل آمد و گفت ما فرشته جماعت به خانه‌ای که در آن سگ یا تندیس
یا ظرفی باشد که در آن ادرار می‌کنند وارد نمی‌شویم.^٢

فی وصیة النبی لعلی: یا علی من السحت ثمن الميتة و ثمن الکلب...:^٣ از جمله وصیت‌های پیامبر به علی - علیه السلام - :
ای علی بهائی که از فروش لاشه‌ی مردار و فروش سگ به دست می‌آید سحت است.

سحت: پلید و ننگین و مشمئز کننده و در عین حال حرام.

عن ابی عبدالله - علیه السلام - : السحت ثمن الميتة و ثمن الکلب و ثمن الخمر و مهر البغی و الرشوة فی الحکم و اجر
الکاهن:^٤ امام صادق - علیه السلام - فرمود: بهای لاشه مردار و بهای سگ و بهای شراب و اجرت زناکار و رشوه در
قضاوت و اجرت کاهن، سحت است.

... سئل ابا عبدالله عن الکلب فقال: رجس، نجس...:^٥ کسی از امام صادق از حکم سگ پرسید فرمود: سگ رجس
است نجس است:

رجس: پلیدی مادی و غیر مادی - چیزی که دارای پلیدی مادی و غیر مادی باشد

نجس: پلیدی مادی - چیزی که دارای پلیدی مادی باشد.

توضیح: در منطق اسلام، رجس یا نجس تنها به چیزی گفته می‌شود که پلیدی آن برای جسم و جان انسان مضر
باشد و ایمنی جسمی و روانی انسان را تهدید کند خطری که سودش به ریسکش نمی‌ارزد.

هر ظرف آلوده با شستن پاک (در حد قابل قبول عادی) می‌شود، غیر از ظرفی که با زبان سگ یا خوک تماس داشته
باشد. نکته جالب این است که اسلام توصیه می‌کند آن را با خاک سائیده و پاک کند سپس با آب بشویند.

در فصل ایمنی و محیط زیست عمومی گفته شد که اسلام خاک را طهور و ضد عفونی کننده و زداینده میکروب
می‌داند،

پیشنهاد: بر دست اندرکاران رشته میکروب شناسی است که رابطه خاک را با میکروب ویژه دهان و زبان سگ
بررسی کنند که بی تردید به نتیجه جالبی خواهند رسید.

ممکن است در دهان و زبان سگ میکروبهایی گوناگونی باشد آن چه در این موضوع مورد نظر است میکروبی است
که فقط با «ولوغ» یعنی لیسیدن و یا جنباندن زبان در مایع محتوای ظرف به ظرف منتقل می‌شود نه هر میکروبی از هر
نوع.

گربه: در ضمن بحث‌های آینده راجع به گربه بحث خواهد شد.

اگر بنا است حیوانی در خانه باشد پس... :

^١ .بخار، ج ٧٦، ص ١٥٩.

^٢ . قابل توجه آنان که ظرف مخصوص برای ادرار کودک در وسط اطاق یا هال می‌گذارند.

^٣ . وسائل الشیعه، ابواب ما یکتسب به، باب ٥.

^٤ . همان دو مرجع.

^٥ . وسائل الشیعه، ابواب النجاسات، باب ١٢.

اگر بنا است حیوانی در خانه باشد با انگیزه‌ی انس و الفت یا زینت و یا حضور نمونه‌ای از طبیعت در خانه بهتر است کبوتر یا خروس باشد زیرا:

۱- خروس و کبوتر ایمنی را تهدید نمی‌کنند.

۲- نیازمند قفس نیستند تا مصداق زندانی کردن یک حیوان و سلب آزادی آن باشد

۳- نقش‌های مثبتی نیز دارند نمونه اش در مورد کبوتر در همین فصل گذشت و در مورد خروس در زیر می‌آید.

قال ابی عبدالله: الذّیک الا بیض صدیقی و صدیق کل مؤمن: ^۱ امام صادق فرمود: خروس سفید دوست من و دوست هر مومن است.

شکا رجل الی النبی الوحشة، فامرہ بائخاذ زوج حمام: ^۲ مردی از وحشت (که در اثر تنهایی متوجه او می‌گشت به رسول خدا شکایت کرد رسول خدا به او توصیه کرد که جفتی کبوتر داشته باشد.

توضیح:

۱- در بالا گفته شد که یکی از انگیزه‌های حیوان گرایی تجرد و تنهایی است.

۲- ظاهراً فرد مذکور از تشکیل خانواده عاجز یا معذور بوده است و گرنه به تشکیل خانواده توصیه می‌شد.

۳- دستور و سفارش فقط برای یک جفت کبوتر بوده نه زیاد.

قال رسول الله: اتخذو فی بیوتکم الدواجن یتشاغل بها الشیطان عن صبیانکم: ^۳ پیامبر اکرم فرمود در خانه هایتان

مرغان اهلی (که نیازمند قفس نیستند) داشته باشید تا شیطانها با آنها مشغول باشند و به کودکان شما نپردازند.

عن ابی عبدالله: قال لیس من بیت نبی الا وفیه حمام، لانّ سفهاء الجنّ یعبثون بصبیان البیت فاذا کان فیه حمام عبثوا

بالحمام و ترکوا الناس: ^۴ امام صادق فرمود: هیچ پیامبری نبوده مگر در خانه‌اش کبوتر بوده است زیرا جن‌های بی‌خرد با کودکان خانه‌ور می‌روند. وقتی که کبوتر در خانه باشد با کبوتر ور می‌روند و مردم را رها می‌کنند.

پیشنهاد: از این حدیثها بر می‌آید که کبوتر نوع یا انواعی از میکروب را به بدن خود جذب می‌کند و با تبخیرات

بدنش آن را متحول می‌سازد و میکروب مضر را به مفید تبدیل می‌کند و یا آنها را زایل می‌برد. در اینجا نیز پیشنهاد

می‌شود متخصصین زیست شناسی به این نکته توجه کنند و آزمایشات لازم را انجام دهند که با زبی تردید با معجزه‌ی

علمی روبرو خواهند گشت.

توضیح: پیشتر گفته شد که جن علاوه بر معنای حقیقی در کاربردهای استعاری به هر موجودی که با چشم غیر

مسلح دیده نمی‌شود به کار می‌رود. و در این حدیث تصریح شده مراد جن‌های بی‌خرد است یعنی موجودات نا پیدا که

فاقد هر نوع تمییز و تفکر هستند. درحالی که جن واقعی دارای خرد و فکر و تمییز است.

^۱ وسائل الشیعه، ابواب احکام الدواب، باب ۳۹.

^۲ بحار، ج ۷۶، ص ۱۶۲ - وسائل الشیعه، همان ابواب، باب ۳۱.

^۳ بحار، همان مجلد، ص ۱۶۳.

^۴ مکارم الاخلاق، ص ۱۴۷ - بحار، ج ۷۶، ص ۱۶۳.

قال ابوالحسن: لا ينبغي ان يخلوا بيت احدكم من ثلاثة و هنّ عمّار البيت: الهرّ و الحمام والديك، فان كان مع الديك انيسة و الا فلا بأس لمن لا يقدرها: ^۱ امام كاظم - عليه السلام - فرمود: سزاوار نيست خانه يكي از شما از سه حيوان كه خانه زي هستند خالي باشد: گربه، كبوتر و خروس، اگر خروس همدمي (ماكياني) داشته باشد خوب است و گرنه كسي كه برايش مقدور نيست اشكالي ندارد.

توضيح:

۱- موش حيوان مضر و نيز ناقل طاعون است. و در خانه‌هاي قديمي فراوان بود. علاجي هم غير از گربه نداشت. اما در شرايط امروزي نگهداري گربه در خانه مكروه است همان طور كه اگر يك تار موي گربه در لباس نمازگزار چسبيده باشد نمازش اشكال دارد.

۲- پيش‌تر در مورد «عمار البيت» كه معني فارسي آن «خانه زي» مي‌باشد و نيز در مورد اصطلاح افسانه‌اي «عمار الدار» توضيح داده شد.

ايمني و كفتربازي:

آن چه در اين حديث‌ها توصيه شده يك جفت كبوتر است و اين عدد در حديث ديگر نيز تكرر شده است ^۲ و تعيين عدد دلالت دارد بر نكوهش افزون بر آن. و نيز در اين حديث‌ها انگيزه خرمندان و معين نگهداري كبوتر مشخص شده است كه براي تأمين ايمني باشد نه با هر انگيزه‌اي.

بنابراين نگهداري كبوتر با انگيزه‌هاي ديگر نكوئيده است زيرا به اصطلاح علم «اصول فقه» پيامبر و امام در اين سخنان در مقام بيان هستند و اگر كردار مورد نظر با عدد ديگر و با انگيزه ديگر مطلوب و پسنديده بود بيان مي‌کردند. تعيين عدد و تعيين انگيزه مفهوماً دلالت دارد بر عدم مطلوبيت عدم ديگر و انگيزه‌ي ديگر. به ويژه اگر نگهداري كبوتر مصداق «كفتربازي» باشد حرام است.

انّ التّبيّ رأى رجلا يتبع حمامة، فقال: شيطان يتبع شيطانه: ^۳ پيامبر اكرم شخصي را ديد كه به دنبال كبوتر است فرمود: شيطاني به دنبال شيطانش است.

كفتربازي حرام است به دليل:

۱- ايمني خودش را به مخاطره مي‌اندازد.

۲- كفتربازي مصداق اشتغال به لهو و بازدارنده از كارهاي جدی است.

۳- كفتربازي «تطلع الديار»: ديد و نگاه فضولانه و مزاحمانه به خانه‌هاي مردم را لازم گرفته است و پيش‌تر به طور مشروح گذشت كه اين كردار به شدت تحريم شده است.

۴- كفتربازي يك بيماري رواني است و ادامه آن موجب افزايش و ريشه دار شدن بيماري است.

۵- حديث بالا.

^۱. بحار، همان صفحه.

^۲. بحار، همان مجلد و همان صفحه - و جلد ۶۵، ص ۱۶.

^۳. بحار، ج ۶۵، ص ۲۶.

حفاظت: شرکت‌های هواپیمایی ایران با پیام‌ها و اطلاعیه‌های مکرر از کفتربازان اطراف فرودگاه مهرآباد خواسته‌اند که کفترپرانی نکنند زیرا به داخل مکنده‌های هواپیما مکیده شده و موجب حوادث پر خطر برای هواپیماها و سرنشینان شان می‌شود.

ایمنی و بهداشت خانه:

یک بار دیگر به ندای امیر المومنین - علیه السلام - گوش فرا دهیم: من صحّ فیها امن: ^۱ در این دنیا کسی ایمن است که صحت بدن داشته باشد.

فی مناهی النبی قال: لا تبتتوا القمامة فی بیوتکم و اخرجوها نهارا فانها مقعد الشیطان: ^۲ رسول اکرم - صلی الله علیه و آله - فرمود: زباله را نگذارید شب در خانه‌تان بماند آن را در همان روز به بیرون ببرید زیرا آن نشیمن گاه شیطان می‌شود.

عن ابی الحسن الثالث.. قال: ان الله تعالى يحبّ الجمال و التّجمل و یکره البؤس و التّبؤس، فانّ الله عزوجل اذا انعم یحبّ ان یرى علیه اثرها. قیل و کیف ذلك؟ قال: ینظف ثوبه، و یطیب ریحه، یحسن داره. و یکنس افنیته، حتی ان السّراج قیل مغیب البمشس ینفی الفقر و یزید فی الرزق: ^۳ امام هادی - علیه السلام - فرمود: خداوند دوست دارد زیبایی و زیبایی گرایی را و ناخوش می‌دارد بدنمایی و زنده گری و شلخته گری را. وقتی نعمتی را به بنده اش عطا می‌کند دوست دارد آثار آن در زندگی او نمایان باشد. پرسیدند: مقصود از نمایان بودن آثار نعمت چیست؟ فرمود: لباسش را تمیز کند، خودش را خوشبو کند، خانه‌اش را زیبا و درگاه‌هایش را جارو کند حتی روشن کردن چراغ قبل از غروب آفتاب فقر را از خانه می‌برد و روزی را افزون می‌کند.

امیر المومنین - علیه السلام - قال: ترک نسج العنکبوت فی البیت یورث الفقر، و ترک القمامة فی الیت یورث الفقر، و کسح الفناء یزید فی الرزق: ^۴ علی - علیه السلام - فرمود: واگذاشتن تار عنکبوت در خانه باعث فقر می‌شود، و نگهداری زباله در خانه موجب فقر می‌گردد و جارو کردن خانه و آستانه روزی را افزون می‌کند.

عدم توجه به بهداشت خانه بیماری و دارو درمان را در پی دارد و علاوه بر آسیب جسمی خسارت‌های اقتصادی به بار می‌آورد و توجه به بهداشت صحت و سلامتی و توان برای فعالیت‌های اقتصادی و حفظ مال از هزینه‌های درمانی را در پی دارد.

عن ابی عبدالله - علیه السلام - قال: غسل الائناء و کسح الفناء مجلبة للرزق: ^۵ امام صادق - علیه السلام - فرمود: شستن ظرف‌ها و جارو کردن خانه و درگاه روزی را جلب می‌کند.

^۱ بحار، ج ۷۸، ص ۳۷.

^۲ بحار، ج ۷۶، ص ۱۷۵.

^۳ همان.

^۴ همان، ص ۱۷۶.

^۵ همان.

قال رسول الله - صلى الله عليه و آله - : لاتذروا مندیل الغمر فی البیت فاتّه مریض للشیطان: ^۱ رسول خدا - صلى الله عليه و آله - فرمود: دستمال جریبن را در خانه وانگذارید زیرا آن پرورش گاه شیطان می‌شود.

قال علی - علیه السلام - : قال رسول الله - صلى الله عليه و آله - : لا تؤوا مندیل اللحم فی البیت فانه مریض الشیطان: ^۲ علی - علیه السلام - فرمود: رسول خدا - صلى الله عليه و آله - فرموده است دستمال گوشت را در خانه وانگذارید زیرا آن پرورشگاه شیطان می‌شود.

قال الرضا - علیه السلام - : کنس الفناء یجلب الرزق: ^۳ امام رضا - علیه السلام - فرمود: جارو کردن خانه و درگاه روزی را جلب می‌کند.

فقه الرضا - علیه السلام - : جصص الدار و اکسح الافنیة و نظّفها و اسرج السراج قبل مغیب الشمس، کل ذلك ینفی الفقر و یزید فی الرزق: ^۴ خانه را گچ کاری کن درون و درگاهش را جاور کن و خانه را نظیف نگهدار. چراغ را قبل از غروب آفتاب روشن کن. این کارها فقر را زایل و روزی را زیاد می‌کند.

قال الرضا - علیه السلام - : قال رسول الله - صلى الله عليه و آله - : اکنسوا افنیتمکم ولا تشبهوا بالیهود: ^۵ امام رضا - علیه السلام - فرمود: رسول خدا - صلى الله عليه و آله - فرموده است: آستانه‌هایتان را جارو کنید و مانند یهودان نباشید.

عن الباقر - علیه السلام - : کنس البیت ینفی الفقر: ^۶ امام باقر - علیه السلام - فرمود: جارو کردن خانه فقر را زایل می‌کند.

قال رسول الله - صلى الله عليه و آله - : اجیفوا ابوابکم و خمّروا آئیتکم و اوکؤوا اسقتمکم. فانّ الشیطان لا یکشف غطاء ولا یحیل و کاءً. و اطفؤوا سرجمکم فان الفو یسقة تضرم البیت علی اهلہ...: ^۷

پیامبر اکرم - صلى الله عليه و آله - فرمود: درب‌هایتان را چفت کنید و روی ظرف‌هایتان پارچه‌ای بکشید و بند دهان مشک‌های‌تان را ببندید زیرا شیطان نه پرده و روپوشی را بر می‌دارد و نه بندی را باز می‌کند و هنگام خواب چراغ‌های‌تان را خاموش کنید تا فاسقک (موش) خانه را با اهلش به آتش نکشد.

عن ابی عبدالله - علیه السلام - : قال لا تدعوا آئیتکم بغير غطاء فانّ الشیطان اذا لم تغط آئیه بزق فیها و اخذ مما فیها ما شاء: ^۸ امام صادق - علیه السلام - فرمود: ظرف‌هایتان را بدون پرده وانگذارید روی ظرف‌ها پارچه‌ای، رو پوشی بکشید - زیرا شیطان به ظرف‌های بدون پوشش بزاق می‌کند (ترشح می‌نماید) و آن چه لازم دارد از آن بر می‌دارد.

۱. بحار، ج ۷۶، ص ۱۷۶.

۲. همان.

۳. همان.

۴. بحار، ج ۷۹، ص ۳۰۳.

۵. بحار، ج ۷۶، ص ۱۷۶.

۶. همان، ص ۱۷۷.

۷. همان، ص ۱۷۴.

۸. همان، ص ۱۷۶.

توضیح:

۱- چه تعبیرهای زیبایی؟! میکروب روی پارچه می‌نشیند اما پرده و پوشش را کنار نمی‌زند که روی ظرف بنشیند. میکروب روی ظرف بدون پوشش می‌نشیند و در آن ترشح می‌کند و آن چه لازم دارد از آن بر می‌دارد. میکروب اهل داد و ستد است هم ترشح می‌کند و می‌دهد و هم بر می‌دارد (حتی از ظرف خالی) و می‌گیرد. اما در مورد زباله می‌گوید «پرورشگاه میکروب می‌شود» و ماندگی را یک عامل اصلی برای پرورش و تولید میکروب معرفی می‌کند. یعنی زباله تا نماند و مدتی بر آن نگذرد پرورش گاه میکروب نمی‌شود.

۲- مشک‌های آب پوست کامل گوسفند و چرم کامل گاو بودند که اولی به جای کوزه‌ی آب و دومی به عنوان تانکر برای ذخیره آب به کار می‌رفت.

مشکی که ابر مرد مروت حضرت عباس - علیه السلام - در کربلا برای آوردن آب جهت ساکنان حدود ۶۰ خیمه به شریعه‌ی فرات برده بوده، مشک چرمی بزرگ بود آن را از آب پر کرده و بر دوش راست خویش آویخت دست چپ نیز پرچم را حمل می‌کرد زیرا سقوط پرچم به معنای پایان کار امام حسین - علیه السلام - بود با دست راست از میان بندهای مشک بزرگ شمشیر می‌زند با این همه مدتی در مقابل نیروی چند هزار نفری دشمن مقاومت کرد و یک صحنه‌ی با عظمت و سرشار از مرداگی و شجاعت را در تاریخ آفرید که هرگز مانندش دیده نشد و نخواهد شد.

حدیث‌های فوق توصیه می‌کنند که دهانه مشک را ببندید دهانه مشک همان جایگاه گردن گوسفند بود که بندی بر آن تعبیه می‌کردند و در موقع حمل مشک آن را می‌بستند لیکن در مواقع مصرف گاهی در بستن آن سستی می‌کردند. می‌فرماید: اگر می‌خواهید میکروب بر آب آشامیدنی ننشیند دهانه مشک را همیشه ببندید که میکروب بند بسته را باز نمی‌کند.

۳- میکروب از نور گریزان است چراغ را پیش از غروب آفتاب بر افروزید تا زمینه برای فعالیت میکروب نماند یا کمتر مساعد باشد.^۱

۴- هنگام خواب چراغ را خاموش کنید. چراغ زیتونی و گرچکی یا نفتی ملعبه موش می‌شود و خانه را به آتش می‌کشاند.

۵- درب‌های خانه را ببندید، در مثل گفته‌اند «درب بسته هزار بلا را دفع می‌کند» اعم از حفاظتی و بهداشتی.

عن ابی جعفر - علیه السلام - : کان یعجبه الاناء المنطبق: ^۲ امام باقر - علیه السلام - می‌گوید پیامبر اکرم - صلی الله علیه و آله - ظرف‌های درپوش‌دار را به شدت دوست داشت.

ایمنی و گل و گیاه در خانه:

هر چه گشتم، قرآن و منابع حدیثی را بررسی کردم، سخنی، توصیه‌ای در مودر حضور گیاه در داخل خانه نیافتم نه در جهت تشویق و نه در جهت تکریمه.

^۱ گرچه هنگام خواندن فیش برق...

^۲ متقی هندی، کنز العمال، ج ۷، ص ۱۱۰.

شاید به این خاطر است که هر دو طرف مساله یعنی بود و نبود گل و گیاه در داخل خان مساوی است زیرا از جهت زیبایی و روح زیبا شناختی انسان، حضور گل و گیاه در محل زندگی بشر یک موضوع پسندیده و راجح است. لیکن از نظر بهداشتی اشکالهایی را به همراه دارد. گیاه مثل انسان نفس می کشد و در عین حال روزها اکسیژن تولید می کند و شبها کربن پس می دهد بنابراین دارای حالت نوسانی است که ایجاب می کند انسان رابطه خویش را با آن به شکل «چند برنامه ای» تنظیم نماید. و برای هر حالتش یک برنامه ریزی ویژه ای ترتیب دهد. و مراعات چنین برنامه هایی بسی دشوار و شاید برای برخی ناممکن باشد.

گفتم سخنی، حدیثی در این مورد نیافتم مقصودم در مورد گل و گیاه بوته ای بود وگرنه در مورد حضور درخت و درختچه حدیثی است که توصیه می کند هنگام شب در زیر درخت نخوابید و خوابیدن شبانه در زیر درخت مکروه است. یکی از هفت حدیثی که به شناسایی منبع آن موفق نشدم همین حدیث است اما پیام این حدیث برای اکثر مسلمانان آگاه یک موضوع شناخته شده است.

در این حدیث سخن از درون خانه یا برون آن به میان نیامده لیکن روشن است وقتی که خوابیدن در زیر درخت در فضای آزاد ناپسند و خلاف اصول ایمنی باشد. خوابیدن در فضای محدود خانه آفتمندی بیشتری را خواهد داشت. ظاهراً نفس و گاز متصاعد از گیاه سبز هنگام هرس و قیچی زنی و چمن چینی با ماشین اگر با نفس و دم و باز دم حیوان و انسان آمیخته شود خطرناکتر می شود:

عن ابی عبدالله - علیه السلام - قال: اغتمّ امیر المؤمنین - علیه السلام - يوماً فقال: من این آتیت؟ فما اعلم ائی جلست علی عتبه باب، ولا شققت بین غنم ولا لبست سراویلی من قیام، ولا مسحت یدی و وجهی بذیلی:^۱

امام صادق - صلی الله علیه و آله - فرمود: روزی علی - علیه السلام - را غم فرا گرفت. گفت: ای کجا آمدی؟ می دانم که نه در آستانه (روی چوبه زیزین چهار چوبه) درب نشسته ام، و نه گله ای را شکافته و از میان شان عبور کرده ام. و نه شلوارم را ایستاده پوشیده ام، و نه صورتم را با دامنم مسح کرده ام.

این حدیث پیام های متعدد دارد که هر کدام به جای خود یک معجزه علمی است که در فصل «ایمنی و محیط کار» به طور مشروح بحث خواهد شد. آن چه در اینجا لازم است توضیح این نکته است که مراد شکافتن گله گوسفندان در حال چریدن آنهاست. وگرنه همیشه دامداران در میان گله می روند و هیچ حدیثی از این کار نهی نکرده است. دامها هنگام چریدن گیاهان را قطع می کنند. گاز متصاعد از قطع گیاه با نفس گوسفندان آمیخته می شود و هوای خطرناکی را بوجو د می آورند.

شاید هر کسی گازی را که هنگام ماشین زنی چمنها متصاعد می شود استشمام کرده و می شناسد. ممکن است حضور گیاه در فضای خانه از این قبیل آفتهای احتمالی داشته باشد البته این فقط یک احتمال است.

۱. بحار، ج ۷۶، ص ۳۲۱.

جایگاه توالیت در خانه

عن ابی عبدالله - علیه السلام - قال: الیس من خلق التقدیر فی بناء الدار ان یكون الخلاء فی استر موضع منها؟ فهكذا جعل الله سبحانه المنفذ المهیأ للخلاء من الانسان فی استر موضع منه...^۱ امام صادق - علیه السلام - فرمود: آیا فرمول‌های طبیعی به ما نشان نمی‌دهد که جایگاه توالیت در پوشیده‌ترین قسمت ساختمان خانه باشد؟ خداوند آن منفذ بدن را که برای این کار است در پوشیده‌ترین موضع بدن قرار داده است.

و روینا عن بعضهم - علیهم السلام - انه امر بابتناء مخرج فی الدار و اشاروا الی موضع غیر مستتر من الدار. فقال: یا هؤلاء ان الله عزوجل خلق مخرجه فی استر موضع منه، و کذا ینبغی ان یكون المخرج فی استر موضع فی الدار:^۲ روایت شده از یکی از امامان - علیهم السلام - که دستور ساختن یک توالیتی را داد، افرادی برای انتخاب محل آن جائی را پیشنهاد می‌کردند که در بخش دور از دید نبود، امام گفت: ای اینها - ای شماها - خداوند زمانی که انسان را آفرید مخرج او را در پوشیده‌ترین قسمت بدن او قرار داد، پس سزاوار است توالیت در پوشیده‌ترین بخش ساختمان باشد.

قال الصادق - علیه السلام - سمی المستراح مستراحاً لاستراحت الانفس من اثقال النجاسات و استفراغ الکثیفات و القدر فیها...^۳ امام صادق - علیه السلام - فرمود: مستراح (یعنی محل راحت شدن - راحتگاه) را مستراح نامیده‌اند، زیرا جان آدمی در آنجا از بار نجاست‌ها راحت می‌شود و از کثافات و پلیدها فارغ می‌گردد. راستی لفظ مستراح و معنی و وجه تسمیه آن بهتر از لفظ و معنای لفظ غربی توالیت نیست؟

ایمنی و جایگاه دستشوئی در خانه

اخیراً به دلیل صرفه‌جوئی در زمین، یا بدلیل کم توجهی به امور بهداشتی، دستشوئی را در داخل مستراح (توالیت) قرار می‌دند و متأسفانه این عمل نادرست رو به رواج است. زیانباری این گزینش در ضمن مبحث «ایمنی و ورود از فضائی به فضای دیگر» و نیز مبحث «ایمنی و هوا» خواهد آمد. اسلام سفارش می‌کند که محل دستشوئی در خارج از توالیت باشد:

عن النبی - صلی الله علیه و آله - : الفقر من... و الوضوء عند الاستنجاء...^۴ پیامبر اکرم - صلی الله علیه و آله - فرموده است: چند رفتار موجب فقر می‌شود و یکی از آنها شستن دست و صورت در مستراح است. مرحوم مجلسی این موضوع را یکی از اصول شناخته شده فرهنگ اسلامی می‌دانسته است، می‌گوید، بر اساس آن فتوی نیز داده‌اند.

یعنی مساله از مسائل صرفاً موعظه‌ای و فرهنگی ساده نیست، بل به عنوان حکمی از احکام مستحب موکد در متن فقه و عرصه حقوقی اسلام نیز مطرح شده است.

۱. بحار، ج ۸۰، ص ۱۹۳-۱۹۴.

۲. همان، ص ۱۹۳.

۳. بحار، ج ۸۰، ص ۱۶۵.

۴. بحار، ج ۷۶، ص ۳۱۷.

آن گاه می‌افزاید: علامه حلی در ضمن فتوایی که خطاب به سید مهنا ابن سنان مدنی، نوشته آورده است «ان الوضوء فی الخلاء یورث الفقر»^۱ شستن دست و رو در بیت الخلا موجب فقر می‌شود. و در حدیث دیگر عبارت «و التوضی فی المبرز»^۲ شستن دست و صورت در مبرز، که همان مستراح و توالت است، آمده.

توضیح: لابد شستن دست و صورت در داخل توالت آسیب و آفتی را در پی دارد که از کسب و کار باز داشته و شخص را به دنبال پزشکی و دارو و ادار می‌کند که نتیجه‌اش فقر و لطمه اقتصادی است. این واقعیت در اوایل فصل «ایمنی و ورود از فضایی به فضای دیگر» از بیان حدیث‌ها مستدل شده است لطفا رجوع کنید.

آشپزخانه اوپن:

در کشورهای سوئد، دانمارک، انگلستان، سوئیس و بخشی از آلمان با انگیزه بررسی و تحقیق در امور اجتماعی و فرهنگی گشته‌ام، از فرانسه و اطریش نیز دیدن کرده‌ام. خاندان‌های اصیل و پا بر جای اروپایی همان شکل «آشپزخانه مجزا» را هم دوست دارند و هم ضروری می‌دانند. بقیه مردم که اکثریت را تشکیل می‌دهند مدل اوپن را انتخاب می‌کنند و با معیار دیگر: آپارتمان نشینها معمولاً اوپن را اختیار می‌کنند ویلائی نشین‌ها آشپزخانه مجزا را. عامل این دو گزینش نحوه و میزان و چگونگی استفاده از آشپزخانه است. خانواده‌هایی که آشپزی می‌کنند آشپزخانه مجزا را می‌گزینند و مردمی که غذا را در بیرون می‌خورند و یا از بیرون غذا می‌خرند اوپن را انتخاب می‌نمایند. در حقیقت در فرهنگ آنها اوپن آشپزخانه نیست و به قول خودشان فقط «بار» است که تنها جای و نوشیدنی‌ها در آن تهیه می‌شود.

اکثر مردم اروپا اساساً چیزی به نام «وعده غذا» و صبحانه، نهار و شام را فراموش کرده‌اند و یا می‌کنند دهان مردم سوئد (تقریباً) همیشه کار می‌کند و فک‌هایشان در حرکت است و سایرین نیز این شیوه و روند را شروع کرده‌اند. چیزی به عنوان «میز غذا» یا مطابق فرهنگ ما «سفره غذا» از بین رفته و دارد می‌رود. غذا خوری و تغذیه مردم اروپا روز به روز «سرپایی» می‌شود و به اصطلاح ساندویچ خوار می‌شوند.

با صرف نظر از حسن و قبح این فرهنگ غذایی و درستی و نادرستی آن از نظر بهداشت و ایمنی، باید گفت انتخاب اوپن در این شرایط کاملاً درست است. لیکن با خانم‌های ایرانی چه باید کرد که هم میز غذا، یا سفره غذا دارند و هم با سلیقه نشان دادن، و تنوع گرائی در غذا کمأ و کیفأ با همدیگر مسابقه می‌دهد که هر روز دود و دم آشپزی‌شان بلند است در عین حال آشپزخانه را با شکل و شمایل اوپن انتخاب می‌کنند، همه جای خانه و گوشه گوشه آن را آلوده می‌کنند.

و شگفت‌تر اینکه اکثریت حضرات مهندسین که نقشه ساختمان را می‌دهند توجهی به واقعیت مساله ندارند:

خلق را تقلیدشان بر باد داد ای دو صد نفرین بر این تقلید باد

^۱ همان.

^۲ بحار، همان جلد، ص ۳۱۸.

ایمنی و بهداشت کودک:

پیش‌تر راجع به کودک در دوران جنینی به اختصار بحث شد. و اینک نگاهی مختصر درباره بهداشت شخصیتی و بهداشت جسمی کودک پس از تولد، لیکن قبل از هر سخن به یک حدیث توجه کنید:

کان علی بن الحسین - علیه السلام - : اذا بشر بولد لم یسئل اذکر هو ام انثی حتی یقول: اسوی؟ فاذا کان سویاً قال: الحمد لله الذی لم یخلق منی خلقاً مشوهاً.^۱

وقتی که به امام سجاد - علیه السلام - تولید فرزندی را بشارت می‌دادند نمی‌پرسید آیا پسر است یا دختر. می‌پرسید: آیا کامل است (نقصی ندارد؟) وقتی که کامل بودن آن را می‌شنید می‌گفت: حمد خدای را که از من مخلوقی مشوه نیافرید.

مشوه: ناقص الخلقه: پیکری که نقص و عیب داشته باشد. و نیز پیکری که اندام‌های آن با هم متوازن و هماهنگ نباشند.

کودکی که سالم و کامل به دنیا می‌آید حفظ همان سلامت و کمال او نیازمند اصول ایمنی (حفاظت و بهداشت) است تا همان جسم و روح سالمش دچار آسیب نشود.

بهداشت شخصیتی کودک

عواملی که در چگونگی شخصیت آینده کودک موثرند، بل اصول شخصیت او را پی ریزی می‌کنند عبارتند از:

۱- خصلت‌های وراثتی و ژنتیکی: در این موضوع پیش‌تر بحث مختصری گذشت.

۲- خصلت‌هایی که از نوع غذا ناشی می‌شود: این نیز در همین مبحث بحث خواهد شد.

۳- اصول و فروع تربیتی.

عن ابی الحسن - علیه السلام - قال: اول ما یرّ الرجل ولده ان یسمیه باسم حسن: ^۲ امام کاظم - علیه السلام - فرمود:

اولین «نیکوداشت»ی که شخص نسبت به فرزندش باید انجام دهد نامیدن آن با نام نیکو است.

قال الرجل: یا رسول الله - صلی الله علیه و آله - ما حق ابنی هذا؟ قال: تحسن اسمه و ادبه و تضعه موضعاً صالحاً: ^۳

مردی گفت: ای پیامبر خدا این فرزند من چه حقی بر من دارد؟ فرمود: نامش را نیکو انتخاب کنی و ادبش را نیک گردانی، و موقعیت اجتماعی نیکوئی برایش برگزینی.

برخی از مادران جوان برای فرزندشان اسمی را انتخاب می‌کنند که فقط با احساسات خودشان تناسب دارد. کودک را همیشه کودک تصور می‌کنند موجودی کوچک و نازنازی که تنها برای شاد کردن مادر به دنیا آمده است. ارزش و کاربردی نیز بیش از این نباید داشته باشد. این انگیزه ناخودآگاه و برخاسته از احساسات مانع می‌شود تا کودک نامی را داشته باشد که با شخصیت آینده و موقعیت اجتماعی او (و با سنینی که مانند مادرش، مادر خواهد شد، فرزند و نوه خواهد داشت، یا پدر یک خاندان خواهد بود) متناسب باشد.

^۱ وسائل الشیعه، ابواب احکام الاولاد، باب ۳۷ - بحار، ج ۱۰۴، ص ۱۲۳.

^۲ وسائل الشیعه، ابواب احکام الاولاد، باب ۲۲.

^۳ همان.

در زمان گذشته که اعتیاد به الکل در ایران رواج داشت آماری گرفته بودند که نشان می‌داد اکثر الکلیست‌ها نام‌هایی با چاشنی احساساتی با بار معنایی سبک، دارند. به ویژه آنان که اسمشان محمد است کمتر به الکل معتاد می‌شوند. گرچه در معرض آن بوده‌اند.

مراد از «اکثر» در عبارت بالا اکثر آماری است. به عنوان مثال: نام «قباد» ۱٪ (یک درصد) مجموع اسامی، و معتادین موسوم به این نام ۱/۲٪ معتادین به الکل بوده است.

ندرقلی و قتی که به قدرت رسید نامش را به نادر عوض کرد اما کدام انسان شناسی است که تاثیر نام سبک و بی‌محتوای او را در قتل‌ها، کور کردن‌ها داغ نهادن‌ها و جلادی‌های او نادیده بگیرد.

ندر، یک واژه ترکی است: ندر: چیست؟ چه خبر است؟

گویا هنگامی که نادر متولد شده کسی با شتاب خبر تولد او را می‌آورده، می‌پرسند: ندر؟ چه خبر است؟ می‌گوید: بچه متولد شد. به همین مناسبت نامش ندرقلی، چه خبر قلی یعنی «غلام چه خبر» می‌گذارند.

ترکیب نام‌ها با قلی در آن عصر رایج بود با تناسب و بی‌تناسب با اسمی ترکیب می‌شد. و ممکن است ندر نام شخص دیگر بوده و این کودک را غلام او فرض کرده‌اند.

نام‌هایی از قبیل: شفق، افق، سپیده، زیبا، پگاه، ... زیبا هستند اما شخصیت‌آور نیستند بل تاثیر معکوس دارند و محدود کننده شخصیت هستند. گرچه ممکن است افرادی با همین نام‌ها دارای شخصیت سالم و قوی بوده باشند پیشتر گفته شد که همه قواعد علوم انسانی استثنا پذیر هستند بر خلاف قواعد علوم ریاضی و تجربی.

شخصیت انسان از اسمی که بدان موسوم می‌شود تاثیر می‌پذیرد یا اثر مثبت و سازنده و یا اثر منفی و تباه کننده، نامگذاری اولین مرحله‌ای است که باید ایمنی شخصیت کودک با چشم‌انداز آینده، مرد آینده یا بانوی آینده، تعیین شود.

نامگذاری و ایمنی جامعه:

نام‌های افراد در یک جامعه یکی از معیارهای جامعه شناختی و روان شناختی اجتماعی آن جامعه است. گرایش‌ها و ارزش‌های جامعه را می‌توان از روی اسامی افرادش مشخص کرد. بنابراین فراوانی نوعی از اسم‌ها معلول عللی است که در شخصیت جامعه وجود دارد.

و از جانب دیگر فراوانی همان اسم‌ها از نو برمی‌گردد و در گرایش‌ها و ارزش‌های جامعه تاثیر می‌گذارد و به انگیزه و انگیزش‌های فردی و اجتماعی جهت، رنگ، شکل و ماهیت می‌دهد، زیرا:

در پدیده‌های طبیعی همیشه مادر فرزند را تغذیه می‌کند اما در پدیده‌های اجتماعی فرزند به محض تولد بر می‌گردد و مادر خویش را تغذیه و فربه می‌کند.

خورشید سیاره‌اش را، درخت شاخه‌اش را، آهو بره‌اش را، خانم کودکش را... تغذیه می‌کند. لیکن: فقر از جهل زاده می‌شود و بر می‌گردد جهل را تغذیه و فربه می‌کند. و نیز برعکس: جهل از فقر متولد می‌شود و فوراً بر می‌گردد فقر را تغذیه و فربه می‌کند همین تعاطی و دیالکتیک است که علوم انسانی را پیچیده تر از هر علمی نموده است. انگیزش‌ها و ویژگی‌های یک جامعه موجب می‌شود (مثلاً) نام چنگیز در آن جامعه زیاد شود و کثرت همین نام موجب می‌شود که همان انگیزش‌ها و ویژگی‌ها نفوذ و رسوخ بیشتری پیدا کند:

بنابراین:

۱- انتخاب یک نام برای یک کودک یک امر ساده و محدود به احساسات یک پدر یا یک مادر نیست.

۲- انتخاب نام برای کودک انتخاب نوع شخصیت اوست.

۳- انتخاب نام برای یک کودک انتخاب یک «تاثیر» و «جهت تاثیر و سمت و سوی تاثیر» در جامعه است.

۴- نامگذاری یک امر پر مسئولیت است که باید حقوق کودک و حقوق جامعه و حقوق خانواده و ایمنی فکر و اندیشه

و روان و فرهنگ هر سه در نظر گرفته شود.

با انتخاب نام پوریا روحیه‌ی مروت و مردانگی را در جامعه ترویج کرده‌ایم و به ایمنی جامعه افزوده‌ایم و با انتخاب نام علی قدمی بر ترویج عدالت خواهی و راستی و درستی و ستم ستیزی برداشته‌ایم. با انتخاب نام چنگیز قدمی در ترویج روحیه جلادی در جامعه برداشته‌ایم و به ایمنی جامعه لطمه زده‌ایم.

باز تکرار می‌کنم: در علوم انسانی هیچ قاعده‌ای نیست که استثنا پذیر نباشد (غیر از خود همین قاعده) ممکن است کسی با نام چنگیز و با شخصیت مثبت باشد. لیکن تاثیر نام او کار خودش را در جامعه خواهد کرد.

فراوانی اسامی رزمی و جنگی، یا فراوانی اسامی هنری، یا فراوانی اسامی علمی، یا فراوانی اسامی مروتی و مردانگی، یا فراوانی اسامی پاکی و عصمت، یا فراوانی اسامی دینی و مذهبی در یک جامعه نشان دهنده اعتدال، افراط، تفریط و نیز صحت و بیماری آن جامعه است.

عن ابی جعفر - علیه السلام - قال لابن صغیر: ما اسمک؟ قال: محمد. قال: بم تکنی؟ قال: بعلی. فقال: ابو جعفر - علیه السلام - : لقد احتظرت من الشیطان احتظاراً شديداً، ان الشیطان اذا سمع منادیا ینادی یا محمد او یا علی، ذاب کما یذوب الرصاص^۱!

امام باقر - علیه السلام - از کودکی پرسید اسمت چیست؟ گفت: محمد، پرسید کنیه‌ات چیست؟ گفت: ابوعلی، فرمود بوسیله این اسم و کنیه حفاظت شده‌ای از شیطان. حفاظت قوی و محکم، وقتی شیطان می‌شنود که کسی دیگری را صدا می‌زند: ای محمد، ای علی، ذوب می‌شود چنانکه سرب ذوب می‌شود.

توضیح:

۱- جمله (حفاظت شده‌ای حفاظت محکم) توجه به تاثیر نام در تامین ایمنی شخصیت خود کودک دارد.

۲- بخش آخر حدیث به صدا کردن‌ها و خواندن‌ها و نداها در درون خانواده و جامعه توجه دارد و به تاثیر آن نام‌ها

در بهداشت و بهبود و ایمنی روانی و فرهنگی خانواده و جامعه توجه دارد.

۳- و در مقابل آن تردیدی نیست که اسم‌هایی با بار منفی یا بار افراطی و تفریطی، ابزار شیطان در ایجاد اضطراب‌ها

و حادثه‌ها و لطمه‌ها و صدمه‌های فرهنگی و مخدوش کردن سلامت فرهنگی و تهیه ایمنی اجتماعی، خواهد بود.

^۱. فروع کافی، ج ۲، ص ۸۷ - وسائل الشیعه، ابواب احکام الاولاد، باب ۲۴.

هر نامی دارای پیام و محتوای معنوی و احساسی است و بهترین نام آن است که پیام و بار معنایی آن نسبت به ابعاد مختلف فرهنگی و انسانی، معتدل باشد. جنبه‌های متعدد آن از قبیل: انسانی، هنری، رزمی دفاعی، عاطفی، مروت و مردانگی، والایی، بزرگ منشی، مسئولیت خیزی در اعتدال باشد.

علل فراوانی نوعی از اسامی در یک زمان: در یک نگاه کلی در جریان روانی ناخود آگاه اجتماعی فراوانی گونه‌ای از اسامی در عصری و فراوانی گونه‌ای دیگر در عصر دیگر (تقریباً) بر اساس علل زیر است.

۱- در عصر و دروان رفاه جامعه، اسامی شاعرانه فراوان می‌شود.

۲- در دوران رواج و سلطه ظلم و ستم، نام‌های دینی و مذهبی رایج می‌شود.

۳- در زمان و عصر سلطه فقر در جامعه، اسم‌های آرزویی (مانند: خداداد، مراد، خواسته، آرزو) بیشتر می‌شود.

۴- در عصر قلدری و قلچماقی اسامی حاکی از کوبندگی و درندگی زیاد می‌شود مانند: چنگیز، افراسیاب، برزو، افشین

و...

۵- در دوره شکست و عقب ماندگی، اسامی باستانی رواج می‌یابد مانند: جمشید، ایرج، کامبیز، رستم و... زیرا این یک اصل مسلم و مورد اجماع دانشمندان علوم انسانی به ویژه روانشناسان اجتماعی و جامعه شناسان است که جامعه شکست خورده دچار «بیماری افتخار به گذشته» می‌گردد. فرد و جامعه آگاه آن است که «جبر اجتماعی ناخود آگاه» فوق را بشکند و تحت تاثیر آن قرار نگیرد و یا کمتر متاثر شود و حتی الامکان از تاثیر آن بر اندیشه و احساس خود بکاهد.

آگاهی و ناآگاهی، «خود آگاهی» و «ناخود آگاهی» شبیه دو شیشه دو قلوی آزمایشگاهی هستند که در آنها به میزان محتوای یکی‌شان مایع وجود دارد و هر مقدار که یکی‌شان خالی گردد آن دیگری به همان مقدار پر خواهد شد و بالعکس. رابطه انسان با جبرهای اجتماعی نیز همین طور است هر چه آگاهی زیاد و ضمیر خود آگاه فعالتر باشد همان مقدار از تاثیر جبرهای اجتماعی و سلطه‌شان کاسته خواهد شد و بالعکس.

این اصل و قاعده در فلسفه و جهان بینی مارکسیسم قابل قبول نیست زیرا در این بینش جبرهای اجتماعی به طور جبارانه مسلط هستند و کاهش پذیر نیستند و همچنین در مکتب و بینش هگلیسم. اما بر اساس فلسفه، و مکتب امام صادق - علیه السلام - که بر اساس «امر بین الامرین» است و انسان در این بینش مسلوب اختیار مطلق نمی‌شود. قاعده و اصل فوق سازنده‌ترین قاعده و اصل است زیرا انسان را همیشه دارای توان گزینش و انتخاب جهت در مقابل جبرهای اجتماعی می‌داند.

بهتر است قلم را مهار کرده و این مثنوی را از از هفتاد من شدن بازداشته و سخن را بیش از این از فراتر رفتن از موضوع ایمنی باز داریم و به ایمنی کودک بر گردیم.

ایمنی و موی سر نوزاد:

در حدیث‌های فراوان توصیه شده است که موی سر نوزاد را در روز هفتم بتراشید:

سئل عن ابی عبدالله - علیه السلام - : ما العلة فی حلق الرأسة للمولود؟ قال: تطهیرا من شعر الرحم: ^۱ از امام صادق - علیه السلام - پرسیدند: چه هدفی در تراشیدن موی سر نوزاد نهفته است؟ فرمود: بهداشت و پاک کردن از مویی که از شکم مادر آمده است.

توضیح: از زواید بهداشتی بدن - از قبیل ناخن و مو - تنها موی سر به همراه کودک از شکم مادر، می آید. ^۲ و چیدن آن ضرورت دارد. قابل توجه متخصصین رشته مربوطه که جان مطلب را کشف و ارائه دهند.

سئل علی ابن جعفر: اخاه موسی بن جعفر - علیه السلام - عن مولود لم یخلق رأسه یوم السابع: فقال اذا مضی سبعة ایام فلیس علیه حلق: ^۳ علی بن جعفر از برادرش امام کاظم - علیه السلام - پرسید: اگر روز هفتم بگذرد و موی سر نوزاد چیده نشود حکمش چیست؟ فرمود: وقتی که هفت روز گذشت دیگر چیدن مو لازم نیست.

توضیح: یعنی پس از گذشت هفت روز دیگر بی فایده است. گویا آن فایده بهداشتی و ایمنی که در تراشیدن موی سر نوزاد است پس از هفت روز بی زمنیه شده و قابل تحصیل نمی باشد. باز قابل توجه دست اندرکاران این رشته و این نکته.

ایمنی و ختنه نوزاد:

در مورد ختنه آن قدر توصیه شده است که حتی سفارش شده که کودکانی که مختون - بدون غلاف عضو تناسلی - بدنیا می آیند نیز در معرض ختنه قرار بگیرند. تا این سنت مستحکم بماند.

عن موسی بن جعفر - علیه السلام - قال (لما ولد ابنه یعنی الرضا): انّ ابنی هذا ولد مختوناً طاهراً مطهراً و لکننا سنمّ علیه الموسی لاصابة السنه و اثباع الحنیفیة: ^۴ امام کاظم - علیه السلام - هنگام تولد فرزندش امام رضا - علیه السلام - فرمود: این پسر من مختون و پاک پاکیزه متولد شده است لیکن ما تیغ را با او مماس خواهیم کرد تا به سنت عمل کرده و از فرهنگ حنیفیت پیروی کرده باشیم.

آمارها نشان می دهند که گونه هایی از بیماری های عضو تناسلی که در میان مسیحیان رواج دارد، در میان یهودیان و مسلمانان یا وجود ندارد و یا خیلی نادر هستند و همچنین بیماری های مذکور در میان زنانی که با مردان اغلف (ختنه نشده) ازدواج کرده اند. بیشتر است تا زنانی که با مردان ختنه شده ازدواج کرده اند.

اصول طبی و بهداشتی لزوم ختنه را ایجاب می کند و این موضوع یکی از مسلمات علمی امروز است.

عن الصادق - علیه السلام - عن ابیه - علیه السلام - قال: قال رسول الله - صلی الله علیه و آله - : اختننوا اولادکم لسبعة ایام فانه انظف و اطهر، فان الارض تنجس من بول الاغلف اربعین صباحاً: ^۵ امام صادق - علیه السلام - از پدرش از رسول خدا - صلی الله علیه و آله - نقل می کند که فرمود: اولادتان را در هفتمین روز از تولد ختنه کنید زیرا این

^۱ .بخاری، ج ۱۰۴، ص ۱۲۳ - مکارم الاخلاق، ص ۱۶۲ - و نیز بخاری، همان جلد، ص ۱۱۳ مستنداً آمده است.

^۲ . و در مورد پسران غلاف عضو تناسلی نیز چنین است که عنوان خواهد شد.

^۳ .بخاری، ج ۱۰۴، ص ۱۲۳ - مکارم الاخلاق، ص ۱۶۲.

^۴ .بخاری، همان جلد، ص ۱۲۴ - مکارم الاخلاق، ص ۱۲۴.

^۵ .بخاری، ج ۱۰۴، ص ۱۰۸.

بهداشتی‌تر و پاکیزه‌تر، است. بول اغلف (کسی که ختنه نشده است) زمین را طوری آلوده می‌کند که اثرش تا چهل روز باقی می‌ماند.

توضیح:

۱- از این حدیث استفاده می‌شود که علاوه بر آلودگی و بیماری خود شخص، ادرار اغلف محیط را نیز آلوده می‌کند و منشأ میکروب مقاوم است و چهل روز لازم است که چرخه‌های طبیعت، آن را بفرساید یا متحول نماید.

۲- بنابراین ختنه از عوامل مهم ایمنی فردی و ایمنی اجتماعی است.

۳- پیشتر به شرح رفت که هیچ کاستی و زیادی در قانون آفرینش وجود ندارد رشد ناخن لازم است اما چیدن آن نیز لازم است نه تنها انسان گربه نیز با ساییدن چنگالش به چوب و درخت از درازی ناخن هایش می‌کاهد این غریزه را نیز قانون طبیعت در نهاد گربه قرار داده است. غلاف عضو تناسلی لازم است لیکن برای انسانی که در طبیعت و جنگل میان بوته‌ها بدون حفاظ زندگی می‌کند نه برای انسان مدنی و اجتماعی و دارای حفاظ. انسان بومی غیر متمدن اولیه که از پوشش طبیعی غیر گیاهی آنهم نه به شکل شلوار استفاده می‌کرد عضو تناسلی او در معرض هوا و گرد و خاک قرار داشت گرد و خاک بی‌آلایش طبیعی که نه تنها آلوده نمی‌کرد بل خاصیت کاملاً کافی ضد عفونی داشت.

در فصل‌ها و بخش‌های پیشین بیان گردید که محیط خانه نسبت به محیط شهر از چرخه‌های طبیعت محروم است و شهر نیز بخش عمده‌ای از موهبت چرخه‌های طبیعت را از دست می‌دهد. پیکر انسان به دلیل پوشش‌های بسته و محدود و محصور کننده که از آغاز مدنیت هر روز بیش از پیش برای تأمین پوشش از مصنوعات تأمین می‌شود به شدت از چرخه‌های طبیعت دور می‌ماند. غلاف عضو تناسلی برای انسان متمدن نه تنها سودی و نفعی ندارد بل محل تولید و پرورش میکروب‌های گوناگون می‌گردد.

۴- ممکن است بهره‌التذادی شخص اغلف از عمل جنسی زیاد باشد، زیرا وجود غلاف موجب ماندگاری ظرافت عضو تناسلی می‌شود و حساسیت عضو محفوظ می‌ماند اما این نفع وقتی می‌تواند وجود داشته باشد که انسان نیز مانند حیوان سالانه تنها یک موسم معین برای عمل جنسی می‌داشت. تکرار عمل جنسی با فاصله‌های کم موجب فرسایش پوست عضو تناسلی می‌شود و در نتیجه در جامعه‌هایی که مردان ختنه نمی‌شوند توان جنسی‌شان از نظر کمیت در مقایسه با جامعه‌هایی که ختنه می‌شوند بسیار کم است.

ختنه موجب می‌شود که پوست عضو سفت‌تر و مقاوم‌تر باشد.

۵- زنان در جامعه‌های اغلف بیش از جامعه‌هایی که به سنت ختنه پایبند هستند، فاسد می‌شوند. زیرا مردان اغلف در اقناع زنان توان کافی را ندارند.

۶- از حدیث‌ها به ویژه دسته‌ای از آنها که به «حدیث‌های حنیفیت»^۱ موسوم هستند استفاده می‌شود که سنت ختنه در زمان انبیاپی که در مراحل آغازین مدنیت مبعوث شده‌اند نبوده است. زیرا هنوز جامعه بشری هم به عنوان حفاظ غلاف نیاز داشت و هم به دلیل نزدیکی تنگاتنگ با چرخه‌های طبیعت از تولید میکروب به وسیله غلاف و آلودگی، نسبتاً ایمن بود.

^۱ در بخش «ایمنی و بهداشت فردی» بحث شده است.

سنت ختنه برای اولین بار در شریعت و فرهنگ ابراهیم - علیه السلام - آغاز گردیده است یعنی حدود ۴۲۰۰ سال پیش که مدنیت‌ها به بلوغ لازم و فشرده‌گی کاملشان که انسان را بیش از حد از چرخه‌های طبیعت دور کرد رسیده بودند.

اول من فعل ذلك ابراهیم الخلیل - علیه السلام -^۱ امام صادق - علیه السلام - فرمود: اولین کسی که به ختنه اقدام کرده ابراهیم خلیل است.

۷- تاریخ زندگی بشر نشان می‌دهد که همراه گسترش و فشرده‌گی مدنیت‌ها و گسترده‌گی امکانات رفاهی، هنری، ارتباطی، آرایشی و... تکرار گزائی انسان نسبت به عمل جنسی نیز بیشتر شده و می‌شود.

۸- علت و حکمت سنت ختنه را نباید به موارد فوق منحصر دانست زیرا هر چه دانش بشر در ابعاد مختلف گسترش می‌یابد علل و حکمت‌های دیگری برای احکام شریعت کشف می‌شود.

فرد اغلف از جمله کسانی است که حق «امامت جماعت» را ندارد و از این حق اجتماعی محروم و ممنوع شده است. و نیز شهادت و گواهی او پذیرفته نیست. از این قانون بر می‌آید که:

۱- ختنه در اسلام از اهمیت بالایی برخوردار است.

۲- این امر بهداشتی با همه امور بهداشتی فرق می‌کند و در ردیف اموری که برای حقوق اجتماعی معیار هستند، قرار دارد که آثار آن از دایره امور بهداشتی به دایره امور حقوقی نیز وارد شده و در آن عرصه نیز تعیین کننده است.

۳- اغلف در ردیف منفورترین افراد قرار گرفته است:

عن امیرالمؤمنین - علیه السلام - قال: ستة لا ینبغی ان یؤمّ الناس: ولد الزّنا، و المرتدّ، و الاعرابی بعد الهجرة، و شارب الخمر، و المحدود، و الاغلف: ^۲ علی - علیه السلام - فرمود: شش کس حق امامت بر جماعت را ندارند: ولد زنا، مرتدّ، کسی که مدنیت را رها کرده و بدوی شده، شراب‌خوار، کسی که حدّی از حدود بر او جاری شده و کسی که ختنه نشده. عن ابی عبدالله - علیه السلام - قال: لا یؤمّ الناس المحدود، و ولد الزّنا، و الاغلف، و الاعرابی، و المجنون، و الابرص، و العبد: ^۳

امام صادق(ع) فرمود: امام جماعت نمی‌شود کسی که حدی از حدود بر او جاری شده، و ولد زنا، و اغلف، و اعرابی (بدوی)، و دیوانه، و کسی که بیماری برص دارد، و برده.

علت این محرومیت، اغلف بودن به عنوان صرفاً «گناه» نیست. زیرا در این ردیف ابرص و برده نیز آمده که گناهی نکرده‌اند، بلکه عامل و علت اصلی حفاظت جامع از سرایت و شیوع دو عامل ضد بهداشتی و حفاظت کرامت جامع از پستی و رذالت است.

^۱. بحار، ج ۸۱، ص ۸۷.

^۲. بحار، ج ۸۸، ص ۵۹-۶۰.

^۳. بحار، ج ۸۸، ص ۵۹-۶۰.

ایمنی و تغذیه کودک:

اولین ماده غذایی که به ذائقه کودک می‌رسد، مهم است. گویا هم تأثیر عمیق جسمی و هم تأثیر عمیق روانی دارد. حدیث‌های متعددی خرما، آب باران، آب فرات، تربت امام حسین(ع) را به عنوان اولین چشیدنی توصیه کرده‌اند. انسان دو نوع خطر خاطره دارد:

۱- یاد کردن یا به یاد آمدن خاطره‌های گذشته به طور آگاهانه و به طور شناخته.

۲- خطور خاطره در ذهن و نهاد انسان به طور ناشناخته، خاطره‌ای که تنها لذت آن به یاد روح انسان می‌آید اما خود آن خاطره را نمی‌شناسد و نمی‌تواند صحنه آن را دوباره در ذهنش بازسازی نماید. تنها یک احساس از آن دارد و به اصطلاح بوی خوش آشنا را در می‌یابد بدون اینکه با منشاء آن، آشنایی فعلی داشته باشد.

انسان بدون این که بداند به طور ناآگاهانه همیشه به دنبال آن خاطره ناشناخته است و هر جا آن را بیابد فوراً انس می‌گیرد و احساس خودی می‌کند: این بوی خوش را در جایی و زمانی استشمام کرده‌ام، این مزه و طعم دلچسب برایم سخت آشنا و روان فزا است.

بخشی از شخصیت فرد را همین خاطرات ناشناخته تشکیل می‌دهند.

در مرحله آگاهی نیز وقتی که فردی می‌شنود او را با تربت مردی مانند امام حسین(ع) «سق برداری» کرده‌اند بی-تردید نسبت به آن هم احساس خوشبختی می‌کند و هم احساس یک نوع تعهد.

در مورد شنیده‌ها نیز اولین شنیدنی سخت مهم است، اولین آوا، اولین آهنگ برای شخصیت کودک سازنده است نوزادی که هنگام تولد به گوشش اذان و اقامه گفته‌اند هرگز از شنیدن آنها در سنین بالا آزرده نمی‌شود گرچه حال و حوصله شنیدن هیچ چیز را نداشته باشد.

و تأثیرات جسمی اولین تغذیه هم روشن و هم مسلم است.

عن امیرالمؤمنین(ع) قال: حَنَّكُوا اولادکم بالتمر فکذا فعل رسول الله(ص) بالحسن و الحسين(ع):^۱ امیرالمؤمنین(ع)

فرمود فرزندان‌تان را با خرما «سق برداری» کنید، پیامبر خدا(ص) در مورد حسن و حسین(ع) همین کار را کرد.

عن الصادق(ع) قال: حَنَّكُوا اولادکم بماء الفرات و بتربة الحسين(ع) فان لم یکن فیماء السماء:^۲ امام صادق(ع) فرمود:

فرزندان‌تان را با آب فرات و با تربت امام حسین(ع) سق برداری کنید اگر به آن دو دسترسی نداشتید از آب باران استفاده کنید.

چگونگی اولین غذای زائو در شیر او تأثیر دارد و چگونگی آن شیر نیز در چگونگی شخصیت و جسم کودک اثر دارد:

قال رسول الله(ص) لیکن اول ما تأکل النفساء الرطب... قیل: یا رسول الله فان لم یکن ابان الرطب - ؟ قال: سبغ

تمرات... لا تأکل نفساء یوم تلد الرطب فیکون غلاماً الا کان حلیماً، و ان کانت جاریة تکون حلیمة:^۳ رسول خدا(ص)

۱. بحار، ج ۱۰۴، ص ۱۲۳.

۲. همان.

۳. بحار، ج ۱۰۴، ص ۱۱۶.

فرمود: باید اولین غذای زائو رطب باشد... گفتند: ای پیامبر خدا اگر موسم رطب نباشد - ؟ فرمود: هفت عدد خرما... نمی خورد زائو در اولین روز زایمانش رطب را مگر فرزندش بردبار و حلیم بار می آید پسر باشد فرزندش یا دختر.
سمعت ابا عبدالله(ع) يقول: اطعموا البرئی نساءکم فی نفاسهنّ تحلم اولادکم: ^۱ شنیدم از امام صادق(ع) که فرمود: بخورانید زنان تان را در زمان زایمان شان خرما ی برنی تا فرزندان تان بردبار شوند.

برنی: نوعی از انواع خرما.

قال رسول الله(ص): لیس للصبی لبن خیر من لبن امّه: ^۲ پیامبر اکرم(ص) فرمود: برای کودک هیچ شیری بهتر از شیر مادرش نیست.

قال امیرالمؤمنین(ع): ما من لبن رضع به الصبی اعظم برکة من لبن امّه: ^۳ علی(ع) فرمود: هیچ شیری برای شیرخوار پر برکت تر از شیر مادرش نیست.

لازم است کودک از شیر هر دو پستان تغذیه شود تا غذای متعادل به او برسد. گاهی در اثر بی توجهی و گاهی به دلیل تنبلی و سستی و گاهی نیز به دلیل دو قلو بودن کودکان، این اصل مهم مورد سهل انگاری قرار می گیرد، علی(ع) نسبت به این غفلت هشدار می دهد:

کان علی(ع) يقول: انها نساءکم ان یرضعن یمینا و شمالاً فانهنّ ینسین: ^۴ علی(ع) فرمود: زنان تان را از اینکه تنها از پستان راست یا تنها از پستان چپ کودک را شیر دهند، باز دارید، زیرا آنها (این اصل را) فراموش می کنند.

عن امّ اسحاق بنت سلیمان، قالت: نظر الیّ ابو عبدالله و انا ارضع احد ابنیّ محمد و اسحاق، فقال: یا امّ اسحاق لاترضعیه من ثدی واحد و ارضعیه من کلّیهما...: ^۵ امّ اسحاق دختر سلیمان می گوید: من یکی از دو پسر محمد و اسحاق را شیر می دادم، امام صادق نگاهی به من کرد و فرمود: ای ام اسحاق او را از یک پستان شیر نده از هر دو پستان شیر بده.

قال رسول الله(ص): اذا وقع الولد فی بطن امّه... جعل الله رزقه فی ثدیی امّه فی احدیما شرابه و فی الاخر طعامه: ^۶ رسول اکرم(ص) فرمود: آن گاه که فرزند در شکم قرار می گیرد... خداوند غذای او را در دو پستان مادرش قرار می دهد در یکی نوشیدنی او و در دیگری خوردنی او.

توضیح:

۱- در فصل های آینده به ویژه فصل «خصلت های حادثه ساز» خواهیم دید که عدم بردباری و عدم خون سردی لازم، و عدم تعادل جسمی و روانی، زمینه حوادث ناگوار و تهدید کننده ایمنی است.

۱. همان.

۲. مستدرک الوسائل، ابواب احکام الاولاد، باب ۴۸.

۳. وسائل الشیعه، ابواب احکام الاولاد، باب ۴۸.

۴. وسائل الشیعه، ابواب احکام الاولاد، باب ۶۹.

۵. همان.

۶. همان.

۲- کمتر کسی است که در سنین بالا دچار «خصلت» مثبت یا منفی شود بیشتر خصایل یا جنبه توارثی و ژنتیکی دارند و یا در دوران جنینی و شیرخوارگی و آن گاه در دوران نوجوانی تکوین می‌یابند.

۳- نظر به اینکه در حدیث بالا مشخص نشد کدام پستان منبع خوردنی کودک و کدام منبع نوشیدنی او را تأمین می‌کند، معلوم می‌شود که سخن حالت استعاری دارد. یعنی همان طور که افراد بزرگسال هم به خوراک و هم به آشامیدنی نیاز دارند و بدون یکی از آنها تغذیه‌شان متعادل نمی‌شود همین طور کودک نیازمند غذای متعادل است و این تعادل به وسیله هر دو پستان مادر تأمین می‌شود.

قال الصادق (ع) الفرض فی الرضاع احد و عشرون شهراً، فما نقص عن احد و عشرين شهراً فقد نقص الموضع. و ان اراد ان يتم الرضاعة فحولین کاملین: ^۱ امام صادق (ع) فرمود: شیر دادن به کودک به مدت ۲۱ ماه ضروری و واجب است و هر چه از ۲۱ ماه کاسته شود موجب نقص در کودک خواهد شد. و اگر کسی بخواهد شیر دادن را با تمام و کمال انجام دهد پس دو سال تمام شیر بدهد.

قال الصادق (ع): الرضاع واحد و عشرون شهراً فما نقص فهو جور علی الصبی: ^۲ امام صادق (ع) فرمود: دوران شیر خوارگی ۲۱ ماه است و هر چه از آن کاسته شود ستمی است بر کودک.

ایمنی: نقص جسمی و نقص روانی همیشه می‌تواند علت و معلول همدیگر باشند. این قاعده در مورد برخی از نقص‌ها در سنین آغازین از شدت ملازمه برخوردار است و شاید بتوان گفت هیچ نقص جسمی در کودک نیست که موجب نقص روانی نباشد و بالعکس. و کودک ناقص علاوه بر اینکه خودش از نعمت صحت برخوردار نیست در آینده منشاء حوادث ضد ایمنی برای همکاران و دیگران نیز می‌شود.

شیر گاو و گوسفند سزاوار خود گاو و گوسفند است و شیر انسان لایق. انسان غذاهای مصنوعی موجب شخصیت مصنوعی می‌شود و بی‌تردید نقص‌هایی را در پی دارد - البته موارد ضرورت، ضرورت است - شیر تنها مواد غذایی مقوم جسم نیست، شیر یکی از مقومات مهم شخصیت نیز هست:

قال رسول الله (ص) لا تسترضعوا الحمقاء ولا العمشاء فان اللبن یعدی: ^۳ رسول خدا (ص) فرمود: زن احمق و زن کودن را جهت شیر دادن انتخاب نکنید، زیرا شیر (و ویژگی‌های صاحب شیر) سرایت می‌کند.

عمشاء: زن کودن - عمشاء: زنی که بیماری آبزیزی چشم دارد.

عن ابی الحسن، قال: سئلته عن امرئة ولدت من الزنا یصلح ان یسترضع بلبنها؟ قال: لا یصلح و لا لبن ابنتها التي ولدت من الزنا: ^۴ از امام کاظم (ع) پرسیدم از زنی که فرزندش از زنا زاییده، آیا صلاحیت دارد از او خواسته شود به کودک شیر دهد؟ فرمود: صلاحیت ندارد نه او و نه شیر دختری که او از زنا آورده است.

^۱ وسائل الشیعه، ابواب احکام الاولاد، باب ۷۰.

^۲ همان.

^۳ وسائل الشیعه، ابواب احکام الاولاد، باب ۷۸.

^۴ همان، باب ۷۵.

بهداشت جسمی کودک:

لَمَّا وُلِدَتْ فَاطِمَةُ الْحَسَنَ (ع) أَخْرَجَ إِلَى رَسُولِ اللَّهِ (ص) فِي خُرْقَةٍ صَفْرَاءَ، فَقَالَ: أَلَمْ أَنهَيْكُمْ أَنْ تَلْفُوهُ فِي خُرْقَةٍ صَفْرَاءَ؟ ثُمَّ رَمَى بِهَا وَ اخَذَ خُرْقَةً بِيضَاءَ فَلَفَّهُ فِيهَا: ^۱ وقتی که فاطمه (س) امام حسن (ع) را به دنیا آورد او را در پارچه‌ای زرد به حضور پیامبر (ص) بردند، فرمود: مگر نگفته بودم او را در لباس زرد قرار ندهید؟ آن گاه پارچه زرد را دور انداخت و کودک را لباس سفید پوشانید.

توضیح: میکروب از رنگ سفید گریزان است، رنگ سفید باعث می‌شود چرک و لکه و آلودگی زودتر به چشم آید و شخص به زدودن آن آلودگی‌ها بپردازد.

در فصل «ایمنی و محیط کار» بخش «ایمنی و رنگ» در مورد رنگ بحث مشروحی خواهیم داشت.

عَنْ الرَّضَاءِ (ع) قَالَ: قَالَ رَسُولُ اللَّهِ (ص) اغْسِلُوا صَبِيَانَكُمْ مِنَ الْغَمْرِ فَإِنَّ الشَّيْطَانَ يَشُمُّ الْغَمْرَ فَيَفْزَعُ الصَّبِيَّ فِي رِقَادِهِ...: ^۲ از امام رضا (ع): رسول خدا (ص) فرمود: کودکان تان را از چربی‌ها بشوئید زیرا شیطان چربی‌ها را استشمام می‌کند و کودک را از خواب می‌پراند.

توضیح:

۱- غمر: آلودگی به وسیله چربی‌ها.

۲- ظاهراً این حدیث هم شامل کودکان شیرخوار و هم کودکان بزرگتر که از غذاهای چربی دیگر نیز می‌خورند، می‌شود.

۳- باز باید گفت مراد از شیطان میکرب است و عبارت حدیث دارای جنبه استعاری است.

۴- میکرب ایجاد ناراحتی در پوست و دستگاه تنفس و... می‌کند و یکی از آثارش پریدن کودک از خواب است.

ایمنی و تربیت کودک:

از نو یادآوری می‌شود: موضوع بحث این کتاب ایمنی (حفاظت و بهداشت) است. بنابراین در هیچ کدام از فصل‌ها و بخش‌های آن همه برنامه‌ها و دستورات اسلام مورد بحث قرار نگرفته است حتی در همین موضوع محدود نیز معمولاً تنها به ذکر نمونه‌ها بسنده شده است، در موضوع تربیت نیز فقط چند نمونه آورده می‌شود:

توحيد مفضل: اعرف يا مفضل ما للاطفال في البكاء من المنفعة، و اعلم ان في ادمغة الاطفال رطوبة ان بقیت فيها احدثت عليهم احداثاً جلیلة و عللاً عظيمة من ذهاب البصر و غيره. فالبكاء یسبیل تلك الرطوبة من رؤسهم، فیعقبهم ذلك الصحة في ابدانهم: ^۳ امام صادق (ع) در ضمن درس مشروحی که به مفضل بن عمر (دانشمند معروف) ارائه می‌دهد می‌گوید: ای مفضل بدان که برای کودکان در گریه کردن‌شان سودی هست. زیرا در مخ و مغز اطفال رطوبتی هست اگر باقی بماند آنان را دچار مشکلات بزرگ می‌کند و نقص‌های بزرگی را در آنها پدید می‌آورد از قبیل از دست دادن

۱. بحار، ج ۱۰۴، ص ۱۰۹.

۲. بحار، ج ۷۶، ص ۱۸۷-۱۸۸.

۳. بحار، ج ۳، ص ۶۶-۶۵.

بینایی و غیره، گریه آن رطوبت را از محتوای سر آنها به بیرون جاری می‌کند و در نتیجه صحت و سلامتی را در بدن آنان تأمین می‌کند.

فأما ما يسيل من افواه الاطفال من الرّيق ففي ذلك خروج الرطوبة التي لو بقيت في ابدانهم لاحدث عليهم الامور العظيمة، كمن تراه قد غلبت عليه الرطوبة فاخرجته الى حدّ البله و الجنون و التخليط: ^۱ و اما آن چه از دهان (و بینی) اطفال ترشح می‌کند آن نیز برای بیرون ریختن رطوبتی است که اگر در اندام جسم‌شان باقی بماند آنان را دچار نقص-های عظیم می‌کند همان طور که مشاهده می‌کنی افرادی را که رطوبت بر جسم‌شان غلبه کرده و آنان را دچار ابله‌ی، جنون و آمیختگی سیستم فکری کرده است.

توضیح:

۱- کودک در سال‌های اول، هر نیاز و خواسته و ناراحتی خویش را به وسیله گریه اعلام می‌دارد و باید به آن توجه شود و پاسخ و اقدام لازم به عمل آید. مراد امام(ع) بیان حکمت تکوین این اصل در کودک است که چرا برای «اعلام» گریه انتخاب شده است.

۲- مقصود امام(ع) وقتی روشن می‌شود که مقایسه‌ای بین انسان و حیوان شود. به قول آن دانشمند مسلمان: اگر نوزاد حیوانات مانند نوزاد انسان توان گریه کردن داشتند، شاید قدرت اندیشه‌شان به قدرت اندیشه انسان نزدیک می‌شد.

۳- باید به گریه کودک پاسخ لازم را در عمل داد، لیکن نه در حد افراط ناشی از محبت مادری یا افراد ناشی از علم‌گرایی تک بعدی. باید عکس‌العمل والدین در قبال گریه نوزاد، یک واکنش خونسردانه شبیه گفتگویی باشد که با کودک هفت ساله دارند. سرعت و دستپاچگی و توسل به هر چاره و ابزار برای ساکت کردن کودک یک روال طبیعی نیست.

۴- منظور حدیث این است که گریه طفل یک فاجعه نیست، یک آفت خطرناک نیست بل در حد لازم مفید و سازنده و عامل مهمی در تأمین ایمنی است.

۵- در تجربه عینی نیز پیام حدیث را مشاهده می‌کنیم معمولاً چشم و بینی دیوانگان خشک و بدون ترشح است. عن امیرالمؤمنین(ع) قال: یرخی الصّبیّ سبعاً و یؤدّب سبعاً، و یستخدم سبعاً، و ینتهی طوله فی ثلاث و عشرين. و عقله فی خمسة و ثلاثین، و ما کان بعد ذلك فبالتجارب: ^۲

علی(ع) فرمود: کودک هفت سال آزاد گذاشته می‌شود، و در هفت سال دوم ادب آموخته می‌شود، و در هفت سال سوم از او مسئولیت خواسته می‌شود. در ۲۳ سالگی بنیان او تکمیل می‌شود، و در ۳۵ سالگی عقلش کامل می‌گردد و پس از آن دوران تجربه اندوزی اوست نه رشد شخصیت ذاتی.

توضیح:

۱- واژه «طول» به معنی بنیان است که شامل بنیان جسمی و بنیان شخصیتی می‌شود:

لغت: الطّول: القدرة: الغنی، الفضل، العطاء.

^۱ ادامه همان حدیث.

^۲ بحار، ج ۱۰۴، ص ۹۶ - وسائل الشیعه، ابواب احکام الاولاد، باب ۸۳.

۲- هفت سال اول دوران آزادی کامل است، آزادی از کار یدی، کار فکری، و آزادی از مسئولیت (و این پیام لفظ «یرخی» است) و مراد از آزادی رها کردن و به سر خود وا گذاشتن نیست تا مثلاً یک کودک پنج ساله هر اقدام درست و نادرست را انجام دهد.

در اصول تربیتی مهمتر از هر اصلی و موثرتر از هر عاملی، دو عنصر است: نظارت و کنترل. رفتار انسان با حیوانها بر اساس «کنترل» و «تربیت کنترلی» است. و رفتار انسان با انسان در تربیت بر اساس نظارت و کنترل است (تربیتی که آمیزه‌ای از نظارت و کنترل باشد) است. و مشکل در همین جاست که عنصر نظارت به چه میزان باشد و عنصر کنترل به چه میزان؟ وانگهی موضوع و مورد کنترل کجاست و موضوع و مورد نظارت کجا؟ یعنی در کدام شرایط باید بر مقدار نظارت افزوده شود و در کدام شرایط بر میزان کنترل افزوده شود تا این معجون مرکب آن تعادل لازم برای هر شرایط ویژه‌ای را بیابد.

اگر مربی در این کار موفق شود عمل او «تربیت هدایتی» است. یعنی کودک همه چیز دارد و می‌تواند خودش رشد کند مربی فقط هدایتگر است و نباید چیزی به او بدهد یا چیزی را از او بگیرد.

۳- اگر اصول و فروع تربیت یک دانش و علم است، عملی و پیاده کردن این علم بر روی وجود کودک یک هنر است.

۴- مربی باید قبل از هر چیز این اصل را بداند که: در قبال هیچ رفتاری نباید صرفاً نظارتی یا صرفاً کنترلی، عمل کرد. اساساً عمل نظارتی محض، و عمل کنترلی محض در قبال هر رفتار صحیح و ناصحیح کودک، کاری است نادرست و ناقص تربیت.

۵- بالاترین حدّ کنترل، مسئولیت خواهی است که در هفت سال اول باید کاملاً از آن پرهیز شود. برخلاف نظر برخی از علم گرایان که دچار بینش تک بعدی می‌شوند.

۶- روند تربیت - که آمیزه‌ای از نظارت و کنترل است - باید مجموعاً در لباس و قالب نظارت باشد به طوری که عنصر کنترل (در عین اینکه هست) برای کودک محسوس نباشد، و او همه برخوردهای مربی را نظارتی محض، تلقی کند، او را هدایت‌گر بداند نه دهنده چیزی که او ندارد و نه گیرنده و حذف کننده چیزی که در وجود او هست.

۷- باید توجه داشت که شدت نظارت نیز معنایی غیر از کنترل ندارد.

۸- استتار نظارت و مخفی داشتن آن و اعمال نظارت همراه با پنهان کاری، نیز درست نیست زیرا دو لازمه منفی دارد:

الف) بالاخره کودک پی به پنهان کاری مربی خواهد برد و دچار نفاق و دو روئی می‌شود که در حقیقت از مربی به او القاء شده است.

ب) کودک باید نظارتی را که بر او هست احساس کند و این یکی از نیازهای روانی و شخصیتی اوست، در غیر این صورت از نظر روانی اقماع نشده و دچار خصلت «بهانه گیری» می‌شود. زیرا کمبود نظارت برای او حاکی از کم‌توجهی نسبت به او می‌شود.

۹- در یک نگاه کلی: می‌توان همه اشتباهات یک مربی را در دو جمله خلاصه کرد: گمان می‌کند کودک فلان چیز را ندارد و باید به او داده شود، یا فلان چیز زاید را دارد باید از ذات او حذف شود.

او باید بداند کودک به این افزودن‌ها و حذف کردن‌ها نیاز ندارد، او همه چیز را دارد لیکن بالقوه، تنها کاری که مربی می‌کند کمک به جریان انتقال آنها به فعلیت است. چنین مربی‌ای بی‌تردید موفق خواهد بود.

۱۰- تربیت هدایتی، که ترکیب ظریفکارانه‌ای از نظارت و کنترل است، معیار توان و عدم توان مربی می‌باشد. افراط از خط هدایت و تفریط از افق هدایت نشان دهنده ناتوانی مربی است.

لغزش‌های جزئی از این خط امر عادی است و هیچ کسی از آن بری نیست. تا وقتی که این لغزش‌ها به حد افراط و تفریط نرسد.

۱۱- مراد از واژه «هدایت» در عنوان «تربیت هدایتی» در رتبه اول، هدایات فکر و اندیشه و یادگیری کودک نیست. و این نکته بس مهم است. بل مراد هدایت توان‌های بالقوه است که به طور سالم به فعلیت برسد.

هدایت فکر و اندیشه و یادگیری کودک نباید هدف باشد بلکه باید ابزاری برای سلامت و صحت جریان مذکور باشد. متأسفانه اکثریت قریب به اتفاق مربیان به این نکته مهم توجه نمی‌کنند.

۱۲- مربی باید درصدد محصول برداری نباشد. چشم انداز کوتاه مدت مصداق «تربیت هدایتی» نیست درو کردن محصول قبل از موسم آن است. او باید در صدد پرورش باشد پرورش جاری یک جریان جاری (جریان قوه به فعل) و حفاظت سلامت و صحت این جریان و بس. کار و عمل مربی در دهه‌های بعد محصول و ثمر خواهد داد. حدیث بالا برنامه تربیت را در سه دوره هفت ساله مشخص، تنظیم می‌نماید که بهتر است یک نگاه مجدد به آنها داشته باشیم:

در هفت سال اول:

- ۱- تربیت صحیح تربیت هدایتی است.
- ۲- عنصر کنترل در عنصر نظارت مستتر می‌شود و باید بشود.
- ۳- از نظارت شدید پرهیز شود.
- ۴- از نظارت غیر محسوس (یا کمتر محسوس) پرهیز شود.
- ۵- هیچ نوع مسئولیت از کودک خواسته نشود.
- ۶- لازم است سعی شود تا جایی که ممکن است مطالب ضروری به او «القاء» شود و از برخورد مستقیم که با تلخی و مسئولیت آموزش همراه است پرهیز شود.
- ۷- کار کشیدن از کودک به عنوان «آمادگی» و وادار کردن او به طور مستقیم یا غیر مستقیم برای نقاشی، یادگیری حروف الفبا، به ویژه آشنا کردن او با «جدول ضرب» و تشویق به آن و... به هیچ وجه مفید نیست. کودن‌ترین کودک در سنین پایین در نظر والدین نابعه‌ای تام العیار می‌نماید و این احساس موجب می‌شود که کودک را به «کار» وادارند.
- ۸- توجه کردن به کاغذ و قلم در این سنین در صورتی درست است که دقیقاً ماهیت «بازی» داشته باشد. در این اصل نیز گاهی اشتباه می‌شود. والدین کودک را به بازی‌هایی تشویق می‌کنند که در آینده به درد او بخورد مثلاً او را «محاسبه‌گر» بار بیاورد. کارخانه‌های اسباب بازی سازی نیز در این سلیقه به کمک والدین آمده و تکه‌های مثلاً ساختمان

درست می‌کنند که کودک هم بازی کند و هم با مونتاژ کردن آنها محاسبه‌گر بار بیاید. غافل از این که همین حسابگری در واقع یک «کار» است نه یک «بازی».

غنچه باید با روند طبیعی خویش باز شود اگر زیبایی‌های آن زودتر به معرض تماشا درآورده شود جالب و خوش آیند است لیکن آینده آن که باید یک گل کامل شود، لطمه می‌خورد.

کودک بر اساس فطرت انسانی خویش همیشه در صدد یادگیری و حتی حسابگری است، شتاب دادن به این جریان بالقوه برای به فعلیت رسیدن، اقدام نادرست است.

۹- اگر من بگویم همه این برنامه‌های رایج به عنوان «آموزش‌های آمادگی» در پیش از هفت سال، نادرست و اشتباه است بر همگان حق می‌دهم که سخنم را مردود بدانند. لیکن در آینده درستی ادعایم روشن خواهد شد.

اما این سوال را جداً مطرح می‌کنم: در جامعه ما حدود نیم قرن است که «آموزش مدرسه‌ای قبل از هفت سال» ابتدا با نام و عنوان «تهیه» - دوره تهیه - سپس تحت عنوان «آمادگی» به عمل و اجرا گذاشته شده است آیا این برنامه درصد نابغه‌های جامعه ما را افزایش داده یا از آن کاسته است؟

محور این پرسش «درصد» است نه افزایش کمی جمعیت که لزوماً و الزاماً افزایش افراد نابغه و دانشمند را در پی دارد.

۱۰- در هفت سال اول نیز لازم است کودک با مسئولیت رو به رو شود لیکن با شیوه هنرمندانه در خطاب که «بایدها» و «نبایدها» متوجه انسان باشد نه شخص او: انسان باید چنین کند، انسان نباید چنان کند. این پسندیده است، آن پسندیده نیست و کودک در این خطاب باید در مقام داوری بنشیند نه شخص مورد خطاب و مؤاخذه.

و نباید در قالب: باید این کار را بکنی، باید از آن کار بپرهیزی. این کار تو بد است، این کار تو خوب است و... باشد.

۱۱- تشویق و تنبیه در این دوران عنصری از تربیت نیست تنها ابزاری است که مربی برای تکمیل جنبه هنری کار خویش از آن استفاده می‌کند.

در هفت سال دوم

۱- استتار عنصر کنترل کمی رقیق می‌شود اما رنگ و بوی تربیت باید همان نظارت باشد.

۲- فصل آموزش به معنای اصطلاحی و نیز تعلیم «بایدها» و «نبایدها» و توقع عمل به آنها، شروع می‌شود.

۳- تشویق و تنبیه عنصر سوم است که در این دوره نقشی مساوی با دو عنصر نظارت و کنترل پیدا می‌کند که در

هفت سال اول تنها به عنوان ابزار در چگونگی هنر تربیت، بود.

۴- مسئولیت آموزش و تیزی و تلخی باید و نباید، متوجه او می‌شود. لیکن با توجه به ویژگی‌های جسمی و شخصیتی

او، یعنی میزان و مقدار مسولیت و تلخی آن را ویژگی‌های خود کودک تعیین می‌کند و بسته به کشش و تحمل شخصیتی او است.

هفت سال سوم

۱- عنصر کنترل از ماهیت تربیت کنار گذاشته می‌شود و می‌ماند تشویق و نظارت، اهرم کنترل به خود جوان سپرده می‌شود که خودش خویشتن را کنترل کند. و والدین یا هر مربی دیگر نیز همین را از او می‌خواهند و این معنای همان «مسئولیت خواهی» است.

۲- در این دوران، کنترل مانند پرس است که جوان را یا بی‌شخصیت و یا عاصی به بار می‌آورد.

۳- همچنان شیوه هنرمندانی باید تا پایان ۲۱ سالگی در رفتار مربی با قوت خود باقی باشد.

۴- احترام و رعایت حریم شخصیت جوان با این تلقی که «او در نظر مربی یک انسان کامل است» به عنوان عنصری در جای عنصر کنترل قرار می‌گیرد.

۵- مقایسه جوان با جوان برتر از او برای شخصیت او سخت خطرناک است. و مقایسه او با جوان کهتر از او برایش نگران کننده است زیرا می‌داند که در ماورای این مقایسه آن مقایسه نیز هست گرچه مربی از آن ظاهراً خودداری می‌کند.

۶- چیزی به نام تربیت - تربیت خانوادگی - در پایان ۲۱ سالگی و ورود به ۲۲ سالگی از بین می‌رود و دیگر نه امکان دارد و نه فایده‌ای، والدین و هر مربی خانوادگی باید این گونه هوس‌ها را از سر بیرون کند. مربی و والدین تنها می‌توانند نقش مشاور و احياناً نقش «تذکر دهنده» داشته باشند. و توقع بیش از این جز آزار جوان و عاصی کردن او و نیز آزاد خود بهره‌ای نخواهد داشت خواه جوان دارای شخصیت مطلوب باشد و خواه نه، که در حدیث زیر به آن تصریح شده است:

عن الصادق قال: دع ابنک یلعب سبع سنین، و یؤدّب سبعاً، و الزمه نفسک سبع سنین، فان افلح و الا فائه من لا خیر فیه: ^۱ بگذار پسر هفت سال بازی کند، و هفت سال دوم دوره آموزش اوست، و هفت سال سوم او را همراه و همکار قرار بده. پس اگر (در پایان ۲۱ سالگی) دارای رشد و رستگاری باشد، چه بهتر، و گرنه او کسی است که خیری در او نیست.

توضیح:

۱- مراد از «همراهت قرار بده» یعنی رفتاری با او آغاز کن مانند رفتار دو مرد با همدیگر، بهترین تبلور این رفتار طرف مشورت قرار دادن اوست.

۲- باز از جمله مزبور بر می‌آید که عصر مسئولیت خواهی مانند آن چه از هر مردی می‌خواهند فرا رسیده است.

۳- بدیهی است حدیث در علوم انسانی بحث می‌کند و مقصود از جمله «و گرنه خیری در او نیست» بیان یک اصل است و پیشتر گفته شد هر اصل و قاعده و فرمول در علوم انسانی استثنا پذیر است بر خلاف علوم ریاضی. یعنی معمولاً انسان‌ها خودشان را در پایان ۲۱ سالگی نشان می‌دهند و به قول حدیث اول، بنیان‌شان هم از جهت جسمی و هم از جهت شخصیتی تکوین می‌یابد و کمتر کسی است که در سنین بعدی تحول اساسی در جسم و شخصیت او ظاهر شود.

^۱. بحار، ج ۱۰۴، ص ۹۵ - وسائل الشیعه، ابواب احکام الاولاد، باب ۸۳.

قال رسول الله(ص): كل مولود يولد على الفطرة حتى يكون ابواه يهودانه و ينصرّانه: ^۱ رسول خدا(ص) فرمود: هر کودک بر اساس فطرت توحید به دنیا می‌آید و این پدر و مادر (محیط تربیتی) است که او را نصرانی یا یهودی بار می‌آورد.

ایمنی: حفاظت کودک دشوارتر است یا بهداشت او؟

از نظر جسمی: کودک موجودی است بالقوه رشد کننده و فاقد هر نوع دفاع حفاظتی و دفاع بهداشتی. و در دوران نخست «بهداشت او حفاظت و حفاظت او بهداشت او است» و میان این دو مقوله نمی‌توان تفکیک قائل شد. سپس به تدریج حس «خطر گریزی» در او فعال می‌شود. گزینه «حفاظت از خود» و پرهیز از برخی چیزها در او به کار می‌افتد، لیکن به موازات آن بازی گوشی نیز در او تحریک می‌شود نه تنها چیزی از اهمیت حفاظت کاسته نمی‌شود بل در این مرحله مقوله حفاظت کاملاً از مقوله بهداشت جدا می‌شود و برای مربی تأمین حفاظت دشوارتر از تأمین بهداشت می‌گردد.

از نظر روانی و شخصیتی: از دیدگاه حدیث بالا حفاظت آن «شخصیت بالقوه و فطری» که کودک دارد سخت مشکل است. ای کاش مربی همان سرمایه ذاتی را که کودک از شکم مادر آورده است، حفظ کند و تا هفت سال کاری با آن نداشته باشد. البته اتخاذ چنین روشی غیر ممکن است زیرا از طرفی تربیت و تأمین ایمنی ضرورت دارد و از طرف دیگر حفظ شخصیت بالقوه فطری، و انتخاب یک راه صحیح است که مشکل است.

بهداشت فطرت کودک توسط مربی معمولاً بر حفظ فطرت او لطمه می‌زند. یعنی در این مورد بهداشت بر علیه بهداشت می‌شود. و چون هیچ راه چاره‌ای با چهارچوبه مشخص (مانند ریاضیات) وجود ندارد پس باید اصل را بر این گذاشت که حتی الامکان از ایجاد تغییر در فطرت او و به اصطلاح از کانالیزه کردن جریان رشد بالقوه او پرهیز شود. به ویژه اگر شخص تربیت کننده دارای حرفه مربی‌گری باشد و در مقام تربیت فرزند خود باشد که یک خطر جدی این فرزند را تهدید می‌کند که کودکان دیگر از آن آسوده‌اند.

یک فرد نظامی می‌خواهد همه چیز را با راه حل نظامی حل کند، یک تاجر گمان می‌کند اشکال موتوری خودرو را با چانه زدن با خودرو می‌شود حل کرد. این خصلت در همه ما انسانها با نسبتی از شدت و ضعف، وجود دارد، وای به حال کودکی که پدر و مادرش مربی حرفه‌ای با خصلت شدید مذکور باشند. آنان شخصیت کودک را مثل آب به نحو دلخواه خودشان لوله کشی می‌کنند با این که گمان می‌کنند از کنترل خودداری می‌کنند مساله را از کنترل فراتر برده به قالب-گیری می‌رسانند با تمام توان سعی می‌کنند غنچه را قبل از موسم طبیعی باز کنند و مانند خالی کردن محتوای یک ظرف همه استعدادهای کودک را بیرون می‌کشند.

بهتر است سعی نکنیم بر استعداد کودک بیفزائیم چنین ایده‌ای هرگز تحقق نخواهد یافت. بگذاریم خودش راه برود، رشد کند، ما تنها هدایتگر هستیم. آن چه ضرورت دارد حفظ و حفاظت استعداد کودک است و بهداشت آن استعداد از عوارض منفی، و همین کافی است.

و با بیان دیگر: آن تربیت صحیح است که از تأمین «ایمنی» فراتر نرود:

^۱. بحار، ج ۳، ص ۲۸۱.

الف) حفاظت استعداد.

ب) بهداشت استعداد در جریان انتقال از قوه به فعل.

مربی که می‌داند با یک موجود طبیعی بالنده و بالقوه توانمند، روبرو است پس باید طبیعت او را از او نگیرد، بالندگی او را به مسیرهای مصنوعی نیندازد.

و این برنامه هفت سال او است.

در هفت سال دوم این غنچه به مقداری باز شده است و هنگام آن رسیده که تحت آموزش قرار گیرد و به تدریج بایدها و نبایدها که در دوره پیش به او «القاء» می‌شد اینک با نسبتی از صراحت در برنامه آموزشی قرار گیرد. گرچه هنوز خیلی زود است که اصل «القاء» از برنامه تربیت حذف شود.

در دوره هفت ساله اول هم از نظر جسمی و هم از نظر روانی - پس از مرحله‌ای که حفاظت و بهداشت از هم جدا شده و هر کدام معنای ویژه خود را می‌یابند - حفاظت مهمتر است. و در هفت سال دوم بهداشت جسمی و روانی بیش از حفاظت اهمیت می‌یابد.

و همچنین نسبت به «استعداد»: بهداشت استعداد در جریان انتقال به فعلیت بیش از حفاظت استعداد، ارزش می‌یابد. در فصل اول نباید از دایره هدایت قدم فراتر نهاد، در فصل دوم هدایت قالب و شکل آموزش به خود می‌گیرد لیکن باز نباید عنصر هدایت از آن حذف شود.

در فصل سوم عنصر هدایت حذف می‌شود و جای خود را به عنصری از مشورت می‌دهد مربی در این فصل باید سیمای مشاور داشته باشد و این انتقال سیمای مربی از هدایتگری به مشاورگی به تدریج در طول هفت سال دوم انجام می‌یابد و در پایان آن اثری از آن هدایتگری خاص تربیتی نمی‌ماند. و همین طور فن و هنر «القاء» در آخر فصل دوم کنار گذاشته می‌شود. گرچه در روزگار ما همه چیز به ویژه امر تبلیغات بر اساس القاء مبتنی است و هر مطلب و پیام را می‌خواهند از کانال ناخودآگاه افراد به کانون باورشان نفوذ دهند.

فصل سوم فصل مسئولیت به معنای تام است.

تمرین: ابتدا لازم است کمی در فرق میان «بازی» و «تمرین» اندیشه کنیم. هر کاری، رفتاری که در فصل اول از کودک می‌خواهیم نباید از ماهیت «بازی» خارج شود. اگر بناست او را به تمرین وادار کنیم لازم است تمرین‌هایی که او انجام می‌دهد اولاً کاملاً ماهیت بازی داشته باشد ثانیاً تمرین برای فصل دوم و امور آن باشد. یعنی در فصل اول برای فصل دوم تمرین داده می‌شود نه بیش از آن. مونتاز کردن تکه‌های ساختمان تمرین معماری است یا حداقل تمرین هندسی و ریاضی است که هیچ مناسبتی با فصل اول ندارد.

در فصل دوم نیز برای امور فصل سوم تمرین می‌کند و در پایان فصل دوم پایان تمرین تربیتی است زیرا ادامه آن شخص را خیال پرداز بار می‌آورد که یک بیماری است.

شهید اول در «اللّعة الدمشقیة» می‌گوید: و یمرّن الصّبی (للصّلوّة) لستّ سنین: ^۱ کودک در سنّ شش سالگی برای نماز

تمرین داده می‌شود.

^۱ اللّعة الدمشقیة، ص ۳۱، چاپ مکتب الاعلام.

و شهید ثانی در شرح آن که یک شرح مزجی است چنین آورده است: و یرن الصبی علی الصلوة لست و فی البیان لسیع، و کلاهما مروی^۱ و تمرین داده می‌شود کودک برای نماز در شش سالگی و خود شهید اول در کتاب «بیان» گفته است در هفت سالگی، و هر دو در حدیث آمده‌اند.

اما بر اساس قاعده «جمع بین الاحادیث» باید گفت هر دو روایت یک چیز را در نظر دارند روایتی که شش سال را نام می‌برد مقصودش اتمام شش سال است که ورود به هفت سالگی باشد. و روایتی که هفت سال را ذکر کرده مرادش آغاز سال هفتم است.

موضوع بحث این کتاب «ایمنی» است نه تربیت و نه «انسان شناسی» بدین جهت تنها رگه‌ای از دانش تربیت پی-گیری شد که ارتباط جدی با ایمنی (یعنی حفاظت استعداد کودک و بهداشت استعدادش) دارد.

^۱. الروضة البهية: فصل دوم از کتاب صلوة ذیل شرط هفتم.

ایمنی و بهداشت و حفاظت فردی

ایمنی و بهداشت فردی

بهداشت بدن

مسواک

ایمنی و آداب حنیفیت

ایمنی و تغذیه

ایمنی و حفاظت روح و روان

...و

قرآن:

۱- یا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا إِذَا قُمْتُمْ إِلَى الصَّلَاةِ فَاغْسِلُوا وُجُوهَكُمْ وَأَيْدِيَكُمْ إِلَى الْمَرَافِقِ وَامْسَحُوا بِرُءُوسِكُمْ وَأَرْجُلَكُمْ إِلَى الْكَعْبَيْنِ وَإِنْ كُنْتُمْ جُنُبًا فَاطَّهَّرُوا وَإِنْ كُنْتُمْ مَرْضَىٰ أَوْ عَلَىٰ سَفَرٍ أَوْ جَاءَ أَحَدٌ مِنْكُمْ مِنَ الْغَائِطِ أَوْ لَامَسْتُمُ النِّسَاءَ فَلَمْ تَجِدُوا مَاءً فَتَيَمَّمُوا صَعِيدًا طَيِّبًا فَامْسَحُوا بِوُجُوهِكُمْ وَأَيْدِيكُمْ مِنْهُ مَا يُرِيدُ اللَّهُ لِيَجْعَلَ عَلَيْكُمْ مِنْ حَرَجٍ وَلَكِنْ يُرِيدُ لِيُطَهِّرَكُمْ وَلِيُتِمَّ نِعْمَتَهُ عَلَيْكُمْ لَعَلَّكُمْ تَشْكُرُونَ^۱ ای کسانی که ایمان آورده‌اید هنگامی که برای نماز بر می‌خیزید صورت و دست‌هایتان را تا آرنج بشوئید و مسح کنید بر سر و پاهایتان تا دو قاب پا و اگر جنب باشید خودتان را با غسل پاکیزه کنید و همچنین اگر ادرار و مدفوع از شما آید یا با زنان تماس جنسی داشتید (عمل جنسی گرچه انزال منی نباشد). و اگر بیمار بودید (و آب برایتان مضر بود) یا در مسافرت باشید و آب در دسترستان نباشد پس تیمم کنید بر خاک پاکیزه و مسح کنید صورت و دست‌هایتان را با آن، خداوند قصد ایجاد مشقت برای شما ندارد لیکن می‌خواهد شما را پاکیزه گرداند و نعمتش را بر شما تمام کند تا اینکه شما سپاسگزار باشید.

۲- فاعْتزلوا النساء في الحيض ولا تقربوهن حتى يطهرن^۲: در ایام حیض زنان، از آنها دور باشید و به ایشان (به عنوان مقاربت و عمل جنسی) نزدیک نشوید تا وقتی که پاکیزه شوند.

۳- و ينزل عليكم من السماء ماء ليطهركم به^۳: و فرو می‌فرستد برای شما آب از آسمان تا شما را به وسیله آن پاکیزه کند.

۴- و ثيابك فطهر^۴: و لباست را پس پاکیزه کن.

۵- و الرجز فاهجر^۵: و از آلاینده‌ها و آلودگی‌ها دوری کن.

۶- الله يحب المطهرين^۶: خداوند پاکیزگان و پاکی‌گرایان را دوست دارد.

۷- ان الله يحب التوابين و يحب المتطهرين^۷: خداوند توبه‌کاران و پاکی‌گرایان را دوست دارد.

حدیث:

امیرالمؤمنین(ع): من صح فيها أمن و من مرض فيها ندم^۸: هر کس در زندگی دنیایی صحت بدن داشته باشد ایمن می‌شود، و هر کس در آن مریض شود پشیمان می‌شود.^۱

۱. سوره مائده، آیه ۶ - در گذشته اشاره‌هایی به خاصیت ضد عفونی کننده خاک پاک اشاره شد و در آینده نیز بحث خواهد شد.

۲. سوره بقره، آیه ۲۲۲.

۳. سوره انفال، آیه ۱۱.

۴. سوره مدثر، آیه ۴.

۵. همان.

۶. سوره توبه، آیه ۱۰۸.

۷. سوره بقره، آیه ۲۲۲.

۸. بحار، ج ۷۸، ص ۳۷.

آیه‌ها و حدیث فوق به عنوان نمونه و شعار این فصل از کتاب، برگزیده شدند.

بهداشت بدن:

در این بخش مراد از بهداشت بدن زدایش آلودگی‌هایی است که از خود بدن ناشی می‌شود مانند: عرق، مو، ناخن و مدفوع‌ها.

یک اصل اعلام شده و معروف در این موضوع هست به نام «حنیفیت». در عرصه وسیع بهداشتی اسلام حنیفیت به طور فراز و با عنوان ویژه جای گرفته است و این نشان دهنده اهمیت فوق العاده آن است.

اسلام به عنوان یک آئین گذار و مؤسس یک فرهنگ جامع در همه ابعاد فرهنگی و آئینی از هیچ کس و از هیچ منبع دیگری کمک نمی‌گیرد اما در مورد حنیفیت به جنبه تاریخی آن نیز تکیه می‌کند و آن را یک سنت ویژه که بنیان گذارش ابراهیم(ع) است معرفی می‌نماید. و از افتخارات و تمایزات ابراهیم و نسل و پیروان واقعی او می‌داند.

با یک بررسی کلی اما همه جانبه در تاریخ تمدن جامعه‌های بشری مشاهده می‌شود که راستی «سنت حنیفیت» در زندگی هیچ قوم و جامعه‌ای وجود نداشته تنها در زندگی انبیای ابراهیمی و پیروان‌شان، و نیز مانند جویباری کوچک در میان نسل اسماعیل تا پیامبر اسلام در میان مستعرب‌ها، حضور داشته است.

تمدن بین النهرین، مصر، چین کهن، هند قدیم، ایران باستان همگی فاقد این سنت بودند. مردم ایران باستان نسبت به بدن شویی دچار توهم وحشتناکی شده بودند آب را مقدس و بدن شویی را عامل آلودگی آب می‌دانستند.

اروپائیان با اینکه در محیط پر از آب زندگی می‌کردند از تن شویی سخت گریزان بودند، همین امروز می‌توانید در «کاخ و رسای» فرانسه بگردید همه چیز دارد غیر از حمام، کاخی با آن عظمت که حتی مکانی برای عمل «قیّ عمدی» دارد که کاخ نشینان پس از انباشتگی شکم برای دوباره خواری می‌آمدند و انگشت در گلو کرده قی می‌کردند، فاقد حمام است. کاخی که ساکنین آن به صدها نفر می‌رسید.

اروپائیان در جنگ‌های صلیبی در اثر تماس با مسلمانان به اهمیت تن شویی پی بردند و چون با آنان دشمن بودند از نحوه تن شویی چینی‌ها تقلید کردند و «وان» را به جای حمام برگزیدند.

تن شویی غربی‌ها همین امروز با نوعی پرهیز از آب همراه است داخل وان را تنها با کف صابون پر می‌کنند و آن را بر بدن مالیده سپس بدون استفاده از آب کف‌ها را با حوله می‌زدایند. چیزی به نام دوش حمام اخیراً وارد زندگی غربی‌ها می‌شود.

با همه اینها - که از مسلمات تاریخ اروپاست و همین امروز در زندگی عینی آنان مشاهده می‌شود - جناب ویل دورانت دوست دارد حتی مطالب درست و راستین را طوری در ساختمان کتابش جای دهد که هرم حقیقت روی سطحی بایستد که قاعده واقعی آن نیست. در خوشبین‌ترین دیدگاه و بینش باید گفت تاریخ تمن ویل دورانت هدف مشخصی را دنبال می‌کند که از پیش معین شده است.

^۱ پشیمان می‌شود که چرا در بهداشت خویش نکوشیده است.

سنت حنیفیت از ابراهیم(ع) تا به امروز تنها به نوعی در میان یهودیان، و در میان سلسله خاندان نسل حنیفی اسماعیل(ع) و سپس در اسلام معمول و مورد توجه بوده است.

همیشه در میان نسل مستعرب اسماعیل تنها یک یا چند خانواده بدان عمل می‌کردند نه همه آنها، مگر غسل از جنابت که گاهی افراد مشرک و بت پرست از عرب و مستعرب نیز بدان عمل می‌کردند.

حنیفیت

حنیف: شخص نیکی گرا؛ شخص با گرایشات زیبا؛ پاکیزه گرا - و نیز: گراینده به آئین پاک توحیدی.

ابراهیم لقب‌های متعدد دارد: خلیل، فتی: جوان و جوانمرد، قهرمان توحید، مخلص، ابوالانبیاء، شیعه و حزب خدا، و حنیف. از میان این القاب عنوان «حنیف» برای بهداشت‌گرایی او گزینش شده است.

حنیف بودن بیشتر به رابطه روح و روان شخص با پاکیزه‌گرایی اشاره دارد. شخص حنیف نه تنها زیبایی یک آیین را با خرد و عقل خویش در می‌یابد. سرشت و جان او آن قدر نظیف و پاک است که از نظر روانی نیز از آلودگی‌ها نفرت دارد.

حنیف کسی است که نسبت به آلودگی‌ها حساس و نسبت به پاکیزه‌گی مشتاق باشد، غیر حنیف کسی است که نسبت به آلودگی‌ها (به اصطلاح) پوست کلفت و دنده پهن باشد.

و من احسن دیناً ممن أسلم وجهه لله و هو محسن و اتبع ملّة ابراهیم حنیفاً^۱ آئین چه کسی زیباتر از آیین شخص مخلص به خدا و نیکوکار و پیرو ابراهیم حنیف، است؟ یا: آئین چه کسی بهتر از آئین شخصی است که نسبت به خدا مخلص و پیرو آیین حنیف ابراهیم است؟ یا: آئین چه کسی بهتر از آئین شخصی است که نسبت به خدا مخلص و پیرو آئین ابراهیم است و حنیف گشته است؟

انزل الله علی ابراهیم الحنیفیه و هی الطهاره، و هی عشرة اشیاء، خمسة فی الرأس و خمسة فی البدن. و التي فی الرأس: فاخذ الشارب، اعفاء اللّحمی، و طمّ الشعر، و السّواک، و الخلال. و اما التي فی البدن: فحلق الشعر من البدن، و الختان، و قلم الاظفار، و الغسل من الجنابة، و الطّهور بالماء^۲ خداوند برنامه حنیفیت را بر ابراهیم(ع) نازل کرد و آن برنامه بهداشتی است که ده کردار می‌باشد، پنج کردار برای سر و پنج کردار برای بدن. آن چه متعلق به سر است کوتاه کردن سبیل، داشتن ریش، اصلاح موی سر، مسواک و تخلیل دندان است. و آن چه برای بدن آمده: زدودن موی - میان دو پا و زیر بغل‌ها - بدن، ختنه کردن، چیدن ناخن‌ها، غسل جنابت و شستن محل ادرار و مدفوع با آب است.

امروز هر کسی حق دارد بگوید همه یا اکثر موارد دهگانه در فرهنگ روزمره مردم جهان حضور و وجود دارد پس چه انحصار و افتخاری برای ابراهیم هست؟ لیکن دست اندرکاران تاریخ تمدن بشر می‌دانند و دیگران نیز با مطالعه سرگذشت موارد دهگانه در تاریخ می‌توانند دریابند که نظافت و بهداشتی را که امروز در فرهنگ جهانی مشاهده می‌کنند پدیده‌ای است که در همین دهه‌های اخیر رواج یافته است جامعه‌های بشری (غیر از جریان ابراهیمی) تا این اواخر

^۱ سوره نساء، آیه ۱۲۵ - این واژه در ۱۲ مورد از قرآن آمده است.

^۲ بحار، ج ۷۶، ص ۶۸.

به اساس بهداشت توجه نداشتند و با این آداب دهگانه یا با اکثر آنها آشنایی نداشتند و هنوز هم به برخی از آنها عمل نمی‌کنند که در جای خود اشاره خواهد شد.

انسان‌ها همیشه و در همه جا ناخن‌های‌شان را می‌گرفتند اما با انگیزه رفع مزاحمت ناخن، نه با انگیزه بهداشت یعنی همان کاری که گربه هم برای تنظیم جنگالش آن را به چوب یا درخت می‌ساید و همین طور اصلاح موی سر. و به عبارت علمی‌تر^۱ انگیزه و حس «زیبا خواهی» و «زیبا گرایی» از آغاز با انسان بوده، اما انگیزه بهداشت گرایی و نظافت جویی به شکل امروزی از پدیده‌های اجتماعی اخیر است.

گرایش به طیب‌ها و دوری از پلیدها نیز ریشه فطری دارد. فطرت بشر اشیاء جهان را به سه نوع تقسیم کرده است: طیب و دلچسب، پلید و نفرت انگیز، و اشیاء متوسط.

انسان نسبت به گروه اول گرایش، تمایل، علاقه و عشق نشان داده و نسبت به گروه دوم پرهیز و نفرت و نسبت به گروه سوم بی‌تفاوت بوده است.

سخن در این است که انسان با همه پرهیز از پلیدها باز دچار آنها می‌شده و به آنها آلوده می‌گشته است پس از آلوده شدن چه واکنشی از خود نشان می‌داده است؟

و نیز موی سر و سبیل خود به خود از پلیدها نیستند تا انسان نسبت به آن نفرت فطری داشته باشد، بل عامل تجمع پلیدها و کثافت‌ها در خلال‌شان هستند، آیا فرهنگ بشری به این «عاملیت» چه قدر توجه داشته است؟

در مورد سوال اول: انسانها پس از دچار شدن به پلیدها تنها مواد مشهود آنها را از بدن‌شان دور می‌کردند. مثلاً اگر مدفوع حیوان به بدن‌شان می‌چسبید فقط مواد آنها را می‌زدودند که به چشم دیگران یا خودشان نیاید. و هیچ گونه توجهی به خواص آنها و آلودگی‌هایی که به چشم نیاید نداشتند.

به ویژه در فرهنگ جامعه‌ها چیزی به نام «سرایت»، سرایت پلیدی و نجاست، وجود نداشت. از پلیدها نفرت داشتند اما از اشیائی که با پلیدها تماس پیدا می‌کردند هیچ گونه پرهیزی نشان نمی‌دادند. هنوز هم این اصل در فرهنگ جهانی به طور کامل جای نیفتاده است مگر تنها در مورد میکرب‌های خاصی مانند میکرب هاری.

آنان از انواع سرایت تنها با یک نوع آن یعنی سرایت برخی بیماری‌ها، آشنا بودند.

راجع به چرک زدایی و تن شویی نیز در همین برگ‌ها بینش اقوام مختلف به شرح رفت.

پس کوتاه کردن موی سر با انگیزه زیبا گرایی و دفع مزاحمت همیشه بوده است لیکن با انگیزه بهداشتی نه تنها در قدیم بلکه همین امروز هم در برخی از فرهنگ‌ها حتی در جامعه‌های پیشرفته نیز وجود ندارد. به مطلبی که در آغاز همین بخش و فصل که سخن از حمام، و «وان» و دوش بود از نو توجه کنید.

چیزی که با ماهیت بهداشت امروزی در جامعه‌ها مشاهده می‌کنید پس از کشف میکرب توسط پاستور، در فرهنگ مردم جهان پدید شده است و مردم به سرایت‌های نامشهود و ناپیدا باور کرده‌اند.

اکنون به سنت بهداشتی حنیفیت (فقط مانند یک جریان کوچکی در اقیانوس جامعه جهانی وجود داشته، و با ظهور اسلام رواج پیدا کرده) توجه فرمایید تا اهمیت سنت حنیفیت روشن شود. اما قبل از آن به یک داستان توجه کنید:

۱. مراد دانش «انسان شناسی» است.

مرد راوپایی که همراه اردوی ناصرالدین شاه از تبریز عازم تهران بود می‌نویسد:

ایرانیان عقیده دارند که هنگام دفع مدفوع باید عضو مربوطه را شست، افراد اردو برای این عمل به کنار رودخانه می‌رفتند و رودخانه را به شدت آلوده می‌کردند و شگفت است که از همان آب برای تهیه غذا و نوشیدن استفاده می‌کردند.

باید به این مرد حق داد. اما کردار اردوی قجری را نباید به حساب اسلام گذاشت. در فصل «ایمنی و محیط زیست» مشروحاً گذشت که آلوده کردن آب راکد و آب جاری و هر آب در اسلام حرام است مگر آبی که از منبع یا رودخانه یا چشمه برداشته شود و جداگانه به مصرف برسد و به وسیله آن آلودگی‌ها زدوده شود.

درست است: وقتی که دستوره‌های بهداشتی اسلام بر علیه بهداشت اسلام عملی گردد بدتر از بی‌بهداشتی جامعه‌های دیگر می‌شود. افراد اردوی مذکور می‌بایست محل‌هایی را برای دفع نیاز تعیین می‌کردند و آب لازم را از رودخانه برداشته و به آنجا می‌بردند.

مسلمان در محیط‌های خارج شهری یا باید ظرفی داشته باشد و آب را برای این نیاز به محل دیگر حمل کند و یا (در صورت عدم این وسیله) از استفاده از آب صرف نظر کند. آلوده ماندن به طور موقت بهتر از آلوده کردن آب رودخانه و چشمه است.

شستن عضو ادرار که به آب خیلی کمی نیازمند است در هر محیط و شرایطی تقریباً ممکن است و با هر چیزی می‌توان آن قدر آب را از رودخانه برداشته و به کنار برد. و زدودن مدفوع از عضو مربوط نیز منحصر به آب نیست با هر شیء پاک قابل عمل است استفاده از آب بهتر و بهداشتی‌تر و از سنت حنیفیت است که امتیازات بهداشتی آب در این عمل در همین بخش خواهد آمد.

۱- کوتاه کردن سبیل:

کوتاه کردن سبیل در حدی که لب‌ها مشاهده شود و هنگام خوردن و آشامیدن موی سبیل با لقمه و جرعه تماس نداشته باشد، مورد نظر است.

عن الصادق(ع) عن آبائه عن النبي(ص) قال: لياخذ احدكم من شاربه و الشعر الذی فی انفه و لیتعاهد نفسه فان ذلک یزید فی جماله: ^۱ امام صادق(ع) از نیاکانش از رسول خدا(ص) نقل می‌کند: باید هر کدام از شما موی سبیل و مویی را که در بینی است کوتاه کند و نسبت به این کار متعهد باشد (همیشه انجام دهد) زیرا این عمل بر زیبایی او می‌افزاید.

توضیح:

۱- با توجه به واژه «اخذ» مراد کوتاه کردن است نه تراشیدن از بیخ.

۲- مراد از موی داخل بینی که باید کوتاه شود، موهایی است که دراز شده و از فضای داخل بینی خارج شده باشند، و آن مقدار که بیرون آمده و در معرض دید قرار می‌گیرد باید چیده شود نه از بیخ. و دلیل این سخن توجیه آن با «زیبایی» است که در متن حدیث آمده.

^۱. بحار، ج ۷۶، ص ۱۰۹ - وسائل الشیعه، احکام آداب الحمام، باب ۶۸.

در مباحث آینده خواهیم دید که موهای داخل بینی ضرورت حیاتی دارند.

۳- برخی افراد زیبایی را در تراشیدن سبیل از بیخ و بن، می‌دانند لیکن در اصول «زیبا شناختی» میان آن چه زیبایی طبیعی است با آن چه که به وسیله عادت‌ها زیبا تلقی می‌شود، فرق هست.

و از جانب دیگر: روح فطری مردانگی کدام یک را زیبا می‌داند؟ و همچنین روح فطری زنانه و قضاوت فطری و طبیعی جنس مخالف (جنس مخالفی که عادت زده نشده) چگونه و چیست؟ فطرت و غریزه طبیعی زن دوست دارد مرد را در شکل خاص مرد مشاهده کند، و این یک امر مسلم در دانش «انسان شناسی» است.

عن ابی عبدالله(ع) قال: تقليم الاظفار و اخذ الشارب من الجمعة الى الجمعة امان من الجذام: ^۱ امام صادق(ع) فرمود: کوتاه کردن سبیل و گرفتن ناخن از جمعه تا جمعه عامل ایمنی از جذام است. این سخن از امیرالمؤمنین(ع) نیز وارد شده است.^۲

عن الصادق(ع) عن آباءه(ع) قال: قال رسول الله(ص): لا يطولن احدكم شاربه ولا عاتته و لا شعر ابطه، فان الشيطان يتخذها مخاى يستتر بها: ^۳ امام صادق(ع) از پدرانش از رسول خدا(ص) نقل می‌کند که فرمود: کسی از شما سبیلش را دراز نکند و موی پایین شکم و زیر بغل‌ها را و نگذارد، زیرا شیطان در آنها پنهان می‌شود و آنجاها را برای خودش پرورشگاه می‌کند.

قال رسول الله(ص) لا يطولن احدكم شاربه فان الشيطان يتخذها مخاى يستتر بها: ^۴ پیامبر اکرم(ص) فرمود: کسی از شما سبیلش را دراز نکند زیرا شیطان در آن پنهان شده و آن را محل پرورش خود می‌کند.

توضیح:

۱- سبیل در فاصله دهان و بینی قرار دارد، انواع غذا به ویژه چربی‌ها با موهای دراز سبیل تماس پیدا می‌کنند و از جانب دیگر هوای مصرف شده از بینی خارج شده و با آن آمیخته می‌شود که یک زمینه مساعد و پرورشگاه برای میکرب می‌گردد.

۲- اگر سبیل جایگاه میکرب شود، به دلیل اینکه در مسیر تنفس و تغذیه قرار دارد، میکرب‌ها از طریق دهان و بینی وارد اندام‌های بدن می‌شوند و ایمنی شخص را مختل می‌سازند.

۳- در گذشته گفته شد که این قبیل حدیث‌ها در مقام بیان مطلب با عبارت «استعاری» هستند و مراد از شیطان میکرب است. با تأکید بر این که شیطان اصلی که نام و اسم خاص او ابلیس است یک موجود دراک و مکلف است و انکار آن انکار قرآن است. و به همین جهت در سخنان استعاری اهل بیت(ع) از لفظ ابلیس استفاده نمی‌شود. و به اصطلاح کاربرد لفظ «شیطان» اعم از کاربرد لفظ «ابلیس» است.

^۱ همان، ص ۱۱۰.

^۲ همان، ص ۱۱۲.

^۳ همان، ص ۱۱۱ - علل الشرایع، ج ۲، ص ۲۰۶.

^۴ همان - وسائل الشیعه، ابواب آداب الحمام، باب ۸۷ و باب ۶۶.

قال اميرالمؤمنين(ع): الطيب في الشارب من اخلاق التبيين و كرامة للكاتبين: ^١ علي(ع) فرمود: عطر زدن و خوشبو کردن سبیل از اخلاق پیامبران و بزرگداشتی است برای دو فرشته موکل بر انسان.

قال الصادق(ع): الطيب في الشارب من اخلاق الانبياء و كرامة للكاتبين: ^٢ امام صادق(ع) فرمود: عطر آگین کردن سبیل از اخلاق انبیاء و بزرگداشتی است برای دو فرشته موکل.

توضیح:

١- حدیث‌های بالا در صدد جلوگیری از پیدایش زمینه میکرب در سبیل، بودند و این دو حدیث در صدد ضد عفونی محل سبیل هستند. زیرا میکرب از بوی خوش گریزان است. یعنی در محیط خوشبو توان فعالیت را از دست می‌دهد.

٢- این دو حدیث نیز دلالت دارند که نباید سبیل را از ته و بیخ تراشید زیرا می‌فرماید به سبیل عطر بزنید، سبیل را خوشبو کنید، خوشبو کردن سبیل از اخلاق پیامبران است، پس باید سبیل باشد تا بتوان آن را خوشبو کرد. و نمی‌گوید محل سبیل را خوشبو کنید.

همان طور که میزان کوتاه کردن نیز در حدیث تعیین شده است: قال رسول الله(ص): من السنة ان يأخذ الشارب حتى يبلغ الاطار: ^٣ رسول اکرم(ص) فرمود: از سنت من است که سبیل تا خط بالای سرخی لب، کوتاه شود. یعنی باید خود لب پیدا و مشهود باشد.

٣- موضوع مورد نظر این دو حدیث صرفاً استشمام بوی خوش و لذت بردن از آن نیست و این حقیقت را در بخش «انواع بخورها و ضد عفونی» خواهیم دید، هدف این دو حدیث ضد عفونی و تأمین ایمنی است شبیه این حدیث که: الطيب يشد القلب: ^٤ عطر و بوی خوش قلب را قوی می‌کند.

این دو حدیث در صدد دفع و از بین بردن شیطان میکرب هستند. حدیث‌هایی که توجه‌شان فقط به لذت از بوی خوش است حدیث‌های دیگرند.

٢- داشتن ریش و اندازه آن:

اصل دوم از اصول حنیفیت داشتن ریش است:

قال رسول الله(ص): ان المجوس جزوا لحاهم و وفروا شواربهم، و انا نحن نجز الشوارب و نغفی اللحي، و هي الفطرة: ^٥ پیامبر اکرم(ص) فرمود: مجوسیان ریش‌شان را چیده و سبیل‌شان را رها و پرپشت کردند و ما سبیل را کوتاه می‌کنیم و ریش می‌گذاریم، و این است فطرت.

^١ وسائل الشیعه، ابواب آداب الحمام، باب ٩٠.

^٢ همان.

^٣ بحار، ج ٧٦، ص ١١٢.

^٤ وسائل الشیعه، همان ابواب، باب ٨٩ - بحار، همان جلد، ص ١٤٠ با تفاوتی در لفظ.

^٥ بحار، ج ٧٦، ص ١١٢.

مجوس: جاماسب بنیانگذار اولین دین در فلات ایران است که آئین او قبل از آمدن آریایی‌ها در میان دو قوم «کاسپیان» و «کادوسیان» که اولی در ساحل دریای خزر و قزوین کنونی و دومی در ساحل رود ارس می‌زیستند، رواج داشت این دین در تحولات خود به «میتراثیزم» و مهر (خورشید) پرستی منجر شد که زردشت برای اصلاح آن قیام کرد. ایرانیان آریایی که پس از ورود به ایران به دین جاماسب گرویدند، نسبت به سیل دوره‌های متفاوتی را طی کرده‌اند. مادها و هخامنشیان ریش می‌گذاشتند و سیل را تا بالای لب کوتاه می‌کردند. در زمان اشکانیان تراشیدن ریش معمول گردید. به نظر می‌رسد این واکنش تقلیدی بود که مردم ایران از یونانیان مهاجم تحت فرماندهی اسکندر، کرده بودند. اسکندر ریش نداشت گرچه عده زیادی از یونانیان و مقدونیان هنگام سلطه بر ایران ریش داشتند. در اوایل ساسانیان از نو ریش گذاشتن به حد یک ارزش رسید و در اواسط عصر ساسانی سیل دراز و تراشیدن ریش از نو معمول گشت.

فطرت: فطرت با غریزه فرق ماهوی دارد. انسان و حیوان در غریزه شریک هستند. اما فطرت یک روح ویژه‌ای است که انسان دارای آن و حیوان فاقد آن است. این یک موضوع مهم و وسیعی در علم «انسان‌شناسی» است که در کتاب «تبیین جهان و انسان» توضیح داده‌ام.

در این حدیث می‌فرماید: ریش داشتن مطابق فطرت بل عین فطرت است بدیهی است که مطابق غریزه نیز می‌باشد. و از دیدگاه طبیعی فطری و غریزه طبیعی، تراشیدن ریش و سیل شبیه تراشیدن یال و سیل شیر نر است و بالاتر گفته شد که در این موضوع داوری صحیح با «روح طبیعی و معتدل» است نه با «روح عادت زده» به ویژه در داوری جنس مخالف.

من هیچ اصراری برای ریش‌دار شدن مردها ندارم و از نظر فقهی استحباب آن مسلم لیکن وجوب آن مورد اختلاف است و هیچ مردی به دلیل تراشیدن ریش از اسلام خارج نمی‌شود، تنها در صدد ابلاغ توصیه‌های اسلام در محور ایمنی هستم.

نظر الثبی (ص) الی رجل طویل اللحیه فقال: ما کان لهذا لوهیاً من لحیته؟ فبلغ الرجل ذلك فهیاً لحیته بین اللحیتین ثم دخل علی الثبی (ص) فلماً رآه قال: هكذا فافعلوا!^۱ پیامبر اکرم (ص) مردی را دید که ریش درازی داشت، فرمود: چه می‌شد بر این مرد اگر می‌کاست از ریشش؟ این سخن به آن مرد رسید و از لحیه‌اش کاست که نه خیلی کوتاه بود و نه دراز، سپس به حضور پیامبر رسید. رسول خدا (ص) گفت: این چنین، همه‌تان همین سلیقه را داشته باشید.

قال الصادق (ع): یعتبر عقل الرجل فی ثلاث: فی طول لحیته، و فی نقش خاتمته، و فی کنیته:^۲ امام صادق (ع) فرمود: عقل مرد را از سه چیز می‌توان تشخیص داد: از اندازه ریشش، از نقش خاتممش، و از کنیه‌اش. امروزه به جای خاتم امضا رایج است و به جای کنیه به نام خانوادگی بسنده می‌شود. و مراد حدیث در مورد ریش همان سخن است که گفته‌اند «طول اللحیه من علائم الحماقة».

^۱ بحار، ج ۷۶، ص ۱۱۳ - وسائل الشیعه، همان ابواب، باب ۶۳.

^۲ بحار، همان جلد، همان صفحه - وسایل الشیعه، همان ابواب، باب ۶۵.

عن ابی عبدالله(ع): قال: ما زاد من اللّحیة عن القبضة ففی الثّار: ^۱ امام صادق(ع) فرمود: آن چه از ریش بیش از قبضه دست باشد، در آتش است.

توضیح:

۱- در آتش است، یعنی از آداب و سنن اسلامی نیست و حرام یا مکروه است و دستکم: از خصائل مردمان غیر مومن است.

۲- مقدار قبضه تعیین حداکثر طول ریش است.

۳- همان طور که تراشیدن ریش از بیخ با اصول ایمنی مساعد نیست و بر طراوت پوست صورت و نیز (مطابق نظر برخی از متخصصین) بر عضلات فک آسیب می‌رساند و فک را مساعد می‌کند که در سنین بالا دچار لرزش شود، همان طور نیز تردیدی نیست که ریش دراز با اصول ایمنی سازگار نیست گرچه در بهداشت و نظافت آن کوشیده شود. زیرا بهداشت یک بخش از ایمنی است، نسبت یک ریش دراز با بخش دیگر ایمنی یعنی «حفاظت» مشکل است و دستکم یک ریش دراز مزاحمت‌هایی را برای صاحبش ایجاد خواهد کرد.

قال: رأیت ابا جعفر قد خفف لحيته: ^۲ دیدم امام باقر را که (ریشش را کوتاه کرده بود) از ریشش کاسته بود.

۳- اصلاح موی سر:

عکاسی فیلم یک عکس را بر شیشه‌ای عمودی چسبانیده و با قلم مخصوص روی آن کار می‌کرد، روی چهار پایه نرم و مدور نشسته بود چشم‌هایش به دقت بر اثری که روی فیلم ایجاد می‌کرد دوخته شده و مغزش بر محاسبه کار مشغول بود به حدی که دیگر سخن نمی‌گفت و حضور من را فراموش کرده بود.

موهای دراز جلو سرش می‌لغزید و روی چشمش می‌افتاد، مرتب و پی در پی با سرعت سرش را نیم چرخه‌ای می‌داد تا زلف‌ها به بالا بپزند، زیرا هر دو دستش مشغول بود. بار دیگر چرخه‌ای به سر داد لیکن عرق پیشانی باعث چسبیدگی موها شده بود این بار موفق نشد.

ناخودآگاه دست راست را همراه قلم برای دفع مزاحمت زلف زیبا به پیشانی برد. قلم به پوست سرش برخورد کرد. عصبانی شد در یک دست قلم و در دست دیگر فیلم مانند اسیران نظامی برخاست که از پشت میز عمودی کار، کنار رود اما پایش به پای میز گیر کرد میز افتاد، برای این که از افتادن خودش جلوگیری کند دست چپ همراه فیلم به سرعت روی میز مسطح که کنار میز عمودی بود. کشیده شد. جا قلمی از روی میز پرید آئینه بزرگ شکست پاره شیشه بزرگ بر روی پای عکاس افتاد و خون در سطح زمین جاری گشت. گفتند آئینه در آتلیه حادثه آفرید. اما در حقیقت موی سر بود که حادثه را ساخته بود. گرچه استقرار ابزار کار و اشیاء دکوری بر اساس اصول ایمنی چیده نشده بود.

این داستان را گفتم تا روشن شود که مساله «اصلاح سر» تنها به خاطر جنبه بهداشتی ایمنی نیست، بل جنبه حفاظتی ایمنی را نیز دارد.

^۱ همان دو مرجع.

^۲ وسائل الشیعه، همان ابواب، باب ۶۳.

قال الصادق(ع): قال رسول الله(ص): الشعر الحسن من كسوة الله فاکرموه: ^۱ امام صادق(ع) فرمود: پیامبر اکرم(ص) فرموده است: موی زیبا آراستگی‌ای است از سوی خدا (هدیه آرایشی است از جانب خدا) پس آن را گرامی بدارید.

قال الصادق(ع): حلق الرأس فی غیر حج ولا عمرة، مثله: ^۲ امام صادق(ع) فرمود: تراشیدن سر (از بیخ) در غیر حج و عمره مثله کردن خویشت است.

عن ابی عبدالله(ع) قال: قال رسول الله(ص): من اتخذ شعراً فلیحسن ولا یته: ^۳ امام صادق(ع) فرمود: پیامبر اکرم(ص) فرمود: هر کس داشتن مو را انتخاب کند پس به طور زیبا در آرایش و پرورش آن بکوشد.

ولایت: سرپرستی کردن، رسیدگی کردن، با بهترین وجه و عاقلانه‌ترین شیوه رسیدگی کردن: رسیدگی مسئولانه: پروراندن عاقلانه.

سه حدیث بالا ناظر به «زیبا شناختی مو» است به شرط بهداشت. و حدیث زیر ناظر به «بهداشت محض» است:

قال الصادق(ع): لبعض اصحابه: استاصل شعرک یقل درنه و ذؤابه و وسخه، و تغلظ رقیتک، و یجلو بصرک، و یستریح بدنک: ^۴ امام صادق(ع) به یکی از یارانش گفت: موی سرت را از بیخ بتراش تا ذرات ته نشین، در هم رفتگی موها و چرکش کمتر شود، و گردنت قوی گردد، و دید چشمت بهتر شود، و بدنت احساس راحتی کند.

توضیح: با توجه به حدیث‌های بالا و با توجه به جمله «به یکی از یارانش» در این حدیث، روشن می‌شود که توصیه تراشیدن از بیخ به خاطر خصوصیتی بوده که آن صحابی داشته است، شبیه نسخه‌ای که پزشک برای بیمار مخصوص می‌نویسد.

قال الصادق(ع): قصّها اذا طالت: ^۵ امام صادق(ع) فرمود: موی سر را کوتاه کن هر وقت که دراز شود.

الصدوق: احمد بن ابی عبدالله البرقی: قال الصادق(ع): المشط یذهب بالونا و هو الضعف، قال الله عزّ و جل «ولا تنیا فی ذکری» ای لا تضعفا: ^۶ صدوق از برقی و او از امام صادق(ع) نقل می‌کند که فرمود: شانه زدن «ونا» را از بین می‌برد. آن گاه توضیح می‌دهد که ونا یعنی ضعف و سستی، و آیه را بر آن دلیل می‌آورد.

ما نمی‌دانیم این توضیح از خود امام است یا از احمد برقی و یا از خود صدوق. لیکن اگر این توضیح را بپذیریم باید در چند حدیث دیگر که لفظ «وبا» آمده به «ونا» تبدیل کنیم و اشتباه را به گردن نسخه برداران بگذاریم. اما علامه مجلسی در بحار حدیث‌های وبا و نسخه وبا را برگزیده است و این حدیث را کنار گذاشته است:

قال الصادق(ع): مشط الرأس یذهب بالوبا، و مشط اللّحیة یشدّ الاضراس: ^۷ امام صادق(ع) فرمود: شانه زدن موی سر از وبا ایمن می‌کند، و شانه زدن موی ریش دندان‌ها را قوی می‌کند.

^۱ من لا یحضره الفقیه، ج ۱، ص ۷۶، چاپ دارالاضواء - وسائل الشیعه، همان ابواب، باب ۷۸ - بحارالانوار، همان جلد، ص ۱۱۶.

^۲ همان مرجعه (فقیه) ص ۷۱.

^۳ من لا یحضره الفقیه، همان جلد، ص ۷۵ - وسائل الشیعه، همان ابواب، باب ۷۸.

^۴ من لا یحضره الفقیه، همان صفحه.

^۵ همان، ص ۷۴.

^۶ همان، ج ۱، ص ۷۶.

^۷ همان، ص ۷۵ - بحار، ج ۷۶، ص ۱۱۷.

پیشنهاد: مردان سه گروه هستند: ریش داران که ریششان را شانه می‌زنند، ریش داران ژولیده، آنان که ریششان را می‌تراشند. پیشنهاد می‌شود دندان سازان و دندان پزشکان لطف کرده و آمار تهیه کنند که کدام گروه بیشتر به آنان مراجعه می‌کنند؟ شکی نیست که گروه اول سالم‌ترین دندان را دارند و گروه سوم بیشترین آفت دندان را.

قال الصادق(ع): المشط يذهب بالوبا و هو الحمى: ^۱ امام صادق(ع) فرمود: شانه زدن وبا را از بین می‌برد، وبا یعنی تب. قال رسول الله(ص): تسريح الرأس يذهب بالوباء و يجلب الرزق و يزيد في الجماع: ^۲ رسول خدا (ص) فرمود: شانه زدن - و از هم باز کردن - موی سر وبا را می‌برد و روزی را جلب می‌کند و بر توان جنسی شخص می‌افزاید. توضیح: ممکن است لفظ «وبا» در این حدیث‌ها در حقیقت «ونا» باشد و لفظ «یذهب» نیز می‌تواند گواه آن باشد. زیرا این لفظ گویای «رفع» است نه «دفع» می‌گوید «از بین می‌برد» و نمی‌گوید زمینه وبا را از بین می‌برد و وبا چیزی نیست که همیشه باشد یا معمولاً باشد با شانه زدن از بین برود اما ونا و سستی هر از گاهی به سراغ انسان می‌آید که بالاترین حد آن تب است.

و ممکن است همان لفظ وبا صحیح باشد و مراد از بین رفتن زمینه وبا به وسیله شانه زدن، باشد. قال الصادق(ع): تعلم... و اياك و التمشط في الحمام فانه يورث وباء الشعر: ^۳ امام صادق(ع) فرمود: یاد بگیر... و مباداد حمام شانه بزنی زیرا آن موجب وبای مو می‌شود. قابل توجه آنان که دچار ریزش مو هستند و از اصلی و تاسی می‌ترسند.

۴- مسواک

چهارم از آداب حنیفیت مسواک زدن است: علامه در بحار بیش از ۸۰ حدیث در سفارش مسواک و محسنات آن آورده است که چند تایی از آنها ارائه می‌شود:

قال رسول الله(ص) مازال جبرئیل یوصینی بالسواک حتی ظننت انه سيجعله فريضة: ^۴ رسول اکرم(ص) فرمود: جبرئیل آن قدر مسواک را برایم سفارش کرد گمان کردم می‌خواهد آن را از واجبات دینی قرار دهد.

فيما اوصى به النبي(ص) الى علي(ع): يا علي ثلاث يزدن في الحفظ و يذهبن السقم: اللبان، و السواک، و قراءة القرآن: ^۵ در ضمن وصیت‌های پیامبر(ص) به علی(ع) آمده است: ای علی سه چیز حافظه را قوی می‌کند و نارسائی‌های بدن را از بین می‌برد: خوردن کندر، مسواک زدن و قرائت قرآن.

قيل لابي عبدالله(ع): أتری هذا الخلق كله من الناس؟ فقال: الق منهم التارك للسواک: ^۱ کسی به امام صادق(ع) گفت: این همه مردم را می‌بینی (ظاهراً اشاره می‌کرده به حاجی‌ها) همه‌شان از این مردم - مسلمانان - هستند. فرمود: آنهایی را که مسواک نمی‌زنند کنار بگذارد.

^۱ همان دو مرجع.

^۲ بحار، همان جلد، ص ۱۱۸.

^۳ بحار، ج ۷۶، ص ۷۱.

^۴ همان، ص ۱۲۶.

^۵ بحار، ج ۷۶، ص ۱۲۷.

عن الرضا(ع) قال: السّواک یجلو البصر، و ینبت الشعر و یذهب بالدمعة: ^۲ امام رضا(ع) فرمود: مسواک زدن چشم را پرنور می کند و مو را می رویند و آبریزش چشم را از بین می برد.

قال رسول الله(ص): السّواک شطر الوضوء و الوضوء شطر الايمان: ^۳ رسول خدا(ص) فرمود: مسواک زدن جان وضو است و وضو جان ایمان. یا: مسواک زدن از مقدمات وضو است و وضو از مقدمات ایمان.

توضیح:

۱- ابزار مسواک عبارت بود از چوب «اراک» و چوب زیتون و در نبود آنها هر گیاه لطیف:

کان (التّبی) یستاک بالاراک: ^۴ پیامبر اکرم(ص) با چوب اراک مسواک می کرد.

قال التّبی(ص): نعم السواک الزیتون من شجرة مبارکة و یذهب بالحفر، و هو سواکی و سواک الانبیاء قبلی: ^۵ رسول خدا(ص) فرمود: چه نیکو مسواک است زیتون، درختی مبارک است و مسواک کردن با آن از پیدایش حفره در دندان پیشگیری می کند. و آن مسواک من و پیامبران قبل از من است.

۲- به جای خمیر دندانهای امروزی گاهی از گوشته میوه استفاده می کردند و معمولاً بدون چیزی با بزاق دهان مسواک کرده و در خلال آن دهان و دندان را چند بار با آب شسته و مضمضه می کردند.

۳- در این نوشتار نسبت به مسواکهای مصنوعی و یا خمیر دندانهای مصنوعی امروزی نه تشویق می شود نه تحذیر. علاوه بر تعداد علامت سوال که توسط متخصصین روی این مصنوعات قرار گرفته، ممکن است همین فردا اعلام شود که مثلاً خمیر دندانهای امروزی یا مسواکهای مصنوعی فلان ضرر خطرناک را دارند. اما در این مقال نسبت به آن چه در حدیثها آمده است کاملاً مسئولانه بحث می شود.

عن ابی عبدالله(ع) اکل الاشنان یذیب البدن، و التدلک بالخزف یبلی الجسد، و السواک فی الخلاء یورث البخر: ^۶ امام صادق(ع) فرمود: خوردن اشنان بدن را ذوب می کند، سائیدن (پا یا هر عضو دیگر) با سفال - در حمام یا غیر آن - جسم آدمی را فرسوده می کند، و مسواک زدن در توالت موجب بوی بد دهان می شود. اشنان: گیاهی است از تیره اسفنجیان، ریشه آن در گذشته یکی از شویندهها بوده شاید هنوز هم در مناطقی به جای صابون از آن استفاده می کنند.

همین پیام در حدیث دیگر از امام صادق(ع) نیز رسیده است. ^۷

قال الصادق(ع) تعلّم... و ایاک و السّواک فی الحمّام فائّه یورث وباء الاسنان: ^۸ امام صادق(ع) فرمود: بدان... مبادا در حمام مسواک بزنی زیرا آن موجب وبای دندان می شود.

۱. همان، ص ۱۲۸.

۲. همان، ص ۱۳۷.

۳. همان، ص ۱۴۰.

۴. همان، ص ۱۳۵.

۵. همان.

۶. همان، ص ۱۳۸.

۷. همان.

۸. وسائل الشیعه، ج ۱، ابواب السواک، باب ۱۱ - بحار، همان، ص ۷۱.

عن الصادق(ع) في حديث المناهي: و نهى رسول الله(ص) عن السواك في الحمام: ^١ از امام صادق(ع) در حديث مناهي: پیامبر اکرم(ص) نهی کرده است از مسواک کردن در حمام.

۵- خلال دندان:

پنجم از آداب حنیفیت خلال دندان است:

قال الثبی (ص) جبّدا المتخللون من امتی: ^٢ چه نیکو و دوست داشتنی هستند خلال کنندگان امت من.

عن الصادق(ع): قال رسول الله(ص): تخلّوا علی اثر الطّعام فائه مصحّة للغم و التّواجذ و یجلب الرّزق علی العبد: ^٣

از امام صادق(ع): رسول خدا(ص) فرمود: به دنبال هر غذا خلال کنید. زیرا آن بهداشت دهان و بهداشت دندانهای آسیاب است و روزی را جلب می کند.

قال ابو عبدالله(ع): قال رسول الله(ص): نزل علیّ جبرئیل بالخلال: ^٤ امام صادق(ع) فرمود: پیامبر(ص) فرمود: دستور خلال را جبرئیل بر من نازل کرده است.

قال رسول الله(ص): من حقّ الضیف ان یعدّله الخلال: ^٥ رسول خدا(ص) فرمود: از حقوق مهمان است که برایش خلال آماده شود.

ایمنی: خلال کردن ابتدا بهداشت دهان و دندان است و در نتیجه بهداشت اندامهای داخل بدن نیز هست. اما باید در خود همین عمل ایمنی، به یک سری توصیه های ایمنی دیگر توجه کرد که:

قال الرضا(ع) لا تخلّوا بعود الرّمان ولا بقضیب الریحان، فائهما یحرّ کان عرق الجذام: ^٦ امام رضا(ع) فرمود: با چوب انار و چوبک ریحان خلال نکنید زیرا آنها رگه جذام را تحریک می کنند.

عن الصادق(ع) قال: لا تخلّوا بالقصب، فان کان ولا محالة فلتنزع اللیطة، نهی رسول الله(ص) ان یتخلّل بالرّمان و القصب و قال هما یحرکان عرق ای کلة: ^٧ امام صادق(ع) فرمود: به وسیله نی خلال نکنید و اگر اصرار دارید - و یا غیر از نی چیزی در دسترس نداشتید - قشر روئی نی را بر کنید. پیامبر خدا از خلال کردن با چوب انار و نی نهی کرده و گفته است آنها رگه خوره را تحریک می کنند.

نهی رسول الله(ص) عن التخلّل بالرّمان و ایس و القصب و هنّ یحرکن عرق ای کلة: ^٨ پیامبر اکرم(ص) نهی کرده است از خلال کردن با چوب انار و چوب آس و نی، و آنها رگه خوره را تحریک می کنند.

١. وسائل الشیعه، همان باب.

٢. بحار، ج ٦٦، ص ٤٤٢.

٣. همان، ص ٤٣٦.

٤. همان، ص ٤٣٩.

٥. همان ص ٤٤١.

٦. بحار، ج ٦٦، ص ٤٣٦.

٧. همان.

٨. همان، ص ٤٤١.

قال علی(ع): التخلل بالطرفاء يورث الفقر: ^۱ علی(ع) فرمود: خلال کردن با چوب گز فقر می آورد.

سوال: قابل توجه دست اندرکاران و متخصصین این رشته، چوب انار، آس و چوبک ریحان و نی چه ویژگی دارند که زمینه امراض پوستی را تحریک می کنند؟ و بدیهی است خلال کردن با چوب گز لابد نوعی ضرر و خطر بر ایمنی دارد که نتیجه اش فقر است.

كان امیر المؤمنین(ع) یأمرنا اذا تخللنا ان لا نشرب الماء حتی نضمض ثلاثاً: ^۲ علی(ع) ما را از آب خوردن به دنبال خلال، نهی می کرد مگر پس از سه بار مضمضه.

به گمانم از میان حدیث های زیاد همین چند حدیث در مورد خلال برای این گزارش ما بس است.

ایمنی و آداب حنیفیت در بدن:

آداب پنجگانه حنیفیت متعلق به سر انسان در حد کاملاً مختصر و نیز با خودداری از توضیحات بیشتر، گذشت. اینک نگاهی با همان اختصار به آداب پنجگانه حنیفیت متعلق به بدن:

۱- زدودن مو از بدن:

مراد موی زیر بغل ها، میان دو پا و منتهی الیه شکم است.

شاگردان امام صادق(ع) که خود دانشمندان بزرگ و به نام بودند به قدری به امور دینی اهمیت می دادند که علاوه بر اصل حفاظت و بهداشت در جزئیات آن نیز به بحث می پرداختند. داستان زیر که بحث میان «ابن ابی یعفور» و «زراره» دو شاگرد امام که نام شان در تاریخ جایگاه ویژه دارد، نشانگر این اهمیت است:

ابن ابی یعفور می گوید: زراره اصرار داشت که ساییدن موی زیر بغل (همان طور که خانم ها موی پیشانی را اول با موادی می ساینند سپس آنها را می زدایند) و یا تراشیدن آن بهتر از نوره مالیدن است. من می گفتم ساییدن بهتر از تراشیدن، و نوره مالیدن بهتر از هر دو است.

امام گفت: سخن تو مطابق سنت است و زراره اشتباه می کند. سپس افزود: از نوره استفاده کنید. گفتم سه روز پیش این کار را کرده ایم. فرمود باز نوره بمالید زیرا استفاده از نوره پاکیزگی است. ما نیز به دستور امام عمل کردیم. ^۳

عن ابی عبدالله(ع): قلت: جعلت فداک نساfer فلا یكون معنا نخالة فتتدلك بالدقیق؟ قال: لا بأس بذلك ائما الفساد فیما اضر بالبدن و اتلف المال، فاما ما اصلح البدن فانه لیس بفساد...: ^۴ به امام صادق(ع) گفتم: فدایت شوم گاهی مسافرت می کنیم و نخاله ای در دسترس نمی باشد آیا می توان با آرد موی بدن را سایید و پاک کرد؟ فرمود: اشکالی ندارد، اشکال در چیزی است که به بدن ضرر رساند و مال نیز بیهوده تلف شود، اما آن چه بدن را اصلاح کند اشکالی ندارد.

^۱ همان، ص ۴۳۶.

^۲ همان، ص ۴۳۸.

^۳ علل الشرایع، ج ۱، ص ۲۷۶؛ بحار، ج ۷۶، ص ۷۱.

^۴ بحار، ج ۷۶، ص ۷۵.

توضیح: سوال کننده آبان ابن تغلب یکی دیگر از شاگردان امام صادق(ع) و از شخصیت‌های علمی تاریخ است. گویا نظر به قداست و احترام آرد، برایش سوال شده که آیا استفاده از آرد که محترم است برای این کار صحیح است؟ امام در پاسخ می‌گوید این بی‌احترامی نیست و یا اسراف مال نیست زیرا برای اصلاح بدن و در جهت نفع سلامتی استفاده می‌شود.

امام در این پاسخ، یک قاعده کلی را بیان می‌کند: هر نوع استفاده از نعمت‌های خداوند با دو شرط جایز و صحیح است:

۱- دارای ضرر و آسیب نباشد.

۲- اسراف نباشد.

بنابراین به نظر می‌رسد حرف «و» در عبارت «اضرّ بالبدن و اتلف المال» باید در اصل حرف «أو» باشد.

عن الصادق(ع) عن آبائه(ع) قال: قال رسول الله(ص) لا يطولن احدكم شاربه ولا عاتته و لا شعر ابطه، فان الشيطان يتخذها مخابي يستتر بها: ^۱ از امام صادق(ع) از پدران(ع) فرمود: رسول خدا(ص) فرموده است: هیچ کدام از شما موی سبیل، موی عانه و موی زیر بغلش را دراز نکنند، زیرا شیطان آنها را پرورشگاه خود قرار می‌دهد و در آنها مخفی می‌شود.

توضیح تکراری: سخن در مقام استعاره و مراد از شیطان میکرب است. زیرا لفظ شیطان در لسان حدیث‌ها بر معانی متعدد به کار رفته ولی لفظ ابلیس تنها در مورد موجود مشخص که موجود دراک و با اراده و مکلف است به کار می‌رود و اگر (مثلاً) در مورد یک فرد از انسان به کار رفته باشد، مراد «تشبیه مطلق» است. نکته: پیشتر راجع به سبیل و مقدار مویی که باید از آن کوتاه شود و مقداری که بهتر است بماند، به طور مشروح بحث شده است. اما موی زیر بغل و عانه باید از ته و بیخ زدوده شود.

۲- ختان و ختنه:

ادب دوم از آداب حنیفیت که متعلق به بدن است سنت بهداشتی و ایمنی ختنه است که در فصل «ایمنی و خانواده» بخش «ایمنی و کودک» به شرح رفت.

۳- گرفتن ناخن‌ها:

قال رسول الله(ص): من اراد ان يأمن الفقر و شكاة العين و البرص و الجنون فليقلّم اظفاره يوم الخميس و ليبدأ بخصره من اليسار: ^۲ پیامبر اکرم(ص) فرمود: هر کس می‌خواهد از فقر، بیماری چشم، برص و جنون ایمن باشد پس بگیرد ناخن‌هایش را در هر روز پنج‌شنبه و از انگشت کوچک دست چپ شروع کند.

^۱ همان، ص ۱۱۱.

^۲ بحار، ج ۷۶، ص ۱۲۳.

قال الصادق(ع): تقليم الاظفار يوم الجمعة يومن من الجذام والجنون و البرص و العمى...^۱ از امام صادق(ع) فرمود: گرفتن ناخن‌ها در هر جمعه موجب ایمنی از جذام، جنون، برص و کوری است.

روی عن الصادق(ع): تقليم الاظفار و اخذ الشارب من الجمعة الى الجمعة امان من الجذام:^۲ روایت شده: گرفتن ناخن‌ها و کوتاه کردن سبیل در هر جمعه موجب ایمنی از جذام است. حدیث دیگر نیز از آن حضرت با همین بیان وارد شده است.^۳

قال الباقر(ع): ائما قصت الاظفار لائها مقيل الشيطان و منه يكون التسيان:^۴ امام باقر(ع) فرمود: کوتاه کردن ناخن برای این است که (اگر کوتاه نشود) پرورشگاه شیطان می‌شود، و نیز عامل بیماری فراموشی می‌شود. **توضیح:** تعیین روز پنجشنبه یا جمعه برای آماده شدن به نماز جمعه است. یعنی این حدیث‌ها دو پیام را در کنار هم دارند: بهداشتی و اجتماعی.

قلت لابي الحسن(ع) ان اصحابنا يقولون ائما اخذ الشارب و الاظفير يوم الجمعة؟ فقال سبحان الله خذاها ان شئت في يوم الجمعة و ان شئت في سائر الايام:^۵ به امام کاظم(ع) گفتم: دوستان می‌گویند کوتاه کردن سبیل و گرفتن ناخن باید در روز جمعه باشد؟ فرمود: سبحان الله! آنها را کوتاه کن خواه در روز جمعه و خواه در سایر روزها. مقصود امام(ع) این است که تعیین روز جمعه به عنوان یک «وجوب» نیست.

حفاظت: قال رسول الله(ص): فليقلّموا اظفارهم لا يخذشوا بها ضروع مواشيهم اذا حلبوا:^۶ رسول خدا(ص) فرمود: ناخن‌های‌شان را بگیرند تا به پستان‌های دام‌ها به هنگام دوشیدن، خراش وارد نکنند. **توضیح:** و همچنین با وجود ناخن‌های دراز احتمال ایجاد خراش در بدن خود یا در بدن و دست و صورت کودک، همکار، همسر و... به طور ندانسته همیشه هست.

زیبایی خواهی یا ایمنی؟ در اینجا به یک بن بست می‌رسیم که باید یکی از دو مهم را بر دیگری ترجیح دهیم: زیبایی خواهی یا ایمنی؟

قال رسول الله(ص) للرجال: قصّوا اظفاركم، و للنساء: اتركن من اظفيركن فائه ازین لکن:^۷ پیامبر خدا(ص) به مردان دستور داد که: ناخن‌های‌تان را کوتاه کنید، و به خانم‌ها فرمود: چیزی از ناخن‌های‌تان را واگذارید زیرا این برای شما زیباتر و آرایش دهنده‌تر (و یا: زیبا کننده‌تر) است.

توضیح:

۱. همان، ص ۱۲۴.

۲. همان.

۳. همان، ۱۲۲.

۴. همان، ص ۱۲۳.

۵. همان، ص ۱۲۲.

۶. کنز العمال، ج ۱۵، ص ۴۲۳.

۷. بحار، ج ۷۶، ص ۱۲۳.

۱- مقصود از جمله «چیزی از آنها را واگذارید» چیست؟ یعنی ناخن برخی از انگشتها را نچیده واگذارید؟ یا همه آنها را بچینید لیکن خیلی از بیخ و ته نچینید و بگذارید چیزی در تهش بماند؟ هر دو معنی بالسویه محتمل است و هر دو برای خانمها مستحب است. معنی سومی را نیز می‌توان تصور کرد که هر سه صورت برای خانمها مستحب باشد پس هر سه صورت زیر امکان دارد:

الف) نچیدن از ته.

ب) چیدن از ته باقی گذاشتن یک یا دو انگشت.

ج) نچیدن از ته و در عین حال باقی گذاشتن یکی دو انگشت.

۲- بدیهی است که اصول و فروع دانش ایمنی چیدن ناخن‌ها را برای خانمها نیز، ایجاب و الزام می‌کند. از جانب دیگر اصول و فروع زیبا شناختی باقی گذاشتن چیزی از ناخن‌ها را اقتضا می‌نماید، ترجیح با کدام است؟ ترجیح (فقط در اینجا) با زیبا شناسی و زیبا خواهی است لیکن با مراعات اصول بهداشت که کار نسبتاً آسانی است.

۳- حفاظت: خانمها باید توجه داشته باشند ناخن نسبت به یکی از دو جنبه ایمنی یعنی بهداشت (همان طور که گفته شد) آسان است اما نسبت به جنبه دیگر ایمنی یعنی حفاظت، سخت نیازمند دقت و احتیاط است. زیرا ناخن دراز ممکن است برای خودشان، کودک‌شان و یا همسرشان آسیب رساند به ویژه اگر در اثر ساییدگی تیز و برنده باشد. همسر را می‌توان نادیده گرفت زیرا شوهری که مشتاق زیبایی است باید درد خراش‌ها و احياناً نفوذ میکرب از همان خراش‌ها را تحمل کند. ولی نسبت به کودک و فرزند توجیهی وجود ندارد.

عن ابی عبدالله(ع): قال للرجال: قصوا اظفارکم، و للنساء: اترکن فائه ازین لکن^۱: امام صادق(ع) مردان را به گرفتن ناخن توصیه می‌کرد و به زنان می‌گفت واگذارید زیرا آن برای شما زیبا کننده‌تر (زیباتر) است.

رابطه بیمار گونه با ناخن:

فیما اوصی به النبی(ص) الی علی(ع): یا علی ثلاثة من الوسواس اکل الطین، و تقليم الاظفار بالاسنان، و اکل اللحیة^۲: از وصایای رسول خدا(ص) به علی(ع): یا علی سه چیز دلیل بیماری وسواس است: خوردن گل، و جویدن ناخن با دندان، و جویدن موی ریش.

الصادق(ع): فی کل حبة من الرمان - اذا استقرت فی المعدة - حياة للقلب، و انارة النفس، و تمرض وسواس الشیطان اربعین لیلة^۳: امام صادق(ع): در هر دانه از دانه‌های انار - اگر در معده قرار گیرد - سه خصلت است: قلب را زنده می‌کند، و شخصیت درون را صفا می‌دهد، و وسوسه شیطان را سر کوب (ریشه کن) می‌کند تا چهل شب.

قال الصادق(ع): علیکم بالسواک فائه یذهب وسوسة الصدر^۱: امام صادق(ع) فرمود: مسواک بزنید زیرا آن وسوسه را

از دل شما می‌برد.

^۱ همان، ص ۱۲۳.

^۲ خصال، ج ۱، ص ۶۲-بحار، همان جلد، ص ۱۰۸ و ۱۲۰.

^۳ سفینه البحار: ذیل واژه وسوس.

قال الصادق(ع): لا يتمكّن الشيطان بالوسوسة من العبد الاّ و قد اعرض عن ذكرالله... و اما المهمل اوقاته فهو صيد الشيطان: ^۲ امام صادق(ع) فرمود: شيطان نمی‌تواند شخصی را وسوسه کند مگر او بنوعی از یاد کردن خدا روی گردان باشد... و اما کسی که اوقاتش را با بیکاری بگذراند، او شکار شيطان است.

سمعت ابا عبد الله(ع) يقول: كان رسول الله(ص) يغسل رأسه بالسدر و يقول: من غسل رأسه بالسدر صرف الله عنه وسوسة الشيطان: ^۳ شنیدم از امام صادق(ع) که می‌گفت: رسول خدا(ص) سرش را با سدر می‌شست و می‌گفت: هر کس سرش را با سدر بشوید خداوند وسوسه شيطان را از او دور می‌کند.

توضیح:

- ۱- به دنبال بیماری روانی «جویدن ناخن» و «جویدن موی ریش» که از انواع وسوسه هستند، ابن چند حدیث را آوردم تا مورد استفاده کسی که دچار این نوع بیماری یا امثال آن شده، قرار گیرد.
 - ۲- وسوسه و بیماریهای متعدد مربوط به آن، یا بوسیله شيطان خارج و ابلیس است و یا توسط نفس خود انسان که در این صورت شيطان درون نامیده می‌شود. و چون در حدیث‌های فوق لفظ ابلیس نیامده پس شامل هر دو نوع می‌شوند.
 - ۳- بهترین راه برای تامین ایمنی از اینگونه بیماری‌ها یاد خدا، دعا و قرآن خواندن است. در این مورد حدیث‌های زیادی وارد شده است و در حدیث بالا نیز روی گردان شدن از یاد خدا عامل زمینه ساز این بیماری معرفی شده است.
 - ۴- بی‌کاری و گذراندن وقت به بطالت، زمینه روانی را برای این بیماری مساعدتر می‌کند.
 - ۵- وسوسه دو نوع است:
- الف) بیماری «به خودپردازی» و «خود آزاری» مانند جویدن ناخن و شستن مکرر دست و اشیاء و...
- ب) وسوسه شدن بر اقدامات ناهنجار، مانند دزدی، قتل و...
- و مراد از جمله «آدم بیکار که وقتش را مهمل می‌گذراد شکار شيطان است» همین نوع دوم است. یعنی بیکاری یکی از عوامل زمینه ساز اقدام‌های ناهنجار - اعم از ناهنجارهای ریز و درشت - می‌باشد.

غسل جنابت:

ادب چهارم از آداب حنیفیت متعلق به بدن، غسل از جنابت است که تنها در میان مسلمانان و برخی از یهودان مرسوم و مورد اهمیت است.

^۱ سفینه البحار: همان واژه.

^۲ همان.

^۳ بحار، ج ۷۶، ص ۸۱.

در آغاز مسیحیت، ختنه و غسل جنابت دو رکن بهداشتی آئین مسیح اعلام شد لیکن پولس مبلغ معروف مسیحیت آن دو را بر پیروان جدید مسیحیت بخشید. وی باور داشت که این دو سنت مانع از مسیحی شدن مردم بویژه اروپائیان است. مردان متأهل و دارای فرزند و نوه حاضر نیستند ختنه شوند و از ختنه شدن کودکان شان نیز وحشت دارند. پولس^۱ مشاهده می‌کرد که اروپائیان از تن شوئی سخت بیزارند اگر مسیحیت از آنها بخواهد که بدنال هر جنابت بدن شان را بشویند از آن روی گردان خواهند شد و می‌شدند.

پولس بخاطر اینگونه بخشش‌ها و معاف داشتن‌ها، با رجال بزرگ مرکز مسیحیت سخت درگیر شد و محاکمه‌ها و مجادله‌های وسیع میان او و بزرگان دین، در گرفت اما مسیحیتی که او تبلیغ می‌کرد رایج گشت و سیاست او پیروز گشت.

قال رسول الله (ص) : ... اذا جامع الرجل اهله خرج الماء من كل عرق و شعرة، فوجب الله على ذرئته (آدم) الاغتسال من الجنابة الى يوم القيامة، و البول يخرج من فضلة الشراب الذ - يشربه الانسان، و الغائط يخرج من فضلة الطعام الذى يأكله فعليهم منهما الوضوء:^۲ پیامبر اکرم (ص) (در توضیح علت غسل از جنابت و عدم آن در ادرار و مدفوع) فرمود: وقتی انسان با همسرش مجامعت می‌کند از همه رگها و نیز ریشه موهای بدن او ترشحاتی خارج می‌شود، پس خداوند واجب کرد بر نسل آدم غسل از جنابت را تا روز قیامت. اما بول مازاد آبی است که انسان می‌نوشد و مدفوع مازاد غذایی است که انسان می‌خورد پس در مورد آنها تنها وضو واجب شده.

توضیح:

۱- محل خروج هر سه (ادرار، مدفوع، غائط) باید شسته شود، حدیث این موضوع را مسلم فرض کرده و در آن بحث نمی‌کند. سخن در شستن کل بدن است که در جنابت واجب شده.

۲- حدیث می‌گوید: بول و مدفوع فقط از یک مجرا خارج می‌شوند. اما در جنابت علاوه بر این که منی از عضو تناسلی خارج می‌شود، ماده مایع از همه منافذ پوست بدن حتی از ریشه‌های موها نیز خارج می‌شود گر چه میان منی و این ماده مایع ترشح شونده فرق ماهوی وجود دارد، باید کل بدن شسته شود و از این آلودگی ایمن گردد.

۳- این حدیث در مقام بیان رفع آلودگی‌ها جهت آماده شدن برای عبادت را نیز در نظر دارد که می‌فرماید در ادرار و مدفوع تنها وضو کافی است.

۴- بعدا خواهد آمد که در غسل جنابت بهداشت روانی و صفای جان و حفاظت طراوت روحی نیز هست.

فی حدیث الزندیق الذی سئل الصادق (ع) عن مسائل، قال له، اخبرنی عن المجوس كانوا اقرب الى الصواب فی دینهم ام العرب فی الجاهلیة؟ قال: العرب كانت اقرب الى الدین الحنیفی من المجوس، و ذلك ان المجوس کفرت بكل الانبیاء... و

^۱ رجوع کنید: تاریخ تمدن ویل دورانت: ج قیصر و مسیح، سرگذشت پولس.

^۲ بحار، ج ۸۱ ص ۱ و ۲.

كانت المجوس لا تغتسل من الجنابة، و العرب تغتسل و الاغتسال من خالص شرايع الحنيفية، و كانت المجوس لا تختتن و هو من سنن الانبياء و ان اول من فعل ذلك ابراهيم الخليل...^۱ گفتگوئی که میان امام صادق (ع) و یک زندیق بوده، از امام می‌پرسد: آیا مجوسیان در آئین شان به واقعیت و حقیقت نزدیک بودند یا عرب در جاهلیت؟ امام فرمود: عرب در عصر جاهلیتش بر دین حنیفیت از مجوس نزدیک‌تر بود. زیرا مجوسیان به همه انبیا کفر می‌ورزیدند... مجوسیان از جنابت غسل نمی‌کنند، لیکن عرب جاهلی این غسل را می‌کرد، و این غسل از شرایع مسلم حنیفیت است. و مجوسیان ختنه نمی‌کنند در حالی که ختنه از سنت‌های انبیا است و اولین کسی که به آن عمل کرده ابراهیم خلیل است.

توضیح:

۱- پیش‌تر اشاره شد که اولین دین در فلات ایران قبل از آمدن آریاها در میان کاسپیان، و کادوسیان توسط جاماسب بنیان گذاری شد. اسامی دوازده فرشته: فروردین، اردی بهشت، خرداد تا اسفند از یادگارهای کادوسیان است که در کنار رود ارس می‌زیستند و اسامی مذکور را به عنوان تبرک جوئی بر دوازده شهرک شان نیز گذاشته بودند. آریائی‌ها پس از ورود به ایران به آئین جاماسب پیوستند با این که آنان کاسپیان ساکن جنگل‌های شمال را «دیو» می‌نامی‌دند.

آئین جاماسب یا باصطلاح دین مجوس بتدریج دچار تحریف گشت و چون احترام به نور یکی از عناصر آن بود (به طوری که این عنصر در هر دینی هست) و سمبل اعلاى نور، خورشید بود، مهر پرستی به آن دین مسلط گشت و در قالب «میترایزم» در آمد و توحید آن مغشوش گردید.

میترایزم در دوره‌ای از ایران به یمن و از آن جا به مصر و از مصر به (کارتاژ) و از آن جا به اروپا نیز نفوذ کرده بود. در حدود ۴۲۰۰ سال پیش زردشت برای اصطلاح میترایزم آمده است. در افسانه‌های ایران (یا تاریخ آمیخته با افسانه) رستم سمبل دین کهن و اسفندیار سمبل آئین جدید با هم درگیر می‌شوند و همیشه فرهنگ کهن چشم و بینائی فرهنگ انقلاب را هدف می‌گیرد.

این موضوع و گزارش جزئیات آن و شمارش نمونه‌هایی از واژه‌های مشترک دینی میان کاسپیان و کادوسیان قبل از آریاها با آریاها و یک سری بحث‌های زبان‌شناسی و تاریخ آثاری و... نیازمند تدوین کتاب و کتاب‌های متعدد است. آن چه باید در توضیح حدیث بالا گفت این است: اسلام آئین جاماسب و زردشت را متمم و ادامه یک دیگر می‌داند و آن را به عنوان یک دین، «مجوسی» نامیده و در ردیف ادیان رسمی به رسمیت می‌شناسد. و هنگام فتح ایران مطابق نظر امیر المؤمنین (ع) با زردشتیان بر اساس قواعد اهل کتاب رفتار شد.

^۱ احتجاج طبرسی: باب احتجاجات امام صادق (ع) - بحار، جلد ۸۱، ص ۷۸.

در پی‌گیری زردشت از نظر محل ظهور و سیر مکانی او از آذربایجان غربی تا بلخ، و در ریشه‌یابی برخی اصطلاحات و واژگان غیر آریائی در ادبیات دین زردشت نشانه‌هایی به دست می‌آید که نشان‌گر غیر آریائی بودن خود زردشت است. واژه «آزر» - آذر - در اصل یک واژه سومری واکدی است که نام پدر یا پدر خوانده ابراهیم نیز بوده است.

اسلام زردشت را یک پیامبر موسس نمی‌داند بلکه او را پیامبر مصلح و اصلاح‌گر دین پیامبر پیشین می‌داند. می‌توان گفت او و لوط دو دستیار ابراهیم خلیل بوده‌اند که در شهر «اور» متولد شده و در بابل به تبلیغ پرداخت لوط را برای تبلیغ به ناحیه اردن و زردشت را برای اصلاح به آذربایجان و ایران فرستاد،^۱ سپس خود ابراهیم پس از ماجرای آتش از بین‌النهرین تبعید شده و ساکن ساحل رود اردن می‌شود. لوط در مأموریتش با شکست مواجه گردید لیکن زردشت در میان آریائی‌های شرق ایران کاملاً موفق می‌شود و بتدریج امواج اصلاحی وی بر همه جای ایران گسترش می‌یابد. او توانست خورشید را از اوج‌اعلای الوهیت معزول کند و باز «هر مزد» یا «آهورا مزدان» را از نو به عنوان خدای واحد بر عرصه دین حاکم گرداند. لیکن دین او نیز از عنصر احترام به نور خالی نبود که این بار آتش آتشکده (پس از گذشت زمان هائی) مدعی خدائی شد.

آئین جاماسبی توسط آئین زردشت حذف نگشت پس از ظهور و وفات زردشت گاه‌گاهی میترائیسم جان می‌گرفت و مهر آسمان با آتش آتشکده درگیر می‌گشت این دو در کنار هم در لباس یک دین اما گاهی عناصر آن بر این و گاهی عناصر این بر آن می‌چربید. نام چند پادشاه اشکانی «مهرداد» است که چند قرن پس از ظهور و رواج آئین زردشت می‌زیستند.

به هر صورت مقصود از این توضیح روشن شدن این نکته بود که در میان عرب‌های قبل از اسلام هر دو آئین ایرانی یک دین واحد شناخته می‌شدند همان‌طور که دین یهود با آن همه پیامبران متعدد یک دین واحد شناخته می‌شد. اسلام نیز دو آئین ایرانی را یکی می‌داند و عنوان «مجوس» که یک واژه مشتق از جاماسب است را بر آن اطلاق می‌نماید.

۲- زندیق: اصل این کلمه «زندیک» و فارسی است. زند، پازند، از متون دینی زردشتیان است. پسوند «یک» که در اصل «ایک» است و در مقام تخفیف الف آن حذف می‌شود، مانند «نزدایک» که نزدیک و «تارایک» که تاریک می‌شود. و مانند «کندایک»، «کندیک» که پس از معرب شدن «خندق» شده است و نمی‌توان گفت خندق معرب «کندک» است زیرا در این صورت حرف تصغیر «ک» با معنای خندق که شکاف و شیار بزرگ است سازگار نیست مگر این حرف را به معنایی غیر از تصغیر بگیریم.

این پسوند در شاخه‌های دیگر و خواهرهای زبان فارسی یعنی زبان‌های اروپائی رایج است مانند «اتومات‌ایک» و همین‌طور است پسوند «ایز» پاک‌ایزه - استرلیزه، پاستوریزه، و نیز چنین است پسوند «ایر» - ار - مانند دل‌ایر (دلیر) و...

^۱ پس از چاپ اول این کتاب در پی تحقیقات دقیق‌تر به این نتیجه رسیدم که جاماسب معاصر ابراهیم (ع) و از شخصیت‌های حوالی ۴۰۰۰ سال پیش بوده و زردشت مصلح دین او، از شخصیت‌های حوالی ۲۶۰۰ سال پیش بوده است. در «انسان و چیستی زیبایی» توضیح داده‌ام.

به هر صورت: زندیک یعنی کسی که بیش از خود اوستا به کتب اقماری و شروح آن گرایش دارد. ایرانیان هر شخص زردشتی مسامحه کار - و باصطلاح امروزی: آنان را که در عالم روشن فکری می‌دیدند - زندیک می‌نامیدند و مقصودشان این بود که این‌ها نصوص دینی را تاویل می‌نمایند، متعبد نیستند بل تاویل و تفسیر گرا هستند. سر انجام جریان زندیکی در عصر ساسانی به «مانی گرائی» و «مزدک گرائی» منجر شد. و آن همه ماجراها را پدید آورد که یکی از علل بزرگ فرسودگی درونی ایرانیان گشت.

زندیک‌ها همیشه خودشان را پیرو دین جاماسب و زردشت می‌دانستند و این فکر پس از سقوط ایران به دست عرب نیز وجود داشت که زندیق‌ها در اوایل عصر عباسی سه گروه یا سه جریان بودند:

الف) زندیک‌های وفادار به فکر و اندیشه ایرانی پیشین.

ب) زندیک‌هایی که اسلام و زردشتی چندان فرقی برای شان نداشت و از هر دو دین انتقاد می‌کردند.

ج) افرادی که «دهر پرست» یا «طبیعت پرست» بودند رابطه‌ای نیز با زردشتی نداشتند و از اسلام انتقاد می‌کردند.

از متن حدیث روشن است زندیقی که با امام صادق(ع) بحث می‌کند از گروه اول یا دوم است زیرا زندیق‌های گروه سوم نه آشنائی با زردشتی داشتند و نه اهمیتی به آن می‌دادند و آن را یک دین از بین رفته تلقی می‌کردند و کوشش می‌نمودند که اسلام را نیز به آن سر نوشت دچار کنند.

۳- در این گفت گوی زندیق و امام صادق(ع) دو شاخه از آئین ابراهیمی با هم مقایسه می‌شوند: آئین زردشت در میان ایرانیان و آئین اسماعیلی که در میان اولاد مستعرب او، بشکل آداب مشخصی مانده بود.

۴- بر خلاف زردشت یان که پس از دوران زردشت رابطه گرمی با سلسله پیامبران سامی نداشته‌اند و امروز هم ندارند، زندیق مزبور پیامبران سامی را به رسمیت می‌شناسد. زیرا امام نبوت آنان را با «ارسال مسلّم» عنوان می‌کند و زندیق هیچ اعتراضی نمی‌نماید. و جریان گفت گو طوری است که گویا هر دو طرف بحث، آئین ابراهیمی را به عنوان یک معیار پذیرفته‌اند.

۵- مراد امام از عرب جاهلی همه عرب‌های شبه جزیره نیست، بل سلسله خاندانی که نسب به ابراهیم می‌رسانیدند مورد نظر امام است زیرا می‌دانیم که اکثریت عرب‌ها غسل جنابت نمی‌کردند گر چه رواج غسل جنابت در انحصار اولاد اسماعیل که «حنیفیان» نامیده می‌شدند، نبود.

ادامه حدیث:

قال: فما علّة غسل الجنابة و ائمة اتي الحلال و ليس من الحلال تدنيس؟ قال: انّ الجنابة بمنزلة الحيض و ذلك انّ النطفة دم لم يستحکم، و لا يكون الجماع الاّ بجرکه شديدة و شهوة غالبية، فاذا فرغ تنفس البدن و وجد الرجل من نفسه رائحة كريهة، فوجب الغسل لذلك، و غسل الجنابة مع ذلك امانة ائمتن الله عليها عبیده ليختبرهم بها: زندیق گفت: علت غسل جنابت چیست؟ در حالی که شخص جنب کار حرامی نکرده و فعل حلالی را انجام داده و در حلال، پلیدی نیست. امام

گفت: جنابت مانند حیض است زیرا نطفه در حقیقت خون است که هنوز مستحکم نشده، از طرف دیگر جماع با تحرک اندام‌ها و شهوت غالب انجام می‌پذیرد، و به هنگام فراغ - انزال منی - بدن شخص تنفس می‌کند و او بوی ناخوش آیندی را از بدن خود احساس می‌کند، غسل بدین جهت واجب شده است. با این همه غسل جنابت امانتی است که خداوند در میان بندگان گذاشته تا آنان را آزمایش کند.

توضیح:

۱- جنب شدن مانند حیض شدن است: یعنی منی را با بول مقایسه نکن، بول آب است که از دهان آدمی وارد شده و پس از طی یک مجرای مشخص، خارج می‌شود. اما منی مانند خون حیض و بیش از آن از محصولات فعالیت‌های اندام‌های بدن است.

۲- نطفه خون است که هنوز مستحکم نشده: نطفه پس از ورود به رحم با نطفه زن آمیخته و تبدیل به خون، گوشت و استخوان می‌گردد.

۳- حرکت شدید و شهوت غالبه: یعنی کل بدن تحت تأثیر عمل جماع قرار می‌گیرد.

۴- بدن تنفس می‌کند: یعنی کل بدن، همه جای پوست بدن، منافذ پوست تنفس می‌کند. و در حدیث اول نیز سخن از ترشح مایع از همه منافذ پوست بدن بود.

۵- بوی ناخوش آیند: آنان که به جنب ماندن عادت می‌کنند این بوی خودشان را احساس نمی‌کنند. به همین دلیل افراد مسلمان، افراد غیر مسلمان را از همین بوی شان می‌شناسند. جالب این است یهودان این بوی ناخوش آیند را ندارند. زیرا آنان نیز غسل جنابت می‌کنند.

۶- در عین حال غسل جنابت یک امانت برای آزمایش بندگان است: یعنی احکام اسلام را تنها از بعد سود و زیان مادی و جسمی بررسی نکنید و نیز باصطلاح علم زده هم نباشید. گر چه همین ایمنی نویسی من نیز قهرا یک سیر تک بعدی دارد همه جا به دنبال حدیث‌هایی هستم که دارای جنبه «تصریح به علت حکم» یا جنبه «معلوم العلة» داشته باشند. مثلاً در فصل «مسواک» حدیث‌هایی را که ثواب اخروی مسواک را بیان می‌کنند، نیاوردم، بل در همه فصول این روال و شیوه ناقص را در پیش گرفتم، چه کنم موضوع بحث فقط ایمنی است.

از جانب دیگر همواره بشدت رنج می‌برم که در همین شیوه نیز موضوع را بیش از حد توسعه داده و از محدوده ایمنی خارج می‌شوم.

غسل جنابت عنوان «مامور بازرسی» نیز دارد. بدن مومن باید همیشه تمیز و بدون چرک باشد و غسل جنابت برای شستن چرک نیست و اگر با نیت چرک‌شوئی انجام یابد دچار اشکال شده و به اصطلاح فقهی باطل می‌گردد.

در این غسل باید آب به همه جای پوست بدن برسد اگر چرکی، لکه‌ای، چربی‌ای مانع از رسیدن آب به پوست باشد (گر چه به اندازه خیلی کم) غسل باطل می‌شود. پس بدن مومن باید قبل از غسل پاک و تمیز باشد.

غسل جنابت را می‌توان با کمترین آب انجام داد و هر چه مصرف آب کمتر باشد به همان قدر مستحب است پس این سنت برای بهداشت از چرک نیست بل بازرس بهداشت است.

لیکن دو کار مهم بهداشتی نیز دارد که بهداشت منافذ پوست و بهداشت از بوی ناخوش آیند، باشد.

آن چه در این غسل مطلوب است رسیدن آب به همه جای پوست بدن است تا منافذهایی که در اثر جنابت تنفس ویژه کرده و ترشح نموده‌اند و بدن با گاز متصاعد از منغذها بدبو شده و احیانا برخی از منغذها مسدود گشته است، از نو پاک و باز شوند و پوست بدن طراوت طبیعی خود را باز یابد.

پس غسل جنابت نسبت به برخی از آلودگی‌ها، عامل بهداشت و نسبت به برخی دیگر بازرس بهداشت است و تعیین می‌کند که این بدن بهداشت مورد نظر اسلام را دارد یا نه. و اگر ندارد باید قبل از غسل هر چرک و آلودگی از آن زایل شود و آن گاه غسل جنابت شروع شود.

همین طور است وضو. روزانه پنج یا سه بار وضو به سراغ مسلمان می‌آید و چهار عضو او را بازرسی می‌کند. چهار عضوی که به طور مدام در جریان زندگی او دخیل هستند از طرفی با محیط بیرون و از طرف دیگر با درون بدن ارتباط دارند. دست‌ها، صورت، سر و پاها که هم زودتر آلوده می‌شوند و هم بیشتر، هم با اشیاء مختلف محیط سر و کار دارند و هم با غذا، آب، تنفس و...

وضو که مستحب است با کمترین آب انجام یابد، شرط صحت آن رسیدن آب و رطوبت مسح به عضوهای مذکور است و اگر چرکی و هر آلودگی‌ای مانع از رسیدن آن باشد وضو باطل می‌شود. پس عضوهای مذکور همیشه باید پاک باشند و اگر حرفه یا شغل شخص ایجاب می‌کند که چنین نباشد، دست کم روزانه سه بار برای وضو گرفتن و صحت آن، باید قبل از وضو عضوهای مذکور را کاملا پاکیزه کند.

۵- استفاده از آب برای عضو مدفوع و ادرار:

آخرین ادب از آداب ده گانه سنت حنیفیت و پنجمین آن‌ها که متعلق به بدن است، شستن عضو ادرار و عضو مدفوع با آب است.

در اواخر آذر و اوایل دی ماه سال شصت و پنج جهت شرکت در همایش دانش جویان و پاره‌ای تحقیقات اجتماعی به کشور سوئد رفته بودم، در اثر همکاری دانش جویان و به جهت این که پایان سال میلادی بود (مسئولین امور اجتماعی و مراکز مربوط به آن و رسانه‌ها به طور مرتب آمار می‌دادند حوادث و جریان‌های اجتماعی کشورشان را به اطلاع همه گان می‌رسانیدند) زمینه برای مطالعات اجتماعی و شناخت ماهیت جامعه سوئد کاملا آماده بود.

از جانب سوم آغاز سال که با مراسم و جشن‌های عمومی همراه است (و مردم بیش از هر زمان دیگر خودشان را نشان می‌دهند) به یک محقق امکان می‌دهد تا به اعماق ماهیت آن جامعه آگاهی یابد.

عامل چهارم که امر تحقیق را آسان‌تر می‌نمود ویژگی جامعه سوئد است که افراد به پرسش‌ها بهتر و آسان‌تر پاسخ می‌دهند و مراکز دولتی یا خصوصی که دست اندر کار امور اجتماعی هستند هم کاری کامل می‌نمایند. این بود که زمینه برای یک تحقیق اجتماعی از هر جهت مساعد بود.

ره آورد این سفر تحت عنوان «جامعه سوئد: سوسیالیزم فروید به جای سوسیالیزم مارکس» طی مقالاتی در روزنامه اطلاعات چاپ شد.

یک مطلب از آن مقالات (که به این بخش از بحث مربوط است) را در این جا می‌آورم: آقای پزشک در تلویزیون ظاهر شده ابتدا آماری از بیماری ویژه‌ای که در نشیمن گاه افراد بوده ارائه داد سپس با مازیک روی تخته سفید شکل یک «سنگ توالت» را کشید و خطاب به بینندگان توصیه می‌کرد: از این سنگ‌ها برای توالت استفاده کنید. زیرا لازم است که پوست نشیمن گاه تان با سنگ توالت تماس پیدا نکند.

شکل سنگ توالت ایرانی را کشیده بود و از امتیازات آن می‌گفت و سنگ توالت فرنگی را مضرّ و بر خلاف ایمنی می‌دانست. این پیش نهاد او موجب کنج کاوی گروه تحقیق ما گشت و موضوع را پی‌گیری کردیم معلوم گشت که در صد زیادی از افراد مسنّ در محل نشیمن گاه شان به طور حلقوی (مطابق حلقه سنگ توالت) دچار بیماری مزمن و مداوم پوستی شده‌اند.

آقای پزشک می‌گفت: برای نظافت عضو ادرار و عضو مدفوع از دستمال کاغذی استفاده نکنید. آن‌ها را با آب بشوئید.

در برنامه بهداشتی اسلام عضو ادرار را باید با آب شست و غیر از آب پاک کننده دیگری معرفی نشده است لیکن عضو مدفوع را می‌توان با دستمال پارچه‌ای یا کاغذی و یا با سنگ، کلوخ و... پاک کرد زدودن آلاینش با هر وسیله کافی است اما تاکید شده است حتی الامکان از آب استفاده شود.

عن ابی جعفر(ع) قال: لا تحتقرنّ بالبول، و لا تتهاونّ به، و لا بالصّلوة: ^۱ امام باقر(ع) فرمود: بول را کوچک (کم خطر) شمارید و نسبت به (پاک کردن) آن سستی نکنید، همان طور که باید نسبت به نماز سستی نکنید.

توضیح: در این حدیث سستی در زدودن بول با سستی در اقامه نماز ردیف شده است تا اهمیت آن معلوم شود.

عن ابی عبد الله(ع) قال: کان رسول الله(ص) اشدّ الناس توقیا عن البول، کان اذا اراد البول یعمد الی مکان مرتفع او مکان من الامکنة یكون فیہ التراب الكثير کراهة ان ینضح علیه البول: ^۲ امام صادق(ع) فرمود: پیامبر اکرم(ص) بیش از هر کسی از بول دوری می‌کرد، هنگامی که می‌خواست ادرار کند، یا در محل بلندی قرار می‌گرفت - تا بول به محل پائین بریزد - و یا جائی پر خاک را پیدا می‌کرد (که بول به زمین سفت اصابت نکند و به اطراف پخش نشود) همه این دقت و اهمیت برای این بود که مبدا ذرات بول به بدن یا لباس او برسد.

^۱ بحار، ج ۸۰، ص ۱۶۸ - علل الشریع: ج ۲، ص ۴۵.

^۲ بحار، همان صفح، علل الشرایع: ج ۱، ص ۲۶۴.

توضیح: روشن است که این حدیث به اوقات مسافرت و حضور پیامبر در خارج از شهر ناظر است.

قال الباقر(ع): نهی التبی ان یطمح الرّجل بیوله من السّطح فی الهواء: ^۱ امام باقر(ع) فرمود: رسول خدا نهی کرده است از

این که کسی در ارتفاع بالا باشد و بولش را در هوا پاشد.

عن امیرالمؤمنین(ع): اذا بال احدکم فلا یطمحنّ بیوله، ولا یتقبل بیوله الرّیح: ^۲ علی(ع) فرمود: وقتی که یکی از شما

می‌خواهد ادرار کند بولش را نپاشد و رو به جریان باد قرار نگیرد.

عن علی(ع) قال: الاستنجاء بالماء فی کتاب الله و هو قوله «انّ الله یحبّ التّوابین و یحبّ المتطهرین» و هو خلق کریم: ^۳

علی(ع) فرمود: شستن عضو ادرار و عضو مدفوع با آب دستور قرآن است آن جا که می‌فرماید «خدا توبه کاران و پاکی

گرایان را دوست دارد» و شستن آن‌ها با آب خوی پسندیده و اخلاق بزرگوارانه است.

قال رسول الله(ص): اتانی جبرئیل فقال: یا محمد کیف نزل علیکم و انتم لا تستاکون و لا تستنجون بالماء و لا

تغسلون براجکم: ^۴ پیامبر اکرم(ص) فرمود: جبرئیل بر من نازل شد و گفت: ای محمد چگونه ما فرشتگان بر شما نازل

شویم در حالی که مسواک نمی‌زنید و عضو بول و عضو مدفوع را با آب نمی‌شوئید، و نمی‌شوئید میان انگشتان پا را.

توضیح:

۱- ظاهراً این گفت‌گو میان پیامبر(ص) و جبرئیل در اوایل تشریح «وجوب ازاله نجاست» بوده است.

۲- مراد از «مسواک نمی‌زنید، نمی‌شوئید» اکثریت امت است که در آغاز اسلام با بهداشت اسلامی آشنائی نداشتند.

زیرا خود پیامبر و امیر المؤمنین و خاندان شان(ع) از اول به اصول بهداشت و نظافت عمل می‌کردند.

۳- حتی برخی از متدینین همین امروز هم به میان انگشتان اهمیت چندانی نمی‌دهند که باید به این حدیث توجه

کنند.

قال رسول الله(ص) لبعض نسائه: مری نساء المؤمنین ان یتنجین بالماء و یبالغن، فانه مطهّرة للحواشی و مذهبة

للبواسیر: ^۵ رسول خدا(ص) به یکی از همسرانش فرمود: به خانم‌های مومنین بگو با آب استنجا کنند و در این کار جدی

باشند زیرا شستن(عضو ادرار و عضو مدفوع) با آب حواشی مخرج را پاکیزه می‌کند و بیماری بواسیر را دفع می‌نماید.

توضیح:

۱- مراد از بواسیر انواع باسورو فوستول است زیرا معنی لغوی بواسیر که جمع «باسور» است عبارت است از هر آفتی

که در مقعد پدید آید.

^۱ بحار، همان جلد، ص ۱۸۸.

^۲ همان، ص ۱۹۲.

^۳ همان، ص ۲۱۱.

^۴ همان، ص ۲۱۰.

^۵ علل الشرایع، ج ۱، ص ۲۷۱ - بحار، ج ۸۰، ص ۱۹۹.

۲- مخرج مدفوع از حساس‌ترین اعضای بدن است به طوری که لقب «عضو هوشمند» به خود گرفته است با کوچک‌ترین علت زمینه بیماری در آن آماده می‌شود اگر ذرات مدفوع بویژه در میان چین‌های آن بماند آن را تحریک کرده و مساعد بیماری می‌کند.

گرچه رطوبت به برخی از انواع بیماری مقعد مضر است لیکن فایده شستن بیش از ضرر رطوبت آن است. و بدیهی است در آن نوع که رطوبت ضرر می‌رساند باید پس از شستن با پارچه یا خشک کننده دیگر آن را خشک کرد. یکی از عوامل تحریک کننده عضو مذکور برای پیدایش آفت، نشستن به مدت زیاد در توالت است:

عن علی(ع) قال: طول الجلوس علی الخلاء یورث البواسیر^۱ نشستن طولانی در توالت موجب باسور می‌شود.

در این جا مبحث «سنت حنیفیت» از فصل «ایمنی و بهداشت فردی» با اختصار تمام، پایان می‌یابد.

ایمنی و تغذیه

در این بخش از فصل «ایمنی و بهداشت فردی» بهداشت خوارک در ارتباط با فرد عنوان می‌شود در نتیجه غذاهای مستحب، مباح، مکروه و حرام نسبت به جامعه نیز مشخص می‌گردد. یعنی روشن می‌شود که برای مسلمانان کدام خوراک حرام و کدام مستحب و کدام دیگر مباح و یا مکروه است.

و نیز انتخاب ترکیب غذا، و هم چنین نسبت به وقت‌های مختلف، و نیز کمیت و کیفیت‌ها، به طور اختصار بحث خواهد شد.

قاعده کلی: در مساله خوراک‌ها معیار (حلال و حرام، مکروه، مستحب، مباح) ایمنی است. یعنی هر چیزی که سلامتی انسان را در حد بالا تهدید کند، حرام است و هر خوراکی که سلامتی را به نسبتی کم دچار اختلال کند، مکروه است و هر غذایی که برای سلامتی مفید است مستحب، و هر خوراکی که نسبت به ایمنی بدن نه مفید است و نه مضر، مباح است.

بدیهی است موضوع سخن «غذا» است بنا بر این مراد از غذایی که مباح است و مساوی الطرفین است چیزی است که غذا بودن آن مسلم باشد و گر نه خوردن چیزی که نسبت به ایمنی نه مفید است و نه مضر لیکن هیچ ارزش غذایی هم ندارد باز مکروه می‌شود. به طوری که برخی از متخصصین غذانشناسی نسبت به بادمجان چنین نظری دارند و آن را فاقد هر نوع ارزش غذایی می‌دانند. نظر حدیثی را در این مورد خواهیم دید.

حدیث شماره ۲۰ ص ۱۵۱ ج ۶۵ بحار الانوار، قاعده کلی فوق را به شرح زیر از امام صادق عیه السلام به ما توضیح می‌دهد: امام صادق(ع) فرمود: سه نوع غذا از گیاهان به دست می‌آید:

^۱. بحار، همان جلد، ص ۱۸۶.

۱- **حبوبات:** هر نوع حبه اعم از گندم، جو، برنج و... از انواع حبوبات و انواع بخلبهنگ و گلگلانها و... هر کدام از آنها که دارای ارزش غذایی و برای انسان نیرو بخش باشند، خوردنش حلال است و هر چیزی از آنها که ضرری برای انسان داشته باشد. پس خوردنش حرام است مگر در حال ضرورت.

۲- **میوه‌ها:** هر میوه که ارزش غذایی دارد و برای بدن انسان نیرو بخش است حلال است و آن چه در آن ضرری هست برای انسان، حرام است.

۳- **سبزیجات:** هر چیزی که از زمین می‌روید و ارزش غذایی داشته باشد، خوردنش حلال است و آن چه از آنها دارای مضرت است، خوردنش حرام است مانند سبزی‌های مسموم کننده و کشنده مثل خرزهره و غیر آن. آنگاه می‌فرماید: از حیوانات اهلی گوشت گاو (شامل گاو میش) گوسفند (شامل بز) و شتر حلال است. و از حیوانات وحشی هر کدام که ناب (دندان درنده) و چنگال (درنده) ندارند حلال است. و از مرغان هر کدام که «سنگدان» دارد حلال است و آن که سنگدان ندارد خوردنش حرام است. و خوردن انواع ملخ اشکال ندارد.

و اما تخم مرغان: هر تخمی که دو طرف آن با هم متفاوت باشد حلال است و هر تخمی که دو طرف آن با هم مساوی باشد خوردنش حرام است.

و از دریا: هر حیوان دریائی با دو شرط حلال است: فلس داشته باشد و شکار شود.

و از آشامیدنی‌ها غیر از آن چه عقل و خرد را تغییر می‌دهد، همه حلال است و هر نوشیدنی که زیاد آن خرد را تغییر دهد اندک آن حرام است.

توضیح: این حدیث حد مرز حلال و حرام را تعیین می‌کند. غذاهای مکروه، مباح و مستحب همه در مفهوم حلال جای می‌گیرند که در مقایسه با هم و نسبت به اندام بدنی انسان سود و زیان نسبی شان، تعیین کننده آن هاست. به همین دلیل خوارکی‌های مکروه مانند گوشت اسب و الاغ و پنیر و... و خوراکی‌های مستحب در این حدیث ذکر نشده‌اند. با کمک جوئی از این حدیث می‌رویم به سراغ قرآن می‌بینیم قرآن نیز ایمنی را معیار قرار داده است «و يُحَلِّهُمُ

الطَّيِّبَاتِ وَ يَحَرِّمُ عَلَيْهِمُ الْخَبَائِثَ»^۱ و حلال می‌کند برای آنان گواراها را و حرام می‌کند بر آنان پلیدها را.

با این تفاوت که در حدیث بالا لفظ «مضره» آمده و در این آیه لفظ «خبیث» که هر دو کلمه هم دیگر را معنی می‌کنند از آیه می‌فهمیم که مراد از مضر بودن صرفاً ضرر جسمی نیست بلکه ایمنی روانی و والائی شخصیت نیز در مد نظر هست. ممکن است یک خوراک تنها به ایمنی جسمی لطمه زند و ممکن است هم به ایمنی جسمی و هم به ایمنی روحی و روانی آسیب رساند.

از باب مثال: گوشت خوک هم برای جسم ضرر دارد و هم شخص را بی‌حیاء و بی‌غیرت می‌کند.

۱. سوره اعراف: آیه: ۱۵۸.

گاهی صرفاً ضرر جسمی را دارد، مانند سم و خوراک‌های مسموم کننده. و گاهی نیز تنها ضرر روانی و شخصیتی دارد مانند خوردن مال سرقتی یا در آمد ربوی و رشوه.

جنون گاوی:

جنون گاوی که جدیدترین پدیده و محصول سه سال اخیر است یک معجزه بزرگ اسلام را بر جهانیان اعلام می‌کند. در حدیث بالا فرمود: «از حیوانات هر کدام که دندان درنده چنگال درنده دارند خوردن گوشت شان حرام است» و همین طور است پرندگان.

در یک کلام: گوشت حیوان گوشتخوار حرام است.

خون‌ها را از کشتارگاه‌ها و استخوان‌ها را از قصابی‌ها و کله پاچه‌ای‌ها جمع کرده تبدیل به پودر نموده و به خورد گاوها دادند و می‌دهند و نتیجه‌اش مطابق اعلام خودشان، جنون گاوی است. گر چه به احتمال زیاد در همین زمان‌های نزدیک علت آن را چیز دیگر معرفی خواهند کرد. همان طور که در مورد ایدز همین سیاست را پیش گرفتند ابتدا بی‌سر و سامانی امور جنسی از جمله هم جنس بازی را منشأ اولیه آن معرفی کردند سپس به دلایلی که برای خیلی‌ها روشن است جرم را به گردن میمون انداختند.

کمیت گرائی عصر حاضر هر کیفیت را فدای کمیت کرده است. طبیب و گوارا بودن هیچ سودی برای انسان مادی اندیش ندارد. گوشت گاو مصنوعی، گوشت مرغ مصنوعی، کره مصنوعی، گوجه مصنوعی و زنبورهای مصنوعی همه فرزندان تحمیلی طبیعت شده‌اند. افراد ۲۰ ساله نه مزه شهد را چشیده‌اند و نه می‌توانند آن را تصور کنند و...

کمیت گرائی، مصنوعی گرائی را لازم گرفته در حدی که علم و دانش را برای انباشت کمیت‌ها و حذف ریشه‌ای کیفیت‌ها به خدمت گرفته است. بازی با «ژن»، بازی‌ای که پاپ تحریمش کرده و ملکه انگلیس پیشنهاد متروک گذاشتن آن را داده است. لیکن آهنک کمیت گرائی به یک «جبر تاریخی» گول آسا و سترگ مسلط تبدیل شده و با این تحریم‌ها و پیش نهادها باز ایستادنش محال است.

این روند را باید «خوک مداری» نامید. حیوانی که از هر کثافت و مواد پلید تغذیه می‌کند و با سرعت فربه می‌شود و از قدیم سمبل «رشد کمیت» بوده است. اینک گاو، گوسفند، مرغ با انتخاب نژاد - و دست کاری در نژاد - و تغذیه مواد غیر طیب و پلید همه به خوک تبدیل شده‌اند همه چیز می‌خورند و به سرعت رشد می‌کنند، فربه می‌شوند. در این میان انسان است که امروز با جنون گاوی و فردا با جنون مرغی و پس فردا با جنون گوجه فرنگی رو به رو شود.

گوشت خوک یکی از علل اصلی سستی ارکان خانواده و از هم پاشیدگی آن در دنیای غرب گشت و اینک سایر حیوانات که شکل خوک را ندارند اما به ماهیت آن نزدیک می‌شوند، همه جا جامعه‌ها را هم از جهت شخصیت فردی و هم از جهت شخصیت اجتماعی تهدید می‌کنند.

اسلام بهداشت تغذیه حیوان را جهت بهداشت تغذیه انسان لازم می‌داند. شتر و گاو نجاست خوار را «جلاله» نامیده و از خوردن گوشت آن‌ها منع می‌کند. حیوانات گوشتخوار را تحریم کرده است. اما روند امروزی تولید حیوانات گیاه خوار را به گوشتخوار تبدیل کرده است.

محمد بن سنان: ان الرضا(ع) كتب اليه: حرّم سباع الطير و الوحوش كلّها يكلها من الجيف و لحوم الناس و العذرة و ما اشبه ذلك فجعل الله عزّ و جلّ دلائل ما احلّ من الوحش و الطير و ما حرّم، كما قال ابي(ع): كل ذى ناب من السباع و ذى مخلب من الطير حرام، و كل ما كان له قانصة من الطير فحلال: ¹ محمد بن سنان می‌گوید: امام رضا(ع) به من نوشت: حرام است گوشت درندگان خواه پرنده باشد یا از وحوش، زیرا خوراک آن‌ها لاشه، گوشت انسان و کثافت‌ها و این قبیل پلیدهاست. خداوند نشانه‌هایی در وجود خود حلال گوشت‌ها و حرام گوشت‌ها قرار داده است همان طور که پدرم (امام کاظم - علیه السلام -) گفته است: هر حیوانی که دندان ناب (درنده) دارد و هر مرغی که چنگال (درنده) دارد، حرام است. و هر مرغی که سنگدان دارد حلال است.

ادامه حدیث بالا:

و علة اخرى تفرق بين ما احلّ من الطير و ما حرّم قوله «كل ما دفّ و لا تأكل ما صفّ». و حرّم الارنب لائتها بمنزلة السنور و لها مخالب كمخالب السنور و سباع الوحوش فجرت في مجراها في قدرها، و ما يكون منها من الدّم كما يكون من التّساء لائتها مسخ: و نشانه و قاعده کلی دیگر برای تشخیص مرغ حلال گوشت و مرغ حرام گوشت، گفته پدرم است که: هر مرغ دفیف حلال است و هر مرغ صفیف حرام است. و حرام است خرگوش چون از نوع سنور است و چنگال درنده دارد مانند سایر درندگان وحشی پس خرگوش جاری مجرای آن‌ها می‌شود در پلید بودنش. و نیز خرگوش را خون است مانند خون (حیض) زنان و آن حیوان مسوخ است.

توضیح:

۱- پس معیار حلال و حرام بودن، نوع غذای حیوان است که طیب خواران حلال و پلید خواران حرام هستند.
۲- حیوان طیب خوار و حیوان پلید خوار با یک نگاه سطحی حیوان‌شناسی کاملا از هم مشخص می‌شوند حتی اگر نوع غذای آن دقیقا معلوم نباشد. زیرا ابزاری که آفرینش برای تغذیه در بدن او گذاشته و نیز اندام تغذیه و گوارش او، نوع غذایش را تعیین می‌کند.

۳- دفیف: مرغی که به هنگام پرواز در هوا دائما بال می‌زند مگر لحظه‌هایی کوتاه.

صفیف: مرغی که به هنگام پرواز در هوا به مدت زیادی می‌تواند بال‌هایش را بدون حرکت نگه دارد،

۴- یک نکته بس مهم و اساسی مربوط به علم «حیوان‌شناسی» و «زیست‌شناسی» در این حدیث هست که خرگوش را نه از گربه سانان و نه از سگ سانان بل از نوع سنور معرفی می‌کند. یعنی خرگوش شاخه تکامل یافته سنور است و

¹. بحار، ج ۶۵، ص ۱۷۱ - علل الشرایع، ص ۱۶۷ و ۱۶۸.

چنگالش نیز یادگار دوران سنوری آن است و چون تکاملش ناقص است و هنوز ماهیت گوشت آن چندان فرقی با ماهیت سنور ندارد پس حرام است گر چه نسل امروزی آن گیاه خوار است.

۵- با یک دقت در حیواناتی که اسلام آن‌ها را حلال گوشت معرفی کرده و در حیواناتی که آن‌ها را حرام گوشت اعلام کرده است، مشخص می‌شود که «تکامل» یکی از معیارهای این مساله است. حیوان‌هایی که بقایای جانداران اولیه هستند مانند لاک پشت، فیل و آفتاب پرست و... حرام هستند.^۱ و آن‌هایی که کمتر تکامل یافته‌اند مانند گاومیش، گوشت شان مکروه است.

از جانب دیگر مشاهده می‌شود که تنها نفس تکامل معیار نیست بلکه جهت و سمت جریان تکامل نیز مورد نظر است. مثلاً انسان که تکامل یافته‌ترین موجود است گوشتش حرام است نه فقط به دلایل اخلاقی و انسانی بل با صرف نظر از این مقوله‌ها اساساً ماهیت گوشت انسان مضر^۲ شناسانده شده است. تکامل خرگوش از سنور نیز در جهت ویژه‌ای بوده است که او را به سمت سیر تکامل شبیه سمت سیر تکامل بشر (گر چه تنها در یک بعد) نزدیک کرده و در نتیجه اندام و دستگاه تناسلی آن حیوان مانند دستگاه تناسلی انسان نیاز به دفع خون (حیض یا شبیه حیض) پیدا کرده است گر چه ممکن است امروز برخی از گونه‌های خرگوش و فردا همه گونه‌های آن این دفع خون را از دست بدهند.

۶- معنی «مسخ» و مسوخ در این برگ‌ها خواهد آمد.

الصادق (ع) کل ذی ناب من السباع و ذی مخلب من الطیر فا کله حرام:^۲ امام صادق (ع) فرمود: هر نابدار از وحوش و هر چنگال دار از مرغان حرام است.

کتب الرضا (ع) للمأمون: یحرم کل ذی ناب من السباع و ذی مخلب من الطیر:^۳ امام رضا (ع) به مامون نوشت: هر نابدار از وحوش و هر چنگال دار از مرغان حرام است.

عن رسول الله (ص) انه قال: کل ذی ناب من السباع و مخلب من الطیر حرام:^۴ از رسول خدا (ص) روایت شده که: هر نابدار از وحوش و هر چنگال دار از مرغان حرام است.

توضیح: تا این جا چند اصل روشن شده است:

۱- معیار، خوراک حیوان است.

۲- گوشت حیوان گوشت خوار، حرام است.

۳- هر حیوانی که در گوشتخوار بودن آن شک شود، به ساختمان بدن و اندامش توجه می‌شود اگر عضو درنده از

قبیل ناب و چنگال داشته باشد گوشتخوار است.

^۱ در میان فرقه‌های اسلامی در مورد آفتاب پرست از نظر حلال و حرام بودن اختلاف است لیکن حرام گوشت بودن آن صحیح به نظر می‌رسد.

^۲ بحار، همان جلد، ص ۱۷۶.

^۳ همان.

^۴ همان، ص ۱۸۵.

۴- گر چه خرگوش گوشتخوار نیست اما ماهیت گوشت آن و ترکیباتش شبیه و هم سنخ گوشت گوشتخواران است (به دلیل کم بودن فاصله تکاملی)، و نیز به دلیل سمت و جهت ویژه تکامل، گوشتش حرام است.

۵- ماهیانی که فاقد پولک (فلس) هستند گوشتخوار هستند مانند نهنگ و کوسه.

۶- اخیراً رسم شده در پیکر ماهی شکارگر و گوشتخوار می‌گردند و یکی دو تا فلس پیدا می‌کنند و آن گاه آن را در زمره حلال گوشت‌ها قرار می‌دهند.

باید دانست: وقتی که به گوشتخوار بودن یک آبرزی یقین داریم خوردن آن حرام است. فلس داشتن و نداشتن معیار نیست.

فلس داشتن یا نداشتن وقتی قاعده و معیار است که گوشتخوار بودن حیوان معلوم نباشد و این قاعده‌ای است که تنها در مقام شک به درد می‌خورد. امروز در سایه علم «زیست‌شناسی» نوع غذای هیچ جاننداری مجهول نیست و دیگر نیازی به دنبال فلس بودن، نیست.

۷- از شکم برخی از ماهیان پرورشی ماهی دیگری بیرون می‌آید، در حالی که ماهی مذکور به طور مسلم از حلال گوشت‌هاست. این موضوع بر می‌گردد به همان مساله «گاو مصنوعی و مرغ مصنوعی» که بحثش گذشت. ممکن است از شکم ماهی حلال گوشت غیر پرورشی نیز ماهی دیگری بیرون آید. این یک اتفاق است و «حادثه موردی» ملاک نیست:

عن سماعة بن مهران قال: سئلت ابا عبد الله (ع) عن المأكول من الطير و الوحش: فقال: حرّم رسول الله (ص) كلّ ذی مخلّب من الطّير و كلّ ذی ناب من الوحش. فقلت: انّ الناس يقولون: من السّبّع. فقال: يا سماعة السّبّع كلّه حرام و ان كان سبعا لا ناب له، و ائما قال رسول الله هذا تفصيلاً: ^۱ سماعة ابن مهران می‌گوید: از امام صادق (ع) از مرغان و وحوش حلال گوشت و حرام گوشت پرسیدم، فرمود: پیامبر خدا (ص) حرام کرده هر نابدار از وحوش و هر چنگال‌دار از مرغان را. گفتم: مردم می‌گویند از درندگان. امام گفت: ای سماعة درنده هر گونه و هر نوع باشد حرام است حتی اگر درنده‌ای باشد که ناب نداشته باشد، رسول خدا (ص) این - نشانه و علامت نابدار و چنگال دار - را برای باز کردن مساله گفته است.

توضیح:

۱- مراد سماعة از جمله «مردم می‌گویند از درندگان» یعنی می‌گویند از درندگان تنها آن‌هایی حرام است که ناب داشته باشد. امام در پاسخش می‌گوید درنده و گوشتخوار حرام است و نیازی به معیار ناب داشتن و نداشتن نیست.

۲- در این حدیث تصریح شده است که معیار ناب و چنگال (و بنا بر این معیار فلس داشتن) برای مواردی است که نوع غذای حیوان مجهول باشد.

^۱ وسائل الشیعه: کتاب الاطعمه المحرمه، باب ۳ - فروع کافی: ج ۲، ص ۱۵۱.

عن الرضا(ع) احلّ الله عزّ و جلّ البقر و الغنم و الابل لكثرتها و امكان وجودها، و تحليل بقر الوحش و غيرها من اصناف ما يؤكل من الوحش المحلّلة لانّ غذائها غير مكروه و لا محرّم و لا هي مضرّة بعضها ببعض و لا مضرّة بالانس و لا في خلقها تشويه: ^۱ امام رضا(ع) فرمود: خداوند گاو، گوسفند و شتر را حلال کرده به دليل كثرتشان و امكان وجودشان و نیز حلال کرده گاو وحشی و سایر وحشیان حلال گوشت را برای این که خوراک آنها نه مورد تنفر و نه حرام است، و نه خود آنها به هم دیگر مضرّ هستند (حيوان خوار نیستند) و نه به انسان ضرر دارند و نه در خلقت شان تشويه است.

كثرت و عدم كثرت نیز می‌تواند عامل تحریم و تحلیل شود. در ماجرای خیبر لشکریان اسلام الاغها را ذبح می‌کردند و از گوشت آنها تغذیه می‌نمودند. رسول اکرم(ص) برای حفظ نسل الاغ در حدی که برای مردم آن روز به ویژه در امور حمل و نقل نظامی لازم بود، گوشت این حیوان را موقتا تحریم کرد.

قال الباقر(ع) نهی رسول الله(ص) عن اكلها يوم خيبر و ائما نهی عن اكلها لائها كانت حاملة للناس: ^۲ امام باقر(ع) فرمود: نهی کرد رسول خدا(ص) از خوردن گوشت الاغهای اهلی در روز خیبر برای این که آن حیوان وسیله حمل و نقل مردم بود.

بنابراین حکومت می‌تواند برای حفظ نسل یک حیوان (خواه در جهت امور اقتصادی و اجتماعی مردم و خواه در جهت حفظ محیط زیست که امروزه از ضروریات زندگی بشر است) ذبح یا شکار آن را تحریم کند.

عن ابی الحسن الاول(ع) قال: لا یحلیّ اكل الجری و لا السّلاحفات و لا السّرطان، قال و سئلته عن اللّحم الذی یكون فی اصداف البحر و الفرات ایؤكل؟ قال: ذلك لحم الضفادع لا یحلیّ اكله: ^۳ علی ابن جعفر از برادرش امام کاظم(ع) نقل می‌کند که فرمود: خوردن جری و لاک پشت و خرچنگ حرام است. پرسیدم آن گوشتی که در درون صدفهای دریائی و رودخانه‌ای هست چطور؟ فرمود: آن از سنخ گوشت قورباغه است، خوردنش حرام است. این حدیث دلالت دارد که قورباغه نیز حرام است.

جری: نوعی آبی که فقط در کله سرش استخوان دارد بقیه پیکرش بی‌استخوان است. عن علی(ع): انه یحکم عن الجری و الزمیر و المار ماهی و الطّافی و الطّحال: ^۴ علی(ع) فرمود: نهی می‌کنم شما را از خوردن گوشت جری، ماهی خار دار، مار ماهی، ماهی مرده در روی آب و طحال.

عن علی(ع): انه نهی عن الضّب و القنفذ و غیره من حرشة الارض کالضّب و غیره: ^۱ از علی(ع): نهی فرمود از خوردن آفتاب پرست، خارپشت و غیر آنها از حرشه زمین که مانند آفتاب پرست و غیر آن هستند.

^۱ علل الشرایع: ج ۲، ص ۲۴۸ - بحار، ج ۶۵، ص ۱۷۵.

^۲ بحار، ج ۶۵، ص ۱۷۶.

^۳ وسائل الشیعه: کتاب الاطعمه المحرمة: باب ۱۶.

^۴ همان مرجع، باب ۹.

توضیح:

۱- حرشه: جمع حارش و حرش: جانوران کوچک خاک زی که از حشرات خاک تغذیه می‌شوند و خودشان نیز شکار جانداران بزرگ‌تر از خود هستند.

۲- در نسخه دیگر به جای «حرشة الارض»، «حشرات الارض» آمده است. در این صورت این گونه خزندگان کوچک به حشرات لا حق می‌شوند.

عن رسول الله (ص): انه اوتي بضبّ فلم يأكل منه و قدّره: ^۲ از پیامبر اکرم (ص)، گوشت آفتاب پرست را به حضورش آوردند از آن نخورد و ابراز تنفر کرد.

توضیح:

۱- عرب جاهلی آفتاب پرست را می‌خورد و «عرب سوسمار خوار» معروف است اما پیامبر اسلام آن را منفور و مسمئز کننده دانست.

۲- از خوردن حشران و نیز از خوردن حشره خواران، باید خود داری کرد مگر ملخ و ملخ دریائی (میگو) که در این دو مورد به حلال بودن شان تصریح شده است.

۳- خوردن خبیثات حرام است، خواه خود آن حیوان خبیث باشد و خواه خوراکش.

۴- خبیث: پلید: مسمئز کننده: آن چه برای طبع سلیم، طبعی که عادت زده نشده مسمئز کننده باشد. البته در مواردی تعیین مصداق خبیث سخت مشکل است.

حیوان‌هایی (مانند میمون) هستند که به دلیل «مشوه» بودن شان تحریم شده‌اند نه به دلیل نوع غذای شان. مشوه یا مشوه یعنی «دارای قیافه مسمئز کننده». می‌توان گفت یکی از علل این تحریم، ایمنی روانی است. زیرا خوردن شیئی مسمئز کننده، تأثیر روانی منفی دارد. همین تأثیر باعث تحرکات منفی دستگاه گوارش نیز می‌شود گر چه مواد ترکیب دهنده غذا مضر نباشد. گاهی اتفاق افتاده شخصی سالم‌ترین غذا را خورده لیکن به دلیلی از آن مسمئز بوده دچار مسمومیت شده است.

قال امیر المؤمنین (ع): الوزّ جاموس الطّیر و الدجاج خنزیر الطّیر و الدراج حبش الطّیر، و این انت من فرخین ناهضین ربّتهما امرئة من ربیعة بفضل قوتها: ^۳ علی (ع) فرمود: وزّ - اوزّ: نوعی مرغ که در کنار آب‌ها زندگی می‌کند - گاومیش مرغان است، و ماکیان خوک مرغان است، و درّاج (پرنده‌ای از تیره ماکیان و از کبک سانان) ماکیان سیاه پوست است. چرا غافلی از آن دو جوجه به بلوغ رسیده که زنی از قوم ربیعه آن‌ها را با بقایای غذای خودش پرورش داده است.

توضیح:

^۱ بحار، ج ۶۵، ص ۱۸۵.

^۲ همان.

^۳ وسائل الشیعه، ابواب اطعمه المباحه، باب ۱۶.

۱- ماکیان به خوک تشبیه شده زیرا مانند خوک از خوردن کثافات از جمله مدفوع انسان صرف نظر نمی‌کند، و به همین جهت گوشت ماکیان مکروه است.

۲- اوز نیز به گاومیش تشبیه شده که آب را دوست دارد که البته گوشت گاومیش نیز با نوعی کراهت همراه است.

۳- درّاج از یک جهت شبیه ماکیان و از جهت دیگر شبیه کبک و از جهت سوم شبیه بوقلمون است. در ایران در ناحیه گیلان (به صورت اهلی) یافت می‌شود.

۴- فرخ ناهض: بزرگ‌تر از جوجه و کوچک‌تر از ماکیان: مرغ جوانی که هنوز تخم نگذاشته یا جوجه خروسی که بزرگ شده است.

۵- این حدیث به کیفیت زیست و غذای مرغان توجه دارد به ویژه اشاره به تغذیه فرخ از بقایای غذای صاحبش، اهمیت توجه به غذای حیوان را می‌رساند.

۶- مراد از بقایای غذای صاحبش، نان یا برنج پخته نیست. تا این اواخر در هیچ جای دنیا رسم نبود که نان یا برنج پخته را به حیوان بدهند، مقصود پس مانده گندم، عدس، لوبیا، ارزن و... است که هنگام پاک کردن آن‌ها در خرمن دانه‌های نامرغوب را به عنوان پس مانده کنار می‌زنند و آن‌ها را جهت تغذیه مرغان اختصاص می‌دهند.

۷- وقتی که ماکیان‌های به اصطلاح بومی چنین باشند، مرغان مصنوعی که پودر خون و استخوان و... می‌خورند، مکروه‌تر می‌شوند.

ذکرت اللّحمان بین یدی عمر، فقال عمر: اطیب اللّحمان لحم الدجاج فقال امیر المؤمنین(ع): کلاً انّ ذلك خنازیر الطّیر، وانّ اطیب اللّحمان لحم فرخ قد نهض او کاد ان ینهض^۱ در نزد عمر بن خطاب سخن از گوشت به میان آمد، عمر گفت: گواراترین گوشت ماکیان است. علی(ع) فرمود: نه خیر، ماکیان، خوک مرغان است، گواراترین گوشت جوجه‌ای است که بالغ شده یا نزدیک به بلوغ است.

توضیح: جوجه‌های با اصطلاح بومی تا پایان دوران جوانی از پلید خواری و از خوردن مدفوع انسان، پرهیز می‌کنند در وا پس آن دچار خصلت خوک می‌شوند.

عن الصادق(ع) : ... اما المیتة لم ینل منها احد الاّ ضعف بدنه و ذهب قوّته و انقطع نسله و لا یموت آکل المیتة الاّ فجعة^۲ امام صادق(ع) فرمود: اما میتة و مردار، کسی از آن نمی‌خورد مگر این که بدنش ضعیف می‌شود و نیرویش را از دست می‌دهد و نسلش دچار انقطاع می‌گردد، و خورنده میتة نمی‌میرد مگر با مرگ ناگهانی (سکته).

و اما الدّم فانه یورث اكله الماء الاّصفر و یبخر الفم و ینتن الرّیح و یسیّء الخلق و یورث الکلب و القسوة فی القلب و قلّة الرّأفة و الرّحمة حتی لا یؤمن من ان یقتل ولده و والديه و لا یؤمن علی حمیمه و لا یومن علی من یصحبه: و اما

^۱ وسائل الشیعة، همان باب.

^۲ وسائل الشیعة: ابواب اطعمه المحرمة، باب ۱- بحار، ج ۶۵، ص ۱۳۴.

خون: خوردن آن ترشحات صفراوی را موجب می‌شود، و دهان را بد بو می‌کند، بوی آدمی را بد و اخلاقی را ناهنجار می‌کند، و موجب خشونت و قساوت قلب و کمبود مهر و عاطفه می‌شود، حتی چنین شخصی ایمن نیست از این که فرزند یا پدر و مادرش را بکشد، نه می‌توان از او نسبت به دوستش ایمن بود و نه می‌توان از او نسبت به رفیق و همکارش ایمن شد.

عن ابی عبد الله (ع) قال زندیق: لم حرم الله الدم المسفوح؟ قال لانه يورث القساوة و يسلب الفؤاد الرحمة و يعفن البدن و يغير اللون و اكثر ما يصيب الانسان الجذام يكون من اكل الدم. قال: فاكل الغد؟ قال: يورث الجذام. قال: فالميتة لم حرمها؟ قال: فرقا بينها و بين ما ذكر اسم الله عليه، و الميتة قد جمد فيها الدم و ترجع الى بدنها فلحمها ثقيل مرء لاؤها يؤكل لحمها بدمها: ^۱ از امام صادق (ع): زندیق ^۲ از امام صادق (ع) پرسید: چرا خداوند خوردن خون را حرام کرده است؟ فرمود: زیرا آن موجب قساوت قلب می‌شود و مهر و دل سوزی را از دل می‌زداید، بدن را بد بو و رنگ را تغییر می‌دهد، و اکثر کسانی که دچار جذام می‌شوند علتش خوردن خون است.

زندیق گفت: خوردن غده‌ها به چه علت تحریم شده است؟ فرمود: باعث جذام می‌شود.

گفت: میتة چرا تحریم شده؟ فرمود: اولاً برای این که معلوم شود آن چه ذبح شده و نام خدا بر آن خوانده شده و آن چه غیر این است. ثانیاً در پیکر میتة (در داخل رگ‌های ریز و درشت) خون منجمد و رشته می‌شود و بر می‌گردد به سوی اندام پیکرش پس گوشت آن سنگین (دیر هضم) و ناگوار می‌شود زیرا همراه خون خورده می‌شود.

توضیح: همیشه رگ‌ها و موی رگ‌های بدن پر از خون است. سرخ رگ‌ها در حال حمل خونی هستند که حامل اکسیژن و مواد غذایی است. و سیاه رگ‌ها خونی را حمل می‌کنند که حامل هوای سوخته به سوی ریه و بیرون و نیز حامل فضولات، و حتی خون حامل ذرات چرک از بخش‌های چرکین بدن به سوی دستگاه طحال و اندام ادراری است. وقتی که حیوان بدون ذبح می‌میرد هر دو جریان خون، همچنان در داخل سرخرگ‌ها و سیاهرگ‌ها حتی موی رگ‌ها باقی می‌ماند لخته و رشته و منجمد می‌شود. محموله‌های هر دو جریان، فاسد می‌گردد و چون موی رگ‌ها با تک تک سلول‌ها تماس دارند آثار این فساد به همه اجزای بدن بر می‌گردد.

و این است معنای جمله امام «خون منجمد می‌شود و بر می‌گردد به سوی اندام پیکرش».

اما اگر حیوان ذبح شود تمام خون پیکرش هم از سرخ رگ‌ها و هم از سیاه رگ‌ها به بیرون تخلیه می‌شود و آن چه می‌ماند گوشت سالم و غیر فاسد است.

در این حدیث سخن از جذام آمده و پیش‌تر توضیح داده شد که مراد از جذام (در بیش‌تر موارد) انواع مختلف امراض پوستی است نه فقط بیماری خاص.

^۱ وسائل الشیعة: ابواب اطعمه المحرمة، باب ۱ - بحار، ج ۶۵، ص ۱۶۲.

^۲ راجع به زندیق - زندایک، زندیک - در برگ‌های پیشین از همین فصل توضیح داده شد.

عن الصادق(ع) و لا يؤكل من الحيات شییء: ^۱ هیچ کدام از انواع مارها قابل خوردن نیستند - همگی حرام هستند.

مسوخ‌ها و یک اصل علمی زیست‌شناسی:

قرآن و احادیث تصریح دارند بر این که «اتفاق افتاده برخی از انسان‌ها مسخ شده و به حیوان تبدیل شده‌اند» و از جانب دیگر در حدیث‌ها تاکید شده که مسوخ بیش از سه روز زنده نمی‌ماند.

با این حال تعدادی از حیوانات مسوخ نامیده شده‌اند، مانند: فیل، خرس، طاووس، عقرب، آفتاب پرست، سوسمار و بزچه (انواع تمساح)، عنکبوت، زالو، جری (ماهی بدون استخوان که تنها در سرش استخوان دارد)، خفاش، میمون، خوک، خار پشت، قورباغه، موش، لاک پشت، خرگوش و... و برخی از این‌ها مشوه نیز نامیده شده‌اند.

از دیدگاه اصول زیست‌شناسی و دیرین‌شناسی، جانوران مذکور باز مانده دیرین‌ترین حیوانات کره زمین هستند. فیل یادگار ماموت‌ها، آفتاب پرست و تمساح‌ها باز مانده‌ای از دایناسورها، خار پشت و لاک پشت و قورباغه نمونه‌هایی از عصر سلطه خزندگان، زالو هم مانند کرم خاکی از دیرین‌ترین جانداران زمین و هم چنین جری و خفاش یادگاری از «ارکتوپترکس» که هم پستان دار و هم پرنده بوده و هم دندان دار، عنکبوت نماینده‌ای از دوران سلطه حشرات، میمون نمایش‌گری از انواع حیوان‌های بشر نمای اولیه ^۲ و...

صدوق در «من لایحضره الفقیه» جلد سوم صفحه ۲۱۳ چاپ دارالاضواء، و نیز همان جلد و همان صفحه چاپ آخوندی می‌گوید: و روی انّ المسوخ لم یبق اکثر من ثلاثة ایام فانّ هذّه مثل لها فنهی الله عزّ و جلّ عن اکلها: روایت شده که مسوخ بیش از سه روز عمر نمی‌کند و این جانداران هم شکل‌هایی هستند برای مسوخ‌ها پس خداوند خوردن گوشت‌شان را حرام کرده است.

حرف «ف» در متن عربی و لفظ «پس» در ترجمه فارسی آن نشان می‌دهد که ظاهراً صدوق مثال و هم شکل بودن این حیوان‌ها با مسوخ را علت تحریم آن‌ها می‌داند.

اما باید گفت: از پیام مجموع دو گروه حدیث، بر می‌آید که:

- ۱- خداوند هر چه از انسان‌ها مسخ کرده به شکل حیوانات دیرین در آورده است.
- ۲- هر مسوخ پس از سه روز از بین رفته و هیچ مسوخی ادامه نسل نداشته است.
- ۳- حیوانات نام برده در بالا در حقیقت «مسوخ به» هستند نه خود مسوخ.
- ۴- علت تحریم گوشت‌شان عدم کمال جسمی و گوشتی آن‌ها است و نیز نوع غذا و موادی که خوراک آن‌هاست،

می‌باشد.

^۱ من لایحضره الفقیه: ج ۲، ص ۱۵۳- وسائل الشیعه، ابواب الاطعمه المحرمه، باب ۷.
^۲ برای پیدایش انسان از نظر اسلام رجوع کنید به «تبیین جهان و انسان» به قلم نویسنده.

زیرا سه جریان تکاملی در کتا هم بوده‌اند و هستند: تاریخ تکامل زمین و مواد آن، تاریخ تکامل «مواد غذایی»، و تاریخ تکامل انواع جانداران.

در این جریان سه جنبه هر جاننداری که پیش‌تر پیدایش یافته هم خودش فاقد کمال بوده و هم محیطش و هم غذایش، و هر جاننداری که در مراحل بعدی کاروان تکامل بوده به کمال بیشتری دست یافته و کامل‌تر است. جاندارانی که امروزه یا یادگار جانداران دیرین و اولیه هستند غیر متکامل هستند نوع غذای‌شان نیز همین اصل را نشان می‌دهد.

در برگ‌های پیش همین فصل گفته شد که خرگوش از نوعی حیوان گوشتخوار و یا به قول حدیث از سنورها تکامل یافته لیکن کمالش به حدی نرسیده که در ردیف حلال گوشت‌هایی مانند آهو قرار گیرد. گوسفند در میان دام‌های اهلی جدیدترین و گاویش دیرین‌ترین است گوشت گوسفند از نظر اسلام مرغوب‌ترین و گوشت گاویش با نوعی کراهت همراه است. نصوص، شواهد و قراین زیادی به این اصل و قاعده در احادیث و احکام اسلام هست که با پی‌گیری کامل، می‌توان این اصل را مسلم دانست.

عوامل و علل تحریم:

فرآیند این مباحث موارد زیر را به عنوان عامل و علت تحریم گوشت برخی جانداران، برای ما مشخص می‌کند:

- ۱- نوع غذای حیوان - تغذیه از مواد پلید یا گوشت خوار بودن.
 - ۲- اشمئزاز و نفرت فطری انسان از گوشت نوعی حیوان - با صرف نظر از ماهیت گوشت آن و ماهیت غذایش.
 - ۳- اشمئزاز و نفرت انسان از قیافه نوعی حیوان - با صرف نظر از ماهیت گوشت و ماهیت غذای آن.
 - ۴- دیرین بودن نسل حیوان همراه با عدم تکامل.
 - ۵- بودن حیوان در مرحله «برزخ» از تکامل - یعنی در مرز مشترک میان گوشت خواری و علف خواری قرار داشته باشد مانند خرگوش گر چه در زمان حاضر گوشتخوار نباشد.
 - ۶- حفاظت نسل گونه‌ای از حیوان - این تحریم معمولاً موقتی و تا بر طرف شدن خطر انقراض است.
- اگر به عوامل پنج گانه فوق با دقت نظر کنیم در می‌یابیم که محور همه‌شان «گوشتخوار بودن» و «دیرین بودن نسل حیوان» است. و نیز روشن است که در مورد برخی از آن‌ها یک عامل و در مورد برخی دیگر دو یا چند عامل از عوامل شش گانه فوق زمینه تحریم را فراهم می‌کنند. اما بیش‌ترین کار برد را در این میان عامل «گوشت خواری» دارد. این مبحث را به متخصصین «غذاسازی» به عنوان هدیه تقدیم می‌نمایم که جدا به کارشان می‌آید.

ایمنی و تغذیه گیاهی:

درباره غذاهای گیاهی و «خوردن گیاه» هر توصیه‌ای که در اسلام آمده به بخش حفاظت از ایمنی مربوط می‌شود و راجع به بخش بهداشت ایمنی، چیزی نداریم. یعنی هیچ گیاهی به دلیل بهداشتی تحریم نشده است و تنها این اصل را داریم که باید انسان خودش را از برخی گیاهان حفاظت کند مانند گیاهان سمّی یا مخدّر.

در متون حدیثی گیاهان به عنوان ابزار بهداشت و درمان در مد نظر بوده‌اند و توصیه‌های زیادی در این باب وارد شده است.

محور سخن در تحریم و تحلیل گوشت‌ها دو چیز بود «گوشتخوار بودن حیوان» و «دیرین بودن نسل حیوان». هیچ کدام از این دو عنوان در مورد گیاه مطرح نشده است تنها یک قاعده داریم: گیاه مسموم کننده خواه کشنده و خواه غیر کشنده، خوردنش حرام است.

آلایش‌هایی که از خارج متوجه گیاهان و میوه‌ها و دانه‌ها می‌شود، موضوع دیگر است که مشمول امور بهداشتی نیز می‌شود. ممکن است یک گیاه برای فرد خاص ضرر داشته باشد در این صورت خوردن آن گیاه برای آن فرد خاص از نظر بهداشتی نیز حرام می‌شود و این یک «موضوع موردی» است.

عن جعفر ابن محمد(ع): اَمَّا مَا يَحِلُّ لِلانسان اكله مِمَّا اخراجت الارض فثلاثة اصناف من الاغذية: صنف منها جميع صنوف الحبّ كلّه كالحنطة و الارزّ و القطنية و غيرها. و الثّاني: صنوف الثمار كلّها، و الثّالث: صنوف البقول و النبات. فكلّ شيء من هذه الاشياء فيه غذاء للانسان و منفعة و قوّة فحلال اكله، و ما كان فيه المضرّة فحرام الاّ في حال التّداوى؛¹ امام صادق(ع) فرمود: آن چه به عنوان غذا از رستنی‌های زمین برای انسان حلال است سه نوع است:

۱- همه گونه‌های حبوبات مانند گندم، برنج و دو لپه‌ای‌ها.

۲- همه گونه‌های مختلف میوه.

۳- همه گونه‌های مختلف سبزی و گیاه.

همه این انواع سه گانه به شرط داشتن ارزش غذایی - منفعت و نیرو دهی - خوردن شان حلال است. و آن چه ضرر دارد حرام است مگر به عنوان دارو و مداوا.

توضیح: همان طور که اشاره شد مضرّ بودن یک غذای گیاهی دو نوع است:

الف) ضرر ذاتی: مانند گیاهان مسموم کننده که ماهیت شان مضر است.

ب) ضرر عارضی: مانند هر غذای سالم و واجد شرایط که برای شخص معینی به دلیل‌های معین و شرایط اختصاصی او، ضرر دارد.

¹. بحار، ج ۶۵، ص ۱۳۷.

پرهیز از ضرر واجب است و خوردن هر دو نوع، حرام است. اما حدیث بالا تنها به نوع اول ناظر است و ضررهای عارضی را در نظر ندارد زیرا در مقام تعیین حلال و حرام با «عنوان اولیه» است و حرمت عارضی را حدیث‌های دیگر بیان می‌کنند.

نوع اول از مسائل حفاظت و نوع دوم از مقوله‌های بهداشت می‌باشد، به همین جهت گفته شد که بحث در حلال و حرام (و حتی مستحب، مباح، مکروه) بودن گیاهان از نظر اسلام یک بحث حفاظتی است. گیاه حرام مانند یک ظرف پر از سم است که باید خود را از آن حفظ کرد نه پرهیز بهداشتی. جمله «به شرط داشتن ارزش غذایی» نشان می‌دهد که خوردن چیزهای فاقد ارزش غذایی روا نیست. این نیز یک مقوله حفاظتی است انسان نباید دستگاه گوارش خویش را بی‌جهت به کار گیرد و فرسوده نماید.

اما پس از عبور از اصل حلال و حرام ذاتی، یک عرصه گسترده‌ای از مسائل بهداشتی و درمانی در رابطه انسان با گیاه و فرآورده‌های گیاهی هست که نمونه‌هایی ارائه می‌شود:

قال ابو عبد الله (ع): لكل شيء حلية و حلية الخوان البقل: ^۱ امام صادق (ع) فرمود: برای هر چیز آرایش و زینتی هست و زینت سفره سبزی است.

عن الكاظم (ع): لما جاؤا بالمائدة لم يكن عليها بقل، فامسك يده ثم قال للغلام: اما علمت اني لا اكل على مائدة ليس فيها خضر؟ فأتني بالخضر. قال: فذهب و جاء بالبقل فالتاه على المائدة فمد يده ثم اكل: ^۲ از امام کاظم (ع): وقتی سفره را آوردند، سبزی در آن نبود، امام از خوردن خود داری کرد و به جوان (ی که سفره را آورده بود) گفت: مگر نمی‌دانی من از سفره‌ای که سبزی نداشته باشد، نمی‌خورم - ؟ سبزی بیاور. جوان رفت و سبزی آورد در سفره گذاشت، امام شروع به خوردن کرد.

سئل ابو عبد الله (ع) عن الكراث، فقال: كله فان فيه اربع خصال: يطيب النكهة، و يطرد الرياح، و يقطع البواسير، و هو امان من الجذام لمن ادمن عليه: ^۳ از امام صادق (ع) از «تره» پرسیدند، فرمود: بخور آن را زیرا چهار خصلت دارد: نفس را خوشبو می‌کند، و بادها را از بدن می‌راند، و بواسیر را قطع می‌کند، و آن موجب ایمنی از جذام است برای کسی که خوردن آن را ادامه دهد.

توضیح:

۱- مراد از «نفس را خوشبو می‌کند»، تأثیری است که تره در دستگاه تنفس می‌گذارد و نفس (باز دم) را خوشبو می‌کند. نه بوی خود تره که هنگام خوردن از دهان می‌آید.

^۱. بحار، ج ۶۶، ص ۱۹۹.

^۲. همان.

^۳. بحار، همان جلد، ص ۲۰۰.

۲- پیش‌تر گفته شد که معمولاً در لسان حدیث مراد از بواسیر انواع باسور و فوستول و هر عارضه‌ای است که در مقعد پدید می‌آید. و مقصود از جذام انواع عوارض و بیماری‌های پوستی است نه فقط جذام به معنی خاص.
عن ابی الحسن (ع) لکل شیء سیّد و سیّد البقول الکراث^۱: امام کاظم (ع) فرمود: هر کدام از اشیاء سروری دارد و سرور سبزی‌ها تره است.

سئل رجل ابا عبد الله (ع) عن البقل، فقال: الهندباء لنا^۲ کسی از امام صادق (ع) از سبزی‌ها پرسید، امام فرمود: ترخون برای ما (اهل بیت - علیهم السلام -) است.

یعنی ما ترخون را دوست داریم.

عن الصادق (ع) کان ابی ینهانا ان نفضه اذا اکلناه^۳: امام صادق (ع) فرمود: وقتی که می‌خواستیم ترخون بخوریم، پدرم ما را از تکان دادن آن نهی می‌کرد.

عن امیر المومنین (ع): کلوا الهندباء فما من صباح الا و علیها قطر الجنة، فاذا اکلتموها فلا تنفضوها^۴: علی (ع) فرمود: ترخون را بخورید، هر بامداد قطره‌ای بهشتی بر آن می‌نشیند، پس هنگامی که آن را می‌خورید، تکانش ندهید.
توضیح:

۱- از این بیان‌ها استفاده می‌شود که خصوصیتی در ترخون هست نشستن شب‌نیم بر روی آن یک ویژگی غذایی و درمانی پدید می‌آورد که با تکان دادن یا شستن از بین می‌رود.

۲- حدیث‌های متعددی در تشویق به خوردن ترخون بدون تکان دادن هست.

۳- توصیه‌های بهداشتی، درمانی و تغذیه‌ای امامان به سرعت در میان مردم شایع می‌گشت. دست اندرکاران امور پزشکی آنها را در دفاترشان ثبت می‌کردند. این شیوع به حدی بود که در شبکه فرهنگی مردم قرار می‌گرفت تا جایی که اهل ادب و لغت نیز به گزارش آن می‌پرداختند.

صاحب قاموس می‌نویسد: هندباء... سبزی معروفی است معتدل و مفید برای معده و کبد و طحال... و پختن آن اشتباه بزرگ‌تر از اشتباه شستن آن است.^۵

۴- این نهی از تکان دادن (که بدیهی است شستن آن به طریق اولی مورد نهی می‌شود) در حالی است که بر شستن سبزیجات تأکید شده است:

قال یونس ابن یعقوب: رایت ابا الحسن (ع) یقطع الکراث باصوله فیغسله بالماء و یا کله^۶: یونس می‌گوید: امام کاظم را دیدم با دست خودش تره را از ته می‌چید و آن را با آب می‌شست و می‌خورد.

۱. بحار، ج ۶۶ ص ۲۰۱.

۲. همان.

۳. همان.

۴. همان.

۵. نقل از بحار، ج ۶۶، ص ۲۰۶.

۶. وسائل الشیعه، ابواب الاطعمه المباحه، باب ۱۱.

قال الصادق(ع): ان لكل ثمرة سماماً فاذا اتيتم بها فامسوها بالماء (او اغمسوها في الماء) يعني اغسلوها: ^۱ امام صادق(ع) می‌فرماید بر روی هر میوه‌ای سم‌هایی هست وقتی آنها را (برای خوردن) آوردید آن سم‌ها را با آب بزداييد - يا آنها را در آب بخوابانيد - يعني آنها را بشوئيد.

ترخون به دليل خواصی که دارد، از شستن معاف می‌شود. اما نه در عصر و زمانه ما که انواع سموم شیمیایی بر مزارع پاشیده می‌شود.

قال الصادق(ع): الجزر امان من القولنج و البواسير و يعين على الجماع: ^۲ امام صادق(ع) فرمود: خوردن هویج از قولنج و بواسير ایمن می‌کند و توان جنسی را تقویت می‌نماید.

عن الرضا(ع) قال: الباذنجان عند جذاذ النخل لاداء فيه: ^۳ امام رضا(ع) فرمود: بادمجان در موسم رسیدن خرما بی‌ضرر می‌شود.

قال رسول الله(ص): اذا طبختم فاكثرو القرع فانه يسر القلب الحزين: ^۴ پیامبر اکرم(ص) فرمود: در پخت و پز، از کدو زیاد مصرف کنید زیرا آن دل افسرده را شادمان می‌کند.

عن علي(ع) قال: الدبأ يزيد في العقل: ^۵ علی(ع) فرمود: کدو خرد را تقویت می‌کند.

عن ابي عبدالله(ع) قال: مرق السلق بلحم البقر يذهب بالبياض: ^۶ امام صادق(ع) فرمود: پخته برگ چغندر همراه گوشت گاو، بیماری سفیدک پوست را از بین می‌برد.
سلق: پازی، چغندر - به معنی «ترشک» نیز آمده است.

عن ابي الحسن (الرضا) عليه السلام قال: اطعموا مرضاكم السلق يعني ورقه فان فيه شفاء ولا داء معه ولا غائلة له و يهدئ نوم المريض، و اجتنبوا اصله فانه يهيج السوداء: ^۷ امام رضا(ع) فرمود: به بیماران تان برگ چغندر بخورانیید زیرا در آن شفا هست و هیچ انگیزش بیماری و ضرری در آن نیست و خواب مریض را تنظیم می‌کند. از خوردن اصل و ریشه آن دوری کنید زیرا سودا را تحریک می‌کند.

عن ابي عبدالله(ع): ما من احد الا و به عرق من الجذام فكلوا السلق في زمانه يذهب به عنكم: ^۸ از امام صادق(ع): در بدن هر کسی رگه‌ای از جذام هست، شلغم را در موسمش بخورید تا آن را در بدن شما خنثی کند.
توضیح: باز تکرار می‌شود، معمولاً در لسان حدیث مراد از جذام هر نوع بیماری پوستی یا اکثر آنهاست.

۱. بحار، ج ۶۶، ص ۱۱۸.

۲. وسائل الشیعه، همان، باب ۱۲۲ - بحار، همان جلد، ص ۲۱۹.

۳. بحار، همان جلد، ص ۲۲۲.

۴. همان، ص ۲۲۵.

۵. همان، ص ۲۲۶ - وسائل الشیعه، همان، باب ۱۲۰ از امام کاظم(ع).

۶. وسائل الشیعه، همان، باب ۱۱۷ - بحار، ج ۶۶، ص ۲۱۷.

۷. وسائل الشیعه، همان باب.

۸. وسائل الشیعه، همان، باب ۱۲۳ - بحار، همان، ص ۲۲۰.

خیار: هیچ خصوصیتی برای خیار در حدیث نیامده - یا من به دریافت آن موفق نگشتم - لیکن اهل بیت (ع) خیار می‌خورده‌اند.

ابو عبد الله (ع) قال: البصل يطيب الفم و يشدّ الظّهر و يرقّ البشرة: ^۱ امام صادق (ع) فرمود: پیاز دهان را پاکیزه (در حدیث دیگر: نفس را خوش بو) و کمر را قوی و پوست را ظریف و با طراوت می‌کند.

قال ابو عبد الله (ع): البصل يذهب بالثّصب و يشدّ العصب و يزيد في الخطاء و يزيد في الماء و يذهب بالحُمى: ^۲ امام صادق (ع) فرمود: پیاز خستگی - بیماری زود خسته شدن که برخی بدان دچار می‌شوند - را بر طرف، اعصاب را قوی، توان راه رفتن را افزون و نیروی جنسی را تقویت می‌کند. تب (و زمینه تب) را از بین می‌برد. **توضیح:** قابل توجه کسانی که شغل سر پائی و کار ایستاده یا در حال راه رفتن دارند.

عن ابی عبد الله (ع) قال: قال رسول الله (ص): من اكل من هذا الطعام فلا يدخل مسجدا: ^۳ امام صادق (ع) فرمود: رسول خدا (ص) فرموده است: هر کس از این خوراک (سیر) بخورد، به مسجد ما وارد نشود.

عن ابی عبد الله (ع) انه سئل عن اكل الثوم و البصل و الكراث، فقال: لا بأس باكله نيّا و في القدر، و لا بأس بان يتداوى بالثوم و لكن اذا اكل ذلك فلا يخرج الى المسجد: ^۴ از امام صادق (ع) در مورد سیر، پیاز و تره پرسیدند، فرمود: خوردن آنها به طور خام یا پخته هیچ اشکالی ندارد، و مداوا کردن با سیر نیز اشکالی ندارد. لیکن هر کس این گیاه را بخورد، به سوی مسجد نرود.

عنه (ع): انه سئل عن اكل الثوم و البصل و الكراث نيّا و مطبوخا، قال: لا بأس بذلك و لكن من اكله نيّا فلا يدخل المسجد فيؤذي رآئحته: ^۵ از امام صادق (ع) از خوردن خام و پخته سیر، پیاز و تره پرسیدند، فرمود: هیچ اشکالی ندارد، اما هر کس آن (سیر) را خام بخورد، به مسجد وارد نشود که بویش موجب آزار دیگران شود. **طب الائمة:** كلوا الثوم فانّ فيها شفاء من سبعين داء: ^۶ در طب امامان آمده است: سیر را بخورید که درمان هفتاد درد است.

توضیح:

- ۱- در فصل «ایمنی و مسافرت» درباره پیاز و یک ویژگی مهم و مفید آن سخن خواهد آمد.
- ۲- مقصود ارائه چند نمونه از حدیث‌های مربوط به برخی از سبزی‌ها بود، بحث مشروح در مورد همه آنها و آوردن همه حدیث‌ها از مسئولیت‌های علم «غذاشناسی» است.
- ۳- خوردن سبزی «مستحب موکّد» است و برخی آن را «کالواجب» یعنی «مانند واجب» لقب داده‌اند.
- ۴- همین طور است خوردن میوه، به عنوان غذا و خواه به عنوان «عامل تنظیم کننده» و خواه به عنوان درمان.

^۱ وسائل الشیعه، همان، باب ۱۲۶ - بحار، همان، ص ۲۴۷.

^۲ وسائل الشیعه، همان باب - بحار، همان، ص ۲۴۷.

^۳ وسائل الشیعه، همان، باب ۱۲۸ - بحار، همان، ص ۲۵۰.

^۴ وسائل الشیعه، همان، باب ۱۲۸ - بحار، ج ۶۶، ص ۲۴۹.

^۵ مستدرک الوسائل: ابواب الاطعمه المباحه، باب ۱۰۰.

^۶ همان.

ایمنی و تغذیه میوه‌ای:

گفته شد که برخورد اسلام با انواع گوشت‌ها از ابتدا تا آخر یک بر خورد بهداشتی است لیکن بر خورد اسلام با سبزی در اصل مساله حلال و حرام، یک بر خورد حفاظتی است، پس از تعیین این مرحله به برنامه بهداشتی و درمان می‌پردازد. برخورد اسلام با میوه نیز درست مانند سبزی است: هر میوه که ارزش غذایی داشته باشد و ماهیتش مسموم کننده نباشد، حلال است. و پس از این مرحله سخن از میوه فاسد، یا خوردن به صورت خام یا پخته، و... که امور بهداشتی هستند شروع می‌شود.

اینک چند نمونه از حدیث‌های این باب:

قال الرضا (ع) قال رسول الله (ص): كَلُوا التَّمْرَ عَلَى الرَّيْقِ فَإِنَّهُ يَقْتُلُ الدِّيدَانَ فِي الْبَطْنِ: ^۱ امام رضا (ع) فرمود: رسول خدا (ص) فرموده است: خرما را ناشتا بخورید زیرا کرم‌های روده را از بین می‌برد.

روى الصدوق: اكل التمر البرني على الريق يورث الفالج: ^۲ مرحوم صدوق روایت کرده: خوردن خرماي برني ناشتا، موجب بیماری فلج می‌شود.

توضیح: خرما گونه‌های زیادی دارد: عجوه، برنی، صیحانی، مشان، صرفان، سابری، هیرون و... از این دو حدیث استفاده می‌شود که خوردن انواع خرما به طور ناشتا خوب است مگر خرماي برني که ضرر دارد، لیکن در حدیث دیگر خوردن خرماي برني همراه آب در حال ناشتا، برای کسی که یبوست دارد، توصیه شده است.

عن ابي عبد الله (ع): شكنا نبي من الانبياء الى الله الغم فامر الله باكل العنب: ^۳ امام صادق (ع) فرمود: یکی از پیامبران از غمی که بر او مستولی می‌گشت، به خداوند شکایت کرد، خداوند او را به خوردن انگور دستور داد. در حدیث دیگر برای کاستن از شدت غم، خوردن انگور سیاه توصیه شده است.

عن علي (ع) قال: قال رسول الله (ص): عليكم بالزبيب فإنه يكشف المرّة، و يذهب بالبلغم، و يشدّ العصب، و يذهب بالاعياء، و يحسن الخلق، و يطيب النفس، و يذهب بالغم: ^۴ علی (ع) فرمود: رسول خدا (ص) فرمود: کشمش بخورید که اختلال صفرائی را بر طرف می‌کند، بلغم را از بین می‌برد، اعصاب را قوی می‌کند، خستگی را از بین می‌برد، اخلاق را نیکو می‌نماید، تنفس را گوارا (یا: نفس را پاکیزه) می‌کند و غم را از بین می‌برد.

عن الرضا (ع) عن آبائه (ع) عن علي (ع) قال: من اكل احدى و عشرين زبيبة حمراء على الريق لم يجد في جسده شيئا يكره: ^۵ امام رضا (ع) از نیاکانش از علی (ع) نقل می‌کند که فرمود: هر کس در حال ناشتا بیست و یک عدد کشمش سرخ بخورد چیز (یا حالت) ناخوشایندی در بدنش نمی‌بیند.

^۱ بحار، ج ۶۶، ص ۱۲۶.

^۲ همان.

^۳ همان، ص ۱۴۹.

^۴ همان، ص ۱۵۱.

^۵ همان.

عن امیر المومنین (ع) قال: اطعموا صبیانکم الرّمان فائّه اسرع لا لستهم: ^۱ علی (ع) فرمود: به کودکانان انار بخوارانید زیرا زبان‌شان را سرعت می‌بخشد.

توضیح: ممکن است مراد «زودتر زبان باز کردن و سخن گفتن» باشد و ممکن است «سلاست بیان» و شیوائی گفتار در طول عمر باشد و شاید هر دو مورد نظر باشد.

علی ابن الحسین (ع) قال: شیئان ما دخلا جوفاً الاّ افسداه، و شیئان ما دخلا جوفاً الاّ اصلحاه، فاما اللّذان یصلحان جوف ابن آدم فالرّمان و الماء الفاتر، و اما اللّذان یفسدان فالجبّ و التّقدید: ^۲ امام سجاد (ع) فرمود: دو چیز است که هرگز بر شکمی وارد نمی‌شوند، مگر آن را دچار فساد می‌کنند، و دو چیز است بر شکمی داخل نمی‌شوند مگر آن را اصلاح می‌کنند. اما آن دو که اصلاح می‌کنند، انار و «آب نوشیدنی که قبلاً جوشانیده شود»، است. و آن دو چیز که فاسد می‌کنند پنیر و قدید است.

توضیح: در تشویق به جوشانیدن آب نوشیدنی، حدیث‌های متعدد وارد شده است. و این گستره علم امامان (ع) را حتی در میکرب شناسی، می‌رساند.

قدید: گوشتی که جهت ذخیره کردن خشکانیده می‌شد که تا همین اواخر در برخی از مناطق ایران نیز رواج داشت. سمعت موسی بن جعفر (ع) یقول: ثلاثة لا تضرب: العنب الرّازقی، و قصب السّکر، و التّفاح اللّبنانی: ^۳ شنیدم امام کاظم (ع) می‌فرمود: سه چیز فاقد (هر نوع) ضرر است: انگور رازقی، شکر نی شکر و سیب لبنانی.

قال علی (ع): السفرجل قوّة للقلب الضّعیف، و یطیب المعدة، و یدکّی الفؤاد، و یشجّع الجبان، و یحسن الولد: ^۴ علی (ع) فرمود: «به» قلب ضعیف را تقویت، معده را پاکیزه، و دل را تمیز (مراد دل گوشتی نیست) و شخص ترسو را شجاع و فرزند را زیبا می‌کند.

نظر ابو عبد الله (ع) الی غلام جمیل، فقال: ینبغی ان یكون ابو هذا الغلام اکل السّفرجل. و قال: السفرجل یحسن الوجه و یجمّ الفؤاد: ^۵ امام صادق (ع): جوان زیبایی را دید و گفت: باید پدر این جوان «به» خورده باشد. و نیز گفت: به سیمای آدمی را زیبا می‌کند و دل را از آشفتگی می‌رهاند.

عن ابی عبد الله (ع) قال: اطعموا محمومیکم التّفاح فما من شیئی انفع من التّفاح: ^۶ امام صادق (ع): تب‌دارانتان را سیب بخوارانید، چیزی مفیدتر از سیب نیست.

سمعت الباقر (ع) یقول: اذا اردت اکل التّفاح فشمّه ثمّ کله، فائک اذا فعلت ذلك اخرج من بدنک کل داء و غائلة و یسکن ما یوجد من قبل الارواح کلّها: ^۱ من گوش می‌دادم و امام کاظم (ع) می‌فرمود: وقتی که خواستی سیبی را بخوری

^۱ همان، ص ۱۵۵.

^۲ همان، ص ۱۵۶ و ۱۵۷.

^۳ همان، ص ۱۶۸.

^۴ همان.

^۵ همان، ص ۱۷۰.

^۶ همان، ص ۱۷۲.

ابتدا آن را بو کن سپس بخور، اگر چنین کنی، بیماری‌ها و هر آشفتگی و ناهماهنگی را از بدنت خارج می‌کند و اختلالات صفاوی و سوداوی را آرام می‌نماید.

قال رسول الله (ص): كلوا التين الرطب و اليابس فانه يزيد في الجماع، و يقطع البواسير، و ينفع من النقرس و الابدرة: ^۲ پیامبر اکرم (ص) فرمود: بخورید انجیر - تازه و خشک آن - را زیرا نیروی جنسی را تقویت می‌کند و بواسیر را قطع می‌نماید و برای «ابرده» درمان است.

ابرده: احساس سردی در درون بدن - مراد اصطلاح سردی مزاج که مقابلش گرمی مزاج است، نمی‌باشد بلکه مقصود چائیدن درون و احساس سرما در داخل بدن است.

الرضا (ع) قال: البطيخ على الرقيق يورث الفالج: ^۳ امام رضا (ع) فرمود: هندوانه خوردن در حال ناشتنا موجب فلج می‌شود.

الصادق (ع):... و يذيب الحصى في المثانة: ^۴ هندوانه سنگ مثانه را ذوب می‌کند.

قال ابو عبدالله (ع) الجبن و الجوز في كل منهما شفاء فاذا افترقا كان في كل واحد منهما الداء: ^۵ امام صادق (ع) فرمود: پنیر و گردو - اگر با هم باشند - در هر دو شفا هست و اگر از هم جدا شوند هر کدام عامل بیماری است.

گزینش از میان غذاهای حلال:

هر غذا (اعم از فرآورده‌های حیوانی و گیاهی و یا محصولی از هر دو) که ذات و ماهیت آن مضر باشد یا به طور عارضی دارای ضرر شود، حرام است، خواه به جسم و تن مضر باشد و خواه به عقل و روان. قاعده کلی فوق به محور «ضرر مطلق» مبتنی است. پس از فراغت از این قاعده نوبت می‌رسد به سود و ضرر نسبی یعنی غذاهای حلال نیز نسبت به هم دیگر و در مقایسه با هم دیگر دارای سود و ضرر هستند. و یا به عبارت دیگر: سودشان متفاوت است.

بنابراین اسلام توصیه می‌کند که در میان غذاهای حلال نیز بهتر است «رفتار گرینشی» داشته باشید به ویژه از نظر طیب و گوارا و دل چسب و روان چسب بودن.

قرآن: كلوا من طيبات ما رزقناكم: ^۶ بخورید از گواراهای روزی‌ها که به شما داده ایم.

یا از آن چه که به شما روزی داده‌ایم از گواراهایش بخورید.

۱. همان، ص ۱۷۵.

۲. همان، ص ۱۸۶.

۳. همان، ص ۱۹۴.

۴. همان، ص ۱۹۶.

۵. همان، ص ۱۹۸.

۶. سوره بقره، آیه ۱۷۲.

و در فاز نسبیت «الطيب فالطيب»: طیب‌ترین سپس طیب‌تر سپس طیب را گزینش کنید. اسلام شلخته کاری در انتخاب مواد غذایی و بی سلیقگی در نحوه تهیه آن را نمی‌پسندد اما این موضوع با خصلت کمیت‌گرایی و پرخوری و اسراف فرق دارد.

آیه فوق با برخی آیة‌های دیگر که در موضوع غذا آمده فرق دارد و پیام آن‌ها متفاوت است مثلاً آیه «يَحِلُّ الطَّيِّبَاتُ وَيَحْرَمُ الْخَبَائِثُ»^۱ حلال می‌کند برای شما گوارها را و حرام می‌کند پلیدها را.

یا «يَسْئَلُونَكَ مَاذَا أَحَلَّ لَهُمْ قُلُوبًا أَحَلَّ لَكُمْ الطَّيِّبَاتِ»^۲ می‌پرسند از تو کدام غذاها برای‌شان حلال است بگو برای شما طیب‌ها حلال است.

بنابراین در قرآن درباره غذا دو اصطلاح طیب داریم:

۱- طیب در مقابل خبیث: این اصطلاح یک حد نصاب از طیب بودن را در نظر گرفته که شیء با داشتن آن از مصداق خبیث بودن خارج می‌شود و مصداق طیب می‌گردد.

۲- طیب در نوار نسبیت در میان خود طیب‌ها: اشیاء و مواد غذایی طیب، در طیب بودن با هم فرق دارند: طیب‌ترین، طیب‌تر و طیب.

كلوا مما رزقكم الله حلالاً طيباً: بخورید از آن چه به شما روزی کرده‌ایم و خوراک قرار داده‌ایم به شرط حلال بودن و طیب بودن.

به سه قسمت از این آیه باید توجه کرد:

۱- رزقكم الله: یعنی چیزهایی که خداوند به عنوان روزی و خوراک برای انسان داده است. مراد چیزهایی است که تحریم نشده‌اند زیرا تحریم شده‌ها روزی و رزق از جانب خدا نیستند.

۲- حلالاً: یعنی تحریم نشده‌ها نیز باید از طریق مشروع به دست آیند نه از طریق غصب، سرقت، ربا و...

۳- طیباً: یعنی پس از حلال بودن ذاتی که به دلیل طیب بودن است، و پس از حلال بودن راه به دست آوردن آن، به طیب بودن نسبی آن نیز توجه کنید.

باید این نکته را نیز در نظر داشت که گزینش بر اساس «طیب بودن» با پرهیز بی دلیل فرق دارد. برخی افراد از بعضی خوردنی‌ها خودداری می‌کنند این نوعی بیماری است:

قال امير المؤمنين (ع): اثنان عليان ابداء: صحيح محتم و عليل مخلط: ^۴ علی (ع) فرمود: دو کس همیشه بیمارند: آدم سالم که بی دلیل از چیزی پرهیز کند، و آدم بیماری که همه چیز را بخورد (غذاها را با یک دیگر در معده اش مخلوط کند).

۱. سوره مائده آیه ۴.

۲. سوره مائده آیه ۴.

۳. سوره نمل آیه ۱۱۴ - و نیز سوره ماده آیه ۸۸.

۴. بحار، ج ۷۸، ص ۸۳.

یک سفارش مهم:

با پیدایش ماشین از کارهای جسمی و یدی انسان - که انرژی زیادی مصرف می‌کرد - کاسته شده و این پدیده موجب شده که چاقی یکی از گرفتاری‌های رایج بشر گشته است. در پی آمد این مشکل همگان تشویق شده‌اند که شام نخورند لیکن در بیان اسلام تاکید شده است که نباید بی شام خوابید، گر چه همیشه به کم خوردن توصیه و از پر خوری نهی شده‌ایم:

قال رسول الله (ص): لاتدعوا العشاء و لو علی حشفة ائی اخشى علی امتی من ترك العشاء الهرم، فان العشاء قوّة الشيخ و الثّاب: ^۱ رسول اکرم (ص) فرمود: شام خوردن را ترک نکنید گر چه یک دانه خرمای خشکیده باشد، من بر امّتم از ترک شام می‌ترسم که (زودتر) پیر شوند، شام خوردن نیرو و قوام پیر و جوان است.

قال امیر المؤمنین (ع): عشاء الانبياء بعد العتمة، فلا تدعوا العشاء فان ترك العشاء خراب البدن: ^۲ علی (ع) فرمود: شام انبیاء پشت سر نماز عشاء است. پس شام را ترک نکنید زیرا شام نخوردن بدن را تخریب می‌کند.

عن ابی جعفر (ع) قال: اول خراب البدن ترك العشاء: امام باقر (ع) فرمود: اول خرابی بدن ترک شام است.

و حدیث‌های متعدد دیگر و نیز تاکید بر صبحانه خوردن و زودتر خوردن آن یکی از اصول فرهنگ غذایی اسلام است که در فصل «ایمنی و خصلت‌های حادثه ساز» خواهد آمد.

ایمنی و حفاظت فردی

قرآن: لاتلقوا با یدیکم الی التهلکة: ^۳ خودتان را در معرض هلاکت قرار ندهید.

لاتقتلوا انفسکم ان الله کان بکم رحیماً: ^۴ خودتان را نکشید که خداوند به شما مهربان است.

بخش «ایمنی و بهداشت فردی» را با نهایت اختصار و با عبور از برخی موضوعات، پایان داده و اینک به «ایمنی و حفاظت فردی» می‌پردازم.

تفکیک موضوعات و جدا کردن بخش‌ها و تعیین حد و مرز و قلم رو هر نوع موضوع و هر مقوله در دانش ایمنی سخت دشوار است زیرا همه عنوان‌ها - ایمنی و محیط زیست، ایمنی و محیط شهر، ایمنی و محیط خانواده، ایمنی و محیط کار و... - به ایمنی فردی بر می‌گردد و بر عکس، و نیز ایمنی فردی به ایمنی اجتماعی بر می‌گردد و بر عکس، بنا بر این باید توجه داشت هر چه تا این جا تحت عنوان‌های مختلف بحث شده همگی به ایمنی فردی نیز مربوط است. از باب مثال در ساختمان خانه باید راه پله و ایوان و بالکن و بهار خواب حفاظ و نرده داشته باشد (که پیش‌تر بحث شده) همه در جهت ایمنی فردی است.

^۱ بحار، ج ۶۶، ص ۳۴۳.

^۲ همان، ص ۳۴۲.

^۳ سوره بقره آیه ۱۹۵.

^۴ سوره نساء آیه ۲۹.

با این همه چاره ای غیر از تبویب و تفکیک موضوعها نیست. آن چه در زمینه بهداشت فردی یا حفاظت فردی بررسی می‌شود باید در کنار سایر فصل‌ها و بخش‌ها در نظر گرفته شود. تا به قول غربی‌ها دچار «فونکوسیونالیسم» و به قول خودمان دچار (جراحی) در پیکر علم ایمنی نشویم.

پس مقصود در این جا از «ایمنی و حفاظت فردی» توجه انسان به حفظ جان و تن خویش است با قطع نظر از این که او را در ارتباط با محیط خاص یا با همکار خاص یا در شرایط ویژه ای در نظر بگیریم.

قال الجواد (ع): الحوائج تطلب بالرّجاء و هی تنزل بالقضاء، و العافیة احسن عطاء؛^۱ امام جواد (ع) فرمود: انسان به وسیله امید دنبال نیازمندی‌هایش است در حالی که آنها با قضای خداوند به او می‌رسند، و ایمنی بهترین عطای خدا به انسان است.

توضیح:

۱- امید اولین سرمایه انسان است. انسان بدون امید فاقد انگیزه می‌شود.

۲- تامین نیازها و کوشیدن در تحصیل آنها زمینه بیشترین حوادث ناگوار است. ایمنی بشر در این زمینه با بیشترین خطر رو به رو است.

۳- حدیث تذکر می‌دهد که: درست است باید کار کرد و کوشش نمود لیکن نباید عشق به تحصیل نیازها و بر آوردن خواسته‌ها به یک نوع بی پروائی متهورانه منجر شود، زیرا حفظ عافیت و ایمنی بر همه نیازها و خواسته‌ها مقدم است.

۴- پیش‌تر توضیح داده شد که مکتب اهل بیت (ع) مکتب «امر بین الامرین» است نه مکتب جبری و نه مکتب تفویضی و نه تقدیری. حدیث اشاره دارد که با همه ارزش مند بودن سعی و کوشش ممکن است به تحصیل نیاز مورد نظر موفق نشویم قضای الهی یا جریان قدرهای جهان طبیعت با ما موافق نباشد. پس انگیزه برای تحصیل نیازها نباید به عشقی واله کننده و شیدا نماینده تبدیل شود و ما را از حفاظت عافیت و ایمنی غافل کند. ای بسا افرادی که سلامتی تن یا روان را در این شیدائی‌ها باخته‌اند.

۵- شیدائی کار را به جائی می‌رساند که دیگر چیزی بنام «نیاز» در جایگاه انگیزه نمی‌ماند و فرد بدون این که نیاز داشته باشد باز مستانه به دنبال پول و مال جان فشانی می‌کند. حدیث به این اصل مهم - مهم در دانش انسان شناسی و روان شناسی - اشاره دارد که انسان سالم کسی است که «نیاز» انگیزه کار و فعالیت او باشد، و انسان فعال بدون انگیزه نیاز، بیمار روانی است، بنا بر این آنان که نیاز مادی ندارند باید در امور غیر مادی فعالیت کنند (مانند کار دانش و تحقیق علمی یا خدمت به نوع) که این نیاز تمام شدنی نیست.

ممکن است گفته شود که نیاز مادی نیز تمام شدنی نیست. درست است واقعیت نیز چنین نشان داده که معمولاً انسان‌های بی نیاز در امور مادی، شدیدترین نیاز را احساس می‌کنند اما این واقعیت از واقعیت هائی است که باید با آن مبارزه شود زیرا خلاف حقیقت است و جز یک بیماری روحی چیزی نیست.

۱. بحار، ج ۷۸، ص ۳۶۵.

۶- جمله اخیر «و العافیة احسن عطاء» گویای این نکته است که عافیت و سلامتی «عطا» است که خداوند آن را داده و مانند سایر نعمت‌ها نسبت که ما با سعی و کوشش خودمان آن را به دست آورده باشیم. آن چه بر عهده ماست حفاظت از این عطا است.

و چون عطا است و مفت به ما داده شده قدر آن را نمی‌دانیم و آن را فدای نعمت‌های کم ارزش می‌نمائیم و این یک شیوه خرد ورزانه نمی‌باشد بل یک شیوه صرفاً غریزه مدارانه است. و شگفت‌تر این که حیوان که در همه رفتارهایش غریزه مدار است، بیش از برخی از انسان‌های شیفته به مادیات، از جان و تن خود حفاظت می‌کند.

قال الجواد (ع): التحفظ علی قدر الخوف: امام جواد (ع) فرمود: حفاظت جان و تن به مقدار خوف است. (بحار، ج ۷۸،

ص ۳۶۵)

توضیح:

۱- در زبان عربی برای «ترس» دو واژه به کار رفته است: جبن و خوف.

در فارسی باید بگوئیم ترس دو نوع است ترس منفی و نکوهیده و ترس مثبت و خردمندانه آن گاه برای هر کدام مثال بیاوریم. لیکن در عربی از این توضیحات بی نیاز هستیم. جبن یعنی ترس منفی و خوف یعنی ترس خردمندانه به ویژه در زبان و بیان امامان (ع) هرگز نشنیده‌ایم «اُنّی اجبن» اما مکرر و فراوان آمده است «اُنّی اخاف». پس مراد در این حدیث همان ترس مثبت است (نه بز دلی). ترس خردمندانه در عنوان کلی «احتیاط» و انگیزه عاقلانه آن، جای می‌گیرد و نشان از صحت و سلامتی شخصیت روانی فرد است.

۲- سوال این است: تا چه قدر باید در حفاظت روان و تن کوشید؟ حدیث بالا پاسخ این پرسش را می‌دهد: تا حدی که خوف از بین برود.

حفاظت بالکن در حدی باید مستحکم باشد که خوف سقوط نباشد. سرعت خودرو به میزانی باید باشد که خوف تصادف و چپ شدن و... وجود نداشته باشد، ساعت کار و کوشش به میزانی باید باشد که خوف لطمه به سلامتی در آن نباشد و... هیچ کاری، هیچ شیوه‌ای، هیچ رفتاری نباید صحت و سلامتی و به قول حدیث عافیت را تهدید کند و عافیت را نباید فدای هیچ نعمتی کرد مگر شهادت که بحث دیگری است.

پس این حدیث میزان و مقدار و اندازه حفاظت را در ساختمان، در محیط، در کار، در ورزش، در... .. روشن می‌کند. هر جا و هر قدر که خوف خطر و حادثه هست به مقداری باید برای تامین حفاظت و ایمنی کوشید که خوف از بین برود و ایمنی حاصل گردد.

۳- در هر شرایطی تا خوف زایل نشود، ایمنی حاصل نشده است و شخص در شرایط غیر شرعی قرار دارد و واجب است شرایط ایمنی را تامین کند وگرنه ادامه کار یا ادامه حضور در آن شرایط حرام است و بر خلاف آیه «ولا تلقوا با یدیکم الی التهلکة» و بر خلاف قاعده «لا ضرر و لا ضرار» می‌باشد.

یک بحث کوچک فقهی:

در این زمینه در فقه اسلام دو قاعده داریم:

۱- قاعده سلطنت: الناس مسلطون علی انفسهم و اموالهم: انسان‌ها بر جان و مال خویش مسلط و صاحب اختیار هستند.

۲- قاعده لا ضرر: لا ضرر و لا ضرار فی الاسلام: ضرر پذیری و ضرر رسانی به خود و دیگران، در اسلام نیست. به اصطلاح علم «اصول فقه» قاعده دوم بر قاعده اول «حکومت» دارد، یعنی زمینه عمل کرد آن را محدود می‌کند و نتیجه این می‌شود که انسان نسبت به جان و مال خود تسلط و اختیار کامل دارد مگر در مورد ضرر و اضرار، یعنی هیچ کسی حق ندارد به جان و مال خود ضرر بزند.

هر گونه رفتار نابخردانه با مال شخصی، ممنوع است مثلاً وقف اموال برای فلان گربه و سگ که در اروپا مرسوم است، در اسلام ممنوع است. یا هدر دادن مال و اسراف آن ممنوع است. هیچ کسی نمی‌تواند بگوید: مال خودم هست هر چه بخواهم با آن می‌کنم. حکومت می‌تواند و باید با او برخورد کند.

و نیز هر گونه رفتار نابخردانه با سلامتی جان و تن و اعضای بدن خود، ممنوع است و مرتکب آن به مجازات متناسب می‌رسد.

بر می‌گردیم به موضوع حفاظت فردی و باز از امام محمد تقی (ع) بشنویم:

قال الجواد (ع) راکب الشهوات لا تقال عشرته: ^۱ امام جواد (ع) فرمود: کسی که بر اساس شهوات عمل کند، از حوادث ایمن نمی‌شود - یا: لغزش‌های او قابل جبران نمی‌باشد.

توضیح:

۱- عشره: لغزش و لغزیدن: حادثه ناگوار ایجاد کردن، خواه لطمه به حیثیت باشد و خواه صدمه به جان و تن.

۲- توجه این حدیث بیش‌تر به حادثه سازی در زیست دنیوی است زیرا راکب شهوات نسبت به آخرت در اصل رکوبش لغزیده و تمام شده است، پس کلام امام بیش‌تر به ایمنی در این دنیا ناظر است.

۳- این حدیث مقصود دو حدیث بالا را روشن‌تر می‌کند: کار، سعی و کوشش باید بر اساس تعقل باشد نه بر اساس شیدائی و والگی.

۴- البته در هر کاری عشق و علاقه و انگیزه روانی لازم است به طوری که در حدیث اول فرمود «امید»، اما نه در حدی که از معنی و مفهوم امید تجاوز کرده و خرد را محدود یا تعطیل کند.

عن ابی الحسن الهادی (ع) قال: من هانت علیه نفسه فلا تأمن شراً: ^۲ امام هادی (ع) فرمود: کسی که به جان خویش ارزشی قائل نباشد از شر او ایمن مباش.

یعنی کسی که برای حفاظت خودش (اعم از جسمی و معنوی) ارزش قائل نباشد نه تنها خودش را تباه می‌کند بلکه دیگران را نیز با خطر مواجه می‌کند.

قال الرضا (ع) ... من خاف امن و من اعتبر ابصر...: ^۱ امام رضا (ع) فرمود: هر کس خوف داشته باشد ایمن می‌شود و هر کس عبرت آموز باشد، بینا می‌گردد.

^۱ بحار، ج ۷۸، ص ۳۶۴.

^۲ همان، ص ۳۶۵.

خوف و ترس خردمندانه موجب مواظبت و «خود پائی» می‌گردد و خود پائیدن عامل و انگیزه تامین شرایط ایمنی می‌شود و شخص را از تهوّر جاهلانه و مسامحه در مورد ایمنی باز می‌دارد.

افراد کودن و باصطلاح دنده پهن، خوف - با معنائی که بیان شد - را ندارند این بی پروائی با بی باکی شجاعانه فرق ماهوی دارد منشأ آن نادانی و کودنی است و منشأ این کمال انسانی.

بنابر حدیث‌های فوق خوف هم عامل و انگیزه برای تامین ایمنی است و هم تعیین کننده مقدار و حد و حدود پرداختن به ایمنی، پس خوف و پروای خردمندانه سه اصل مهم از اصول ایمنی را تعیین می‌کند و با بیان دیگر: پروای خرد ورزانه در امر ایمنی سه کار برد دارد:

اول این که عامل و انگیزه برای پرداختن به ایمنی و تامین آن است.

در ثانی: به میزانی باید به تامین ایمنی پرداخت که خوف از بین برود.

سوم این که پرداختن به تامین بیش از آن چه پروای خردمندانه آن را اقتضاء می‌کند مصداق وسوسه و یا نشان دهنده این است که شخص دچار بیماری ترس (بزدلی) شده است. همان طور که وسواسی‌گری در هر رفتاری نکوهیده است در ایمنی نیز نکوهیده بل نکوهیده‌تر است. وسواسی‌گری در ایمنی دقیقاً بر علیه ایمنی است و ایمنی را از بین می‌برد.

حفظ جان و تن و اعضای بدن از واجبات اولیه اسلام است چیزی به نام «خطر پذیری متهورانه» یا «بی پروائی کودنانه» و یا «خودکشی» هیچ ربطی به شجاعت یا «مناعت طبع» ندارد. منشأ خود کشی ترس است نه خوف. ترس از یک پیش آمد، ترس از شرایط آینده عامل «یاس» می‌شود و یاس شدید موجب و اماندگی می‌گردد که بالاترین مصداق «عجز» است و اساس و اماندگی انگیزه خود کشی می‌گردد. و هیچ فردی اقدام به خود کشی نمی‌کند مگر دچار بیماری روانی شدید باشد.

قال الباقر (ع):... انّ المؤمن یبتلی بکلّ بلیّة و یموت بکلّ میته الا ائّه لا یقتل نفسه: ^۲ امام باقر (ع) فرمود: ممکن است مومن به هر بلائی دچار شود و ممکن است به هر نوع از انواع مردن، بمیرد امّا مومن خود کشی نمی‌کند.

توضیح: مومن یعنی انسانی که از نظر فکری، روحی و رفتاری یک فرد سالم باشد، سالم اندیش و سالم کردار. مومن یعنی کسی که به خدا ایمان آورده و در صدد تامین ایمنی دنیا و آخرت است.

عن ابی عبد الله (ع) قال: من قتل نفسه متعمدا فهو فی نار جهنّم خالداً فیها: ^۳ امام صادق (ع) فرمود: کسی که عمداً خود کشی کند به طور ابدی در آتش دوزخ خواهد بود.

توضیح: انسان در این طبیعت ممکن است با همه مواظبت‌ها و حفاظت‌ها باز دچار حادثه و انواع بلاها گردد لیکن آن چه وظیفه انسان است سه چیز است:

۱- خودش موجب سلب ایمنی از خود نشود.

^۱ همان، ص ۳۵۲.

^۲ بحار، ج ۸۱، ص ۱۹۶ - کافی، ج ۲، ص ۲۵۴.

^۳ بحار، ج ۱۰۴، ص ۳۷۶.

۲- خودش در فراهم شدن شرایط و زمینه سلب ایمنی سهیم نباشد و باصطلاح مصداق «من اعان علی نفسه» نگردد.

۳- مومن خود کشی نمی‌کند هر کس خود کشی کند، بی تردید ایمان ندارد.

قضی علی (ع) فی القارصة و القامصة و الواقصة، و هنّ ثلاث جوار کنّ یلعین فرکبت احد اهنّ صاحبها ففرستها الثالثة فقمصت المرکوبة فوقصت الراكبة عنقها، فقضی بالذبة اثلاثا و اسقط حنة الراكبة لما اعانت علی نفسها: ^۱ علی (ع) درباره «نیشگون گیرنده» و «یکه خورنده» و «گردن شکسته» قضاوت کرد. ماجرا از این قرار بود: سه دختر یا سه زن جوان با هم دیگر بازی و شوخی می‌کردند، یکی بر دیگر سوار شد سومی مرکوب را نیشگون گرفت و او یکه خورد، دومی که سوار بود افتاد و گردنش شکست. امام حکم کرد که دیه سه قسمت شود یک ثلث را مرکوب و ثلث دوم را نیشگون گیرنده پردازند و ثلث سوم را ساقط کرد زیرا او بر علیه نفس خودش اعانت کرده بود.

از ظاهر حدیث فوق بر می‌آید که موضوع قضاوت دیه شکستن گردن است اما در وسائل الشیعه تصریح شده که «فاندقت عنقها فماتت» ^۲ گردنش ضربه دید و مرد. در این صورت دیه قتل سه قسمت شده و ثلث آن هدر شده است. فرد راکب علاوه بر این که ثلث دیه اش هدر می‌شود برای کار غلطش به عنوان گناه و عدم رعایت اصول ایمنی مجازات اخروی نیز دارد مگر در صورتی که ماهیت بازی و شوخی با رعایت اصول ایمنی باشد و ماهیت حادثه یک اتفاق محض، بوده باشد.

یعنی بازی - و یا تفریح - و نیز شوخی کردن جایز است و در مواردی مستحب نیز می‌باشد لیکن با رعایت اصول و فروع ایمنی، در این صورت اگر حادثه ای رخ دهد گناه نیست و مجازات اخروی ندارد و در غیر این صورت گناه است و مجازات اخروی نیز دارد. رعایت اصول و شرایط ایمنی در انواع بازی، شوخی، تفریح، مسابقه‌ها و ورزش‌ها واجب است.

حفاظت و یک اصل اعتقادی:

یک اصل اعتقادی در مورد حفاظت جان و تن هست که باید خیلی مهم و جدّی تلقی شود و مورد توجه کامل قرار گیرد و آن به شرح زیر است:

اگر کسی اصول ایمنی (بهداشت و حفاظت) را رعایت کند لیکن بر اساس اتفاقات که خصیصه این طبیعت است دچار بیماری یا نقص عضو شود، بیماری و نقص عضو او نزد خدا اجر وافر دارد. اما اگر کسی خودش علت تامه بیماری و حادثه شود یا به نسبتی در آن سهیم باشد نه تنها هیچ اجری در قبال تحمل درد و نقص ندارد بل به همان نسبت در نظر خداوند منفور و مستحق مجازات است.

حدیث زیر و امثالش به صورت اول ناظر است:

«عن ابی جعفر (ع) قال: حمی لیلۃ من مرض تعدل عبادة سنة...^۳ امام باقر (ع) فرمود: تب بیمار به مدت یک شب،

معادل است با عبادت یک سال...

^۱ المقتعة، ص ۱۱۸.

^۲ وسائل الشیعه، ابواب موجبات الضمان، باب ۷.

^۳ بحار، ج ۸۱، ص ۲۰۰.

بر این اساس، کسی که مسائل ایمنی را رعایت نکند، دچار سه نوع خسارت می‌شود:

۱- دچار مرگ یا نقص عضو می‌شود.

۲- اجر و ثواب تحمل درد و نقص را از دست می‌دهد.

۳- با مجازات اخروی مواجه می‌گردد.

حفاظت و خود آزاری:

گفته شد در اسلام حفاظت جان و تن واجب است و خود را در معرض هلاکت قرار دادن، حرام است. همین طور است «خود آزاری» در هر نوع و شکل باشد. هر نوع خود آزاری با نسبتی گناه است. بسته به کم و کیف آن است. کوچک‌ترین گونه آن کندن موی خود، است که مجازات کفاره بر آن بار می‌شود.

هنگامی اهمیت این حکم از احکام اسلامی بیش‌تر روشن می‌شود که توجه شود حتی در شرایطی که شخص بهانه یا دلیل عاطفی برای کندن موی خویش دارد، نیز محکوم است و باید توبه کند و کفاره هم بپردازد. مثلاً خانمی در عزای بستگانش در اثر احساسات عاطفی موی خویش را بکند، یا پاره کند، یا بر صورت خودش ناخن بکشد و مخدوش نماید، گناه کرده است، آن هم گناهی که موجب وجوب توبه و پرداخت کفاره می‌شود.

سئلت ابا عبد الله (ع) عن... فقال:... اذا خدشت المرأة وجهها او جزت شعرها او نتفه، ففي جز الشعر عتق رقبة او صيام شهرين متتابعين او اطعام ستين مسكينا، و في الخدش اذا ادمت و في التتف كفارة حنث يمين، و لا شيء في اللطم على الخدود سوى الاستغفار و التوبة: ^۱ پرسیدم از امام صادق (ع) از... فرمود:... اگر زنی صورتش را خدشه کند یا مویش را پاره کند یا مویش را بکند، پس کفاره پاره کردن مو آزاد کردن یک برده یا روزه دو ماه پی در پی یا اطعام شست مستمند، است. و کفاره وارد کردن خدشه به صورت که خونی از آن بیاید و هم چنین کفاره کندن مو، همان کفاره شکستن سوگند است (آزاد کردن یک برده، یا لباس دادن به ده مستمند هر کدام دو لباس، یا اطعام ده مستمند). و اگر بر صورت خو سیلی یا مشت زده لیکن منجر به خدشه نشده کفاره ای نیست تنها استغفار و توبه لازم است. لغت: خدش: ایجاد خراش.

مرحوم نجفی فقیه بر جسته شیعه در «جواهر الکلام» پس از بحث مشروح نتیجه می‌گیرد که عمل به پیام این حدیث نظر اجماعی فقهای شیعه است و از مرحوم ابن ادریس نقل می‌کند «ان اصحابنا مجمعون علیها فی تصانیفهم و فتاواهم»: اصحاب ما بر این حکم در کتاب‌های‌شان و در فتوای‌های‌شان اجماع کرده‌اند.

وقتی که حکم شخص مصیبت زده چنین باشد آنان که برای خود آزاری‌شان حتی یک انگیزه و دست آویز عرفی یا عاطفی نیز ندارند تکلیف‌شان مشخص است.

منشأ خود آزاری یا جهل و نادانی است و یا تهور و بی پروائی جاهلانه و یا بی پروائی کودکانه ^۱ و یا بیماری روانی است. و همه این‌ها نزد خرد و اسلام، منفی و مورد بی زاری است.

^۱ وسائل الشیعه، کتاب الکفارات، باب ۳۱.

^۲ جواهر الکلام، ج ۳۳، ص ۱۸۳-۱۸۵.

حفاظت و دگر آزاری:

دیگران نیز باید از آزار و اذیت فرد، ایمن باشند بر هم زدن ایمنی دیگران و آسیب رسانی به آنان حرام است. این نیز به چگونگی آسیب بستگی دارد. مواردی از آن گناه کبیره است و موارد دیگر غیر کبیره و همه مصادیق آن هم توبه را لازم گرفته و هم مجازات دنیوی و اخروی دارد.

دگر آزاری در قالب «آزار حیثیتی، روانی و شخصیتی» در آینده به طور مشروح بحث خواهد شد. در این جا اشاره ای به آزار دیگران از نظر آسیب رسانی به بدن شان، می شود که مناسب عنوان «حفاظت» است:

عن ابی عبد الله (ع) قال: انّ عندنا الجامعة، قلت: و ما الجامعة؟ قال: صحيفة فيها كل حلال و حرام و كل شیء یحتاج الیه الناس حتی الارش فی الحدش، و ضرب بیده الی فقال: اتاذن یا ابا محمد؟ قلت: جعلت فداك ائما انا لك فاصنع ما شئت. فغمزنی بیده و قال: حتی ارش هذا: ^۲ از امام صادق (ع): ابو بصیر می گوید: امام صادق (ع) فرمود: جامعه در اختیار ماست. گفتم: مراد از جامعه چیست؟ فرمود: کتاب جامعی که همه حلال و حرام و دانش هر چیزی که مردم بدان نیاز داشته باشند حتی دیه خراش. آن گاه با دستش بر من زد و گفت: اجازه می دهی ای ابو محمد؟ گفتم: فدایت شوم اختیار داری. با دستش نیشگونکی بر بدن من زد و گفت: حتی دیه این.

قال رسول الله (ص): الا انبئکم بالمومن؟ من ائتمنه المومنون علی انفسهم و اموالهم، الا انبئکم بالمسلم؟ من سلم المسلمون من لسانه و یده...: ^۳ رسول اکرم (ص) فرمود: معرفی نکنم به شما مومن را؟ مومن کسی است که مومنان بر جان و مالشان از او ایمن باشند. معرفی نکنم به شما مسلمان را؟ مسلمان کسی است که مسلمانان از دست و زبان او ایمن باشند...

بیشتر درباره دگر آزاری در قالب «نگاه فضولانه» به درون خانه دیگران در فصل «ایمنی و خانوادگی» سخن رفت. و نیز ایجاد اسباب آزار و اذیت دیگران در بخش «ایمنی و راهنمایی و رانندگی» از فصل «ایمنی و محیط شهر» بحث شد، و در فصل «ایمنی و خصلت‌های حائنه ساز» نوع دیگری از دگر آزاری مطرح شد و اشاره ای به منشأ و انگیزه این عمل که گاهی حالت «خصلت» به خود می گیرد و یک بیماری روانی دائمی می شود، خواهد شد.

^۱ بی پروایی جاهلانه با بی پروایی کودکانه فرق دارد و به اصطلاح میان این دو «عموم و خصوص من وجه» است.

^۲ وسائل الشیعه، ابواب دیات الاعضا، باب ۴۸.

^۳ کافی (اصول)، کتاب الایمان و الکفر، حدیث ۱۹، از باب «المومن و علاماته و صفاته».

ایمنی و محیط کار

ایمنی و کار در محیط باز (دشت و صحرا)

ایمنی و کار در تابش آفتاب

ایمنی و محیط کار محدود

ایمنی و محیط کارگاه و کارخانه

...و

ایمنی و محیط کار

محیط کار با توجه به برخی از شرایط و ویژگی‌ها، چهار گونه است: فضای باز و آزاد، فضای محدود که برای کار فردی و تک نفره است، فضای محدود که برای کار سه تا نه نفر باشد، فضای محدود که برای کار ده نفر و بیش از آن است.

برخی گونه‌های کار از یک جهت در محیط باز انجام می‌یابند و از جهت دیگر در محیط محدود مانند هوانوردی، و برخی دیگر از یک جهت محیط‌شان باز و از دو جهت محیط‌شان محدود است مانند رانندگی در جاده، که از جهت فضای اطراف خودرو محیط باز است و از جهت جاده محدود به مسیر جاده و از جهت دیگر محدود به فضای تنگ پشت فرمان است. محدودیت محیط کار موجب افزایش حوادث و آمار تلفات می‌گردد. نسبت تلفات در نقل و انتقال هوایی در مقایسه با نقل و انتقال بوسیله خودروها کم است زیرا خودروها از دو جهت با محدودیت روبه رو هستند و هواپیما از یک جهت. و نسبت تلفات کارگران کشاورزی که در محیط آزاد کار می‌کنند با رانندگان تراکتور که در همان محیط لیکن محدود به پشت فرمان کار می‌کنند، خیلی کم است یعنی رانندگان تراکتور بیش از کارگران کشاورزی غیر راننده در معرض خطر هستند.

کارگران دامداری سنتی هم از جهت بهداشت و هم از جهت حفاظت، کمتر از کارگران دامداری‌های صنعتی دچار حادثه می‌شوند.

محدودیت محیط از هر جهت و به مقدار بیشتر باشد، موجب افزایش حادثه می‌شود. و اگر کمیت و کیفیت ابزارها و دستگاه‌ها را در نظر بگیریم - که الزاماً در محیط محدود بیش از محیط‌های باز حضور دارند - نسبت تفاوت دو محیط باز و محیط محدود خیلی بیشتر شده و از حد و مرز قیاس خارج می‌گردد. و این در حالی است که مثلاً کارگران کشاورزی در مقایسه با کارگران کارخانه‌ها، از امکانات بهداشتی و حفاظتی کمتر برخوردار هستند.

از جانب دیگر: حضور افراد در محیط محدود از نظر تعدادشان نسبت به ایجاد شرایط خلاف ایمنی نسبت معکوس دارد.

یعنی هر چه تعداد افراد زیادتر باشد نیاز به وسعت محیط، با نوعی تضاد، زیادتر می‌گردد. اگر سه نفر تعمیرگر در دکانی بوسعت ۲۴ متر مربع کار کنند و ۳۰ نفر از همکارانشان در محیط ۲۴۰ متری کار کنند که در هر دو صورت برای هر فرد ۶ متر فضا وجود دارد، نسبت حوادث در صورت دوم بیشتر خواهد بود.

یا: سه نفر در یک اتاق ۱۲ متری به مطالعه مشغول باشند و ۳۰ نفر در یک سالن ۱۲۰۰ متری همان کار را بکنند، حوادث و رخدادها در صورت دوم بیشتر خواهد بود.

بنابراین لزوم وسعت محیط و ضرورت آن با افزایش افراد فعال در آن، با نوعی افزایش تضاد همراه است. درست است در علت‌یابی هر حادثه عناصر متعددی یافت می‌شوند که در کنار هم ترکیب یافته و حادثه را ایجاد می‌کنند به حدی که شخص تحقیق کننده با یک موضوع سخت پیچیده روبه رو می‌شود، و گاهی عنصری از عناصر ایجادکننده حادثه به چندین سال پیش برمی‌گردد. اما در بررسی «کلیات عوامل حادثه‌ساز» محدودیت محیط از عواملها و فاکتورهای درجه اول شناخته می‌شود.

در آغاز این کتاب فصل «مقدمات» بخش «منشأ حادثه» ۴۶ مورد از این کلیات شماره گردید که گاهی یکی و گاهی چندتا از آنها همراه با ده‌ها و احیاناً صدها عنصر ریزو درشت، حادثه را ایجاد می‌کنند.

مراد از دانش ایمنی و هدف از آن حذف همه عناصر ریز و درشت علت و علل حادثه، نیست. زیرا این خیال امکان عملی ندارد و اگر بفرصت محال بشر بتواند به چنین هدفی برسد طبیعت جهان را از بین برده است. هدف دانش ایمنی کنار آمدن با عوامل حادثه ساز است که جریان این باد هزار عنصر، از سر و پیکر آدمی به آرامی گذر کند و آسیبی نرساند یا کمتر برساند.

ایجاد هماهنگی میان محیط و انسان فعال، و تامین تناسب‌های لازم یکی از ضروریات این «کنار آمدن» است.

ایمنی و کار در محیط دشت و صحرا:

چوپان در دشت به مراعات یک سری اصول ایمنی نیازمند است که بیشتر به معلومات ساده و بدیهی انسان مربوط است. از نظر بهداشت محیط کار، او در محیط طبیعی بی‌آلایش یا کم‌آلایش به سر می‌برد و کمتر به اصول ایمنی که نیازمند آموزش است، احتیاج دارد. بلکه بالعکس: آن چه باید به او سفارش شود اصول و فروع حفظ محیط زیست و بهداشت آن است.

اما از نظر بهداشت کار - بهداشت کاری که نامش چوپانی و گله داری است - او نیز به آموزش‌های بهداشتی سخت نیازمند است شناخت بیماری‌های مشترک میان دام و انسان، بیماری‌های مسری از دام به انسان، بیماری‌های مسری و غیر مسری در میان دام‌ها و نحوه برخورد با آنها برای او ضرورت دارد تا هم ایمنی خویش و هم ایمنی دام‌هایش را تامین کند.

قال رسول الله (ص): *نظّفوا مراض الغنم و امسحوا رغامهنّ*^۱ رسول اکرم (ص) فرمود: مریض دام‌ها را پاکیزه نگه دارید و رغام آنها را بزدائید.

مریض: محل تجمع و استراحت دام‌ها - مریض چهار نوع است:

۱- کهول: زاغه، غار طبیعی یا کنده شده توسط انسان.

۲- آغل: محیطی با چهار دیواره و مسقف.

۳- دان‌گاه: محلی که دارای دیوار کوتاه یا نرده است و برای تجمع دام‌ها در نظر گرفته شده.

۴- دان‌گاه مسقف: دارای دیوار یا نرده کوتاه و سقف بلند که حدفاصل دیوار و سقف، فضای باز باشد.

رغام: گرد و غبار: گرد و غبار و آلایش‌هایی که به بدن حیوان می‌چسبند.

رغام: گاهی حیوان بدلالی دچار آبریزی دماغ می‌شود که به آن نیز رغام گفته می‌شود. پاک کردن آن هم از نظر زیباشناختی و هم از جهت بهداشت و ممانعت از سرایت به دام‌های دیگر ضرورت دارد.

یک دامدار باید به تغذیه دام‌هایش برسد و غذای آنها را تامین کند.

قال ابو الحسن (ع): *من مروءة الرّجل ان یكون دوّابه سماناً*^۲ امام کاظم (ع) فرمود: از مروءت شخص است که دام‌هایش فربه باشند.

سمته یقول: *من المروءة فراهة الدّابة*^۳ و از او (امام کاظم) شنیدم که می‌فرمود: با نشاط و سر حال بودن دام‌ها نشان دهنده مروءت صاحب‌شان است.

۱. بحار، ج ۶۴، ص ۱۵۰.

۲. وسائل الشیعه، ابواب احکام الدّواب، باب ۵.

۳. همان مرجع.

عن علی(ع): قال رسول الله(ص): من اتخذ دابةً فليستفرجها: ^۱ از علی(ع): رسول خدا(ص) فرمود: کسی که تصمیم به دامداری می‌گیرد پس باید دام‌هایش را نیرومند نگه دارد.
در فصل «ایمنی و حفظ محیط زیست» مطالبی در این مورد ارائه گشت. و همچنین درباره امور زراعی و پرداختن به تولید حبوبات و میوه‌ها.

بهداشت تغذیه دام:

این موضوع به طور مشروح و همراه حدیث‌های مربوطه در فصل «ایمنی و بهداشت فردی» و مبحث گوشت‌های حلال و گوشت‌های حرام، گذشت و توضیح داده شد که بهداشت تغذیه دام از اصول بهداشت تغذیه انسان است و هر حیوان که تغذیه‌اش از مواد پلید باشد گوشتش حرام است، و اگر حیوان حلال گوشت نیز از پلیدها تغذیه کند به عنوان «جلاله» گوشتش حرام می‌شود.
یعنی بهداشت تغذیه حیوان علاوه بر اینکه از حقوق حیوان و تامین کننده ایمنی آن است، از اصول بس مهم و حیاتی بهداشت و ایمنی انسان‌ها نیز هست.

حفاظت در صحرا:

کشاورزان و دامداران (همان طور که گفته شد) معمولاً راه‌های حفاظتی خویش را در محیط و فضای باز کاری‌شان، می‌دانند و چندان نیازی به آموزش ندارند. این عدم نیاز بدلیل سادگی طبیعی محیط و پیچیده نبودن روابط اشیاء محیط با هم و با انسان است. اما با همه این سادگی و عدم نیاز به آموزش‌های وسیع و عمیق، معمولاً خصلت‌هایی در آنان مشاهده می‌شود که حادثه‌ساز و برخلاف اصول ایمنی هستند، از آن جمله:
۱- کشاورزان و دامداران بر اساس یک «احساس» و «عاطفه» هنگامی که سگ‌شان هار می‌شود، آن حیوان بیمار و خطرناک را که می‌تواند ایمنی انسان‌ها و هر جاندار را به خطر اندازد، همچنان رها می‌کنند. برای آنان سخت دشوار و غیر قابل تحمل است. سگی را که زمانی برای‌شان خدمت کرده، بکشند. در حالی که این رفتار را با دام‌های‌شان ندارند اگر دامی دچار حادثه شود و مثلاً پایش بشکند براحتی آن را ذبح می‌کنند.
علت و انگیزه رابطه احساسی و عاطفی افراطی انسان‌ها با سگ را در فصل «ایمنی و خانواده» بخش «حضور حیوان در خانه» توضیح دادیم.

قال رسول الله(ص): اذا كان الكلب عقوراً وجب قتله: ^۲ پیامبر اسلام(ص) فرمود: وقتی سگ هار شود، کشتنش واجب است.

حدیث‌های متعددی وارد شده است که حتی در صحرای حرم و لباس احرام که کشتن هر حیوانی اکیداً ممنوع است، سگ هار را باید کشت. ^۳

چوپان‌ها و کشاورزان حتی واقعیت را در مورد سگ‌شان دیر می‌پذیرند و این موجب می‌شود میکرب هاری در حیوان کثرت یابد.

^۱ مستدرک الوسائل، همان ابواب، باب ۳.

^۲ بحار، ج ۴۱، ص ۲۴۶.

^۳ رجوع کنید، بحار، ج ۹۹، (کتاب الحج) باب الصید واحکامه - ونیز: ج ۶۶، باب النحل و التمل...

۲- نظر به فراخی محیط و گستردگی کار در محیطی بسیار وسیع، کارشان اقتضا می‌کند که تحرک و فعالیتشان در یک جای معین متمرکز نشود. که حمل امکانات بهداشتی (از آن جمله ظرف آبخوری) به همراه خودشان، مورد تسامح قرار می‌گیرد در نتیجه زیاد اتفاق می‌افتد که مستقیماً دهان بر آب چشمه - یا رودخانه - بگذارند و آب بخورند. اسلام از این کار نهی می‌کند حتی در موارد اتفاقی و ضروری نیز پیشنهاد می‌کند که دو دست را به هم چسبانیده به جای ظرف آبخوری از آن استفاده کنند:

عن رسول الله(ص): اِنَّهٗ مَرَّبْرَجْلٍ يَكْرَعُ الْمَاءَ بَغِيهٖ، فَقَالَ: اَتَكْرَعُ كَكْرَعِ الْبَهِيْمَةِ؟ اِنْ لَمْ تَجِدْ اِنَاءً فَاَشْرَبْ بِيَدَيْكَ فَاتَّهَمَا اطِيبَ اَنْتَيْكُم: ^۱ از رسول اکرم(ص) نقل شده بر مردی گذر کرد که دهان بر آب گذاشته و می‌نوشید (یعنی بدون لیوان و ظرف) فرمود: آیا مانند چارپایان دهان بر آب نهادی؟! اگر ظرفی نداری با کف دو دستت بنوش، دست‌ها دلچسب‌ترین ظرف شماست. نوشیدن آب از چشمه یا جوب و رودخانه اگر دارای همهٔ شرایط بهداشتی نیز باشد، بی‌تردید بر خلاف اصول حفاظت است. ممکن است هر چیز خطرناک به درون دستگاه گوارش وارد شود و سلب ایمنی کند. در فصل «ایمنی و آب» به طور مشروح درباره آب سخن رفته است حتی انواع آب و گونه‌های مختلف آن از جمله آبی که در تابش آفتاب گرم شده و باید از آن پرهیز شود، بحث شده است.

۳- مراعات یک اصل دیگر از اصول ایمنی که اسلام به آن توجه می‌دهد، برای کشاورزان و دامداران ضروری است: هنگامی که گله در حال چریدن است به وسط آن وارد نشوید و از وسط آن عبور نکنید. عن ابی عبدالله(ع) قال: اغْتَمَّ اميرالمومنين(ع) يوماً فقال: من اين اتيت؟ فما اعلم ائى جلست على عتبة باب، و لا شققت بين غنم، و لا لبست سراويلی من قیام، و لا مسحت يدي و وجهی بذیلی: ^۲

امام صادق(ع) فرمود: روزی علی(ع) را غم گرفت، گفت: ای غم از کجا آمدی؟ می‌دانم که نه در آستانه (روی چوبه زیرین چهار چوبه) درب نشسته‌ام، و نه گله‌ای را شکافته و از میانش عبور کرده‌ام، و نه شلوارم را ایستاده پوشیده‌ام، و نه صورتم را با دامنم مسح کرده‌ام.

در مبحث «ایمنی و ورود از فضائی به فضای دیگر» و نیز در مبحث «لباس» باز در این حدیث بحث خواهیم داشت آن چه در اینجا باید گفته شود این است که: مراد شقه کردن و شکافتن گله در حال چریدن است نه در آغل یا دان‌گاه که کار همیشگی دامداران (به ویژه برای دوشیدن شیر و امثال آن) است. مراد آن حالتی است که حیوان از یک طرف علف‌ها را با دندان‌ش قطع می‌کند و از طرف دیگر تنفس می‌کند گازهای متصاعد از قطع علف‌ها با نفس (بازدم) حیوان ترکیب می‌شود و هوای خطرناکی به وجود می‌آید که برای انسان به ویژه (مطابق حدیث) بر دستگاه عصبی و مغزی سخت خطرناک است.

۴- پیشگیری از سرایت بیماری‌های واگیردار بدون مسامحه و فوراً باید عملی گردد:

قال رسول الله(ص): لا یوردن ذوعاهة علی مصح: ^۳ نباید دام‌های بیمار وارد جمع دام‌های سالم شود.

این پیشگیری، حساسیت نسبت به بیماری‌ها و نیز شناخت آن‌ها را لازم گرفته است تا بموقع شناخته شده و بموقع از واگیری آنها جلوگیری شود.

^۱. بحار، ج ۶۶، ص ۴۷۴.

^۲. بحار، ج ۷۶، ص ۳۲۱.

^۳. بحار، ج ۷۶، ص ۳۴۶، و جلد ۶۵، ص ۸۲.

تاملی دوباره در مورد مار:

یکی از تهدید کنندگان ایمنی در محیط کار باز (دشت و صحرا)، مار است. گاهی انسان‌ها رفتاری با مار دارند که با سایر حیوان‌های تهدید کننده ایمنی - از قبیل ببر، پلنگ، گرگ و... - آن رفتار را ندارند. یک چوپان دشمن گرگ است و هر جا آن را مشاهده کند اگر بتواند از کشتن آن صرف نظر نمی‌کند، اما با مار چنین کینه‌ای را ندارد، این در حالی است که خسارت و تلفات دام ناشی از مار گزیدگی نیز کم نیست و در برخی مناطق بدلیل عدم وجود گرگ یا کمیابی آن خسارت‌های مار بیشتر است.

در فصل «ایمنی و حفاظت از محیط زیست عمومی» باور افسانه‌ای عرب جاهلی در مورد مار عنوان شد. افسانه‌ای در میان ایرانیان نیز وجود دارد. اولاً عقیده دارند که اگر ماری را بکشند همسر و جفت آن بوسیله «علم به غیب» قاتل را خواهد شناخت و انتقام او را خواهد گرفت، در ثانی هر ماری حقیقتاً مار نیست زیرا برخی از جن‌ها به شکل مار در می‌آیند. من زمانی در شهرستان «لار» به عنوان تبعیدی سیاسی به سر برده‌ام. مردم آن سامان داستان‌ها و افسانه‌های خوف انگیز و احیاناً شیرین و به اصطلاح در اماتیک و نیز تراژدی‌های متعدد در این مورد دارند.

مردمان ترک نژاد نیز از این گونه باورها دارند: در روستائی، مادر بزرگ فرزند و زرنگ خانواده‌ای را دیدم که از اطاق طبقه بالا پائین می‌آمد. پیش‌بندش پر بود. محتوای آن نیز تکان می‌خورد، گمان کردم «جوجه ماکیان» ها از پله‌های بلند و بالا به طبقه دوم رفته‌اند این خانم طبق عادت روستائیان جوجه‌ها را در دامن پیش بند گذاشته و این چنین پشت عروس‌هایش نق می‌زند: خاک بر سرها، سلیقه که ندارند، هر دختر تنبل آمده عروس من شده...! س

با نگاهم دنبالش کردم، آمد و رفت و در بیرون حیاط دامن پیش بند را رها کرد. مار قرمز رنگ بزرگ از نوع خطرناک از دامنش افتاد و رفت در خلال علف‌ها از نظر پنهان شد. خانم برگشت در حالی که با دو دستش پیش بند را تکان می‌داد که مثلاً گرد و غبار مار از آن زدوده شود.

با شگفتی گفتم: عجب شجاعتی! چرا آن را نکشتی؟ گفت: ترسیدم (قاراجوخا) باشد.

و ادامه داد: رفته بود در گهواره بچه چمبر زده بود.

این باورهای افسانه‌ای را که از عرب و فارس و ترک آوردم، موجب شگفتی زیاد نشود، خیلی به این باورها با دید تحقیر آمیز نگاه نکنید. کسانی بودند و هستند که عنوان محقق و دانشمند را نیز داشتند به این باور نیاکانی می‌بالیدند و می‌بالند. فرّ شاهنشاهی گاهی در شکل برّه و گاهی در شکل گاو و... تجلی می‌کرد: پدر کوروش داماد آژی دهاک ماد بود، شاه ماد در خواب می‌بیند که تا کی از شکم دخترش روئیده شاخ و برگش همه جا را گرفته است. تعبیرگران می‌گویند: دخترت پسری می‌زاید که سلطنت را از خاندان شما می‌گیرد. آژی دهاک در صدد قتل دختر و داماد برمی‌آید که آن دو از تصمیم او آگاه شده و به سوی پارس فرار می‌کنند. شاه به دنبال آنها به راه افتاده و از چوپانی می‌پرسد: دختر و پسری را با این نشانه‌ها ندیدی؟ می‌گوید: دیدم که به سرعت می‌رفتند و برّه‌ای نیز به دنبالشان می‌دوید.

شاه از مغ می‌پرسد: این برّه چیست؟ موبد می‌گوید: آن فرّ شاهنشاهی است از دودمان توبه دودمان هخامنش می‌رود.

در مبحث «ایمنی و محیط زیست» حدیث‌های مربوط به مار را مشاهده کردیم که پیام‌شان به شرح زیر بود:

۱- کسی که بر اساس افسانه و خرافه از کشتن مار خودداری کند، از ما نیست.

۲- مارکشی را یک عمل ثواب پنداشتن و همیشه به آن پرداختن، خیال و توهمی بیش نیست.

۳- کشتن هر مار - خطرناک و بی‌خطر، مزاحم و غیر مزاحم - درست نیست.

شنا به عنوان ابزار ایمنی:

قال امیرالمؤمنین (ع): قال رسول الله (ص): «لَمَّا عَلِمُوا أَوْلَادَكُمْ السَّبَاحَةَ وَ الرَّمَايَةَ: ^۱ عَلِيٌّ (ع) فرمود: پیامبر خدا (ص) فرمود: به فرزندان تان شنا و تیراندازی یاد بدهید.

آشنائی با شنا و آموختن آن برای همگان مستحب است و برای کسانی که زندگی یا کارشان در دشت و جلگه است و در معرض رگبارهای سیل آور قرار دارند، یا با رودخانه‌ها سر و کار دارند و (برفرض) با خطر جانی مواجه هستند، واجب می‌شود. همان طوری که برای دریانوردان حرفه‌ای، واجب است.

یادگیری شنا برای نجات دیگران و حفاظت و تامین ایمنی آنان شأن والائی در اسلام دارد. این موضوع را به بخش «ایمنی و امداد رسانی» وامی‌گذارم. تنها به یک حدیث اکتفا می‌نمایم:

قلت لا بی‌جعفر (ع): قول الله فی کتابه «من احياها فکأنما احیی الثَّاس جَمِیعاً» ^۲؟ قال: من حرق او غرق...: ^۳ از امام باقر (ع) معنای آیه «هر کس جان یک فرد را نجات دهد گویا جان همه مردم را نجات داده است» را پرسیدم، فرمود: یعنی نجات دادن از حریق یا از غرق شدن...

کار در تابش آفتاب

کشاورزان و دامداران که در محیط باز به شغل و فعالیت می‌پردازند باید اهمیت زیادی به «حفاظت از تابش خورشید» بدهند و همچنین مهندسين و کارگران سدسازی، راه‌سازی و ساختمان‌سازی و... تابش مداوم آفتاب به ویژه از روبه‌رو بر چهره و صورت انسان سخت خطرناک است.

در برخی از مناطق استوائی آسیای جنوب شرقی لب‌های افراد در اثر تابش خورشید زخمی سپس سوراخ می‌شود به طوری که شخص می‌تواند از سوراخ لبش نخ یا ساقه گیاهی را عبور دهد. ناآشنایان ابتدا گمان می‌کنند که این نیز از رسومات و سنن قبیله‌ای است و خودشان لب‌هایشان را سوراخ کرده‌اند تا چیزی را مانند گوشواره به آن بیاویزند و به اصطلاح این نیز «لبواره» است اما با تحقیق و پرسش معلوم می‌شود که یک بیماری است و منشأ آن تابش خورشید است و ربطی به آداب و سنن ندارد.

عن امیرالمؤمنین (ع) قال: لا تستقبلوا الشمس فأنها مبخرة تشحب اللون، و تبلى الثوب، و تظهر الداء الدقین: ^۴ علی (ع) فرمود: از استقبال خورشید (از روبه‌رو شدن مداوم با خورشید) پرهیزید زیرا آفتاب بدن را بدبو می‌کند و رنگ را تغییر می‌دهد و لباس را می‌پوشاند و بیماری بالقوه را فعال می‌گرداند.

عن الرضا (ع) قال: قد کان لابی عبدالله (ع) مظلة یستظل بها من الشمس: ^۵ امام رضا (ع) فرمود: امام صادق (ع) کلاه سایه‌داری داشت و برای حفاظت از خورشید از سایه آن استفاده می‌کرد.

توضیح: ۱- می‌دانیم که امام صادق (ع) هر از گاهی در مزرعه خودش کار می‌کرد.

^۱ فروع کافی، ج ۲، ص ۹۴ - وسائل الشیعه، ج نکاح، ابواب احکام الاولاد، باب ۸۳.

^۲ سوره مائده، آیه ۳۲.

^۳ بحار، ج ۲، ص ۲۰.

^۴ بحار، ج ۷۶، ص ۱۸۳ - خصال، ج ۱، ص ۴۸.

^۵ وسائل الشیعه: ابواب احکام المبالیس، باب ۳۱.

۲- مرحوم حرّ عاملی در «وسائل الشیعه» این حدیث را در باب «کلاه» آورده است.

۳- مراد از تغییر رنگ در حدیث بالا تنها تغییر نمای ظاهری آن نیست زیرا «شاحب اللّون» به کسی گفته می‌شود که بدلیل گرسنگی یا ترس یا بیماری دچار تغییر رنگ شده باشد.^۱

۴- محورشخن «استقبال شمس» است که خطرناک است و تابش خورشید از پشت شاید خطر کمتری دارد یا بی‌خطر است و در حدیث دیگر این نکته را خواهیم دید. گرچه جمله «لباس را می‌پوشاند» شامل هر گونه حضور مداوم در تابش آفتاب می‌شود.

۵- همگان می‌دانند تابش آفتاب لباس را می‌فرساید، آیا امام در جمله «ویلبی الثّوب» توضیح واضح‌تری می‌کند؟ توضیح واضح‌تری قبیح است و باید مراد مهمتری در کلام بوده باشد: امام در مقام توجّه دادن به این نکته است که در این فرسایش رابطه‌ای میان بدن و پوشیدن لباس است که این رابطه را تابش خورشید ایجاد می‌کند و با سایر پوشیدن‌ها و فرسودن‌ها فرق دارد. تابش خورشید از بیرون موجب ساطع شدن بخارات و عرق از بدن می‌شود. فضائی میان پوست بدن و لباس آمیخته از اشعه آفتاب و گاز بدن به وجود می‌آید که آفت ایمنی می‌گردد.

۶- رابطه بیماری و بدن را در سه زمینه می‌توان بررسی کرد:

الف) بدن انسان در معرض بیماری است (اصل امکان بیمار شدن) و می‌تواند بیمار شود.

ب) بیماری‌های بالقوه: پیشتر از زبان حدیث شنیدیم که «هیچ بدنی نیست مگر عرقه و رگه جدام در او هست» و حدیث‌های متعدد از جمله حدیث مورد بحث نیز گویای این حقیقت هستند. شاید بدن و جسمی پیدا نشود که یک یا چند بیماری را بالقوه نداشته باشد. این بیماری‌ها ممکن است هرگز فعال نشوند و تا آخر عمر شخص، آزاری به او نرسانند. و نباید این‌ها را با بیماری‌های مزمن اشتباه کرد.

ج) بیماری‌های بالفعل و فعال: این نوع نیز سه گونه است: بیماری‌هایی که ذاتاً و از اول فعال هستند، بیماری‌های مزمن که فعالیت‌شان برای مدتی نامحسوس است و در حقیقت ذاتاً و ماهیتاً فعال هستند، و بیماری‌های بالقوه که بدلیلی فعال شده‌اند و اگر آن دلیل و علت پیش نمی‌آمد، ممکن بود که هرگز فعال نشوند.

عن موسی بن جعفر (ع) قال: رسول الله (ص): فی الشّمس اربع خصال: تغیر اللّون، تنتن الرّیح، و تخلق الثّوب و تورث الدّاء: ^۲ امام کاظم (ع) فرمود: پیامبر خدا (ص) فرموده است: تابش (زیاد) خورشید چهار ویژگی دارد: رنگ پوست را تغییر می‌دهد، بدن را بدبو می‌کند، لباس را پوسانیده پاره می‌کند و موجب بیماری می‌شود.

جمله «تورث الداء - موجب بیماری می‌شود» دایره سخن را در این حدیث وسیع‌تر از حدیث بالا می‌نماید یعنی نه تنها بیماری‌های بالقوه را فعال می‌کند بل اساساً بیماری را ایجاد می‌کند.

قال امیرالمومنین (ع) اذا جلس احدکم فی الشّمس فلیستدبرها بظهرها فاتّھا تظهر الدّاء الدّین: ^۳ علی (ع) فرمود: هنگامی که کسی از شما در معرض تابش آفتاب می‌نشیند (برای کاری یا با هر انگیزه‌ای) پشت به آن بنشیند زیرا تابش آفتاب بیماری بالقوه را فعال می‌کند.

از این حدیث معلوم می‌شود که تابش خورشید بر صورت و شکم و قسمت جلو بدن بیش از تابش آن به پشت بدن در فعال کردن بیماری مؤثر است.

^۱. المنجد، ذیل «شحب».

^۲. بحار، ج ۷۶، ص ۱۸۳.

^۳. همان مرجع.

بنابراین برای کشاورزان، چوپانان، کارگران و مهندسين سد سازی، راه‌سازی، ساختمان سازی و... لازم است در مقابل آفتاب حفاظ داشته باشند و حتی المقدور در معرض تابش خورشید نباشند و گفته شد تابش خورشید فضای مضر و خطرناکی در میان پوست بدن و لباس ایجاد می‌کند، با این همه پیشنهاد ما لختی و بی‌لباس نیست.

زمانی غربی‌ها باور داشتند که بی‌لباسی در مقابل آفتاب بهتر از لباس پوشیدن است و بر اساس همین بینش باستان شناسان اروپائی در کاوش تپه‌های ایران تنها از یک شورت و کلاه لبه‌دار بزرگ استفاده می‌کردند. در مبحث «ایمنی و لباس» خواهیم دید که لختی خود از عوامل آسیب جسمی و نیز آسیب روانی است.

آن چه بر اساس حدیث‌ها باید پیشنهاد شود، چهار چیز است:

۱- حتی الامکان از معرض مداوم آفتاب پرهیز شود.

۲- استفاده از کلاه سایه دار بزرگ جهت حفاظت از تابش مستقیم آفتاب. و این کلاه ایمنی باید سبک باشد که در مبحث «ایمنی و کفش و کلاه» و نیز «لباس» خواهیم دید که لباس، کفش و کلاه هرچه سبکتر باشد، آن قدر بهتر است.

۳- استفاده از لباس گشاد و نازک.

۴- در زیر بغل‌ها - که مورد تابش مستقیم خورشید نیستند و اشعه آفتاب به طور مستقیم به آنجاها نمی‌رسد - شکافی در لباس تعبیه شود تا به تخلیه آن فضای نامطلوب میان پوست بدن و لباس کمک کند.

مشکلی که در این موضوع هست ایجاد تناسب میان لباس گشاد و اصول ایمنی است زیرا گشادگی لباس یکی از عوامل ایجاد حادثه و بر خلاف اصول ایمنی است^۱ اما با امکاناتی که امروز هست و با معلومات و دانشی که امروز در اختیار بشر است امکان ایجاد این تناسب بر اساس اصول مهندسی لباس، چندان مشکل نیست.

تذکر این نکته لازم است که: قضیه در برخی از سرزمین‌ها برعکس است برای ساکنان کشورهای سوئد، نروژ، فنلاند (وهر سرزمینی که به قطب نزدیک است یا به هر دلیل تابش آفتاب در آنها کم است) حمام آفتاب ضرورت دارد. زیرا به همان نسبت که حضور مداوم در تابش خورشید به ایمنی لطمه می‌زند، محروم بودن از آن نیز آفت‌هائی دارد.

ایمنی دیگران از فعالیت جاده سازان:

اکنون که سخن از جاده سازان آمد و در این کتاب بخش مستقلی برای این موضوع باز نخواهد شد، بهتر است عنوان بالا در همین جا مطرح شود: گروه کارگران و مهندسين که به کار جاده سازی، استخراج معدن و امثال آن می‌پردازند، لازم است علاوه بر توجه به ایمنی خوشان، نسبت به ایمنی دیگران نیز توجه کامل داشته باشند. اگر فعالیت‌شان - به هر دلیلی - موجب مسمومیت آب، هوا و خاک شود بی‌درنگ مردمان اطراف را نسبت به حادثه آگاه نمایند. و اگر خواستند جائی، صخره‌ای یا کوهی را منفجر کنند، پیشتر ساکنین محیط را در جریان بگذارند. حدود و شعاع اطلاع رسانی تا جائی باید باشد که هر گونه احتمال خطر باقی نماند. کوتاهی و قصور در این امر موجب «ضمان شرعی» می‌باشد.

مهمتر اینکه باید پیشاپیش افرادی را که بوسیله اعلان عمومی نمی‌توانند از موضوع آگاه شوند، شناسائی نمایند از قبیل افراد ناشنوا که صدای بلندگو را نمی‌شنوند و افراد نابینا که علائم اخطار دهنده بصری را نمی‌بایند. این گونه افراد باید به طور ویژه در جریان قرار گیرند و گرنه ضمان شرعی همچنان هست و با اعلام عمومی ساقط نمی‌شود. اگر کس یا کسانی از آشنایان یا فامیل آنان تعهد نمایند که در زمان لازم آنها را از موضوع آگاه خواهند کرد و یا حفاظت از آنها

^۱ در مبحث «ایمنی و لباس» خواهد آمد.

را به عهده بگیرند، کافی نیست و ضمان شرعی هم چنان باقی است. مگر ناشنویان و نابینایان صغیر که اگر پیشاپیش با قیم و ولی آنها مذاکره شود و آنان متعهد شوند، کافی است.

همین طور است افراد معلول و به اصطلاح زمین گیر که بدنبال آگاهی توان انتقال خودشان به یک محل ایمن را ندارند. مرحوم شیخ حرّ عامل در «وسائل الشیعه» باب ویژه‌ای برای این موضوع باز کرده است با عنوان «باب انّ من قال حذار ثمّ رمی لم یضمن»: ^۱ اگر کسی حذار گوید - اعلام خطر بکند - سپس بیندازد، ضمان متوجه او نمی‌شود. مراد از «بیندازد» سنگ اندازی، انفجار، سنگ پراکنی و هر کار عاقلانه‌ای از این قبیل در محیط باز که ممکن است در اطراف دور و نزدیک آن کسانی حضور داشته باشند، است.

و حدیثی را نیز در مورد حادثه‌ای که از بازی کودکان ناشی شده، ثبت کرده است:

عن ابی عبدالله (ع) قال: صبیان فی زمان علی (ع) یلعبون باخطار لهم، فرمی احدهم بخطره فدیق رباعیة صاحبه، فرجع ذلك الی امیرالمومنین (ع) فاقام الرّامی البینة بائه قال حذار، فدرأ عنه القصاص ثمّ قال: اعذر من حذر: ^۲

امام صادق (ع) فرمود: در زمان علی (ع) عده‌ای کودک (یا نوجوان) با فلاخن‌هایشان بازی می‌کردند، یکی از آنان با فلاخنش سنگی انداخت که به دندان رباعی دیگری برخورد و آن را شکست، برای قضاوت به علی (ع) مراجعه کردند. ضارب شاهد آورد و اقامه بینه کرد که هنگام سنگ اندازی اعلام خطر کرده است. امام فرمود: قصاص متوجه او نمی‌شود زیرا با اعلام خطر خودش را معذور کرده است و: هر کس اعلام خطر کند معذور است.

ایمنی و محیط کار محدود:

عبارت «ایمنی و محیط زیاد محدود برای کار محدود» بهتر از عبارت بالا است، لیکن پیروی از اصطلاح نیز ضرورت دارد، مراد از محیط محدود محل محدودی است که فرد یا افرادی در آن کار می‌کنند، چنین محلی می‌تواند غیر مستقل و جزئی از یک ساختمان اداری یا مسکونی باشد مانند آشپزخانه، اتاق مطالعه و تحقیق، دکان تعمیر گری، مغازه و... بخشی از مسائل ایمنی مربوط به این گونه محیط کار در مبحث «ایمنی و محیط شهر» و «ایمنی و محیط خانه» از قبیل استحکام و انتخاب محل ساختمان، ونرده و حفاظ و... گذشت. و برخی دیگر در ضمن بیان اصول ایمنی در محیط کار مستقل - کارگاه و کارخانه - خواهد آمد.

ایمنی و محیط کارگاه و کارخانه:

در این موضوع بیش از ۳۰ عنوان بحث خواهد شد. اولین عنوان عبارت است از «ایمنی و ساختمان محیط کار» که شامل است بر: محل و موقعیت، محاسبات و نقشه ساختمان، استحکام ساختمان، فضای کافی، فضای اضافی. نرده و حفاظ، درب‌ها و راه پله‌های اضطراری و...

^۱ وسائل الشیعه، ابواب قصاص النفس، باب ۲۶.

^۲ وسائل الشیعه، ابواب قصاص النفس، باب ۲۶.

انتخاب محل ساختمان:

اولین اصولی که رعایتش در انتخاب محل ساختمان کار لازم است بررسی رابطه کارخانه و کار مورد نظر با محیط زیست عمومی است که فصل مشروحاتی در این موضوع ارائه گشت، تاسیس کارخانه و کارگاه باید ناقض استانداردهای محیط زیست عمومی نباشد و تاسیس کارگاه درون شهری نیز باید ناقض اصول محیط زیست شهری نباشد که در این مورد نیز بحث مشروحاتی گذشت.

امنیت محل: از نظر شرعی لازم است برای موسسه‌های کارگروهی برون شهری و کارخانه‌ها محلی گزینش شود که از جانب حوادث طبیعی امنیت مناسب را داشته باشد. وگرنه هم تاسیس آن و هم کارکردن در آن مخالف شرع خواهد بود. مراد از حوادث طبیعی پیش آمدهائی است که یکی یا هر دو بخش ایمنی (حفاظت و بهداشت) را تهدید کند. تهدیدی بیش از آن چه در همه جای طبیعت هست.

پدیده‌هایی مانند زلزله، طوفان و سیل حفاظت را تهدید می‌کنند، و قرار داشتن محل در مسیر بادهای عفونت‌زا بهداشت را به خطر می‌اندازد. ممکن است نقاطی از زمین نسبت به نقاط مجاورش زلزله‌خیز شناخته شود یا نقطه‌ای بدلیل قرار گرفتن در کنار صخره‌ها به هنگام زلزله بیشتر در معرض خطر باشد و فاکتورهائی از این قبیل. نقاطی در خم و پیچ کوه‌ها و جلگه‌ها هستند که با حرکت نسبتاً شدید باد دچار طوفان می‌شوند، یا در فاصله هر ۳۰ سال (مثلاً) دچار سیل می‌گردند. شناسائی مجاری بادهای و سیل‌ها در محل مورد نظر و شدت و خفت آنها یکی از ضرورت‌هاست.

وجوب شرعی (و تکلیف شرعی) با توسعه امکانات جامعه توسعه می‌یابد. اکنون که موسسه‌ها و تشکیلاتی بنام مراکز زمین شناسی و هوا شناسی وجود دارند استفاده از نظریات آنها در موارد مقتضی ضرورت دارد و گاهی واجب نیز می‌شود. مسامحه در این وجوب با شرایط معینش ضمان شرعی دارد.

این گونه تکلیف‌ها در زمان‌های سابق بصورت امروزی وجود نداشت زیرا در هر زمان قاعده «**وجوب حفظ نفس**» با قاعده «**لا حرج**» مواجه است، حفظ جان خود و جان افرادی که به خدمت گرفته می‌شوند و تامین ایمنی آنها تا حدی واجب است که دانش بشر خطرها را می‌شناسد و برای آنها راه‌چاره‌ای تعیین می‌کند.

خطرهای در طبیعت هستند که شاید تا ابد برای آنها راه پیشگیری وجود نداشته باشد، و خطرهای زمانی بدون چاره بودند و امروز نحوه پیشگیری از آنها مشخص شده است. و با بیان دیگر: در این مساله یعنی مساله ایمنی و تامین مقدمات و ابزار و امکانات آن، با گسترش معلومات بشر و توسعه امکانات پیشگیری، قاعده «**لا حرج**» عقب نشینی می‌کند و بر قلمرو قاعده «**وجوب حفظ نفس**» - وجوب حفظ نفس خود و دیگران - افزوده می‌گردد.

و این یکی از دلایل اهمیت علم و دانش در بینش اسلام است. نظریه علمی یک متخصص عادل و قابل اطمینان، حجت است وقتی که یک متخصص قابل اطمینان در دانش زمین شناسی بگوید این نقطه از زمین برای تاسیس کارخانه‌ای با این شرایط، مناسب نیست و شرایط ایمنی لازم را ندارد، تاسیس آن موسسه در آن محل حرام می‌شود. و همین‌طور نظریه یک متخصص بهداشت.

و مهمتر از همه چیزی است که تا امروز کمتر به آن توجه شده یا اساساً فراموش مانده است: همان طور که باید از نقاط طوفان خیز پرهیز شود همان طور هم لازم است از نقاط فاقد باد پرهیز شود. این اصل مهم و سرنوشت ساز است که در مباحث آینده با شرحی نسبتاً کافی بحث خواهد شد.^۱

^۱ رجوع کنید به بخش «ایمنی و هوا».

مسیل: یکی از محل‌هایی که باید از تاسیس کارخانه در آن پرهیز شود، مسیل است. اسلام نماز خواندن در مسیل را جایز نمی‌داند در حالی که نماز فقط چند دقیقه حضور شخص را در مجاری سیل اقتضا می‌کند. و نیز نماز خواندن در خط وسط دره‌ها را نمی‌پسندد، تا چه رسد به اقامت شغلی و کاری.

عن ابی عبدالله (ع) قال: عشرة مواضع لا یصلی فیها: الطین، والماء، والحمام، و القبور، و مسانّ الطریق، و قری النمل، و معاطن الابل، و مجری الماء، و السبّخة، و الثلج: ^۱ امام صادق (ع) فرمود: نماز خوانده نمی‌شود (یعنی نباید نماز خوانده شود) در ۱۰ محل: زمین گلی، زمین آبدار، حمام، گورها، مسان راه‌ها، محل زندگی مورچگان، استراحتگاه شتران، مجاری آب، زمین سبّخه و روی برف.

توضیح:

۱- مسان الطریق: آن قسمت از راه که در اثر رفت و آمدها کوبیده شده و گیاه در آن نمی‌روید.

۲- ارض سبّخه: زمینی که خاک آن استعداد رویانیدن گیاه را ندارد، این گونه زمین‌ها سه نوع هستند:

الف) شوره‌زار.

ب) منطقه‌ای که خاک آن از گدازه‌ها و مواد فورانی آتشفشان به وجود آمده و هنوز مقدار زمانی که برای تحول و تکامل مواد لازم است، نگذشته.

ج) بخشی از زمین که در اثر نوع عمودی زلزله فرو رفته و مواد زیر زمینی روی آن را پوشانیده، یا در اثر همان زلزله عمودی به خارج منفجر شده و مواد زیرزمینی روی آن را فراگرفته است. این گونه اخیر در حقیقت گونه‌ای از آتشفشان است.

ویژگی زمین سبّخه این است که فاقد گیاه و خاکش نرم می‌باشد.

برخی «ارض سبّخه» را فقط به شوره‌زار معنی کرده‌اند اما محمد بن علی بن ابراهیم بن هاشم می‌گوید: «السبّخة

ارض محسوف بها»: ^۲ سبّخه زمینی است که منخسف شده باشد.

خسف همان دو گونه زلزله عمودی است که زمین را زیر و رو کند یا به پائین فروربرد و یا به بالا پرتاب نماید.

۳- موارد دهگانه که در این حدیث آمده تنها به مقوله ایمنی مربوط هستند (یا مقوله بهداشتی و یا مقوله حفاظتی). حتی زیستگاه مورچگان به دلیل توجه به جانداران و رعایت اصول محیط زیست عمومی، بل بخاطر اینکه مورچگان وارد لباس شخص نشوند که برای بعضی‌ها چندان آبر و حساسیت برانگیز است و می‌تواند منشأ بیماری شود.

۴- در حدیث دیگر به جای «مجاری الماء» «بطون الاودیه» آمده یعنی خط وسط دره‌ها خواه مجرای آب باشد و خواه نباشد همین قدر بس است که احتمال تغییر ناگهانی هوا و شروع رگبار و جریان سیل در آن، هست.

۵- اینکه تاسیس کارخانه در گذرگاه احتمالی سیل، کار نادرستی است روشن است. آیا تاسیس کارخانه در زمین سبّخه چطور؟ پیش از پاسخ این سؤال بهتر است به حدیث زیر توجه شود:

عن عبدالله بن عطا، قال: رکبت مع ابی جعفر (ع) فسرنا حتی زالت الشمس و بلغنا مکاناً، قلت: هذا المكان الاحمر. فقال:

لیس یصلی ههنا هذه اودية النمال و لیس یصلی فیها. قال فمضینا الی ارض بیضاء، قال: هذه سبّخة و لیس یصلی

۱. بحار، ج ۸۳، ص ۳۰۵.

۲. بحار، ج ۸۳، ص ۳۲۸.

بالسبّاخ. قال: فمضينا الى خصباء، قال: هيهنا، فزل و نزلت: ^۱ عبدالله ابن عطا می گوید: همراه امام باقر(ع) بودم سواره می رفتیم تا ظهر شد، گفتم: این مکان با خاک سرخ رنگش (برای نماز خوب است). فرمود: اینجا جای نماز خواندن نیست زیرا زیستگاه مورچگان است و سزاوار نماز خواندن نمی باشد. می گوید: رسیدیم به یک جایی که خاکش سفید بود، امام فرمود: این سبّخه است و زمین سبّاخ برای نماز مناسب نیست. تا رسیدیم به منطقه با علف و سبزه خیز، فرمود: همین جا (سزاوار نماز خواندن است). آنگاه پیاده شد و من نیز پیاده شدم.

این حدیث‌ها در مقام بیان «مکان نماز» هستند و ما می‌خواهیم بر اساس اصل «اولویت» از آنها در جهت تعیین محل کارگاه و کارخانه و یا اداره، موسسه تحقیقاتی، ایستگاه اصلاح بذر کشاورزی و... استفاده نمائیم. بنابراین باید گفت بهتر است این قبیل مؤسسات و هر مرکز کار و فعالیت در مناطق علفزار و دارای علف و گیاه باشد. لیکن در آغاز همین مبحث گفته شد اولین اصل ایمنی در تاسیس موسسه‌های کاری رعایت اصول محیط زیست است اگر کارخانه‌ها را به سبزه‌زارها و جنگل‌ها بکشانیم چه بلائی بر سر محیط زیست می‌آید؟!

اما حقیقت این است این حدیث‌ها ما را از هر زمین بی‌علف و فاقد گیاه یا کم گیاه، پرهیز نمی‌دهند بل از آن نوع زمین بی‌گیاه منع می‌کنند که مصداق «سبّخه» باشد.

اگر حضور چند دقیقه‌ای برای اقامه نماز - آنهم با توجه به رجحان اول وقت نماز - در سبّخه پسندیده نیست حضور همیشگی یا روزانه ۸ ساعت در آن محل به طریق اولی ناپسند خواهد بود.

یک حدیث با دو بیان لفظ متفاوت از علی(ع) آمده که جایگاه «بابل» - یا همان جایگاه اکّاد که پایتخت بابلیان و اکدیان است - در یکی از آنها سبّخه و در دیگری «ارض معذب»: «زمین عذاب شده» نامیده شده است.

بدیهی است زمینی که دچار حادثه طبیعی شده احتمال تکرار حادثه در آن بیشتر است. و نیز از جانب دیگر احساس روانی انسان‌ها از چنین مکان‌ها همیشه با نوعی انکسار و تأثر همراه است و بی‌تردید تأثیرات روانی منفی دارد و نسبت به ایمنی روانی و شخصیتی مناسب نمی‌باشد.

پیشنهاد: به گمانم علت این نهی و منع تنها رعایت بهداشت روانی نیست خود خاک سبّخه باید ویژگی‌هایی داشته باشد که برای بهداشت جسمی نیز مناسب نمی‌باشد. پیشنهاد می‌شود متخصصین این رشته بدان توجه نموده و این نکته مهم را کشف نمایند. گرچه اجمالاً روشن است زمینی که خاکش فاقد عوامل حیات و فاقد گیاه و نبات است و هر بذری را که بدان می‌افتد از بین می‌برد و از استعداد حیات برمی‌اندازد، با حضور موجود جاندار به ویژه انسان تناسب ندارد.

در برخی از کشورها زمین‌ها دارای شناسنامه هستند که مشخصات زمین در آن ثبت می‌شود از قبیل:

۱- تاریخ و سرگذشت زمین.

۲- جریان بادها و طوفان.

۳- میزان بارندگی در آن و رطوبت خاک و هوایش در موسسه‌های مختلف.

۴- میزان دما در فصول بل ماه‌های مختلف.

۵- تعیین موسم جاری بر آن شامل آغاز و پایان هر موسم.

۶- رابطه زمین با بذرهای مختلف و رستنی‌های مختلف.

در حدیث بالا و امثالش مراد بطلان نماز در زمین سبّخه و ارض معذب، نیست همان طور که در حمام. نماز در زمین سبّخه مکروه اما جایز است، بشرط اینکه چیزی سفت درمحل سجده گذاشته شود تا پیشانی نمازگزار به خاک نرم

۱. بحار، ج ۸۳، ص ۳۲۷.

فنی و کشدار گذاشته نشود. اما اگر براساس پیشنهاد فوق ثابت شود که حضور ادامه‌دار در سبزه خطر و آسیب دارد چنین حضوری مصداق آیه «و لا تلقوا بایدیکم الی التهلکة» می‌شود و حرام می‌گردد. چنانچه همین طور است تاسیس کارخانه یا هر موسسه دیگر در مسیل.

موسسه در زمین گورستان:

یکی دیگر از انواع زمین که تاسیس ساختمان در آنها نکوهیده شده گورستان است و مطابق تعریف و توضیحی که در اسلام آمده یک زمین تا وقتی مصداق گورستان است که آثار قبرها در آن باقی باشد.

عن ابی عبدالله قال: لا تبنا علی القبور، ولا تصوروا سقف البیت، فان رسول الله (ص) کره ذلك: ^۱ امام صادق (ع) فرمود: روی قبرها ساختمان‌سازی نکنید و سقف خانه‌ها را صورتنگاری ننمائید، زیرا پیامبر اکرم (ص) این دو عمل را نکوهش کرده است.

توضیح:

۱- سکونت در خانه‌ای که بر روی گورها ساخته شده و یا اشتغال به کار در چنین ساختمانی علاوه بر تهدیدات بهداشتی و عدم ایمنی از انواع میکروب‌ها، از نظر روانی و حساسیت‌انگیزی به ویژه برای افرادی که زمینه این گونه حساسیت‌ها در عرصه روان‌شان وجود دارد، بس خطرناک است.

۲- مطابق اصول ایمنی اسلام اگر گورستان به حدی قدیمی و کهن باشد که آثار قبرها از بین رفته باشد، هم از نظر ایمنی جسمی و هم از نظر بهداشت روانی می‌تواند در ردیف سایر زمین‌ها قرار بگیرد.

۳- برخی این حدیث را به «مقبره‌سازی» معنی کرده‌اند که از دیدگاه اسلام مکروه است.

اما باید گفت این حدیث دقیقاً به ساختمان‌سازی در گورستان به عنوان مسکونی و اقتصادی ناظر است. و بخش دوم آن که می‌گوید «بر سقف خانه‌ها چهره‌نگاری نکنید» گواه این حقیقت است. مقبره‌سازی توسط حدیث‌های دیگر نکوهش شده است مانند دو حدیث زیر:

علی ابن جعفر عن اخیه (ع): لا یصلح البناء علیه و لا الجلس: ^۲ علی بن جعفر از برادرش امام کاظم (ع) سزاوار نیست روی قبر ساختمان و یا روی آن بنشینند.

عن الصادق (ع) قال: نهی رسول الله (ص) ان یصلی علی قبر او یقعد علیه او یبني علیه: ^۳ از امام صادق (ع) که فرمود: رسول خدا (ص) از نماز خواندن در روی قبرها و از نشستن بر روی آن، و از بناسازی در روی آن، نهی کرده است. حتی در اختصاص دلالت همین حدیث‌ها بر مقبره‌سازی و کراهت آن، جای تردید است بل عموم و اطلاق این حدیث‌ها شامل مقبره‌سازی نیز می‌شود.

آب: یک بخش مستقل برای آب تحت عنوان «ایمنی و آب» در آینده مطرح خواهد شد. بحث مشروح را به آنجا واگذاشته و اینجا تنها به این اصل اکتفا می‌شود: محلی که برای تأسیس یک کارخانه یا هر موسسه کاری گزینش می‌شود لازم است آب آن محل پیشتر آزمایش شود، نوع و ترکیبات و املاح آن تعیین گردد و از هر جهت حداقل استاندارد را داشته باشد.

^۱ بخار، ج ۸۲، ص ۱۹.

^۲ همان مرجع.

^۳ همان مرجع.

در بخش آب خواهد آمد که التذاذ و لذت بردن از نوشیدن آب یکی از شرایط آب است پس باید آبی در محل باشد که نوشنده آن بتواند احساس لذت کند.

نکته مهم این است که معمولاً کارگران و کارکنان یک موسسه یا کارخانه که در بیرون شهر قرار دارد با دو نوع آب سروکار دارند، آب شهر و محل سکونت‌شان و آب محل کار، و معمولاً میان آن دو از جهت ترکیبات و مزه فرق هست و این تفاوت مانع از «عادت» می‌شود و در نتیجه شخص نسبت به یکی از آن دو آب احساس بی‌میلی (خودآگاه یا ناخودآگاه) می‌کند. اگر آب مورد بی‌میلی، آب محیط کار باشد همیشه با نوعی رنجش به ویژه رنجش و نارضایتی ناخودآگاه همراه می‌شود.

و این یعنی لطمه و صدمه بر «نشاط کارگر و کارمند» نشاطی که خواهیم دید یکی از اصول و ارکان ایمنی است^۱ و فرد فاقد نشاط حادثه ساز خواهد بود و ممکن است یک مجتمع را به دیار هلاکت بفرستد.

نقشه ساختمان بر اساس محاسبات:

ساختمان کارگاه، کارخانه، اداره و هر موسسه کاری باید با نقشه‌ای که پیشاپیش تهیه شده تاسیس شود، نقشه‌ای که کاملاً متناسب با کلیات و جزئیات کار مورد نظر باشد و استانداردهای لازم در آن دقیقاً رعایت شود. وگرنه حادثه ساز خواهد بود.

قال امیرالمومنین(ع): التذیر قبل العمل یؤمنک من التدم: ^۲ علی(ع) فرمود: تهیه برنامه و نقشه هر کاری قبل از شروع به آن، تورا از پشیمانی ایمن می‌کند.

نقشه عوامانه کافی نیست باید شخص متخصص و بصیر آن را تهیه کند به ویژه تخصص او در امور ایمنی ضرورت دارد:

قال الجواد(ع): من لم یعرف الموارد اعیته المصادر: ^۳ امام جواد(ع) فرمود: هر کس در شروعها فاقد شناخت باشد در پیش آمدها کلافه می‌شود.

یا هر کس در ورودگاهها فاقد شناخت باشد خروج گاهها او را کلافه می‌کند.

در برگ‌های پیش رابطه قاعده فقهی «وجوب حفظ نفس» و قاعده «لا حرج» بیان گردید که: هر چه توسعه علمی و امکاناتی و ابزاری پیش رود بهمان اندازه قاعده «لا حرج» عقب نشینی می‌کند و بر قلمرو قاعده «وجوب حفظ نفس» افزوده می‌شود.

اگر مردمان قدیم را به آزمایش مواد و ترکیبات و املاح آب موظف می‌کردیم آنها را در «حرج» قرار می‌دادیم اما امروز چنین حرجی وجود ندارد و قاعده وجوب حفظ نفس خود و دیگران، الزام و ایجاب می‌کند حتی از اصول زمین شناسی نیز در تاسیس موسسه بهره مکفی گرفته شود و نقشه موسسه نیز بر اساس اصول ایمنی تهیه شود.

نقشه متکی بر تجربه بدون تخصص علمی نیز کافی نیست همان طور که نقشه متکی بر «تخصص علمی صرفاً نظری» و بدون تجربه هم کافی نیست. لازم است اندازه‌ها و مقادیرها بر اساس هر دو تعیین شود:

^۱ رجوع کنید به بحث «ایمنی و نشاط».

^۲ امالی صدوق، ص ۲۶۸ - بحار: ج ۷۱، ص ۳۳۸.

^۳ بحار، ج ۷۱، ص ۳۴۰.

قال ابوالحسن الثالث(ع): المقادير تريك ما لم يخطر ببالك: ^۱ امام هادی(ع) فرمود: بررسی و محاسبه مقادیر روشن می‌کند برای تو چیزهایی را که به ذهنت خطور نمی‌کرد.

توضیح:

۱- مقادیر: جمع مقدار: اندازه‌ها: قدرها و قوانین طبیعت، فرمول‌های دقیق و ظریف حاکم بر طبیعت و بر ماهیت جامعه، و نیز فرمول‌های حاکم بر روابط انسان با طبیعت و روابط فرد با جامعه و بالعکس.

۲- حوادث ناگوار - به ویژه در محیط‌های کارگری - که منجر به معلول شدن یا مرگ می‌گردد و از مسامحه ناشی نمی‌شود، معمولاً از کمبودهایی ناشی می‌گردد که قبلاً به ذهن نرسیده و یا پیش بینی نشده است. امام می‌فرماید دقت در بررسی مقادیر، چیزهای پیش بینی نشده را روشن کرده و قابل پیش بینی می‌نماید. و با بیان دیگر: چیزهایی هستند که در نگاه معمولی غیر قابل پیش بینی تلقی می‌شوند. دقت و محاسبه اندازه‌ها و تعیین مقادیرها و روابط اشیاء و روابط انسان با اشیاء و محیط، خیلی از آن چیزها را قابل پیش بینی می‌نماید.

۳- موسس یک ساختمان اداری یا کارخانه‌ای یا باید خود متخصص در دقایق و ظرایف فرمول‌های لازم باشد یا نقشه و برنامه ریزی آن را به یک متخصص بسپارد تا نکاتی که به ذهن غیر متخصص خطور نمی‌کند، شناخته شود.

امیرالمومنین(ع):... کم تلف من صلف: ^۲ چه قدر تلف کرده‌اند بی‌دانشانی که خود را دانا انگاشته‌اند.

یا: چه قدر تلف شدند بی‌دانشانی که خود را دانا انگاشته‌اند.

قال علی(ع): فان معصية التاصح الشفيق العالم المجرب تورث الحسرة و تعقب الندامة: ^۳ علی(ع) فرمود: سرپیچی از نظر

متخصص خیر خواه و دلسوز (که خیرخواهی و دلسوزی او با تجربه ثابت شده) موجب پشیمانی و حسرت می‌شود.

توضیح:

۱- من صلف: جاهل مرکب: کسی که در چیزی تخصص ندارد، لیکن خودش را متخصص می‌داند.

۲- براستی این قبیل کارفرمایان چه قدر جان‌ها را در حوادث محیط کار تلف کرده‌اند؟!

قال علی(ع): تذلل الامور للمقادير حتى يكون الحثف في التدبير: ^۴ علی(ع) فرمود: همه چیز در گرو مقادیر است (همه

چیز در قبال مقدار شناسی ذلیل و قابل کنترل است) به حدی که هر تباهی ناشی از نقص تدبیر است.

یعنی هر حادثه ناگوار و هر تباهی که پیش آید بی‌تردید از کمبودی که در نقشه و پیش بینی‌ها وجود داشته، ناشی می‌شود. و اگر مقادیر و قدرها (فرمول‌های حاکم بر جهان) با دقت در نظر گرفته شوند و نقصی در تنظیم آنها نباشد، هیچ تباهی پیش نمی‌آید.

و به عبارت دیگر: هر گونه تباهی را باید به حساب یک نقص در برنامه ریزی و طرح و نقشه قبلی، گذاشت، بنابراین رعایت و دقت در امور زیر ضرورت دارد:

۱- انتخاب زمین با محاسبه و بررسی رابطه موسسه با شرایط زیست محیطی منطقه.

۲- انتخاب محل با محاسبات شناسنامه‌ای زمین نسبت به ویژگی‌های طبیعی و تحولات جوئی و حوادث طبیعی آن.

۳- تهیه نقشه با توجه به نیازهای اصلی و فرعی و ارتباط میان امور اصلی و فرعی.

^۱ بحار، ج ۷۸، ص ۳۶۹.

^۲ بحار، ج ۷۸، ص ۱۲.

^۳ نهج البلاغه، خطبه ۳۵ (فیض).

^۴ نهج البلاغه، قصار ۱۶.

۴- توجه به «چارت کاری» و توزیع نیروی انسانی در بخش‌های مختلف ساختمان، که به عنوان یک عنصر مهم در تهیه نقشه در نظر گرفته شود.

۵- چگونگی روابط افراد در درون یک بخش و روابط آنان در میان بخش‌های مختلف (روابط درون بخشی و برون بخشی) در چگونگی نقشه در نظر گرفته شود. تا روابط مذکور بنحو احسن، راحت بدون پیچیدگی، با کوتاهترین مسیر و بدون حادثه‌ای انجام یابد.

۶- پیش بینی و بررسی دقیق مقادیر با توجه به روابط افراد با اشیاء ثابت و منقول و نیز با محیط، و تنظیم نقشه بر اساس آن.

۷- بررسی و پیش بینی عوامل حادثه‌ساز و منشأ آنها و پیشگیری از آنها بوسیله تنظیم بر اساس آنها و بوسیله محاسبات دقیق در:

الف) موقعیت سالن‌ها، اطاق‌ها، انبار، مرکز برق و حامل‌های انرژی، مرکز تهویه، راهروها، و به ویژه راهروهای میان دستگاه‌ها و ابزارها، و علی‌الخصوص درب‌های ورودی و خروجی.

ب) چگونگی لوله کشی‌ها و سیم‌کشی‌ها و کانال‌های تهویه و موقعیت آنها.

ج) تجهیز به اصول ایمنی ضد زلزله و تجهیز به امکانات آتش نشانی.

د) تعبیه درب‌های اضطراری و راه‌پله‌های اضطراری.

هـ) اصل در موسسه‌ها و مجتمع‌ها (که عده زیادی در آنها حضور خواهند داشت) یک طبقه است و چند طبقه‌سازی خلاف اصل است. چند طبقه‌سازی پدیده‌ای است که در اثر اقتصاد گرایی و کمیت‌خواهی مادی بر انسان‌های کارمند و کارگر امروزی تحمیل شده است. شخصی می‌گفت: اگر این همه طبقات را بصورت یک طبقه بر سطح زمین می‌چیدند زمین‌های زیادی اشغال می‌شد. اما باید توجه کرد سخن از اسلام است. در اسلام این همه شغل واسطه‌ای و شرکت‌های واسطه‌ای وجود ندارد. همه آنها شغل مکروه و نکوهیده هستند. شغل در اسلام عبارت است از چهار چیز: تولید، تنظیم و زیبا سازی، توزیع و نقل و انتقال فرآورده‌ها فقط با یک واسطه که در موارد ضروری تعدد واسطه پیدا می‌کند.

۸- از خرید سوله پیش ساخته یا ساختمان پیش ساخته برای کارگاه یا کارخانه صرف نظر شود. زیرا بی‌تردید با برخی از امور ضروری کار مورد نظر، نامناسب خواهد بود و نسبت به آن ضروریات حالت تحمیلی خواهد داشت که این منشأ حادثه و سلب ایمنی خواهد بود. این حالت تحمیلی نسبت به کارهای اداری نیز وجود دارد گرچه در مقایسه با کارهای تولیدی و خدماتی، متفاوت باشد.

در زندگی و اجتماع صنعتی امروزی باید تا حد وسواس به اصول ایمنی توجه کرد و به دورن وسواسی‌گری نیز سقوط نکرد.

جدی بگیریم: توصیه‌های اسلام را در حفظ نفس و نفوس و حفظ سلامتی خود و انسان‌ها و تامین ایمنی همگان، جدی بگیریم. در انتخاب محل ساختمان، استحکام، هوا، بهداشت، حفاظت و... به ویژه در تهیه و تنظیم نقشه بر اساس مقادیر و محاسبات.

اسلام کار «سرسری» را با تمام بیان‌های قرآنی و حدیثی و با کل وجودش ردّ می‌کند و از کار و اقدامی که به اصطلاح مبتنی بر «باری بهر جهت» باشد متنفر است و آن را فرو افتادن و سقوط در «ول انگاری» می‌نامد:

قال امیرالمومنین (ع): ایاکم و سقطات الاسترسال فاتها لا تستقال: ^۱ علی (ع) فرمود: از «ور افتادن در ول انگاریها» پرهیزید زیرا آنها قابل جبران نمی‌باشند.

توضیح:

۱- سقطه: ور افتادن - جمع: سقطات.

۲- سقطه: ورافتاده - جمع سقطات: ور افتاده‌ها.

بنابر معنی دوم باید حدیث را چنین معنی کرد: از کارهایی که در اثر ول انگاری از شما صادر می‌شوند پرهیزید زیرا آنها قابل جبران نیستند.

۳- استرسال: در مقام «رهاکاری» بودن: رهاکردن: سرسری گرفتن: چیری را بدون دلیل و برهان مسلم گرفتن: کار و اقدامی را که نیازمند بررسی است بی حساب و کتاب انجام دادن: فعل و عمل بدون برنامه و بدون توجیه خردمندانه.

استحکام ساختمان:

ساختمان محل کار باید در حدی مستحکم باشد که به میزان کافی قابل اعتماد باشد و اگر در حدی فاقد اطمینان ایمنی باشد که خطر عضوی یا جایی را در بر داشته باشد کارکردن در آن حرام می‌شود. زیرا مشمول آیه «ولا تلقوا بایدیکم الی التهلکة» ^۲ می‌گردد.

در فصل «ایمنی و خانواده» درباره این موضوع بحث نسبتاً مشروح گذشت. با تکرار یک حدیث همراه چند حدیث دیگر نکاتی در اینجا ارائه می‌شود:

النبی (ص) قال: ثلاثة لا يتقبل الله عزوجل لهم بالحفظ رجل نزل في بيت خرب، و رجل صلى على قارعة الطريق، و رجل ارسل راحلته و لم يستوثق منها: ^۳ پیامبر اکرم (ص) فرمود: خداوند از سه کس حفاظت نمی‌کند: کسی که در ساختمان خراب (فاقد ایمنی) نازل شود، و کسی که در وسط جاده نماز بخواند، و کسی که مرکب خود را بدون قید و بند رها کند.

اهمیت پیام این حدیث وقتی روشن می‌شود که به معنای «کنار افتادن از حفظ خداوند» در فرهنگ دینی توجه شود. شدیدترین سوگندی که یک متهم می‌خورد، «کنار افتادن از حول و قوت خداوند» است.

رسول الله (ص) - کان اذا عمل عملاً اثبته: ^۴ پیامبر اسلام (ص) به هر کاری که می‌پرداخت آن را به طور دقیق و محکم انجام می‌داد.

امیرالمومنین قرآن را به ساختمان محکم تشبیه می‌کند: و کتاب الله بیت لا تهدم اركانه: ^۵ قرآن... ساختمانی است محکم که پایه‌های آن آسیب پذیر نیست.

ان اوهن البيوت لبیت العنكبوت: ^۶ سست‌ترین خانه، خانه عنكبوت است.

^۱ بحار، ج ۷۸، ص ۹۲.

^۲ سورة بقره، آیه ۱۹۲.

^۳ بحار، ج ۷۶، ص ۱۵۷، و جلد ۸۳، ص ۳۱۷ - خصال، ج ۱، ص ۶۹.

^۴ کنز العمال، ج ۷، ص ۱۳۷.

^۵ نهج البلاغه، خطبه ۱۳۳.

^۶ سورة عنكبوت، آیه ۴۱.

پرنده‌ای که اصول ایمنی را مراعات می‌کند: هر حیوانی بحکم غریزه در صدد ایمنی خود هست و بتناسب استعدادش به تامین ایمنی می‌پردازد. لیکن نوعی بلبل که باید نامش را «بلبل کیسه‌ای» گذاشت ظرافت و مهندسی دقیقی را برای ساختن لانه‌اش به کار می‌گیرد که شگفت انگیز است. او لانه‌اش را از مو، پشم و پنبه می‌بافد، یک درب ورودی و یک درب خروجی در آن تعبیه می‌کند. آشیانه به بزرگی یک سیب متوسط و با شکل شبیه آفتابه که درب ورودی به قطر ۵ سانتی‌متر و درب خروجی شبیه لوله آفتابه ولی کوتاه که قطر دهانه آن سه سانتی‌متر می‌باشد همراه با کمی حالت انبساطی و قابل انعطاف.

بلبل کیسه‌ای تخم‌های ریز و ظریفی می‌گذارد که با مختصر تکانی می‌توانند به همدیگر برخورد کرده و بشکنند در میان تخم پرندگان شکننده‌تر از همه است.

درب ورودی را گشاد می‌سازد تا به آرامی وارد شده و روی تخم‌ها قرار بگیرد، درب خروجی را تنگ مخروطی می‌سازد و هنگام خروج چنگاله‌هایش را به اطراف آن فرو می‌برد و بدون اینکه تخم‌ها را بر هم زند از لانه خارج می‌شود. لانه این مرغ نه در شکاف دیوار و نه در سوراخ درخت است بل از یک شاخه‌ای که با محاسبات دقیق گزینش شده آویزان است.

شاخه نه آن قدر سفت و کلفت است که باد لانه کیسه‌ای را تکان دهد و محتوایش را برهم زند و نه آن قدر باریک است که بوسیله باد به اطراف خم شده و با شاخه و برگ برخورد نماید. او یک شاخه باریک فنری انعطاف پذیر را انتخاب می‌کند که در اثر انعطاف آن شدیدترین بادهای آسیبی به تخم‌های او نمی‌رساند. اگر در سال بعد شاخه کلفت شده و انعطافش را از دست دهد بلبل کیسه‌ای لانه را ترک کرده و به ساختن لانه دیگر می‌پردازد: رَبَّنَا اَلَّذِي اَعْطَى كَلَّ شَيْءٍ خَلْقَهُ ثُمَّ هَدَى: ^۱ پروردگار ما آن است که خلقت ویژه هر چیز را برایش داده و سپس (متناسب با خلقتش) آن را هدایت کرده است.

انسان نیز هدایت شده است علاوه بر هدایت غریزی هدایت عقلی و مجهز به خرد شده است و علاوه بر این دو، توسط قرآن و اهل بیت - علیهم السلام - هدایت تشریحی و فرهنگی هم شده است لیکن خصلت عجله، خست تحت پوشش صرفه جوئی، بشر را به عدم رعایت اصول ایمنی وادار می‌کند.

وسعت فضای محیط کار

در فصل «ایمنی و خانواده» از بیان حدیث‌های متعدد بحث شد که وسعت خانه از سعادت انسان است و تنگی آن به معنای فقدان یکی از عوامل مهم سعادت می‌باشد. و نیز از حدیث شنیدیم که «شوم بودن» فقط در سه چیز است و یکی از شوم‌ها تنگی خانه است. و مطالب دیگر. بنابراین، حدیث‌های مربوطه را تکرار نمی‌کنم تنها یک نکته و یک اصل را توضیح می‌دهم:

نکته: این موضوع که «وسعت خانه از سعادت شخص است»، مراد وسعتی است بیش از اقتضای اصول ایمنی. و وسعت در حد استاندارد ایمنی خط مرز خانه شرعی و غیر شرعی است و پائین تر از آن خلاف شرع و استفاده از آن حرام است تا چه رسد به مقوله سعادت و عدم سعادت.

^۱ سوره طه، آیه ۵۰.

اصل: جریان فرهنگ عمومی در طول قرن‌ها طوری بوده که باید به همگان حق داد از جمله «و استفاده از آن حرام است» که در سطر بالا آمده تعجب کنند و بگویند ما تاکنون نشنیده بودیم سکونت در خانه‌ای که وسعتش در حد استانداردهای ایمنی نباشد حرام است.

ممکن است کسانی بدلیل فقر و ناتوانی مالی به زندگی در خانه تنگ مذکور راضی شوند و می‌شوند و شده‌اند که «الضرورات تبيح المحظورات» و «لا حرج في الاسلام».

اما کسی که توان مالی دارد نمی‌تواند در خانه فاقد استاندارد ایمنی، ساکن شود زیرا او نه در حالت اضطرار است و نه تامین خانه استاندارد برایش حرج‌آور. و مهمتر اینکه یک موسس کارگاه، کارخانه، شرکت، هرگز در این مساله با ضرورت و اضطرار و حرج روبه‌رو نمی‌شود زیرا او یا توان مالی این کار را دارد یا ندارد در صورت دوم حق ندارد اقدام به تاسیس آن موسسه نماید و جان و سلامتی افرادی را در جایی که فاقد اصول ایمنی از نظر وسعت مکان است، در معرض خطر قرار دهد و آنان را به کار مشغول کند.

بر کارکنان و کارگران نیز حرام است در چنین محیطی به کار بپردازند.

قال علی (ع): ومن الحق عليك حفظ نفسك: ¹ علی (ع) فرمود: از حقوق مسلم برگردن تو حفظ جان است.

نرده و حفاظ:

این موضوع و حدیث‌های مربوط به آن نیز در فصل «ایمنی و خانواده» مطرح گشت. در یک موسسه اداری، کارگاه و کارخانه باید همه بالکن‌ها، راه‌پله‌ها، پل‌های هوایی میان بخش‌های مختلف، بهار خواب‌ها، جایگاه عامل در بالابرها و... دارای نرده و حفاظ باشند.

فضای زیادی:

گاهی در این نوشته از عبارات و اصطلاحات عامیانه مانند فضای زیادی، ورافتادن، دست و پاچه شدن و امثال آنها استفاده می‌شود شاید از جهتی پسندیده نباشد اما بنا بر رعایت جهت دیگر موجه می‌باشد. مراد از فضای زیادی مثلاً سالن، اتاق‌ها، عرض راه‌پله، محوطه حیاط، فضای سبز و سوله کار نیست. مقصود واحدها و سلول‌های غیر لازم است که در چپ و راست محل کار باشند و بدون استفاده و راکد رها شده باشند. این قبیل مکان‌ها غیر از حادثه‌آفرینی هیچ سودی ندارند، محل مناسبی برای سوسک، موش، قورباغه، عنکبوت و میکرب می‌باشند.

در خلال آمارها مشاهده می‌شود در اکثر جرم‌هایی که در محیط کار رخ می‌دهد این گونه فضاها و واحدها به عنوان ابزار جرم مورد استفاده مجرم قرار گرفته‌اند. **هیچ وقت بشر با چهار دیواری‌های زاید رابطه سالم نداشته و همیشه با آنها رابطه منفی و خطرآفرین داشته است.** اساساً فضاهای زاید علاوه بر ابزار شدن برای کردارهای منفی و احیاناً ناهنجار، برای افراد بالقوه مجرم تحریک کننده و وسوسه انگیز هم هستند یعنی نه تنها امکاناً و مطابق آمار وسیله جرم می‌شوند، علت و انگیزاننده جرم نیز می‌باشند. بنابراین فضای زیادی در کنار محیط کار هم از جهت بهداشت و هم از جهت حفاظت، عامل سلب‌کننده ایمنی است و باید از ایجاد آن پرهیز شود و اگر قبلاً وجود داشته از بین بردنش لازم است.

¹ نهج البلاغه، کتاب ۵۹.

عطله: از دیدگاه اسلام این گونه مکان‌ها مصداق عطله هستند که وجودشان نشان دهنده نوعی بی‌مبالاتی صاحب آن می‌باشد خواه مالکش شخصیت حقیقی باشد یا حقوقی که در صورت دوم مدیریت آن به بی‌مبالاتی محکوم می‌شود. عطله نوعی از اسراف است که از گناهان کبیره است. فرق میان آن و اسراف این است که هر عطله اسراف است اما هر اسراف عطله نیست زیرا گونه‌هایی از اسراف مصداق مصرف و استفاده کردن است مانند زیاده‌روی در لباس، مواد غذایی. اما عطله اساساً مصرف نیست. عطله یعنی عاطل گذاشتن مال منقول و غیر منقول به ویژه عاطل گذاشتن سرمایه. عن الباقر(ع)، قال رسول الله(ص):... فان کتتم صادقین فلا تبنوا ما لا تسکنون، و لا تجمعوا مالا تاکلون: ^۱ امام باقر(ع) فرمود: رسول خدا(ص) فرموده است: اگر در ایمانتان صادق هستید پس بنا نکنید آن چه را که ساکن نمی‌شوید و انبار نکنید آن چه را که نمی‌خورید.

اگر وسعت بیش از حد سالن کار، یا سوله کار، موجب ریخت و پاش اشیاء و عدم تامین بهداشت و حفاظت باشد باز مشمول فضای زیادی و مصداق عطله است و از دو جهت با اشکال شرعی همراه می‌باشد. ممکن است این زیادی در ارتفاع سقف باشد که در شرایطی مورد نکوهش اسلام و در شرایطی مجاز است. برای این موضوع و مشاهده حدیث‌های پر محتوایش باز به فصل «ایمنی و خانواده» رجوع کنید.

درب‌ها و راه پله‌های اضطراری:

مطابق معمول برای یک خانه درب کوچه ۲/۵ متر، درب وسط ۲ متر و درب هر اطاق یک متر در نظر گرفته می‌شود. اگر اعضای یک خانواده را ۵ نفر در نظر بگیریم باید برای یک مجتمع ۵۰۰ نفری درب ورودی با عرض ۲۵۰ متر و درب‌های وسط ۲۰۰ متر باشد. لیکن بدیهی است که چنین چیزی نه مناسب است و نه قابل قبول و نه ممکن. بنابراین باید ضرورت و لزوم قضیه بوسیله تعدد درب‌ها پاسخ داده شود تا در هنگام حادثه افراد ۵۰۰ نفری بتوانند در حداقل زمان و با سرعت لازم خودشان را به خارج از ساختمان برسانند. زیرا فراخترین فضا در یک مجتمع به هنگام حادثه تنگترین فضا می‌گردد. عن الجواد(ع): اذا جاء القضاء ضاق القضاء: ^۲ امام جواد(ع) فرمود: وقتی که حادثه رخ می‌دهد فضا تنگ می‌شود.

یکی از اصول شناخته شده در علم «انسان شناسی» این است که: دور اندیش ترین فرد به هنگام آسایش، برای درک گرفتاری‌های محتمل چنانکه باید قادر نیست.

پس پیش‌بینی و پیشگیری از تلفات و خسارت‌های حادثه، کار «فرد» نیست و هیچ فردی توان آن را ندارد، اما جامعه می‌تواند هم پیش‌بینی کند و هم پیشگیری، معنای این سخن این است که قواعد و قوانین و فرمول‌های ایمنی باید «فرهنگ» شود از هر حادثه و مقدار خسارات و تلفات آن آمار تهیه شود. وعوامل نجات از قبیل درب، راه پله، امکانات آتش‌نشانی، ویژگی نقشه ساختمان و... که در حین حادثه موجب نجات جان‌ها و بدن‌ها شده‌اند شناسائی شوند و هر کدام به عنوان یک قاعده و قانون شناخته گردند و در تاسیس موسسه‌ها از این قواعد استفاده شود. و هر فرد موسس یا هر مهندس ساختمان به طور «متعبدانه» از آن قواعد پیروی نماید. خواه علت لزوم آنها را درک کند و خواه از درک آن عاجز باشد.

^۱ کافی (اصول)، ج ۲، ص ۵۲ - بحار، ج ۶۷، ص ۲۸۶.

^۲ بحار، ج ۷۸، ص ۳۶۵.

پیروی متعبدانه یعنی همان طور که یک حقوقدان، قاضی و وکیل دعاوی از قوانین حقوقی پیروی می‌کند و کاری با چون و چرای آنها ندارد، همینطور یک موسس مجتمع یا مهندس ناظر آن باید به قواعدی که محصول دانش و تجربه جامعه است، عمل نماید، و گرنه همان طور که گفته شد: دورانیش ترین بل دانشمندترین فرد نیز به هنگام آسایش برای درک گرفتاری‌های محتمل چنانکه باید قادر نیست.

عن امیرالمومنین(ع): و ان اتسع له الامن استلبته الغرة: ^۱ علی(ع) می‌فرماید: انسان موجودی است که اگر در فراخی ایمنی قرار گیرد دچار غروری می‌شود که (توجه به) ایمنی را از او سلب می‌کند.

این سخن به عنوان یک اصل از اصول انسان شناسی می‌باشد و هر فرد مشمول آن است و فرق افراد تنها در نسبت مشمولیت است. و اصل دیگر انسان شناسی این است که: انسان به هنگام حادثه‌های وحشتناک، بیش از حد دست و پاچه می‌شود و خونسردی را از دست می‌دهد.

قال علی(ع): و ان غاله الخوف شغله الحذر: ^۲ اگر ترس بر انسان چیره شود، از خود بی‌خود می‌شود.

کسی که در حال آسایش و فراغ کامل و ایمنی فراخ، در مقام تاسیس یک ساختمان است گرچه به اصول ایمنی فکر کند و در صدد تامین آنها باشد باز از فاصله خیلی دور دست بر آتش دارد و هرگز مانند کسانی که در حین حادثه به دنبال راه نجات هستند، ماهیت مساله را درک نخواهد کرد.

عن علی(ع) و ان اسعده الرضا نسی التحفظ: ^۳ امیرالمومنین(ع) می‌فرماید: انسان موجودی است که اگر در شیرینی شرایط مطلوبش، باشد حفاظت را فراموش می‌کند.

راجع به دو اصل انسان شناسی فوق، ناچارم سخن مکرر پیشین را تکرار کنم: همه قواعد علوم انسانی استثنای پذیر هستند درست بر خلاف قواعد ریاضی.

با توجه به مطالب بالا هر چه درب‌های اضطراری و راه‌پله‌های اضطراری بیشتر باشد، همان قدر بهتر و به اصول ایمنی سزاوارتر است. و به اصطلاح فقهی باید گفت: در مجتمع‌های کاری (اعم از اداری، تولیدی، خدماتی) نسبت به ورودگاه‌ها و خروج گاه‌ها مقوله «اسراف» وجود ندارد، هر چه بیشتر آن قدر بهتر و مستحب‌تر است. و دستکم باید در حدی باشد که اطمینان و طمأنینه خاطر را تامین کند و این حداقل، واجب است.

^۱. نهج البلاغه، قصار، ۱۰۵.

^۲. همان مرجع.

^۳. همان مرجع.

ایمنی و هوای محیط کار

در فصل «ایمنی و خانواده» مساله هوای ساختمان نیز مطرح گشت در اینجا به گسترش و تکمیل آن می‌پردازیم: هوای یک مجتمع تحت دو عنوان بررسی می‌شود:

۱- بررسی هوای درون ساختمان در ارتباط با هوای بیرون.

۲- بررسی کیفیت هوا در درون ساختمان.

هوای درون ساختمان در ارتباط با هوای بیرون:

خوشبختانه معماری امروزی اگر جهت‌های منفی در عدم رعایت اقتضاهای اقلیمی و یا فرهنگی^۱، داشته باشد این حسن مهم و سرنوشت ساز را دارد که مجاری هوا و ارتباط هوای درون با هوای بیرون را بوسیله کثرت در و پنجره و دستگاه تهویه مرکزی و وسایل صنعتی بقدر کافی و وافر در اختیار ساکنین و حاضرین در ساختمان قرار می‌دهد. اهمیت هوا پوشیده نیست. علاوه بر جوانب بهداشتی و حفاظتی بمعنی عام، نشاط انگیزی هوا اهمیت ویژه‌ای در ایمنی دارد که «نشاط» یکی از عوامل مهم ایمنی است و در جای خود بحث خواهد شد:

قال الرضا(ع): ان قوة النفوس تابعة لأمزجة الابدان، وان الامزجة تابعة للهواء، و تتغير بحسب تغير الهواء: ^۲ امام رضا(ع) می‌فرماید: نیروی افراد تابع مزاج‌های بدن‌شان است و مزاج‌ها تابع هوا هستند و با تغییر هوا تغییر می‌یابند.

توضیح:

۱- می‌فرماید: نیروی جسمی و فکری انسان برای کار فیزیکی یا کار اندیشه‌ای، به چگونگی هوا وابسته است. گمان نمی‌کنم هیچ سخنی بیش از این بتواند اهمیت هوا را توصیف نماید.

۲- کمبود انرژی و نیرو برای کار فیزیکی آثار خلاف ایمنی خود را دارد، اما مهمتر کمبود انرژی و نیروی تفکر است که در اثر کمبود اکسیژن در محیط، نه تنها موجب ضعف اندیشه می‌شود بل موجب اندیشه‌های منفی و خطرناک نیز می‌گردد که فرد بر اساس آن تصمیم‌های خطرناک می‌گیرد و معمولاً به اجرا نیز می‌گذارد.

هوای فرسوده یا غیر بهداشتی اگر به افکار و تصمیم‌های خطرناک وادار نکند، دست عامل سستی و تنبلی می‌گردد و این دو مساله غیر از آسیب‌ها و آفت‌هایی است که متوجه ایمنی بدن می‌شود.

۳- حدیث بالا همه گونه‌های زیر را در مورد هوا شامل است و آنها را در نظر دارد:

الف) هوای یک سرزمین نسبت به سرزمین دیگر. و به اصطلاح در عرصه جغرافی عام نیز نظر می‌دهد.

ب) هوای ساختمان و محیط محدود در مقایسه با هوای آزاد.

ج) هوای یک واحد و سلول نسبت به واحد و یا سلول دیگر.

هوای پاک و تمیز نیروساز و نشاط‌آور است و هوای مانده و مصرف شده انرژی را کاهش و نشاط را به کسالت تبدیل می‌کند. محیط کار باید همیشه از هوای سالم، تمیز، تازه برخوردار باشد در غیر این صورت حادثه‌آفرین می‌شود. به ویژه در مراکزی که کار فیزیکی و یدی در آنها انجام می‌یابد.

^۱ به عنوان نمونه، رجوع کنید: فصل «ایمنی و خانواده» بخش آشپزخانه، اپن.

^۲ بحار، ج ۶۲، ص ۳۱۶.

دمای هوا نیز باید مطابق و متناسب با مزاج مطلوب انسان باشد. اهل کار نه از سرما رنج ببرند و نه از گرما، فردی که از سرما یا گرمای هوا ناراحت است از امور ایمنی غافل خواهد شد (مانند هر عامل دیگر که حواس شخص را دچار اضطراب نمایند) و به احتمال زیاد ایجاد حادثه خواهد کرد.

نشاط و مزاج معیار و آمپری است که سالم و ناسالم بودن هوا را نشان می‌دهد و نیز میزان دمای مطلوب و نامطلوب آن را، و همچنین میزان رطوبت و خشکی آن را.

کیفیت هوا در درون ساختمان:

شاید با مشاهده عنوان بالا فوراً به ذهن خطور کند که مگر مبحث پیش در کیفیت هوای داخل ساختمان نبود؟ لیکن با کمی درنگ خواهید دید که این موضوع دیگری است.

یک ساختمان بخشهای متعدد و هر بخش اطاقهای متعدد دارد. دارای سالن‌ها، انبار، راه‌پله و سلول‌های مختلف می‌باشد که بوسیله دیوارها یا حاجز دیگر از هم جدا می‌شوند و در نتیجه سه واقعیت مهم رخ می‌دهد:

۱- تفاوت هوا در بخش‌های مختلف به دلیل میزان مصرف هوا:

الف) مصرف تنفسی افراد کم و افراد زیاد.

ب) مصرف توسط سایر اکسیژن‌خواران مانند بخاری و کوره.

۲- تفاوت هوا در بخش‌های مختلف بدلیل تصاعد انواع گازها از قبیل حضور دستگاه فعال مانند دستگاه فتوکپی، زیراکس حتی تلفن، به ویژه اختلاف مصرف انرژی بدن که مثلاً در بخشی از ساختمان افرادی در اثر کار فیزیکی عرق می‌کنند و در بخش دیگر افرادی به کارهای فکری مشغول هستند.

۳- اختلاف «جریان هوا» در بخش‌های مختلف بدلیل خم و پیچ دیوارها و چگونگی تقسیمات داخلی ساختمان و یا به دلیل چگونگی انشعابات تهویه مرکزی.

از سه مورد بالا مورد اول و دوم برای همگان شناخته شده است خواه کسی به آنها اهمیت بدهد یا سهل‌انگاری کند. اما مورد سوم متأسفانه در مدنظر و توجه نمی‌باشد در حالی که بس مهم و تعیین کننده است. اسلام ما را به این موضوع مهم توجه داده و موظف می‌نماید که سعی کنیم در هیچ گوشه‌ای از ساختمان هوای مانده و راکد، وجود نداشته باشد. یعنی نباید تنها به «ورود هوای تازه و خروج هوای مصرف شده» بسنده کرد. بل باید کاری کرد میان هوای عمومی ساختمان و هوای گوشه‌های راکد آن، جریان ایجاد شود و آن دو به طور مرتب با هم آمیخته شوند تا سکون هوا در همه جای ساختمان از بین برود.

اسلام به این اصل ایمنی آن قدر اهمیت داده حتی در عصری که پنکه و پروانه و دستگاه تهویه وجود نداشته توصیه می‌نماید که برای این مهم از کبوتر استفاده شود و یکی دو جفت کبوتر در گوشه‌های راکد جای داده شود تا این تحول و تبادل و جریان هوا در ساختمان تامین شود.

در بیان حدیث گوشه‌هایی که هوا در آنها ساکن و راکد و مانده و کهنه می‌شود، پرورشگاه شیطان (میکروب) آنهم از نوع خطرناک به ویژه تهدیدکننده سلامت مغز و دستگاه اندیشه انسان، معرفی شده است.

بسی علاقمندم که از نو حدیث‌های شگفت‌انگیز و انباشته از معجزه علمی این باب را تکرار کنم لیکن از این کار خودداری می‌کنم و پیشنهاد می‌نمایم برای بهره‌مندی از آنها به فصل «ایمنی و خانواده» مراجعه کنید. در اینجا تنها چند حدیث (در تکمیل پیام آن حدیث‌ها) در سودمندی بل حیاتی بودن تحرک هوا و خطرناک بودن رکود هوا در طبیعت، می‌آورم تا خطر رکود هوا در گوشه‌های داخل ساختمان روشن شود:

قال الصادق(ع): ائبھك يا مفضل على الريح و ما فيها، الست تری ركودها اذا ركدت كيف يحدث الكرب الّذی يكاد يأتي على الثّفوس و يحرّض الاصحّاء، و ينهك المرضى، و يفسد الثّمّار، و نعفن البقول، و يعقب الوباء في الابدان و الافة في الغلّات...^۱

امام صادق(ع) فرمود: ای مفضل تو را توجه می‌دهم به باد (و تحرک هوا) و منافعی که در آن هست، آیا آفات رکود هوا را نمی‌بینی آنگاه که راکد می‌شود چگونه گرفتاری‌های مهلک ایجاد می‌کند در حدی که جان‌ها را تهدید می‌نماید و افراد سالم را دچار بیماری‌های فاسد کننده می‌گرداند، بیماران را «جان به لب» می‌کند، و میوه‌ها را فاسد نموده و سبزی‌ها را متعفن می‌گرداند، و موجب وبا در بدن‌ها و آفت در غلات می‌شود...

توضیح:

۱- مراد از رکود باد ایستائی نسبی هوا است نه رکود مطلق و نبودن باد مطلقاً، زیرا اگر باد از اساس منعدم شود و تحرک هوا مطلقاً از بین برود، هیچ نبات و جاننداری باقی نمی‌ماند.

۲- مراد از «وبا» در این حدیث طاعون است. در «لسان العرب» می‌گوید: یکی از موارد استعمال لفظ وبا طاعون است. و نیز می‌گوید: به هر بیماری واگیردار نیز وبا گفته می‌شود. ممکن است مراد همان وبا بمعنای اخصّ باشد زیرا میکرب وبا نیز در رکود هوا بیشتر رشد و دوام می‌یابد.

در بخش آتی خواهیم دید که امام سجاد(ع) سرایت وبا را بوسیله آب و سرایت طاعون را بوسیله هوا، معرفی می‌کند اما این واقعیت مانع از آن نیست که زمینه برای همان میکرب وبا نیز در رکود هوا، مساعدتر نباشد. تعیین این موضوع در عهده متخصصین دانش «زیست شناسی» است.

وقتی که رکود نسبی هوا در طبیعت این همه مفاسد دارد رکود آن در داخل ساختمان به ویژه کارگاه و کارخانه خطرناکتر می‌شود. مخصوصاً در گوشه‌ها و خم و پیچ‌های ساختمان که گاهی رکود مزمن و مدت‌دار طولانی در آنها اتفاق می‌افتد گرچه در ظاهر امر هیچ آلاینده مشهودی در آنها وجود نداشته باشد. اگر نگاهی مجدد به حدیث‌های پنکه و کبوتر داشته باشیم و آنها را در کنار این مبحث قرار بدهیم نتیجه می‌گیریم که هوای راکد دونوع است و آثار منفی آن نیز دو نوع:

۱- هوای راکد در محیطی که آلاینده‌های مشهود در آن وجود دارد: این هوا موجب بیماری‌های جسمی و واگیردار می‌شود.

۲- هوای راکد در گوشه‌های ساختمان - مانند: راه پله، پستو، صندوقخانه، انبارک، کمد متروک و... - این هوا که ظاهراً هیچ آلاینده‌ای غیر از عنکبوت و تارش در آن دیده نمی‌شود، موجب اختلالات روانی و نقص در دستگاه اعصاب و مغز می‌گردد که مسری و واگیردار نیست.

قال الصادق(ع) للزّديق الّذی سئله مسائل: الرّيح لو حبست اياماً لفسدت الاشياء جميعاً و تغيّرت. و سئله عن جواهر الرّيح، فقال: الرّيح هواء اذا تحرّك سمي ريحاً فاذا سكن سمي هواءً، و به قوام الدنيا، و لو كفت الرّيح ثلاثة ايام لفسد كل شىء على وجه الارض و نتن، وذلك ان الرّيح بمنزلة المروحة تذبّ و تدفع الفساد عن كل شىء و تطيبه. فهي بمنزلة

^۱. بحار، ج ۶۰، ص ۷۰۷.

الرُّوحُ إِذَا خَرَجَ عَنِ الْبَدَنِ نَتَنَ الْبَدَنَ وَ تَغَيَّرَ. تَبَارَكَ اللَّهُ أَحْسَنَ الْخَالِقِينَ: ^۱ امام صادق(ع) در پاسخ پرسش‌های زندیق ^۲ فرمود: اگر باد چند روزی بازداشت شود همه اشیاء متغیر و فاسد می‌شوند.

زندیق گفت: ماهیت و ذات باد چیست؟ فرمود: باد همان هواست وقتی که متحرک می‌شود باد وهنگامی که ساکن می‌شود، هوا نامیده می‌شود، قوام دنیا با تحرک هوا است اگر سه روز باز ایستد، همه چیز که در روی زمین است فاسد و متعفن می‌گردد. تحرک هوا بمنزله «باد بزن» است که فساد را از هر چیز می‌راند و دفع می‌کند و همه چیز را پاکیزه می‌گرداند. پس باد در طبیعت مانند روح است در بدن، اگر روح از بدن خارج شود، بدن متغیر و متعفن می‌گردد. همینطور است باد. تبارک الله احسن الخالقين.

قرآن: هُوَ الَّذِي يُرْسِلُ الرِّيَّاحَ بُشْرًا بَيْنَ يَدَيْ رَحْمَتِهِ: ^۳ اوست خدائی که به جریان می‌اندازد بادها را نشاط انگیز و شادی آفرین، از جانب لطف و رحمتش.

و ارسلنا الرياح لواقح: ^۴ و جاری کردیم بادها را تلقیح کننده (تا گیاهان تلقیح شوند). و من آیاته ان يرسل الرياح مبشرات و ليذيقكم من رحمته: ^۵ و از نشانه‌های قدرت خداست که می‌فرستد بادها را نشاط انگیز تا بچشانند بر شما از رحمتش.

آیه و حدیث در این موضوع زیاد است به گمانم همین قدر در شناخت ارزش تحرک هوا و خطرناک بودن هوای راکد، کافی است.

ایمنی و بهداشت هوا:

در بخش بالا تازگی هوا، هوای مصرف شده، هوای مانده و ایستا، مجاری و جریان هوا، محور بحث بود با صرف نظر از آلودگی آن. اینک سخن از آلودگی و دفع (پیشگیری) آلودگی و نیز رفع (ضد عفونی) آلودگی هوا است. آلودگی هوا دو نوع است: آلودگی مولکولی و آلودگی میکربی، نوع اول را همگان از قدیم می‌شناسند گرچه بشر از شناخت جزئیات آن عاجز بود او می‌دانست هوای دود آلود با هوای صاف و خالص فرق دارد و همینطور هوای آمیخته با برخی گازها، آن چه انسان هیچ آگاهی از آن نداشت آلودگی اشیاء و هوا با میکرب بود.

اما اسلام به وجود میکرب توجه داده و آن را هم عامل حیات و هم عامل بیماری و مرگ معرفی کرده است. امام باقر(ع) از بیان امیرالمومنین(ع) آفرینش تک سلولی‌ها و باکتری‌ها را بشرح زیر توضیح می‌دهد و ظاهراً در مقام بیان پیدایش «اولین ماده خاکی که با حیات تماس پیدا کرده» و در روی زمین جنبیده است، می‌باشد:

عن ابی جعفر(ع) عن امیرالمومنین(ع):... خلق الله تعالی خلقاً (علی خلاف خلق الملائكة و علی خلاف خلق الجنّ و علی خلاف خلق النسناس) یدبّون کما یدبّ الهوامّ فی الارض، یا کلون ویشربون کما تاکل الانعام من مراعی الارض، کلّهم

^۱ احتجاج طبرسی: ص ۱۹۲ - بحار، ج ۶۰، ص ۱۵، ۱۶.

^۲ پیشتر معنی و مفهوم لفظ «زندیق» و ریشه آن، توضیح داده شد.

^۳ سوره اعراف، آیه ۵۷.

^۴ سوره حجر، آیه ۲۲.

^۵ سوره روم، آیه ۴۶.

ذکران لیس فیهم اناث، لم يجعل الله فيهم شهوة النساء و لا حب الاولاد، ولا الحرص، ولا طول الامل ولا لذة عيش، لا يلبسهم الليل ولا يغشاهم النهار، وليسوا ببهائم ولا هوام^۱

امام باقر(ع) از زبان علی(ع) چنین می‌فرماید:... خداوند موجودی را آفریده است (متفاوت با آفرینش فرشته و جن و سناس) که می‌جنبد آنطور که حشرات ریز می‌جنبند، می‌آشامند و می‌خورند آنطور که چارپایان در علفزارها می‌چرند. این موجود، همگی مذکر هستند و در نوع‌شان مؤنث وجود ندارند، خداوند در وجودشان میل جنسی نگذاشته، و نه فرزند دوستی و نه حرص و آز و نه آرزو و نه لذت زندگی. نه شب آنها را می‌پوشاند و نه روز. نه از جنس حیوانات هستند و نه از جنس حشرات ریز.

توضیح:

۱- میدانیم که باکتری‌ها جانداران و جنبندگان ریزی هستند که تغذیه می‌کنند لیکن تکثیر نوع‌شان از طریق جفتگیری نر و ماده نیست بل کمر باکتری باریک می‌شود و بتدریج دو بخش آن از هم جدا می‌گردد و بدین طریق تکثیر می‌شوند.

۲- همان طور که گله‌های چارپایان در مراتع پخش شده و می‌چرند باکتری‌ها در عرصه آبها و محیط‌های مختلف پخش شده و تغذیه می‌کنند.

۳- هوام: ریزترین جاندار که با چشم غیر مسلح قابل مشاهده است. امام می‌فرماید: آنها حرکت و جنبش دارند مانند حرکت و جنبش هوام، و در آخر می‌فرماید آنها از جنس هوام نیستند.

۴- الفاظ «یدبّون، یاکلون و...» و نیز ترکیب جملات همه استمراری هستند، یعنی آنها همین امروز نیز هستند و می‌جنبند، می‌خورند، بدون جفت‌گیری تکثیر می‌شوند.

۵- فرزند دوستی از غرایز جانداران است در این جنبندگان وجود ندارد.

۶- معمولاً هر جاندار نسبت به تامین غذا و احیاناً برای ذخیره آن حرص می‌ورزد و دست کم به دنبال تامین غذا و یافتن منبع آن فاقد این حس‌گریزی هستند غذا برای‌شان در همه جا هست می‌توانند با هر محیط طبیعی بسازند.

۷- باکتری‌ها بر خلاف همه جانداران فاقد تمایلات ویژه «خواهش نفسانی» و آرزو، هستند.

۸- آنها در مقابل شب و روز در صدد گزینش مکان خاص به عنوان جایگاه مخصوص شب و جایگاه مخصوص روز، نیستند، برخلاف جانداران دیگر که برخی هنگام شب به لانه می‌روند و برخی دیگر شبانگهان فعال شده و روزها غیر فعال می‌شوند.

۹- مطابق فرهنگ اسلام موجودهای سه گانه «فرشته، جن و سناس» از خاک و آب آفریده نشده‌اند، بنابراین امام در مقام معرفی اولین تماس حیات با ماده خاک و آب و در صدد بیان پیدایش جنبندگان اولیه است که هنوز هم وجود و فعالیت‌شان ادامه دارد.

۱۰- متاسفانه در آخر این حدیث طولانی که بخشی از آن، در اینجا ارائه گشت، دست خرافه چیزهائی را بر آن

افزوده است.

علی بن الحسین(ع):... اللهم و امزج میاهم بالوباء و اطعمتهم بالادواء: ^۲ امام سجاد(ع) - در ضمن نفرین بر مجرمان مهاجم بر اسلام - می‌گوید:... خداوند آب‌های‌شان را با وبا بیامیز و خوراکی‌های‌شان را با بیماری‌ها مخلوط کن.

^۱. بحار، ج ۵۷، ص ۳۲۳.

^۲. صحیفه سجادیه: دعای ۲۷.

این نفرین از بیان امام، چرا و برای چیست و اسلام نسبت به نفرین چه نظری دارد و در چه شرایطی می‌توان نفرین کرد و بر علیه چه کسانی؟ پرسش‌هایی هستند با پاسخ‌های ویژه خود، که از موضوع بحث ما خارج است. آن چه از این حدیث به موضوع ما مربوط است اولاً اشاره امام بر اینکه عوامل بیماری با خوراکی‌ها آمیخته شده و وارد بدن می‌شوند، دوم اینکه رابطه ویژه میکرب وبا با آب و سرایتش بوسیله آب است.

در برخی نوشته‌ها حدیث بالا را بدین صورت آورده‌اند «اللهم امزج میاهم بالوبا و هوائهم بالطاعون» در این صورت ویژگی رابطه میکرب طاعون با هوا و سرایت آن بوسیله هوا نیز بیان شده است.

قال رسول الله (ص): لا یوردن ذو عاهة علی مصح: ^۱ پیامبر اکرم (ص) فرمود: بیمار (آفت دار) بر سالم وارد نشود.

قال رسول الله (ص): فرّ من المجدوم فرارك من الاسد: ^۲ رسول خدا (ص) فرمود: از مجذوم فرار کن چنانکه از شیر درنده می‌گریزی.

اِنَّ اتاه (ص) مجذوم لیبایعه فلم یدّ یده الیه، بل قال: امسك يدك فقد بايعتك: ^۳ فرد جذامی آمد که با پیامبر (ص) بیعت کند، پیامبر دستش را به سمت او دراز نکرد و گفت: دستت را نگه دار بیعتت را گرفتم.

عن ابی عبدالله (ع) قال: قال رسول الله (ص): اقلوا من النظر الی اهل البلاء ولا تدخلوا علیهم، واذا مررتم بهم فاسرعوا المشی لا یصیبکم ما اصابهم: ^۴ امام صادق (ع) فرمود: رسول خدا (ص) فرموده است: از نگاه کردن به افرادی که دچار بیماری (آفت دار) شده‌اند بپرهیزید و به آنان نزدیک نشوید، اگر از کنارشان گذشتید، شتاب کنید تا آن چه آنان دچار شده‌اند، به شما سرایت نکند.

حدیث‌هایی هستند تاکید می‌کنند که نباید از طاعون فرار کرد. و درمقابل آنها حدیث‌های دیگری هستند فرار از طاعون را تجویز می‌نمایند. روشن است که گروه اول در صدد قرنطینه و جلوگیری از گسترش طاعون هستند و گروه دوم فرار را برای افراد سالم که هنوز دچار آن نشده‌اند و سلامتی‌شان مسلم است، تجویز می‌کنند:

روی اِنَّه اذا وقع الطاعون فی اهل مسجد فلیس لهم ان یفرّوا منه الی غیره: ^۵ حدیث شده: اگر طاعون در میان اهل یک مسجد پدید شود آنان حق ندارند به مسجد دیگر فرار کنند.

توضیح: در این حدیث مسجد به عنوان محور و مرکز و معیار تقسیم محله‌های شهر قلمداد شده است. اگر در محله‌ای طاعون پدید شود افراد آن محله باید قرنطینه شوند و به محلات دیگر یا شهر دیگر و یا روستا نروند. و همینطور اگر طاعون در یک روستائی ظاهر شود، افراد آن نباید به روستای دیگر بروند.

اما افراد ساکن در محله‌های دیگر که سلامتی‌شان مسلم است و طاعون یقیناً به سراغ‌شان نیامده می‌توانند از آن شهر فرار کنند و همینطور مردم روستای مجاور با روستائی که دچار طاعون شده است.

کان رسول الله (ص) اذا رمدت عین امرئة من نساءه لم یأتها: ^۶ اگر یکی از همسران رسول خدا (ص) دچار درد چشم می‌گشت به او نزدیک نمی‌شد.

۱. بحار، ج ۷۶، ص ۳۴۶، ج ۶۵، ص ۸۲.

۲. بحار، همان جلد، ص ۸۲.

۳. همان، ص ۸۲، ۸۳.

۴. بحار، ج ۶۲، ص ۲۱۳.

۵. بحار، ج ۶، ص ۱۲۲.

۶. کنز العمال: ج ۷، ص ۱۳.

حدیث درباره میکرب شناسی و بیماری‌های واگیردار و واگیری‌شان، زیاد است. نمونه‌های متعددی از آنها نیز در بخش‌های پیشین ارائه گشت. با مقدمه بالا و چند حدیث بحث بهداشت هوا را ادامه می‌دهم:

اولین عامل بهداشت هوا ویژگی جغرافی محل ساختمان و محل استقرار مرکز کاری (مجتمع کاری) است که باید در محلی تاسیس شود که جریان بادها بر آن بوزد و همیشه در معرض تحرک هوا قرار داشته باشد و به اصطلاح عامیانه در جایی «خفه» و دور از وزش بادها نباشد. آن قسمت از خم و پیچ کوه‌ها، دشت‌ها، جلگه‌ها که فاقد تحرک هوا در حد کافی هستند، صلاحیت تاسیس مجتمع را ندارند. موضوع ضروری و حقیقتاً حیاتی‌ای که در برگ‌های پیشین گذشت. یکی از معیارهای شناخت یک محیط از نظر تحرک و ایستائی هوا در آن، بررسی کیفیت هوای آن در آغاز شب و در صبح است. قبل از تاسیس، هوای آن را در آغاز شب آزمایش کنید سپس هنگام صبح قبل از طلوع آفتاب از نو آزمایش نمائید. اگر فرق چندانی نکرده باشد، بی‌تردید هنگام حضور مجتمع با افراد و ابزار و موادش، بسرعت آلوده خواهد شد و بهداشت آن غیر ممکن خواهد بود. و اگر تفاوت کیفیت هوا در آغاز شب با هوای صبح زیاد باشد، بهداشت آن هوا آسان خواهد بود.

قرآن: وَالصَّحیح اذا تَنَفَّس: ^۱ سوگند به صبح آنگاه که تنفس می‌کند.

انسان در عمل تنفس - دم و بازدم - هوای سالم را فرو می‌برد و هوای مصرف شده را پس می‌دهد. «شب» نیز تنفس می‌کند لیکن در آغاز هوای مصرف شده را تحویل می‌گیرد و صبحگاهان هوای سالم پس می‌دهد. یعنی بازدم شب هوای بکر است و دم آن هوای ناسالم. خداوند به بازدم شب که تنفس صبح است سوگند می‌خورد. این سوگند نشان دهنده اهمیت و ارزش هوای صبحگاه است.

و در متن اسلام نیز استنشاق از هوای صبح ضروری و حیاتی خوانده شده و خوابیدن «بین الطلوعین» فاصله طلوع فجر و طلوع آفتاب اکیداً مکروه و نکوهش شده است ^۲ و استنشاق از هوای صبح مستحب و نشاط‌انگیز اعلام شده است. ^۳ لازم است فضای محل کار در آغاز صبح قبل از حضور کارکنان و کارگران بوسیله دستگاه تهویه یا بوسیله باز کردن درب‌ها و پنجره‌ها، از هوای صبحگاهی انباشته شود. و بهتر است مجاری هوا در ساختمان طوری در نظر گرفته شود که در طول شب جریان هوا در فضای آن به آسانی انجام یابد.

پس از توجه به محل طبیعی و موقعیت جغرافی، نوبت به بهداشت هوا می‌رسد:

قال رسول الله (ص): اذا تجشأتُم فلا ترفعوا جشأکم الی السماء: ^۴ رسول اکرم (ص) فرمود: وقتی که آروغ می‌کنید آروغ تان را در هوا رها نکنید.

عن الصادق (ع) قال: قال رسول الله (ص): اذا تجشأتُم احدکم فلا یرفع جشأه الی السماء ولا اذا بزق...: ^۵ امام صادق (ع) می‌فرماید: رسول اکرم (ص) فرموده است: آنگاه که یکی از شما آروغ می‌کند، آروغش را در هوا رها نکند. و همچنین اگر بخواهد آب دهن بیندازد...

یعنی چیزی از قبیل دستمال و امثال آن در جلو دهانش بگیرد.

^۱ سوره تکویر، آیه ۱۸.

^۲ رجوع کنید به فصل «ایمنی و خواب».

^۳ رجوع کنید به مبحث «ایمنی و نشاط» و حدیث‌های آن.

^۴ بحار، ج ۷۶، ص ۵۶.

^۵ همان مرجع.

عن رسول الله (ص): تمنع الرزق.... ، حرق قشر البصل و الثوم: ^۱ از رسول اکرم (ص) سوزانیدن پوست پیاز و پوست سیر روزی را می‌کاهد.

پیشنهاد: بدیهی است خود عمل سوزاندن پوست سیر و پیاز عمل مذموم یا مکروه و یا حرام نیست بلکه آثار آن است که ضرر دارد و گرفتاری ایجاد می‌کند و در نتیجه موجب صدمه مالی و اقتصادی نیز می‌شود. بدون شک گاز و دود ناشی از آنها هوا را آلوده می‌کند. پیشنهاد می‌شود متخصصین این رشته موضوع را آزمایش و ویژگی‌های شعله و دود و گاز ناشی از سوختن پوست سیر و پیاز را روشن نمایند و هر دو نوع سوختن، سوختن با شعله و سوختن بدون شعله را نیز در مدّ توجه قرار دهند.

در فصل «ایمنی و خانواده» پرهیز از نگهداری آشغال و اشیاء کثیف در محیط زندگی، و تاکید بر دور کردن آنها، با حدیث‌های مربوطه، گذشت.

ضد عفونی هوا:

كان الثّیّ (ص) يستجمر بالعود القماری: ^۲ پیامبر اکرم (ص) با عود قماری استجمار می‌کرد.

استجمار: سوزانیدن چیزی در آتش برای خوشبو کردن هوای محیط و تزکیه آن - مجمر، مجمره: منقل آتش.

عود: چوب خوشبو که جهت خوشبو کردن هوا و زدودن بوهای بد سوزانده می‌شود، عود انواع مختلف دارد.

قمار: نام ناحیه‌ای است که عود آن مطلوب و معروف است.

استفاده از انواع عود و بخورها هنوز هم (با وجود گونه‌های مختلف مواد شیمیائی ضد عفونی) بهترین وسیله برای تزکیه و ضد عفونی کردن هوا است.

قال رسول الله (ص): علیکم بهذا العود الهندی فانّ فيه سبعة اشفیة: ^۳ رسول خدا (ص) فرمود: از این عود هندی غافل نباشید که هفت نوع شفا دارد.

یعنی علاوه بر کاربرد بهداشتی هفت کاربرد درمانی نیز دارد.

از خانمی که زمانی در خدمت امام رضا (ع) بوده از زندگی آن امام پرسیدند، گفت: «کنت اراه یتبختر بالعود

الهنّدی»: ^۴ می‌دیدم او را که با عود هندی بخور می‌کرد.

استجمار با اسپند مستحب است و می‌توان گفت دود اسپند علاوه بر ضد عفونی هوا شاید یک خاصیت واکسنی نیز داشته باشد زیرا معمولاً محل رویش این گیاه گورستان‌های قدیم است. قابل توجه دست اندرکاران این رشته.

عن ابی عبدالله (ع) قال: ینبغی للرجل ان یدخّن ثیابه اذا كان یقدر: ^۵ امام صادق (ع) می‌فرماید: شایسته است که

شخص لباس‌هایش را بر دود عود بگیرد اگر توان (مالی یا فرصت وقتی) آن را داشته باشد.

قال ابن الجهم: خرج الی ابوالحسن (ع) فوجدت منه رائحة التّجمیر: ^۶ ابن جهم می‌گوید: امام کاظم (ع) از خانه بیرون

آمد بوی عود (یا بخور) را از او استشمام کردم.

۱. بحار، ج ۷۶، ص ۳۱۸.

۲. بحار، ج ۷۶، ص ۱۴۳.

۳. همان مرجع.

۴. وسائل الشیعه، ابواب آداب الحمام، باب ۱۰۱.

۵. بحار، ج ۷۶، ص ۱۴۳.

۶. وسائل الشیعه، ابواب آداب الحمام، باب ۱۰۰.

هوا و بوی گوگرد:

در خلال مطالب این کتاب در موارد متعدد درباره بوی خوش و بوی بد بحث شده و به رابطه میکرب با بوی بد و عدم سازگاری بوی خوش با میکرب، اشاره شده است. اسلام بوی خوش را از عوامل ضروری تامین ایمنی و بوی بد را از عوامل خطرناک سلب ایمنی می‌داند. بوی بد و میکرب لازم ملزوم همدیگرند اما برخی از بوهای نامطلوب هستند که رابطه‌ای با تعفن و میکرب ندارند. از آن جمله آلودگی هوا به بو یا گاز ناشی از گوگرد، سرب و مانند آنها که از آنها نیز باید جداً پرهیز شود.

در میان مردم و بینش عوامانه شایع است که چشمه‌های آبگرم که در برخی نقاط پیدا می‌شود برای برخی از بیماری‌ها مفید هستند. اسلام این ادعا را رد می‌کند و به پرهیز از آن آب‌ها توصیه می‌نماید. حدیث‌های این موضوع مهم در فصل «ایمنی و آب» خواهد آمد.

بنابراین هوای محیط کار علاوه بر بهداشت هوا و ضدعفونی هوا، باید از گازهای مضر و سم‌ها و موادی که این گازها و سم‌ها را متصاعد می‌کنند، حفاظت شود. و نباید هر گاز و به اصطلاح هر دود و دمی به دستگاه تنفس وارد شود: **نهی رسول الله (ص) عن اطفاء السراج بالنفس: ^۱ پیامبر اسلام نهی کرده است از خاموش کردن چراغ با فوت کردن (و) نفس.**

هوا را مسموم نکنید:

هوای محیط زیست عمومی، محیط شهر، محیط خانه و محیط کار را مسموم نکنیم بل هنگام جنگ با دشمن هوای محیط دشمن را نیز نباید مسموم کرد:

عن ابی عبدالله (ع) قال: قال امیرالمؤمنین (ع): نهی رسول الله (ص) ان یلقى السمّ فی بلاد المشرکین: ^۲ امام صادق (ع) فرمود: امیرالمؤمنین (ع) فرمود: رسول خدا (ص) پرتاب سم به شهر (واردوی) مشرکان، را ممنوع کرده است.

توضیح:

۱- این حدیث به احکام جنگ، جهاد و امور دفاعی مربوط است و در مقام بیان یکی از «حقوق جنگ» می‌باشد.
۲- بلاد در این کاربرد شامل شهر، روستا، مسکن چادرنشینان، اردو، بل همه دشت و صحرا و سرزمین را شامل می‌شود.

۳- این اصل حقوقی اسلام را با عقاید و رفتارهای جهان متمدن مقایسه کنید و ای کاش آماری از محصولات کارخانه‌ای تولید سلاح‌های شیمیایی در اختیار داشتید. و در مورد سلاح‌های هسته‌ای همگان می‌دانند که تنها مقدار موجود و آماده آن برای محو حیات از کره زمین کافی است.

بوی بدن کارکنان:

یکی از فاکتورهای مؤثر بل خیلی مهم در بهداشت هوای محیط کار، بوی بدن کارکنان است در فصل‌ها و بخش‌های قبلی این کتاب تاکید حدیث‌ها به بوی خوش بدن، حتی هشدار حدیث‌ها نسبت به انواع غذاهائی که بوی دهان یا بدن را

^۱. بحار، ج ۷۶، ص ۳۱۵.

^۲. فروع کافی، ج ۱، ص ۳۳۴ - بحار، ج ۱۹، ص ۱۷۷.

نامطلوب می‌کنند، را مشاهده کردیم، اینک چند حدیث دیگر که به طور ویژه ناظر به بوی بدن افراد در مجتمع‌ها، هستند:

عن الرضا(ع) قال: لا ينبغي للرجل ان يدع الطيب في كل يوم، فان لم يقدر عليه فيوم و يوم لا، فان لم يقدر ففى كل جمعة ولا يدع ذلك: ^۱ امام رضا(ع) فرمود: شایسته نیست که شخص عطر روزانه را ترک کند، و اگر نتواند پس یک روز در میان از عطر استفاده کند، و اگر آن را نیز نمی‌تواند دستکم روزهای جمعه خودش را معطر کند و این یکی را (لااقل) ترک نکند.

عن ابى الحسن(ع):... تطيبوا باطيب طبيكم يوم الجمعة: ^۲ امام کاظم(ع) فرمود:... در روز جمعه خودتان را با بهترین عطری که به دست می‌آورید، معطر کنید.

عن ابى عبدالله قال: لله حق كل محتلم في كل جمعة اخذ شاربیه و اظفاره و مسّ شىء من الطيب: ^۳ امام صادق(ع) می‌فرماید: حق خداوند است بر عهده هر شخص بالغ که هر روز جمعه موی سبیل و ناخن‌هایش را کوتاه کند و چیزی از عطر مصرف نماید.

توضیح:

۱- حدیث و توصیه‌های اهل بیت - علیهم السلام - در مورد عطر، بخور، گلاب، استفاده از بوی گل، سیب، به، مرکبات، روغن‌های عطر آگین، زیاد است.

۲- توصیه‌های مذکور برای هر مکان و زمان و برای هر محیط و شرایط است و برای مجتمع‌های عمومی مانند نماز جمعه تاکید شده است تا هوای مجتمع تمیز و بهداشتی و ایمن باشد.

۳- بدیهی است سایر اجتماعات و مجتمع‌ها نیز نیازمند این ایمنی و بهداشت هوا، هستند و اجتماع نماز جمعه سبیل همه آنهاست.

قال ابو جعفر(ع): لا تدع الغسل يوم الجمعة فائه سنة، و شمّ الطيب...: ^۴ امام باقر(ع) فرمود: در روز جمعه (بدن شوئی) غسل را ترک نکن زیرا آن سنت پیامبر(ص) است و از عطر استفاده کن..

قال رسول الله(ص): من اغتسل يوم الجمعة و احسن ظهوره و لبس صالح ثيابه و مسّ من طيب اهلته، ثم راح الى الجمعة و لم يؤذ احدًا و لم يتخطّ رقاب الناس كان كفارة ما بينه و بين الجمعة الاخرى...: ^۵ پیامبر اکرم(ص) فرمود: کسی که روز جمعه غسل کند و به پاکیزگی خودش برسد، و لباس شایسته‌اش را بپوشد و از عطری که در خانه دارد استفاده کند، سپس به نماز جمعه برود و کسی را اذیت نکند و از شانه و گردن (صف‌های مردم) عبور نکند، این عمل او کفاره گناهی می‌شود که از جمعه تا جمعه دیگر مرتکب شده است.

عن ابى عبدالله(ع) قال: كانت الانصار تعمل في نواضحها و اموالها، فاذا كان يوم الجمعة جاؤا، فتأذى الناس بارواح آباطهم و اجسادهم. فامرهم رسول الله(ص) بالغسل يوم الجمعة، فجرت بذلك السنة: ^۶ امام صادق(ع) فرمود: مردم انصار

۱. بخار، ج ۷۶، ص ۱۴۰، و: ج ۸۹، ص ۳۴۶.

۲. بخار، ج ۷۶، ص ۱۴۰، و: ج ۸۹، ص ۳۴۶.

۳. بخار، ج ۸۹، ص ۳۴۶.

۴. بخار، ج ۸۹، ص ۳۴۶.

۵. همان، ص ۳۵۷.

۶. علل الشرايع، ج ۱، ص ۲۷۰ - بخار، ج ۸۱، ص ۱۲۴.

در اموال و آبکشان‌های‌شان کار می‌کردند و روز جمعه به مسجد می‌آمدند، اجتماع مردم از بوی زیر بغل و بدن‌های آنان دچار اذیت می‌شدند، پیامبر اکرم (ص) آنان را به انجام غسل جمعه دستور داد، و این سنت جاریه گشت.

توضیح:

۱- مراد از «انصار» مردم بومی مدینه است، و موضوع به زمانی برمی‌گردد که مهاجرین تعداد انگشت شمار بودند، و با بیان دیگر: مقصود این نیست که مهاجران بهداشت را مراعات می‌کردند و انصار مراعات نمی‌کردند، حدیث در مقام این تقابل نیست. بلکه می‌گوید: در آن زمان که اوایل هجرت بود و مردم مدینه همان اهالی بومی بودند، این مشکل پیش آمد و غسل جمعه سنت گشت.

۲- نواضح: شتران آبکش: محور اقتصاد مدینه دامداری و باغداری به ویژه نخل پروری بود - بر خلاف مکه که محور اقتصادش دامداری و تجارت بود - اکثر مزارع، باغ‌ها و نخلستان‌های مدینه با آب چاه آبیاری می‌شدند، شترها چرخ‌ها را به حرکت در می‌آوردند و آب از چاه به بیرون کشیده می‌شد.

۳- مراد از «اموال» دام‌ها و باغ‌ها و نخلستان‌ها است.

۴- امر به غسل جمعه و سنت شدن آن - به اصطلاح فقها - در این حدیث «منصوص العلة» است. پس اختصاص به نماز جمعه ندارد. در هر جا و در هر شرایطی که «علت مورد نظر» وجود داشته باشد، حکم استحباب غسل نیز خواهد بود. در یک محیط کار که مجتمع افراد است شرعاً لازم است هر کدام از آنها فضا و هوای محیط را با بوی خوش خودشان نشاط بخشند و با بدن پاکیزه در آن حاضر شوند تا هم ایمنی از بوی آزار دهنده تامین گردد و هم ایمنی از فعالیت انواع میکروب‌ها (که در هوا و فضای بد بو زمینه برای‌شان فراهم می‌گردد) در محیط کار، و هم ایمنی از بیماری‌ها.

اما استفاده از عطر برای خوشبوکردن بدن و لباس وقتی مفید است که خود بدن و لباس تمیز و بدون آلودگی باشد و گرنه عطر زدن به بدن و لباس متعفن یا آلوده، وضعیت را بدتر می‌کند. بهتر است بدن چرکین از عطریات به دور باشد.

تنفس از راه بینی:

اسلام سفارش می‌کند که در هر شرایطی خواه در هوای پاکیزه و خواه در هوای نامطلوب، راکد یا آلوده، از راه بینی تنفس کنیم. زیرا در داخل بینی رطوبتی خاص و موهائی هست که نقش صافی را ایفا می‌کند و برخی از میکروب‌ها را به خود جذب نموده مانع از ورود آنها به اندام تنفسی می‌شود.

عن ابی عبدالله (ع)... الشَّعْر الذی یکون فی الانف امان من الجذام: ^۱ امام صادق (ع) فرمود: موهائی که در داخل بینی هستند عامل حفاظت و ایمنی از جذام هستند.

قال امیرالمؤمنین (ع): اخذ الشَّارِب من الجمعة الى الجمعة امان من الجذام و الشَّعْر فی الانف امان منه ایضاً: ^۲ علی (ع) فرمود: کوتاه کردن موی سبیل از جمعه تا جمعه عامل ایمنی از جذام است و موی داخل بینی نیز عامل ایمنی از جذام است.

توضیح: پیشتر گفته شد که در برخی از حدیث‌ها مراد از «جذام» یک سری بیماری‌هائی است که همسرخ باهم هستند و سمبل‌شان جذام به معنای خاص است. باید افزود: به نظر می‌رسد در عرف بعضی از حدیث‌ها بیماری‌ها دسته

^۱ بحار، ج ۶۲، ص ۲۱۲.

^۲ همان، ص ۲۱۳.

بندی شده‌اند همان طور که در جانور شناسی مثلاً حیوان‌هائی تحت عنوان «گره سانان» و گروه دیگر «سگ سانان» و یا «مهرداران» و... دسته بندی شده‌اند. در این عرف نیز گروهی از بیماری‌ها «جذام سانان» و گروه دیگر «وباسانان» نامیده شده‌اند.

بر تنفس از طریق بینی به ویژه در هوا و فضای نامطلوب. بیشتر تاکید شده است در حدی که بسته بودن دهان و لب‌ها در محیط‌های خاص لازم دانسته شده و باز بودن آنها نکوهش شده است. از سخن گفتن و پرداختن به کلام در آن فضاها نهی شده حتی قرآن خواندن که یک عمل بس مستحب و نزدیک به واجب (و گاهی واجب است) در فضای نامطلوب مکروه و در فضای نامطلوبتر حرام است.

عن الصادق (ع) قال: قال علی (ع): سبعة لا یقرئون القرآن: الراكع و السّاجد و فی الكنیف و فی الحمام و الجنب و النفساء و الحائض: ^۱ امام صادق (ع) فرمود: علی (ع) فرموده است: هفت کس نباید قرآن بخواند: کسی که در حال رکوع است، کسی که حال سجده است، کسی که در توالی است، کسی که در حمام حضور دارد، کسی که جنب است، خانمی که در دوران نقاهت ده روزه زایمان را طی می‌کند و خانمی که حائض است.

از این هفت مورد، حال سجده و رکوع به مسائل عبادت مربوط است و جنابت، نفاس، حیض، به بهداشت شخصی، و آن چه به موضوع بحث ما مربوط است نهی از قرآن خواندن در حمام و توالی است.

قال ابو عبدالله (ع): لا تتكلم علی الخلاء فان من تكلم علی الخلاء لم تقض له حاجة: ^۲ امام صادق (ع) فرمود: از حرف زدن در توالی پرهیز زیرا کسی که در توالی حرف بزند به خواسته‌ها و آرزوهایش نمی‌رسد.

اولین خواسته‌ها و آرزوی هر کس صحت و سلامتی و ایمنی است. و یا ظاهراً امام نخواست مساله را با عبارت خشن بگوید: کسی که در چنان محیطی اصول بهداشت و ایمنی را رعایت نکند، بیمار می‌شود و می‌میرد و از رسیدن به آرزوهایش باز می‌ماند.

مرحوم مجلسی می‌گوید: حدیث‌ها در «قرآن خواندن در توالی» مختلف است برخی آن را مطلقاً منع می‌کنند و برخی دیگر مطلقاً تجویز می‌نمایند، و در برخی نیز تنها خواندن آیه الکرسی تجویز شده است. آنگاه بر اساس قاعده «جمع بین الاخبار» می‌گوید: می‌توان به کراهت خواندن قرآن در بیت الخلاء فتوی داد مگر خواندن آیه الکرسی. اما می‌توان راه دیگری را برای این «جمع» برگزید غیر از راهی که مرحوم مجلسی تعیین می‌کند. می‌توان اخبار منع را به «قرائت لفظی» و اخبار جواز را به «قرائت ذهنی» حمل کرد که باز شدن دهان را لازم نگرفته است. و یکی از حدیث‌های جواز شاهد این سخن است:

قال موسى بن عمران (ع): يا ربّ ابعيد انت مئى فاناديك؟ ام قریب فاناجيك؟ فاحی الله عزوجلّ الیه: یا موسی انا جلیس من ذکرنی. فقال موسی: یا ربّ ائی اكون فی حال اجلک ان اذکرک فیها. فقال: یا موسی اذکرنی علی کل حال: ^۳

موسی (ع) گفت: پروردگار من! آیا از من دور هستی تا نداکنم تو را؟ یا نزدیک هستی تا نجوا کنم با تو؟ خداوند به او وحی کرد: ای موسی من همدم کسی هستم که مرا یاد کند. موسی گفت: پروردگار من! گاهی در شرایطی قرار می‌گیرم (مانند حضور در بیت الخلاء) تو را عظیمتر از آن می‌دانم که در آن حال یادت کنم. گفت: ای موسی مرا یاد کن در هر حال.

^۱. بحار، ج ۸۰، ص ۱۷۴ - خصال، ج ۱، ص ۲۸.

^۲. بحار، همان، ص ۱۷۵ - علل الشرائع، ج ۱، ص ۲۶۹.

^۳. بحار، ج ۸۰، ص ۱۷۶.

توضیح: حدیث با دو مقوله «دور» و «نزدیک» و نیز دو مقوله «ندا» و «نجوا» شروع می‌شود که هر چهار تا به محور سخن گفتن و رابطه لفظی و شفاهی می‌چرخند. لیکن پس از عنوان «جلیس و همدم» واژه «ذکر» محور می‌شود که معنی آن «یادکردن» است خواه شفاهی و خواه ذهنی. و در خاتمه می‌گوید: من را یاد کن در هر حال. یعنی یادکردن خدا در هر حال به مقتضای همان حال. گاهی با سخن گفتن معمولی، گاهی با نجوا، گاهی با یادآوری ذهنی و حتی گاهی با ندا.

قرائت نیز دو نوع است: قرائت شفاهی و لفظی با استفاده از فضای دهان و تکان لب‌ها، و قرائت ذهنی یعنی گذراندن آیه‌های قرآن در عرصه ذهن.

حدیثی که می‌گوید: آیه الكرسي را در حال خلاء می‌توان خواند، مرادش خواندن ذهنی است. جمع میان این اخبار مختلف ایجاب می‌کند که گفته شود: قرائت شفاهی قرآن در بیت الخلاء مطلقاً ممنوع و قرائت ذهنی قرآن در آن محل نیز ممنوع مگر آیه الكرسي.

عن امیرالمومنین (ع) قال: ترك الكلام في الخلاء يزيد في الرزق: ^۱ از علی (ع): خودداری از سخن گفتن در توالی، روزی را زیاد می‌کند.

توضیح:

۱- به طور مکرر اشاره شده که مراد از کم شدن روزی یا زیاد شدن آن، دربرخی حدیث‌ها ایمنی و عدم ایمنی است یعنی عامل آفت و بیماری، عامل کم شدن روزی و ضرر اقتصادی است و عامل ایمنی موجب نظم اقتصادی و افزایش رزق و روزی می‌گردد.

۲- در فصل «ایمنی فردی» حدیث‌هایی ارائه گشت که از مسواک زدن در حمام و بیت الخلاء نهی کرده‌اند. بنابراین ملاک تنها خواندن قرآن و یا ذکر شفاهی قرآن و یا سخن گفتن نیست، بلکه ملاک و معیار «بازکردن دهان» است که باید از آن خودداری کرد. و در مورد خاص قرآن قداست آن نیز عامل دیگر می‌شود.

حتی شیخ مفید در «مقنعه» می‌گوید: و لیغط راسه ان كان مكشوفاً لياً من بذلك عن عبث الشيطان و من وصول الرائحة الحبيثة الى دماغه، و هو سنة من سنن النبي (ص): ^۲ لازم است - هنگام رفتن به توالی - سرش را بپوشاند (کلاه یا دستاری بر سر داشته باشد) اگر سرش برهنه است، تا شیطان او را به بازی نگیرد و بوی بد به مغزش نرسد.

توضیح:

۱- بنابراین برهنه بودن سر نیز در توالی که فضائی آلوده دارد مکروه است تا چه رسد به باز بودن دهان.
۲- مشخص است که بدن و اندام‌های آن در حین دفع مدفوع یک حالت ویژه استثنائی دارد، ممکن است برهنگی سر در آن حالت موجب آفت پذیری باشد. قابل توجه متخصصین امر.

۳- از عبارت شیخ بر می‌آید که باید جلو دهان و بینی صافی‌ای باشد تا بوی بد به دماغ شخص نرسد.

۴- عبث الشيطان: بازی کردن شیطان: بازیچه قرار دادن شیطان - پیشتر گفته شد که مراد از شیطان در این قبیل حدیث‌ها میکرب است و عبارت جنبه استعاری دارد.

^۱ بحار، ج ۸۰، ص ۱۸۲.

^۲ مقنعه، ص ۲ - نقل از بحار، همان جلد، ص ۱۸۳، پی‌نویس. - مشروح این موضوع در فصل «ایمنی و لباس» خواهد آمد.

۵- ممکن است تصور شود که این احکام برای توالت‌های قدیمی است که امکانات بهداشتی امروزی را نداشتند. اما باید دانست هیچ توالتی دارای هوای سالم مطلوب نیست و بحث در هوا است. اگر توالت‌های قدیمی از جهاتی غیر بهداشتی‌تر از امروزی بودند از جهات دیگر فاقد عوامل گونه‌هائی از بیماری بودند که امروز رایج شده است.

از توالت اختصاصی یک خانه، افراد زیادی از قبیل مهمانان و ارباب رجوع استفاده می‌کنند. گسترش بیماری‌های گوناگون تحت عنوان «امراض مقاربتی» با میکرب‌های واگیردارشان، که در روزگاران قدیم خیلی کمتر از این بود، و پیدایش انواع جدید بیماری‌ها که اساساً در قدیم بدین شکل وجود نداشتند و عمومی بودن خصوصی‌ترین توالت، و کثرت جمعیت و روابط حضوری، فاکتورهائی هستند که توالت‌های امروزی را خطرناکتر از توالت‌های قدیم می‌نمایند. گرچه جای گرفتن توالت در ساختمان‌های امروزی در کنار آشپزخانه آن را به یک محل و امکانی از امکانات معمولی زندگانی تبدیل کرده و موجب عادت زدگی اشخاص شده است.

اگر در کنار سفره یا میز غذا تنفس افراد با هم ارتباط پیدا کند تنها از یک اندام بنام اندام تنفس خارج می‌شود. اما توالت محلی است که فضولات بدن از همه منافذ در آن می‌ریزد. نفس، آب دماغ، آب دهن، ادرار، مدفوع، یعنی هر آفتی که یک فرد داشته باشد، میکربش به آسانی در فضای توالت پخش می‌شود. توالت محل ارتباط و انتقال هر نوع بیماری است. برای حفاظت از آفت‌های چنین مکانی اکتفا کردن به برخی از برنامه‌های ضدعفونی کافی نیست باید دستکم از باز شدن دهان به ویژه سخن گفتن که وضعیت خاصی به دم و بازدم می‌دهد خودداری شود. و همان طور که از عبارت شیخ مفید فهمیدیم، مستحب است از صافی استفاده شود.

زنان و مردان قدیم معمولاً دستار یا لچکی بر سر داشتند و هنگام حضور در توالت گوشه آن را جلو دهان و بینی می‌گرفتند. اکنون که فاقد آن هستیم لاقلاً همان طور که از پدیده‌های فرهنگی متعدد این زمان استفاده می‌کنیم از پدیده صافی نیز استفاده کنیم.

من در این سخن نه در مقام تایید پدیده جدید صافی - که افراد سرماخورده صافی به دهان می‌بندند - هستیم و نه در مقام رد آن. زیرا هر دو طرف موضوع به یک اندازه جای سوال است. اولاً اگر بناست کسی که سرما خوردگی دارد، صافی به دهن ببندد، چرا کسی که به بیماری سل مبتلاست این کار را نباید بکند یا نمی‌کند؟ درست است واگیری سرما خوردگی سریع و زمینه عمل گسترده‌ای دارد اما خطر واگیری سل قابل مقایسه با آن نیست گرچه امکان سرایت آن بگسترده‌ی سرما خوردگی نباشد. فرد مسلول در همه جا رفت و آمد می‌کند، در توی اداره، شرکت، کارخانه در کنار دیگران کار می‌کند بدون استفاده از صافی. اگر او را به عدم مراعات در این محیط‌ها محکوم کنیم، برای حضور او در کوچه و خیابان و فروشگاه و.... چه حکمی و قضاوتی داریم؟ توجه کنید که سخن در فرهنگ است، در «فرهنگ علمی» که بعضی‌ها اصل‌ها را وا گذاشته و به فرع‌ها عمل می‌کنند. اساساً یک عنصر فرهنگی که وام گرفته از دیگران همیشه دچار افراط یا تفریط می‌شود حتی در خوبی‌ها و نیکی‌ها. یا این تقلید بازی‌ها را کنار بگذاریم یا بیائید در همه بیماری‌های واگیردار از صافی استفاده کنیم. اما کدام جامعه است که توان این مراعات را داشته باشد؟ برای بیماری‌های دستگاه تنفس امکان استفاده از صافی هست. برای بیماری‌های جنسی و مقاربتی به ویژه در توالت از کدام صافی باید استفاده کرد؟ و در صورت وجود چنین صافی‌ای آیا میکرب‌ها را جمع کند و در درون شلوارش نگهدارد؟

دوم اینکه: در اصل هنوز معلوم نیست کنترل میکرب سرما خوردگی و جمع کردن و نگهداشتن آنها در پشت صافی و پروراندن‌شان در معرض بازدم‌های متوالی چه تغییری در ماهیت میکرب و نوع فعالیت آنها به وجود می‌آورد و تا چه حد برای خود شخص خطرناک است.

از نظر اسلام حضور افراد سرماخورده در اجتماع‌هایی مانند نماز جمعه مکروه است و اگر چنین شخصی بداند که حضورش در مجتمع‌ها موجب ضرر و آزار دیگران خواهد بود، حضور حرام و خودداری از حضور واجب می‌شود. اما محروم کردن انسان از محیط‌ها و اماکن (غیر مجتمع) مصداق «حرج» می‌باشد زیرا بنابراین است که انسان زندگی کند، زندگی اجتماعی، فرد بیمار در جامعه رفت و آمد خواهد کرد و این حق اوست. مگر:

۱- شخصی که بیماری واگیردار دارد، در مجتمع‌ها حاضر نمی‌شود.

۲- شخصی که بیماری واگیردار دارد موظف است (بر او واجب است) به نحوی با دیگران - باقال، بزاز، عامل فروشگاه و... - برخورد نماید که بیماریش به او سرایت نکند.

۳- آنان که به برخی بیماری‌های خاص دچار هستند لازم است به اماکن محدود ویژه منتقل شوند گرچه از حق اجتماعی محروم شوند.

از نو می‌گویم من با استفاده سرما خوردگان از صافی مخالفتی ندارم اولاً در جایگاه فرهنگی آن حرف دارم ثانیاً در جایگاه بهداشتی آن که واگذاشتن مهمتر و پرداختن به موضوع کم اهمیت (در نوارنسبیت) است. سوم اینکه هنوز مضرات احتمالی این صافی که به مدت ساعت‌ها ادامه می‌یابد، یا عدم این مضرات، مشخص نشده است.

به هر صورت، افراد سرما خورده در محیط‌های کار که مصداق «مجتمع» هستند نباید حاضر شوند و باید مرخص شوند زیرا حضورشان و کارشان و عمل‌شان برخلاف شرع می‌باشد.

معرفی یک هوای خطرناک:

حدیث زیر را یک بار در مبحث «گیاه در خانه» آوردم تا در کنار حسن گل و گیاه در خانه به نکته احتمالی منفی آن، نیز اشاره‌ای کرده باشم و در اینجا آن را تکرار می‌کنم لیکن به عنوان یک موضوع اساسی در مورد هوا. همین حدیث را در برگ‌های آینده باز خواهم آورد برای بحث در یک جمله از آن که یک اصل ایمنی مهم را در مورد «ورود از فضائی به فضای دیگر» بیان می‌دارد.

جمله‌ای در این حدیث هست که یک هوای خطرناک و ضدایمنی روانی و فکری را معرفی می‌کند که آن را و توضیح آن را به عنوان یک هدیه به دست‌اندرکاران «گازشناسی» و آنان که کارشان شناخت ترکیبات گازها و خواص آنها است، تقدیم می‌دارم:

عن ابی عبدالله (ع) قال: اغتم امیر المؤمنین (ع) يوماً فقال، من این اتیت؟ فما اعلم ائی جلست علی عتبه باب، و لا شققت بین غنم، و لالست سراویلی من قیام، و لا مسحت یدی و وجهی بذیلی: ^۱ امام صادق (ع) فرمود: روزی امیر المؤمنین (ع) را غم فرا گرفت، گفت: ای غم از کجا آمدی؟ می‌دانم که نه در آستانه (روی چوبه زیرین چهارچوبه) درب نشسته‌ام، و نه گله‌ای را شکافته و از میانش عبور کرده‌ام، و نه شلوارم را ایستاده پوشیده‌ام، و نه دست و صورتم را با دامنم مسح کرده‌ام.

توضیح:

۱- در اینجا تنها یک جمله از این حدیث یعنی «و لا شققت بین غنم» مورد نظر است که شکافتن گله گوسفندان و عبور از میان آن را موجب افسردگی و عامل غم و غصه می‌داند.

^۱ بحار، ج ۷۶، ص ۳۲۱ - جمله «جلست علی عتبه باب» در فصل «ایمنی و ورود از فضائی به فضای دیگر» عنوان خواهد شد و جمله «و لا لبست سراویلی من قیام» در فصل «ایمنی و لباس» و جمله «و لا مسحت یدی و وجهی بذیلی» در فصل «ایمنی و نشاط» عنوان خواهد شد.

۲- عناصر موجود در هوای فضائی که گوسفندان حضور دارند عبارت است از:

الف) نفس، بازدم گوسفندان.

ب) بوی بدن گوسفندان.

ج) هوای محیط.

این سه عنصر در آغل و نیز در استراحتگاه گله در کنار چاه آب، و همچنین در محلی که شیر گله دوشیده می‌شود، بوده و هست، که صاحبان و متولیان امور گله در این مکان‌ها همیشه به میان گله وارد می‌شده‌اند. زیرا کارشان همین است. و هیچ منعی و نهی‌ای در متون حدیثی از این کارشان نشده و چنین منعی اگر می‌شد، نتیجه‌اش ترک گوسفنداری بود، در حالی که گوسفنداری از ناحیه اسلام بشدت تشویق شده است. پس معلوم می‌شود مراد «گله در حال چریدن است» نه در شرایط و مکان‌های دیگر. و لابد در فضا و هوای گله در حال چریدن، عنصر چهارمی وجود دارد که این و یژگی منفی و خطرناک را به آن می‌دهد.

عنصر چهارم عبارت است از: گاز بوداری که از برش و قطع علف متصاعد می‌گردد. هنگام ماشین‌زنی چمن، درو یونجه و سایر گیاهان بوی تندی از آن ساطع می‌شود، قطع گیاهان بوسیله چریدن گوسفندان و متصاعد شدن آن بو و گاز و ترکیب آن با نفس گوسفندان و بوی بدن‌شان و هوای محیط، ترکیب ویژه‌ای را به وجود می‌آورد که برای انسان مضر و تهدید کننده ایمنی است.

۳- موضوع حدیث «گله» است نه یک یا چند رأس گوسفند. گله‌ای که چریدنش به اندازه یک ماشین کوچک چمن زنی گاز متصاعد می‌کند یا قدری کمتر یا بیشتر از آن، که می‌تواند محیطی را دچار تغییر ترکیب هوا نماید.

۴- ظاهر حدیث دلالت دارد که این منع مخصوص گله گوسفند است و با خصوصیات دم و بازدم گوسفند ارتباط دارد و شاید گله گاو و یا اسب و غیره نمی‌شود. و می‌دانیم که گوسفند بیش از سایر دام‌ها دچار امراض ریوی می‌گردد. پیشنهاد: موضوع عناصر چهارگانه فوق و نیز ترکیب بو و گاز گیاهان بریده شده با سایر گازها و هواها در محیط خانه، اداره، کارخانه و... نیازمند یک تحقیق علمی است زیرا ممکن است ترکیب گاز مزبور در شرایط دیگر نیز دارای ضرر باشد و این به همت متخصصین این رشته وابسته است و ارزش‌های این حدیث به آنان بیشتر در این نکته است که کلیدی برای شناختن گونه‌های مختلف ترکیبات باشد.

آخرین توصیه در استنشاق هوا و گازها:

اصول ایمنی از انسان می‌خواهد که به امور جزئی و به اصطلاح ریز اهمیت بدهد.

زیرا عوامل درشت و مشهود آسیب و آفت، برای حیوان نیز معلوم است، انسانیت انسان اقتضا می‌کند فراسوی بینش حیوان، عرصه گسترده‌ای را در نظر بگیرد و اندیشه و خرد و عمل خویش را برای تامین ایمنی شایسته انسانی به کار گیرد. در محیط خانه، آزمایشگاه، کارگاه، کارخانه، اداره، انبارها، فضاهای آزاد و هر محیط دیگر. هر ماده و مواد، گاز، گیاه، مایع، (طبیعی یا مصنوعی) را که ناشناخته باشد، نچشد و استنشام نکند. ممکن است ماده‌ای خطرناک در یک ظرف معمولی باشد یا فردی در اثر مسامحه آن ماده را در آن ظرف قرار داده باشد. وهمینطور هر مایع و گیاه و گاز و هر شیئی دیگر.

امام باقر(ع) می‌فرماید: *ولا تذوقن بقله ولا تشمها حتی تعلم ما هی*:^۱ هیچ گیاهی را نچش و آن را استشمام نکن مگر بدانی که آن چیست.

و این یک اصل مهم حفاظت است که مراعات آن عامل ایمنی و عدم رعایت آن سالانه جان عده‌ای را و دستکم سلامتی عده زیادی را از بین می‌برد.

دوازده قاعده کلی از مباحث فصل هوا به دست آمد:

- ۱- انتخاب منطقه و محلی (برای ایجاد محیط کار) که جریان هوا، باده‌ها و تحرک هوا در آن به حد کافی باشد.
- ۲- تهیه نقشه با عطف توجه به مجاری هوا به طوری که جریان هوا در ساعات غیر کاری، و در ساعات کاری و به موقع دلخواه، با راحتی ممکن باشد.
- ۳- پرهیز از هوای راکد:
- الف) تنظیم نقشه ساختمان بنحوی که امکان رکود هوا در گوشه‌ها و خم و پیچ‌های آن، نباشد.
- ب) در صورت عدم امکان حل مشکل در تنظیم نقشه، یا مسامحه در نقشه و پیدایش هوای راکد، استفاده از دستگاه‌های تهویه جهت از بین بردن رکود هوا.
- ۴- خودداری از استنشاق هوایی که با انواع گازهای گوگردی و سربی و... همراه است. حتی از خاموش کردن چراغ نفتی یا روغنی یا شمع با نفس و فوت کردن.
- ۵- بهداشت محیط کار از آلاینش میکربی و آلاینش‌های گازی برای پاکیزگی هوا.
- ۶- پرهیز از مسموم کردن هوا در محیط کار و هرجا و مکان و در هر شرایط حتی در عرصه جنگ.
- ۷- ضرورت ضدعفونی هوا و استفاده از بخورها.
- ۸- حضور کارکنان و کارگران با بدن و لباس پاکیزه جهت بهداشت هوای محیط کار.
- ۹- ضرورت استفاده از هوای صبحگاهی برای سلامتی و نیز برای نشاط کاری.
- ۱۰- انباشتن فضای محیط کار با هوای صبحگاهی جهت تامین نشاط کاری.
- ۱۱- پیشگیری از تنفس گازهای متصاعد از دستگاه‌ها، یا متصاعد از مواد مورد مصرف، یا متصاعد از فرآورده‌های کار، بوسیله صافی.
- ۱۲- معرفی یک فضای خطرناک به عنوان نمونه برای گونه‌هائی از آمیختگی هوا.

^۱. بحار، ج ۷۸، ص ۱۸۹.

**ایمنی و ورود از فضایی به فضای دیگر
درنگ
ورود به فضای نامطلوب**

ایمنی و ورود از فضایی به فضای دیگر

اختلاف و تعدد ماهیت و ترکیب هواها در فضاهای مختلف در این طبیعت، یک واقعیت است. فضای یک سرزمین با سرزمین دیگر در اثر عوامل طبیعی متفاوت است و فضای یک شهر با شهر دیگر در اثر عوامل طبیعی و اجتماعی، فرق دارد. فضای یک محله با محله دیگر، فضای یک کوی با کوی دیگر، فضای یک ساختمان با ساختمان همجوار، فضای سالن کار تولیدی با انبار همان مرکز، فضای یک راهرو در یک اداره با اتاق‌هایش، و نیز فضای هر کدام از اتاق‌ها با همدیگر متفاوت هستند:

۱- ورود از فضای یک سرزمین به فضای سرزمین دیگر و همچنین از شهری به شهر دیگر و مراعات اصول ایمنی ویژه این موضوع در بخش «ایمنی و مسافرت» خواهد بود.

۲- ورود از فضای محله‌ای به محله دیگر شهر، گویا چندان مهم نیست و حدیثی یا آیه‌ای در این مورد نداریم یا من به آن دست نیافته‌ام.

۳- ورود از فضائی به فضای دیگر که هر دو از بخش‌های یک محیط باشند، در اینجا بحث می‌شود، که سه صورت دارد:

الف) ورود از فضای باز آزاد به فضای باز محدود، مانند ورود از خیابان به حیاط.

ب) ورود از فضای باز محدود به فضای محدود، مانند ورود از حیاط به داخل ساختمان.

ج) ورود از فضای محدود به فضای محدود دیگر، مانند ورود از سالن کار تولیدی به انباری که دربش به همان سالن باز می‌شود، یا ورود از هال به حمام و توالی که درب‌شان به همان هال باز می‌شود. حتی ورود از هال خانه به اتاق، ورود از سالن و راهرو اداره به اتاق کار و...

بدیهی است در این مساله هر چه تفاوت دو فضا (از نظر ماهیت و ترکیب هوا و میزان محدودیت) باهم بیشتر باشد به همان میزان حساسیت موضوع بیشتر می‌شود مانند ورود از حمام به هال و بالعکس. یا ورود به اتاق بایگانی کهن از سالن، یا ورود یک دامدار از فضای باز و آزاد دشت به آغل و اسطبل.

یک دستگاه الکتریکی از قبیل رادیو، تلویزیون و... شبکه سیم کشی، سیم پیچی و ارتباطات حساس و بر اساس یک سیستم جهت‌دار و مربوط به هم تنظیم شده است. هر دستگاه تنها با یک میزان برق با فاز و ولتاژ معین می‌تواند کار کند، اگر آن را به یک برق قوی و بیش از تحملش وصل کنید، دچار اشکال شده و آسیب می‌بیند و از بین می‌رود. بدن انسان نیز شبکه اعصابش، پی و عروقی در یک سیستم جهت‌دار و مربوط به هم تنظیم شده است و به فضای محیط وصل است بل پیکر انسان جزء فضای محیطش است. خوشبختانه این دستگاه با اتصال به پریز فضاهای مختلف با کیفیات متفاوت می‌تواند کار کند و بمحض انقطاع از یک فضا و اتصال به فضای دیگر برهم نمی‌ریزد و اندام‌های پیچیده‌اش نمی‌سوزد. لیکن کمی توجه و مراعات را لازم دارد تا دچار آسیب‌های موضعی خصوصاً آسیب‌های مغزی و اعصاب نشود.

در این موضوع محور سخن «ورود» است که به سه گونه مشخص تقسیم شد. اما بهتر است قبل از پرداختن به گونه‌های سه‌گانه به «فضای میان دو فضا» یا «فضای بلا تکلیف» پرداخته شود.

فضای بلا تکلیف: حضور در فضای میان دو فضا، و درنگ در آن، یعنی قرار گرفتن شخص در نقطه اتصال و محل تلاقی دو فضای متفاوت به طوری که نه در اندرون آن فضا و نه در اندرون این فضا باشد. مانند نشستن بر روی چوبه زیرین چها چوب درب:

قال رسول الله (ص): ... القعود على اسكفة البيت (تورث الفقر):^۱ پیامبر اسلام (ص) فرمود: نشستن بر روی چوبه زیرین درب ساختمان، فقر می آورد.

توضیح:

۱- اسکفه - اسکوفه: چوبه زیرین چهار چوبه درب.

۲- لابد نشستن در میان درب آفت و آسیبی می رساند که نتیجه اش باز ماندن از کار و کسب و دنبال پزشکی و دارو رفتن و بالاخره تحمل صدمه اقتصادی است. و حدیث زیر به این واقعیت تصریح دارد:

عن ابی عبدالله (ع) قال: اغتم امیرالمؤمنین (ع) يوماً فقال: من این اتیت؟ فما اعلم ائی جلست علی عتبة باب، ولا شققت بین غم، و لا لبست سراویلی من قیام، و لا مسحت یدی ووجهی بذیلی:^۲

امام صادق (ع) فرمود: روزی علی (ع) را غم فراگرفت، گفت: ای غم از کجا آمدی؟ می دانم که نه در روی عتبه درب نشستهم، و نه گله (گله در حال چریدن) را شکافته واز میانش عبور کرده ام، و نه شلوارم را ایستاده پوشیده ام، و نه دست و صورتم را با دامنم پاک کرده ام.

توضیح:

۱- نشستن و قرار گرفتن در ملتقای دو فضای متفاوت بنص این حدیث غم یعنی عامل تغییر منفی در دستگاه مغز، اعصاب، قلب، می گردد. و اگر این حدیث را در کنار حدیث بالا بررسی کنیم رابطه نشستن در «فضای بلا تکلیف» با فقر روشن می شود.

۲- هر دو حدیث در کنار هم نشان می دهند که حضور در فضای بلا تکلیف آفت روحی و جسمی و اقتصادی را یکجا موجب می شود. زیرا رابطه تن و روان و تاثیرپذیری هر کدام از دیگری و نیز رابطه شان با لطمه در جریان اقتصاد، یک ملازمه حتمی است.

باز در یک حدیث دیگر از رسول اکرم (ص) «العقود علی عتبة الباب»^۳ نشستن در عتبه درب عامل فقر معرفی شده است.

عن الائمة (ع) ائهم قالوا: ان احد عشر شیئاً تورث الغم: المشی بین الاغنام، و لیس السراویل قائماً، و قص شعر اللحية بالاسنان و المشی علی قشر البیض، و اللعّب بالخصیة، و الاستنجاء بالیمین، و العقود علی عتبة الباب، و الاکل باشمال، و مسح الوجه بالاذیال، و المشی بین القبور، و الضحك بین المقابر:^۴

از امامان - علیهم السلام - روایت شده که فرموده اند: یازده کردار موجب غم می شود: راه رفتن از میان گوسفندان، پوشیدن شلوار در حال ایستاده، جویدن و قطع کردن موی ریش با دندان، راه رفتن روی پوسته های تخم مرغ، بازی کردن و ورفتن با خصیه، پاک کردن مخرج بول و غائط با دست راست، نشستن بر روی عتبه درب، غذا خوردن با دست چپ، دامن لباس را بر صورت کشیدن (پاک کردن یا خشک کردن چهره با دامن لباس)، راه رفتن در میان گورها، خندیدن در کنار گورها.

توضیح:

۱. بحار، ج ۷۶، ص ۳۱۵.

۲. همان، ص ۳۲۱.

۳. همان، ص ۳۱۷.

۴. همان، ص ۳۲۲ - ۳۲۱.

۱- در آخرین برگ‌های بخش قبلی عبارت «و لا شققت بین غم» بحث شد و توضیح داده شد که مراد «شکافتن گله در حال چرا و عبور کردن از میان آن» است نه در حالات و شرایط دیگر.

در بیان حدیث‌های دیگر آمده است که رفتن به قبرستان و به اصطلاح زیارت قبور، غم را می‌زداید. بنابراین پیام این حدیث به «گردش کردن در میان قبور» ناظر است. به طوری که در متن حدیث‌های گروه اول نیز یادآوری شده که توقف و حضور ممتد در قبرستان مکروه است.

نتیجه: دیدار از قبرستان غم را می‌زداید لیکن توقف و حضور ممتد و گردش در آنجا و نیز خندیدن در کنار قبور موجب غم می‌گردد.

۲- اکنون از فقرات یازده گانه این حدیث تنها فقره «والعقود علی عتبة الباب» در مد نظر است برخی از فقره‌های دیگر در باب‌های مختلف این کتاب بحث شده و یا خواهد شد.

۳- درست است که واژه «قعود» به معنای نشستن است اما مقصود حضور در ملتقای دو فضا، می‌باشد. با هر شکل و صورت. اساساً قرار گرفتن و توقف در فضای بلا تکلیف حتی برای زمانی خیلی کم، نکوهش شده است چنانکه در حدیث دیگر عبارت «والائتکا علی احد زوجی الباب»: ^۱ تکیه کردن به یکی از دو لنگه درب، آمده است.

اصطلاح «زوجی الباب» گاهی نیز به معنی دو چوبه عمودی چارچوبه، به کار رفته است. بهر دو صورت هم شامل تکیه کردن در حال ایستاده و هم تکیه کردن در حال نشسته می‌شود.

نتیجه‌ای که از جریان روی هم رفته پیام حدیث به دست می‌آید نکوهش حضور در فضای بلا تکلیف و ستودگی پرهیز از آن است. با بیان دیگر: درب، درب است و تنها برای عبور تعیین شده و فقط باید از آن عبور کرد.

علاوه بر عناصر متفاوت و ترکیب متفاوت که در دو فضا هست، اگر عنصر گرما و سرما نیز یکی از عناصر تفاوت باشد. دوگانگی دو فضا ویژگی دیگری می‌یابد:

عن الرضا(ع) ... و من اراد ان لا یصیبه الیرقان فلا یدخل بیتاً فی الصیف اول ما یفتح بابه، ولا یخرج منه اول ما یفتح بابه فی الشتاء غدوة: ^۲ امام رضا(ع) فرمود: کسی که می‌خواهد دچار یرقان نشود پس در تابستان بمحض باز کردن درب خانه وارد آن نشود. و در زمستان طرف صبح بمحض باز کردن درب از خانه خارج نشود.

توضیح:

۱- در تابستان‌ها فضای بیرون گرمتر از درون و در زمستان بالعکس است. پس محور سخن در این حدیث «ورود از فضای گرم به فضای سرد» است.

۲- حدیث توصیه می‌نماید که ابتدا درب را باز کنید و کمی درنگ کنید تا هوای دو فضا کمی باهم مخلوط شود سپس وارد یا خارج شوید.

۳- بی‌تردید مراد حدیث این نیست که ورود یا خروج بی‌درنگ، میکرب یرقان را تولید می‌کند. مقصود این است که ورود و خروج بی‌درنگ، در چنین شرایطی بدن را آماده پذیرش یرقان نموده و زمینه فعالیت میکرب یرقان را در بدن فراهم می‌کند. و با بیان دیگر: عدم درنگ در این نوع ورود و خروج، مقاومت بدن و گلبول‌های خون را در قبال میکرب

^۱ بحار، ج ۷۶، ص ۳۱۸.

^۲ بحار، ج ۶۲، ص ۳۲۵.

یرقان تضعیف می‌کند. و شاید یرقان به عنوان سمبلی از نوع بیماری‌های متعدد، ذکر شده باشد همان طور که در مورد «وبا» و طاعون گاهی این گونه تعبیر شده است.

درنگ:

با استمداد از حدیث بالا و حکم عقل و اندیشه در طبیعت، باید گفت همیشه و در همه و در هر شرایط بهتر است هنگام ورود از فضائی به فضائی دیگر، پس از باز کردن درب کمی درنگ شود و از ورود یا خروج بی‌درنگ خودداری شود. درنگ سبب می‌شود که مخلوط شدن ترکیبات هوای دو فضا بدن را برای ورود به فضای دوم آماده و باخبر کند تا دستگاه‌های بدن آماده روبه رو شدن با محیط جدید شوند.

بدن و اندام‌هایش در فضائی خودش را با کیفیات آن فضا طوری هماهنگ و سازگاری نماید که با ترکیبات و کیفیات فضای دیگر نه سازگار است و نه هماهنگ. یک مکث و درنگ بمنزله احتیاطی است که بدن را برای تغییر وضعیت و آمادگی برای سازگاری با محیط دوم، خبرداری نماید. در نتیجه دستگاه اعصاب، مغز از خطر سکتی یا از آسیب‌های دیگر ایمن می‌شود. و این علاوه بر بیماری‌ها یا آسیب‌های میکروبی مانند یرقان است.

ورود به فضای نامطلوب:

یک محیط - مراد محیط محدود است - با دو دلیل نامطلوب می‌شود:

۱- بدلیل فقدان بهداشت لازم. این نیز به دو نوع است:

الف) محیطی که به بهداشت آن توجه نشده و به طور غیر بهداشتی رها شده است.

ب) محیطی که از نظر عرف و فرهنگ یک جامعه، محیط نامطلوب و بدنام است گرچه همه شرایط بهداشتی در آن مراعات شود.

قاعده کلی: اسلام توصیه می‌کند: هنگام ورود به محیط نامطلوب ابتدا پای چپ را بگذارید و هنگام خروج از محیط نامطلوب ابتدا پای راست را بگذارید.

این قاعده بر سه اصل استوار است:

۱- اسلام در هر کار مطلوب تیامن (اقدام و عمل با دست و پای راست) را دوست می‌دارد و در هر کار نامطلوب یا نسبتاً نامطلوب تیسار (اقدام و عمل با دست و پای چپ) را دوست دارد.

در بخش «ایمنی و راهنمایی و رانندگی» این اصل را از متن آیات و حدیث‌ها توضیح دادم، مثلاً غذا خوردن با دست راست و تمیز کردن کثافت و پلیدی با دست چپ و... ورود به توالت با پای چپ و خروج از آن با پای راست. ورود به مسجد با پای راست و خروج از آن با پای چپ. ورود به انبار متروک (یا شبیه متروک) کارخانه با پای چپ و خروج از آن با پای راست. و همچنین ورود به بایگانی پرونده‌های قدیمی که درب آن کمتر باز می‌شود و هوایش راکد می‌ماند، ورود به زیر زمین‌های متروک، ورود به خانه‌ای که مدت مدیدی بسته مانده و هر محیط متروک و... یا خروج از آنها. و این یک اصل فرهنگی است.

۲- ایمنی: از سبک و بیان حدیث‌های این باب برمی‌آید که مساله صرفاً جنبه فرهنگی ندارد بل جهات ایمنی نیز در این موضوع دقیقاً مورد توجه است گرچه ما از توضیح و بیان چگونگی آن ناتوان باشیم.

۳- احترام به انسان: اسلام یک مکتب «اومانیست» و معتقد به «اصالت انسان» نیست، بل مکتبی است استوار به «اصالت انسانیت» و انسان منهای انسانیت را ارج نمی‌نهد و می‌گوید: لقد خلقنا الانسان في احسن تقويم ثم رددناه اسفل

سافلین:^۱ انسان را در بهترین قوام و زیباترین ساختار روانی و جسمی آفریدیم لیکن به او امکان دادیم که بتواند پست‌ترین پست‌ها نیز بشود.

اسلام افرادی مانند چنگیز را پست‌ترین موجود می‌داند اما انسان با انسانیت را عالی‌ترین و والاترین موجود که غیر از خدا چیزی برتر از او وجود ندارد، معرفی می‌کند و بالاترین احترام رابه چنین انسانی قائل است. به ویژه از هر کس می‌خواهد که به شخص خودش ارزش و احترام قائل شود «کفی بالمرء جهلاً أن لا يعرف قدره»^۲. هر نوع بی‌احترامی به خود یا هر نوع بی‌تفاوتی نسبت به خویشتن، را دلیل جهل و نادانی می‌داند.

اسلام در این ارج نهادن و بهادادن حتی زمان مرگ انسان را نیز فراموش نمی‌کند. باید حتی الامکان در محل و فضای مطلوب و محیط پسندیده از دنیا رفت. چه زیباست که آخرین برگ پرونده زندگی انسان تمیز و پاکیزه باشد. مهر پایانی آن خوش‌آیند و با رنگ و شکل مطلوب بر آخرین برگ نقش بندد. انسان‌ها در طول زندگی شان چقدر وقت، نیرو و مال برای حیثیت و آبروی خودشان مصرف می‌کنند. پس لازم است این حیثیت در آخرین دم مخدوش نگردد، مرگ در شرایط مطلوب از آن جمله در مکان و فضای مطلوب باشد. در برگ‌های پیش شرح داده شده که «فضای بلا تکلیف» یعنی فضای میان دو فضا مضر بل خطرناک است همین طور فضائی که هوایش را کد یا غیر بهداشتی باشد.

کسانی که زمینه سکتة مغزی در آنها فراهم است در انتقال از فضائی به فضای دیگر دچار سکتة می‌شوند و یا دستکم احتمال فعال شدن این زمینه مزمن در حالت مذکور بالا می‌رود.

از جانب دیگر قسمت راست بدن بدلالی سنگین‌تر است از جمله قرار گرفتن طحال در آن سمت، انسان معمولاً هنگام سکتة به سمت راست می‌افتد، به نظر می‌رسد اسلام با قاعده کلی تیامن و تياسر که در بالا بیان شد در صدد است که نکته حیثیتی را نیز تامین کند و فرد سکتة کننده به فضای پاکیزه و محترم سقوط کند.

در یکی از سازمان‌ها، فردی هنگام شستن دست و صورت، افتاده و مرده بود، همگان مرگ او را در اثر سکتة تلقی می‌کردند، کارشناسان ایمنی مرکز ما به محل مراجعه کرده و دید بودند که شخص مذکور در هنگام افتادن به سمت چپ بدنش افتاده است. موضوع سکتة برای‌شان مشکوک گشته و برای یافتن علت مرگ به تحقیق پرداخته بودند، در نتیجه کشف کرده بودند که سیم برق در زیر کاسه چینی دستشوئی در یک قسمت کوچک لخت است و با مختصر تکانی به لوله و شیر آب وصل می‌شود و آن شخص در اثر اتصال برق مرده است نه سکتة.

مصباح الشیخ: اذا اراد الدّخول الى الخلاء... یدخل رجله اليسرى قبل الیمنى... فاذا اراد الخروج من الموضع الّذی تخلی فیه، اخرج رجله الیمنى قبل الیسرى: شیخ در مصباح می‌گوید: آنگاه که کسی می‌خواهد وارد توالت شود پای چپش را قبل از پای راست وارد کند و وقتی که می‌خواهد از آنجا خارج شود پای راستش را قبل از پای چپ خارج کند. همه فقها اجماعاً همین فتوا را داده‌اند و رعایت این قاعده را مستحب دانسته‌اند. این موضوع یکی از مسلمات فقهی و فرهنگی اسلام و مسلمانان است.

روی عن لقمان أنّ مولاة دخل المخرج فاطال الجلوس، فناداه لقمان: إنّ طول الجلوس علی الحاجة یفجع الکبد و یورث منه الباسور و یصعد الحرارة الی رأس، فاجلس هوناً و قم هوناً: ^۳ روایت شده که ارباب لقمان وارد توالت شد و نشستن

۱. سوره تین، آیه ۶ و ۵.

۲. نهج البلاغه، خطبه ۱۶.

۳. بحار، ج ۸۰، ص ۱۸۰.

در آنجا را طول داد. لقمان ندا در داد: نشستن طولانی در آن محل به کبد آسیب می‌رساند و موجب بواسیر می‌شود، و حرارت بدن را به طرف سر بالا می‌برد. پس آرام بنشین و آرام برخیز.

توضیح:

۱- در پیامبر بودن لقمان اختلاف نظر هست لیکن نامش در قرآن آمده و حکمتش توسط قرآن تأیید شده است.

۲- گویند وی زمانی برده بود و در خدمت ارباب کار می‌کرده است.

۳- جمله «وحرارت بدن را بالا می‌برد» نشان می‌دهد که دستگاه گردش خون در آن حال دچار تغییر عمل می‌شود، به ویژه دستگاه مغز تحت فشار قرار می‌گیرد. پس ورود به چنین فضائی و مکث زیاد در آن برای کسانی که زمینه اختلال مغزی یا دستگاه اعصاب در آنها فراهم است، با احتمال خطر همراه است. بنابراین هنگام ورود پای چپ را پیش بگذارد تا اگر حادثه‌ای رخ دهد به بیرون که فضای مطلوب است سقوط کند. بهتر است تا جائی که ممکن است کمتر در آن محیط مکث کند.

۴- جالبتر جمله «آرام بنشین و آرام برخیز» است که رابطه تنگاتنگ با عوارض مغزی و عصبی دارد.

۵- این توصیه‌های ایمنی حفاظتی (پس از توصیه‌های ایمنی بهداشتی) است. یعنی ورود به توالت و حضور در آنجا توجه به این امور حفاظتی را لازم دارد گرچه محیط توالت یک محیطی باشد که اصول بهداشتی در آن رعایت شده است.

بیت الخلاء به عنوان سمبل محیط نامطلوب، و مسجد به عنوان سمبل محیط مطلوب، در این بحث انتخاب شده‌اند. مسجد در اسلام محیطی است بدون سقف و بدون دیوارهای بلند که آفتاب به همه جای آن می‌تابد، باد و باران بر همه جای آن می‌بارد و می‌لرزد. و همه شرایط فضائی و هوائی مطلوب (که در این کتاب آمده) را دارد. و از نظر عرف فرهنگی نیز مقدس و مطلوب است.

تنها در مناطق پر برف و باران در کنار بخش اصلی مسجد که روباز است، بخشی مسقف برای اوقات اضطراری می‌توان درست کرد که مسجد اصلی محسوب نمی‌شود بلکه فرعیت داشته و از توابع مسجد می‌گردد گرچه همه احکام مسجد بر آن جاری است. مثلاً بخش اصلی مسجد بزرگ تهران حیاط آن است نه بخش مسقف آن.

ایمنی و آب
ایمنی و چگونگی نوشیدن آب
آب و ایمنی در محیط کار
ایمنی و رنگ محیط کار

ایمنی و آب

قرآن: و یَنْزِلُ عَلَیْكُمْ مِنَ السَّمَاءِ مَاءً لِيُطَهِّرَکُمْ بِهِ: ^۱ و برای شما از آسمان آب فرو می‌فرستد تا شما را بوسیله آن پاکیزه کند.

وانزل من السماء ماءً طهوراً: ^۲ فرو فرستاد از آسمان آب پاکیزه کننده.

واسقیناکم ماءً فراتاً: ^۳ نوشانیدیم شما را آب شیرین و گوارا.

حدیث: قال رسول الله (ص): کفی بالماء طیباً: ^۴ پیامبر خدا (ص) فرمود: آب به عنوان عطر نیز کافی است.

توضیح: بهداشت و نظافت با آب انسان را خوشبو می‌کند و اگر این نظافت کامل باشد، استفاده و عدم استفاده از عطر آن قدرها ضرورت پیدا نمی‌کند. اهمیت این حدیث برای مردم امروز به ویژه برای خود مسلمانان چنانکه باید روشن نمی‌شود. اما در آغاز اسلام که اقوام و جامعه‌های مختلف جهان به تن شوئی عادت نداشتند و بل که از آن گریزان بودند و برخی از جامعه‌ها آب را آن قدر مقدس می‌دانستند که تن شوئی را توهین به قداست آب می‌دانستند، آوردن چنین فرهنگی توسط اسلام، شگفت‌انگیز است. این موضوع را در فصل «ایمنی و بهداشت فردی» شرح دادم و در اینجا تکرار نمی‌کنم.

آب مرداب

قال الرضا (ع): و اما البطائح و السباخ فانها حارة غلیظة فی الصیف لركودها و دوام طلوع الشمس علیها و قد يتولد من دوام شربها المرّة الصفراویّة و تعظم به اطحتهم: ^۵ و اما آب سیل گاه‌ها و مرداب‌ها، در تابستان در اثر رکود آن و تابش مداوم خورشید، گرم و غلیظ می‌شود و آشامیدن مکرر آن موجب تحریکات زهره صفراوی می‌گردد، و طحال آشامندگان بزرگ و متورم می‌شود.

بنابراین پرهیز از آب‌های راکد و مردابی برای ایمنی بدن به ویژه دستگاه صفرا و طحال، ضرورت دارد.

آبی که در تابش آفتاب گرم شود

عن ابی الحسن (ع) قال: دخل رسول الله (ص) علی عایشة و قد وضعت قممتهما فی الشمس، فقال: یا حمیراء ما هذا؟ قالت: اغسل به رأسی و جسدی. قال: لا تعودی فانه یورث البرص: ^۶ امام کاظم (ع) فرمود: روزی رسول خدا (ص) به خانه عایشه وارد شد مشاهده کرد که وی ظرف آب مخصوص خودش را در معرض تابش آفتاب گذاشته است، فرمود: ای حمیراء این چیست؟ عایشه گفت: می‌خواهم (در تابش خورشید گرم شود و) با آن سر و بدنم را بشویم. پیامبر فرمود: دیگر این کار را نکن زیرا موجب بیماری برص می‌شود.

۱. سوره انفال، آیه ۱۱.

۲. سوره فرقان، آیه ۴۸.

۳. سوره رسالت: آیه ۲۷.

۴. بحار، ج ۷۶، ص ۸۴.

۵. بحار، ج ۶۲، ص ۳۲۷.

۶. علل الشرایع، ج ۱، ص ۲۶۶ - بحار، ج ۸۱، ص ۳۱.

عن الصادق (ع) قال: قال رسول الله (ص): الماء الذى تسخنه الشمس لا تتوضوا به و لا تغسلوا و لا تعجنوا به، فائه يورث البرص: ^۱ امام صادق (ع) فرمود: پیامبر خدا (ص) فرموده است: با آبی که تابش خورشید آن را گرم کرده است نه دست و صورتتان را با آن بشوئید و نه با آن تن شوئی کنید و نه با آن (از برای تهیه نان) خمیر درست کنید. زیرا آن موجب بیماری برص می‌شود.

آب حمام:

قال الصادق (ع): اذا دخل احدكم الحمام فليشرب ثلاثة اكف ماء حارّ فائه يزيد في بهاء الوجه و يذهب بالالم من البدن: ^۲ امام صادق (ع) فرمود: وقتی که داخل حمام می‌شوید سه کف از آب گرم بخورید، زیرا آن بر طراوت چهره می‌افزاید و دردها را از بدن می‌زداید.

توضیح: در حدیث دیگر تصریح شده که از همان آب گرم حمام بخورید، و ظاهراً همین حدیث نیز همان پیام را دارد. یعنی با چنان آبی حمام کنید که بتوانید با کمال گوارائی و بدون چندی از آن آب بخورید. و چون قرار است ظاهر بدن با آب گرم شسته شود، بهتر است قبل از آن داخل بدن نیز با آب گرم تماس داشته باشد تا هماهنگی حاصل شود و بدن با حالت یک بام و دو هوا مواجه نگردد. و شاید منافع دیگر نیز دارد که برای ما مشخص نیست.

چشمه‌های آبگرم:

بر خلاف شایعه‌ای که در میان مردم هست، اسلام از تن شوئی - و نیز هر نوع استفاده مربوط به بدن - با آب چشمه‌های آبگرم نهی می‌کند:

عن ابی عبدالله (ع) قال: انّ التّبیّ (ص) نهی ان یستشفى بالحماة الّتی توجد فی الجبال: ^۳ امام صادق (ع) فرمود: رسول خدا (ص) نهی کرده است از اینکه از آب‌های گرمی که در دامنه برخی کوه‌ها یافت می‌شود، شفاجویی شود.

قال الصادق (ع): نهی رسول الله (ص) عن الاستشفاء بالعیون الحارّة الّتی تکون فی الجبال الّتی توجد منها رائحة الکبریت: ^۴ امام صادق (ع) فرمود: پیامبر اکرم (ص) از شفاجویی از آب چشمه‌های گرم نهی کرده است، چشمه‌هایی که در کوهستان‌ها هستند و بوی گوگرد از آنها به مشام می‌رسد.

آب استخر و حوض: حدیث شماره ۱۴، صفحه ۴۴۹، جلد ۶۶ بحار الانوار، از خوردن آب حوض منع می‌کند و توصیه می‌کند قبل از قرار گرفتن آب در درون حوض، بخورید. خواه از طریق لوله باشد یا از طریق دلو. و مراد از حوض شامل حوض‌های خانگی، استخر شنا، حوض‌ها و استخرهای ذخیره آب کشاورزی می‌شود.

چون متن حدیث در ابعاد مختلف نیازمند توضیح بود و سؤال‌های متعددی در موضوعات مختلف (غیر از ایمنی) ایجاد می‌کرد و جریان بحث را از موضوع خارج می‌کرد، از آوردن آن خودداری نمودم و تنها به پیام ایمنی آن بسنده کردم.

^۱ بحار، همان، ص ۴۷.

^۲ بحار، ج ۶۶، ص ۴۵۱.

^۳ همان، ص ۴۸۰.

^۴ همان مرجع.

آب جوشانیده شده:

قال الصادق(ع): الماء المغلی ینفع من کل شیء و لا یضر من شیء: ^۱ امام صادق(ع) فرمود: آب جوشیده از هر جهت مفید است و از هیچ جهت ضرر ندارد.

عن علی بن الحسین(ع) قال: شیئان ما دخلا جو فاً الاّ اصلحاه: الرمان و الماء الفاتر: ^۲ امام سجاده(ع) فرمود: دو چیز است به دورن آدمی داخل نمی‌شوند مگر اینکه اصلاح می‌کنند: انار و آب جوشیده خنک شده.
قال الرضا(ع) الماء المسخن اذا غلیته سيع غلیات و قلبته من اناء فهو یذهب بالحمی و ینزل القوّة فی السّاقین و القدمین:
^۳ امام رضا(ع) فرمود: آبی را که هفت بار بجوشانی و آن را از ظرفی به ظرف دیگر منتقل کنی تب را از بین می‌برد و ساق‌ها و قدم‌ها را نیرومند می‌کند.

توضیح: در زمان‌های سابق دو نوع تب وجود داشت: تبی که یک بیماری مستقل - در کنار حصبه، مالاریا و... - محسوب می‌شد و از گرفتاریهای بزرگ مردم بود گاهی موجب بستری شدن شخص به مدت سه ماه می‌گشت. و تبی که به عنوان بیماری مستقل محسوب نمی‌شد بلکه اثری از آثار یک بیماری بود.
امروزه نوع اول وجود ندارد مگر در کشورهایی از آفریقا و آسیای جنوب شرقی، گاهی اخباری از عود و پیدایش مجدد بیماری مالاریا با میکروب مقاوم به گوش می‌رسد.

حدیث بالا در مقام معرفی یک دارو برای بیماری تب (نوع اول) است با این همه اهمیت و ارزش جوشاندن آب را نشان می‌دهد. به ویژه آخرین جمله آن «ساق‌ها و قدم‌ها را نیرومند می‌کند» یک اصل ایمنی همیشگی را بیان می‌کند.
آب کدر: امیرالمومنین(ع) استفاده از آب کدر را از ویژگی‌های عرب جاهلی می‌داند: تشریون الکدر و تاكلون الجشب: ^۴ ... شما عرب‌ها در آن زمان آب کدر می‌آشامیدید و خوراک خشن می‌خوردید.

چگونه آب نوشیدن:

قال رسول الله(ص): اذا اشتهیت الماء فاشربوه مصّاً و لا تشرّبوه عبّاً: ^۵ رسول خدا(ص) فرمود: وقتی که اشتهای آب خوردن کردید آن را با نوعی مکش (مکیدن) بنوشید و آن را قلمبه نبلعید.

قال رسول الله(ص): اذا شرب احدکم الماء و تنفس ثلاثاً کان آمناً: ^۶ هنگامی که یکی از شماها آب می‌خورد اگر در خلال آن سه بار تنفس کند، ایمن می‌شود.

یعنی آب را یکسره سر نکشید با آرامش و درنگ بخورید. در ضمن آن سه بار تنفس کنید تا ایمن باشید. و در حدیث دیگر ادامه دارد که «فائه منه یكون الکباد»: ^۷ زیرا قلمبه خوردن موجب بیماری کبد می‌شود.

^۱ بحار، ج ۶۶، ص ۴۵۱.

^۲ همان، ص ۴۵۳.

^۳ همان مرجع، ص ۴۵۱.

^۴ نهج البلاغه، خطبه ۲۶.

^۵ بحار، ج ۶۲، ص ۲۹۳.

^۶ همان مرجع، ص ۴۵۱.

^۷ بحار، ج ۶۶، ص ۴۷۴.

عن محمد بن علی (ع) و ابی عبدالله (ع) ائهما قالوا: ثلاثة انفس في الشرب افضل من نفس واحد. و کرها ان يشبه الشارب بشرب الهيم. ، يعينان الابل الصادية لا ترفع رؤسها عن الماء حتى تروى: ^۱ از امام باقر (ع) و امام صادق (ع) روایت شده که فرموده‌اند: آب را با سه نفس بنوشید، این بهتر از یکباره نوشیدن است. و آن دو نکوهش کرده‌اند آبنوشی مانند آب خوردن شتران تشنه را، که سر از آب بلند نمی‌کنند مگر پس از سیراب شدن. نهی رسول الله (ص) ان ينفخ في طعام او شراب، او ينفخ في موضع السجود: ^۲ پیامبر خدا صلی الله علیه و اله از دمیدن به غذا و آب نوشیدنی و نیز به محل پیشانی در سجده، نهی کرده است.

دمیدن یعنی هوای مصرف شده درون ریه را به غذا و آبی فوت کردن که شخص می‌خواهد آن را بخورد. این کار بی‌تردید یک عمل غیربهداشتی است به ویژه اگر شخص بیماری ریوی یا حنجره‌ای و دهان داشته باشد. دمیدن به محل سجده موجب پرش خس و خاشاک و فرورفتن آنها به دهان، بینی و چشم می‌شود.

عن الرسول الله (ص) انه مرّ برجل يكرع الماء بفيه، فقال: اتكرع ككرع البهيمّة؟ ان لم تجد انا فاشرب بيدك فائهما من اطيب آنتكم: ^۳ از رسول خدا (ص) نقل شده: بر مردی گذشت که دهان به وسط آب گذاشته و می‌خورد (یعنی از آب خوب یا چشمه و... بدون لیوان و ظرف)، فرمود: آیا مانند چارپایان دهان بر آب نهاده و می‌خوری؟! اگر ظرفی نداری با کف دست‌هایت بنوش، زیرا دست‌ها از دلچسب‌ترین ظروف شما هستند.

این گونه رفتار گاهی در مسافرت‌ها، کوهنوردی، اردوها، و برای کشاورزان و دامداران در محیط کارشان، اتفاق می‌افتد که برخلاف اصول ایمنی و همراه با خطرهای زیاد است. ممکن است برخی جانداران خطرناک آبی، یا اشیاء مهلک و دستکم چیزهای چندش‌آور به دستگاه گوارش شخص برود.

از نظر شرعی هر نوع مسامحه در ایمنی جان و تن حرام و حفاظت از جان و تن واجب است. البته نباید مراعات این دو حکم شرعی موجب وسواسگری شود که این نیز حرام است.

علی بن جعفر عن اخيه موسى بن جعفر (ع) قال: سئلته عن الكوز و الدّورق من القدح و الزّجاج و العیدان، ایشرب من قبل عروته؟ قال: لا یشرب من قبل عروّة كوز ولا ابريق و لا قدح، ولا يتوضّؤ من قبل عروته: ^۴ علی بن جعفر از برادرش موسی بن جعفر (ع): می‌گوید از برادرم پرسیدم از کوزه و پارچ خواه از جنس قدح باشد خواه از جنس شیشه و چوب، آیا از آن قسمت از لبه که چسبیده به دسته است می‌توان آب خورد؟ فرمود: نباید از طرف دسته کوزه و ابريق (تنگ آب لوله دار) و قدح آب نوشید و نباید از طرف دسته آنها وضو گرفت.

توضیح:

۱- ظاهراً علی بن جعفر قبلاً چیزی در این مورد شنیده بوده^۵ برای اطمینان از امام می‌پرسد و انواع ظروف آب را نام می‌برد.

۲- امام در پاسخ از نوشیدن آب از آن سمت که چسبیده به دسته است نهی می‌کند و همینطور از شستن دست و صورت. بنابراین با ظروفی مانند فنجان، استکان دسته‌دار، لیوان دسته‌دار و... دو نوع می‌توان آب خورد، یکی مکروه و

۱. همان مرجع.

۲. وسائل الشیعة، ابواب آداب المائده، باب ۹۲.

۳. بحار، ج ۲۶، ص ۴۷۴.

۴. همان مرجع.

۵. حدیث‌های بعدی گواه این است.

دیگری مستحب. خوردن از سمتی که به دسته چسبیده است مکروه و از قسمت‌های دیگر مستحب می‌شود. زیرا ترک هر مکروه مستحب است.

۳- بدیهی است محل اتصال دسته در نزدیکی لبه تنها نقطه این قبیل ظروف است که معمولاً موادی در آنجا می‌چسبند و رسوب می‌کند و فاسد می‌شود که هم در نوشیدن آب فاقد ایمنی است و هم در شستن صورت به ویژه چشم.

عن ابی جعفر(ع) قال: ... و ایتاک و موضع العروة ان تشرّب منها: ^۱ امام باقر(ع) فرمود: مواظب باش که هرگز از موضع دسته، آب نخوری.

ممکن است کسی بگوید: من در نظافت و بهداشت ظرف‌های خانه‌ام می‌کوشم و موضع دسته را نیز همیشه پاکیزه نگه می‌دارم پس می‌توانم از همان موضع نیز آب بخورم. لیکن اسلام می‌خواهد همه افراد نسبت به قواعد ایمنی عادت کنند زیرا اولاً بهداشتی‌ترین فرد نیز گاهی اشتباه می‌کند، ثانیاً همیشه و در همه جا اختیار ظرف در دست هر کس نیست.

عن ابی جعفر(ع): لا تشرّب من موضع اذنه و لا من موضع کسره فانه مقعد الشیطان: ^۲ امام باقر(ع) فرمود: از موضع دسته و از محل شکستگی (محل ترک خورده یا سوراخ شده یا لب پریده) ظرف آب نخور، زیرا این دو موضع نشیمنگاه شیطان (میکروب) است.

نهی رسول الله(ص) عن اختناث الاسقیة: ^۳ پیامبر اکرم صلی الله علیه و اله از «اختناث» ظروف آب نهی کرده است.

اختناث سه معنی دارد و حدیث ما هر سه را شامل است:

۱- اختناث: استفاده از محل شکستگی.

۲- اختناث: جمع کردن دهانه مشک آب و نهادن آن بر دهان برای نوشیدن.

۳- گذاشتن لوله ظرف (مانند لوله کتری، قوری، گلابدان و...) بر دهان و نوشیدن آب بدین طریق.

قال امیرالمومنین(ع): لا تشرّبوا من ثلمة الاناء و لا من عروته فانّ الشیطان یقعّد علی العروة: ^۴ علی(ع) فرمود: از

ترک و شکاف ظرف و از موضع دسته‌اش آب نخورید زیرا شیطان (میکروب) بر دسته می‌نشیند.

کان الثبی(ص) ... یصّ الماء مصّاً و لا یعبّه عبّاً و یقول انّ الکباد من العبّ، و کان لا یتنّفّس فی الاناء اذا شرب فان اراد

ان یتنّفّس ابعده الاناء عن فیه حتّی یتنّفّس: ^۵ رسول خدا(ص) آب را با نوعی مکیدن می‌نوشید و از درشت نوشی پرهیز

می‌کرد و می‌گفت: بیماری کباد نتیجه درشت نوشی است. و به ظرف آب تنفس نمی‌کرد هر وقت می‌خواست در وسط

نوشیدن آب تنفس کند، ظرف را دور می‌کرد سپس تنفس می‌کرد.

آب را با لذت بنوشید:

قال ابو الحسن(ع): انی اکثر شرب الماء تلذذا: ^۶ امام کاظم(ع) فرمود: من زیاد آب می‌خورم برای لذت بردن.

۱. بحار، ج ۶۶، ص ۴۷۴.

۲. همان، ص ۴۶۵.

۳. همان، ص ۴۶۳.

۴. بحار، ج ۶۶، ص ۴۶۹.

۵. همان، ص ۴۷۲.

۶. همان، ص ۴۵۵.

در حدیث دیگر از زیاده روی در آب نوشیدن نهی شده است. علامه مجلسی برای جمع بین دو حدیث احتمال‌هایی داده است که بهترین آنها این است: فرمایش امام کاظم (ع) به دفعات متعدد، ناظر است که آب بمقدار لازم را در دفعات متعدد می‌نوشیده جهت اتذاذ از آن. و حدیث دوم (همراه چند حدیث دیگر) ناظر به زیاده روی در کمیت و مقدار آب نوشیدن در شبانه روز است.

آب نوشیدن مفید است حتی (آب درمانی) که اخیراً تبلیغ می‌شود، باز صحیح است لیکن زیاده روی در هر چیز و در نوشیدن آب مضر است. یک حدیث می‌گوید: از زیاده روی در آب خوردن بپرهیزید زیرا آن ماده هر درد است. و در حدیث دیگر آمده: اگر مردم کمتر آب بخورند، بدن‌های شان سالم می‌شود.^۱ اما سند حدیث اول (ارسال) دارد و حدیث دوم سند ندارد. در هر صورت افراط و زیاده روی در هر امری نیکوئیده و مضر است حتی آب درمانی باید در حدی باشد که دستگاه کلیه بتواند آن را تصفیه کند و بیش از ظرفیت طبیعی آن نباشد.

قال ابو عبد الله (ع): من تلذذ بالماء في الدنيا، لذذ به الله من اشربة الجنة؛^۲ امام صادق (ع) فرموده: هر کس در این دنیا آب را با لذت بنوشد، خداوند او را از لذت نوشیدنی‌های بهشت برخوردار می‌کند.

در مبحث «ایمنی و تغذیه» گفته شد که از غذاهای چندش آور باید پرهیز کرد حتی بهداشتی‌ترین غذا اگر همراه با احساس اشمئزاز خورده شود، عامل بیماری و دستکم عامل تحرکات منفی در دستگاه گوارش می‌شود. عکس این قضیه خوردن با لذت است که بر گوارائی غذا و آب می‌افزاید و دستگاه گوارش را تحریک مثبت می‌کند. لیکن تشویق به خوردن آب با لذت یک امر مسلم در اسلام است اما نسبت به خوردن غذا با لذت چنین تشویقی نشده - یا من به یافتن آن در متون اسلامی موفق نشده ام - همین قدر مسلم است که غذا را باید با اشتها خورد و از غذا بدون اشتها باید پرهیز کرد.

آب و ایمنی در محیط کار:

امکان گزینش آب و در صدد استفاده از بهترین آب بودن، در شرایطی با شرایط دیگر فرق میکند. ممکن است کسی شهروند یک کشوری باشد که اساساً فاقد بهترین آب است. یا ساکن شهری باشد که آبش از کیفیت لازم برخوردار نباشد، و همینطور است هوا. در فرهنگ اسلام مهاجرت با انگیزه بهره مندی از مدنیت، از فرهنگ و دین، نجات از بدویت، تایید و افراد برای آن تشویق شده اند و در مواردی واجب است و (تعرب بعد الهجرة) گناه کبیره است.^۳ اما مهاجرت با انگیزه بهره مندی از آب یا هوای بهتر مورد تشویق قرار نگرفته است. مگر در شرایطی که زندگی کسی در یک محیط آب و هوایی با خطر مواجه شود. در این صورت اگر خطر جانی حتمی باشد، مهاجرت واجب می‌شود و او در حد امکاناتش باید برای یافتن محیط سازگار تر در صدد هجرت باشد.

یا در صدد اصلاح آب بوسیله جوشانیدن و تصفیه و یا تأمین آب از مناطق دیگر باشد.

در حدی که مصداق «حرج» نباشد.

بهر صورت، آب مصرفی درون شهری از جهاتی به اصطلاح (آش خاله) است، اما کسی که می‌خواهد یک موسسه ای در خارج شهر تاسیس کند کارگاه یا کارخانه ای که عده ای در آن کار خواهند کرد، باید در انتخاب محل و مکان موسسه کیفیت آب را یکی از فاکتورهای تعیین کننده در نظر بگیرد. آب آزمایش شود و ویژگی‌های آن مشخص گردد.

۱. همان مرجع.

۲. همان، ص ۴۵۴.

۳. پیشتر توضیح داده شد.

تا همه توصیه‌ها و شرایطی که در این مبحث آمده در آن قابل عمل باشد، از آن جمله همین آخرین توصیه یعنی: آب محیط کار باید از نظر مزه و ترکیبات طوری باشد که کارکنان بتوانند آن را با لذت بنوشند.

این موضوع در تعیین محل شهرک‌های صنعتی که در کنار شهرها ایجاد می‌شود، باید دقیقاً مراعات شود. اگر کارگران و کارکنان یک مجتمع، آب آن مرکز را با کراهت و چندی بخورند، بی‌تردید همیشه بر «نشاط» شان لطمه و صدمه وارد خواهد شد و در مبحث «ایمنی و نشاط» خواهیم دید که فرد فاقد نشاط حادثه‌ساز می‌باشد و ممکن است خود و همکاران و مجتمع را یک جا به باد فنا بدهد.

ممکن است از نظر بهداشت و ایمنی فردی، ترکیبات آب مهمتر از مزه و طعم آن باشد و چنین نیز هست. اما برای محیط کار جذابیت مزه آب مهمتر و ضروری‌تر است تا موجب چندی نوشنده آن نگردد و رنجش آگاهانه یا ناخودآگاه او را فراهم نکند که وی فاقد نشاط لازم باشد.

در نوار نسبیت، اولویت‌ها در تعیین و تشخیص آب استاندارد برای یک موسسه کاری برون شهری، اولویت اول با طعم و مزه آن است و معیار آن «امکان تلذذ با آن آب» است. آبی که نتوان آن را تلذذ نوشید، برای محیط کار مناسب نیست گرچه از نظر ترکیبات دارای همه شرایط لازم باشد.

نکته مهم این است این گونه کارگران و کارکنان همیشه با دو نوع آب سرو کار دارند: آب شهر که محل سکونت آنهاست و آب محل کار. و شکی نیست که چنین فردی یکی از آن دو را بر دیگری ترجیح خواهد داد. و از جانب دیگر او به هیچکدام از آن دو آب عادت نخواهد کرد، و همیشه نسبت به آب مرجوح احساس رنجش و عدم رضایت خواهد داشت. اگر آب مرجوح همان آب محل کار باشد، میان او و محیط کار نه تنها صمیمیت حاصل نمی‌شود، بلکه عاملی برای اجنبی بودن و روحیه تنفر در او، خواهد بود. و این یعنی از دست دادن نشاط، فقدان نشاط نیز عامل حادثه است. بنابراین: امکان التذاذ از آب، شرط اصلی آب محیط کار برون شهری است.

طعم آب: امام صادق(ع) فرمود: طعم الماء طعم الحیاة: ^۱ طعم آب طعم حیات است.

این سخن از امام باقر(ع) نیز وارد شده است.

رسول اکرم(ص): الماء سید الشراب فی الدنيا و الاخرة: ^۲ آب سرور نوشیدنی‌هاست در دنیا و آخرت.

قرآن: افرأیتم الماء الذی تشریبون - انتم انزلتموه من المزن ام نحن المنزلون - لو نشاء جعلناه اجاجاً فلو لاتشکرون: ^۳

آیا در آبی که می‌خورید دقت می‌کنید - آیا شما آن را از ابر فرو می‌آورید یا ما (خداوند) آن را فرو می‌فرستیم - اگر بخواهیم آن را تلخ‌مزه می‌گردانیم پس چرا شکر نمی‌کنید.

در مصرف آب اسراف نکنیم:

عن ابی عبدالله(ص) قال: انّ القصد امر یحبّه الله عزوجلّ و انّ السرف ینغضه حتّی طرحک التّوأة فائها تصلح لشیء، و

حتّی صبک فضل شرابک: ^۴ امام صادق(ع) فرمود: اقتصاد (مصرف با حساب و کتاب و میانه روی در آن) چیزی است

^۱ بحار، ج ۶۶، ص ۴۴۷.

^۲ بحار، همان، ص ۴۵۱.

^۳ سوره واقعه، آیه‌های ۷۰، ۶۹، ۶۸.

^۴ خصال، ج ۱، ص ۹ - بحار، ج ۷۱، ص ۳۴۶.

که خداوند آن را دوست دارد و اسراف را نکوهش می‌کند، حتی اگر هسته خرما و میوه را که ممکن است به کار آید، دور بیندازی اسراف کرده‌ای، و حتی اگر ته مانده آب نوشیدنی را بپاشی مصداق اسراف می‌شود.

این اصل مختص خشک‌سالی یا مناطق کم آب، نیست. در هر مکان و در هر زمان اسراف بد و نکوهیده است. اگر نخواهیم ته مانده لیوان را بخوریم بهتر است آن را به ریشه گل، گیاه و درخت بریزیم یا در یک امر بهداشتی مصرف کنیم، خواه در خشک‌سالی باشیم و خواه در وفور برف و باران، خواه در کویر باشیم و خواه در جلگه‌های پر آب.

عن ابی جعفر(ع) اِنَّهٗ قَالَ: اَمَّا الْمُنْجِيَاتُ فَخَوْفُ اللَّهِ فِي السَّرِّ وَالْعَلَانِيَةِ، وَالْقَصْدُ فِي الْغِنَا وَالْفَقْرِ، وَكَلِمَةُ الْعَدْلِ فِي الرِّضَا وَالسَّخَطِ: ^۱ امام باقر(ع) فرمود: اَمَّا كَرْدَارِهَائِي كِه اِنْسَان رَا (در آخرت) نجات می‌دهند عبارتند از: ترس و پروا داشتن از خداوند در پنهان و آشکار، و اقتصاد (پرهیز از اسراف) در فراوانی و کمیابی، و گفتن کلمه عدل در حال غضب و آرامش.

عن ابی عبدالله(ص) قَالَ: اَدْنَى الْاِسْرَافِ هِرَاقَةُ فَضْلِ الْاِنَاءِ...: ^۲ امام صادق(ع) فرمود: آغازگاه اسراف دور ریختن آبی است که در ته ظرف می‌ماند.

سليمان ابن صالح، قَالَ: قَلْتُ لِابِي عَبْدِ اللَّهِ (ص) مَا اَدْنَى مَا يَجِيئُ مِنَ الْاِسْرَافِ؟ قَالَ: اِبْتِدَالُكَ ثَوْبَ صَوْنِكَ، وَاهْرَاقَ فَضْلِ اِنَائِكَ، وَاَكْلَكَ التَّمْرِ وَرَمِيكَ بِالْثَوْبِ هِيَهْنَا وَهِيَهْنَا: ^۳ سليمان ابن صالح می‌گوید: از امام صادق(ع) پرسیدم: حداقل اسراف چیست؟ فرمود: لباس معمولی خودت را به جای لباس کار بپوشی و آن را مبتذل کنی، ته مانده آب را دور بریزی، خرما را بخوری هسته آن را این طرف و آن طرف بیندازی.

ابتدال: کم بها دادن به چیزی: چیز ارزشمند را در کار بی‌ارزش یا کم ارزش به کار گرفتن - به لباس کار نیز «ثوب» بذله» گفته شده برای اینکه در معرض فرسایش و پاره شدن قرار می‌گیرد.

خلاصه اصول ایمنی در مورد آب:

- ۱- از آب مرداب‌ها و برکه‌ها نباید برای شرب استفاده کرد. و نباید آنها را در معرض شرب افراد قرار داد.
- ۲- آبی که در اثر تابش خورشید گرم شده، صلاحیت نوشیدن، استحمام، شستن دست و صورت و تهیه غذا بوسیله آن، را ندارد و پرهیز از آن در این قبیل کارها ضرورت دارد.
- بنابراین، منبع‌های هوایی، تانکرهای هوایی که در مراکز کاری و کارخانه‌های برون شهری (یا درون شهری) به کار گذاشته می‌شوند باید دو جداره باشند و میان جداره‌ها پشم شیشه یا هر عایق دیگر قرار گیرد تا آب توسط تابش خورشید گرم نشود.
- ۳- مطلوبترین و استانداردترین آب، آب جوشانیده شده است. و اگر چنین امکانی نباشد - که در اکثر شرایط و موارد نیست - دستکم بوسیله مواد ضد میکروب و هر نوع ویروس و باکتری، تصفیه شود.
- ۴- از آب‌های چشمه‌های آبگرم که بوی گوگرد از آنها برمی‌خیزد، اکیداً پرهیز شود و در هیچ مصرفی از آن (غیر کشاورزی) استفاده نشود.

^۱ بحار، ج ۷۱، ص ۳۴۶، ۳۴۷.

^۲ وسائل الشیعه: ابواب احکام الملابس، باب ۲۸.

^۳ همان مرجع.

- ۵- شفا جوئی از چشمه‌های گوگردی، تنها یک خرافه است، و بر فرض مفید بودن آنها، ضررشان بیش از نفعشان است و ایمنی را بشدت تهدید می‌کنند.
- ۶- طعم و مزه آب در حدی دلچسب باشد که التذاز از آن ممکن باشد و بر نشاط کارکنان و کارگران بیفزاید و به صمیمیت آنان با محیط کار، لطمه نزند.
- ۷- آب یکی از عوامل مهم نشاط و نشاط یکی از عوامل مهم ایمنی است.
- ۸- طعم آب طعم حیات است، آب بدمزه در عرصه ناخودآگاه فرد سخت عصبانی کننده است و ناقض نشاط می‌باشد. گرچه در خود آگاهی برای استفاده از آن توجیه شده و قانع شود.
- ۹- آب بهترین نوشیدنی است. بنابراین فرهنگ برخی از جامعه‌ها که آب نوشی را کنار گذاشته و به انواع آب میوه مصنوعی (و حتی طبیعی) روی آورده‌اند - مانند ساکنین شهر لندن - از نظر اسلام مرجوح است.
- ۱۰- اسراف در مصرف آب در هر زمان و مکان، در هر شرایط جغرافی، نکوهیده و حرام است.
- ۱۱- کمترین حد اسراف در مصرف، دور ریختن و هدر کردن ته مانده لیوان است.
- ۱۲- بیهوده کردن و دور انداختن هر چیزی که بنوعی به اصطلاح به درد می‌خورد اسراف است گرچه هسته یک میوه باشد.

آخرین توصیه در نوشیدنی‌ها:

استفاده از ظرف آبخوری مانند لیوان، شیشه نوشابه برای نقل و انتقال مایعات غیر نوشیدنی، زمینه را برای اشتباه افراد تشنه آماده می‌کند که لازم است از این رفتار پرهیز شود. و همچنین قرارداد مایع غیر نوشیدنی در محل آب نوشیدنی.

ممکن است در محیط کار به ویژه محیط‌های آزمایشگاهی، کارگری گروهی، مایعات مختلفی در ظرف‌های متعدد باشد و ماهیت کار، انتقال مایع از ظرفی به ظرف دیگر حتی به لیوان را ایجاب کند. لازم است طوری دقت شود که این قبیل ضرورت‌ها منشأ حادثه نشود. متأسفانه آمار حوادث در محیط‌های خانه، کار، محیط شهر، محیط زیست عمومی، نشان می‌دهد که این دقت در حد کافی عملی نمی‌شود.

قال الباقر(ع) ... ولا بشرب من سقاء حتی تعرف مافیة: ^۱ امام باقر(ع) فرمود: از هیچ ظرف مخصوص آب، ننوش مگر بدانی مایعی که در آن است، چیست.

^۱. بحار، ج ۷۸، ص ۱۸۹.

قرآن

هل تستوی الظلمات و النور: ^۱ آیا تاریکی‌ها و نور مساوی‌اند؟

وما یستوی الاعمی و البصیر و لا الظلمات و لا النور: ^۲ نه بینا و نابینا مساوی‌اند و نه تاریکی‌ها و نور.

ساختمان مسکونی و یا محل کار باید دارای نقشه‌ای باشد که ارتباط نور از بیرون با درون آن در حد کافی باشد و هیچ نیازی به روشن کردن چراغ در طول روز نباشد.

برخی از کشورها به دلیل مه آلود بودن و تداوم زیاد ابرها از روی ناچاری در اکثر روزها نیز از چراغ استفاده می‌کنند این پدیده موجب شده که در نظر آنان چندان فرقی میان نوری که منبعش خورشید است با سایر نورها، نباشد در نتیجه اصل بالا در آن جامعه‌ها مخدوش شده است.

جامعه‌های دیگری نیز - با اینکه همیشه آفتاب تابان دارند حتی در روزهای ابری نیز از نور کافی بهره‌مند هستند - با تقلید از آنها تا حدودی اصل فوق را رعایت نمی‌کنند، صرفه‌جویی در مساحت زمین نیز این تقلید را شتاب می‌بخشد شرایط اقلیمی و ویژگی جغرافی مورد بی‌اعتنائی قرار می‌گیرد معماری‌ای که مخصوص یک اقلیم خاص است برای همه جامعه‌های مقلد الگو می‌گردد و بالاخره در جامعه ما نیز در مواردی نقشه از نور پیروی نمی‌کند بلکه نور تابع نقشه می‌شود و هر جا با کمبود روبه رو می‌شود به عهده چراغ حواله می‌گردد.

اصل این است که هیچ گوشه‌ای از ساختمان در طول روز نیازمند چراغ نباشد و اگر به هر دلیلی جائی، فضائی، اطاقی، انباری فاقد نور کافی باشد چاره‌ای غیر از استفاده از چراغ نیست.

قال الصادق(ع): قال رسول الله(ص): ان الله کره لکم اربعاً و عشرين خصلة و نهاکم عنها، وعدّها الی ان قال: و کره ان یدخل الرجل البيت المظلم الا ان یکون بین یدیه سراج او نار: ^۳ امام صادق(ع) فرمود: پیامبر اکرم(ص) فرمود: خداوند بیست و چهار خصلت را برای شما نکوهش کرده است که شخص وارد ساختمان تاریک شود مگر در دسترس او چراغ یا مشعلی باشد.

عن ابی عبدالله(ع): ان رسول الله(ص) کره ان یدخل بیتاً مظلماً الا بسراج: ^۴ از امام صادق(ع): پیامبر اکرم(ص) از ورود به محل تاریک خودداری می‌کرد مگر با چراغ.

رابطه نور با ایمنی هم از جهت بهداشت است و هم از جهت حفاظت. محیط تاریک برای رشد و تکثیر و فعالیت میکرب مساعد است و فضای روشن از پرورش و تکثیر و فعالیت میکرب می‌کاهد و در شرایطی خود میکرب را از بین می‌برد. و همینطور است بوی خوش و بوی نامطبوع.

از نظر حفاظت نقش نور واضح است؛ محیط را در منظر دید قرار می‌دهد اشیاء حادثه‌ساز و عوامل خطر را می‌شناساند و به اصطلاح انسان بوسیله نور چاله را از چاه تشخیص می‌دهد.

^۱ سوره رعد، آیه ۱۶.

^۲ سوره فاطر، آیه ۲۰.

^۳ بحار، ج ۷۶، ص ۱۶۵ - همه موارد بیست و چهارگانه در همان جلد، ص ۳۳۸ - ۳۳۷ به طور مشروح آمده است.

^۴ فروع کافی، ج ۲، ص ۲۲۸ - وسائل الشیعه، ابواب احکام المساکن، باب ۱۱.

در حدیث زیر، نور در کنار چند امر بهداشتی دیگر، یکی از عوامل وسعت روزی و رشد اقتصادی معرفی شده است یعنی نور و روشنائی موجب ایمنی می‌شود و ایمنی اساسی‌ترین عامل رشد اقتصادی هر شخص است:

قال الصادق(ع): ان الله يحب الجمال و التَّجَمُّل و يكره البؤس و التَّبَاؤُس، فان الله عزوجل اذا انعم على عبد نعمةً احبَّ ان يرى عليه اثرها، قيل: و كيف ذلك؟ قال: ينظف ثوبه و يطيب ريحه و يحسن داره و يكنس افنيتها، حتى ان السراج قبل مغيب الشمس ينفي الفقر و يزيد في الرزق: ^۱

امام صادق(ع) فرمود: خداوند زیبایی و زیبایی‌گرایی را دوست دارد و از بی‌نشاطی و شلختگی متنفر است و خداوند دوست دارد نعمتی که به بنده‌اش می‌دهد آثار آن نعمت در پیکر و زندگی او مشهود باشد. پرسیدند: این چگونه می‌شود؟ فرمود: لباسش را پاکیزه کند، خودش را خشبو نماید، خانه‌اش را زیبا کند، آستانه‌ها (راهرو، حیاط، جلو درب) ی خانه‌اش را جارو کند، و حتی روشن کردن چراغ قبل از غروب خورشید روزی را زیاد می‌کند.

قال الرضا(ع): اسراج اسراج قبل ان تغيب الشمس ينفي الفقر: ^۲ امام رضا(ع) فرمود: روشن کردن چراغ قبل از غروب خورشید فقر را از بین می‌برد.

روشنائی عامل ایمنی و تاریکی عامل حادثه است، تاریکی عامل سقوط، آسیب دیدگی، خطا در کار و عمل و... است و نور عامل حفاظت. بنابراین تاریکی از عوامل فقر است و روشنائی از عوامل رشد اقتصادی.

^۱. بحار، ج ۷۶، ص ۱۷۶.

^۲. وسائل الشیعه، ابواب احکام المساکن، باب ۱۱.

کار در شب

نهی رسول الله (ص) عن الجداد فی اللیل: ^۱ رسول خدا (ص) از محصول برداری - برداشت میوه‌های باغ، جالیز و... - در شب، نهی کرده است.

شب خواه تاریک باشد و خواه روشن، کار کردن در آن مکروه است به ویژه کارهای پیچیده و یا سنگین. در فرهنگ اسلام روز برای فعالیت است و شب برای آرامش:

الله الذی جعل لکم اللیل لتسکنوا فیه و النهار مبصراً: ^۲ اوست خدائی که قرار داد شب را تا در آن آرام بگیرد و قرار داد روز را نمایاننده.

روشنائی روز همه چیز را به نمایش می‌گذارد.

یا تیکم بلیل تسکنون فیه: ^۳ شب را برای شما می‌آورد تا در آن آرام بگیرید.

اولم یروا انا جعلنا اللیل لیسکنوا فیه و النهار مبصراً: ^۴ آیا نمی‌بینند که ما شب را قرار دادیم تا در آن آرام شوند و روز را نمایاننده.

وجعل اللیل سکناً: ^۵ و قرار داد شب را آرامش.

وجعلنا اللیل لباساً و جعلنا النهار معاشاً: ^۶ و قرار دادیم شب را پوشش (لباس فراگیر) و روز را تامین معاش.

کار در شب معمولاً با عدم «نشاط» و با نوعی کسالت همراه است و کار در روز معمولاً با نشاط همراه است و در بخش «ایمنی و نشاط» خواهیم دید که نشاط یکی از عوامل و شرایط ضروری ایمنی است.

شیفت شب: کار در شب مکروه است نه حرام. پس می‌توان در شب به کار پرداخت لیکن باید هم کار فرما و هم کارگر برای شیفت شب بیش از روز توجه کنند تا حدی که نشاط تامین شود و کسالت کاملاً از بین برود، و با بیان دیگر: استانداردهای شیفت شب برای تامین ایمنی در موارد زیادی با استانداردهای شیفت روز فرق دارد خواه از جانب کار فرما و خواه از جانب کارگر.

برای کارگری که شب را به کار پرداخته جبران بی‌خوابی از دو جهت مشکل است: اول اینکه خواب در روز از نظر ماهیت نمی‌تواند جایگزین معادل و مساوی با ماهیت خواب شب باشد. خوابیدن همراه با آهنگ طبیعت و خوابیدن در زمان آهنگ بیدار باش طبیعت، فرق دارد. درست مانند شنا همجهت با جریان آب و شنا در جهت مخالف جریان آب. دوم اینکه: دقیقترین فرد در جبران خواب شبانه بوسیله خوابیدن در روز، دچار مسامحه می‌شود و از تامین خواب بمقدار کافی هم از جهت کیفیت و هم از جهت کمیت باز می‌ماند.

قرآن می‌فرماید: هو الذی جعل لکم اللیل لباساً و التوم سباتاً و جعل النهار نشوراً: ^۷ اوست خدائی که قرار داد برای شما شب را پوشش و خواب را آسایش، و قرار داد روز را انگیزش و تحرک.

۱. بحار، ج ۷۶، ص ۳۴۵.

۲. سوره غافر، آیه ۶۱.

۳. سوره قصص، آیه ۸۲.

۴. سوره نمل، آیه ۸۲.

۵. سوره انعام، آیه ۹۶.

۶. سوره نبأ، آیه ۱۱.

۷. سوره فرقان، آیه ۴۷.

ماهیت و نور روز (نور خورشید) انگیزاننده است، ماهیت و تاریکی شب خواباننده است، نور چراغ هر چه باشد و با هر مقداری تامین شود فاقد انگیزشی است که در ماهیت و نور روز هست.

پدیده‌ای به نام «شیفت شب» از ره‌آوردهای منفی «عصر کمیت» است تنها عامل پدید آورنده آن افزون طلبی صاحب سرمایه است خواه سرمایه متعلق به بخش خصوصی باشد و خواه متعلق به بخش دولتی. او می‌خواهد امکانات و تجهیزات، یک ساعت نیز از سوددهی باز نماند. با وجود عرضه گسترده نیروی کار و محدودیت تقاضای آن و کثرت جمعیت‌ها و پدیده‌ای بنام بی‌کاری هیچ نفع اجتماعی‌ای بر شیفت شب مترتب نیست تنها صرفه جوئی در «وقت امکانات» است که سلامتی انسان‌ها فدای ارزش وقت امکانات می‌شود.

بر اساس تبیین‌های اسلامی محرومیت از آرامش شبانه محرومیت از یک رکن اساسی ایمنی است. و اگر شیفت شب از دیدگاه دست اندرکاران همه‌دانش‌ها و همه‌بینش‌ها، صحیح و مفید باشد، از دیدگاه دست‌اندر کاران دانش ایمنی هرگز مهر تایید نخواهد خورد.

حدیث‌هایی که در آغاز این مبحث ارائه شدند و توصیه می‌نمایند «بدون چراغ به مکان‌های تاریک وارد نشوید» مرادشان ورود در روز است زیرا اساس کار در شب مکروه است تا چه رسد به ورود به مکان‌های تاریک. و نیز لزوم چراغ در شب واضح است و حدیث به توضیح واضح‌تری نمی‌پردازد. این حدیث‌ها به ما دستور می‌دهند که در روز روشن به مکان‌هایی که نور کافی ندارند بدون چراغ وارد نشوید.

ورود به انبار به ویژه انبار اشیاء اسقاطی کارخانه، زیر زمین‌ها، کانال‌های لوله کشی، تهویه مرکزی، دالان‌ها و... که معمولاً در روز فاقد نور کافی هستند بدون تامین نور کافی، یک رفتار ضد ایمنی است. و از نظر شرعی به میزان احتمال خطر، وابستگی دارد. اگر احتمال هیچ خطری نیست در این صورت فقط به عنوان «ورود به محل تاریک» مکروه می‌شود زیرا خود این موضوع بدون عطف نظر به خطر، مکروه است.

احتمال خطر، یک عنوان است (خواه در تاریکی باشد و خواه در روشنایی) پرهیز از آن واجب است. و همین نکته ظریف و مهم است که دقت اسلام در امور ایمنی را نشان می‌دهد.

اسلام هم شجاعت را تحسین می‌کند و فرد شجاع از سمبل‌ها و الگوهای جامعه اسلامی است و هم از کوچکترین تهور نابخردانه منع می‌کند. هم دقت در امور ایمنی را توصیه می‌کند و هم از جبونی و وسواسی‌گری در آن، نهی می‌نماید.

ورود به مکان‌های تاریک در شب از دو جهت مکروه است:

الف) برای اینکه «فعالیت در شب» است، کار در شب مکروه است:

ب) برای اینکه «ورود به محل تاریک» است، و این عمل خواه در شب و خواه در روز مکروه است.

احتمال خطر و عدم آن، عنوان دیگر است که در صورت وجود، پرهیز از آن واجب و تهور نسبت به آن حرام می‌شود.

پرستاری:

حفظ جان و تن واجب است و به خطر انداختن آنها حرام. اما گذشتن از جان و تن در راه اعتلای انسانیت بالاترین ایثار است. یعنی یک چیز صد در صد نامطلوب و حرام مانند خودکشی در شکل و ماهیت جهاد به یک چیز صد در صد مطلوب و ارزشمند بل بالاترین ارزش تبدیل می‌شود.

کار در شب مکروه است اما وقتی که در ماهیت و شکل پرستاری انجام می‌یابد مطلوب‌ترین و مستحب‌ترین اعمال است. اگر پرستاری و خدمت به سلامتی جان و تن انسان‌ها با نیت خدائی باشد بی‌هیچگونه تردیدی هر دقیقه آن از دقایقی که برای نماز شب (که صمیمی‌ترین عبادت انسان با خدایش است) ارزشمندتر است.

از ده‌ها حدیث که درباره عیادت مریض، احوالپرسی، دلجوئی او آمده تنها به حدیث زیر بسنده می‌شود:

عن الصادق(ع): قال رسول الله(ص): من سعی لمريض في حاجة قضاها اولم يقضها خرج من ذنوبه كيوم ولدته امه: ^۱ از امام صادق(ع): پیامبر اسلام(ص) فرمود: کسی که برای رفع یک نیاز مریض سعی کند خواه به نتیجه برسد یا نه، از همه گناهانش خارج می‌شود - همه گناهان او آمرزیده می‌شود - مانند روزی که از مادر متولد شده است.

واضح است آن همه دقت، توجه و اهمیت که اسلام به ایمنی (بهداشت و حفاظت) افراد می‌دهد و پرستار سمبل اعلا‌ی تاملین‌کننده ایمنی و تحقق آن اهمیت‌هاست بجاست که برای یک عمل او ارزش این چنین قائل شود.

دو کس سخت بازنده است: دانشمند بی‌نیت و پرستار بی‌نیت.

برخی از کارهای دیگر نیز هست که عنوان «ضرورت» پیدا می‌کند، از این قبیل است کار آن کشاورزی که براساس نوبت بندی آب باید شبانه به آبیاری پردازد.

تاکید بر نور در روز و عکس آن در شب:

سخت است برخلاف عادت عمومی سخن گفتن. ممکن است فرد قانون‌شکن قهرمان تلقی شود اما فرد سنت شکن منفور است مگر بتواند سنت را شکسته و نوآوری خودش را سنت جای‌گزین آن نماید.

عادت عمومی و بینش غیر علمی مردم جهان براین است که شب‌ها باید از نور زیاد استفاده کرد و روزها چندان اهمیتی ندارد اما آن چه من از آیه‌های قرآن و حدیث‌ها می‌فهمم عکس این داروی، است. در اسلام بر استفاده از نور زیاد در روز تاکید شده و توصیه شده است در شب به حداقل نور لازم اکتفا شود.

اسلام می‌خواهد شب، شب باشد و در ماهیت خود بماند و روز، روز باشد و در ماهیت خویش نورانی‌تر باشد. درست است طرفداری از تاریکی با هیچ دلیلی قابل توجیه نیست اما تاریکی پرستی چیزی است از بین نبردن ماهیت شب چیز دیگر. شب با همان شب بودن و ماهیت ویژه‌اش، برای این طبیعت لازم است. دو دسته از آیه‌های قرآن را دیدیم دسته‌ای در مقام تمجید از نور و نکوهش تاریکی بود دسته‌ای دیگر در مقام معرفی ارزش یک نعمت بنام شب (که وجودش لازم بل حیاتی و ضروری است) بود. باید میان این دو موضوع اشتباه نشود.

روز هر چه روزتر بهتر، شب هر چه اکتفاء به نور لازم، بهتر. شاید گفته شود در این صورت این همه رفت و آمدهای شبانه و نقل و انتقال‌ها و... چگونه انجام یابد؟ باید گفت: کدام اصول علمی ثابت کرده است که این همه فعالیت‌ها و نقل و انتقال‌ها و کارهای شبانه که امروز در جامعه جهانی هست، درست و صحیح است؟ تا لازمه آن که استفاده از نور فراوان در شب است صحیح باشد؟ جالبتر اینکه در کشورهای پیشرفته فعالیت شبانه خیلی کمتر از کشورهای در حال توسعه است با اینکه کمیت گرایی در سطح عمومی جهان و همه جا «فقر مدرن» را پدید آورده و فقر مدرن، شب و روز را از مردم گرفته است.

^۱. وسائل الشیعه، ابواب الاحتضار، باب ۱۸.

عن ابی عبدالله(ع) قال: اربعة يذهبن ضياعاً: البذر في السبخة، و السراج في القمر، والاكل على الشبع، و المعروف الى من ليس باهله: ^۱ امام صادق(ع) فرمود: سه چیز است که هدر و ضایع می‌شود: بذر پاشی در زمین سبخه چراغ افروزی در شب مهتاب، غذا خوردن در حال سیری و نیکی به کسی که اهلیت آن را ندارد.

این حدیث شامل به اصطلاح «چراغ موش» تا بزرگترین چلچراغ‌های ایوان هارون الرشید است و همگی را در نور مهتاب ضایع می‌داند. شب که برای آرامش و غیر فعال بودن است روشنائی در حد نور مهتاب کامل، کافی است و روشن کردن چراغ برای کسانی که در بالکن خانه‌شان نشسته‌اند کاری ضایع و بی‌هوده است. همان امام(ع) که می‌گوید قبل از غروب آفتاب چراغ را روشن کنید هم او می‌گوید در نور مهتاب نیازی به چراغ نیست. شاید آنانکه ذوق شعری دارند این سخن را به آسانی بپذیرند. لیکن سخن در ذوق نیست یک اصل همه بعدی است اما برای جامعه امروزی که به شدیدترین نورها عادت کرده نور مهتاب کافی نیست. این عدم کفایت به دلیل افراط کاری بشر است و گر نه آن چه حدیث می‌گوید جان طبیعت و مقتضای ایمنی بشر است.

عادت به نور شدید:

استفاده از نور شدید مضر است و ایمنی چشم را مختل می‌نماید. چشم سالم چشمی است که بتواند در مهتاب شب نیازهای شبانه (نیازهای غیر کاری) را تأمین کند. امروز می‌توان گفت غیر از چوپان‌ها انسان‌های دیگر این توانائی چشمی را ندارند زیرا استفاده از منابع شدید نور مانند لامپ‌های قوی، نورافکن‌ها در اوقات کاری و غیر کاری، توان چشم افراد را کاهش داده است. کثرت روز افزون افراد عینکی نه به دلیل کار زیاد چشم بل به دلیل استفاده از نور شدید است. بنابراین:

۱- حتی الامکان از نور زیاد استفاده نکنیم.

۲- در اوقات فعالیت از نور کافی - نه کم و نه زیاد - و متناسب با محیط و ماهیت کار، استفاده کنیم.

۳- در اوقات فعالیت در برخی محیط‌ها حتی در روز باید از چراغ استفاده کرد و استاندارد نور را در نظر گرفت.

۴- در اوقات آرامش به نور متناسب و دارای آرامش، اکتفا کنیم.

مهمانی و نور: توصیه شده است برای خاطر مهمان چراغ‌ها را زودتر روشن کنید.

زیرا این عمل بنفسه یک احترام است و نیز مهمان در هر صورت کمتر با محیط آشنائی دارد. افراد غریبه با محیط، در روز روشن با اشیاء محیط مشکل دارند تا چه رسد به شب، پس در اعصار گذشته نیز - که چشم‌ها بوسیله نور شدید عادت زده نبودند - مهمان را به امید مهتاب گذاشتن درست نبود، نتیجه می‌گیریم استاندارد نور براساس آشنائی و عدم آشنائی با محیط متفاوت می‌شود.

البته این مساله تنها به اوقات آرامش مربوط است و در اوقات و محیط کاری استاندارد نور برای آشنا و ناآشنا یکسان است و هر دو باید از نوری که برای یک ناآشنا لازم است استفاده کنند. اینجاست که در محیط کار به یک اصل ایمنی می‌رسیم که خارج از «اصل کلی ایمنی» است یعنی در محیط کار ناچار از استاندارد دوم که برای ناآشنایان است استفاده می‌کنیم. زیرا در محیط‌های پیچیده کاری امروزی گاهی افراد آشنا در شرایط ناآشنایان قرار می‌گیرند.

^۱ خصال، ج ۱، ص ۱۲۶ - بحار، ج ۷۶، ص ۱۶۴.

^۲ سبخه: زمینی که به دلیل شوره زاری یا خاک پدید آمده از زلزله و آتشفشان که هنوز باکتری‌ها توان فعالیت در آن را نیافته‌اند، محصول نمی‌دهد.

عن ابی جعفر(ع) قال: لكل شیء ثمره و ثمره المعروف تعجیل السراج: ^۱ امام باقر(ع) فرمود: هر چیز ثمره‌ای دارد و ثمره میزبانی زودتر روشن کردن چراغ (به خاطر مهمان) است.

توضیح:

۱- در این حدیث نیز استفاده از نور زیاد یا تندو شدید برای بزرگداشت مهمان سفارش نشده بل زودتر روشن کردن چراغ توصیه شده است. و مساله لزوم نور زیاد برای افراد ناآشنا با محیط (خواه مهمان یا غیر مهمان) چیز دیگر است.

۲- حدیث در مقام بیان حقی از حقوق مهمان است خواه یک فرد باشد و خواه یک جمعیت، که همان زودتر روشن کردن است.

اگر مهمانی عنوان «جشن» را داشته باشد شاید استفاده از چراغ‌های فراوان بدان عنوان، اشکالی نداشته باشد و منعی در متون اسلامی وارد نشده مگر در حدی که سر از اسراف در آورد.

۳- شنیده می‌شود که از نظر اسلام در نور اسراف نیست اما من دلیلی بر این گفتار نیافتم.

^۱. بحار، ج ۷۵، ص ۴۵۱ - خصال، ج ۱، ص ۸.

ایمنی و رنگ محیط

محیط مسکونی و محیط کار

قرآن

- ۱- عالیهم ثياب سندس خضر: ^۱ بر پیکرشان (اهل بهشت) لباس‌های دیبای سبز است.
 - ۲- و یلبثون ثياباً خضراً من سندس: ^۲ و می‌پوشند (اهل بهشت) لباس‌های دیبائی سبز.
 - ۳- متکئین علی رفر ف خضر عبقری حسان: ^۳ و تکیه می‌کنند بربالش‌های سبز و بساط زیبای ارزشمند.
 - ۴- وانبثنا به حدائق ذات بهجة: ^۴ و رویانیدیم بوسیله آن (باران) باغ‌های نشاط انگیز.
 - ۵- وتری الارض هامدة فاذا انزلنا علیها الماء اهترت وربت وانبثت من کل زوج بهیج: ^۵ و می‌بینی زمین را خشک و افسرده سپس که فرو می‌فرستیم بر آن آب را به جنبش می‌آید و بارور می‌شود و می‌رویاند از هر زوج - گیاهان نر و ماده - نشاط انگیز.
 - ۶- قال ائّه یقول ائّها بقرة صفراء فاقع لونها تسر الناظرین: ^۶ موسی گفت خدا می‌گوید آن گاوی است زرد رنگ خالص، رنگش شاد می‌کند نگاه کنندگان را.
 - نهج البلاغه: و النظر الى الخضره نشرة: ^۷ نگاه کردن به سبزه نشاط می‌آورد.
 - قال الصادق (ع) ... قلوب المومنین خضر فهی تحنّ الی اشکالها: ^۸ امام صادق (ع) فرمود: قلب مومنان سبزاست و به سبزی اشتیاق دارد.
 - النبي (ص) ، کان احب الصبغ الیه الخضره: ^۹ محبوب‌ترین رنگ برای رسول خدا (ص) رنگ سبز بود.
 - النبي (ص) ، کان احب الصبغ الیه الصفرة: ^{۱۰} محبوب‌ترین رنگ برای رنگ آمیزی اشیاء در نظر رسول خدا رنگ زرد بود.
- توضیح:** محبوب‌ترین رنگ طبیعی برای پیامبر صلی الله علیه اله رنگ سبز بوده است. اما وقتی که می‌خواست لباس یا چیزی را رنگ آمیزی کند، رنگ زرد را دوست می‌داشت.
- صبغ:** رنگ آمیزی کردن - و نیز: چیزی که به وسیله آن اشیاء را رنگ می‌کنند.
- ممکن است هر دو رنگ را به یک میزان دوست می‌داشته برخی آن را و برخی دیگر این را روایت کرده‌اند.

۱. سوره انسان، آیه ۲۱.

۲. سوره کهف، آیه ۳۱.

۳. سوره رحمن، آیه ۷۶.

۴. سوره نمل، آیه ۶۰.

۵. سوره حج، آیه ۵.

۶. سوره بقره، آیه ۶۹.

۷. نهج البلاغه، غریب کلامه، ۳۹۲.

۸. بحار، ج ۲۶، ص ۲۰۰.

۹. کنز العمال، ج ۷، ص ۱۱۸.

۱۰. همان مرجع.

با مختصر توجه روشن می‌شود که این آیه‌ها و حدیث‌ها رنگ سبز و زرد را برای محیط بهترین رنگ با ویژگی نشاط آفرین معرفی می‌کنند خواه محیط خانه باشد و خواه محیط کار. لیکن مراد از سبز و زرد حد متوسط آنهاست نه سبز خیلی تند و نه کم‌رنگ و به مصداق «خیر الامور اوساطها» رنگ سبز عدسی تعیین می‌یابد که نه دچار افراط است و نه دچار تفریط.

محمد بن علی قال: رایت علی ابی الحسن (ع) ثوباً عدسیاً^۱ محمد بن علی می‌گوید: امام کاظم (ع) را دیدم که لباس سبز عدسی پوشیده بود.

و همچنین رنگ زرد که در مورد «گاو معروف بنی اسرائیل» در قرآن آمده بیانگر حدّ وسط رنگ زرد است زیرا هیچ گاوی یافت نمی‌شود که رنگ زرد تند داشته باشد. رنگ زردی که گاو می‌تواند داشته باشد رنگ چوبی است که امروز گاهی با مسامحه به آن کرمی نیز می‌گویند.

در حوالی سال ۱۳۶۹ شهرداری تهران مقرر کرده بود همه چیز در خیابان‌ها از جمله درب دکان‌ها با رنگ زرد تند و مواردی نیز با رنگ سبز تند رنگ‌آمیزی شود. گویا حضرات (مثلاً) اسلامگرائی کرده و این سلیقه را از منابع اسلامی گرفته بودند!! هم از منظور اسلام غافل بودند و هم از اصل اعتدال که در هر مورد و در هر کار سخت مورد توجه اسلام است. با انزجار مردم و استهزای مطبوعات مجبور شدند دستور اکیدشان را لغو کنند.

بهترین رنگ برای محیط کار، محیط خانه، ابزار، دستگاه‌ها، ماشین‌های تولید، میز، صندلی و... به ترتیب رنگ سبز عدسی و رنگ زرد چوبی، می‌باشد.

در مبحث «ایمنی و لباس» خواهد آمد که بهترین رنگ برای لباس رنگ سفید است به دنبال آن سبز عدسی و زرد چوبی قرار دارند.

رنگ قرمز:

برخی از حیوانات مانند برخی از گاوها به ویژه بعضی از گاو میش‌ها با مشاهده رنگ قرمز احساس حمله برای‌شان دست می‌دهد. رنگ سرخ رنگ خون است غریزه حمله را در حیوان تحریک می‌کند که همان تاثیر را در روح انسان نیز دارد لیکن انسان به دلیل مجهز بودن به عقل و خرد، خویشتن را کنترل می‌کند گرچه این خردورزی به طور ناخودآگاه باشد. اما در ورای این کنترل ناخودآگاه یک تأثر منفی ناخودآگاه نیز هست. یعنی دو نوع آسیب به روح و روان شخص وارد می‌شود: اول اینکه روان و دستگاه اعصابش تحریک منفی می‌شود. دوم اینکه شخصیت درون ناچار می‌شود آن تحریک را کنترل کند که خود یک نوع درگیری درون شخصیتی است.

در متون حدیث آمده است «انّ الشیطان یحبّ الحمره» شیطان رنگ سرخ را دوست دارد.

عن جعفر (ع) عن ابیه (ع): انّ رسول الله صلی الله علیه و آله امرهم بسبع و نهامهم عن سبع: امرهم بعیادة المرضى و اتباع الجنائز و ابرار القسم و تسمیت العاطس و نصر المظلوم و افشاء السّلام و اجابة الداعی. و نهامهم عن التّختم بالذهب و الشّرب فی آنية الذهب و الفضّة و عن المیائثر الحمر و عن لباس الاستبرق و الحریر و الغزّ و الارجوان:^۲

^۱ وسائل الشیعه، ابواب احکام الملابس، باب ۱۷.

^۲ بحار، ج ۷۶، ص ۳۳۸.

امام صادق(ع) از امام باقر(ع) نقل می‌کند که: رسول خدا(ص) امتش را به هفت چیز مامور کرده است و آنها را از هفت چیز نهی کرده است، امرشان کرده به: عیادت از بیماران، تشییع جنازه‌ها، عمل به آن چه سوگند خورده‌اند، به شخص عطسه کننده «یرحمک الله» بگویند، از مظلوم دفاع کنند، سلام را واضح ادا کنند و دعوت دوستان و مومنان را بپذیرند.

و آنان را نهی کرده از: استفاده از انگشتر طلا، نوشیدن در ظروف طلائی و نقره‌ای، انتخاب تشک‌های قرمز، پوشیدن لباس دیبا، حریر، نوغان - سه نوع لباس که همه از ابریشم تهیه می‌شوند - و از رنگ ارغوانی.

توضیح:

۱- این حدیث با مختصر تفاوتی در لفظ، از طریق و سند دیگر نیز آمده است.^۱
۲- در هفت مورد اول، زنان از تشییع جنازه معاف شده‌اند. و در هفت مورد دوم زنان در پوشیدن لباس ابریشم و استفاده از طلا مجاز شده‌اند.

۳- از نظر ترکیب ادبی حدیث هم ممکن است مراد از ارغوان لباس ارغوانی رنگ باشد و هم ممکن است هر شیئی و چیز ارغوانی باشد و استفاده از این رنگ به طور کلی نکوهش شده باشد. بهر صورت خیلی بعید است که اسلام رنگ ارغوانی را برای محیط خانه و کار بپسندد. زیرا در پیام این حدیث دستکم لباس ارغوانی و دستکم برای مردان نکوهش شده است پس تکلیف محیط کار و خانه روشن است.

۴- نهی از تشک‌های قرمز، به ما می‌آموزد که این رنگ برای مبل، صندلی، و... و نیز برای ابزارکار، ماشین‌های تولیدی، دیوار محیط، پسندیده نیست به ویژه با توجه به حدیث‌های دیگر و مخصوصاً به «الشيطان يحبّ الحمرّة».

قال النبي صلى الله عليه واله لعلي(ع): اياك ان تتختم بالذهب فائها حليلتك في الجنة، و اياك ان تلبس القسسى، و اياك ان تركب ميثرة حمراء فائها من مياثر ابليس: ^۲ رسول اکرم(ص) به علی(ع) فرمود: از انگشتر طلا پرهیز کن و آن در بهشت برای تو حلال خواهد بود، و مبادا لباس قسی - لباس خشن، یا لباسی که موجب خشونت قلب می‌شود - بپوشی. و هرگز بر میثره سرخ سوار نشو زیرا آن از میثره‌های ابلیس است.
میثره: این لفظ سه کاربرد دارد: تشک، نمد زین و تشک زین.

نمد زین: نمدی بطول و عرض ۱/۵ متر که بر پشت اسب می‌انداختند و زین را روی آن می‌گذاشتند هنوز هم مرسوم است.

تشک زین: گاهی برای راحتی سوار تشکی به شکل خود زین درست کرده و روی زین تعیبه می‌کنند که تشک زین نامیده می‌شود. این تشک از ابزار و اجزای اصلی زین و براق نیست در سوار کاری مسابقه‌ای، رزمی و هر نوع سواری جدی برای کار جدی که چابکی را لازم داشته باشد، مناسب نیست و از نظر ایمنی نیز قابل اطمینان نمی‌باشد.

در لسان حدیث به تشک صندلی خودروهای امروزی نیز میثره گفته شده این موضوع در حدیث‌هایی که در مقام پیشگویی اوضاع آخرالزمان آمده‌اند، عنوان شده است:

یرکبون المياثر وياتون (و یحضرّون) المساجد: ^۳ بر تشک‌ها می‌نشینند و بوسیله آنها به مساجد می‌روند.

یعنی مرکب‌شان تشک‌ها می‌شود نه اسب و امثال آن.

۱. همان مرجع، ص ۳۴۰.

۲. بحار، ج ۷۶، ص ۳۳۹.

۳. علائم ظهور و ملاحم، همدانی - و نیز، ملاحم و علائم ظهور، سید علی مولانا تبریزی.

قال رسول الله (ص): اياكم و الحمرة فاتها احب الزينة للشيطان: ^۱ رسول خدا(ص) فرمود، پرهیزید از رنگ قرمز زیرا آن محبوبترین زینت برای شیطان است.

رنگ سیاه: نکوهش رنگ سیاه از نظر اسلام در بحث «ایمنی و لباس» خواهد آمد و همانجا کراهت آن برای ابزار، ماشین‌های تولیدی و... نیز بیان می‌شود. بدیهی است که هیچ عاقلی سیاه را برای محیط کار یا محیط خانه نمی‌پسندد.

تاثیر رنگ جانداران:

چگونگی رنگ از ابعاد متعدد قابل توجه و بررسی است: بهداشت ویژه چشم و رابطه رنگ با دستگاه بینائی، بهداشت جسمی روانی، تناسب رنگ با نور محیط، رابطه رنگ با سن و سال افرادی که در آن محیط زندگی یا کار می‌کنند.

بنابراین میانگین رنگ با توجه به این جوانب، همان رنگ سبز عدسی و زرد چوبی می‌شود.

از تاثیرهای مختلف رنگ نمونه‌هایی را برای به اصطلاح خالی نبودن عریضه می‌آورم و ابتدا از ریزترین موجود شروع می‌کنم:

میکرب: رشد و فعالیت میکرب در نور و تاریکی متفاوت است همان طور نسبت به رنگ محیط نیز فعالیت و رشد میکرب فرق می‌کند سلسله رنگ‌ها از سفید تا سیاه و رنگ‌های فاصله آن دو (که در نوار نسبییت شدت و ضعف، سر از ده‌ها نوع رنگ در می‌آورند) با نسبتی که رنگ از سفیدی فاصله می‌گیرد و به سیاهی نزدیک می‌شود همان قدر برای پرورش میکروب مساعدتر می‌شود.

لیکن نظر به رابطه نسبتاً نامطلوب رنگ سفید تند با ایمنی چشم، و نظر به اقتضاهای روحی و نشاط روانی، رنگ سبز عدسی و زرد چوبی توصیه شده‌اند.

گوسفند و بز: در یکی از بخش‌های آغازین کتاب حدیثی از زندگی و دانش حیوان شناسی حضرت موسی ارائه گشت و تکرار آن در اینجا ضرورت دارد:

عن الصادق(ع): فلما قضی موسی الاجل قال لشعیب: لا بدلی ان ارجع الی وطنی وامی و اهل بیتی، فما عندک؟ فقال شعیب: ما و ضعت اغنامی فی هذه السنّة من غنم بلق فهولک. فعمد موسی عندما اراد ان یرسل الفحل علی الغنم الی عصاه فقشرمنه بعضه و ترک بعضه و غرّزه فی وسط مریض الغنم والقی علیه کساء ابلق، ثمّ ارسل الفحل علی الغنم فلم ترض الغنم فی تلك السنّة الاّ بلقاً: ^۲

از امام صادق(ع): هنگامی که مدت زمان مقرر میان موسی و شعیب به پایان رسید، موسی به شعیب گفت: من باید به وطن خویش (مصر) و پیش مادر و خانواده‌ام برگردم، نظر تو چیست؟ (یا: چه کمکی برای این سفر می‌توانی بکنی). شعیب گفت: امسال هر چه بره و بزغاله ابلق در گله من متولد شود از آن تو باشد. موسی برای موسم جفتگیری گوسفندان برنامه‌ریزی کرد عصای چوپانی خویش را به رنگ ابلق درآورد پوست قسمت‌هایی از آن را کند و قسمت‌های دیگر را باقی گذاشت، پارچه‌ای ابلق را «پرچم گونه» بر سر آن بست و آن را در مرکز استراحتگاه گوسفندان علم کرد، سپس (با گذشت زمانی که مدت آن برای ما معلوم نیست) نرها را برای جفتگیری رها کرد. آن سال هر بره و بزغاله متولد می‌شد رنگ ابلق داشت.

^۱. کنز العمال، ج ۱۵، ص ۳۱۱.

^۲. بحار، ج ۱۳، ص ۳۰ - ۴۹.

توضیح: معلوم است گله روزانه یکی دو بار به استراحتگاه وارد می‌شود، ظاهراً چوپان دانشمند، همان عصا و پرچم را هنگام رها کردن گله برای چریدن نیز به همراه می‌برده است. از لحن حدیث برمی‌آید که این عصا همان عصای معروف موسی است و می‌دانیم که همیشه با او بوده در همین حدیث نیز لفظ «کساء» که معنی روپوش دارد، آمده. گویا همان روپوش ابلق را در صحرا به تن می‌کرده و در استراحتگاه گوسفندان بر سر عصای بلندش علم می‌کرده است.

گاو و گوسفند: در همین برگ‌ها به تاثیر رنگ قرمز در گاو و گاومیش، اشاره شد و گاوبازان اسپانیایی برای تحریک خشم گاوها از پارچه قرمز استفاده می‌کنند.

حیوان و سازش با رنگ محیط: نوعی ملخ در بهار رنگ کاملاً سبز دارد و در تابستان زرد می‌شود و دقیقاً از محیط تاثیر می‌پذیرد. در محیط‌های غیر سبز قورباغه سبز پیدا نمی‌شود. و ده‌ها مورد از این قبیل می‌توان شمرد. رنگ ببر با رنگ سطح جنگل که برگ‌های زرد در آن ریخته و نور زرد آفتاب از خلال شاخه‌ها به آن می‌تابد و لکه‌هایی برنگ سایه در آن ایجاد می‌کند و... می‌باشد.

بهر حال تاثیر رنگ در جسم و جان جانداران و در چگونگی احساسات‌شان یک امر بدیهی و مسلم است و همچنین در دستگاه بینائی آنها. حتی در انسان بر نحوه تفکر و رفتارها به ویژه رفتارهای ناخودآگاه او تاثیر تعیین کننده دارد. و در موضوع بحث ما (ایمنی و رنگ محیط کار) نشاط انگیزی رنگ سبز عدسی و شادی آفرینی رنگ زرد همراه با آرامش دهی آنها، سخت قابل توجه است.

ایمنی و لباس
ایمنی و لباس کار
ایمنی و کفش و کلاه

ایمنی و لباس

قرآن: یا بنی آدم قد انزلنا علیکم لباساً یواری سواتکم وریشاً و لباس التقوی ذلک خیر ذلک من آیات الله لعلمهم یدگرون: ^۱ ای فرزندان آدم (ای نسل آدم و بنی نوع بشر) نازل کردیم برای شما لباس که بیوشاند سوات شما را، و زیبایی برای شما، و اگر لباس وسیله تقوی نیز باشد بهترین می‌شود. این - ویژگی‌های رابطه انسان با لباس - از نشانه‌های قدرت و آفرینندگی خداوند است که شایان است مردم (با توجه بر ظرافت‌های این رابطه) آگاهی یابند.

منشأ لباس: در میان موجودات زنده تنها انسان است که لباس را برگزیده و بر خود هموار کرده است و برای تهیه آن انرژی فکری، جسمی، روحی و اقتصادی مصرف کرده و می‌کند. چرا؟

برای ماها که در صدد بحث از ایمنی هستیم می‌سزد که فوراً بگوئیم: انسان لباس را برای «حفاظت» برگزیده است حفاظت از سرما، گرما، از آسیب خوردگی به وسیله اشیاء محیط، برخوردها، سقوطها و... اما حقیقت غیر از این است لباس‌دار شدن انسان نه تنها او را از سرما و گرما حفاظت نکرده بل او را در قبال این دو عامل آسیب‌پذیرتر کرده است. حیوانات در قبال سرما و گرما در مقایسه با انسان کمتر آسیب می‌بینند زیرا اصل «سازش با محیط» در زندگی آنها در «جامع و مانع» بودنش و شمول خود، دست نخورده مانده است. اما اصل مذکور در مورد انسان بوسیله لباس لطمه خورده است. لباس انسان را از اصل «سازش با محیط» باز داشته است.

صنعت در صدد تسلط بر محیط است نه سازش با آن، و لباس در این میان اولین صنعت است که وجود انسان را از هماهنگی با مادرش یعنی طبیعت دور کرده است.

حیوانات که عریان و بدون لباس هستند کمتر در اثر (مثلاً) سینه پهلو یا گرم‌زدگی می‌میرند، اما آمار این آفت در انسان - با همه امکانات موجود - بخش معتناهی در آمار مرگ و میرها را اشغال می‌کند.

موضوع لباس از اساسی‌ترین مسائل در دانش «انسان‌شناسی» است، بزرگتر و گسترده‌تر از آن که در خلال بحث ایمنی ما جای بگیرد. در کتاب «تبیین جهان و انسان» این مساله را بررسی کرده‌ام اصول مطلب را به آنجا حواله نموده و در اینجا به اختصار عبور می‌کنم.

آیه بالا انگیزه لباس‌خواهی انسان را حس «زیبائی خواهی» انسان می‌داند. اگر انسان مانند حیوان فاقد این حس بود هرگز توجهی به لباس نمی‌کرد. به دو واژه در آیه توجه کنید:

۱- سوات: نازیبا؛ شیء نازیبا؛ چیزی که انسان از مشاهده آن پرهیز دارد و همینطور: چیزی که انسان از نشان دادن آن پرهیز دارد.

این کلمه علاوه بر آیه فوق در دو موضع دیگر از قرآن آمده است:

الف) در ماجرای خوردن آدم و حوا از درخت ممنوعه که پوشش طبیعی بدن شان ریخته می‌شود و عضو تناسلی شان مشهود می‌گردد - در اینجا عقب و جلو یعنی عضو مدفوع و بول آنها سوات نامیده شده: **بدت لهما سواتهما.**^۲

ب) در ماجرای قابیل و هابیل جنازه، هابیل سوات نامیده شده: **سوات اخیه.**^۳

^۱ سوره اعراف، آیه ۲۶.

^۲ سوره اعراف، آیه ۲۲.

^۳ سوره مائده، آیه ۳۱.

سوات یعنی چیزی که باید پوشانیده شود و در معرض دید قرار نگیرد. توجه کنید که بحث بر سر تشخیص و حکم عقل و خرد نیست چیزی که قابیل را وادار می‌کرد تا حتماً جسد برادر را از منظر دید پنهان کند تعقل و حکم خرد نبود یک احساس درونی ناخودآگاه به او حکم می‌کرد که نباید این جسد را بدین سان رها کند. او احساس می‌کرد که باید کاری را در مورد این جنازه انجام دهد اما نمی‌دانست چه کار باید بکند. زاغی زاع مرده‌ای را در خاک دفن نمود قابیل فهمید که چه پاسخی باید به ندای درونی خویش بدهد.

۲- ریش: زینت: عامل زیبایی: چیزی که پاسخ به حس زیبایی خواهی انسان، باشد.

آیه تصریح می‌کند که منشأ پدیده‌ای بنام لباس «حس زیبایی خواهی انسان» است و چون حس زیبایی خواهی به دو نوع می‌تواند عمل کند زیبایی خواهی منفی و انحرافی و زیبایی خواهی طبیعی و سالم، لذا در آخر آیه می‌فرماید: و لباس تقوی بهترین است. یعنی اگر زیبایی خواهی بوسیله لباس در مسیر تقوی باشد بهترین می‌شود. و این موضوع بس مهم علمی (راستی بس مهم در علم انسان شناسی) از آیه‌ها و نشانه‌های عظیم وجود و قدرت خداوند است.

حفاظت: بحث فوق در اصل منشأ لباس و ریشه یابی اساس رابطه انسان با لباس، بود که ناظر به آغاز پیدایش لباس، است. لیکن در مراحل بعدی تاریخ زیست بشر از آن جمله در دوران امروزی تاریخ، رابطه انسان با لباس یک عنصر حفاظتی نیز بر خود گرفته است که انسان بدون لباس آسیب پذیر و فاقد ایمنی می‌شود:

و جعل لکم سراپیل تقیکم الحرّ و سراپیل تقیکم بأسکم: ^۱ و قرار داد برای شما لباسی که از گرما حفظتان کند و لباسی که شما را از آسیب حفاظت نماید. لباس در مقابل هوای نامطلوب در محیط نامطلوب، نیز نقش حفاظتی دارد تماس مستقیم بدن با تابش مداوم خورشید، در پیش کوره ذوب، در هوای آلوده به گازهای گوناگون شیمیایی، هوای آلوده به میکرب امکان نفوذ آنها به پوست بدن و منافذ آن را فراهم می‌آورد و لباس در مقابل آنها یک حفاظت است گرچه در مواردی نمی‌تواند حفاظ خوبی باشد. به دلیل این گونه حفاظت‌ها لخت بودن و عریانگری حتی در اطاق خصوصی نکوهش شده و از برهنگی در هر حال، در شب و روزنهی شده به ویژه در محیط‌های آلوده. از باب مثال حضور در توالت بدون کلاه مکروه است و نیز از «القیام من الفراش للبول عریاناً» ^۲ برهنه برخاستن از رختخواب برای ادرار منع شده است.

بنابراین انگیزه‌ها و عوامل پوشش خواهی انسان، در مرحله پس از پیدایش جامعه و امروز، عبارت است از: حس زیباخواهی و حفاظت.

در بینش اسلام لباس می‌تواند سه عنوان داشته باشد: لباس سواتی، لباس ریش و لباس تقوی.

۱- لباس سواتی: حس زیبایی خواهی انسان در پوشانیدن سوات خود - به اصطلاح در پوشانیدن عضو عقب و جلو خود - آن قدر قوی و ریشه دار است که با همه تبلیغات گسترده و تشویقات مداوم که در جهان لیبرالیزه برای لختی شده و می‌شود، هنوز هم انسان‌ها زیر بار برهنگی این دو عضو نرفته‌اند. حتی قانون گذاران کشورهایمانند سوئد و سوئیس که پیشرو این فرهنگ هستند نتوانسته‌اند برهنگی این دو عضو را قانونی کنند و همچنان ممنوع مانده است. در خود آگاه شان گمان می‌کنند که مثلاً در این نکته و نقطه آخر، امنیت را رعایت کرده‌اند.

در گفتگویی که با یک دانشمند در سوئیس داشتم او مدعی بود که این ممنوعیت برای جلوگیری از تحریکاتی است که ممکن است موجب حمله مردان به زنان باشد.

۱. سوره نحل، آیه ۸۴.

۲. بحار، ج ۷۶، ص ۳۱۵.

گفتم: این درست، ممکن است مردانی با مشاهده زن کاملاً برهنه تحریک شوند و حس حمله برای‌شان دست دهد. اما گمان نکنم این حمله از ناحیه زنان بر علیه مردان کاملاً برهنه عملی شود پس چه دلیلی برای این ممنوعیت در مورد مردان دارید؟ گفت: استدلال قانون گذاران همین است. گفتم: اما به نظر من انگیزه اصلی قانون گذاران چیز دیگر است و این سخن‌ها توجیه ظاهری قضیه است آقای نماینده هنگام بحث از این مساله، خودش را لخت مادرزاد تصور می‌کند و از آن (بحکم درون) خوشش نمی‌آید و به ممنوعیت آن رأی می‌دهد و همینطور خانم نماینده.

بهر صورت زور تبلیغات و توجیهات رئالیستی و اومانستی جهان لیبرالیزه به حذف چیزی بنام «شورت» و «مایو» نرسید. اگر بخواهیم با اصطلاحات اسلامی سخن بگوئیم باید نام این «مایو» را لباس سواتی بگذاریم که عامل وجودی و بقای آن، دوجیز است:

الف) گریز از بد منظری: اگر بر فرض انسان بتواند در تعقل و فکر مغزی خود آگاه، برهنگی سوات خویش را طبیعی و یا زیبا بداند ضمیر ناخودآگاه (فطرت) زیر بار این اندیشه خشک مغزی نرفته و نمی‌رود. زن غربی یا شرقی آن قدر به سوات حساس است که هنگام «خطر ناشناخته» فوراً و به طور ناخودآگاه دست برپستان‌هایش می‌گذارد و هنگام احساس «خطر ناشناخته شدید» هر دودست را میان دوبا می‌گذارد. در حقیقت پستان که یکی از ابزار ریائی طبیعی و نیز ابزار خود آرائی زن است نسبت به برهنگی کامل، نوعی حالت سواتی دارد گرچه در داشتن این حالت با عضو تناسلی فرق دارد. به همین دلیل زنان در غرب توانستند از پوشش همه جای بدن صرف نظر کنند اما نتوانستند از «شورت» و «پستان بند» صرف نظر کنند حکم درون و انگیزه‌های فطری تا این حد توان مقاومت را در این دو مورد از خود نشان داد.

برخی محققین غربی با ارائه شواهدی از زندگی و رفتار دو سه قبیله فلک زده و فاقد هر نوع امکانات آفریقای و استرالیائی کوشش دارند لباس سوات را نیز ناشی از عادت‌ها بدانند در حالی که در جامعه خودشان با مقاومت سرسختانه زنان و مردان روبه رو هستند زنان و مردانی که همه چیز را پذیرفتند غیر از این موضوع. نتیجه کشمکش طرفداران برهنگی با شورت و پستان بند، به شکست مبلغین برهنگی انجامید که برای جبران این شکست محل‌های ویژه‌ای بوجود آمد تا تز مورد نظرشان عملاً نیز آزمایش شود لیکن غیر از افرادی که هر کدام بنحوی مساله و مشکل روانی داشتند، دیگران به ندای شان پاسخ ندادند.

۲- لباس ریش: لباسی که سایر بخش‌های بدن را می‌پوشاند. این نیز از نظر وجودی و بقا دو عامل دارد: زیبایی خواهی و حفاظت جوئی. در این مورد عاملی بنام «گریز از بد منظری» وجود ندارد زیرا این بخش‌های بدن حالت سواتی ندارد.

الف) زیبایی خواهی: با این حس بصورت‌های گوناگون بازی شده است انواع مد، تمسک به لباس نازک و... همان طور که از آیه آموختیم قرآن و اسلام منشأ اساسی لباس را حس زیبایی خواهی می‌داند لیکن توصیه می‌کند که پاسخ عملی به این حس در مسیر انسانیت (تقوی) باشد. و با بیان دیگر: پیرو اقتضاهای فطری زیبایی خواهی عمل شود نه پیرو اقتضاهای غریزی جنسی.

اسلام زیبایی جوئی فطری را تشویق می‌کند: قل من حرم زینة الله الّتی اخرج لعباده: ^۱ بگو چه کسی حرام کرده است زینت‌هایی را که خداوند برای بندگانش پدید آورده است.

^۱. سوره اعراف، آیه ۳۲.

قال الصادق(ع): ان الله تعالى يحبّ الجمال و التّجمل، وكره البؤس و التباؤس: ^۱ امام صادق(ع) فرمود: خداوند دوست دارد زیبایی و زیباگرایی را و از شلختگی و ژولیدگی متنفر است.

ب) حفاظت: لباس (در زندگی فردی و اجتماعی امروز نه در اصل منشأ) یکی از عوامل اصلی حفاظت است حفاظت از آسیب‌ها، از سرما و گرما و بقول قرآن «تقی بأسکم» تا برسد به لباس‌های ضد گلوله، صافی‌های ضد سم و گاز بر روی دهان و بینی، حفظ بدن در قبال گازهای شیمیایی، کفش و کلاه ایمنی، بادگیر و...

۳- لباس تقوی: علاوه بر اینکه هر پوشش و لباسی اعم از لباس سواتی و لباس زیبایی و ریش، باید در جهت فطرت و تقوی باشد، لباس پوشیدن می‌تواند با عنصری از «حجاب» همراه باشد. منظورم طرح یک بحث صرفاً فقهی نیست در این مبحث بستر سخن «انسان شناسی» است نه احکام و حقوق. بدن نمائی و بالیدن به پیکر خواه در مرد و خواه در زن خواه با انگیزه ابراز سلامتی و نیرو و خواه با انگیزه جنسی، یک خصلت ضد فرهنگ گرائی است. بالیدن به داده‌های طبیعت همیشه در مقابل بالیدن به انسانیت و فرهنگ، مقاومت کرده است این دو همیشه ضد همدیگر بوده‌اند. شاگردان سقراط به فرهنگ استاد بدگل شان می‌بالیدند و بی‌دانش‌های یونان به اندام خود یا هیکل دوست‌شان.

انسان خواه در فردیت خود و خواه در قالب جامعه همیشه مجبور است یکی از دو بالیدن را ترجیح دهد. به ویژه در عرصه فرهنگ و دانش جامعه، میان این دو ارزش منافات است. یک جامعه یا بالنده به پیکر است یا بالنده به فرهنگ. اشتباه نشود زیبایی خواهی بشر، یک ارزش است اما بالیدن فرد یا جامعه بر هیکل و اندام، یک چیز دیگر است.

نمونه بارز لباس تقوا برای بانوان حجاب است لباسی که محیط اجتماعی و محیط کار را از انگیزش‌های جنسی راحت می‌کند و مسائل جنسی تنها به محدوده خانواده محدود می‌شود. دلیل و عامل و فلسفه وجودی این لباس ابعاد گسترده دارد آن چه به موضوع بحث ما مربوط می‌شود جنبه ایمنی آن است.

عن ابی عبدالله(ع): لا یصلح للمرئة المسلمة ان تلبس من الخمر والدروع مالا یواری شیئاً: ^۲ امام صادق(ع) فرمود: برای زن مسلمان سزاوار نیست از روسری و لباس‌هایی که جائی از بدن شان را پوشش ندهد، استفاده کند.

ایمنی: ای کاش آمار مشروحی در دست داشتیم که چه قدر از تصادفات رانندگی، قتل‌های عمدی، حوادث دلخراش محیط کار، معلول شدن‌ها، طلاق‌ها، یتیم‌شدن‌ها، بیماری‌های روانی و... و... تنها از منشأئی بنام «**تحرکات جنسی در محیط شهر و محیط کار**» ناشی شده‌اند. آیا انسان نمی‌تواند با مساله جنسی خردورزانه تر برخورد نماید؟!

لباس تقوی یعنی نوعی لباس ایمنی. برای ایمنی فرد و جامعه. برای ایمنی روان و تن، ایمنی اندیشه و انگیزه. مطرح شدن امور جنسی در خارج از محیط خانواده، در محیط اجتماع و شهر، در محیط کار، خطرناکترین عامل برای سلب ایمنی نهادی بنام خانواده است تا جائی که شخصی مانند بیل کلنتون اعتراف می‌کند که سستی ارکان خانواده اساس جامعه امریکا را تهدید می‌کند. او صفیر گلوله دانش‌آموزان در فضای کلاس و به خاک و خون کشیدن همکلاسی‌ها را یکی از نتایج آن می‌داند.

رابطه روانی انسان با لباس: ^۳ حس پوشش خواهی انسان و چیزی بنام لباس یک «پدیده اجتماعی» نیست بل همان طور که گفته شد یک نیاز فطری انسان است که خود را در حالت برهنگی نازیبا و نیز در معرض خطر احساس می‌کند. اسلام مدعی است اگر دو کودک شیر خوار را در محلی دور از جامعه و در گوشه خلوت از طبیعت بزرگ کنید، طوری

^۱ بحار، ج ۷۶، ص ۱۴۱.

^۲ وسائل الشیعه، ابواب لباس المصلی، باب ۲۱.

^۳ این عنوان با عنوان «رابطه فطری انسان با لباس» فرق دارد.

به آب و غذای شان برسید که هرگز شما را نبینند، این دو کودک هم برای خودشان یک «زبان» اختراع خواهند کرد و هم به پوشش «دستکم پوشش سوات» خواهند پرداخت، به ویژه اگر یکی مذکر و یکی مونث باشد. و آدم و حوا را برای این موضوع مثال می‌آورد قبل از آنکه خلقت آن دو تکمیل شود و انسان کامل و مکلف شوند هم صاحب زبان شدند و هم با فروریختن پوشش طبیعی شان (لاکی که همه بدن شان را پوشانده بود) در صدد پوشش سوات شان برآمدند و «طفاً یخصفان علیهما من ورق الجنة»^۱ و شروع کردند از برگ‌های پهن محیط جنگل بر خودشان می‌چسباندند.

در آن محیط غیر از آدم و حوا کسی حضور نداشت تا سوات شان را از دید دیگران بپوشانند. بل اسلام معتقد است انسان در هر حال حتی در تنهائی خویش نیز دوست دارد سواتش پوشیده باشد. این است اقتضای فطرت انسان. اکنون بحث رابطه فطرت با لباس را کنار می‌گذارم و علاقه‌مندان به شرح تفصیلی این موضوع، به کتاب «تبیین جهان و انسان» رجوع فرمایند، می‌پردازم به رابطه روانی انسان با لباس. یادآوری می‌کنم انسان طبیعی موضوع بحث است نه انسان عادت زده خواه عادت زدگی در جهت لباس و پوشش جوئی باشد و خواه عادت زدگی در جهت برهنگی. انسان طبیعی ویژگی‌هایی دارد یکی از آنها «گریزان بودن روان انسانی از لختی» است که به طور ناخودآگاه خودش را در لباس ایمن و بدون لباس فاقد حفاظ می‌داند. نظر به اینکه این حس یک موضوع روانی و نیاز روحی و احساس ظریف است گاهی در اثر عادت‌ها و یا صدمه دیدن بدن و روان، این حس تضعیف می‌شود لیکن هرگز ریشه کن نمی‌شود.

نهی رسول الله (ص) عن التّعری باللیل و النهار: ^۲ پیامبر اکرم (ص) نهی کرده است از لختی در شب و روز.

توضیح:

۱- این حدیث هیچ توجهی به مساله محرم و نامحرم ندارد، پیامش تنها به رابطه انسان و لباس، ناظر است حتی یک «فرد تنها در خانه در بسته شخصی خویش» را نیز از لختی نهی می‌کند.

۲- هم در هر مکان و هم در هر زمان از بی‌لباسی نهی می‌کند و توصیه می‌نماید انسان در هر شرایطی لباس به تن داشته باشد. و به اصطلاح فقها برای عمل به این دستور پیامبر (ص) تنها «ما یصدق علیه اللباس» چیز که بتوان به آن لباس گفت کافی است. مثلاً یک زیر جامه با یک شورت کفایت می‌کند و شخص با پوشیدن این دو می‌تواند بگوید به دستور پیامبر (ص) عمل کردم.

۳- بنابراین آن چه مورد نظر این حدیث است نه یک مقوله اخلاقی و نه یک مقوله حجایی و نه یک مقوله حفاظتی جسمی، بل یک مقوله ایمنی روانی و پاسخ عملی به اقتضای روحی و فطری بشر است.

سئل ابو عبدالله (ع) عن رجل لیس معه الا سراویل، قال: یحلّ التّکة منه فی طرحها علی عاتقه: ^۳ از امام صادق پرسیدند: کسی که غیر از شلوار لباس دیگری در دسترس ندارد، چه کند؟ فرمود: بند شلوار را در بیاورد و آن را بر دوش خویش بیاویزد.

توضیح:

۱- این حدیث در مقام بیان چگونگی لباس نماز گزار وارد شده است.

۲- می‌دانیم که برای صحت نماز تنها پوشش سوات (عورتین) کافی است مانند فوطه حمام و شلوار.

۱. سوره اعراف، آیه ۲۲.

۲. بحار، ج ۷۹، ص ۳۱۸ - و، ج ۷۶، ص ۳۳۱.

۳. بحار، ج ۸۳، ص ۱۹۱ - تهذیب، ج ۱، ص ۲۴۰.

۳- این حدیث در مقام بیان مستحبات دستور می‌دهد که چنین شخص علاوه بر پوشش عورتین، بهتر است در صدد پوشش سایر قسمت‌های بدن نیز باشد و چون لباس دیگری در دسترس ندارد بند شلوار را در آورد بر دوش خود بیاویزد و شلوارش را با گره زدن و امثال آن در بدنش نگه دارد.

راستی آویختن یک نخ، کش یا طناب باریک بر دوش چه معنی دارد؟ آیا ارزش حفاظتی دارد؟ ارزش حجایی دارد؟ ارزش اخلاقی دارد؟ هیچکدام بل ارزش روانی دارد و ایمنی روحی را تامین می‌کند و یک پاسخ عملی است به ندای درون انسان.

آسایش، آرامش و احساس ایمنی روانی در هر شرایط قابل اهمیت است به ویژه در حین کار. نماز یک کار است آسودگی روانی برای بهتر عملی شدن آن لازم است هرچه آسوده‌تر آن قدر بهتر تا مصاحبه با خداوند کاملتر شود.

۴- پس لباس فقط به عنوان لباس و فی نفسه، در حین انجام کار لازم و ضروری است. جهات حفاظتی و ایمنی جسمی و فواید دیگر لباس چیز دیگرند.

محمد ابن مسلم عن احدهما(ع) ائّه قال: اذا لبس السراويل فليجعل علي عاتقه شيئاً و لو حبلاً: محمد بن مسلم (دانشمند نامی و از شاگردان امام باقر و امام صادق) از یکی از آن دو امام نقل می‌کند: وقتی که کسی تنها شلوار پوشیده است باید بر دوشش نیز چیزی بگذارد گرچه یک نخ یا طناب باشد.

توضیح: در این حدیث سخن از نماز و غیر آن نیامده و مطلق است.

عن ابی جعفر(ع) و ابی عبدالله(ع) ائهما قالوا: لا بأس بالصلاة في الازار اوفي السراويل اذا رمى المصلى علي كتفه شيئاً و لو مثل جناحي الخطف: امام باقر و امام صادق(ع) هر دو فرموده‌اند: نماز خواندن تنها با فوطه و یا شلوار عیب ندارد اگر نمازگزار چیزی بر دوش خود بیندازد گرچه مانند دو بال خطاف باشد.

عن جميل، قال: سئل مزارم ابا عبدالله(ع) و انا معه حاضر، عن الرجل الحاضر يصلی في ازار مؤتراً به، قال: يجعل علي رقبتة منديلاً او عمامة يرتدي بها: جميل (که او نیز یکی از دانشمندان عصر خود و از شاگردان امام صادق است) می‌گوید: در حضور امام صادق بودم که مزارم از او پرسید: شخصی فوطه‌ای بسته و نماز می‌خواند - ؟ فرمود: به گردنش چیزی بگذارد دستمالی یا دستاری که جایگزین بالا پوش باشد.

کسی که این حدیث‌ها را مطالعه می‌کند در می‌یابد که این اصل انسان شناسی و روان شناسی در آن عصر برای شاگردان امامان نیز شناخته شده بوده است. در فرهنگ شاگردان اهل بیت(ع) و پیروان‌شان نماز یک سمبل است برای ابعاد مختلف زندگی. همه زیبایی‌های رفتاری در نماز حضور دارند یا از واجبات آن و یا از مستحباتش هستند بهداشت و پاکیزگی، وقار و طمأنینه، نظافت مکان، پاکیزگی لباس، صداقت نیت، تصمیم و گرایش به نیکی‌ها، عزم به پرهیز از بدی‌ها و... هرچه در نماز هست در سایر شئون زندگی نیز زیبا و مطلوب است از جمله شرایط لباس و چگونگی آن.

کوچکترین اضطراب برای نماز آفت است. نگرانی روانی خودآگاهانه یا ناخودآگاهانه گرچه خیلی کم اهمیت باشد برای حضور قلب و رابطه با خداوند، صدمه می‌زند.

در مبحث ما نیز می‌توان از نماز الگو گرفت زیرا آرامش روانی و آسودگی روحی یک فرد در حین کار از عوامل مهم و مهمتر ایمنی است و اضطراب روانی گرچه خیلی کم، خواه در ضمیر خود آگاه و خواه در ضمیر ناخودآگاه، حادثه‌آفرین

۱. بحار، ج ۸۳، ص ۱۹۲.

۲. بحار، ج ۸۳، ص ۲۱۱ - خطاف مرغی است کمی بزرگتر از بلدرچین و شاید همان «سار» باشد.

۳. بحار، ج ۸۳، ص ۱۹۲.

و برخلاف اصول ایمنی است. بنابراین فرد باید در هر شرایط به ویژه در محیط کار و مخصوصاً در محیط کار تولیدی و خدماتی و علی‌الخصوص در کارخانه‌های بزرگ و مجمع کار گروهی - که حادثه‌ها جان عده زیادی را تهدید می‌کنند - نباید بی‌لباس باشد.

ایمنی و لباس تنگ:

از نظر ایمنی لباس تنگ سه اشکال اساسی دارد:

۱- آرامش روحی را مخدوش می‌کند. اگر فشار کم وارد کند، تاثیر منفی آن به طور ناخودآگاه خواهد بود. و اگر فشار و مزاحمت زیاد داشته باشد به طور خودآگاه نیز به آرامش روحی لطمه خواهد زد، پس خدشه آرامش ناخودآگاه، در هر صورت هست.

عدم آرامش در ناخودآگاه خطرناکتر است، شخص احساس بی‌حوصلگی می‌کند بدون اینکه علت آن را بداند و ناراحتی ناشناخته (خواه در قالب بی‌حوصلگی باشد و خواه در قالب نگرانی) هم حواس را بر هم می‌ریزد و هم نشاط را محو می‌کند و فرد را به یک شخص حادثه‌ساز تبدیل می‌کند.

خطرناکتر از آن، حالتی است که شخص هم نسبت به مخدوش بودن آرامش خود، ناآگاه باشد و هم نسبت به بی‌حوصلگی و یا نگرانی ناشی از آن ناآگاه باشد و همه این رخدادها در ضمیر ناخودآگاه باشند.

۲- لباس تنگ از نظر بهداشت جسمی نیز ایمنی را تهدید می‌کند:

عن ابی عبدالله (ع) قال: سعة الجیب و الشعر الذی یكون فی الانف امان من الجذام: ^۱ امام صادق (ع) فرمود: گشادی یقه و موهائی که در داخل بینی است عامل ایمنی از جذام است.

علامه مجلسی این حدیث را با لفظ «جنب» آورده سپس توضیح داده است که در نسخه دیگر «جیب» صحیح است زیرا این حدیث به صورت «سعة الجریان و شعر الانف امان من الجذام» نیز آمده است و معلوم است که جریان معرب «گریبان» فارسی است.

گویند یکی از سناتورهای زمان شاه به یک بیماری دچار می‌شود که پزشکان ایرانی از شناخت و درمان آن باز می‌مانند جناب سناتور شبها آسوده اما روزها یک صداهائی را در جمجمه‌اش احساس می‌کرده شبیه صدائی که گاهی در دستگاه گوش آدم سوت می‌زند. سناتور تصمیم می‌گیرد برای معالجه به خارج برود. همه چیز برای مسافرت آماده می‌شود تنها کت و شلوار مخصوص مسافرت مانده بود که برای تعمیر یا رسیدگی جزئی در پیش خیاط بود. سناتور شخصاً به خیاط مراجعه می‌کند تا آن را تحویل بگیرد. خیاط نگاهی به گردن سناتور می‌کند مودبانه دست دراز کرده دگمه یقه پیراهن او را باز می‌کند و می‌گوید: حضرت والا یقه به این تنگی خوب نیست باعث می‌شود صداهائی در محتوای سر به وجود آید.

سناتور با شگفتی به یاد آسایش شبانه‌اش می‌افتد و در می‌یابد که نظریه خیاط کاملاً مصاب است از یقه‌های تنگ پرهیز می‌کند و از مراجعه به پزشکان خارجی نیز بی‌نیاز می‌شود.

۳- لباس تنگ مفاصل و عضلات را از انعطاف مطلوب (به ویژه در کارهای کارگری) باز می‌دارد و زمینه را برای عدم کارآئی و نیز حادثه‌سازی فراهم می‌کند.

^۱. بحار، ج ۶۲، ص ۲۱۲.

عن ابی عبدالله(ع): لا تصلّ فیما شفّ او صفّ یعنی الثوب الصّقیل: ^۱ امام صادق(ع) فرمود: در لباس شفاف و چسبنده (لباسی که بدلیل تنگی به بدن می چسبد) نماز نخوان، یعنی لباسی که فراز و نشیب بدن را نشان دهد. می دانیم هر لباس که نماز در آن منع شده در حالات دیگر نیز مورد نهی است در شرایطی مکروه و در شرایطی حرام است.

ایمنی و لباس گشاد و دراز:

عن علی(ع) ... و اما التي من اخلاق قوم لوط فالجلاهدق و هو البندق و الخذف، و مضغ العلك، و ارخاء الازار خیلاء، و حلّ الازرار من القباء و القمیص: ^۲ از علی(ع) ... و اما کردارهایی که از اخلاق قوم لوط است عبارتند از: فلاخن (بندک)، شن اندازی با دو انگشت، و جویدن آدامس (سقز)، و گشاد و دراز کردن لباس برای بالیدن به خود، و باز گذاشتن دگمه قبا و پیراهن.

توضیح:

۱- در متن حدیث «جلاهق» به «بندق» که معرب «بندک» فارسی می باشد معنی شده است. هر وسیله سنگ اندازی که در اثر انرژی گریز از مرکز سنگ و شن را پرتاب کند، فلاخن نامیده می شود. فلاخن عبارت است از طنابی تقریباً به طول ۱/۵ متر که در وسط آن چرم یا پارچه (یا بافته ای از جنس خود طناب) بیضی شکل با قطر بزرگ ۱۰ و قطر کوچک ۵ سانتی متر، تعبیه می شد و می شود، یک طرف طناب به بازو و بسته می شود و طرف دیگر آن آزاد در کف دست گرفته می شود. شخص سنگ انداز آن را به دور سرش می چرخاند سپس طرف آزاد طناب را رها می کند، سنگ پرتاب می شود.

بندک هم شامل فلاخن و هم شامل است بر آن چه نوجوانان امروزی از لاستیک یا کش و چوب دوشاخه، درست می کنند و «تیر کمان» می نامند.

ممکن است فلاخن برای برخی کارهای لازم و عاقلانه به کار رود، برخی چوپانها از آن در قبال گرگ استفاده می کنند و گرگ را بوسیله آن از رمه دور می نمایند. در تاریخ آمده است که حضرت داود بوسیله فلاخن جالوت را کشت. فلاخن در قدیم یکی از ابزارهای جنگ محسوب می گشت.

آن چه در این حدیث نکوهش شده است عادت و علاقه به انواع بندک برای سرگرمی و بازی است که با کلمه «اخلاق» آمده است. این خصلت گاهی در برخی از محلات شهرها رایج می شود که سخت خطرناک و ایمنی ساختمانها و مردم را تهدید می کند.

۲- خذف: سنگ پرانی بوسیله دو انگشت که گاهی نوجوانان به آن مبادرت می کنند. در اثر فشاری که دو انگشت به همدیگر وارد می کنند و ناگهان انرژی انباشته شده با لغزیدن انگشت آزاد می شود و سنگ (شن، ریگ) را پرت می کند که اگر (مثلاً) به چشم کسی بخورد صدمه جدی می زند.

۳- جویدن سقزو آدامس حرام نیست لیکن عادت همه گیر شدن آن - هر کس در کوچه، خیابان، محل کار و... سقز بجود - جو ناخوش آیندی را در جامعه پدید می آورد که قوم لوط چنین بودند.

۴- ارخاء لباس - ارخاء: گشاد کردن: گشاد انتخاب کردن: ول و رها گذاشتن: رها کردن: شل کاری: دراز و طولانی کردن.

^۱ بحار، ج ۸۳، ص ۱۸۶.

^۲ خصال، ج ۱، ص ۱۶۰ - بحار، ج ۷۶، ص ۳۴۱.

یکی دیگر از عوامل این لفظ «پهن کردن» و نیز «گستردن» است. ارخی السّتر: پرده را گسترانید که فضای بیرون دیده نشود.

۵- خیلاء: به خود بالیدن - گشاد پوشی و دراز پوشی یکی از دو انگیزه را دارد:

الف) گشادپوشی و به اصطلاح شل وول پوشی با انگیزه لوطی گری یا داش مشدی گری که نوعی به خود وبه هیکل خود وبه مد و قیافه خود بالیدن است.

ب) گشادپوشی و شل و ول پوشی ویا دراز پوشی با انگیزه نشان دادن رفاهمندی و ثروتمندی.

یکی از انواع آن شلوارهای پاچه گشادی که روی زمین کشیده می‌شدند و در سال‌های ۴۷ تا ۱۳۵۰ در میان جوانان ایران مد شده بود. گویا اخیراً نیز از نو رایج می‌شود. این گونه لباس با هر انگیزه‌ای باشد برگشتش به «خیلا» و به خود بالیدن است.

این قبیل لباس‌ها هر چه باشند و اگر با هر منطق توجیه شده باشند، در منطق ایمنی محکوم و مردود هستند زیرا با هیچکدام از اصول و موازین و استانداردهای ایمنی سازگار نیستند. شبیه رفتار بعضی‌ها که به جای پوشیدن کت آن را به دوش می‌اندازند که آستین‌هایش ول و ارخائی رها می‌شود، که نه تنها فاقد ایمنی است بل حادثه آفرین نیز هست. کوچکترین عیب لباس گشاد، لباس دراز، لباس شل و ول، لباس ارخائی با هر صورت و شکل، این است که نشان می‌دهد صاحب آن، آدم جدی نیست سطحی نگر است که دل مشغولی‌هایش مسائل غیر مهم، و دارای روحیه و شخصیت کم عمق است، چنین فردی در مجتمع‌های کار گروهی به ویژه در مراکز کارگری حادثه ساز و دستکم غیر قابل اعتماد هستند.

عن علی(ع) انه خرج علی قوم فی المسجد قداسدلو اردیتهم و هم قیام یصلون، فقال: ما لکم اسدلتم اردیتکم کائکم یهود فی بیعتهم ایاکم و السّدل: ^۱ روزی علی(ع) به مسجد وارد شد عده‌ای را دید که رداءهایشان را بر سر کنید و نماز می‌خوانند، فرمود: شما را چه شده که رداءهاتان را بر سر کشیده‌اید مانند یهودانی که در معبدشان عبادت می‌کنند -؟! از کشیدن لباس بر سر بپرهیزید.

توضیح: رداء لباسی است بدون آستین، و بدون دگمه و بند، طاقه‌ای بعرض تقریباً ۱۲۵ سانتی‌متر و طول ۲ متر، بدون هر نوع برش و دوخت که مردمان قدیم اعم از رومیان، ایرانیان، فنیقیان، انطاکیان و... از آن استفاده می‌کردند (امروز در برخی از کشورهای افریقائی و نیز در پاکستان هنوز مرسوم است) وسط یکی از دو ضلع طولی آن در پشت گردن قرار می‌گرفت و طرف راست آن از زیر بغل راست عبور می‌کرد و در زیر بغل چپ بند می‌شد و طرف چپ آن یا همان طور آویزان در روی دست چپ می‌ماند (که باز مصداق اسدال است) و یا آن نیز در زیر بغل راست بسته می‌شد. اسلام با انداختن رداء بر سر و نیز رها کردن هر دو طرف آن و یا رها گذاشتن یک طرف آن، مخالف است گرچه در فرهنگ نقاشی قهوه خانه‌ای عکسی از پیامبر(ص) یا امامان - علیهم السلام - می‌کشند که یک طرف ردايش روی بازوی دست رها مانده است.

اسدال: رها گذاشتن (بدون بستن دوسر) رداء خواه روی دو دوش آویزان شود و خواه وسط آن به سر کشیده شود و دو طرفش روی دو دست گسترده شود.

یهودیان برای اینکه در حین عبادت توجه‌شان به جائی یا چیزی جلب نشود ردا را بر سر می‌کشیدند. اما اسلام این گونه بریدن از جهان و جامعه را مقدمه رهبانیت می‌داند و آن را نکوهش می‌کند و از جانب دیگر این گونه پوشش را بر

^۱ بحار، ج ۸۳، ص ۲۱۱.

خلاف ایمنی می‌داند. کافی است کسی در هر کاری یک اورکت بپوشد و سرکش کلاهی آن را بر سر بکشد. مزاحمت و عدم سازگاری آن با ایمنی را تجربه کند گرچه همین سرکش کلاهی در برخی شرایط یکی از ابزار ایمنی است که در مبحث «ایمنی و کفش و کلاه» خواهد آمد.

نوعی از سدل: مجلسی در بحار در مورد «سدل» نقل می‌کند: عرب‌ها عادت داشتند که در حال حرکت و فعالیت چیزی به کمر می‌بستند هنگامی که به مجلس می‌رسیدند گره آن را باز و رها می‌کردند حتی لباس‌شان بر زمین کشیده می‌شد که اسلام از آن نهی کرده است.^۱

قال رسول الله (ص): .. إِيَّاكَ وَ اسْبَالَ الْأَزَارِ وَ الْقَمِيصِ فَإِنَّ ذَلِكَ مِنَ الْمُخِيلَةِ وَ اللَّهُ لَا يُحِبُّ الْمُخِيلَةَ: ^۲ رسول خدا (ص) فرمود:.. و پرهیز از شل و ول کردن پوشش و پیراهن، زیرا آن خود نمائی و به خود بالیدن است و خداوند خود نمائی و به خود بالیدن را دوست ندارد.

لباس دست و پا گیر:

نهى النبي (ص): عن لبستين: اشتمال الصّماء، و ان يلتحف الرجل بثوب ليس بين فرجه و بين السّماء شيىء: ^۳ پیامبر اکرم (ص) از دو نوع پوشش نهی کرده است: از پوشش «اشتمال صماء» و از پوششی که عضو تناسلی شخص را از فضای بیرون نپوشاند.

اشتمال صماء: خود را طوری در پوشش قرار دادن که منفذی برای دست نباشد.

الصّخرة الصّماء: التي ليس فيها خرق: صخره صماء یعنی صخره‌ای که هیچ شکافی در آن نیست.

نووی در شرح این حدیث می‌گوید: پوشش اول (صماء) مکروه است زیرا اگر برای دفاع از خود نیاز پیدا کند چون لباس آستین ندارد و فاقد شکاف است نمی‌تواند دستش را حرکت دهد. و پوشش دوم مکروه است چون عورتش را کاملاً نمی‌پوشاند.^۴

بدیهی است که مراد نووی نیز پوشش حفاظتی عورتین است نه پوشش از دید دیگران. زیرا در صورت دوم حرام می‌شود نه مکروه آن چه حدیث نهی می‌کند مثلاً اکتفا به پیراهن دراز و ضخیم عربی بدون شلوار یا شورت، است که عورتین بدون حفاظ می‌ماند و در کتاب «غربیین» می‌گوید: بنابر تفسیر اهل لغت پوشش صمائی همه پیکر را می‌گیرد و وجود شخص را مسدود می‌کند که امکان هلاکت در آن هست.^۵

نهى النبي (ص) عن اشتمال الصّماء: ^۶ رسول خدا (ص) از اشتمال صماء نهی کرده است.

لباسی که مانع از دفاع یا چاره جوئی در قبال هر حادثه باشد نه فقط فاقد اصول ایمنی است بل خود عامل هلاکت و تباهی است. تنگی، گشادی، آستین داری، بی‌آستینی، کوتاهی و درازی و هر کیفیت در لباس باید اولاً مانع از انعطافات بدنی نباشد و ثانیاً دست و پاگیر نباشد. هر گونه افراط و تفریط گرچه خیلی ریز و کم باشد بر خلاف اصول ایمنی است.

۱. بحار، ج ۸۳، ص ۲۰۹.

۲. بحار، ج ۷۷، ص ۱۴۵.

۳. بحار، ج ۸۳، ص ۲۰۰.

۴. همان، ص ۲۰۴.

۵. همان مرجع.

۶. بحار، ج ۸۳، ص ۲۰۳.

لباس نازک:

لباسی که بیش از حد معقول نازک باشد به سه دلیل پسندیده نیست:

۱- از نظر اخلاقی لباس بدن نما حاکی از فطرت پرهیزی و غریزه گرائی شخص است و عملاً ترجیح غریزه بر فرهنگ است.

۲- با اساس «انگیزه انسان برای پوشش» که گفته شد یک نیاز فطری زیبایی خواهی است منافات دارد. برای توضیح این موضوع رجوع کنید به برگ‌های آغازین این بخش.

۳- فاقد حفاظت مطلوب است و بر خلاف اصول ایمنی.

قال امیرالمومنین(ع): علیکم بالصّتیق من الثیاب، فانّ من رقیّ ثوبه رقّ دینه: ^۱ علی(ع) فرمود: حتماً لباس غیر نازک (فشرده بافت) بپوشید، زیرا کسی که لباسش نازک باشد دین او نیز نازک می‌شود.

قال علی(ع) لا یقو من احدکم بین یدی الرّب جلّ جلاله و علیه ثوب یشف: ^۲ علی(ع) فرمود: کسی از شما با لباس بدن نما در حضور خداوند قرار نگیرد.

و حدیث از امام صادق(ع) که در همین برگ‌های اخیر گذشت: لاتصلّ فی ما شفّ اوصفّ، یعنی الثوب الصّقیل: ^۳ با لباس نازک بدن نما و لباس تنگ و چسبنده که اندام بدن را حکایت کند، نماز نخوان.

وزن لباس:

قال امیرالمومنین(ع): من اراد البقاء و لا بقاء فلیخفف الرّداء، و ید من الحذاء، و یقلل مجامعة النساء، و یباکر الغداء: ^۴ علی(ع) فرمود: هر کس عمر جاودان می‌خواهد (و جاودانگی در دنیا نیست) پس باید روپوشش را سبک کند، و همیشه دمپائی داشته باشد، و کمتر با زنان مجامعت کند، و صبحانه را زودتر بخورد.

باز از آن حضرت: من اراد البقاء فلیخفف الرّداء، و لیباکر الغداء، و لیقلل مجامعة النساء: ^۵ کسی که جاودانگی می‌خواهد (و در دنیا جاودانگی وجود ندارد) پس باید روپوشش را سبک کند، صبحانه را زودتر بخورد و مجامعت با زنان را کمتر کند.

توضیح:

۱- رداء: چگونگی این لباس توضیح داده شد. لیکن در این حدیث خصوص رداء مورد نظر نیست بل هر نوع لباس روپوش مانند کت، پالتو و بارانی را شامل می‌شود. بل مراد از آن هر نوع لباس است زیرا ملاک وزن لباس است کسی که از کت یا پالتو کم وزن استفاده کند و در عوض پیراهن سنگین بپوشد به پیام این حدیث عمل نکرده است. و همینطور مراد از دمپائی هر نوع پاپوشی است نه خصوص دمپائی.

۲- گفته‌اند لباس سنگین در پیکر پسران و دختران جوان، از رشد قامت‌شان می‌کاهد.

^۱ همان، ص ۱۸۴ - خصال، ج ۲، ص ۱۶۲.

^۲ همان دو مرجع.

^۳ بحار، ج ۸۳، ص ۱۸۶.

^۴ بحار، ج ۶۲، ص ۲۶۶.

^۵ همان، ص ۲۶۲.

۳- به ویژه کسانی که ستون فقراتشان از دردی رنج می‌برد لازم است از لباسی که بر دوششان سنگینی کند پرهیز کنند.

کوتاهی و بلندی روپوش:

قال رسول الله (ع): ... لا تضجر فيمنعك الضجر حظك من الآخرة و الدنيا، و ائزر الى نصف الساق: ^۱ پیامبر اکرم (ص) فرمود: از زندگی خود افسرده نباش و بی‌تابی نکن زیرا این خصلت مانع بر خوداری تو در دنیا و آخرت می‌شود، و بلندی روپوش را بیش از نصف ساق انتخاب نکن.

توضیح:

۱- آزار: آزار پوشیدن - آزار: روپوش: پیراهن عربی، پیراهن پزشکان در حین کار، پیراهن کارگران، بارانی، پیراهن پرستاران، پیراهن آزمایشگران در آزمایشگاه، پیش بند زنان خانه‌دار، پیش بند آهنگران و نانوایان و آشپزان، فوطه‌ای که بعضی افراد برای برخی از کارها به کمر می‌بندند. همه این‌ها نباید به پائین‌تر از نصف ساق برسند.

۲- پیراهن خواب و لباس خواب (گرچه لباس کارنیست لباس راحت است) نیز باید بلندتر از نصف ساق نباشد.

۳- پیراهن معمولی «قمیص» نیز گاهی آزار نامیده می‌شود لیکن در این حدیث، مورد نظر نیست و حدیث در مقام بیان حداکثر طول است نه در مقام تعیین اندازه برای هر لباس. و با بیان دیگر: سخن در لباس‌های کوتاه نیست بلکه در نکوهش طول زیاد روپوش است.

۴- لباس‌های نامبرده بالا اگر بلندتر از نصف ساق باشند فاقد استاندارد بهداشت و استاندارد حفاظت، و حادثه‌ساز نیز می‌شوند.

۵- درباره بخش اول این حدیث (افسردگی و بی‌تابی) در مبحث «ایمنی و نشاط» بحث خواهد شد.

علی (ع): یتزر فوق سرته، و یرفع ازاره الی انصاف ساقیه: ^۲ علی (ع) فوته (یا پیش بند) را از بالای نافش می‌بست و روپوش را تا نصف ساق، کوتاه می‌کرد.

فوته: در منابع لغت فارسی هم با «ط» آمده است که معنی هر دو «لنگ» است.

علی (ع): ... اشتری قمیصا سنبلانیا کمه الی نصف ذراعیه و طوله الی نصف ساقیه: ^۳ علی (ع) پیراهن سنبلانی خرید که آستین‌هایش تا نصف بازو و طول دامنش تا نصف ساق‌هایش بود.

توضیح:

۱- در اصطلاح امروزی «پیراهن آستین کوتاه» به پیراهنی گفته می‌شود که آستین آن تا آرنج یا بالاتر از آن باشد و این از نظر اسلام نکوهش شده و از مصادیق «لباس شهرت» است. آن چه در حدیث بالا آمده «تا وسط بازو» است.

۲- پیراهن سنبلانی یعنی پیراهن دراز ^۴ (که در مقابل آن پیراهن معمولی است و حداکثر تا نصف ران می‌رسد). روپوش‌هایی که در بالا شمارش شدند همه مصداق سنبلانی هستند.

^۱ بحار، ج ۷۷، ص ۱۴۵.

^۲ بحار، ج ۷۹، ص ۳۱۰.

^۳ مکارم الاخلاق، ص ۱۲۹ - بحار، ج ۷۲، ص ۳۱۱.

^۴ همان مرجع، پی نویس.

عن ابی جعفر(ع) قال: ان صاحبکم لیشتري القميصین السنبلانین ثم یخیر غلامه فیأخذ ایهما شاء ثم یتلبس هو الآخر، فاذا جاوز اصابعه قطعه و اذا جاوز کفیه حذفه: ^۱ امام باقر فرمود: صاحب (شخص مورد توجه) شما دو پیراهن سنبلانی می‌خرد غلامش را مخیر می‌کند که یکی از آنها را انتخاب کند او یکی را برمی‌دارد، خودش دیگری را می‌پوشد، اگر آستین آن به انگشتان برسد آن را قطع می‌کند و اگر به کف دستانش برسد آن را حذف می‌کند.

توضیح:

۱- صاحب: دوست: همراه: هم‌راهی: مورد توجه: مراد: رهبر.

ظاهراً مقصود امام خودش است و از برنامه زندگی خودش سخن می‌گوید. و می‌توان فعل «کان» مقدر کرد (کان لیشتري) در این صورت منظورش حضرت علی(ع) است لیکن این تقدیر بی‌اشکال نیست.

۲- حذف: دور انداختن: برطرف کردن - لیکن نظر به اینکه این لفظ در متن حدیث با لفظ «قطعه» مقابل آمده گویا مراد تا کردن و به اصطلاح آستین بالا زدن، باشد.

۳- قاعده کلی که از حدیث‌ها به دست می‌آید چنین است: آستین لباس باید حداکثر تا مچ دست و حداقل تا نصف ذراع باشد. برای برخی کارها لازم است تا مچ دست برسد و در آنجا دگمه شود و برای برخی کارهای دیگر بهتر است از نصف بازو تجاوز نکند، هر کاری استاندارد ایمنی خودش را دارد.

عن ابی عبدالله(ع) فی قول الله عزوجل «ثیابک فطهر» قال: فشمّر: ^۲ امام صادق(ع) در تفسیر آیه «و ثیابک فطهر» ^۳ فرمود: یعنی لباست را کوتاه کن.

قرآن به پیامبرش دستور داد که لباست را پاکیزه کن، امام صادق می‌گوید مراد کوتاه کردن لباس است که عامل پاکیزگی و ایمنی است.

لباس چین دار:

لباس چین‌دار (یا دارای جیب‌های متعدد) با ایمنی متناسب نیست. زیرا از نظر بهداشتی لایه‌های چین‌ها محل مناسبی برای میکروب می‌شود و از نظر حفاظت خطر گیر کردن چین و جیب با اشیاء محیط کار هست و عامل حادثه می‌شود.

قال ابو عبدالله(ع): اعمل لی قلانس بیضاء و لا تکسرها فان السید مثلی لایلبس المکسر: ^۴ امام صادق(ع) فرمود:

کلاه‌های سفید برای من درست کن اما آنها را چین‌دار نکن زیرا شخصیتی مثل من لباس چین‌دار نمی‌پوشد.

توضیح: برای من اولین بار است که می‌بینم امام خودش را با این تعبیر و لفظ «شخصیت» می‌نامد. در زمان امام صادق و امام کاظم لباس‌ها و کلاه‌های چین‌دار بشدت رواج پیدا کرده بود و ایشان با این افراطکاری مردم، برخورد می‌کردند و می‌خواستند بگویند که این چین‌بازی از بی‌شخصیتی ناشی می‌شود.

الحسین ابن المختار: قال: قال لی ابوالحسن الاول: اعمل لی قلنسوة ولا تکن مصبغة فان السید مثلی لا یلبس المصبغ و

المکسر بالظفر: ^۱ حسین بن مختار می‌گوید: امام کاظم(ع) به من گفت: کلاهی برای من درست کن که رنگارنگ نباشد زیرا شخصیتی مثل من چیز رنگارنگ و چین‌دار نمی‌پوشد چین‌هایی که زیر ناخن‌های خیاط دوخته شود.

^۱ بحار، ج ۷۹، ص ۳۰۹.

^۲ وسائل الشیعه، ابواب احکام الابس، باب ۲۲.

^۳ سوره مدثر، آیه ۴.

^۴ همان مرجع، باب ۳۱.

توضیح:

- ۱- جمله اخیر که می‌گوید «چین‌هایی که با ناخن‌های خیاط درست شود» این نکته را می‌آموزد که ممکن است خود لباس تا شود و چین پیدا کند این موضوع دیگر است آن چه مورد نظر حدیث است چین‌دار دوختن است.
- ۲- مراد از رنگارنگ «یک پیراهن یا یک کلاه با چند رنگ» است. کلاه‌های مخروطی شکل درست می‌کردند که هر بخش از سطح‌های جانبی آن یک رنگ داشت. یا پیراهن (و هر لباس دیگر) از تکه‌هایی با رنگ‌های مختلف می‌دوختند.

مواد و جنس لباس:

موادی که از آنها لباس تهیه می‌شود پنج نوع است:

- ۱- مواد طبیعی مانند پنبه، کتان و ابریشم.
 - ۲- مواد طبیعی با یک واسطه: مانند پشم، مو، کرک.
 - ۳- مواد طبیعی با دو واسطه: مانند انواع پوست حیوانات.
 - ۴- کانی‌ها: مانند طلا، آهن، نقره و...
 - ۵- مواد مصنوعی - الیاف مصنوعی.
- مطابق اصول فرهنگی، تربیتی و ایمنی اسلام، نوع اول بهترین و ایمن‌ترین، سپس نوع دوم و به همین ترتیب تا نوع چهارم. و بالعکس: نوع چهارم مکروه‌ترین، نوع سوم مکروه‌تر، نوع دوم مکروه و نوع اول مستحب است.
- پوشیدن لباس فلزی (آهنین، مسین و...) مکروه است مگر در جنگ، و نماز خواندن با لباس آهنی حتی با داشتن یک انگشتر آهن یا مس مکروه است هم برای مردان و هم برای زنان.
- پوست میته (حیوان مردار) نجس است و باید از آن پرهیز شود.
- پوست هر حیوان حلال گوشت و همچنین مو، پشم، کرک، آنها بشرط ذبح شرعی برای تهیه لباس مجاز است و می‌توان در آنها نماز خواند مگر پوست الاغ (که گوشتش حلال و مکروه است) که نماز خواندن با آن اشکال دارد.
- و همچنین تهیه لباس از پوست، چرم، مو، کرک و پشم هر حیوان حرام گوشت (مگر سگ و خوک) جایز است بشرط ذبح شرعی. لیکن نماز خواندن در آنها جایز نیست به ویژه اگر یک موی گربه در لباس یا پیکر شخص نمازگزار باشد، اشکال دارد. در این میان پوست سنجاب، و خز، فراء، حواصل، استثنا شده و نماز خواندن در آنها صحیح است.
- استفاده از لباس ابریشم برای مردان جایز نیست و توضیح آن خواهد آمد.

لباس طلائی یا لباسی که تارها یا پودهای آن طلائی است برای مردان حرام است حتی انگشتر طلا.

مطابق نظریه متخصصین لباس‌هایی که از مواد و الیاف مصنوعی تهیه می‌شوند زودتر محترق می‌شوند و در تماس با خراش‌ها و زخمها موجب تاخیر در بهبود آنها می‌گردند و ناسازگاری‌های دیگری نیز دارند. و چون نظر متخصص در اسلام حجت است پس استفاده از این نوع لباس‌ها مکروه می‌شود. و اگر در موردی خطر و ضرر معتنا بهی داشته باشند حرام می‌شوند.

قال ابو عبدالله(ع): الکتان من لباس الانبياء و هو يثبت اللحم: ^۲ امام صادق(ع) فرمود: کتان از جمله لباس‌های

پیامبران است و آن عامل روئیدن گوشت است.

^۱ همان مرجع.

^۲ وسائل الشیعه، ابواب احکام الملابس، باب ۱۶.

توضیح: مراد از رویانیدن گوشت چاق شدن یا چاق کردن نیست منظور جریان صحیح اصل «بدل ما يتحلل» است از طرفی سلول‌هائی به تحلیل می‌روند و از طرف دیگر سلول‌های جدید جای آنها را می‌گیرند. لباس کتانی بر صحت و سلامتی این جریان کمک می‌کند.

قال امیرالمومنین(ع): البسوا القطن فانه لباس رسول الله صلى الله عليه واله و هو لباسنا: ^۱ علی(ع) فرمود: لباس پنبه‌ای بپوشید زیرا آن لباس پیامبر خدا(ص) و لباس ماست.

عن ابی عبدالله(ع) قال: لا یلبس الصوف و الشعر الا من علة: ^۲ امام صادق(ع) فرمود: از لباس پشمین و موئین استفاده نمی‌شود مگر به دلیل کسالت و بیماری.

لباس کتانی و پنبه‌ای تایید و تمجید شده اما تهیه لباس از سایر مواد یا (در مواردی) تحریم شده و یا تنها تجویز شده است گاهی به کراهت همین مورد مجاز نیز تصریح شده است.

لباس ابریشم برای مردان:

در بیان حدیث توضیحی برای علت تحریم لباس ابریشم (و گونه‌های مختلف آن) نیامده است بنابراین باید به طور «تعبدی» یعنی بر اساس اطاعت محض و بدون چون و چرا از لباس ابریشم پرهیز کنیم حتی اگر علت آن را ندانیم. اما از دیدگاه موضوع بحث ما یعنی ایمنی می‌توان از نظریه متخصصان در شناسائی «ضرر ابریشم برای مردان» نکته‌ای را مورد توجه قرار داد: اگر زنی بر پوست مخملین اسب بکشد نیروی جنسی او تحریک می‌شود و اگر مردی این کار را بکند نیروی جنسی او به تحلیل می‌رود. یکی از خصایص خاندان‌های اشرافی که نسل اندر نسل با اسب سروکار داشته‌اند و پوست دست‌شان با موهای مخملین پوست اسب تماس زیاد داشته، همین موضوع است. این مساله در جامعه اروپا تقریباً یک امر شناخته شده است.

ظاهراً لباس ابریشم نیز مناسبت مطلوبی با نیروی جنسی مردان ندارد گرچه این موضوع از نظر متخصصان به یک نظریه اجماعی بدل نشده اما هستند دست اندرکاران این رشته که این اصل را مسلم می‌دانند.

آن چه مسلم است توجه به «روحیه مردانگی» در مرد است؛ اسلام دوست ندارد مردان روحیه زنانگی داشته باشند یا روح‌شان بدان سو گرایش پیدا کند. همان طور که مردان را از لباس زنانه نهی کرده و تشبه مرد به زن در شکل و مد لباس، را حرام کرده همان طور نیز لباس ابریشم را لباس مختص زن، شناخته و آن را از اساس برای مرد حرام کرده است.

طلا نیز با نیروی جنسی مرد رابطه منفی دارد درست همان طور که در لباس ابریشم مطرح است. یکی از علل کراهت شغل زرگری را (علاوه بر خطر سقوط در ربا و دشواری مراعات حقوق اقتصادی شرعی) می‌توان همین تاثیر منفی را دانست گرچه این مطلب نیز حالت اجماعی پیدا نکرده است. لیکن در این مورد نیز «حفاظت از ویژگی روحیه مردانگی» بی‌تردید مورد توجه است.

صرف نظر از لباس و تشبه مرد به زن و تشبه زن به مرد (در لباس که اسلام تحریم کرده) داشتن روحیه مردان برای زن و داشتن روحیه زنان برای مرد حرام شده است.

^۱ همان مرجع، باب ۱۵.

^۲ همان مرجع، باب ۱۹.

عن علی(ع): اِنَّهٗ رَاى رَجُلًا بِهٖ تَأْنِيْثٌ فِى مَسْجِدِ رَسُوْلِ اللّٰهِ(ص) فَقَالَ: اَخْرَجْ مِنْ مَسْجِدِ رَسُوْلِ اللّٰهِ يَا مَنْ لَعَنَهُ رَسُوْلُ اللّٰهِ، ثُمَّ قَالَ: ثُمَّ قَالَ: سَمِعْتُ رَسُوْلَ اللّٰهِ(ص) يَقُوْلُ: لَعْنُ اللّٰهِ الْمُتَشَبِهِيْنَ مِنَ الرِّجَالِ بِالنِّسَاءِ وَ الْمُتَشَبِهَاتِ مِنَ النِّسَاءِ بِالرِّجَالِ: ^۱ علی(ع) در مسجد پیامبر(ص) مردی را دید که «تأنیث» داشت، گفت: ای کسی که رسول خدا تو را لعن کرده از مسجد رسول خدا خارج شو. آنگاه گفت: شنیدم از پیامبر(ص) که فرمود: خداوند لعنت کند مردانی را که خودشان را به زنان شبیه کنند و لعنت کند خداوند زنانی را که خودشان را به مردان شبیه کنند. تأنیث: ادا و اطوار زنانگی از خود بروز دادن: اثر یا آثاری از روحیه زنانگی در مرد خواه در حرکات و خواه در سخن گفتن و خواه در لباس و مد و خواه در آرایش.

عن علی(ع) قَالَ: كُنْتُ مَعَ رَسُوْلِ اللّٰهِ جَالِسًا فِى الْمَسْجِدِ حَتَّى اَتَاهُ رَجُلٌ بِهٖ تَأْنِيْثٌ، فَسَلَّمَ عَلَيْهِ فَرَدَّ عَلَيْهِ، ثُمَّ اَكْبَأَ رَسُوْلُ اللّٰهِ فِى الْاَرْضِ يَسْتَرْجِعُ، ثُمَّ قَالَ: مِثْلُ هٰؤُلَاءِ فِى اُمَّتِىْ!؟! اِنَّهٗ لَا يَكُوْنُ مِثْلُ هٰؤُلَاءِ فِى اُمَّةٍ اِلَّا عَذَّبْتُ قَبْلَ السَّاعَةِ: ^۲ علی(ع) فرمود: روزی با پیامبر(ع) در مسجد نشسته بودم مردی که «تأنیث» داشت وارد شد و سلام کرد، رسول خدا جواب سلامش را داد آنگاه سر به زیر انداخت و پشت سر هم استرجاع می کرد سپس گفت: در امت من این گونه اشخاص باشند!؟! این گونه افراد در هیچ جامعه ای نمی باشند مگر آن جامعه دچار عذاب (بلا) می شود قبل از عذاب آخرت. استرجاع: آیه «انالله و انا اليه راجعون» را در مقام تاسف خواندن.

عن ابى عبد اللّٰه(ع) قَالَ: لَعْنُ رَسُوْلِ اللّٰهِ(ص) الْمُتَشَبِهِيْنَ مِنَ الرِّجَالِ بِالنِّسَاءِ وَ الْمُتَشَبِهَاتِ مِنَ النِّسَاءِ بِالرِّجَالِ، وَ هُمُ الْمُخْتَثُونَ: ^۳ امام صادق(ع) فرمود: پیامبر خدا(ص) لعنت کرده است مردانی را که به زنان شباهت جویند و لعنت کرده زنانی را که خود را به مردان شبیه کنند، و این گونه مردان مخنث هستند. مخنث: از واژه های همخانواده «خنثی» - مخنث یعنی مردی که به روحیه زنانگی گرایش داشته است. این حدیث تصریح دارد که شباهت جوئی مرد به زن در لباس، حرکات، مد و نحوه آرایش دلیل مخنث بودن آن است.

رنگ لباس:

بهترین رنگ لباس بترتیب: سفید، زرد چوبی، زرد لیموئی، سبز عدسی، خاکی متمایل به قهوه ای، و سرمه ای کمرنگ است. نکوهیده ترین رنگ بترتیب: سیاه، قرمز، ارغوانی و کبود تند، است. قال رسول الله(ص): البسوا البياض فانه اطيب و اطهر...: ^۴ رسول خدا(ص) فرمود: لباس سفید بپوشید زیرا آن دلچسبتر و پاکیزه تر است. عن النبي(ص) قَالَ: خَيْرُ لِبَاسِكُمُ الْبِیَاضُ فَلْيَلْبَسُوْهُ اَحْيَاءُكُمْ وَ كَفَنُوْا فِيْهِ مَوْتَاكُمْ: ^۵ پیامبر اکرم(ص) فرمود: بهترین لباس های شما سفید است زنده های تان آن را بپوشند و مرده های تان را با آن کفن کنید.

^۱ بحار، ج ۷۹، ص ۶۴.

^۲ همان، ص ۶۵.

^۳ بحار، ج ۹۷، ص ۶۸.

^۴ وسائل الشیعه، ابواب احکام الملابس، باب ۱۴.

^۵ همان مرجع.

محمد بن علی قال: رایت علی ابی الحسن (ع) ثوباً عدسیاً: ^۱ محمد ابن علی می گوید: دیدم امام کاظم (ع) را که لباس عدسی رنگ پوشیده بود.

عن ابی جعفر (ع) قال: صبغنا البهرمان، وصبغ بنی امیه الزعفران: ^۲ امام باقر (ع) فرمود: رنگ مورد انتخاب ما (اهل بیت - علیهم السلام) - بهرمان است و رنگ منتخب بنی امیه زعفران است. بهرمان: زرد لیموئی: رنگی که لیمو یا پرتقال دارد. زعفرانی: زرد مایل به سرخی - سرخ کمرنگ.

کان ابو جعفر (ع) یلبس المعصر المنیر: ^۳ امام باقر (ع) لباس زرد لیموئی نورانی (غیر کدر، روشن) می پوشید. ان اعرابياً اتی الی رسول الله (ص) فخرج الیه فی رداء ممشّق فقال: یا محمد لقد خرجت الی کاتک فتی، فقال: نغم یا اعرابی انا الفتی: ^۴ مردی از چادر نشینان به دیدار پیامبر (ص) آمد، رسول خدا به طرف او بیرون آمد در حالی که لباس توسی رنگ مایل به قهوه‌ای (خاکی مایل به قهوه‌ای) پوشیده بود. آن مرد گفت: ای محمد به سوی من آمدی در هیئت جوانان، فرمود: بلی من جوانمردم.

انّ النبی (ص) قال لعلی (ع): لا تلبس القرمز فانه من اردیة ابلیس: ^۵ پیامبر اکرم (ص) به علی (ع) فرمود: لباس قرمز نپوش زیرا آن از لباس‌های شیطان است.

قال النبی (ص) لعلی (ع): ایّاک ان ترکب میثره حمراء فائها من میثرة ابلیس: ^۶ پیامبر اکرم (ص) به علی (ع) فرمود: بر «روزین» و «نمدزین» سرخ رنگ سوار نشو، زیرا روزین و نمدزین سرخ از آن شیطان است. روزین: تشک کوچکی که بر روی زین اسب تعبیه می‌شود.

نمدزین: نمد یا جل که در زیر زین اسب بر پشت حیوان انداخته می‌شد و می‌شود. قال امیرالمومنین (ع): لا تلبس السّواد فانه لباس فرعون: ^۷ علی (ع) فرمود: لباس سیاه نپوش زیرا آن لباس فرعون (فرعون صفتان) است.

عن ابی عبدالله (ع) قال: یکره السّواد الاّ فی ثلاثة: الخفّ و العمامة و الکساء: ^۸ امام صادق (ع) فرمود: پوشیدن سیاه مکروه است مگر در سه مورد: کفش، عمامه، کساء.

کساء: رداء: طاقه‌ای پارچه که در قدیم یونانیان، ایرانیان، فنیقیان و... به دوش می‌انداختند. طاقه‌ای بدون دوخت و بدون آستین و بدون برش.

کساء با عبا فرق دارد؛ عبا برش، دوخت و آستین دارد. گاهی به عبا و گاهی به هر لباس، کساء گفته می‌شود. و آن چه در ماجرای معروف حدیث کساء آمده عبا نبوده بل همان طاقه بوده است.

۱. همان، باب ۱۷.

۲. همان، باب ۱۷.

۳. وسائل الشیعه، لباس ابواب احکام الملابس، باب ۱۷.

۴. بحار، ج ۴۲، ص ۶۴.

۵. وسائل الشیعه، لباس المصلی، باب ۴۴.

۶. وسائل الشیعه، ابواب لباس المصلی، باب ۴۸.

۷. همان مرجع، باب ۱۹.

۸. همان، باب ۱۹.

نهی رسول الله (ص) عن... و المياثر الحمر و عن لباس الاستبرق و الحرير و القزّ و الارجوان: ^۱ پیامبر خدا (ص) از تشک‌های قرمز و از لباس دیبا، حریر، نوغان (سه نوع ابریشم) و ارغوانی رنگ نهی کرده است. معیار: برای انتخاب رنگ لباس دو معیار وجود دارد:

الف) بهداشتی - رابطه میکرب با رنگ.

ب) بهداشت روح و روان - تاثیر رنگ بر روح و روان حتی به چگونگی تفکر انسان.

رنگ سفید ناسازگارترین رنگ برای میکرب است و سیاهی سازگارترین رنگ برای آن است، و رنگ‌های دیگر به همان نسبت.

در بخش «ایمنی و رنگ محیط» به این اصل اشاره شد که برخی از رنگ‌ها آرامش و آسایش روحی را موجب می‌شوند و برخی دیگر اضطراب آفرین هستند و نیز تحریک کننده و همچنین «نگرانی آور» هستند. برخی «نشاط انگیز» و برخی موجب غم و غصه می‌شوند.

بنابراین هدف اصلی‌ای که این حدیث‌ها به دنبال آن هستند ایمنی جسمی و ایمنی روانی است و چون عنصر زیبا شناختی نیز همیشه در نظر اسلام بوده به رنگ‌های زرد لیموئی، زرد چوبی، سبز عدسی، توسی مایل به قهوه‌ای هم تشویق کرده‌اند که مشخص است پاسخ مثبت به حس زیبا خواهی، انگیزش نشاط و پردازش از غم و اندوه، است. تذکر: رسول اکرم ردائی داشت که در عبارت‌ها از آن با «برده الاحمر» یا «برده الحمراء» تعبیر شده است، یعنی «برد سرخ او»، «برد سرخ پیامبر» این تعبیر موجب شده بعضی‌ها توهم کنند که پیامبر (ص) لباس سرخ نیز داشته است. این لباس از جنس «برد یمانی» و از نوع «صحاری» آن بوده که نه سرخ بوده و نه قرمز. در معنی صحاری گفته‌اند «هو من الصحرة، و هی حمرة خفیة كالغبرة»: ^۲ واژه صحاری ماخوذ از «صحرة» است که به معنی سرخی ناپیدا مانند غبار است. که در حقیقت توسی مایل به قهوه‌ای می‌شود.

ایمنی در پوشش شلوار:

ابو عبدالله (ع)، قال اغتم امیرالمومنین (ع) يوماً فقال: من این اتیت؟ فما اعلم ائی جلست علی عتبة باب، و لا شققت بین غنم، و لا لبست سراویلی من قیام، و لا مسحت یدی و وجهی بذیلی: ^۳ امام صادق (ع) فرمود: روزی امیرالمومنین (ع) را غم فرا گرفت گفت: ای غم از کجا آمدی؟ من که به یاد نمی‌آورم در روی چوبه زیرین چهار چوبه درب نشسته باشم، یا گله‌ای را شکافته و از وسطش عبور کرده باشم، و یا شلوارم را ایستاده پوشیده باشم، و یا دست و صورتم را با دامن لباسم مسح کرده باشم.

این حدیث به دلیل فقرات متعددش چهار بار در این کتاب تکرار شده است زیرا هر فقره آن به یک بخش از مباحث مربوط است که در اینجا فقره «ولا لبست سراویلی من قیام» مورد نظر است.

^۱ بحار، ج ۷۶، ص ۳۳۸.

^۲ بحار، ج ۱۶، ص ۱۱۳.

^۳ بحار، ج ۷۶، ص ۳۲۱.

عن الائمة - عليهم السلام - ائهم قالوا: انّ احد عشر شيئاً تورث الغم: المشى بين الاغنام، و لبس السراويل قائماً، و قصّ شعر اللحية بالاسنان، و المشى على قشر البيض، واللعب بالخصية، والاستنجاء باليمين، و التعود على عتبة الباب، و الاكل بالشمال، و مسح الوجه بالاذيال، و المشى فيما بين القبور، و الضحك بين المقابر: ¹

يازده کردار باعث غم می‌شود:

- ۱- شکافتن گلّه‌ای که در حال چریدن است و عبور از وسط آن - پیشتر گذشت.
 - ۲- پوشیدن شلوار در حال ایستاده - در اینجا توضیح داده می‌شود.
 - ۳- قطع موهای ریش با دندان - در بهداشت فردی گذشت.
 - ۴- راه رفتن روی پوسته‌های تخم مرغ - قابل توجه کارگران مرغداری‌های تخمی.
 - ۵- بازی کردن (ور رفتن) با خصیه - قابل توجه افرادی که بقول فروید لیبدوی شان در خصیه است، یا به نوعی به بیماری «ور رفتن با خود» دچار هستند.
 - ۶- پاک کردن عضو ادرار و عضو مدفوع با دست راست - در توضیحات فصل «ایمنی و راهنمایی رانندگی» گذشت.
 - ۷- نشستن بر روی چوبه زیرین چارچوبه درب - در بخش «ایمنی و ورود از فضائی به فضای دیگر» بحث شد.
 - ۸- خوردن با دست چپ - همراه با ردیف ششم بحث شده است.
 - ۹- پاک کردن دست و صورت با دامن و لباس - این نیز در فصل «ایمنی و بهداشت فردی» گذشت.
 - ۱۰- راه رفتن در میان گورها - در بخش «ایمنی و گورستان» و نیز در بخش «گزینش محل ساختمان» ساختمان خانه، ساختمان محل کار بحث شد.
 - ۱۱- خندیدن در میان گورها - این نیز همان طور.
- عن ابی عبدالله(ع) قال: من لبس السراويل من قعود وقى وجع الخاصرة: ^۲ امام صادق(ع) فرمود: هر کس شلوارش را در حال نشسته بپوشد از درد خاصره ایمن می‌شود.
- گویند: جان اف کندی رئیس جمهور اسبق امریکا به نوعی درد کمر مبتلا بود، پزشک مخصوص او توصیه کرده بود هرگز در حال ایستاده شلوار و کفش نپوشد تا از این درد بیاساید.

^۱. همان، ص ۳۲۲.

^۲. وسائل الشیعه، ابواب احکام الملابس، باب ۶۸.

ایمنی و لباس کار

در فرهنگ اسلام و متون حدیثی سه نوع لباس با اسم و رسم مشخص و با عنوان معین، از همدیگر متمایز شده‌اند:

۱- **ثوب الصون**: لباسی که باید مصون بماند، در حین کار و استراحت از آن استفاده نشود.

۲- **ثوب البذلة**: لباسی که در معرض اشیاء و ابزار و وسائل کار قرار دارد و در محیط کار از آن استفاده می‌شود.

مراد از «بذل» قرار دادن آن در مقابل آسیب‌ها، اشیاء گیر کننده، مواد آلاینده و... جهت حفاظت بدن، با این تلقی که این لباس برای حفاظت مصرف و هزینه و بذل می‌شود.

این دو لباس را نباید به جای همدیگر به کار گرفت:

عن ابی عبدالله(ع) قال: السَّرف فی ثلاث: ابتذالک ثوب صونک، والقائک النوی یمیناً و شمالاً، و اهرآقک فضلة الماء: ^۱

امام صادق(ع) فرمود: سه چیز مصداق و معیار اسراف است: استفاده از لباس صون به جای لباس کار، و دور انداختن هسته میوه (که به درد کشاورزان می‌خورد) به این طرف و آن طرف، و هدر ریختن ته مانده آب (مثلاً آبی که در ته لیوان مانده است).

سئل اسحاق ابن عمّار ابا عبدالله(ع) عن ادنی الاسراف، قال: ثوب صونک تبتذله، و فضل الاناء تهریقه، وقذفک

بالنوی هکذا و هکذا: ^۲ اسحاق ابن عمّار از امام صادق(ع) پرسید: کمترین حد اسراف چیست؟ فرمود: از لباس صون به جای لباس کار استفاده کنی، ته مانده آب را بریزی، و هسته میوه را این طرف و آن طرف بیندازی.

۳- **ثوب شهرت**: لباس خود نمائی، لباس برای جلب توجه دیگران، لباس حاکی از انگیزش‌های غریزه جنسی، لباس

تکبر و لباس انگشت‌نما. لباس شهرت و گونه‌های مختلف آن نکوهش شده است بسته به میزان عنصر شهرت در آن است که در مواردی مانند لباس تکبر و «لباس تأنیث» ^۳ حرام می‌شود و در مواردی مکروه.

شرایط لباس کار:

از آغاز فصل «ایمنی و لباس» شرایط زیر را برای لباس به ویژه برای «لباس کار» که در کانون موضوع بحث ما یعنی

در کانون ایمنی قرار می‌گیرد، شناختیم که بترتیب بحث‌ها عبارتند از:

۱- پوششی که از تابش زیاد آفتاب حفاظت کند.

۲- لازم است لباس کار، طویل و دراز نباشد.

۳- لباس کار نباید گشاد باشد.

۴- لازم است لباس کار، تنگ نباشد - نه گشاد و نه تنگ بل در حد استاندارد.

۵- گشادی و تنگی نسبت به کارهای مختلف می‌تواند استانداردهای متفاوت داشته باشد.

۶- آستین لباس کار برای برخی کارها تا نصف بازو و برای برخی دیگر تا مچ دست برسد و هرگز نباید به کف

دست برسد.

۷- لباس کار نباید چین دار باشد.

^۱ بحار، ج ۷۵، ص ۳۰۴.

^۲ وسائل الشیعه، ابواب احکام الملابس، باب ۲۸.

^۳ لباسی که حاکی از روحیه زنانگی در مرد باشد و عکس آن در زن. در برگ‌های پیش بحث شد.

- ۸- حتی الامکان تعداد جیب‌های لباس کار، کمتر باشد.
- ۹- لباس صون به جای لباس کار، مورد استفاده قرار نگیرد.
- ۱۰- رنگ‌های مناسب با لباس کار بترتیب اولویت عبارتند از: سفید، زرد لیموئی، زرد چوبی، سبز عدسی، خاکی مایل به قهوه‌ای.
- ۱۱- لباس کار با اینکه «ثوب بذله» است و در معرض ابزار و وسایل کار و آلاینده‌های محیط کار قرار دارد، لازم است همیشه از بهداشت کامل برخوردار باشد.
- ۱۲- دگمه و زیپ لباس کار باید کامل، سالم و همیشه بسته باشد. این مورد اخیر در همین جا بحث می‌شود:

ایمنی و دگمه لباس:

باز گذاشتن شال کمر، کمربند، دگمه و زیپ پنج جنبه منفی دارد:

- ۱- اگر دگمه و زیپ لازم نبوده پس بی‌هوده در لباس تعبیه شده است و حضور یک شیء بی‌هوده وزاید در لباس به ویژه در لباس کار هم نابخردانه و هم خلاف اصول ایمنی است.
- ۲- باز بودن دگمه و زیپ مصداق «لباس شل و ول» است که عدم تناسب آن با ایمنی توضیح داده شد.
- ۳- باز بودن دگمه، کمربند، شال کمر و زیپ از عوامل حادثه ساز هستند، یعنی از عوامل شناخته شده نه از عوامل احتمالی.
- ۴- باز بودن این اشیاء نمایانگر غیر جدی بودن شخص است و روحیه غیر جدی در محیط کار به ویژه در محیط گروهی کارگری، هم منشأ حادثه است و هم روحیه منفی غیر جدی را به همکاران سرایت می‌دهد و باید چنین روحیه‌ای از میان گروه خارج شود.
- ۵- این رفتار اگر در اثر بی‌حوصلگی باشد حاکی از عدم نشاط فرد است و نشاط یکی از اساسی‌ترین اصول ایمنی در کار، است.

عن علی(ع) قال: ... و اما التي من اخلاق قوم لوط فالجلاهيق و هو البندق، و الخذف، و مضغ العلك، و ارخاء الازرار، و حل الازرار من القبا و القميص: ^۱ علی(ع) فرمود: و اما خصلت‌هائی که از اخلاق قوم لوط است عبارتند از: فلاخن بازی و آن بندک است، و سنگ پرانی با دو انگشت، و آدامس (سقز) جویدن، و دراز وشل و ول داشتن لباس، و باز گذاشتن دگمه‌های قبا (کت، پالتو، بارانی) و پیراهن.

توضیح: شرح جزئیات پیام این حدیث در بخش «بلندی لباس» گذشت در اینجا تنها جمله مورد نظر است.

عن علی(ع) قال: ست من اخلاق قوم لوط فی هذه الامة: الجلاهيق و الصقير و الخذف و حل ازرار القباء و مضغ العلك: ^۲ علی(ع) فرمود: شش خصلت از اخلاق قوم لوط است در این امت: فلاخن بازی، سوت کشیدن، بندک بازی، سنگ پرانی با دو انگشت، باز گذاشتن دگمه‌های لباس و جویدن سقز.

توضیح: مراد «خصلت شدن» این رفتارهاست که در رفتار فردی یا اجتماعی رایج شود. البته برخی از آنها حتی برای یک بار نیز نکوهیده است مانند سنگ پرانی با دو انگشت در کوچه و بازار، محفل و مجلس. محیط کار، ویا در هر جای

^۱ بحار، ج ۷۶، ص ۳۴۱ - خصال، ج ۱، ص ۱۶۰.

^۲ همان، ص ۳۵۴.

دیگر، و مانند بندک (تیرکمانی که نوجوانان از چوب دوشاخه و کش یا لاستیک درست می‌کنند) که هیچ غرض خردمندانه‌ای بر آن مترتب نیست جز سلب ایمنی افراد و شیشه ساختمان‌ها و یا کشتن پرندگان. و اگر باز گذاشتن دگمه در برخی شرایط و وضعیت‌ها بی‌اشکال باشد، در محیط کار حتی برای یک بار و چند دقیقه نیز کار نادرست و خلاف ایمنی است.

عن جعفر(ع) عن ابیه(ع) قال: لا یصلی الرجل محلول الازرار...^۱ امام صادق(ع) از امام باقر(ع) نقل می‌کند که فرمود: نباید با دگمه‌های باز نماز خواند.

توضیح: موضوع پیام حدیث، نماز است و فقها بر اساس این حدیث فتوا داده‌اند که باز بودن دگمه‌ها در نماز مکروه است. و تنها نکوهیدگی این رفتار برای موضوع بحث ما کافی است. زیرا رفتاری که در نماز نکوهیده باشد بی‌تردید دارای عنصر منفی است و چون همین عنصر در محیط کار حادثه ساز نیز هست پس نکوهش آن در موضوع بحث ما مؤکد می‌شود.

نگهداری لباس: عن ابی عبدالله(ع) قال:.... لا ایمان لمن لاحیاء له، ولا مال لمن لا تقدير له، ولا جدید لمن لا خلق له:^۲ امام صادق(ع) فرمود:.... کسی که حیا ندارد ایمان ندارد، و کسی که برنامه اقتصادی ندارد مالی برایش نمی‌ماند، و کسی که لباس کهنه ندارد لباس نوی برایش نمی‌ماند.

آخرین توصیه ایمنی در مورد لباس: نهی رسول الله(ص) عن خیاطة الثوب علی البدن:^۳ پیامبر اکرم(ص) از دوختن (پارگی یا در رفتگی یا دگمه و زیپ) لباس در بدن، نهی کرده است.

اصول ایمنی آن قدر در نظر اسلام اهمیت دارد که حتی دوختن یک دگمه بر لباس را در حال پوشیده، نکوهش می‌شود. اسلام توصیه می‌کند برای تعمیرات جزئی نیز لباس را در آورده سپس به تعمیر آن پردازیم چه بسا چیزهای ریز که پشیمانی‌های بزرگی را در پی دارد.

۱. بحار، ج ۸۳، ص ۱۸۵ - تهذیب، ج ۱، ص ۲۳۸.

۲. فروع کافی، ج ۲، ص ۲۰۸.

۳. بحار، ج ۷۶، ص ۳۱۵ و ۳۲۲.

ایمنی و کفش و کلاه

قرآن: و علمناه صنعة لبوس لكم لثحنكم من بأسکم فهل انتم شاکرون: ^۱ و یاد دادیم به او (داود) صنعت لبوس سازی را تا شما را حفاظت کند از خطرها، آیا قدردان و شاکر می‌شوید؟

لبوس: درع: زره و کلاه خود: لباس ایمنی و کلاه ایمنی.

بأس: آسیب: خطر: حادثه آسیب رساننده.

قرآن پیدایش پوشش ایمنی را یک نعمت مهم معرفی می‌کند و در قبال آن خواستار شکرگزاری است. لباس و کلاه ایمنی به عنوان خاص زره جنگی یک وسیله دفاعی و حفاظت است که قرآن بدان ارزش می‌دهد در حالی که نسبت به ابزار تهاجمی (اسلحه) هرگز اهمیتی قائل نشده تنها تذکر می‌دهد که «اعدوا لهم ما استطعتم من قوه...»: در قبال دشمنان امکانات نظامی آماده داشته باشید.

آیه فوق با لفظ «بأس» یک معنای عام را در نظر دارد که شامل حفاظت در مقابل هر نوع آسیب است اعم از دفاع و حفاظت نظامی و غیره.

و جعل لكم سراويل تقيكم الحرّ و سراويل تقيكم بأسکم: ^۲ و قرار داد برای شما لباسی که شما را از حرارت‌ها حفاظت می‌کند و لباسی که شما را از خطرها حفاظت می‌کند.

کارگر در مقابل حرارت کوره باید لباس ایمنی داشته باشد با کلاه ایمنی، اساساً کلاه و کفش در فرهنگ اسلامی بخشی از لباس هستند.

در هر دو آیه واژه «بأس» آمده است در آیه اول هسته موضوع، زره نظامی است و سایر آسیب‌ها در پیرو آن مورد نظر هستند و در آیه دوم هسته موضوع، لباس‌های غیر نظامی است و حفاظت از بأس و خطر نظامی در پیرو آن قرار دارد. بنابراین لباس و کلاه حفاظتی در هر دو مورد و برای حفاظت از هر نوع آسیب، مورد نظر قرآن است.

انواع پوشش سر یا کلاه:

۱- کلاه سایبان: جهت ایمنی از تابش مداوم خورشید، جهت کار در محیط‌های باز مانند کار کشاورزی، چوپانی و... که در اولین بخش از «ایمنی و محیط کار» به شرح رفت:

قال الرضا(ع) كان لابي عبدالله(ع) مظلة يستظل بها من الشمس: ^۳ امام رضا(ع) فرمود: امام صادق(ع) کلاهی سایبان داشت که به وسیله آن برای خودش در مقابل خورشید سایه فراهم می‌کرد.

توضیح: اگر به منبع این حدیث (مکارم الاخلاق صفحه ۶۳) مراجعه کنید می‌بینید که این حدیث در «کلاه» بحث می‌کند و مراد امام رضا(ع) کلاهی است که می‌توانسته سر و صورت و گردن امام صادق(ع) را در سایه قرار دهد.

می‌دانیم که امام صادق(ع) در مزرعه شخصی خود کار می‌کرده و معلوم می‌شود که از کلاه مذکور در آن کارها استفاده می‌کرده است.

برخی از مضرات تابش مداوم خورشید در فصل پیش توضیح داده شد.

^۱ سوره انبیاء، آیه ۸۰.

^۲ سوره نحل، آیه ۸۱.

^۳ مکارم الاخلاق، ص ۶۳.

۲- کلاه ایمنی برای حفاظت از آسیب اشیاء در حین کار و فعالیت: این کلاه انواعی دارد از آن جمله:

الف) کلاه ایمنی نظامی.

ب) کلاه ایمنی سوارکاری.

ج) کلاه ایمنی برای کار در محیط‌های تولیدی و خدماتی.

۳- برنس: کلاه ایمنی متصل و دوخته شده به لباس بدن. مانند کلاه متصل به اورکت، متصل به لباس کار، متصل به

پالتو حوله‌ای حمام، متصل به جبهه چوپانی، و متصل به جبهه نگهبانی و...

برنس در هر شکل و نوع باشد یک کلاه صد در صد حفاظتی و ایمنی است و هیچ ربطی به کلاه معمولی ندارد. و با

بیان حدیثی: برنس در زمهره «ثوب صون» نیست بل از اجزای «ثوب بذله» است.

کلاه ایمنی اعم از هر نوع آن، لازم است دارای «بند زیر چانه» باشد:

عن ابی عبدالله(ع) قال: ... و صاحب الفقه و العقل ذوکابه و حزن و سهر، قد تهتک فی برنسه...^۱ امام صادق(ع) فرمود:

صاحب فهم و عقل همیشه برای آخرتش بیمناک و دلنگران است، که در برنسس بند زیر چانه تعبیه می‌کند...

موضوع این حدیث امور اخروی است اما برای شرح و بیان حالت احتیاطکاری مومن نسبت به آخرت را با مثالی از

احتیاط ضروری دنیوی بیان می‌دارد. یعنی همان طور که لازم است در محیط‌ها و شرایط آسیب خیز، از برنس با بند زیر

چانه، استفاده شود، آنانکه نسبت به آخرت بیمناک هستند احتیاط بیشتری می‌کنند.

نتیجه اینکه: برنس بدون بند زیر چانه بر خلاف فهم و خرد است. کلاه ایمنی فاقد بند مذکور یک کار ناقص و

برخلاف هدفی است که برای آن به کار گرفته می‌شود و به اصطلاح نقض غرض است.

تحت الحنک: بند زیر چانه. - در سطرهای بعدی نیز سخن از بند زیر چانه خواهد آمد.

کلاه معمولی و دستار:

کلاه معمولی جزئی از لباس معمولی است که انگیزه استفاده از آن از سنخ انگیزه‌های لباس غیر کار، است که در بخش

اخیر از فصل لباس آن را از زبان حدیث «لباس صون» نامیدیم، و دستکم انگیزه «زیبائی خواهی» همراه با عنصری از حفاظت در آن هست.

دستار: دستار که امروز از رواج افتاده است گاهی با انگیزه حفاظت و ایمنی و گاهی با انگیزه همان لباس صون، مورد

استفاده قرار می‌گیرد و گاهی هر دو در کنار هم انگیزه می‌شوند. مانند آن چه که امروز در کردستان و بلوچستان رواج

دارد. و خواهیم دید که در بیان حدیث برای مسافرینی که در گذشته در هوای باز طی طریق می‌کردند، دستار توصیه شده است.

نوعی از دستار زمانی نشان دانشمندی در روم شرقی (بیزانس) بمرکزیت قسطنطنیه (اسلامبول کنونی) بود که چندان

توجهی به جنبه حفاظتی آن نمی‌شد. این دستار با سبک دقیقی بشکل چین‌دار پیچیده می‌شد و همراه قبا و عبا مورد

استفاده دانشمندان قرار می‌گرفت. این لباس همراه ترجمه فلسفه و علوم یونانی و رومی به فرهنگ مسلمانان وارد گشت

که امروز نیز لباس فورم مراسم اعطای مدرک علمی دانشگاه‌ها است با این فرق که عمامه آن با یک کلاه عوض شده است.

^۱. بحار، ج ۸۳، ص ۱۹۵.

پیامبر اکرم(ص) و اهل بیت - علیهم السلام - از عمامه و دستار استفاده می‌کردند لیکن نه با آن چین‌های حساب شده‌ای که در بیزانس بود، و همچنین عبا‌شان نیز با برش و دوخت بیزانسی فرق داشت. از آثار حدیثی برمی‌آید که پیامبر(ص) و اهل بیت - علیهم السلام - می‌خواستند دستار و عمامه را یک وسیله کاملاً حفاظتی و ایمنی معرفی کنند:

قال النَّبِيُّ(ص): الفرق بين المسلمين و المشركين التَّلْحِي بالعمائم: ^۱رسول خدا(ص) فرمود: مشخصه میان مسلمانان و مشرکان (در لباس) بند زیر چانه دستارهاست.

ظاهراً مشرکان عرب از دستار به عنوان «ثوب صون» استفاده می‌کردند، حدیث از مسلمانان می‌خواهد که از آن به عنوان «ثوب بذله» یا دستکم به عنوان لباس حفاظت استفاده کنند و برایش بند زیر چانه در نظر بگیرند.

قال الصادق(ع): من تعَمَّم و لم يتحنك فاصابه داء لا دواء له فلا يلومنَّ الا نفسه: ^۲ امام صادق(ع) فرمود: هر کس دستار ببندد و برای آن بند زیر چانه در نظر نگیرد اگر به درد بی‌درمان دچار شود، سرزنش نکند مگر خودش را.

توضیح:

۱- حدیث به ما یاد می‌دهد که یا از دستار استفاده نکنید یا آن را با چیزی و یا با دنباله و ادامه خودش، از زیر چانه ببندید تا این عامل ایمنی به عامل ضد ایمنی تبدیل نشود.

۲- کلاه ایمنی و دستار ایمنی بدون بند زیر چانه علاوه بر اینکه بی‌فایده است گاهی نیز به عامل حادثه تبدیل می‌شود. زیرا اگر کلاه ایمنی مثلاً در حین موتور سواری بیفتد یا دستار باز شود و به وسیله باد و جریان هوا به پرواز درآید می‌تواند منشأ خطر برای صاحبش و دیگران باشد.

۳- چگونگی بستن بند زیر چانه انواع کلاه‌های ایمنی معلوم است. و نحوه بستن تحت الحنک دستار بدین شرح است: حدود ۷۵ سانتیمتر از یک سردستار را رها می‌کنند و بقیه را تا آخر به سر می‌پیچانند که آن ۷۵ سانتیمتر از زیر پیچ‌های دستار به طرف پشت شانه راست آویزان می‌ماند آنگاه آن را در بالای گوش راست یک دور از روی پیچ‌ها حلقه وار محکم می‌پیچانند به طوری که همه پیچ‌های دستار را به همدیگر بفشارد، سپس آن را از سمت راست گردن از زیر چانه عبور داده مجدداً در بالای گوش چپ همه پیچ‌های دستار را با آن به همدیگر می‌بندند. در نتیجه هم پیچ‌های دستار بوسیله باد یا هر عامل تکان دهنده از هم جدا نمی‌شود و هم مجموع دستار از روی سر به هوا نمی‌رود.

تحت الحنک می‌تواند پارچه یا نواری غیر از خود دستار باشد که با یک سر آن پیچ‌های دستار در بالای گوش راست و با طرف دیگرش پیچ‌های بالای گوش چپ محکم بسته شود. البته تحت الحنک‌های تشریفاتی چیز دیگر است.

۳- درد بی‌درمان: در لسان حدیث درد بی‌درمان یعنی «پشیمانی» که هیچ راه جبرانی ندارد. اگر کسی به طور طبیعی و بدون اینکه خودش عامل حادثه را بوجود آورده باشد با یک پیش‌آمد ناگوار روبه‌رو شود آن را از مسائل معمولی زندگی و طبیعت حساب کرده و در صدد حل و علاج یا درمان آن می‌آید یا موفق می‌شود و یا نمی‌شود در هر دو صورت خسارتی که او تحمل می‌کند تنها آثار حادثه است.

^۱ من لا یحضره الفقیه، ج ۱، ص ۱۷۳ - بحار، ج ۸۳، ص ۱۹۴.

^۲ تهذیب، ج ۱، ص ۱۹۷.

^۳ از این دو حدیث به ویژه حدیث دوم استفاده می‌شود که دستار فقط یک وسیله ایمنی است.

اما اگر خود او عامل حادثه را بوجود آورده باشد هم خسارت مزبور را تحمل می‌کند و هم درد پشیمانی را، حس پشیمانی آزارش می‌دهد که هم بی‌فایده و هم درد بی‌درمان است، گاهی پشیمانی مثل خوره جان و تنش را می‌فرساید که درمان مادی ندارد و روان درمانی نیز اگر از فرسایش جلوگیری کند اصل پشیمانی را نمی‌تواند از بین ببرد.

۴- مرحوم شیخ بهائی می‌گوید: حدیثی و مدرکی برای استحباب تحت الحنک در نماز (به طور خاص) پیدا نکردم. و شهید اول به همین دلیل در کتاب «ذکری» گفته است: مستحب بودن تحت الحنک عام است و اختصاصی به نماز ندارد و همیشه باید باشد. مرحوم مجلسی نیز بالاخره به همین نتیجه می‌رسد^۱ اما در چگونگی بستن تحت الحنک کم توجهی فرموده است.^۲

مجلسی خود از مرحوم سید نقل می‌کند که نوشته است «الفصل الثانی فیما نذکره من التّحنک للعمامة عند تحقّق عزمک علی السّفر لتسلم من الخطر»:^۳ فصل دوم در مطالبی است که درباره تحنک بیان می‌کنیم تا اگر سفر کردی از خطر ایمن باشی.

پس اگر مقصود ایمنی است باید طوری از زیر چانه بسته شود که هم پیچ‌های دستار را حفظ کند که از هم باز نشود و هم خود دستار را حفظ کند که بوسیله باد یا هر تکان دهنده دیگر فوراً نیفتد. در پی نویس صفحه ۱۹۶ جلد ۸۳ بحار، در ضمن یک بحث محققانه‌ای آمده است: در سه مورد از دستار استفاده می‌کردند هنگام سفر، هنگام جنگ و هنگام خروج از حمام. دستار در هر سه مورد برای ایمنی است پس باید تحت‌الحنک نیز برای کمال این هدف ایمنی، باشد.

کلاه و دستار در خروج از حمام:

خرج الصادق (ع) من الحمام فتلبس و تعمّم، قال: فما ترک العمامة عند خروجی من الحمام فی الشتاء والصیف: ^۴ امام صادق (ع) از حمام خارج شد و بدنش را پوشانید و دستار بر سر بست و گفت: هرگز هنگام خروج از حمام دستار را ترک نکردم خواه در زمستان و خواه در تابستان.

عن الصادق (ع) قال: اغلسوا ارجلکم بعد خروجکم من الحمام فانه یذهب بالشقیقه و اذا خرجت فتعمّم: ^۵ امام صادق (ع) فرمود: هنگامی که از حمام خارج شدید پاهای‌تان را بشوئید زیرا این کار درد شقیقه را از بین می‌برد، و هر وقت که از حمام خارج شدی دستار ببند.

ظاهراً مراد این است که سر به هنگام خروج از حمام به طور برهنه در جریان هوا قرار نگیرد. بنابراین (اگر این برداشت درست باشد) حوله‌های پالتوی که امروز رایج است و دارای کلاه برنس است، کافی می‌باشد.

اگر دستار می‌بندید در حال ایستاده ببندید:

از رفتارهایی که پیامبر صلی الله علیه وآله نهی کرده است یکی نیز «التعمّم قاعداً»^۱ دستار بستن در حال نشسته است. در حدیث دیگر آمده است: مردی از وضعیت معاش خویش به حضور پیامبر اکرم صلی الله علیه وآله شکوه کرد:

۱. بحار، ج ۸۳، ص ۱۹۵.

۲. همان مرجع، ص ۱۹۶.

۳. همان، ص ۱۹۹.

۴. بحار، ج ۷۶، ص ۷۸.

۵. همان، ص ۷۹.

فقال له النبي صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ: يَا هَذَا لَعَلَّكَ تَسْتَعْمَلُ مَثِيرَاتِ الْهَمُومِ - ؟ فقال: و ما مثيرات الهموم؟ قال: لَعَلَّكَ تَتَعَمَّمُ مِنْ قَعُودٍ، او تَسْرُولُ مِنْ قِيَامٍ، او تَقَلِّمُ اظْفَارَكَ بَسْتِكَ، او تَمْسَحُ وَجْهَكَ بِذَيْلِكَ، او تَبُولُ فِي مَاءِ رَاكِدٍ، او تَنَامُ مِنْبَطِحاً عَلَيَّ وَجْهَكَ: ٢

پیامبر صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ فرمود: گویا توبه رفتارهایی که خیزشگاه غم و غصه هستند عمل می‌کنی - ؟ گفت: خیزشگاه‌های هم و غم چیست؟ فرمود: گویا تو در حال نشسته دستار می‌بندی، یا در حال ایستاده شلوار می‌پوشی، یا ناخن‌هایت را با دندان می‌گیری، یا صورتت را با دامن لباست پاک (خشک) می‌کنی، یادمرو (رو بر زمین) می‌خوابی.

توضیح:

- ١- راجع به پوشیدن شلوار در حال ایستاده در همین برگ‌های اخیر بحث شد.
 - ٢- نهی از «ادرار در آب راکد» به معنی جواز ادرار در آب جاری نیست بل مراد این است که ادرار بر آب راکد نکوهیده‌تر است. شرح این موضوع در فصل «ایمنی و محیط زیست عمومی» گذشت.
 - ٣- از این حدیث استفاده می‌شود که جویدن ناخن علاوه بر آثار غیر بهداشتی در نابسامانی اندیشه و تعقل نیز دخالت دارد که منجر به نابسامانی معیشتی می‌شود. و همچنین پاک کردن یا خشک کردن صورت با دامن لباس. و تردیدی نیست که یکی از آثار ادرار بر آب راکد اثر منفی روانی است زیرا شخص در آن احساس نوعی جرم و خیانت می‌کند در اندیشه‌اش می‌گذرد «ممکن است پس از من دیگری بیاید از این آب استفاده کند و آلوده شود». این یک احساس گناه است و احساس گناه از اموری است که روان آدمی را سخت کلافه می‌کند.
 - ٤- درباره خوابیدن به حالت دمرو در فصل «نشاط» بخش «خواب» بحث خواهد شد. و آن چه در اینجا مورد نظر است دستار بستن در حال نشسته است که نکوهیده و یکی از عوامل نابسامانی اندیشه و معیشت شمرده شده. دستار چیز طولانی و دراز است آنان که دستار می‌بندند می‌دانند بستن دستار در حال نشسته لازم گرفته که شخص این پارچه طولانی را مرتب به این طرف و آن طرف، به چپ و راست خودش منتقل کند، اشیاء و زباله‌های روی زمین به آن می‌چسبند، نظمی که به این پارچه طولانی داده و آن را آماده بستن کرده برهم می‌خورد، و بالاخره دقیقاً مصداق یک جنگ روانی و جنگ اعصاب می‌گردد.
- و شاید علل دیگری نیز داشته باشد ممکن است فعال شدن دو دست بر بالای سر در حال نشسته حالتی منفی در اندام‌های بدن ایجاد می‌کند که آن حالت در حال ایستاده رخ نمی‌دهد که این قبیل مطالب به متخصصین ویژه خودشان، مربوط است.

عن ابی عبدالله(ع): اِنَّ كَرَةَ لِبَاسِ الْبِرْطَلَةِ: ٣ امام صادق(ع) استفاده از کلاه برطله را نکوهش می‌کرد.

بر طله: کلاه مخروطی شکل دراز که گاهی بلندی آن به ۳۵ سانتی متر می‌رسید و هیچ مطابقتی با اصول ایمنی نداشت.

١. بحار، ج ٧٦، ص ٣٢٢.

٢. همان، ص ٣٢٤.

٣. فروع کافی، ج ٢، ص ٢١٣.

انواع پاپوش:

۱- نعل: دمپائی: پاپوشی که پاشنه ندارد و روی قدم پارا نمی‌پوشاند، معمولاً دارای دونوار ضربداری است که بر روی قدم پا قرار می‌گیرند. گاهی نوارها عمود برهم یکی بر عرض روی قدم و دیگری از مرکز آن به میان دو انگشت (وسطی و بزرگ) کشیده می‌شود.

۲- نعل معقب: دمپائی پاشنه‌دار: همان نعل و دمپائی است که پاشنه نیز دارد و می‌توان به آن کفش روباز نیز گفت.

۳- حذاء: کفش بدون پاشنه: پاپوشی که پاشنه ندارد لیکن روی قدم را می‌پوشاند. امروز نوعی از آن «نعلین» نامیده می‌شود که نباید با «نعلین» که در متن حدیث‌ها می‌آید اشتباه شود. و گاهی نیز دو واژه نعل و حذاء به جای همدیگر به کار می‌روند.

۴- خف: کفش: پاپوشی که هم پاشنه دارد و هم روی قدم را می‌پوشاند. گاهی به «نعل معقب» نیز خف گفته می‌شود.

معلوم است که نعل و دمپائی و حذاء برای کار و محیط کار مناسب نیستند زیرا فاقد اصول ایمنی هستند. لیکن دمپائی پاشنه دار (نعل معقب) ممکن است برای برخی کارها مناسب باشد. دمپائی پاشنه دار گرچه در پوشش دادن بر روی قدم فاقد ایمنی لازم است اما دلیل داشتن هوای آزاد می‌تواند برای پادر شرایطی رجحان بهداشتی داشته باشد. خف (کفش) از نظر ایمنی بهترین نوع پاپوش است به ویژه برای کار و محیط کار، که باید (از نظر مقاومت در قبال ضربه و سقوط وزنه) استاندارد متناسب با نوع کار و نوع محیط کار را داشته باشد.

نعل و دمپائی بدون پاشنه در غیر محیط استراحت، صلاحیت استفاده را ندارد و برای محیط اجتماع - کوچه و بازار - نیز مناسب نمی‌باشد:

عن ابی جعفر (ع) قال: ائى لامقت الرجل لا اراه معقب الثعلين: ^۱ امام باقر (ع) فرمود: ناراحت می‌شوم از کسی که می‌بینم دم پائی‌هایش پاشنه ندارد.

قال امیرالمومنین (ع): لا تتخذوا الملس فائها حذاء فرعون و هو اول من اتخذ الملس: ^۲ علی (ع) فرمود: پاپوش ملس انتخاب نکنید زیرا آن پاپوش فرعون است و او اولین کسی بود که ملس را برگزید.

ملس در این حدیث می‌تواند یکی از سه معنی زیر را داشته باشد:

۱- ملس: نرم: در آن زمان نوعی کفش درست می‌کردند که کف آن از سه لایه چرم ضخیم درست می‌شد و کف کفش نرم با نوعی حالت فنری - شبیه برخی از دمپائی‌های امروزی - می‌گشت.

۲- ملس: صاف: کفشی که زیر آن از نوک تا پاشنه صاف و یکنواخت، باشد.

۳- ملس: ممکن است اصل این واژه «ملسن» باشد که در نسخه برداری‌ها دچار اشتباه شده باشد. در این صورت معنی آن «کفش باریک و نوک تیز» می‌باشد که شبیه شکل «زبان» باشد که اصطلاحاً کفش زبانه‌ای یا ملسن نامیده می‌شد. در حدیث زیر این اصطلاح را مشاهده خواهیم کرد.

بهر حال هر سه مصداق فوق برای کفش و اصول ایمنی کفش، مناسب نیستند.

^۱ وسائل الشیعه، ابواب احکام الملابس، باب ۳۳.

^۲ همان مرجع.

كان النبي صلى الله عليه (ع) يلبس النعلين بقبالتين، و كانت محصرةً، معقبةً، حسنة التخصير مما يلي مقدم العقب، مستويةً ليست بملسنة، و كان منها ما يكون في موضع الشيء الخارج قليلاً. و كان كثيراً ما يلبس السببية التي ليس لها شعر. و كان اذا لبس بدأ باليمنى و اذا خلع بدأ باليسرى. و كان يأمر بلبس النعلين جميعاً و تركهما جميعاً كراهة ان يلبس واحدة دون اخرى. و كان يلبس من الخاف من كل ضرب.¹

در این حدیث شرایط ایمنی پاپوش نعل (دمپائی) آمده است به جای ترجمه، جمله‌های آن را یک به یک شرح می‌دهم:

۱- رسول خدا دمپائی قبال دار می‌پوشید: در شرح انواع پاپوش گفته شد دمپائی دو گونه است گونه‌ای که دو نوار ضربدری بر روی قدم پا قرار می‌گیرد، و گونه‌ای که یک نوار بر روی قدم قرار می‌گیرد و نوار دیگر متصل به آن به سوی میان انگشت بزرگ و وسطی کشیده می‌شود. به این نوار دوم «قبال» گفته می‌شود که فارسی آن «پیشک» می‌شود. واضح است که این نوع دمپائی از نظر ایمنی بر نوع اول (که نوک کف آن آزاد و رها می‌ماند و ممکن است با مختصر تماس با اشیا تا شود و حادثه پیش بیاورد) رجحان دارد.

۲- کفش و دمپائی پیامبر (ع) مختصر بود: شکل پاپوش و کف آن می‌تواند دو نوع باشد: کف مستطیلی مانند دمپائی ژاپنی‌ها و چینی‌های اعصار پیشین (امروز نیز نمونه‌هایی از آن را دارند). کف مختصر یعنی سمت چپ لنگه راست و سمت راست لنگه چپ از پاشنه تا نزدیکی‌های وسط کف به طور قوسی کمی مقعر باشد، مانند اکثر کفش‌ها و دمپائی‌های امروزی. کف مختصر و شکل مختصر پاپوش، مطابق و هماهنگ با شکل و ساختمان پا است. و نوع مستطیل آن، فاقد هماهنگی با پا و نامتناسب با اصول ایمنی است.

امروز در همین جامعه ما گاهی دمپائی‌هایی مشاهده می‌شود که در ساخت آنها به قوسی مذکور توجه نشده یا کمتر شده است. از نظر ایمنی لازم است از خرید و استفاده آنها پرهیز شود.

۳- معقبة: پیامبر (ص) از دمپائی پاشنه دار استفاده می‌کرد. شاید دمپائی بدون پاشنه برای محیط استراحت با انگیزه راحتی طلبی، متناسب باشد لیکن برای محیط کارهیچ تناسبی ندارد و بر خلاف اصول ایمنی است. و این حدیث تصریح دارد که رسول خدا (ص) در محیط کوچه و اجتماع (در حالت غیر کاری) نیز از پاپوش بدون پاشنه پرهیز می‌کرد.

۴- حسنة التخصير مما يلي مقدم العقب: قوسی (مذکور) دمپائی پیامبر (ص) بطرز زیبا و خوش‌آیند و خوش تراش بود که از نقطه پیشین پاشنه شروع می‌شد.

قوسی پهلوی کفش باید از انتهای پاشنه و آخر آن شروع نشود، بل از محل التقای پاشنه و کف شروع شود. پاپوش‌های امروزی در این مساله خوب هستند غیر از نوعی دمپائی که در بالا اشاره شد و نوعی کفش زنانه که قوسی آن از آخر پاشنه شروع می‌شود.

۵- مستويةً ليست بملسنة: پاپوش پیامبر (ص) مطابق و مساوی شکل پا بود نه بشکل «زبان» و نوک دراز.

۶- و كان منها ما يكون في موضع الشيء الخارج قليلاً: کناره کف در خارج از محل دوخت رویه، خیلی کم بود. یعنی حاشیه بیرونی کف در حدی بود که دوخت آن از هم نپاشد و بیش از آن نبود.

¹. بحار، ج ۱۶، ص ۲۵۲.

اگر حاشیه بیرونی کف زیاد باشد برخلاف ایمنی می‌شود. متأسفانه در گونه‌ای از دمپائی‌های امروزی این حاشیه بیرونی حتی به عرض ۲ سانتی متر نیز می‌رسد یعنی بیش از دو برابر حد لازم. خوشبختانه اکثر کفش‌ها و دمپائی‌های امروزی اساساً این حاشیه را ندارد.

۷- وکان کثیراً ما یلبس السبّتیة الّتی لیس لها شعر: اکثر اوقات از پاپوش سبّتیة استفاده می‌کرد که بی‌مو بود.

سبّتیة: چرمی که بوسیله برگ‌های درخت یا درختچه «سلم» دباغی می‌شد و موهای آن کاملاً از بین می‌رفت.

۸- هر وقت می‌خواست کفش (هر نوع پاپوش) بپوشد ابتدا به پای راست می‌پوشید و هر وقت می‌خواست کفش را در بیاورد از پای چپ شروع می‌کرد.

۹- و دستور می‌داد که یا هر دو پای‌تان در کفش باشد و یا هر دو بی‌کفش. یعنی از راه رفتن (در خانه، محیط کار و هر محیط) با یک لنگه کفش، نهی می‌کرد.

وقتی لنگه‌ای از کفش‌تان خراب شد و ناچار شدید به حرکت‌تان ادامه دهید بهتر است آن لنگه دیگر را نیز در بیاورید و با هر دو پای بدون کفش حرکت کنید. براسی اسلام تا چه حد به جزئیات ایمنی و لطایف و ظرایف آن توجه کرده است.

۱۰- وکان یلبس من الخفاف من کلّ ضرب: امّا پیامبر(ص) از هر نوع کفش استفاده می‌کرد. موارد نه گانه فوق شرایط ایمنی پاپوش بود که مشاهده کردیم، مراد از این جمله اخیر این است که از میان انواع مختلف دمپائی نوع سبّتیة آن را می‌پوشید لیکن در مورد کفش از سبّتیة و غیر سبّتیة استفاده می‌کرد. و مقصود این نیست که در کفش شرایط نه گانه فوق را مراعات نمی‌کرد.^۱

عن منهال قال: كنت عند ابي عبدالله(ع) و علیّ نعل ممسوحة، فقال: هذا حذاء اليهود. فانصرف منهال فاخذ سكيناً فخرها بها:^۲ منهال می‌گوید در حضور امام صادق(ع) بودم و دمپائی ممسوح در پا داشتم، امام فرمود: این پاپوش یهودان است. منهال رفت کاردی برداشت و دمپائی‌هایش را قوس دار، کرد.

ممسوح: کفش یا دمپائی که هر دو طرف آن مستقیم و بدون قوسی باشد. عکس مخصّر.

سمعت ابا عبدالله(ع) يقول: ائی لامقت الرجل اری فی رجليه نعلاناً غیر مخصّر: ^۳ تیم زیّات می‌گوید: شنیدم امام صادق(ع) می‌گفت: وقتی می‌بینم کسی دمپائی بدون قوسی پوشیده ناراحت می‌شوم.

قال رسول الله(ص): من اتّخذ نعلاناً فلیستجدّها: ^۴ پیامبر اکرم(ص) فرمود: کسی که دمپائی می‌پوشد در انتخاب آن بهترین را برگزیند.

ممکن است مراد «آن را نیکو بدارد» باشد. بهر صورت هم در گزینش دمپائی نباید بی‌دقت انتخاب شود و هم به حفظ و بهداشت دمپائی باید توجه شود.

قال امیرالمومنین(ع): استجادة الحذاء و قایة للبدن و عون علی الصلوة و الطهور: ^۱ علی(ع) فرمود: دقت در گزینش کفش بدن را حفاظت می‌کند و مساعدتی است برای نماز و وضو.

^۱ پیشنهاد می‌شود، اهل تحقیق در صورت تمایل، جهت دریافت معنی اصطلاحی قبال، مخصّر، مستویه، ملسنه و سبّتیة به ص ۲۵۶، ج ۱۶ بحار مراجعه کنند. زیرا نظر به جنبه اصطلاحی و نیز تاریخی این واژه‌ها، منابع لغت چندان کفایتی نمی‌کنند.

^۲ وسائل الشیعه، ابواب احکام الملابس، باب ۳۳.

^۳ همان مرجع.

^۴ وسائل الشیعه، ابواب احکام الملابس، باب ۳۲.

شرط دهم: تا اینجا ۹ شرط برای استاندارد پاپوش شناخته بودیم اینک شرط دهم عبارت است از رعایت تناسب پاپوش با عمل وضو. زمانی در جامعه ما مرسوم بود که هر بار برای در آوردن کفش به باز کردن بندهای آن می‌پرداختند و برای پوشیدن آن نیز همچنان. برآستی پوشیدن کفش و در آوردن آن یک امر شاق شده بود. هنوز هم برخی به این خود آزاری ادامه می‌دهند.

معلوم است چنین کفش از عشق به وضو می‌کاهد و از دیدگاه ظرافت‌نگری‌های اسلام - که نمونه‌های زیادی در این کتاب ارائه گشت - این عامل تنبلی آور، نباید وجود داشته باشد.

شرط‌های نه‌گانه پیش، همه در جهت ایمنی بودند، و این شرط دهم نیز برای شخص متعهد به نماز، عامل آسایش و آرامش روحی است و از این دیدگاه در جهت ایمنی قرار دارد.

عن ابی عبدالله(ع) قال: الخفّ مصحّة للبرص: ^۲ امام صادق(ع) فرمود: کفش برای چشم مفید است.

توضیح: رابطه بهداشت پا با بهداشت چشم از مسلمات است؛ کفش یا هر پاپوش که واجد شرایط نه‌گانه ایمنی (که به شرح رفت) باشد برای چشم مفید است و هر پاپوش فاقد یکی از شرایط باشد، برای چشم مضر است. و مراد امام کفش واجد شرایط است.

قال رسول الله(ص): من اراد البقاء و لا بقاء فلیباکر الغداء، و لیجوّد الحذاء و لیخفف الرداء، و یقلّ مجامة النساء...: ^۳ پیامبر اسلام(ص) فرمود: هر کس عمر جاودان می‌خواهد (جاودانگی در دنیا نیست) باید صبحانه را زودتر بخورد، و در انتخاب پاپوش دقت کند، و لباسش را سبک کند، و کمتر با زنان مجامعت کند. همین سخن از علی(ع) آمده با عبارت «ویدمن الحذاء»: ^۴ و همیشه پاپوش بپوشد.

راه رفتن با یک لنگه کفش:

در این موضوع حدیثی در مبحث بالا گذشت حدیث‌های دیگر نیز هستند که از حرکت با یک لنگه کفش نهی می‌کنند خواه دمپائی و چکمه و... پاپوش از هر نوع:

قال رسول الله(ص): یا علی ثلاثة یتخوف منهنّ الجنون: التغوط بین القبور، و المشی فی خفّ واحد، و الرجل ینام وحده: ^۵ رسول خدا فرمود: ای علی سه کردار است که در ارتکاب آنها احتمال دیوانگی هست: دفع مدفوع در میان قبرها، راه رفتن با یک لنگه کفش و تنها خوابیدن.

عن الباقر(ع) قال: من تخلّى علی قبر، اوبال قائماً، اومشی فی حذاء واحد، اوشرب قائماً، او خلافی بیت واحداً، اوبات علی غمر، فاصابه به شیء من الشیطان لم یدعه الا ان یشاء الله. و اسرع ما یكون الشیطان الی الانسان و هو علی بعض هذه الحالات: ^۶ امام باقر(ع) فرمود: هر کس بر قبری تغوط کند، یا ایستاده ادرار کند، یا ایستاده بر آبی ادرار کند، یا با یک لنگه پاپوش راه برود، یا در حال ایستاده آب بنوشد، یا در خانه‌ای تنها بخوابد، یا با دست و صورت چرب آلود

۱. همان مرجع.

۲. بحار، ج ۶۲، ص ۱۴۷.

۳. وسائل الشیعه، ابواب احکام الملابس، باب ۳۲.

۴. بحار، ج ۶۲، ص ۲۶۶.

۵. بحار، ج ۷۶، ص ۱۷۸.

۶. بحار، ج ۸۰، ص ۱۸۲.

بخواهد، آنگاه آسیبی از شیطان به او برسد از آن آسیب رها نمی‌شود مگر خدا بخواهد، و سریع‌ترین آسیب شیطان بر انسان وقتی است که انسان در یکی از این حالات باشد.

توضیح فقرات حدیث:

۱- قبر یکی از مکان‌هایی است که قطعاً دارای انواع میکرب‌های خطرناک است راه رفتن در خلال قبرها مکروه است (پیشتر گذشت) تا چه رسد به نشستن روی قبر و تا چه رسد به عمل تغوط در آن مکان.

این کردار با قبر از جهت روانی نیز احتمال آسیب‌مندی دارد زیرا انسان با هر فرهنگ و بینش نسبت به مردگان یک احساس دارد به ویژه در قبرستان احساس می‌کند که ارواح آنان همه حاضرند. اگر در عرصه روانی کسی کمی زمینه برای اضطراب‌های روانی آماده باشد و به آن عمل اقدام کند ممکن است دچار اضطراب روانی شود.

۲- ادرار در حال ایستاده از نظر پزشکی و اندام‌شناسی یک عمل مطلوب نیست امّا نه به این اهمیت که در این حدیث آمده است بنابراین پیشنهاد می‌شود دست اندرکاران این رشته یک تحقیق مجدد نمایند.

این قدر مسلم است که کنترل ادرار در حال ایستاده و جلوگیری از پاشیدن آن به لباس و بدن مشکل است. علاوه بر طبیعت بول، ممکن است خود شخص دچار بیماری دستگاه ادرار و دستگاه تناسلی باشد که سرایت میکرب آن به خود او موجب بیماری‌های دیگر گردد. دو دستگاه مذکور (هر کس که باشد) قابل اطمینان نیست و کمتر کسی است که ادرارش دارای میکرب خطرناک نباشد (مگر کودکان) به ویژه وقتی که بول یا قطرات آن در هوای آزاد بماند. بیماری‌های مثانه و انواع بیماری‌های مقاربتی مسری که متأسفانه در این زمان زیاد شده است همراه با میکرب‌های خطرناک شان، مواظبت را الزامی می‌کند.

۳- ادرار در حال ایستاده در آب: این موضوع در مبحث «کلاه و دستار» توضیح داده شد.

۴- چگونه نوشیدن آب: رجوع کنید به مبحث «ایمنی و تغذیه».

۵- در خانه‌ای تنها خوابیدن: در دو مورد از بخش‌های گذشته عنوان شده. و بدیهی است که بر خلاف اصول ایمنی است.

۶- خوابیدن با دست‌های چرب آلود: رجوع کنید به «ایمنی و بهداشت خانواده» و «ایمنی و بهداشت فردی».

پس از توضیح طولانی بالا باید اعتراف کنم کمی از موضوع اصلی دور شدم که کفش و راه رفتن با یک لنگه کفش بود:

عن الصادق (ع) قال: لا تمش فی حذاء واحد، قلت: لم؟ قال: لانه ان اصابك مسّ من الشيطان لم یکد یفارقك الا ماشاء الله: ^۱ امام صادق (ع) فرمود با یک لنگه پاپوش راه نرو، گفتم: برای چه؟ گفت: برای اینکه اگر آسیبی از شیطان بر تو برسد به آسانی رهایت نمی‌کند مگر خدا بخواهد.

شگفت از مرحوم حرّ عاملی است که در «ابواب احکام الملابس» و مسائل الشیعه، باب ۳۶ را چنین عنوان کرده است «باب عدم کراهة المشی فی نعل واحد اذا انقطع الشسع..»: «باب عدم کراهت راه رفتن با یک لنگه کفش اگر نوار یکی پاره شود.

آنگاه حدیثی می‌آورد که: امام صادق (ع) راه می‌رفت نوار یکی از کفش‌هایش پاره شد آن را برداشت در حالی که یک پایش برهنه و پای دیگرش در کفش بود به راهش ادامه داد.

^۱. وسائل الشیعه، ابواب احکام الملابس، باب ۴۴.

معمولاً سلیقه مرحوم عاملی این است که این قبیل حدیث‌ها - که حاکی از یک رفتار مکروه این چنینی باشد - را حمل کند بر اینکه: امامان گاهی مثلاً ایستاده آب می‌خوردند، یا هنگام غذا خوردن به دست چپ تکیه می‌کردند ویا... برای اینکه مردم رفتارهای مکروه را با رفتارهای حرام اشتباه نکنند.

اما در این مساله سلیقه دیگر را برگزیده است و منظورش این است که اگر در وسط راه لنگه‌ای از پاپوش خراب شود راه رفتن با یک لنگه مکروه نیست و کراهت در وقتی است که از اول تنها یک لنگه بپوشد.

ایمنی و ریگ کفش:

کفش مانند ظرف روبازی است که امکان افتادن ریگ، خار، خس، خرده چوب، براده آهن، سوزن و غیره در فضای آن، همیشه هست. پس از پوشیدن کفش احساس می‌شود که چیزی در کف پایاپهلوی آن و یا در میان انگشتان هست که مختصر مزاحمتی ایجاد می‌کند در این حال اکثر افراد اهمیتی به آن نداده زحمت در آوردن کفش و دوباره پوشیدن آن را به خود نمی‌دهند، قضیه را به تحمل و بردباری حواله می‌کنند (بقول آن نویسنده) اما آن مزاحم نابکار کارش را می‌کند و هر لحظه اذیت کرده حواس شخص را مضطرب و اندیشه او را دچار اختلال می‌نماید که علاوه بر آزار جسمی توازن روانی و فکری را از او سلب می‌کند این است که به آدم غیر مخلص و اضطراب‌گو، می‌گویند: ریگ در کفش دارد.

اما این بردباری نیست بل مصداق تنبلی و مسامحه نادرست، است. بسا چنین تحمل‌های نا به جا منشأ حوادث در رانندگی و محیط کار می‌شود و شده است. باید با کمال حوصله کفش را در آورد و داخل آن را تمیز کرد و این است معنای بردباری و تحمل. و برای اینکه هرگز چنین درگیری جسمی و روانی (به ظاهر کوچک و کم اهمیت) و در واقع «خودآزاری بزرگ و حادثه ساز» رخ ندهد بهتر است قبل از پوشیدن کفش داخل آن بررسی یا دستکم تکان داده شود تا هر چه در آن باشد فروبریزد. ممکن است این کار کمی وقت گیریا اهمیت دادن به چیز غیر مهم تلقی شود، اما اگر چند روزی تکرار شود و به مرحله عادت برسد خیلی آسان و نیز ارزشمند می‌گردد.

کم نیستند کسانی که نیش عقرب را از داخل کفش نوش جان کرده‌اند. حشراتی از قبیل عنکبوت، رطیل، و... مخصوصاً سوسک‌های فرا آمده از آمریکا و آلمان همیشه می‌توانند در فضای داخل کفش جا خوش کنند و در مورد کسانی که در محیط بازمانند محیط کشاورزی و دامداری کار می‌کنند احتمال ورود مار به داخل کفش‌شان نیز هست:

قال رسول الله صلی الله علیه واله: من كان يؤمن بالله و اليوم الآخر فلا يلبس خفيّه حتى ينفضهما: ^۱ رسول اکرم(ص) فرمود: سزاوار است کسی که به خدا و روز قیامت ایمان دارد کفش‌هایش را نپوشد مگر پس از آنکه آنها را تکان داده باشد.

گاهی مشاهده این گونه حدیث‌ها که یک موضوع ریز را پیرو ایمان به خدا و ایمان به معاد، ذکر می‌کنند موجب شگفتی می‌شود اما با یک دقت در «توجهی که اسلام به امور ظریفه و حالات دقیقه دارد» ارزش سخن روشن می‌شود. معمولاً بوسیله امور خیلی جزئی ایمان فرد لطمه می‌خورد. یک اضطراب جزئی، عصبانیت جزئی می‌آورد و همین باعث می‌شود شخص در رفتارها و داورها به جای عدالت دچار ظلم شود و ستم کند در نتیجه بدون اینکه خودش بفهمد مرتکب گناه کبیره‌ای بنام ظلم گردد. و گاهی این گونه عصبانیت‌های جزئی سر از کفران در آورده و به اساس ایمانش لطمه می‌زند. پس رعایت این قبیل امور ایمنی، ایمنی ایمان را نیز دارد و سزاوار است در پیرو امور مهمه ذکر شود.

^۱ بحار، ج ۶۴، ص ۲۵۳.

با وجود ریگ در کفش نباید به کاری مشغول شد خواه در پشت میز کار و رودر روی ارباب رجوع، خواه در پشت فرمان خودرو، خواه در مقابل دستگاه‌های پیچیده صنعتی و خواه... کسی که حوصله دفع ریگ را ندارد به هیچ چیزی حوصله نخواهد داشت و او حادثه می‌آفریند.

کفش تنگ:

قال امیرالمؤمنین(ع): لا رأی لثلاثة: لا رأی لحاقن و لا حاذق: ^۱علی(ع) فرمود: سه کس رأی (توان فکر و نظر صحیح را) ندارد: حاقن و حاذق.

حاقن: کسی که نیاز به دفع مدفوع دارد و از آن خودداری می‌کند.

حاذق: کسی که پای در کفش تنگ دارد.

مرحوم مجلسی می‌گوید: ظاهراً یکی از سه شخص از متن حدیث ساقط شده و آن «حاقب» یعنی کسی که نیاز به ادرار دارد و از آن خودداری می‌کند.

و مرحوم شیخ عباس قمی در «سفینه البحار» می‌گوید: ممکن است لفظ حاقن شامل هر دو یعنی مدافعه بول و مدافعه غایط، باشد. ^۲

پیام حدیث قابل توجه است: سه کس حق اظهار نظر ندارند، سه کس نمی‌توانند درست بیندیشند، ابراز نظر سه کس فاقد ارزش است و اساساً آنها رای و نظر و بینش ندارند: کسی که درگیر مدافعه بول است و کسی که درگیر مدافعه غایط است و کسی که درگیر فشار کفش تنگ بر پاهایش است.

حرف «لا» در حدیث «لاء نافية للجنس» است اساس و جنس نظر را از سه کس مذکور نفی می‌کند. بنابراین کسی که فکر و اندیشه و رای و نظر او فاقد هر نوع ارزش است آیا می‌تواند پشت تریبون پارلمان به قانون گذاری پردازد؟ در پشت میز قضاوت بنشیند؟ یا روی کرسی تدریس قرار گیرد؟ یا با ارّه دوّار کار کند؟ در محیط کار گروهی صنعتی با دستگاه‌های پیچیده‌ور برود؟ یا با آتش گاز به آشپزی پردازد؟ ...

ایمنی و رنگ کفش

رنگ کفش همان رنگ‌هائی است که در رنگ لباس به شرح رفت با این فرق که رنگ سیاه نیز برای کفش تجویز شده است بنابراین رنگ کفش باید یکی از: سفید، زرد لیموئی، زرد چوبی، سبز عدسی، خاکی مایل به قهوه‌ای و سیاه باشد.

^۱. بحار، ج ۴۲، ص ۱۸۷، ج ۲، ص ۶۰.

^۲. سفینه البحار، ذیل واژه حقن.

ایمنی و وضعیت صوتی محیط کار

ایمنی و وضعیت محیط کار

ایمنی و نشاط

نشاط و بی خوابی

ایمنی و چگونگی رابطه با ابزار

ابزار متناسب و ابزار تکلفی

ایمنی و وضعیت صوتی محیط کار

قرآن: واقصد فی مشیک و اغضض من صوتک^۱ در راه رفتنت مقتصد باش و از صدایت بکاه.

راه رفتنت نه تند و سریع باشد نه کند و بی حال، در سخن گفتن، تدریس، معامله، کار گروهی و در هر حال از صدای بلند پرهیز کن و صدایت را پائین بیاور.

صدا هر چه بلندتر آن قدر ناهنجارتر است «ان انکرا لاصوات لصوت الحمیر»^۲ ناخوش آیدترین صدا (در صداهای حیوانات) صدای الاغ است که بلندترین آنهاست. در فرهنگ قدیم ایرانی و نیز فرهنگ عربی قدیم خر سمبل نکوهیدگی‌ها نبود که از آوردن نامش پرهیز شود، اما همیشه صدایش سمبل ناهنجاری صوت بوده است.

آلودگی صوتی محیط زیست عمومی مانند آلودگی هوای آن، حیات عمومی و سامان حیاتی جانداران را دچار آسیب می‌کند. آلودگی صوتی در محیط شهر نظام دستگاه اعصاب و در نتیجه جریان اندیشه را مختل می‌نماید، موجب اضطراب روانی و در اثر آن اختلال در دستگاه گوارش، می‌شود. بر دستگاه و اندام جنسی و تناسلی تاثیر منفی می‌گذارد و بالاخره عمر را کوتاه می‌کند.

معیار حیات مطلوب و نامطلوب، «نشاط» است آلودگی صوتی موثرترین عامل در از بین بردن نشاط است گرفتاری‌ها و بلاها و پیش آمدهای ناخوش آیند گرچه جان سوز هم باشند معمولاً موقتی و گذرا هستند اما آلودگی صوتی محیط شهری و کارگاهی، با تداومش جسم و جان آدمی را می‌فرساید.

حواس پنجگانه پنج دروازه وجود انسان هستند که وضعیت برون از طریق آنها به درون انسان نفوذ می‌کند. اما عکس العمل انسان در مقابل بوی شدید، منظره شگفت و شدید، لمس حرارت شدید یا ضربه شدید، با عکس العمل او در مقابل صدای شدید فرق دارد:

۱- حس چشائی مزه شدید را به دو قسمت تقسیم می‌کند، مزه دلچسب و مزه ناخوش آیند. نسبت به اولی جاذبه و نسبت به دومی دافعه نشان می‌دهد. همینطور حس لامسه، حس باصره و بینائی، و حس بویائی.

اما حس شنوائی هر صدای بلند و شدید را به محض شنیدن، پیغام نا مبارک و شوم تلقی می‌کند سپس در مقام تشخیص آن برآمده و می‌نگرد که آیا این صدا از یک موضوع مفید و سازنده برخاسته یا از یک موضوع منفی و منهدم کننده.

در منطق جان آدم و در قاموس روان انسان، صدای شدید «پیام مرگ» است. و در این منطق و قاموس «اصل» در صدای شدید، نامیمونی و شومی است مگر بعداً روشن شود که از چیز یا عمل سازنده‌ای برخاسته است. اما در منطق قاموس جان آدمی «اصل» در مزه‌ها، منظره‌ها، بوها و لمس کردنی‌ها بی‌ضرر بودن آنهاست مگر روشن شود که آن مزه و بو... مضر و خطر خیز بوده است.

۲- هر احساس منفی جسمی در روح نیز تاثیر منفی دارد. و هر احساس منفی روانی در جسم نیز تاثیر منفی دارد. اما تاثیر صدا و صوت منفی در یک لحظه هم بر جسم است و هم بر جان. انتقال احساس منفی صوتی در میان جان و تن آن قدر سریع است که دوئیت میان آن دو نمی‌ماند گوئی هر دو یک واقعیت واحد هستند.

۱. سوره لقمان، آیه ۱۹.

۲. سوره لقمان، آیه ۱۹.

۳- چهار حس دیگر نیز می‌توانند در اثر هر محسوس شدید، انگیزش‌هایی را ایجاد کنند، تحریکاتی به وجود آورند، اختیار آدمی را سلب کنند، او را به حرکت‌های ناخودآگاه وا دارند. اما احساس صوت شدید در این سلب اختیار کردن، از خود بی‌خود کردن، گیج کردن، تعقل را به ترمز کشیدن، از همه آنها قوی‌تر است.

۴- آن چه بیان شد اصل و اساس «رابطه انسان با صوت» است صرف نظر از این انسان و آن انسان. همه افراد انسان این چنین هستند.

گرچه در نوار نسبیت، افراد با همدیگر فرق می‌کنند، برخی به دلیل ضعف منش بیشتر متأثر می‌شوند، برخی کمتر، برخی به دلیل علاقه شدید به حیات زودتر یکه می‌خورند برخی خسته از زندگی و کمتر می‌ترسند. آنان که اعتماد به نفس‌شان قوی است مقاوم‌ترند و آنان که از این موهبت کمتر برخوردارند، در قبال صوت شدید از خود بی‌خود می‌شوند. به ویژه افرادی که دچار «احساس خیانت» هستند از هر صدای ناگهانی ریز و درشت می‌ترسند. قرآن درباره منافقین، دو چهرگانی که در زندگی دو نقش بازی می‌کنند می‌گوید:

يَحْسِبُونَ كُلَّ صَيْحَةٍ عَلَيْهِمْ: ^۱ گمان می‌کنند هر صیحه‌ای بر علیه حیات آنهاست.

اما گذشته از تفاوت‌های فردی و گروهی، هر صدای شدید برای انسان مهیب است. که مجالی و فرصتی برای بررسی و داوری نمی‌گذارد. اول دچار اثر منفی شدن، سپس نوبت به بررسی و داوری می‌رسد.

۵- بوی بد اخطار است، دیدن عامل خطر از دور، یک اخطار است، مزه بد اعلام خطر است. اما شنیدن صوت شدید خودش خطر و آسیب است خواه منبع آن نیز خطرناک باشد و خواه یک رخداد مفید باشد.

گاهی لمس شده‌ها نیز چنین هستند، احساس حرارت ممکن است با منبع آن دور باشد و نقش اخطار باشد و ممکن است احساس حرارت همزمان با سوختن باشد. اما این تنها در وقتی است که سوختن که یک آسیب است واقعاً باشد، لیکن شنیدن صدای شدید (خواه منبع آن مضر و خواه مفید باشد) در هر دو صورت یک آسیب است با صرف نظر از منبع آن و چگونگی ماهیت منبع آن.

سخن در «آلودگی صوتی» است نه در صوت شدید که یکی از عوامل آلودگی است. بحث بالا تنها برای بیان ویژگی رابطه صوت با انسان و سرعت تاثیرپذیری انسان از صوت (آنهم تاثیرپذیری منفی از هر صدای شدید منفی یا مثبت) بود. تا روشن شود که آفت آلودگی صوتی تا چه حد خطرناک و ضد ایمنی جسمی و روانی است.

اسلام هر نوع ایجاد آلودگی صوتی را نکوهش کرده است پیشنهاد می‌شود کمی در حدیث زیر بیشتر دقت کنید:

علی ابن جعفر عن اخیه موسی ابن جعفر (ع) ، قال: سئلته عن الرجل ایصلح ان یركب الدابة علیه الججل - ؟ قال: ان كان له صوت فلا، و ان كان اصمّ فلا بأس: ^۲ علی ابن جعفر می‌گوید: از برادرم امام کاظم (ع) پرسیدم: آیا روا است کسی چارپائی را سوار شود که بر آن ججل آویزان است - ؟ فرمود: اگر ججل دارای صوت و صدا باشد، پس روا نیست، و اگر بدون صوت و صدا باشد اشکالی ندارد.

توضیح:

۱- ججل: معرب گلگل (گل گل) فارسی: سلسله ای از زنگ‌ها که بر شتر مخصوصاً به اطراف گردن و سینه اسب می‌آویختند که سر و صدای زیاد و درهم و برهم به راه می‌انداخت.

^۱ .سوره منافقین، آیه ۴.

^۲ .بحار، ج ۱۰، ص ۲۶۴.

برخی از واژه شناسان عقیده دارند جلجل معرب «گلگل» - گل گل - ترکی است. گل یعنی «بیا» همان طور که در فارسی به زنگ کاروان «درا»: بیرون بیا، می‌گفتند. در میان برخی از عشایر ترک سلسله ای از غوزه‌های نقره‌ای ریز وجود داشت که زنان آن را از روی «شده» - دستاری که به سر می‌پیچیدند - به دور سرشان آویزان می‌کردند که در جشن‌ها و عروسی‌ها از آن استفاده می‌شده. این سلسله غوزه‌ها را گل گل (بیا بیا) می‌نامیدند.

از زمان عثمان فتوحات در سرزمین ترکان و آن سوی جیحون شروع شد، اصطلاحات ترکی در میان عرب‌ها به ویژه با تاسیس شهر بغداد و نفوذ خراسانیان و در کنار آنها ترکان در دربار خلافت و مرکز نظامی، نفوذ پیدا کرد.

۲- جلجل اصم: گلگل بی‌صدا: عبارت بود از غوزه‌های تو خالی از طلا، نقره، روی و گاهی آهن، کروی شکل درشت‌تر از فندق کوچکتر از گردو، با زنجیری ظریف از روی سینه بند اسب آویزان می‌شد و از چند نقطه به سینه بند وصل می‌شد تا در روی آن قرار بگیرد. به دلیل اینکه هیچ نوع مهره‌ای در داخل غوزه‌ها وجود نداشت صدائی از آن بر نمی‌خواست و تنها جنبه آرایشی داشت.

گاهی دانه‌های گلگل بدون زنجیر، یک به یک به خود نوار مثلثی شکل سینه بند تعبیه می‌شد.

۳- حدیث به طور نصّ از گلگل صدا دار نهی می‌کند و گلگل بی‌صدا را تجویز می‌نماید. و همچنین درباره جرس یا «درا» یا «درای» منعی در متون حدیثی وارد نشده است. زیرا اولاً یک هدف و انگیزه خردمندانه در آن هست ثانیاً صدای درا عامل آلودگی صوتی نبود. درا زنگ بزرگی بود که به تنهایی (فقط یک عدد) به گردن شتر آویخته می‌شد با هر قدم شتر یک بار صدا می‌داد، صدای آرام و مطبوع. هدف از آن اعلام حرکت در مبدء، و اعلام نزدیک شدن کاروان به هر منزل و مقصد بود. نام این زنگ بیانگر پیام آن است در آی: یعنی اهل کاروان با صدای آن در مبدأ از خانه‌ها بیرون آمده و به حرکت کاروان می‌پیوستند، و همین‌طور به هنگام حرکت از هر منزل از حجره‌های کاروان سرا در آمده و به کاروان می‌پیوستند.

اهل منزل‌ها و اهل مقصد نیز از دور صدای درا را می‌شنیدند و از نزدیک شدن کاروان آگاه می‌شدند، کسانی برای استقبال، افرادی برای خرید و فروش و دیگری برای پذیرائی آماده می‌شدند.

زنگ درا در گردن یک شتر اشکال ندارد و منع یا نهی از آن در حدیث‌ها وارد نشده است، لیکن معلوم است که وجود چندین درا در یک کاروان بدتر از جلجل می‌شود. آن چه ارزشمندتر بود مراعات کاروانیان بود که در یک کاروان کوچک بیش از یک درابه کار نمی‌گرفتند اگر در کاروان‌های کوچک تعداد درا زیاد می‌شد مسئولین کاروان‌سراها دچار اشتباه می‌شدند زیرا با شنیدن صدای دراها از دور جهت پذیرش افراد زیادی آماده می‌شدند. در کاروان‌های بزرگ که گاهی ردیف قطارها به بیش از صد شتر می‌رسید از دو یا سه درا استفاده می‌شد با حساب معین که امروز حد نصاب آن برای ما روشن نیست.

۴- وقتی که صدای جلجل در فضای آزاد مورد نکوهش اسلام باشد نکوهش ناهجاری‌های صوتی در محیط خانواده، محیط کار، محیط شهر، به ویژه کارگاه‌ها و کارخانه‌ها، معلوم است.

اگر در عصر صنعت، گریزی و گزبری از ابزارها، خودروها، ماشین‌های عظیم، لوکموتیوهای نقره کش، غرش هواپیما نیست دستکم آن چه همین صنعت برای کاستن از صوت و صدای آن‌ها به وجود آورده مورد استفاده قرار گیرد. کاستن از صدای همه این‌ها ممکن است، قانون گذار می‌تواند استفاده از انواع صافی، صداگیر را اجباری کند و باید بکند این «باید» ایجابی است که علم و دانش روز، آن را الزام می‌نماید. اگر ماشین برای بشر است نه برعکس، پس لزوماً و الزاماً باید از ادامه کار ماشین‌های فرسوده خواه خودرو و خواه ماشین تولید و یا خدمات باشد، جلوگیری شود.

از این مثنوی بگذریم بلندگوی سخنرانی را خاموش کرده به اصل موضوع پردازیم: صرف نظر از هر موضوع آلاینده صوتی دستکم در زمینه اخلاقی و فرهنگی می‌توانیم به توصیه‌های اسلامی عمل کنیم و با سر و صدای خودمان محیط کار را دچار آلودگی صوتی نکنیم در این مورد لازم است حتی صدای پا در راه رفتن و تحرکات حین کار، متعادل و بدون افراط باشد. آیه «واقصد فی مشیک و اغضض من صوتک» بهترین شعار باشد. که باید تابلوی دیوارهای هر محیط کار شود.

اگر کارفرما به دلیل سودجویی، ماشین‌های فرسودهٔ غرّنده را عوض نمی‌کند، از امکانات صدا گیر استفاده نمی‌کند. محیط کار را مطابق فشار صوتی ابزارها و حرکت‌ها گسترش نمی‌دهد، خودمان دستکم می‌توانیم از سر و صدای خودمان بکاهیم:

قال الصادق(ع): کثره السّخب یحق الرّزق: امام صادق(ع) فرمود: اضطراب صوتی اگر زیاد شود روزی را محو می‌کند.

توضیح:

۱- این حدیث در جلد ۷۸، ص ۲۵۶ بحار آمده و در پی‌نویس آن ضمن توضیحی سخب را به «اضطراب صوتی» معنی کرده است.

۲- اضطراب صوتی بیماری جسمی و روانی می‌آورد و حاصل دسترنج افراد برای مداوا یا حوادث ناشی از عصبانیت‌ها مصرف می‌شود.

نهی رسول الله(ص) عن «قیل و قال» و تزییع المال: رسول خدا(ص) از قیل و قال و ضایع کردن مال نهی کرده است.

کان رسول الله(ص) یکره ان یری الرّجل جهیراً رفیع الصوت، و کان یحبّ ان یراه خفیض الصوت: ۲ پیامبر اکرم(ص) اگر کسی را بلند صدا و جهیر می‌دید بیزار می‌شد و اگر کسی را آرامگو و کم صدا می‌دید خوشش می‌آمد. جهیر: کسی که با صدای بوم و بلند حرف زند و همه توان صوتی خویش را در صحبت کردن به کار گیرد. خفیض: از ماده خفض به معنی پائین آوردن.

قال رسول الله(ص): انّ الله یکره الرّجال الرفیع الصّوت، و یحبّ الخفیض من الصّوت: ۳ رسول خدا(ص) فرمود: خداوند افراد جهیر الصوت را بد می‌دارد و صدای خفیض را دوست دارد.

قال النبی(ص): انّ الله یحبّ الصّوت الخفیض و یبغض الصّوت الرفیع: ۴ پیامبر اکرم(ص) فرمود: خداوند صدای آرام و خفیض را دوست دارد و صدای بلند در نظر خداوند مبعوض است.

قال علی(ع): ... ان صمت لم یغمّه صمته و ان ضحك لم یعل صوته: ۵ علی(ع) فرمود: مومن اگر سکوت کند سکوتش او را غمگین نمی‌کند و اگر بخندد صدایش را بالا نمی‌برد.

توضیح: سکوت و کم حرفی سه نوع است:

۱. بحار، ج ۷۶، ص ۳۴۳.

۲. کنز العمال، ج ۷، ص ۱۴۷.

۳. کنز العمال، ج ۳، ص ۵۶۹.

۴. بحار، ج ۲، ص ۶۳.

۵. نهج البلاغه، خطبه ۱۸۴ (فیض).

۱- سکوتی که معلول غم و غصه است: شخص به دلیل گرفتاری، مشکل فردی یا خانوادگی، اقتصادی و... غمگین و افسرده می‌شود و به همین جهت ساکت و کم حرف یا بی‌حرف می‌شود. این گونه سکوت حاکی از عدم نشاط است و برای محیط کار گروهی هیچ مناسبتی ندارد.

۲- سکوتی که معلول غم و غصه نیست بل خود شخص ابتداءً تصمیم به سکوت یا کم حرفی می‌گیرد لیکن همین سکوت موجب افسردگی و از بین رفتن نشاط او می‌شود. این نیز منفی و برخلاف اصول ایمنی است.

۳- سکوت سالم: و یا بقول امیرالمومنین(ع) «سکوت مومن» سکوتی است ارادی و خردورزانه که موجب غم و افسردگی نمی‌شود. این سکوت مثبت است و همین است که برای محیط کارگروهی پیشنهاد می‌شود. البته مراد از سکوت گنگ شدن و حرف زدن با ایماء و اشاره نیست. بل مراد پرهیز از پرحرفی و وراجی، و خودداری از بلند حرف زدن، است.

قال الامام الحسن المجتبی(ع): هو (الصمت) ستر العمی، وزین العرض، و فاعله فی راحة و و جلیسه آمن: ^۱ امام مجتبی(ع) فرمود: سکوت نکات ضعف آدمی را می‌پوشاند، و زینت شخصیت انسان است، آدم کم حرف در آسایش است، و همنشین (و همکار) او ایمن می‌شود.

صوت در هوا ثبت می‌شود مانند کلماتی که در سطح کاغذ ثبت می‌شود لیکن خداوند هوا را طوری آفریده که خود را تصفیه می‌کند و از صوات پاک می‌کند. اما هر چیزی حدودی دارد باید برای هوای محیط زیست عمومی، محیط شهر، محیط خانه، محیط کار، مجالی داده شود تا خودش را تصفیه کند. به ویژه گوناگونی صوت و تفاوت پراکنس ها وضعیتی پیش می‌آورد که بیش از توان تصفیه هوا، می‌گردد و این یعنی آلودگی صوتی به معنای اتم.^۱ اساس این مطلب را از حدیث طلب یاد می‌گیریم:

قال الصادق(ع): ... فانّ الصّوت اثر یؤثره اصطکاک الاجسام فی الهواء، و الهواء یؤدیه الی المسامع، و التّاس یتکلمون فی حوائجهم و معاملاتهم طول نهارهم و بعض لیلهم، فلو کان اثر هذا الکلام ببقی فی الهواء کما ببقی الکتاب فی القرطاس لا متی العالم منه، فکان یکرههم و یفدحم، و کانوا یحتاجون فی تجدیده و الاستبدال به اکثر مما یحتاج الیه فی القراطیس، لانّ ما یلقی من الکلام اکثر ممّا یتکب، فجعل الخلاق الحکیم (جلّ قدسه) هذا الهواء قرطاساً خفیفاً یحمل الکلام ریشما یبلغ العالم حاجتهم ثمّ یحیی فیعود جدیداً نقیاً و یحمل ما حمل ابدأً بلا انقطاع: ^۲

امام صادق(ع) فرمود: صوت اثری است که اصطکاک اجسام در هوا آن را ایجاد می‌کند، و هوا آن را به گوش‌ها می‌رساند، مردم در طول روز و بخشی از شب برای نیازهای‌شان و معاملات‌شان سخن می‌گویند. اگر اثر این گفتگوها در هوا باقی بماند همان طور که نوشته‌ها در کاغذ باقی می‌ماند جهان پر از صوت و کلام می‌شود و مردم را دچار گرفتاری‌های سخت کرده و تحت فشار سنگین قرار می‌دهد. و آنان نیازمند می‌شدند که در صدد تجدید و تحول هوا باشند بیش از آن چه در صدد تجدید کاغذها هستند زیرا آن چه از سخن در هوا (شفاهاً) القاء می‌شود بیشتر از آن است که نوشته می‌شود. خداوند حکیم (جلّ قدسه) این هوا را کاغذی لطیف و سبک قرار داده که سخن را حمل می‌کند به حدی که بر سراسر عالم خواسته‌ها و نیازهای مردم را می‌رساند. سپس صوت محو می‌شود و هوا به حالت نو و پاکیزه (غیر آلوده به صوت) در می‌آید تا از نو حمل می‌کند محموله‌اش را ابدأً بدون انقطاع.

^۱ بحار، ج ۷۸، ص ۱۱۱.

^۲ بحار، ج ۶۰، ص ۷.

توضیح:

- ۱- صوت از اصطحکاک اجسام در هوا: مانند اصطکاک جمادات، فلزات، نباتات، ابرویاد و... از آن جمله اصطکاک که به آن ارتعاشات حنجره انسان می‌گوئیم. ایجاد می‌شود.
 - ۲- امام در مرحله دوم از صوت اشیاء دیگر صرف نظر کرده تنها به صوت سخن و کلام می‌پردازد.
 - ۳- امام به «خود پالایشی هوا» توجه می‌دهد.
 - ۴- و معجزه این است که می‌فرماید: هوا صوت را تا جائی که گسترهٔ نیاز انسان باشد در «عالم» - جهان کائنات- می‌رساند.
 - ۵- درست است هوا خودش را پالایش می‌کند. اما امروز کره زمین عنوان و نام «دهکده جهانی» به خود گرفته است لیکن از جهت وضعیت صوتی باید «خانه تک واحد جهان» نامیده شود. این خانه محدود، از صوت‌های گوناگون انباشته شده و هوایش خسته است بس که به پالایش پرداخته که دیگر با آرایش به گوش و شش می‌رسد.
- نکته: اکنون که سخن از صوت و صدا است این نکته نیز گفته شود: به دلیل رابطه دستگاه شنوایی با اندام صوتی و حنجره لازم است هنگام فریاد انگشت در گوش گذاشته شود.
- امر رسول الله(ص) بلالاً ان یدخل اصبعیه فی اذنیه: ^۱ پیامبر اکرم(ص) به بلال دستور داد که هنگام اذان گفتن انگشتش را به گوشش بگذارد.

^۱. کنز العمال، ج ۸، ص ۳۴۴.

ایمنی و نشاط

قال امیرالمومنین(ع): لا تأمننّ ملولاً: ^۱ علی(ع) فرمود: از آدم افسرده ایمن مباش.

قال رسول الله(ص): یا علی... للکسلان ثلاث علامات: یتوانی حتی یفرط، و یفرط حتی یضیع حتی یأثم: ^۲ پیامبر اکرم(ص) فرمود: ای علی آدم تنبل و بی‌نشاط سه نشان دارد: سستی می‌کند تا به تفریط می‌رسد، و تفریط می‌کند تا - چیزی را یا کاری را که در دست دارد - تباه کند، و آن قدر تباه می‌کند تا مجرم شود.

توضیح:

۱- عین همین سخن از امام صادق(ع) نیز آمده است. ^۳ معلوم می‌شود این موضوع در فرهنگ پیامبر و آلش(ص) یک اصل و قاعده در علم «انسان شناسی» است.

۲- شخص بی‌نشاط بی‌تردید دچار تفریط می‌شود، و تباهگری نیز نتیجه قهری تفریط است و نتیجه قهری تباهگری ارتکاب جرم است. پس بهتر است فرد بی‌نشاط دست به کار نزند و اگر شروع کرده از ادامه آن صرف نظر کند.

۳- ارتکاب جرم: مثال این موضوع در زمینه بحث ما (ایمنی در محیط کار) این است که بالاخره آدم بی‌نشاط در محیط کار گروهی حادثه‌ای را به بار می‌آورد که جان خود و دیگران را می‌گیرد، یا آنان را دچار نقص عضو می‌کند. امیرالمومنین(ع) ویژگی‌های مومن را می‌شمارد و در آن بین می‌فرماید: بعید کسله، دائم نشاطه: ^۴ کسالتش دور شده و نشاطش دائم است.

توضیح: مومن کسالت را از خود دور می‌کند - لفظ بعید در اینجا «فعلیل بمعنی المفعول» است بعید یعنی دور کرده شده.

انواع و عوامل کسالت و افسردگی:

مطابق برداشت من از روی هم‌رفته احادیث ۱۵ نوع افسردگی می‌توان شمرد:

۱- فردی که ذاتاً آدم تنبل و یا افسرده است: این افسردگی یک نقص خلقی است که گاهی علاج و درمانی ندارد. اما بوسیله ایمان می‌توان بر آن غلبه کرد.

۲- کسالت و افسردگی مزمن و ریشه دار: این هم یک بیماری روانی است که باید معالجه شود.

۳- کسالت و افسردگی ناشی از کار زیاد و خستگی: نام این نوع در اصطلاح دانش ایمنی «خستگی فیزیولوژیک» است. راجع به مضرات کار زیاد در فصل «دو شغله بودن» بحثی خواهد آمد.

۴- کسالت و افسردگی ناشی از بی‌خوابی یا کم‌خوابی: بخش ویژه‌ای در همین برگ‌ها برای این موضوع تعیین شده است.

۵- کسالت و افسردگی ناشی از بیماری جسمی: این موضوعی است که تقریباً اکثر مباحث این کتاب به محور آن موضوع بوده است.

۶- کسالت و افسردگی ناشی از نگرانی: نگرانی دو نوع است:

^۱ نهج البلاغه، قصار، ۲۰۲ (فیض).

^۲ بحار، ج ۷۷، ص ۶۴.

^۳ بحار، ج ۷۳، ص ۱۵۹.

^۴ بحار، ج ۷۸، ص ۲۶.

الف) نگرانی‌ای که علت و موضوع آن مشخص و شناخته شده است.

ب) نگرانی‌ای که نه علت آن و نه موضوع آن هیچکدام شناخته نیستند، «نگرانی نا شناخته». این نوع خطرناکتر است. برای این موضوع بس مهم که پایگاهش «انسان شناسی» و عرصه‌اش دانش «روان شناسی» است آیات و احادیث زیاد داریم که خود نیازمند یک و بل چندین جلد کتاب است.

۷- کسالت و افسردگی ناشی از گرفتاری فردی: از موضوع بحث ما خارج است.

۸- کسالت و افسردگی ناشی از گرفتاری خانوادگی: این نیز از موضوع بحث ما خارج است.

۹- کسالت و افسردگی ناشی از افکار سیاسی: کسی که پرداختن به امور سیاسی او را طوری افسرده کند که از کار باز

ماند، نباید به سیاست پردازد. زیرا چنین شخصی اساساً برای سیاست خلق نشده است و خود فریبی سفاهت است.

۱۰- کسالت و افسردگی ناشی از خیال پردازی: در برگ‌های نخستین این کتاب در این موضوع بحث شده و در

همین فصل نیز شرحی خواهد آمد.

۱۱- کسالت و افسردگی ناشی از گرفتاری اقتصادی: اساس این موضوع از بحث ما خارج است لیکن تا حدی که به

محیط کار مربوط می‌شود در بخش «ایمنی و وظایف کار فرما» عنوان شده است.

۱۲- کسالت و افسردگی ناشی از رفتار آزار دهنده همکاران: این موضوع نیز در بخش «ایمنی و خصلت‌های حادثه

ساز» مطرح خواهد شد.

۱۳- کسالت و افسردگی ناشی از مشاهده منظره نا مطلوب: مانند تماشای صحنه تصادفات منجر به مرگ و دیدن

جنازه‌های متلاشی شده و مانند تماشای مراسم اعدام. این موضوع سخت مهم است گاهی تماشای این گونه منظره‌ها

زندگی را برای شخص بی‌معنی می‌کند و او را به «پوچ انگاری» دچار می‌کند، هر نوع انگیزه را از او سلب می‌نماید. اسلام

این مساله را جدی گرفته و برای ایمن بودن از آثار این منظره‌های نا مطلوب دستوراتی داده است:

الف) تماشای این گونه این منظره‌ها در اصل مکروه است مگر وظیفه شغلی (مانند پزشکی قانونی) یا وجوب دینی -

مانند وجوب دفن کشته شدگان و... - ایجاب کند.

ب) غسل: کسی که مراسم اعدام را تماشا می‌کند لازم است به دنبال آن غسل کند تا از آثار روانی آن برهد:

روی انّ من قصد مصلوباً فنظر الیه وجب علیه الغسل عقوبة: ^۱ روایت است که هر کس برود و به شخص دار

آویخته نگاه کند غسل بر او واجب می‌شود برای عقوبت.

عقوبة: للعقوبة: برای رها شدن از عقوبت آن منظره.

ممکن است این کلمه طور دیگری معنی شود: «این غسل مجازات آن شخص است» یعنی او نبایست به تماشای

مراسم اعدام می‌رفت اکنون که این کار را کرده پس مجازاتش غسل است. اما این معنی توهم است. زیرا در اسلام

چنین مجازاتی نداریم، ثانیاً با اینکه تماشای این گونه منظره‌ها مکروه است از جانب دیگر گاهی بر محاکم لازم است که

این گونه مراسم را در ملاء عام انجام دهند تا عبرت دیگران شود از آن جمله است مساله «رجم». کراهت برای فرد

ناظر یک چیز است لزوم برای محاکم قضائی چیز دیگری است و نیز بررسی یک مساله از دیدگاه مربوط به «فرد» یک

امر است و از دیدگاه مربوط به «جامعه» چیز دیگر. شغل قصابی از یک جهت مکروه است و از جهت دیگر واجب کفائی

است. و برای انتخاب شغل قصابی مجازاتی وجود ندارد.

۱. بحار، ج ۸۱، ص ۲۳.

علامه مجلسی در ذیل این حدیث می‌گوید: اکثر اصحاب این غسل را مستحب می‌دانند اما ابو الصلاح به وجوب آن فتوی داده است.^۱ و می‌گوید: این حدیث را صدوق در «من لا یحضره الفقیه»^۲ نیز آورده است.

این غسل تنها به تماشای مراسم اعدام منحصر نیست ظاهراً در تماشای هر منظره از این قبیل، مستحب است. آسیب‌پذیری روان غیر قابل پیش‌بینی و مواد آن نیز غیر قابل تعیین است بهتر است با دیدن هر منظره‌ای که روی جان آدمی تاثیر منفی از این سنخ، می‌گذارد غسل شود از باب مثال مستحب است کسی که قورباغه‌ای را می‌کشد غسل کند:

سئلت ابا عبدالله (ع) عن الوزغ، فقال: هو رجس: و هو مسخ: فاذا قتلته فاغتسل: ^۳ از امام صادق (ع) درباره قورباغه پرسیدم، فرمود: آن چندش آور است، آن مسموخ است، ^۴ اگر آن را کشتی پس غسل کن.

براستی مساله «ایمنی» در اسلام چه قدر اساسی و زیربنائی و دقیق و ظریف مطرح شده است!؟!

۱۴- نوع چهاردهم از انواع افسردگی، کسالت و افسردگی‌ای است که از یکنواختی و عدم تنوع در کار، ناشی می‌شود: گاهی روح آدمی از کاری خسته می‌شود نه به دلیل زیادی کار و خستگی جسمی بل عدم تنوع و تکرار مکررات و یکنواختی جریان کاری، که باید این نوع را گونه‌ای از افسردگی ناشی از کار زیاد دانست لیکن زیادی کیفی نه کمی.

مقابله با این افسردگی نیازمند بینش دقیق و ظرافت در «رفتار با خود» است که درست همه شرایط «رفتار با کودک» را دارد. و یک شیوه استادانه و هنرمندانه را می‌طلبد که بر «خودشناسی» دقیق و «کنار آمدن و مدارا با خویشتن خویش» مبتنی است.

قال علی (ع): ان هذه القلوب تملّ كما تملّ الابدان فابتغوا لها طرائف الحكم: ^۵ علی (ع) فرمود: جان‌ها نیز مانند بدن‌ها خسته می‌شوند، پس با آنها با لطایف حکمت برخورد کنید.

توضیح:

۱- گفته شد خستگی ناشی از کار و تحرک زیاد بدن، را «خستگی فیزیولوژیک» می‌نامند. و آن خستگی که ربطی به زیادی کار ندارد را «خستگی روحی» می‌گویند. مراد حدیث آن خستگی روحی است که از خستگی جسمی ناشی نمی‌شود، زیرا این دو در متن حدیث در تقابل هم آمده‌اند.

۲- می‌فرماید وقتی دچار این نوع خستگی شدید آن را به عنوان یک «واقعیت» بپذیرد و آن را نادیده نگیرید یا به بوته تسامخ نسپارید، بل برایش یک نسخه رفتاری در نظر بگیرید.

۳- لازم است با این خستگی برخورد لطیف و هنرمندانه شود که مبتنی بر اصل «خود آشتی» باشد نه بر اصل «خود آزاری» و درگیر شدن با خود. این مشکل با زور حل نمی‌شود بلکه پیچیده‌تر می‌شود.

۴- برخورد ظریف و هنرمندانه باید براساس حکمت و اصول خردورزی باشد نه بدون چهارچوبه و بی‌قاعده. هر کس بهتر از دیگران می‌داند که چه رفتار باید با «خویشتن خویش» داشته باشد. و در غیر این صورت باید به متخصص مراجعه کند.

حدیث زیر که نشاط و افسردگی را در ارتباط با عبادت در نظر دارد، برخورد هنرمندانه با خستگی روانی و عدم نشاط روانی را، بیان می‌کند:

۱. همان مرجع.

۲. من لا یحضره الفقیه، ج ۱، ص ۴۵.

۳. بحار، همان، ص ۱۰ - در صفحه ۲۴ نیز هر دو غسل را دوباره نام برده است.

۴. درباره معنی و مراد از «مسموخ» در بخش «تغذیه» توضیح داده‌ام.

۵. نهج البلاغه، قصار ۱۸۸ - و نیز، ۸۹.

قال علی(ع): و خادع نفسك في العبادة وارفق بها تقهرها، و خذ عفوها و نشاطها: ^۱ با روان خود در کار عبادت خدعه کن و با آن مدارا کن و آن را در هم نشکن، و بی‌علاقگی و نشاط آن را در نظر بگیر.

توضیح:

۱- با نفس خودت خدعه کن: معمولاً خدعه معنی منفی و ناستوده دارد. اما مراد از این کلمه در اینجا این است که «برخورد مستقیم نکن» و «برخورد غیر مستقیم» را در پیش بگیر. درست مانند رفتاری که در تربیت کودک باید داشت. یکی از اصول مسلم تربیتی این است که برخورد مستقیم با کودک نتیجه معکوس می‌دهد یا دستکم سترون می‌شود. لیکن «القاء» یعنی قرار دادن مطالب مورد نظر در ذهن او به طوری که به ناخود آگاه او نفوذ کند بدون اینکه ضمیر خود آگاه او متوجه شود، مفید است.

از باب مثال: کتاب «کلیله و دمنه» نصایحش را مستقیماً به مخاطب نمی‌گوید آن‌ها را در قالب سرگذشت و مکالمه فلان حیوان با فلان حیوان دیگر، بیان می‌کند. موفقیت این روش بدین جهت است که در ظاهر امر مخاطب را با هیچ مسئولیتی مواجه نمی‌کند تا حالت تدافعی به خود گیرد.

امروز فیلم‌هایی که برای کودکان تهیه می‌شود بر این اساس است و قصه‌های شبانه قدیمی نیز بر این اساس بود، هنر سینمایی در مسیر هدف‌داریش با افراد بزرگ نیز چنین رفتاری را دارد که یا هدایت می‌کند و یا منحرف. شیوه تبلیغاتی جهان لیبرالیزه در تجارت و سیاست نیز چنین است؛ بزرگان را کودک فرض رده و اهدافش را به ناخود آگاه مخاطب القاء می‌کند. که اسلام با این روش بشدت مخالف است و آن را شیوه شیطانی و اغوای بشر می‌داند.

۲- با آن مدارا کن: مسائل روحی و روانی با تحکم و تحت فشار گذاشتن حل نمی‌شود باید با آن نرمی و مدارا کرد.

۳- ولاتقهر: روان خسته‌ات را در هم نشکن، با آن هنرمندانه و با ظرافت برخورد کن. آشتی با خود اولین شرط موفقیت در از بین بردن این افسردگی و ایجاد نشاط است. مثلاً کسی که می‌خواهد خودش را بزور به مطالعه وادار کند هرگز نتیجه نخواهد گرفت باید نفس را تشویق کرد، موقتاً موضوع مطالعه را عوض کرد، باید از راه دیگر وارد شد.

۴- موارد بی‌علاقگی آن را بشناس، در موارد بی‌علاقگی معافش بدار و در موارد نشاط به کارش گیر. مثلاً وقتی که از نمازهای مستحبی خسته شد، به قرآن خوانی و یا روزه‌گیری بپردازد. از آن چه خسته شده به آن چه نسبت به آن نشاط دارد منتقلش کن.

تغییر ساعات کار، تغییر دکور و آرایش محل کار، تغییر ابزار کار، حتی تغییر لباس کار و... همه می‌توانند موثر باشند. آن چه گفته شد همه درمان خستگی است اما اگر می‌خواهیم از آغاز دچار این حالت نشویم باید نسبت به کارمان ایجاد دلبستگی کنیم و از دلبستگی حفاظت نمائیم، گرچه حساس شدن نیز خود موجب دلسردی می‌شود. در هر صورت مساله خیلی دقیق و ظریف است.

۵- گفته شد این حدیث در کار عبادتی سخن می‌گوید، یک کارگر که موظف است کار معینی را انجام بدهد (و همین طور یک کارمند) نمی‌تواند خودش را از آن معاف بدارد و به کار دیگر بپردازد، با این مشکل چه باید کرد؟

اولاً: همه کارگر یا کارمند موظف نیستند، افراد به اصطلاح «خودفرما» می‌توانند میان کارهای دیگر زندگی و کار شغلی‌شان گاهی کفه کمیت کار شغلی را سنگین کنند و گاهی کفه کارهای دیگر زندگی را. و با این شیوه و بقول حدیث با این خدعه در طی چند روز نشاط لازم برای کار شغلی را به وجود آورند.

^۱ نهج البلاغه، کتاب، ۶۹.

ثانیاً: اکثر کارکنان و کارگران موظف نیز درخواست تغییر نوع کار، نقطه و محل معین کار را در همان محیط کار، برای مدتی یا برای همیشه بدهند و به نفع کار فرما است که این خواسته را بپذیرد.

ثالثاً: بدون تعویض‌ها و تغییرهای فوق نیز می‌شود طوری با روح و روان کنار آمد و مدارا کرد که برای همان کار با همان شرایط، نشاط حاصل شود. زیرا مفهوم و میدان عمل خدعه بس گسترده است و بستگی به توانائی و بقول حدیث حکمت شخص دارد. آن چه مهم است پرهیز از «رفتار قاهرانه با خود» است. با هر شکل، با هر هنر و ترفندی است باید از نشاط روحی حفاظت شود و کسالت و افسردگی از بین رود. از آغاز این کتاب هر بحث و توصیه‌ای بوده همه برای تامین نشاط یا حفاظت از نشاط بوده است و هست. پس نشاط شرط اساسی ایمنی است و افسردگی منشأ حادثه‌های ناگوار.

قال ابو محمد العسگری(ع): اذا نشطت القلوب فاود عوها و اذا نفرت فودّ عوها: ^۱ امام حسن عسگری(ع) فرمود: آنگاه که قلب‌ها نشاط دارند از آنها کار بکشید و آنگاه که بی‌علاقه شدند پس راحت‌شان بگذارید، یعنی با آنها درگیر نشوید.

قال الکاظم(ع): اياك و الضجر و الكسل فانهما يمنعان حظك من الدنيا و الاخرة: ^۲ امام کاظم(ع) فرمود: از تنبلی و افسردگی دور باش زیرا آن دو تو را از بهره دنیا و آخرت محروم می‌کنند. ضجر: بی‌تابی: اظهار بی‌تابی: بی‌تابی کردن: افسردگی.

معنی دوم: از شخص تنبل و از فرد بی‌تاب، دوری کن زیرا آن دو تو را از بهره دنیائی و آخرتی باز می‌دارند. قال الباقر(ع): اياك و الكسل و الضجر فانهما مفتاح کل شر، من کسل لم یؤدّ حقاً و من ضجر لم یصبر علی حق: ^۳ امام باقر(ع) فرمود: از تنبلی و افسردگی دور باش زیرا آن دو کلید هر شرّ هستند. هر کس تنبل باشد هیچ حقی را ادا نمی‌کند، و هر کس افسرده باشد بر هیچ حقی صبر نمی‌کند. فرد افسرده و کسل نه حق اشیاء را به جای می‌آورد و نه حق اشخاص را می‌پردازد. هر کاری یا مسئولیتی به او سپرده شود نمی‌تواند آن را چنانکه باید به جای آورد و نمی‌تواند حقوق انسان‌ها را به جای آورد. و آدم افسرده نه برای حقوق اشیاء و کارها توان تحمل دارد و نه برای حقوق انسان‌ها. قال الباقر(ع): الكسل یضرّ بالّدين و الدّنيا: ^۴ امام باقر(ع) فرمود: تنبلی بر دنیا و آخرت شخص ضرر می‌زند. ۱۵- نوع پانزدهم از افسردگی‌ای است که از عجز و ناتوانی در یک کار، ناشی می‌شود:

تعاطی و دیالکتیک:

آیا عجز در یک کار کسالت می‌آورد؟ یا کسالت در یک کار موجب عجز می‌شود؟ هر دو درست است اگر کسی در کاری عاجز شود کسل و افسرده می‌شود و همچنین اگر کسی افسرده شود برای کار عاجز و ناتوان می‌شود. اما در اینجا یک نکته مهم بل یک مساله بزرگ وجود دارد و آن رابطه داد و ستدی و تعاطی میان عجز و کسالت است. شخص کسل، عاجز می‌شود یعنی عجز از کسالت زائیده می‌شود لیکن بمحض زایش برمی‌گردد مادر خود یعنی

^۱ بحار، ج ۷۸، ص ۳۷۹.

^۲ بحار، ج ۷۸، ص ۳۲۱.

^۳ همان، ص ۱۷۵.

^۴ همان، ص ۱۸۰.

کسالت را تغذیه کرده و فربه می‌کند و شخص کسلتر و افسرده‌تر می‌شود. اگر شخص لجوجانه با همان حال به کار ادامه دهد این تعاطی تداوم پیدا می‌کند به طور مرتب این آن را و آن این را تغذیه می‌کند تا شخص از نا بیفتد. و همچنین: شخص عاجز، کسل می‌شود یعنی کسالت از عجز زائیده می‌شود و بمحض تولد برمی‌گردد ما در خود یعنی عجز را فربه می‌کند و شخص عاجزتر می‌شود. و اگر شخص ادامه دهد حالت فوق پیش می‌آید و نتیجه این دیالکتیک سقوط خود شخص است.

این قاعده را پیشتر یاد آور شدیم که: در پدیده‌های طبیعی همیشه مادر فرزند را تغذیه می‌کند. اما در پدیده‌های روحی و اجتماعی فرزند بمحض تولد برمی‌گردد مادر خویش را تغذیه می‌کند. پس لجاجت هیچ سودی ندارد اگر عامل اصلی (مادر) کسالت است باید برطرف شود. و اگر عامل اصلی عجز است بر دو نوع است:

الف) عجز و ناتوانی جسمی، فقدان انرژی لازم: این نیز بر دو نوع است: ناتوانی طبیعی، در این صورت پرداختن به چنین کاری نابخردانه است. دوم ناتوانی ناشی از بی‌خوابی و گرسنگی، در این موضوع در فصل «خصلت‌های حادثه ساز» بحث خواهد شد و همچنین در بخش «ایمنی و خواب» از همین فصل.

ب) عجز و ناتوانی فنی و دانشی: در این صورت باید به دنبال آموزش دانش کار رفت. در هر صورت لجاجت غیر از خیره‌سری که هم ایمنی خود و هم ایمنی دیگران را به مخاطره اندازد، سودی ندارد. حدیث زیر یک دیالکتیک روشن را در این مساله به ما می‌آموزد:

قال علی(ع): انّ الاشياء لما ازدوجت، ازدوج الكسل و الضجر فتج منهما الفقر: ^۱ علی(ع) فرمود: وقتی که چیزها باهم ازدواج می‌کردند: تنبلی و افسردگی باهم ازدواج کردند و فقر از این ازدواج متولد شد.

افسردگی تنبلی می‌آورد، تنبلی نیز افسردگی می‌آورد. یعنی این دو همیشه باهم هستند. هر کدام اول پدید شود فرقی نمی‌کند در هر صورت باهم خواهند بود و داد و ستد در میان‌شان برقرار خواهد شد و از این تعاطی مرتب، فقر حاصل می‌شود.

پس باید بمحض احساس کسالت و افسردگی برای از بین بردن آن کوشید تا مجال و فرصت به زایش تنبلی و بی‌تابی نماند. و نیز بمحض احساس بی‌تابی باید در صدد برطرف کردن آن بود تا فرصت به زایش افسردگی نماند.

نشاط آوران:

در بخش‌های مختلف این کتاب حدیث‌های متعدد درباره رفتارهایی که هم و غم می‌آورند ارائه گشت از آن جمله قرار گرفتن در میان دو فضای متفاوت، عدم بهداشت خانه و محیط، عدم بهداشت لباس و... در اینجا نیز ۱۵ عامل افسردگی به شماره رفت. بهتر است در قبال آنها چند حدیث نیز درباره چیزهایی که می‌توانند نشاط آور باشند بشنویم:

عن ابی عبدالله(ع) قال: النشرة فی عشر اشياء: فی المشی، و الرکوب، و الارتماس فی الماء، و النظر الی الخضرة، و الاکل، و الشرب، و الجماع، و السواک، و غسل الرأس بالخطمی، و النظر الی المرئة الحسناء، و محادثة الرجال: ^۲ امام صادق(ع) فرمود: ده چیز نشاط انگیزند: پیاده‌روی، سواری، آبتنی و فرو رفتن در آب، تماشا کردن به محیط سبز و خرم، خوردن و آشامیدن، جماع، مسواک زدن، شستن سر با خطمی، نگاه کردن به زن زیبا و گپ زدن با دوستان.

توضیح:

^۱. بحار، ج ۷۸، ص ۵۹.

^۲. بحار، ج ۷۶، ص ۳۲۲.

۱- اشتباه نشود «شستن سر با خطمی» نه به محصولات شیمیائی، و نگاه کردن به زن حلال نه به نامحرم، که حس گناه اضطراب روانی می آورد و عدم این حس دلیل نقص یا بیماری روانی است.

۲- لفظ «خرم» در حدیث نیست این قید را آوردم تا روشن شود که مراد حدیث تماشا به محیط سبز طبیعی است. گرچه در بخش «ایمنی و رنگ محیط کار» حدیث‌هایی ارائه گشت دال بر اینکه رنگ سبز غیر طبیعی نیز نشاط انگیز است.

قال امیرالمومنین(ع): من نظف ثوبه قلّ همّه: ^۱ علی(ع) فرمود: هر کس که لباسش پاکیزه باشد همّ و غم او کم می‌شود.

قال امیرالمومنین(ع): غسل الثیاب یذهب باهمّ و الحزن، و هو طهور للصلاة: ^۲ علی(ع) فرمود: شستن لباس همّ و حزن را می‌برد و برای نماز نیز پاکیزگی است.

عن الرضا(ع) قال: قال رسول الله(ص): الطیب نشرة، و العسل نشرة، و الرکوب نشرة، و التّظر الی الخضره نشرة: ^۳ امام رضا(ع) فرمود: رسول اکرم(ص) فرموده است: عطر زدن، خوردن عسل، سوارکاری و تماشای سبزه نشاط آور است. قال امیرالمومنین(ع): الثّورة نشرة و طهور للجسد: ^۴ علی(ع) فرمود: استفاده از نوره (زدودن موی زیر بغل و اسافل اعضاء) نشاط می‌آورد و بهداشت بدن است.

انّ علیاً(ع) کان یغسل فی اللیالی الباردة طلباً للنشاط فی صلوة اللیل: ^۵ علی(ع) در شب‌های خنک غسل می‌کرد تا برای نماز شب نشاط داشته باشد.

ایمنی و خواب

نشاط و بی‌خوابی:

گفته شد خستگی ناشی از کار زیاد را «خستگی فیزیولوژیک» می‌نامند و خستگی ناشی از ناملايمات روحی و روانی را «خستگی روانی» می‌گویند. آیا خستگی و افسردگی و کسالت ناشی از نخوابیدن، بی‌خوابی و کم خوابی را چه بنامیم؟ جسمی و فیزیولوژیک؟ روحی و روانی؟ یا هر دو؟ هیچکدام، این خود نوع سوم است و ناشناخته و از دسترس دانش به کنار. زیرا خواب از شگفتی‌های ویژه آفرینش است.

آن چه از خواب می‌دانیم تنها ظاهر قضیه است ماهیت آن همچنان ناشناخته مانده است. موجود جاندار هر چه متکاملتر همان قدر به خواب نیازمندتر است.

بی برنامه‌گی در امور مربوط به خواب و مسامحه در آن موجب آشفته‌گی روحی، افسردگی، عدم نشاط، نابسامانی جسمی و عامل بروز حادثه، می‌شود، و تنظیم برنامه خواب علاوه بر ضرورت آن و ده‌ها سود و منفعت، یکی از اساسی‌ترین اصل از اصول ایمنی است.

۱. بحار، ج ۷۸، ص ۹۳.

۲. وسائل الشیعه، ابواب احکام الملابس، باب ۲۲.

۳. سفینه البحار، ذیل، غسل.

۴. بحار، ج ۷۶، ص ۸۹.

۵. بحار، ج ۸۱، ص ۲۳.

قرآن

هو الذی جعل لکم اللیل لباساً و الثوم سباتاً و جعل النهار نشوراً: ^۱ اوست خدائی که قرار داد برای شما شب را پوشش و خواب را آسایش و قرار داد روز را انگیزش و تحرک. و جعلنا نومکم سباتاً - و جعلنا اللیل لباساً - و جعلنا النهار معاشاً: ^۲ و قرار دادیم خوابتان را آرامش - و قرار دادیم شب را پوشش - و قرار دادیم روز را معاش. و من آیاته منامکم باللیل و النهار و ابتغائکم من فضله: ^۳ خوابتان در شب و روز، و به دنبال تحصیل نعمت‌های او بودن‌تان، از نشانه‌های (وجود و قدرت و آفرینندگی) اوست.

توضیح:

۱- هر سه آیه شب را زمان آرامش و خواب و تجدید نیرو، معرفی می‌کنند. و آیه سوم «خواب در روز» را نیز آورده است و این یک مهم دیگر است که درباره‌اش بحث خواهد آمد.
۲- شب برای خواب و روز برای کار است، در قرآن «خواب در روز» نیز آمده لیکن «کار در شب» هرگز مطرح نشده است. ^۴

مقدار خواب

در قرآن خواب و کوشش مانند دو کفه ترازو معادل قرار گرفته‌اند. بنابراین هیچ کدام نباید کمتر یا زیاده‌تر از دیگری باشد.

روزانه چند ساعت کار کنی باید مساوی همان مدت بخوابی. اگر کسی هشت ساعت کار می‌کند باید هشت ساعت بخوابد نه کم و نه بیش، و اگر هفت ساعت کار می‌کند باید هفت ساعت بخوابد و همچنین اگر شش ساعت کار کند. و کار کمتر از شش ساعت مصداق تنبلی و کسالت است و بی‌نشاطی را در پی دارد و به مقوله «بی کاری» می‌رسد که خود یک آفت و خلاف ایمنی است که در اولین مبحث از این کتاب مورد بحث قرار گرفت.
کار کردن بیش از هشت ساعت مصداق «کار زیاد» است که خستگی آور و ناقص نشاط و برخلاف اصول ایمنی است. ^۵

قال الرضا(ع): الثوم سلطان الدماغ، و هو قوام الجسد و قوته: ^۶ امام رضا(ع) فرمود: خواب سلطان مغز است، خواب قوام بدن و قوام نیروی آن است.

توضیح:

۱- سلطان مغز: مغز در اختیار خواب است، چگونگی فعالیت آن در سلطه خواب است. کمیت و کیفیت کار مغز را کمیت و کیفیت خواب تعیین می‌کند.
۲- قوام بدن: هیئت صحیح و موزون و هماهنگ بدن، درستی نظام اندام‌های بدن توأم با نشاط و بدون افسردگی.

۱. سوره فرقان، آیه ۴۷.

۲. سوره نبأ، آیه‌های ۹، ۱۰، ۱۱.

۳. سوره روم، آیه ۲۳.

۴. پیشتر در بخش «ایمنی و نور» نیز در این باره بحث شده است.

۵. حدیث‌های مربوط به این موضوع در مبحث «ایمنی و دو شغله بودن» خواهد آمد.

۶. بحار، ج ۶۲، ص ۳۱۶.

۳- قوام نیروی بدن: ممکن است بدن افسرده نیز نیرو و انرژی داشته باشد لیکن انرژی بدون قوام، انرژی‌ای که در جهت مشخص و بستر معین به کار نمی‌افتد و نمی‌تواند بیفتد. انرژی با قوام نیروئی است جهت‌دار و جاری در بستر معین.

۴- در این حدیث هم قوام جسمی و هم قوام اندیشه‌ای و هم قوام روحی، وابسته به خواب معرفی شده‌اند. بنابراین آشفتگی در هر سه مورد لازمه بی‌خوابی یا بد خوابی و بدون برنامه خوابیدن است.

نشاط و خواب قیلوله:

در آیه بالا با جمله «منامکم باللیل و النهار» سخن از «خواب در روز» نیز آمده است.

وقت و موقع این خواب کدام بخش از روز است؟ آیا غیر معین و دلبخواه و بی‌برنامه است؟ اسلام وقت این خواب روزانه را معین کرده است: قیلوله. خواب قیلوله خوابی است به مدت کم و مصداق «چرت». و وقتی که برای آن تعیین شده (به اصطلاح) دم دم‌های ظهر و قبل از نماز ظهر است.

اعتراف می‌کنم زمانی فکر می‌کردم آیا اسلام خواب قیلوله را برای افراد مرّقه و کم‌کار توصیه کرده است؟ اساساً حکمت و فلسفه خواب قیلوله چیست این کنجکاوی برایم دلمشغولی چند ساله شده بود تا زمانی که تدوین کتاب «جامعه شناسی شناخت» را شروع کردم. نه تصمیمی به نوشتن آن داشتم و نه وقتش را. از یکی از دانشکده‌ها سوالی داده بودند که به آن پاسخ بدهم همان پاسخ ۱۶۰ صفحه شد و به صورت کتابی کوچک در آمد. مشغله زیادی داشتم از طرفی نیز باید هر چه زودتر پاسخ سوال را می‌دادم (بر خلاف اصل ایمنی پرهیز از کار زیاد) به کار زیاد پرداختم کتاب را تنها در یازده روز نوشتم تا خود را راحت کنم و به کارهای دیگر برسم. روز دوم کار نزدیک ظهر به مدت ۲۰ دقیقه خوابیدم، پنج روز دیگر نیز همین برنامه را تکرار کردم. آن روز فهمیدم که خواب قیلوله برای اهل کار است نه برای مرفهین کم‌کار.

قال الصادق(ع): قال رسول الله صلى الله عليه و اله: التّوم من اول الثّهار خرق، والثّائلة نعمة، و التّوم بعد العصر حق، و بين العشائين يحرم الرزق: ^۱ امام صادق(ع) فرمود: رسول خدا(ص) فرموده است: خوابیدن در اول روز پریشانی (روحی و فکری) می‌آورد، و خواب قیلوله نعمت است، و خوابیدن بعد از عصر حماقت (آور) است، و در فاصله دو نماز مغرب و عشاء از روزی محروم می‌کند.

راجع به اوقات مناسب و غیر مناسب خواب، بحث خواهد شد و همچنین رابطه رزق و روزی با اوقات خواب. عن الصادق(ع) عن ابيه(ع) قال: ان اعرابياً اتى النبي(ص) فقال: يا رسول الله اتى كنت رجلاً ذكوراً فصرت نسيّاً. فقال له النبي(ص) لعلك اعتدت القائلة فتركتها - ؟ فقال: اجل. فقال له النبي(ص): فعد يرجع اليك حفظك ان شاء الله: ^۲ اما صادق(ع) از پدرش امام باقر(ع) نقل می‌کند که فرمود: عربی چادر نشین به حضور پیامبر(ص) آمد و گفت: من مردی با حافظه بودم اینک فراموشکار شده‌ام. پیامبر فرمود: گویا عادت به خواب قیلوله داشته‌ای آن را ترک کرده‌ای - ؟ عرب گفت: آری. فرمود: پس به عادت و روال پیشین خود برگرد (خواب قیلوله را ترک نکن) تا نیروی حافظه‌ات برایت برگردد ان شاء الله.

توضیح:

^۱ بحار، ج ۷۶، ص ۱۸۵.

^۲ همان مرجع.

عرب‌های بادیه نشین که رابطه‌ای با خواندن و نوشتن نداشتند. به همین دلیل و نیز به دلیل اینکه در محیط آزاد صحرا و کم جمعیت و فارغ از هر نوع پیچیدگی زیست مدنی، زندگی می‌کردند حافظه قوی داشتند و حافظه‌شان تنها وسیله ثبت و ضبطشان بود. توان حفظ صحرائشینان (از هر نژاد) بحدی بود که می‌توانستند یک قصیده طولانی یا یک خطبه و سخنرانی طولانی را تنها با یک بار شنیدن به خاطر بسپارند. اینک عرب بادیه نشین نعمت بزرگی را از دست داده و برای به دست آوردن آن به رسول خدا پناه آورده است که پیامبر(ص) پای بند بودن به خواب قیلوله را برای او سفارش می‌کند.

خواب نیمروزی در محل کار:

تورتو: روان شناسان کانادایی اعلام کردند خواب نیمروزی کارکنان ادارات، شرکت‌ها و کارخانه‌ها می‌تواند کارآئی آنها را افزایش دهد. این روان شناسان پس از ۲۰ سال تحقیق درباره اختلال در خواب، به این نتیجه رسیدند که بیشتر کارمندان کانادایی در ساعات کاری دچار خواب آلودگی می‌شوند و همین امر موجب کاهش بهره‌وری و افزایش اضطراب آنها می‌شود.

هم اکنون بسیاری از کارخانه‌های کانادا و همچنین راه‌آهن این کشور اتاق‌هایی برای خواب نیمروزی کارکنان در نظر گرفته‌اند. هر کارمند می‌تواند کار خود را به کارمند دیگری بسپارد و حداکثر ۲۰ دقیقه در این اتاق‌ها استراحت کند. متن بالا که توسط رسانه‌ها به همه جای جهان مخابره شده بود، از روزنامه همشهری، یکشنبه ۲۶ اردیبهشت ۱۳۷۸ نقل شده است.

نشاط و تنظیم برنامه خواب:

کمبود خواب، زیاد خوابیدن و خواب بدون برنامه، هر سه کسالت آور، و ناقض نشاط، و موجب افسردگی می‌شوند. پس بایستی این نیاز مبرم و مهم انسانی به طور منظم و بر اساس یک برنامه صحیح تامین شود. اولین رکن این برنامه «زود خوابیدن» و پرهیز از بیدارماندن در شب، است:

قال رسول الله(ص): لا سهر بعد العشاء الاخرة الا لا حد رجلین: مصّل او مسافر: ^۱ پیامبر اکرم(ص) فرمود: بیدارماندن پس از عشاء دوم صحیح نیست مگر برای دو کس: کسی که به نماز پردازد و کسی که برای مسافرت راه می‌پیماید. عن الصادق(ع) عن آبائه - علیهم السلام - قال: قال رسول الله(ص): انّ الله کره لکم اربعاً و عشرين خصله و نهاکم عنها، فقال: و کره التّوم قبل العشاء الاخرة، و کره الحديث بعد العشاء الاخرة، و کره التّوم فوق سطح لیس بمحجر. و قال: من نام علی سطح غیر محجر فبرئت منه الذّمّه، و کره ینام الرّجل فی بیت وحده: ^۲

امام صادق(ع) از نیاکانش، از پیامبر اکرم(ص) نقل می‌کند که فرمود: خداوند ۲۴ خصلت را برای شما نکوهش کرده و شما را از آنها نهی کرده است. گفت: نکوهش کرده خوابیدن قبل از عشاء دوم را، و بیدارماندن بعد از عشاء دوم را، و نکوهش کرده خوابیدن در سطح بدون حفاظ را، فرمود: هر کس در سطح بدون حفاظ، بخوابد ذمه همگان از او بری است. و نکوهش کرده که کسی در خانه تنها بخوابد.

توضیح:

^۱. بحار، ج ۷۶، ص ۱۷۹.

^۲. بحار، ج ۷۶، ص ۱۷۸.

۱- عشائین - عشائان: دو عشاء: وقت نماز مغرب و نماز عشاء: خود نماز مغرب و عشاء. عشاء دوم: نماز عشاء: وقت نماز عشاء.

۲- سطح: هر مکان که نسبت به مکان پهلوی خودش بلندتر باشد: تخت بلند، ایوان، بالکن، بهار خواب و پشت بام. سطح غیر محجّر: سطح بدون حفاظ، بدون نرده و امثال آن - رجوع کنید به بخش «ایمنی و خانواده» یا «ایمنی و کار در ارتفاع».

عن الصادق (ع) عن ابيه (ع) قال: قال رسول الله (ص): لا سهر الا في ثلاث: متهجّد بالقرآن، و في طلب العلم، او عروس تهدي الى زوجها: ^۱ امام صادق (ع) از پدرش (ع) نقل می‌کند که رسول خدا فرموده است: شب زنده داری صحیح نیست مگر برای سه چیز: تهجد با قرآن، طلب علم، و عروسی که به خانه داماد آورده شده.

سحر خیزی:

قال رسول الله (ص): تسحّروا فانّ السّحور بركة: ^۲ پیامبر اکرم (ص) فرمود: سحرخیز باشید زیرا سحرخیزی برکت است.

و قال (ص): تسحّروا خلاف اهل الكتاب: ^۳ و باز فرموده است: سحرخیز باشید بر خلاف مسیحیان و یهودیان. عن علی ابن الحسين (ع) قال: يا ابا حمزة لا تنامنّ قبل طلوع الشمس: ^۴ امام سجّاد (ع) فرمود: ای ابو حمزه قبل از طلوع خورشید نخواب.

و در باب خواب قیلوله جمله «خواب در اول روز پریشانی می‌آورد» را در بیان حدیث دیدیم. و نیز جمله «خوابیدن بعد از عصر حماقت است» را.

قال امیرالمومنین (ع): التّوم بین العشائین یورث الفقر، و التّوم قبل طلوع الشمس یورث الفقر: ^۵ علی (ع) فرمود: خوابیدن در فاصله دو عشاء فقر می‌آورد، و خوابیدن قبل از طلوع آفتاب نیز فقر می‌آورد. بنابراین کسی که می‌خواهد برای زندگی و بهره‌مندی از زندگی و برای تحمل امور زندگی و برای کار نشاط داشته باشد بایستی برنامه خواب خویش را بر اساس اصول زیر تنظیم کند:

۱- شب زودتر بخوابد.

۲- صبح زودتر بیدار شود.

۳- نزدیک ظهر قیلوله «چرت» داشته باشد.

۴- در فاصله طلوعین - طلوع فجر و طلوع خورشید - نخوابد تا از هوای نشاط انگیز صبح تنفس کند و از کسالت آوری خواب صبح ایمن باشد.

۵- از بیدار ماندن پس از عشاء خودداری کند - این عبارت اخرای همان زود خوابیدن است.

^۱ همان مرجع.

^۲ بحار، ج ۶۲، ص ۲۹۲.

^۳ همان مرجع.

^۴ بحار، ج ۷۶، ص ۱۸۵.

^۵ همان مرجع، ص ۱۸۴.

۶- شب زنده‌داری (و شب نشینی) نکند مگر برای چند چیز - بدیهی است این چند چیز نیز در شب‌های تعطیل میسر است یا برای کسی که باز نشسته است.

۷- بعد از عصر نخوابد.

۸- بین العشاءین نخوابد.

۹- از «نومه»: خواب ناقص، پرهیزد.

۱۰- از زیاد خوابیدن نیز پرهیز کند.

دو ردیف اخیر در دنباله این مبحث عنوان خواهد شد.

کسی که می‌خواهد بهره‌اش از زندگی (و برداشتش از زندگی) کم باشد، و امور زندگی برایش سخت و دشوار باشد، و برای کار نشاط نداشته باشد برای خوابش برنامه‌ای نداشته باشد. شب نشینی کند، گاهی روز و گاهی شب، گاهی فلان ساعت و گاهی فلان ساعت دیگر بخوابد، کم بخوابد یا بیش از حد بخوابد.

چه قدر حوادث رانندگی، دعوای و مشاجره‌های منجر به تلخی‌ها و آسیب‌ها، حوادث خانگی، حوادثی در محیط کار فردی و محیط کار گروهی منجر به مرگ یا معلولیت و... مولود فقدان برنامه خواب، است؟! ای کاش آمار دقیقی از همه این حوادث ناگوار در دست داشتیم که نه تنها ما بل سایر جامعه‌ها که آمارگرائی‌شان امیدوار کننده است فاقد این آمار ویژه هستند.

ایمنی و خواب ناقص:

قال امیرالمومنین(ع): اتقوا الخروج بعد نومة، فان لله دوّاراً یبثها یفعلون ما یؤمرون: ^۱ علی(ع) فرمود: پس از نومه خارج نشوید زیرا خداوند موجودات چرخان و گردانی آفریده که پخش شده به وظیفه‌ای که خداوند به عهده‌شان گذاشته عمل می‌کنند.

توضیح:

۱- خواب سه نوع است:

الف) نوم: خواب: خواب کامل.

ب) نومه: خواب ناقص: تکه ای از خواب.

ج) سنه: چرت.

چرت هیچ وقت ناقص نمی‌شود. چرت ۵ دقیقه‌ای، ۱۰ دقیقه‌ای تا ۲۰ دقیقه‌ای همه چرت هستند. و بیش از آن نومه و خواب ناقص است. اگر کسی از چرت برخیزد و احساس نشاط نکند، گمان کند که چرتش ناقص بوده او کمبود خواب دارد یعنی کمتر از ساعاتی که کار کرده خوابیده است. اشکال در چرت نیست. زمینه از اول مختل است.

۲- در حدیث دیگر به جای «دوّاراً»، «دوّاباً» آمده است ^۲ و نیز در حدیث دیگر از پیامبر اکرم(ص). ^۳ در این صورت

معنایش چنین می‌شود: خداوند جنبندگان دارد که پخش هستند و به وظیفه ای که به عهده‌شان است عمل می‌کنند.

^۱ بخار، ج ۷۶، ص ۱۶۷.

^۲ همان مرجع، ص ۱۷۵.

^۳ همان مرجع، ص ۱۵۷.

۳- گفته‌اند مراد این است که پس از آنکه مقداری از شب را خوابیدی و بیدار شدی از منزل خارج نشو زیرا خداوند جاندارانی آفریده که شب‌ها پخش می‌شوند و به وظایف خود عمل می‌کنند مبادا آنها به شما ضرر برسانند. و جاندارانی را از قبیل جوجه تیغی، خفاش و... مثال آورده‌اند. این نظریه چندین اشکال دارد:

الف) در متن حدیث سخن از شب و روز به میان نیامده خروج پس از نومه مطلقاً نکوهش شده است.

ب) اگر مراد حفاظت از آسیب جاندارانی است که در شب فعال می‌شوند پس فرق ندارد خواه بعد از نومه باشد و خواه قبل از آن در هر صورت باید از خروج از منزل خودداری کرد.

نکته این است که طرفداران این نظریه «نومه» را به «خواب ناقص» معنی نمی‌کنند خواه شخص خواب آلود باشد یا همان قدر که خوابیده کافی باشد در هر دو صورت می‌گویند خروج پس از خوابیدن، مکروه است.

خروج از خانه در شب و فعال شدن در شب بنفسه مکروه است و در این سخنی نیست اما این حدیث با به کارگیری واژه‌های خاص نوع خاصی از خارج شدن را در نظر دارد. که همان خروج از منزل پس از خواب ناقص، است خواه در روز و خواه در شب باشد. زیرا چنین شخصی توان مراعات اصول ایمنی را نمی‌تواند داشته باشد.

ج) مخلوقات خدا همیشه و در همه جا به وظایف تکوینی خود عمل می‌کنند خواه در شب و خواه در روز و خواه جانداران ریز و میکروسکوپی باشد و خواه جانداران بزرگ و بزرگتر. و در متن حدیث نامی از شب و روز نیامده است.

د) اگر حدیث را به نکوهش حرکت خواب‌آلوده در شب اختصاص دهیم نیز درست نخواهد بود. زیرا اولاً ادعائی است بدون دلیل. ثانیاً قرینه می‌شود برای اینکه حرکت خواب‌آلود در روز اشکالی ندارد که بر خلاف حقیقت است.

ه) اگر حرکت خواب‌آلود در شب از جهتی با خطر همراه باشد حرکت خواب‌آلود در روز از جهات دیگر خطرناکتر می‌شود. زیرا جنبش و رفت و آمد مردم، وسائل نقلیه، چارپایان در قدیم و خودروها در امروز، مراقبت و حواس جمعی، بیشتری می‌خواهد.

و) برخی دیگر این حدیث شگفت را به برنامه مسافرت ناظر دانسته و گفته‌اند مراد حدیث این است که در بخش آخر شب و پس از خواب، حرکت نکنید. در حالی که در مبحث «ایمنی و مسافرت» عکس این را خواهیم دید. حدیث‌ها به مسافر توصیه می‌کنند که در بخش آخر شب حرکت نکنند.

ز) می‌خواهم لفظ «دوّار» را که در این حدیث به معنی جانداران چرخان، است یا لفظ «دواب» را که به معنی «جنبندگان» است به گلبول‌های سفید و سرخ خون تفسیر کنم که فعالیت آنها در حین خواب یک آهنگ دارد و در بیداری یک آهنگ متفاوت دیگر. و در حالت خواب آلودگی یک آهنگ ناموزون و در شرایط انتقال از آهنگی به آهنگ دیگر، هستند و به اصطلاح در یک حالت غیر عادی قرار دارند.

اما عده‌ای این گونه معنی کردن را «تفسیر تحمیلی بر حدیث» می‌نامند و آن را ناشی از گرایش به روشن فکری بازی می‌دانند. شاید حق با آنان باشد. لیکن در این صورت باید هیچکدام از دو معنی را نپذیریم و بخش دوم حدیث را از «متشابهات» بدانیم، در هر صورت بخش اول حدیث که می‌گوید پس از نومه از منزل خارج نشوید، یعنی به کاری اقدام نکنید تا وضعیت‌تان حالت عادی پیدا کند. زیرا همان طور که گفته شد قسمت اول حدیث غیر از این معنی‌ای ندارد و معنی دیگر با اشکالات بالا روبه رو است.

عن ابی جعفر(ع) قال: قال رسول الله(ص): انّ لابليس كحلاً و لعوقاً و سعوطاً، فكحله النعاس، و لعوته الكذب و سعوطه الكبر: ^۱ امام باقر(ع) فرمود: پیامبر اکرم(ص) فرموده است: برای ابلیس سرمه، لیسیدن، و آب دماغ هست، سرمه او خواب آلودگی است و لیسندگی او دروغ است و آب دماغ او تکبر است. یعنی خواب آلودگی او سرمه‌ای است در چشم لیکن سرمه اهریمنی و خطرناک و حادثه ساز. دروغ در دهان انسان لیسسه و لیسندگی اهریمنی است. تکبر آب اهریمنی است که در بینی انسان قرار می‌گیرد همان طور که در فارسی به آدم متکبر می‌گویند دماغش پر باد است.

نشاط و خواب زیاد:

عن الصادق(ع) قال: انّ الله يبغض كثرة التّوم و كثرة الفراغ، و قال ايضاً: كثرة التّوم مذهبة للدين و الدنيا: ^۲ امام صادق(ع) فرمود: خداوند مبغوض می‌دارد زیاد خوابیدن و بی‌کار ماندن را. و نیز فرمود: خواب زیاد تباه کنند دین و دنیا است.

قال ابو جعفر(ع): قال موسى: يا ربّ ايّ عبادك ابغض اليك؟ قال: جيفة بالليل، بطّال بالتهار: ^۳ امام باقر(ع) فرمود: حضرت موسی گفت: خدا یا کدام بنده تو در پیش تو مبغوض تر است؟ گفت: آنکه در شب مثل جسد مردار و در روز فرد بی‌کار است.

بنابراین حدیث‌ها و حدیث‌های قبل، سه حالت از انسان در ارتباط با خواب نکوهش شده است:

۱- خواب آلودگی ناشی از برخاستن از خواب ناقص.

۲- خواب الودگی ناشی از شب نشینی و بی‌خوابی و یا کم خوابی.

۳- خواب آلودگی و سستی و کسالت ناشی از زیاد خوابیدن.

هر سه (علاوه بر معایب دیگر) بر خلاف اصول ایمنی هستند و شخص در هر کدام از این حالات حادثه‌ساز خواهد بود و هر سه بنوعی به مستی شباهت دارند:

قال امیرالمومنین(ع): السّکر اربع سكرات: سكر الشّرّاب، و سكر المال، و سكر التّوم، و سكر الملك: ^۴ علی(ع) فرمود: مستی چهار نوع است: مستی شراب، مستی ثروت، مستی خواب، مستی ریاست. ملک: مال: دارائی - ملک: حکومت: ریاست.

سفارش‌هایی برای ایمنی در خواب:

قال النبی(ص) اذا اوى احدكم الى فراشه فليمسحه بطرف ازاره فانه لا يدري ما يحدث عليه...: ^۵ رسول اکرم(ص) فرمود: آنگاه که کسی از شما می‌خواهد به رختخوابش برود بهتر است با گوشه پیراهنش بر رختخواب بکشد چون نمی‌داند چه حادثه‌ای برایش پیش می‌آید.

^۱ بحار، ج ۷۶، ص ۱۸۰.

^۲ همان مرجع.

^۳ همان مرجع.

^۴ خصال، ج ۱، ص ۱۲۶ - بحار، همان صفحه.

^۵ بحار، ج ۷۶، ص ۱۸۶.

توضیح: با دستمال، پارچه‌ای و اگر نبود با پیراهن خودش بر رختخواب بکشد شاید سوزنی، سنجاقی، حشره‌ای به ویژه عقرب و رطیل در رختخواب باشد. و برای اینکه سوزن یا چیز دیگری به دستش آسیب نزند از پارچه و دستمال استفاده کند.

عن النبی(ص) قال: لا یبیتن احدکم ویده غمره فان فعل فاصابه لم من الشیطان فلا یلومن الا نفسه: ^۱ پیامبر اکرم(ص) فرمود: کسی از شما با دست‌های چرب آلود خوابد، اگر این کار را بکند و چیزی از آفت‌های شیطان (میکروب) به او رسد پس سرزنش نکند مگر خودش را.

قال امیرالمومنین(ع): یا بنی الا اعلمکم اربع خصال تستغنی بها عن الطّب؟ فقال: بلی یا امیرالمومنین. قال: لا تجلس علی الطّعام الا وانت جائع، والا تقم عن الطّعام الا وانت تشتهیه، وجود المضغ، و اذا نمت فاعرض نفسك علی الخلاء. فاذا استعملت هذه استغنی عن الطّب: ^۲ علی(ع) فرمود: پسر من یاد ندهم تو را چهار خصلت که اگر به آنها عمل کنی نیازی به طب نداشته باشی؟ گفت: بلی ای امیرالمومنین. فرمود: هرگز بر سر غذا ننشین مگر گرسنه باشی، و از سر غذا برنخیز مگر هنوز اشتها داری، و غذا را نیکو بجو - جویدن نیکو - هر وقت خواستی بخوابی به توالی برو. اگر به این‌ها عمل کنی از طب بی‌نیاز می‌شوی.

پیشتر به نکوهش خوابیدن در سطح بدون حفاظ، تنها خوابیدن در خانه، گذشت.

قال امیرالمومنین(ع) التّوم علی اربعة اصناف: الانبیاء تنام علی اقفیتها مستلقیه و اعینها لا تنام متوقعة لوحی ربّها عزوجل. و المومن ینام علی یمینه مستقبل القبلة، و الملوك و ابنائها علی شمائلهم لیستمرؤا ما یأکلون، و ابلیس و اخوانه و کل مجنون و ذوعاهة ینامون علی وجوههم منبطحین: ^۳ علی(ع) فرمود: خوابیدن چهار گونه است: پیامبران بر پشت می‌خوابند و چشم‌های آنان نمی‌خوابد زیرا همیشه آماده دریافت وحی پروردگارشان هستند. و مؤمن بر سمت راست بدن و رو به قبله می‌خوابد. پادشاهان و فرزندان آنان بر سمت چپ بدن می‌خوابند تا خوردنی‌های (زیاد را) که خورده‌اند هضم کنند. اهریمن و دوستان او و نیز دیوانگان و دارندگان اختلال مغزی و روانی بر روی‌شان دمرو می‌خوابند.

قال الرضا(ع): اذا اردت التّوم فلیکن اضطجاعک اولاً علی شقک الا ین ثمّ انقلب علی الا یسر و کذلک فقم من مضجعک علی شقک الا ین کما بدأت به عند نومک: ^۴ امام رضا(ع) فرمود: وقتی که خواستی بخوابی ابتدا بر سمت راست بدنت بخواب پس (از پاسی از شب) بر سمت چپ برگرد و همینطور، تا وقتی که بخواهی برخیزی بر سمت راست از رختخواب برخیز.

توضیح: یعنی مدت خواب را بر سه قسمت مساوی تقسیم کن: اول بر سمت راست بخواب سپس بر سمت چپ، قسمت آخر را دوباره بر سمت راست که می‌رسد به بیداری. این حدیث در حقیقت تفصیل حدیث بالا است و آن را توضیح می‌دهد.

^۱ همان، ص ۱۸۷.

^۲ همان مرجع.

^۳ خصال، ج ۱، ص ۱۲۶ - بحار، ج ۷۶، ص ۱۸۷، ۱۸۶.

^۴ بحار، ج ۶۲، ص ۳۱۶.

نشاط و خیال پردازی:

در یکی از بخش‌های آغازین کتاب رابطه «خیال پردازی» با کار و بی‌کاری و آفت‌های آن بررسی شد اینک رابطه خیال پردازی با نشاط به طور ویژه بررسی می‌شود:
در اصطلاح و لسان حدیث دو نوع آرزو هست:

۱- امل: رسول اکرم(ص) فرمود: *الامل رحمة لامتی و لولا الامل ما رقت والدة ولدها و لا غرس غارس شجراً*^۱
آرزو رحمت خداست برای امت من اگر آرزو نباشد نه مادری کودکش را شیر می‌دهد و نه باغبانی درختی می‌کارد.
آرزو در افراد با همت به صورت آرمان در می‌آید و ایجاد انگیزه برای کارهای بزرگ می‌کند، آرزو سازنده و نشاط آور است.

با این همه آرزوی طویل و دراز نکوهیده است: *قال رسول الله(ص): ان اخوف ما اخاف علی امتی الهوی و طول الامل، اما الهوی فانه یصد عن الحق و اما طول الامل فینسی الاخرة*^۲ پیامبر خدا(ص) فرمود: ترسناکترین چیزی که بر امتم می‌ترسم پیروی از هوای نفس و آرزوی دراز است زیرا پیروی از هوای نفس شخص را از حق گزائی باز می‌دارد، و آرزوی دراز موجب فراموشی آخرت می‌شود.

از علی(ع) نیز با عبارت «*اما اخاف علیکم اثین: اتباع الهوی و طول الامل...*»^۳ آمده است.

۲- مئی: مئی یعنی خیال پردازی یعنی آرزو را در عالم خیال به تحقق رسانیدن. شخص آرزوی خودش را مانند یک فیلم در ذهن تصویر نماید و در عرصه خیال همه آن را متحقق کند.

ممکن است هر کس گاهی به مئی و خیال پردازی بپردازد لیکن پرداختن زیاد به آن به ویژه اعتیاد به خیال پردازی، بیماری روانی است. و انرژی مصرف می‌کند، انسان را بی‌همت و تنبل بار می‌آورد، اعتماد به نفس را مختل می‌کند، مخصوصاً شخص را کسل و افسرده می‌کند، نشاط را از بین می‌برد.

شخص خیال‌پرداز در حین کار نیز به خیال پردازی می‌پردازد، دستش در کار و حواسش در جای دیگر، چنین شخصی صلاحیت حضور در محیط کار به ویژه در محیط کار گروهی را ندارد زیرا او منشأ حادثه می‌شود به خود و به همکار صدمه می‌زند.

ابان ابن تغلب، قال: سمعت ابا عبدالله(ع) یقول: *تجئبوا المنی فائها تذهب بهجة ما خولتم، و تستصغرون بها مواهب الله عندکم، و تعقبکم الحسرات فی ما و هتمم به انفسکم*^۴ ابان بن تغلب (از شاگردان امام صادق و یکی از دانشمندان بنام) می‌گوید: امام صادق(ع) می‌فرمود: از خیال پردازی بپرهیزید زیرا همان میزان که به آن می‌پردازید همان قدر نشاط را از شما می‌گیرد. و در اثر خیال پردازی ارزش نعمت‌های خدا در نظرتان از بین می‌رود، خیال پردازی نتیجه‌ای ندارد مگر حسرت‌هایی در مورد آن چه خیال پردازی کرده‌اید و در ذهنتان تحقق آنها را توهم و تصویر کرده‌اید.

توضیح:

۱- حرف «ما» زمانیه است یعنی «ما دمتم خولتم» مادامی که به خیال پرداخته‌اید: مدت زمانی که به آن پرداخته‌اید.

۱- سفینه البحار، ذیل واژه امل.

۲- بحار، ج ۷۰، ص ۷۵.

۳- همان، ص ۸۸- و، ص ۷۷ با عبارت «انّی اخاف...».

۴- فروغ کافی، ج ۱، ص ۳۵۲.

۲- خال خولاً: تصویر کردن ذهنی: تدبیر و پی‌گیری کردن یک چیز در ذهن: اداره کردن یک امر: تحقق دادن به یک موضوع.

خال خیلاً: گمان کردن ظن کردن.

۳- خیال پردازی چهار اثر منفی روانی و بینشی دارد:

الف) بهجت و نشاط را از بین می‌برد. یعنی هم شخص را از بهره‌مندی زندگی محروم می‌کند و هم یک اصل از اصول ایمنی را از او سلب می‌کند.

ب) نعمت‌های زندگی را در تلقی ناخودآگاه شخص بی‌ارزش می‌کند. زیرا در ناخودآگاه او بزرگترین نعمت با یک خیال قابل دسترسی می‌شود، در بینش ناخودآگاه او همه چیز سهل الوصول و بدون زحمت قابل دریافت می‌گردد، چنین شخص اساساً انگیزه کار و کوشش را از دست می‌دهد.

ج) در پایان هر خیال پردازی - چون چیزی غیر از توهم وجود نداشته - شخص خیالپرداز در ضمیر ناخودآگاه خود همیشه احساس بازندگی می‌کند و مانند شخص مال باخته یا حیثیت باخته احساس حسرت می‌کند.

د) شخص خیالپرداز چون نشاط ندارد و نشاط از اصول ضروری کاری است و از طرفی در سر کار نیز ممکن است که به خیال پردازد و حواسش متوجه موضوع کار نباشد، برای این دو دلیل صلاحیت حضور در محل کار به ویژه محیط کار گروهی را ندارد.

ابزار نیز حق و حقوقی دارد:

قال علی ابن الحسین(ع): اعلم رحمک الله انّ الله علیک حقوقاً محیطة بک فی کلّ حرکة حرکتها، او سکنة سکنتها، او منزلة نزلتها، هو جارحة قلبتها، او آلة تصرفت بها: ^۱ امام سجاد(ع) فرمود: بدان خدایت رحمت کند که پروردگار تو حقوقی را بر عهده تو گذاشته است در هر حرکتی که تو آن را به وجود آوری، یا سکونی که تو ایجادش کنی، و در هر شرایطی که قرار بگیری، یا دستی که تکانش بدهی، یا ابزاری که به کارگیری.

چتر مقررات گسترده و هر حرکت بزرگ و کوچک انسان را فرا گرفته است بل هر سکون و اسکان او را نیز. و شبکه حقوق بر همه روابط انسان شامل است: رابطه انسان با خویشتن خویش، رابطه فرد با فرد دیگر، رابطه فرد با جامعه و بالعکس، رابطه انسان با اشیاء به ویژه با مال خود و مخصوصاً با ابزار و وسایل سازندگی، همه و همه مقررات و حقوق دارند.

تضییع مال حرام است ابزار نیز مال است و اگر مال شخص دیگر باشد تباه کردن آن هم تضییع مال است و هم خیانت در امانت. علاوه بر اینها خود ابزار (و هر نعمت) حقوقی دارد.

عن ابی عبدالله(ع) یقول: قال ابلیس ما اعیانی فی ابن آدم فلن یعینی منه واحدة من ثلاث: اخذ مال من غیر حلّه، او منعه من حقّه، او وضعه فی غیر وجهه: ^۲ امام صادق(ع) فرمود: شیطان می‌گوید آن چه من را در مورد آدمها وامانده می‌کند در یکی از سه مورد وامانده نخواهد کرد: به دست آوردن مال از راه غیر حلال، محروم کردن مال از حقش، و قرار دادن مال در غیر وجه و جهتش.

توضیح:

آن چه شیطان را وامانده می‌کند «توبه» است شیطان با سعی و کوشش خود انسان را به گناه وادار می‌کند اما با توبه او، زحمات شیطان بیهوده می‌شود. این درماندگی و واماندگی شیطان است. اما انسان در سه مورد نقطه ضعف دارد زیرا نسبت به این سه مورد با مسامحه رفتار می‌کند:

۱- به دست آوردن مال از غیر حلال: مال حرام از مجاری ناملموس به مال او نفوذ می‌کند و چون در شکل و قالب فراز و برجسته وارد نمی‌شود، انسان نسبت به آن مسامحه می‌کند. و با بیان دیگر: مال حرام گاهی به طور مشخص و روشن وارد مال شخص می‌شود مانند سرقت، ربا و رشوه او می‌تواند مال را به صاحبش برگرداند و توبه کند و زحمات شیطان بیهوده شود. و گاهی به طوری وارد می‌شود که توجه شخص را چندان به خود جلب نمی‌کند و او مساله را به مسامحه برگزار می‌کند. مسامحه‌ای که درباره نوع اول و نیز درباره سایر گناهان، وجود ندارد. اگر در مورد سایر گناهان توبه نکند مسامحه نیست عصیان است.

پس یکی از نقاط ^۳ ضعف توبه کاران، مسامحه در «نفوذ ناملموس مال حرام به مال‌شان» است.

^۱ بحار، ج ۷۴، ص ۱۰.

^۲ بحار، ج ۷۵، ص ۱۷۱ - خصال، ج ۱ ص ۶۵.

^۳ بعضی‌ها دوست دارند «نکته» و «نکات» نوشته شود. اما جای آن در طرح‌ها، تئوری‌ها (نظریات) است نه عینیات مانند وجود انسان.

۲- به جای نیاوردن حق مال: هر مال و هر کالا حقی دارد و بایستی حقی رعایت شود و گرنه ظلم و ستم است. مالیت هر مال به خاطر منفعت آن است پس هر مال و کالائی بمیزان سودمندی‌اش، ارزشمند و دارای حقوق است. بنابراین:

الف) تباہ کردن مال ستم است بر آن مال.

ب) تباہ کردن آن ستم است بر خود تباہ کننده که صاحب آن است. و اگر مالکش شخص دیگر باشد ستم است بر آن شخص.

ج) تباہ کردن آن یا اسراف است که با اجماع جمیع عقلای جهان کار نکوهیده است، و ستم بر عقل و خرد است. و یا تضییع مال است که در اسلام حرام است که ستم است بر مال و صاحب مال.

د) تباہ کردن آن ناسپاسی در پیشگاه خداوند است که برگشتش باز به ستم بر خود تباہ کننده است. نقطه ضعف دوم بشر در مقابل شیطان همین است که این ظلم و ستم‌ها را خیلی سهل و غیر مهم تلقی می‌کند و به بوته مسامحه می‌سپارد.

۳- هر مال و هر کالا وجه و جهت معینی دارد و برای هدف مشخص، است. استفاده از آن در جهت و هدف دیگر نادرست است. بنابراین:

الف) بقول قدیمی‌ها «گذاشتن زین سیمین بر پشت خر و پالان فرسوده بر پشت اسب عربی ستم است بر اسب و بر «زین»».

ب) خودکار و قلم برای نوشتن است فروبردن آن در گوش یا خاراندن پشت گردن با آن، ستم است بر گوش، گردن و قلم.

ج) خودرو سواری برای سواری، وانت و کامیون برای بارکشی است، بارکشی با سواری و مسافر کشی با وانت و کامیون، ستم است بر مسافر و بر کامیون.

د) آچار لوله گیر برای لوله کشی و آچار فرانسه برای پیچ و مهره‌است، استفاده از لوله گیر برای پیچ و مهره و از آچار فرانسه برای لوله کشی ستم است بر لوله گیر و ستم است بر آچار.

ه) ماشین بافندگی برای بافتن است، استفاده از آن برای رفتن به ارتفاع (جهت هر کار) ستم است بر آن.

و) دامن لباس، دامن لباس است، استفاده از آن برای باز کردن پیچ، یا برای برداشتن قابلمه از روی اجاق ستم است بر دامن.

ز) سوزاندن آقای «اسپنسر» - با ژست دانشمندانه‌اش - اسکناس هزار دلاری را برای آتش زدن سیگارش نادانی و ستم است بر اسکناس، بر خود، بر جامعه.

ح) استفاده از ظرف آب برای اسید و بنزین، و از ظرف اسید برای آب، ستم است بر ظرف، مایع و خود دیگران. و... صدها نمونه دیگر.

و هر کدام از این ستم‌ها - رعایت نکردن حقوق مال و کالا - ناقض اصول ایمنی است. دوباره یک نگاهی به موارد بالا ببندازید. عدم اعتنای انسان‌ها به این ستم‌ها و اساساً نادیده گرفتن آنها نقطه ضعف دیگر آنها است.

ابلیس: شیطان گاهی آخرت آدم را به باد فنا می‌دهد مثل وسوسه برای به دست آوردن مال از راه حرام. و گاهی هم دنیا و هم آخرت آدم را یکجا صدمه می‌زند مانند جائی که انسان را وادار می‌کند که صدمه‌ای به جان خودش یا به جسم خودش بزند که هم دنیایش خراب می‌شود و هم چون گناه کرده و ایمنی را رعایت نکرده آخرتش خراب می‌شود.

رعایت ایمنی واجب و عدم رعایت آن حرام است. و هیچ فقهی نیست غیر از این فتوائی داده باشد. مشکل ما این است که گمان می‌کنیم: کسی که اصول ایمنی را رعایت نکرده و انگشتانش زیر اژه دوار بریده شده و فلج گشته، گناه نکرده است. و این یک نقص بزرگی است در فرهنگ عمومی ما و در «فرهنگ کار» ما. آیا دیده‌اید کسی در این گونه موارد خودش را مرتکب یک گناه بداند و مانند سایر گناهان در صدد «توبه» بر آید؟

مراد ابلیس همین نقص بزرگ بینش و فرهنگی ما بشرهاست. چون در این مسائل نه احساس گناه می‌کنیم و نه توبه از آن، شیطان و امانده نمی‌شود که هیچ برنده نیز می‌شود.

در این گونه حادثه‌ها تلقی عمومی بر این است که: من که عمداً خودم را معلول نکردم پس چه گناهی می‌تواند در این ماجرا باشد؟ لیکن: درست است عمداً دستمان را به زیر دستگاه نمی‌دهیم ولی یک واجبی را ترک کرده‌ایم بنام رعایت اصول ایمنی و این یک گناه است و توبه از آن واجب است.

جالبتر اینکه: این قبیل گناهان را فوراً به حساب قضا و قدر، شانس و بخت می‌گذارند. و شگفت‌تر اینکه گاهی همه تقصیرها را به گردن دستگاه و ابزار می‌اندازند و احياناً کتکی هم به فلز بی‌زبان می‌زنند.

همان طور که ابلیس انسان را بر یک گناه مالی و شهوی وادار می‌کند همان طور هم بر عدم مراعات یک اصل ایمنی وادار می‌کند.

همان طور که مخالفت با آیه «و یحفظوا فروجهم»^۱ مومن‌ها باید شهوت‌شان را کنترل کنند» گناه است همان طور نیز مخالفت با آیه «و لا تلقوا باید یکم الی التهکة»^۲ دست‌هایتان را به هلاکت نیندازید - جانتان را بدست خودتان در معرض هلاکت قرار ندهید» گناه است.

آیا شیطان مخالفت با این آیه را دوست ندارد «لیس الیربان تأتو البیوت من ظهورها و لکن البر من اتقی و أتوا البیوت من ابوابها»^۳ پسندیده نیست که از پشت (بام) خانه‌ها وارد شوید ولیکن پسندیده (رفتار) کسی است که اهل تقوی باشد. و وارد شوید به خانه‌ها از درب‌های‌شان» - ؟.

برای رفتن به خانه همسایه، دوست و فامیل، از طریق راه پله به پشت بام رفتن و درب پشت بام راه پله همسایه را زدن، توسط این آیه نکوهش شده است. راه پله پشت بام جهت و هدف و وجه خاص خود را دارد و درب ورودی خانه‌ها جهت ووجه و هدف خود را.

این موضوع را با این شرح و بسط طولانی عرضه داشتیم به خاطر اینکه حدیث با این زیبایی و با این پیام بس مهم را به گونه دیگر معنی کرده‌اند مثلاً دو جمله «او منعه من حقه او وضعه فی غیر وجهه» چنین معنی کرده‌اند: حقوق واجب در مال مانند خمس و زکات را پردازد و آن مال را در حرام مصرف کند.

معنائی که با هیچکدام از قواعد ادبی زبان عربی سازگار نیست و غلط است. حدیث می‌گوید به مال: گوسفند، گاو، اسب، ساختمان، ماشین، ابزار... ظلم نکنید حق آنها را ادا کنید و هیچ ارتباطی با خمس و زکات و محل مصرف مال ندارد. همان طور که در حدیث دیگر امام صادق (ع) آن کشاورز را که زمین و بذر را اصلاح نمی‌کند و در نتیجه محصول نا مرغوبی حاصل می‌شود «ظالم»، «ظالم بر زمین و بذر» می‌نامد، رجوع کنید به بحار، ج ۱۰۳ ص ۶۶.

۱. سوره، نور آیه ۳۰.

۲. سوره بقره، آیه ۱۹۵.

۳. سوره بقره، آیه ۱۸۹.

گفته‌اند: «الحکمة وضع الشیء فی موضعه:^۱ حکمت یعنی قرار دادن هر چیز در جای خودش. به کار گرفتن هر چیز در «موضوع له» خودش. استعمال هر وسیله و ابزار در آن چیزی که برای آن است. معنای مقابل حکمت سفاقت است سفاقت یعنی قرار دادن چیز در غیر جای خودش، به کارگیری شیء در غیر آن چه برای آن است. از حکمت ایمنی بر می‌خیزد از سفاقت حادثه و آسیب. عن علی (ع): قیل له: صف لنا العاقل فقال: هو الذی یضع الشیء موضعه. قیل له: صف لنا الجاهل. قال: قد فعلت: ^۲ به علی (ع) گفتند: شخص عاقل را برای ما توصیف کن، فرمود: عاقل کسی است که هر چیز را در جایگاه‌های خودش قرار می‌دهد. گفتند: شخص جاهل را برای ما توصیف کن. فرمود: کردم. نتیجه این مبحث:

- ۱- ابزار حقوقی دارد که بایستی رعایت شود.
- ۲- عدم رعایت حقوق ابزار (و هر مال و کالا) خواسته و آرزوی شیطان است.
- ۳- هر شیء - از آن جمله ابزار - را باید در جای خود به کار گرفت.
- ۴- معنی ردیف سوم این است که در هر کار باید از ابزار ویژه آن استفاده کرد نه از ابزار دیگر، و گرنه خلاف نظر اسلام و خلاف ایمنی است.

رفتار صمیمانه با ابزار

انسان موجودی است حساس، و نسبت به چیزی که با آن سروکار دارد هرگز بی‌تفاوت نمی‌باشد یا آن را دوست دارد و یا از آن متنفر است، با نسبتی از دوست داشتن و تنفر، که به نسبت حساسیت او وابسته است. محیط کار و ابزار کار نیز از این قبیل است. تنفر از محیط کار یا ابزار کار - خواه کم باشد یا زیاد در هر صورت - ناقض ایمنی و یکی از عوامل حادثه‌ساز است. این عاملیت نیز بسته به میزان تنفر است تنفر شدید حوادث بزرگ و تنفر ضعیف حوادث کوچک می‌آفریند و گاهی تنفر ضعیف نیز حادثه بزرگ را موجب می‌شود و همینطور است «احتمال حادثه».

این تنفر سه نوع است:

- ۱- آگاهانه: شخص می‌داند که از این محیط یا از این ابزار بی‌زار است و علت این بی‌زاری را نیز می‌داند.
 - ۲- ناآگاهانه نسبت به علت: شخص به احساس تنفر خودش متوجه است اما هرگز به علت آن توجه نکرده و ریشه یابی نکرده است.
 - ۳- ناآگاهانه نسبت به اصل تنفر: یعنی شخص از محیط کار یا ابزار کار متنفر است اما اساساً توجه ندارد که نسبت به این محیط یا نسبت به این ابزار تنفر دارد.
- نوع دوم از نوع اول خطرناکتر است و نوع سوم بیش از نوع دوم خطر دارد. بایستی هر کس به رابطه خود با محیط کار و ابزار کار توجه کند و این رابطه را دقیقاً بررسی کند تا اگر انزجار ناخودآگاه یا انزجار مجهول العله وجود داشته باشد آن را به ضمیر خودآگاه بکشاند تا از خطرهایی که از «مجهول بودن»

^۱ اقرب الموارد، ذیل حکم.

^۲ بحار، ج ۱، ص ۱۶۰.

و «در ناخودآگاه ماندن» ناشی می‌شوند آسوده شود. آنگاه می‌ماند نوع اول یعنی تنفّری که هم خودش معلوم است و هم علتش، هر مشکل روانی وقتی که شناخته شود معمولاً همان شناخته شدنش آن را علاج و بهبود می‌بخشد و نیازی به دارو و درمان نمی‌ماند. و اگر چنین نشد و شخص نتوانست بی‌زاری خودش را به رابطه مثبت تبدیل کند و این عامل حادثه را از خود دور کند و به این اضطراب روانی پایان دهد بهتر است آن کار را رها کند.

قال الحسن ابن علی العسکری(ع): اذا نشطت القلوب فاودعوها و اذا نفرت فودّعوها: امام حسن عسکری(ع) فرمود: آنگاه که قلب‌ها (نسبت به چیزی) نشاط و علاقه دارد آنها را به کار گیرد و آنگاه که تنفر دارد رهای‌شان کنید.

توضیح:

۱- این حدیث دلالت دارد که انسان نسبت به چیزی که با آن سرو کار دارد. یا علاقه دارد یا تنفر.

۲- این حدیث دستور نمی‌دهد که به محض مشاهده بی‌زاری کار را رها کنید. بل مرادش این است که یا باید علاقه داشت و کار کرد و یا بهتر است کار رها شود. اگر شخص بتواند رابطه متنفرانه را به رابطه علاقه‌مندانه تبدیل کند مشکلی نمی‌ماند.

شاید کسی بگوید: چاره‌ای ندارم مجبورم این کار را ادامه دهم. اسلام در پاسخ این استدلال، می‌گوید: اولاً اگر توکل کنی مجبور نمی‌شوی کار حادثه‌خیز را ادامه دهی. توکل اصل و رکن بزرگی است در جهان بینی اسلام. ثانیاً می‌شود نفرت را به علاقه تبدیل کرد همچنین که «مجبور هستم این کار را ادامه دهم» اگر حکم عقل و خرد است پس بهترین عامل برای ایجاد عشق و علاقه است. اکنون که باید این شغل را ادامه دهم پس این ادامه دادن (در هر صورت و با هر دلیل) به نفع من است و چرا باید نسبت به یک شغل سودمند تنفر داشته باشم. با همه چیز می‌شود با خوشروئی و علاقه برخورد کرد:

قال ابو عبدالله(ع): ثلاث من اتى الله بواحدة منهنّ اوجب الله له الجنة: الانفاق من اقتار، و البشر بجميع العالم، و الانصاف من نفسه: ^۱ امام صادق(ع) فرمود: سه خصلت است که اگر کسی با یکی از آنها به حضور خداوند برسد خداوند بهشت را بر او واجب می‌کند: انفاق - صلح‌رحم و در راه خدا - با وجود تنگدستی، و خوشروئی به هر چیزی که در جهان هست، و انصاف خواهی از خویشان خویش.

پس می‌توان (گرچه در مواردی مشکل باشد) به همه عالم، به همه چیز جهان از جمله به کار معین، به محیط کار، به ابزار کار، علاقه‌مند شد. و تنفر را به علاقه و خوشروئی تبدیل کرد.

نکته: اسلام «مکتب» است نه «لیبرالیسم» مکتب هم جاذبه دارد و هم دافعه پس نمی‌توان نسبت به هر اعتقادی علاقه‌مند شد یا نسبت به هر کس - مثلاً مانند یزید - علاقه‌مند و خوشرو بود. توّلی و تبرّی ویژگی هر مکتب است. مراد حدیث «اشیاء» است نه هر شخص و هر نوع اعتقادات.

شخصیت دادن به ابزار ممنوع:

شاید از مشاهده جمله «شخصیت دادن به ابزار ممنوع» تعجب کنید، اما این یک مساله مهم است. ابزار، ابزار است جماد و بی‌جان و فاقد شعور. با وجود همه حقوقی که برایش شمرده شد باز یک موجود جامد، بی‌خرد و بی‌اراده است. صمیمیت و خوشروئی با ابزار نباید موجب اعطای شخصیت به ابزار باشد. زیرا بر قرار کردن چنین رابطه‌ای با ابزار، مشکل آفرین و حادثه‌ساز و برخلاف اصول ایمنی است.

^۱ بحار، ج ۷۴، ص ۱۷، ۱۶۹.

هیچ وقت با ابزار سخن نگوئید و آن را مخاطب قرار ندهید. زیرا (علاوه بر اینکه اساس این گونه رابطه، غلط و نادرست و موهوم است) همیشه موجب عصبانیت شما خواهد بود و جز تباهی حاصلی ندارد. چنین رابطه‌ای توقع شما را از یک ماده بی‌جان افزایش می‌دهد، چیزهائی را (مثلاً) از یک ماشین تولید، خواهید خواست که نباید بخواهید. از یک انبردست توقعاتی خواهید داشت که غیر از توهم چیزی نیست. و چون هیچکدام از این توقعات عملی نخواهد شد عصبانی و نسبت به ابزار غضبناک خواهید شد. مگر ندیده‌اید آن راننده کامیون را وقتی موتورش روشن نمی‌شود با میله آهنی به جان کامیون می‌افتد و آن را کتک می‌زند. یا آن تعمیرگر شופاژ را وقتی آچارش پیچ زنگ زده را باز نمی‌کند با همان آچار بر سر شופاژ می‌کوبد. یا آن کارمند اداره را وقتی که جوهر خودکارش در میانه کار تمام می‌شود آن را به زیر پا انداخته و لگد محکمی بر آن می‌کوبد آنگاه با دو دست پنجه پا رامی‌گیرد که: واه واه دردم گرفت. این گونه رفتارها اولاً شخص را به نوعی بیماری روانی خطرناک دچار می‌کند. ثانیاً در محیط کار از عوامل حادثه است که:

قال الصادق(ع): الغضب مفتاح کل شر^۱ امام صادق(ع) فرمود: غضب کلید هر شر است.

یک داستان:

به گمانم حوصله شنیدن داستان زیر را داشته باشید:

جلگه‌های آذربایجان غربی - قبل از آنکه تراکتور در عرصه ظاهر شود و سینه زمین‌ها را شرحه شرحه کند - همه جا چمنزارهای طبیعی بود. مردم کشاورز و دامدار بخشی از این چمن‌ها را به عنوان مرتع تعیین کرده و دام‌هایشان را در آن می‌چرانیدند، بخش دیگر را «قوروق» می‌کردند تا علوفه آن را برای زمستان دام‌هایشان ذخیره کنند. در اواخر بهار علف قوروق‌ها درو می‌شد و به روستا منتقل می‌گشت. از روز سی‌ام تیر همه چمن‌ها می‌توانستند. به عنوان خرمنگاه مورد استفاده قرار گیرند. چمن‌های سفت و ریشه‌اندر ریشه، چریده و محکم شده توسط حیوانات، اینک بهترین و مناسبترین محل برای خرمن کوبی است.

هر کشاورز خرمنگاه معینی داشت گندم‌های درو شده را بوسیله ارابه‌های بزرگ مثلثی شکل با مساحت ۷ متر که دو «کل» یعنی گاومیش نر آن را می‌کشید، به آنجا می‌آوردند. کشاورزان همان طور که در روستا همسایه همدیگر بودند در خرمن نیز همسایه می‌شدند. هر کس چندین «ایاق» راه می‌انداخت. کولش‌ها را بشکل دایره‌ای با قطر ۲۰ متر در زیر دستگاه «جار جار» قرار می‌دادند. هر جارجار را دو حیوان (دو اسب، دو گاو، دو گاومیش) می‌کشید.

ایاق در روی چمن با شکل یک جاده دایره‌ای با عرض ۳ تا ۴ متر در پهنه چمن گسترده و روی هر کدام از آنها جارجاری با صدای خرط خرط میله‌هایش همراه با ترانه دلنشین غیرتمندانه راننده‌اش از صبح تا ظهر و بعد از ناهار تا نزدیکی غروب، روی آن جاده مدور حرکت‌های دوآر تکراری را ادامه می‌داد.

پس از چند روز باید ایاق را با دقت تمام زیرو رو می‌کردند تا کولش‌های زیرین که کوبیده نشده‌اند به سطح ایاق آمده و کوبیده شوند. بالاخره مرحله کوبش پایان می‌یافت ایاق را در مرکز دایره در شکل گنبدی زیبا جمع می‌کردند. این بار بنام «تغ» نامیده می‌شد. اینک مرد کهن همراه پسران جوانش منتظر باد ملایم شمال است که به جان تغ بیفتد تا گندمش را از گاه جدا کند. پس از جدا شدن گاه از گندم ابزاری بنام غربال به میدان می‌آید. قبلاً ابزارهائی از قبیل چنگک، شن کش، جارجار، ارابه، یوغ و... مورد استفاده بودند اینک غربال جهت پاک کردن گندم از بقایای گاه و سایر

^۱ سفینه البحار، ذیل واژه غضب.

دانه‌های غیر مفید، و نیز «چالقو» جاروئی از خار سفت و سخت طبیعی برای بیرون کشیدن گندم‌های به جای مانده در خلال چمن، لازم بود.

ساکنین قریه «دلمه» از قبیله «سارال» هستند همگی در خرمن و مشغول خرمن کوبی‌اند، حتی زنان نیز صبح و ظهر در خرمن حاضر می‌شوند زیرا برای شوهران و پسران‌شان صبحانه و ناهار می‌آورند. و هنگام دیگر حضور آنان وقتی است که باید گندم‌ها غربال شود.

مش ولی یکی از ریش‌سفیدان قریه و محترم است شخصی که برخی از مشکلات مردم به ویژه اختلافات آنان را حل می‌کند، او نیز خرمن انداخته است یک تغ را آماده باد دارد و یک ایاق در زیر جارجار و دو پشته بزرگ که هنوز ایاق نشده‌اند. دیگران نیز مانند او. به هر جای چمن بزرگ بنگری توده‌های کولش، ایاق‌های گردو منظم و تغ‌های گنبدی در فاصله همدیگر منظره زیبایی را به نظاره گذاشته‌اند و امید دل روستائیان هستند، صدای هی هی، شوشو رانندگان و صدای جارجارها (گاهی گوشخراش) و شیهه اسب و مامای گاو، گاهی عوعو سگ‌ها که دوست دارند در کنار صاحبان‌شان باشند، و ندای همسایه را و بالاخره گاهی هم صدای کودکان هفت و هشت ساله، یک آهنگ طبیعی «جنیش حیات» را در فضای چمنزار به وجود آورده است.

برخی از کشاورزان خوش سلیقه چارطاقی از چوب و شاخه درختان در کنار خرمن درست کرده‌اند که هنگام عصر وقتی که سایه‌ها دراز می‌شود و حیوان‌ها از جارجار باز شده راهی دشت می‌شوند، این چارطاق‌ها محل دلچسپی برای گپ «هم خرمن» ها است. چائی از کتری سیاه همراه گفتگو از اینجا و آنجا، سخت می‌چسبد.

مش ولی نیز به پسرش دستور داد: پسر دیگر وقت شده حیوان‌ها را از جارجار باز کن. آنگاه چارطاق مش موسی را در چشم انداز گرفته عزم رفتن به آنجا را دارد. دو نفر در کنار مش موسی در سایه چارطاق روی چمن بدون زیر انداز نشسته‌اند کتری چائی نیز روی اجاق در خلال شعله و دود می‌جوشد.

مش ولی که منتظر باد است تا تغ را باد دهد دستور داده همسرش امروز غربال را نیز به خرمن آورده است، غربال در فاصله تغ و ایاق روی چمن افتاده است. مش ولی از داخل ایاق به روی ایاق قدم گذاشت همچنان به چارطاق نگاه می‌کند و پیش می‌رود، عرض چهار متری ایاق را طی کرد و از آن خارج شد قدم روی چمن گذاشت، در قدم سوم کف پایش روی کناره غربال قرار گرفت غربال برگشت و طرف مقابل کمانش محکم به استخوان ساق مش ولی خورد: آه چه قدر دردآور است.

مش ولی خم شد دست روی محل درد گذاشت در آن حال نگاه تنفر آمیزی به غربال کرد که در فاصله نیم متری باز همچنان روی چمن افتاده بود: ای غربال نمک نشناس! ناگهان با غضب شدید لگدی بر سر غربال کوبید باز غربال برگشت و درست به جای اول پای مش ولی کوبید: آخ، آخ...

مش ولی دیگر سخت بر آشفته است این غربال پررو و بی‌ادب باید مجازات شود، مانند پلنگ پیر خیز برداشت غربال را دودستی برداشت و به زمین کوبید. غربال با حالت فتری‌اش، پرش کردو ترق به پیشانی مش ولی برخورد:

آخ ملاجم... ای غربال نفهم الان به حسابت می‌رسم. چنگک را برداشت و بر غربال کوبید، غربال پرشی کرد این بار محکم به زیر چانه مش ولی اصابت کرد، مش ولی فریاد کشید: آهای سارالی‌های بی‌حمیت بنشینید نظاره کنید بگذارید غربال مرا بکشد.

گمان نکنید این مرد سارالی ساکن دلمه، احمق بود. اتفاقاً مردی عاقل و همان طور که گفتم محترم و دارای نفوذ کلام نیز بود. تنها چیزی که او را این گونه بازیچه قرار داد رابطه نادرست او با ابزار، بود که با ابزار رابطه تخاطبی، «رابطه

طرفینی دو موجود عاقل» را برقرار کرده بود. اگر در نظر خودآگاه و ضمیر ناخودآگاه مش‌ولی، غربال یک چیز بی‌جان و بی‌عقل و خرد، تلقی می‌شد او هرگز غربال را مقصر و قابل مجازات نمی‌دانست و این ماجرا پیش نمی‌آمد. رابطه نادرست با ابزار موجب می‌شود از یک آدم عاقل حرکت‌های احمقانه سرزند. اکنون اگر این رابطه میان یک کارگر با یک ماشین پیچیده تولید با اندام‌های مختلفش، باشد چه خطرهای مهلکی را به دنبال دارد؟ این دیگر غربال مش‌ولی نیست این یک غول است. یا با دستگاه عظیم برق، یا دستگاه بزرگ تهویه مرکزی، اره دوآر، دستگاه‌های قابل انفجار و... باشد چه خطرهایی را می‌تواند برای فرد، گروه و جامعه به بار آورد -؟!.

ابزار متناسب و ابزار تکلفی:

گفته شد هر کار ابزار ویژه خودش را دارد و نباید ابزار کاری را در کار دیگر به کار گرفت، یک خانم خانه دار نباید به جای دستمال مخصوص برداشتن قابلمه از روی اجاق از دامنش استفاده کند. یک تعمیرگر نباید به جای واشر، نایلون یا پارچه‌ای را بگذارد. و... زیرا این گونه اقدام‌ها مصداق «تکلف» است. تکلف یعنی کار کردن همراه با زور به جای فن و هنر. ^۱ تکلف در کار یعنی نادیده گرفتن «مقادیر»، محاسبات و اندازه‌های حاکم بر طبیعت هر کار به ویژه کارهای فنی باید بر اساس محاسبه دقیق و رعایت تناسب ابزار با مورد کار، عملی شود و گرنه حادثه‌ساز و مخالف اصول ایمنی خواهد بود.

ممکن است نوع ابزار با کار مورد نظر تناسب داشته باشد لیکن فرد آن نامتناسب باشد، مثلاً کاری است که پیچ کشتی می‌خواهد ما هم پیچ کشتی داریم اما طول دسته‌اش با آن کار تناسب ندارد.

آچار می‌خواهد طول دسته‌اش برای کار مورد نظر کوتاه است لوله‌ای بر دسته آن می‌اندازیم تا حالت اهرمی آن زیاد شود و فشار لازم را به پیچ وارد کند. این شیوه دو اشکال دارد اولاً ابزار فاقد اطمینان می‌شود و به یک عامل حادثه تبدیل می‌شود: ثانیاً مهره‌ای که با آچار مخصوص و استاندارد خودش باز نمی‌شود لابد علتی دارد باید در صدد رفع آن علت برآمد عواملی جهت برطرف کردن زنگ زدگی آن استفاده کرد. گاهی بوسیله اهرم چنان فشاری (مثلاً) به پیچ چرخ خودرو وارد می‌شود بیخ پیچ ترک بر می‌دارد و درمیان راه وسط جاده چرخ از خودرو جدا شده و حادثه می‌آفریند. و همچنین در ماشین‌های تولید.

و همینطور می‌توان مثال‌های فراوانی آورد که با نسبت حساسیت کار و مورد کار، میزان خطرناکی و احتمال حادثه‌سازی بالا می‌رود که همه این شیوه‌ها مصداق تکلف است.

قال الصادق (ع) المتکلف مخطئ وان اصاب و المتطوع مصیب و ان اخطأ: ^۳ امام صادق (ع) فرمود: آدم متکلف خطا کار است گرچه در کارش موفق باشد، و آدم متطوع کار صحیح انجام داده است گرچه دچار خطا شود.

توضیح: تطوع: کار با اصول و بدون استفاده از (به اصطلاح) زور، انجام کار بدون اضطراب و خطر پذیری، انجام کار بدون تهوّر غیر حکیمانه. در عین یک مسئولیت، مسئولیت دیگر را به گردن نیاوردن.

کسی که می‌خواهد پیچی را با آچار استاندارد آن باز کند او مسئولیت این کار را دارد. استفاده از لوله جهت ایجاد فشار اهرمی زیاد، رفتاری است که مسئولیت دوم را به گردن او می‌آورد (مسئولیت حادثه) چنین شخصی را که برای خویش مسئولیت تراشی می‌کند متکلف می‌گویند.

^۱ اصل معنای تکلف «به عهده گرفتن مسئولیتی که بر عهده نبود»، ایجاد مسئولیت زیادی برای خود، در عین یک مسئولیت دیگر ربه گردن آوردن.

^۲ این موضوع تحت عنوان «ایمنی و دانش و محاسبات» خواهد آمد.

^۳ بحار، ج ۷۳، ص ۳۹۴.

یک فرد به چه علت متکلف می‌شود؟ شاید تکلف انگیزه‌های زیادی داشته باشد اما منفی‌تر از همه این است که تکلف به یک خصلت روانی تبدیل شود، چنین شخصی گمان می‌کند حل مشکل با هر وسیله‌ای یک نوع توانمندی و یا مهارت است و به خودش نیز با چشم یک «همه فن حریف» نگاه می‌کند. او توجه ندارد که این سبک و روش نه مهارت است و نه توانمندی بل «بد گزینی» و بد کرداری است. متکلف (به اصطلاح) می‌خواهد «خودی نشان بدهد».

دنباله حدیث بالا: والمتکلف لا يستجلب في عاقبة امره الا الهوان، و في الوقت الا التعب و العناء و الشقاء، و المتكلف ظاهره رياء، و باطنه نفاق، فهما جناحان يطير بهما المتكلف: ^۱ متکلف در عاقبت کارش به دست نمی‌آورد مگر خواری، و در وقت کار حاصل نمی‌کند مگر خستگی و درماندگی و بد کرداری، ظاهر متکلف خود نشان دادن است، باطنش ناخالص (انگیزه انجام کار آمیخته به خود نشان دادن است). انگیزه خود نشان دادن و ناخالصی انگیزه، دو بال هستند که فرد متکلف با آنها پرواز می‌کند.

توضیح: پرواز می‌کند: یعنی فردی است فاقد طمأنینه شخصیتی و روانی، که کار را بولهوسانه انجام می‌دهد. او نمی‌تواند زیر پای خودش را ببیند تا چه رسد به رعایت اصول ایمنی.

قال علی(ع): رأس العلم الرقق و آفته الخرق: ^۲ علی(ع) فرمود: نرمی و ظریفکاری اساس فهم و دانش است و درشتکاری آفت آن است.

تکلف و شیوه زورکی:

نوعی از تکلف برخورد زورکی با کار و ابزار است به جای برخورد فنی و اصولی:

قال امیرالمومنین(ع): التقصد اسهل من التعسف و الکف ادرع من التکلف: ^۳ علی(ع) فرمود: کار بر اساس اصول آسانتر از کار زورکی است، و باز ایستادن از کار ایمن‌تر از کار تکلفی است.

یعنی کار برای تامین یک منفعت و برای برآوردن یک نیاز است تا زندگی ایمن شود لیکن منافعی که در ترک کار است بهتر از کار زورکی است.

قال علی(ع): من کابد الامور هلك: ^۴ علی(ع) فرمود: هر کس با کارها زورکی بر خورد کند نابود می‌شود.

ایمنی و استرسال:

لازم است همیشه از «استرسال» پرهیز شود. استرسال یعنی به اصطلاح «حواله بر طبیعت کردن». و در اصطلاح دقیقتر عامیانه، یعنی کار را «الله بختکی» انجام دادن.

من در این کتاب از اصطلاحات عامیانه استفاده کرده‌ام - و افتادن، گتره، زورکی، کلافه، الله بختگی و... - زیرا علاوه بر اینکه این اصطلاحات در رساندن برخی معانی دقیق رساترند و گاهی انباشته از ظرایف روان شناختی و جامعه شناختی نیز هستند. اگر اصطلاح «الله بختگی» را تحلیل محتوا بکنیم به معانی دقیقه‌ای می‌رسیم: جناب تعمیرگر خودرو می‌گوید بگذار این خودرو را راه بیندازیم برود توکل به خدا، بعداً چه خواهد شد توکل به خدا.

^۱ ادامه همان حدیث.

^۲ بحار، ج ۷۷، ص ۲۳۷.

^۳ بحار، ج ۷۷، ص ۴۲۰.

^۴ نهج البلاغه، قصار، ۳۴۱.

این توکل نیست بل الله بختگی است توکل به بخت و شانس است خدا و الله این شخص «بخت» است و در حقیقت نوعی شانس پرستی است نه خداپرستی، گرچه خود فرد توجه نداشته باشد.

قال علی(ع): ایاکم و سقطات الاسترسال سال فائها لا تستقال: ^۱ علی(ع) فرمود: از استرسال‌های گاه‌گذاری، بپرهیزید زیرا آنها قابل جبران نیستند.

سقطات: جمع سقطه: یک بار فرو افتادن: یک بار فرو گذاشتن. - سقطات: تکرار سقطه.
یک فرو گذاشتن در اینجا، و یک فرو گذاشتن در آنجا - امروز یک چیز را سرسری عمل کنیم، پس از بیست روز چیز دیگر را و در خلال کارها اینجا و آنجا سقط و فرو گذاشتن و سرسری کار کردن، داشته باشیم گرچه موارد آنها خیلی ریزو بی‌اهمیت باشد بالاخره چنین سبک و روش عاقبت خطرناک دارد که قابل جبران نیست.
در ایمان و عبادت نیز چنین است امروز یک واجب کوچک را فرو گذاریم، فردا یک حرام ریز را مرتکب شویم و... بالاخره سر از بی‌ایمانی در می‌آورد.

در تربیت و حفظ شخصیت نیز چنین است: امروز بک دروغ کوچک، فردا یک عمل کوچک منفی دیگر، پس فردا یک دگر آزاری کوچک و... عاقبت سر از یک شخصیت منفی و بیمارو خطرناک در می‌آورد. اعتیاد به مواد مخدر نیز از همین سقطات ناشی می‌شود.

اگر خط کشی در دسترس نیست، اگر واشر، پیچ، آچار، تسمه، لوله، و... در دسترس نیست از اشیاء غیر استاندارد به جای آنها استفاده نکنیم، زیرا این استرسال است و بر خلاف اصول ایمنی.

رابطه تکلف و استرسال با ایمنی فرد و خانواده:

در بیان اهمیت و ارزش حدیث بالا ماجرای زیر خیلی گویا و روشنگر است:
مردی زنش را طلاق داده بود. ناچار هر روز سه فرزندش را همراه خودش به کارگاه می‌آورد سخت گرفتار شده بود نمی‌دانست به تعمیر خودروهای مشتریان بپردازد یا از کودکانش حفاظت کند. در پی‌گیری علت این گرفتاری مشخص شد که زمانی با همسرش دعوا کرده و ماجرا به طلاق انجامیده است.
ممکن است در هر خانه‌ای بگو مگوئی رخ دهد اما زندگی این زن و شوهر طوری بود که هم خودشان و هم آشنایان هرگز چنین احتمالی را در مورد آنان، نمی‌دادند.
- خانم چرا طلاق گرفتی؟

- نمی‌دانم، آن شب شوهرم، شوهر همیشه خوبم عصبانی بود بچه‌ها را کتک زد، من اعتراض کردم سرانجام من را نیز زیر کتک گرفت و از خانه بیرون کرد خودم نیز باورم نمی‌شود فردایش به دادگاه رفتیم محاکمه‌مان طولانی و چند جلسه بود، هر جلسه بیش از پیش از همدیگر رنجیده می‌شدیم روز به روز تلخی یکدیگر را بیشتر حس می‌کردیم، آخرش اینطور شد.

اما مرد نمی‌دانست چرا آن شب آنهمه عصبانی و به اصطلاح به یک آدم عوضی تبدیل شده بود. با مراجعه به دفتر و یادداشت کارهایش و بررسی برگ مربوط به روز حادثه، عبارت زیر مشاهده شد:

خودروبی‌ام و ۵۰۰۰ هزار تومان با وسایل.

- راجع به این خودرو می‌توانی توضیح بدهی؟

^۱ بحار، ج ۷۸، ص ۹۲.

- نه خیلی از آن وقت‌ها گذشته. آری همان خودرو نارنجی رنگ است یادم آمد. خانواده‌اش هم همراهش بود. با گفتن این جمله‌ها رنگ آقای تعمیر کار تغییر کرد حالت اضطراب پیدا کرد باز آثار عصبانیت در چهره‌اش آشکار گشت و با افسردگی گفت: آره همان است که من را عصبانی کرد، همان است که خانه خرابم کرد، بعضی مشتری‌ها اینجورند قدم‌شان شوم است.

- چی شده؟ چطور؟ توضیح بده.

- ماشینش را تعمیر کردم، دیر آمده بود، زهرمار و اشره افتاد گم شد هر چه گشتم نیافتم، توی لوازم فروشی‌ها در آن وقت شام هم پیدا نکردم، آخر نمی‌دانید چه زهرماریه پیدا نشد، جایش نایلون کار گذاشتم رفت، اما هر لحظه در ذهنم می‌آمد که الان در بیابان توی این جاده خلوت با زن و بچه‌اش مانده است. آره همین ناراحتی بود که خانه خرابم کرد.

- خوب روزهای بعد که معلوم شد کسی در آن جاده نماند، چرا آرامش خودت را باز نیافتی؟

- آنوقت هم گرفتار بگو مگو با خانم بودم، چه کنم‌ها..؟ می‌گوئید چه کنم؟

سخت در مانده بود گوئی از هر جاندار و جمادی استمداد می‌جوید. خوشبختانه ماجرا به صلح و آشتی انجامید. اما خیلی از این ماجراها به عاقبت خوشی نمی‌انجامد، حوادث گوناگونی از این قبیل عمل کرده‌های نادرست ناشی می‌شود که آثارش قابل جبران نیست. حتی در همین ماجرا نیز هرگز ناراحتی‌های پیش آمده، جبران نمی‌شود.

جمع بندی: از آغاز بخش «ایمنی و رابطه با ابزار» تا اینجا چند منشأ حادثه، یا به عبارت دیگر: چند اصل از اصول

ایمنی معرفی شد:

۱- ابزار نیز دارای حقوقی است که رعایت آنها هم یک اصل انسانی است و هم از عوامل ایمنی.

۲- رفتار صمیمانه با ابزار، ایمنی آفرین است و عدم آن منشأ حادثه است.

۳- رابطه صمیمانه با محیط کار نیز همینطور.

۴- شخصیت دادن به ابزار منشأ حادثه است و پرهیز از آن یک عامل مهم ایمنی است.

۵- استفاده از ابزار متناسب عامل ایمنی است و استفاده از ابزار تکلفی منشأ حادثه است.

۶- آثار کار تکلفی و ابزار تکلفی حتی ایمنی خانوادگی را نیز تهدید می‌کند.

۷- استرسال و شیوه استرسال و شیوه «الله بختگی» منشأ حادثه است و پرهیز از آن یک ضرورت ایمنی می‌باشد.

ایمنی و نگهداری ابزار:

هفت منشأ حادثه یا هفت اصل ایمنی که در بالا معرفی شدند مقوله‌های حقوقی، انسان شناختی، روان شناختی و رفتار شناختی بودند که در بستری به سوی ایمنی، جریان بحثی داشتند. موضوع «نگهداری ابزار» در بطن آنها نیز بود و شاید چندان نیازی به عنوان مستقل نباشد لیکن نظر به اینکه «نگهداری» و حفاظت از مال و کالا (به ویژه در امور تولیدی) به صورت یک «اصل» در قرآن مطرح شده هم برای توضیح این اصل و هم برای شرح چند نکته دیگر در جهت تکمیل مطالب گذشته از دیدگاه اقتصادی، به این چند سطر نیاز افتاد:

عرب‌های عمالقه بخش شرقی مصر - از سینا و دریای سرخ تا رود نیل - را تصرف کرده و حکومتی تشکیل داده بودند. و بخش دیگر مصر در دست خود مصریان و تحت حکومت فراعنه بود. یوسف در زندان عمالقه محبوس بود. پادشاه عرب عمالقی بدلیل خوابی که دیده بود یوسف را احضار کرد. خواب به امور اقتصادی و شرایط وخیم آینده تعبیر شد. شاه نگران گشت. یوسف گفت:

اجعلنی علی خزائن الارض ائی حفیظ علیم: ^۱ امور اقتصادی این سرزمین را به من بسپار زیرا من هم نگه دارنده هستم و هم دانش نگهداری را دارم.

یوسف توانست اضافه تولید هفت سال را جمع کند برای هفت سال دوم نگه دارد. در این برنامه برای اولین بار در تاریخ نحوه نگهداری گندم را نیز به بشر یاد داد. سیلوهای امروزی گندم را همیشه در حال حرکت و انتقال نگه می‌دارند تا فاسد نشود، حضرت یوسف دستور داد گندم‌ها را همچنان در سنبلی (بدون خرمن کوبی) نگه بدارند: تزرعون سبع سنین دأباً فما حصدتم فذروه فی سنبله الاّ قليلاً ممّا تأکلون: ^۲ این هفت سال را مانند روال گذشته‌تان بکارید و هر چه درو کردید در سنبلیش نگه دارید مگر آن مقداری که خوراک‌تان است.

نگهداری در همه چیز، در هر مال و کالا و ابزار، یک دانش است یک هنر است. هر مال شخصی (خواه مال خود باشد خواه مال شخص دیگر) در عین شخصی بودن مال جامعه نیز هست اگر فردی مال خودش را تباه کند مالی برای جامعه نمی‌ماند و جامعه دچار فقر می‌گردد.

نگهداری یکی از عوامل ایمنی جامعه از فقر است. پس نگهداری یکی از عناصر «رابطه فرد با جامعه» نیز هست و تنها به رابطه شخص با ابزار محدود نمی‌شود. وظیفه‌ای از وظایف اجتماعی فرد است و کمکی است بر بهبود وضع اقتصادی یک ملت. رابطه انسان با ابزار از دو صورت خارج نیست یا رابطه نگهدارانه است و یا تباهگرانه و حالت بینابین (یعنی سبک و روشی که نه نگهداری باشد و نه تباهگری) وجود ندارد آن چه هست نسبت و درصد نگهداری و تباهگری است.

اگر ابزار و دستگاه متعلق به مجتمع کاری و کارگروهی باشد، گاهی بدلیل مسامحه یک فرد در نگهداری، مجموعه کاری به تعطیلی کشیده می‌شود.

مساله نگهداری در صورتی که عامل کار حقوق بگیر باشد و ابزار مال شخص دیگر، یا شرکت سهامی یا دولتی باشد، پیچیده‌تر می‌شود و از چند جهت منشأ بالقوه دیگر می‌گردد.

همین طور که احتمال حادثه دو برابر می‌شود در چنین صورتی و وظیفه نگهداری نیز دو برابر می‌شود. زیرا ابزار در دست عامل کار، یک «امانت» است و امانت نیز حقوق خود را دارد:

اللّٰذین هم لعهدهم و اماناتهم راعون: ^۳ مومنان کسانی هستند که امانت‌های‌شان و تعهدات‌شان را رعایت می‌کنند.

من احساس می‌کنم لفظ «مومن» در فرهنگ عمومی ما معنایی غیر از آن دارد که در قرآن است. مومن یعنی آدم سالم آدمی که از عقده روانی، نقص شخصیت، کج‌اندیشی، بدکاری و بدکرداری به دور است. کسی که میان مال خود و مال دیگران در نگهداری فرق بگذارد او فاقد شخصیت سالم و دارای عقده روانی و نقص شخصیت است.

سمعت الصادق (ع) یقول: ادّوا ایمانته و لوالی قاتل الحسین ابن علی (ع): ^۴ شنیدم از امام صادق (ع) که می‌فرمود: امانت را ادا کنید گرچه صاحبش قاتل حسین ابن علی (ع) باشد.

قال الصادق (ع) کلّ ذی صناعة مضطرّ الی ثلاث خصال یجتلب بها المكسب و هو: ان یكون حاذقاً بعمله، مؤدباً للامانة، مستمیلاً لمن استعمله: ^۱ امام صادق (ع) فرمود: هر صاحب حرفه و صنعت به سه خصلت نیازمند است تا کارش

۱. سوره یوسف، آیه ۵۵.

۲. سوره یوسف، آیه ۴۷.

۳. سوره مومنون، آیه ۹.

۴. وسائل الشیعه، احکام الودیعه، باب ۲.

مورد توجه قرار گیرد: در کارش استاد و ماهر باشد، امانت در کار را رعایت کند، نسبت به صاحب کار تمایل داشته باشد. - یا: توان جلب رضایت صاحب کار را داشته باشد.

توضیح:

۱- مستمیل: این لفظ را در این حدیث می‌توان به هر دو معنای بالا معنی کرد. و حقیقت این است که هر دو معنی را یک جا دارد. زیرا تمایل طرفین شرط سلامت کار است. درباره علاقه و تنفر نسبت به محیط کار و ابزار کار بحث شد بهتر بود یک باب ویژه تحت عنوان «علاقه طرفین» عنوان می‌گشت لیکن موضوعات متعدد دیگری هست که بدلیل پرهیز از ضخامت کتاب از آن صرف نظر کرده و به دیگران که مطمئنیم در این وادی کار کرده و کار من را ادامه خواهند داد وامی‌گذارم.

۲- صاحب کار: عبارت حدیث شامل هر نوع صاحب کار هست: ارباب رجوع یک تعمیرگر آبرگرمکن، شوفاژ و... و یا صاحب شرکت، کارخانه و... اعم از بخش خصوصی و دولتی و اعم از شخصیت حقیقی و حقوقی.

۳- عدم مهارت در کار (گذشته از جنبه اقتصادی و دفع صاحب کار) از نظر ایمنی منشأ حادثه است. و همچنین عدم تمایل طرفین نیز از آفات نشاط است که در حد کافی در مورد نشاط سخن رفت.

قال علی(ع) الامانة تجر الرزق وال خیانة تجر الفقر: ^۲ علی(ع) فرمود: امانتداری روزی را جلب می‌کند و خیانت فقر می‌آورد.

ایمنی: آنان که دانش نگهداری را ندارند، یا فاقد روحیه نگهداری هستند یا عمداً سبک و روش نگهداری را در پیش نمی‌گیرند ناچار هستند در مواقعی با دستگاه خراب، دستگاه و صله‌بندی شده، ابزار نامطمئن، وسیله نامتناسبت کار کنند که ایمنی کار، ایمنی خود و ایمنی همکاران و گاهی ایمنی صاحب کار را در معرض خطر قرار دهند.

ایمنی و مدارا با ابزار:

این موضوع نیز مانند موضوع بالا در ضمن «رفتار صمیمانه با ابزار» حضور داشت و می‌توان به همان بحث اکتفاء کرد. لیکن نظر به اینکه عدم مدارا یعنی «لجاجت با ابزار» منشأ حوادث زیادی شده است لازم آمد به طور فزاینده‌تر و مشخصاً عنوان شود.

قانون «حصر» در اینجا نیز حاکم است: رفتار با ابزار یا با مدارا است و یا لجوجانه، و حالت سوم وجود ندارد تنها چیزی که هست در کم و زیاد بودن مدارا یا کم و زیاد بودن لجاجت است. یعنی شخص یا اهل مدارا با ابزار است یا اهل لجاجت با آن، و ترکیب نسبی در اینجا وجود ندارد. وقتی لجاجت پیش می‌آید که مدارا به صفر برسد و هنگامی مدارا صدق می‌کند که اثری از لجاجت نباشد.

بدیهی است رفتار بر اساس مدارا از اصول ایمنی است و رفتار لجوجانه بر خلاف ایمنی و حادثه‌ساز است:

قال الامام محمد الجواد(ع): من هجر المداراة قاربه المکروه: ^۳ امام محمد تقی، جواد(ع) فرمود: هر کس از مدارا دوری کند حوادث ناگوار با وی نزدیک خواهند شد.

۱. بحار، ج ۷۸، ص ۲۳۶.

۲. بحار، ج ۷۸، ص ۶۰.

۳. بحار، ج ۷۱، ص ۳۴۱.

توضیح: این حدیث می‌گوید: انسان همیشه با یکی از دو چیز همراه است یا مدارا یا حوادث ناگوار. قال امیرالمومنین (ع): اللجاجة تسلّ الرأى: ^۱ علی (ع) فرمود: لجاجت بینش آدم را از او می‌رباید. سلّ: انتزاع چیزی از چیزی با آرامی: جدا کردن چیزی از چیزی به طور نامحسوس. شخص در حالت لجاجت بینش و کاردانی خویش را از دست می‌دهد بدون اینکه خودش (معمولاً) بفهمد. و قال أيضاً: و اياك ان تجمع بك مطية اللجاج: ^۲ باز می‌فرماید: مبدا مرکب لجاجت بر تو سرکشی کند. **توضیح:** امام در این بیان، لجاجت را به مرکب سرکش تشبیه می‌کند که اختیار را از دست شخص می‌گیرد. پیچی به جایش نمی‌رود لجاجت نکن پیچ دیگری پیدا کن. دوک نخ با دستگاه بافنده جور نمی‌آید و پشت سر هم کار را راکد می‌کند لجاجت نکن آن را عوض کن. و صدها مثال دیگر... لجاجت چهار کس با چهار چیز خنده دار است: چاروادار با الاغش، خیاط با قیچی‌اش، قصاب با ساتورش، کارمند با میزش. قال رسول الله (ص): ما كان الرقق في شبيء الأزانة، و لا كان الخرق في شبيء الأثانة: ^۳ پیامبر اکرم (ص) فرمود مدارا در چیزی نمی‌شود مگر آن را زینت و زیبایی می‌بخشد، و بی‌مدارائی در چیزی نمی‌شود مگر آنکه آن را ناخوش آیند می‌کند. قال علی (ع): و احذر اللجاج تنج من كبوته: ^۴ علی (ع) فرمود: از لجاجت پرهیز کن تا از سرنگون کردنش نجات یابی.

ایمنی و استفاده از ابزار مشترک:

ابزارها در یک مجتمع کار گروهی مانند شرکت‌های تولیدی و خدماتی بزرگ، دو نوع هستند:

- ۱- ابزاری که در اختیار شخص معینی است و او انحصاراً از آن استفاده می‌کند و مسئولیتش نیز با شخص اوست.
- ۲- ابزار مشترک: می‌توان «نردبان» را برای این نوع ابزار مثال آورد. هر کسی که نیاز پیدا می‌کند به سراغ آن می‌رود و از آن استفاده می‌کند. در مرحله‌ای نردبان در دست یکی از همکاران اشکال (لقی پله، شکستگی نا محسوس پایه یا پله، شل شدن پیچ، ترک خوردن محل جوش و...) پیدا می‌کند، فرد دیگری بی‌خبر از آن، نردبان را برداشته و از آن بالا می‌رود و سقوط می‌کند. بایستی در استفاده از نردبان نهایت دقت شود. و همچنین در استفاده از هر ابزار مشترک. این موضوع در مورد ابزار غیر مشترک نیز بنحوی (مثلاً در تغییر و تحول شفت کاری) وجود دارد، لیکن خوشبختانه در فرهنگ کاری ما این مورد هم شناخته شده و هم در حدّ قابل قبول مورد دقت است برخلاف ابزار مشترک که هنوز باید روی آن کار فرهنگی و آموزشی و تذکراتی، (از قبیل چسباندن علائم خطاری به ابزار مشترک) انجام یابد. این گونه ابزارهای مشترک از دیدگاه حدیثی از مصادیق «شبهه» است که هیچ وقت نباید بدون بررسی و احتیاط از آنها استفاده شود. و چون حدیث‌های احتیاط و پرهیز از هر کار و ابزار شبهه ناک با عنوان و باب مستقل خواهند آمد از ردیف کردن آنها در اینجا خودداری می‌شود، تنها یک حدیث:

^۱ همان مرجع.
^۲ همان مرجع.
^۳ بحار، ج ۷۷، ص ۱۵۱.
^۴ بحار، ج ۷۸، ص ۱۰.

قال الجواد(ع): من انتقاد الى الطمأنينة قبل الخبرة عرض نفسه للهلاك و العاقبة المتعبة: ¹ امام جواد(ع) فرمود: هر کس (در موارد شبهه) تن به اطمینان دهد پیش از آنکه به بررسی و آگاهی بپردازد جان خود را در معرض نابودی و عاقبت دردناک قرار داده است.

¹. بحار، ج ۷۱، ص ۳۴۰، و، ج ۷۱، ص ۳۶۴.

ایمنی و آهنگ کار

ایمنی و دانش: تخصص و مهارت

ایمنی و: مقادیر و محاسبات

ایمنی و تجربه

کیفیت گرایی عامل دیگر ایمنی

ایمنی و هماهنگی در کار گروهی

ایمنی و بردباری، شکیبایی

ایمنی و آهنگ کار

هر کاری را می‌توان به یکی از دو صورت انجام داد: با آهنگ و بی‌آهنگ.

در نظام هستی هیچ چیز بی‌آهنگ وجود ندارد. مجموعه کهکشان‌ها، منظومه‌ها، کره زمین با همه اجزاء روی آن، بدن انسان، پیکر درخت، یک صخره سنگ، حتی یک ذره اتم. هر چیزی که دچار بی‌آهنگی یا نا آهنگی شود از بین می‌رود. کار نیز باید دارای یک ریتم و آهنگ باشد و گر نه «کار» نخواهد بود. آهنگ دو نوع است:

۱- آهنگ طبیعی: مانند مثال‌هایی که در بالا ذکر شد.

۲- آهنگ مصنوعی: که آهنگ موسیقائی (موسیقی) نامیده می‌شود. فرق میان این دو این است که آهنگ طبیعی در هر چیز و با هر شیء هست - اعم از جامد، مایع، نبات و جاندار- لیکن نه مستقل و بریده از جهان هستی. اما آهنگ مصنوعی در هر چیزی به وجود آید آهنگی است مستقل از آهنگ عمومی جهان هستی و بریده از آن. می‌توان کار را با آهنگ مصنوعی انجام داد و حرکات را مطابق یکی از دستگاه‌های موسیقائی تنظیم کرد اما این شیوه نه تنها مفید نیست انرژی گیر و خسته کننده نیز هست. از طرف دیگر آهنگ دادن به کار از سنخ آهنگ طبیعی نیز محال است این فقط از قدرت آفریننده جهان ساخته است. بنابر این آن چه باید ریتم و آهنگ کار باشد دو ویژگی زیر را دارد:

۱- هرگز نباید از سنخ آهنگ‌های موسیقائی و مصنوعی باشد.

۲- حتی الامکان به ماهیت و سنخ آهنگ‌های طبیعت نزدیک باشد.

در متون حدیثی این آهنگ به «آهنگ نسلانی» موسوم است.

نسلان: آهنگ جاری و روان، جریانی که هیچ چیز مزاحم آن نشود، به هیچ چیزی گیر نکند.

چه نیازی به واژه «نسلان» هست؟ چرا نمی‌گوئیم «آهنگ جاری» یا «آهنگ روان»؟ برای اینکه روان بودن و جریانی که ما دیده‌ایم و می‌شناسیم بهترین سمبلش جریان رودخانه است که با همه روانی باز با اشیاء و سنگ‌های موجود در بستر رود درگیر است و همچنین با اشیاء دو کناره آن. و این درگیری‌ها همیشه آن را با اضطراب همراه کرده است.

اما حرکت (مثلاً) کره زمین در فضا با هیچ چیزی درگیر نیست و این یعنی «نسلان». درست است که کره زمین نیز در خلاء حرکت نمی‌کند و در میان و درون فضای انباشته از انرژی راه می‌پیماید لیکن اقیانوس انرژی که همه نقاط آن یک سان و بدون گیر کننده‌ها و گیرنده‌ها، است.

برای روشن شدن معنای نسلان به حدیث زیر توجه فرمائید:

قال علی(ع) ..: علی ذلك نسلت القرون ومضت الدهور:^۱ بدین سان قرن‌ها حرکت کرد و دهرها سپری شد.

در ترجمه حدیث در مقابل «نسلت»، «حرکت کرد» را گذاشتم. زیرا واژه ای نداشتم تا درجای آن قرار دهم و به دلیل همین بی‌واژگی به مقدمه بالا پرداختم تا بتوانم معنی و مفهوم این واژه را توضیح دهم. حرکت و گذر زمان یک حرکت و گذرنسلانی است که سمبل اعلای آن حرکت کره زمین است.

^۱ نهج البلاغه، خطبه ۱.

قال ابو عبدالله(ع): سيروا وانسلوا فانه اخف لكم^۱: امام صادق(ع) فرمود: حرکت کنید حرکت نسلانی زیرا آن آسان و کم فشار است برای شما.
آهنگ نسلانی شش ویژگی دارد:

- ۱- یکنواختی: زمان به طور یکنواخت پیش می‌رود، گاهی تند و گاهی کند نمی‌رود.
اگر یکنواختی در برخی از چیزها و شرایط، خسته کننده است در آهنگ کار لازم و از خستگی جلوگیری می‌کند.
حرکت نسلانی مانند حرکت زمان نه دچار شتاب می‌شود و نه دچار درنگ.
- ۲- بدون گیر کردن به چیزی: مانند حرکت زمان: حرکت کره زمین، پیش می‌رود و به چیزی گیر نمی‌کند. در حرکت نسلانی کار، نه گیر فیزیکی هست و نه گیر ذهنی، «فارغ البال» است.
- ۳- متانت و وقار: حرکت زمان به هیچ دلیلی و بخاطر هیچ چیزی متانت و وقار خویش را بر هم نمی‌زند.
- ۴- خالص و مستقل: زمان بدون توجه به حوادث و اتفاقات مختلف پیش می‌رود.
در حین کار حتی الامکان مسائل و اتفاقات دیگر را باید از عرصه ذهن دور کرد، گرچه دشوار است. و نیز از پرداختن به کارها و حرکت‌های جزئی یا کلی دیگر خودداری کرد.
- ۵- جهت واحد: زمان در حرکت خویش تنها به یک جهت توجه دارد و بدان سو می‌رود، و توجهی به جهات دیگر ندارد.

۶- عدم اضطراب: حرکت زمان بدون هر نوع دلهره، اضطراب، حتی برای حرکت خودش، ندارد. آهنگ کار حتی به خاطر خود کار نیز نباید مختل شود.

تز «بگذار کمی سرعت به خرج دهم تا بازدهی کار بیشتر شود» یک تز منفی و بر هم زننده نسلان است.
بنابراین نسلان یعنی: حرکت یکنواخت: روان، بدون عجله، منهای دلهره و اضطراب، بدون اهتمام به چیز یا مسائل دیگر غیر از جهت و مسیر مورد نظر کار، همراه با متانت و وقار.
چنین آهنگ کاری اولاً خسته کننده نیست. ثانیاً همراه با فشار روحی نمی‌باشد. ثالثاً بهترین و مطلوبترین بازدهی و بهره‌وری را هم از نظر کمی و هم از نظر کیفی دارد.

رهرو آن نیست گهی تند و گه آهسته رود رهرو آن است که آهسته و پیوسته رود
پیام این شعر تنها بخشی از ماهیت حرکت نسلانی را در بردارد نه کل معنی آن را، یک بعد از ابعاد و یک جنبه از جنبه‌های نسلان را تذکر می‌دهد.

عن ابی عبدالله(ع) عن ابیه(ع): ان رسول الله(ع) رأى قوماً قد جهدهم المشى، فقال: اخبیو، انسلوا. ففعلوا فذهب عنهم الاعیاء: امام صادق(ع) از پدرش امام باقر(ع) نقل می‌کند که: پیامبر(ص) - در یکی از سفرها - گروهی را دید که راه رفتن خسته شان کرده است. فرمود: با بستر معین و آهنگ نسلان حرکت کنید. آن گروه چنین کردند و خستگی از آنها بر طرف شد.

اخبیوا: بستر معین داشته باشید: حرکت تان در بستر و مجرای مشخص باشد. منظور این نیست که یک خط مستقیم انتخاب کنید و همان طور پیش بروید حتی اگر چاله و چاه باشد. بل بر عکس، مسیر را از پیش در نظر بگیرید، خم و پیچ و موانع را شناسائی کنید تا هنگام رسیدن به آنها آهنگ حرکت تان بر هم نخورد و یکنواختی آهنگ از بین نرود.

۱. بحار ج ۷۶ ص ۲۷۶.

۲. بحار، ج ۷۶، ص ۲۷۶.

عواملی که آهنگ نسلانی را مختل می‌کند

۱- دلمشغولی به پایان وقت کار: کسی که در ضمن کار به طور مرتب در اندیشه پایان وقت باشد آهنگ کارش مختل و خودش نیز خسته خواهد شد.

۲- دلمشغولی به کمیت بازدهی در حین کار: کسی که دائماً در این فکر است که چه قدر بازدهی دارم، یا در این اندیشه است که چه قدر از کار را انجام داده‌ام و چه قدر از آن باقی مانده است، هم آهنگش مختل و هم خودش خسته می‌شود.

۳- کشتی گرفتن با کار: گلاویز شدن و کشتی گرفتن با کار هر نوع آهنگ را از کار سلب می‌کند به جز آهنگ گلاویزی که هم بازدهی نامطلوب (کم‌ و کیفاً)، وهم خود شخص خسته خواهد شد.

۴- خشن کاری: انجام کار بدون روحیه و حرکت ظریفانه و با حالت غیر هنرمندانه، شخص را وامنده و خسته می‌کند و به باز دهی نیز لطمه می‌زند. خشن کاری در کار باگلا ویز شدن باکار، فرق دارد زیرا ممکن است کسی با کار کشتی بگیرد بدون خشن کاری و ممکن است کسی خشن کاری کند بدون گلاویز شدن.

۵- درشتکاری: ممکن است کسی با کار کشتی نگیرد و شیوه خشونت نیز نداشته باشد لیکن فاقد «ظرافت روان» باشد و به اصطلاح عامیانه قلمبه کاری نماید. که بازهم فاقد آهنگ نسلان می‌شود، بازدهی نیز لطمه می‌خورد.

۶- بی‌میلی و عدم رغبت: اگر کسی با کراهت و تنفر و یا دستکم با بی‌رغبتی به کاری بپردازد شکی نیست که نمی‌تواند به کارش آهنگ بدهد، هم بازدهی کارش و هم انرژی لطمه خواهد خورد.

۷- توجه به این و آن، و توجه به اینجا و آنجا: مقصود توجه فکری است خواه در اثر نگاه کردن به آن چه در محیط کار هست یا به آن چه در محیط کار می‌گذرد، و خواه بدون نگاه و صرفاً فکرش با جای دیگر و امری دیگر، باشد. هر توجه فکری ناقص آهنگ کاری نسلان، نیست. و اساساً انسان نمی‌تواند فکرش را از همه جا بریده و در بست به مورد کار متمرکز کند. حتی عابدترین اشخاص نتوانسته‌اند این کار را در مورد نمازشان عملی سازند.

مراد آن «توجه فکری» است که اهتمام فکری و روحی، مصرف کند. مصرف همّت روحی و انرژی فکری برای چیزهای دیگر در حین کار، هم آهنگ را مختل و هم بازدهی را نامطلوب و هم خود شخص را خسته می‌کند.

شش مورد از ردیف‌های بالا آهنگ کار را مختل می‌کنند و عامل خستگی می‌شوند و بوسیله بی‌آهنگی و خستگی زمینه را برای حوادث ناگوار مساعد می‌نمایند. یعنی دو اثر منفی دارند: خستگی و فراهم کردن زمینه حادثه.

اما مورد هفتم علاوه بر دو اثر منفی مذکور، خود پرداختن فکری در حین کار به چیز دیگر همراه با اهتمام و مصرف انرژی فکری، از عوامل حادثه است حتی قبل از آنکه شخص را خسته کند.

قال علی(ع): من اوماً علی متفاوت خذلتها لخیل: ^۱ علی(ع) فرمود: هر کس به دو (یا چند) چیز متفاوت توجه فکری داشته باشد، ره چاره‌ها او را تنها می‌گذارند.

لغت: اوماً: توجه کرد: عطف توجه نمود.

توضیح:

۱- کسی که مشغول یک کار است و در عین حال فکرش در جای دیگر، یا در جاهای دیگر است، دچار حادثه می‌شود، ایمنی خود و همکاران را به خطر می‌اندازد.

^۱ نهج البلاغه، قصار، ۳۵۹.

۲- «ره چاره‌ها» او را تنها و خوار (خذلته) می‌گذارند چنین شخصی نمی‌تواند هنگام حادثه حتی از چاره‌های ممکن نیز استفاده کند. او در وقت حادثه مصداق واقعی «بیچاره» است، در مقابل حادثه گیج و منگ می‌شود.

آهنگ کار: آهنگ نسلان: حرکت نرم و روان، سهل و آسان، در بستر معین، با جهت گیری فکری معین، با وقار و متانت، بدون فشار بر روح و روان دستکم با حداقل علاقه و عشق.

ایمنی و دانش: تخصص و مهارت

قرآن: هل یستوی اللذین یعملون و اللذین لا یعلمون: ^۱ آیا آنان که می‌دانند با آنان که نمی‌دانند مساوی‌اند - ؟.

قال اجعلنی علی خزائن الارض ائی حفیظ علیم: ^۲ (یوسف) گفت من را بر منابع در آمد این سرزمین بگمار که من هم نگه دارنده هستیم و هم دانای کار.

در این جهان هیچ کاری بی‌نیاز از دانش، دانستن و تخصص، نیست. برخی از افراد کارها را به دو بخش تقسیم می‌کنند و آنها را تحت عنوان «تخصصی» و «غیر تخصصی» قرار می‌دهند. اما بینش اسلام این تقسیم را صحیح نمی‌داند و هر کار را نیازمند شناخت و معرفت می‌داند:

قال علی(ع): یا کمیل ما من حركة الاوانت محتاج فیها الی معرفة: ^۳ علی(ع) فرمود: ای کمیل هیچ حرکتی نیست مگر آنکه تو درباره آن به شناخت و معرفت نیازمندی.

مگر اینکه مراد از تقسیم کارها به تخصصی و غیر تخصصی این معنی باشد که همگان نمی‌توانند در هر رشته‌ای عالم و دانشمند باشند و به اصطلاح همه چیز را همگان دانند نه هر فرد. که کاربرد واژه «تخصص» نیز همین است، در این صورت تقسیم مزبور درست است اما این تقسیم «کارها» نیست تقسیم علوم و موضوعات علوم است. کارها بدون استثنا همگی خبرویت و تخصص را لازم دارند حتی «غذاخوردن». کار یعنی حرکت، اقدام عملی. یا باید هیچ اقدامی عملی نگردد و یا باید با شناخت و تخصص. و گرنه اقدامش اقدام بربمجهول یا اقدام بربمشکوک و برشبهه ناک، خواهدبود. دو حدیث را دوباره بخوانیم:

قال الجواد(ع): من انقاد الی الطمأنينة قبل الخبرة عرض نفسه للهلكة و العاقبة المتعبة: ^۴ امام جواد(ع) فرمود: هر کس - در اقدام به کاری که برایش ناشناخته است - تن به اطمینان دهد قبل از شناخت و خبرویت، جان خود را در معرض هلاکت و عاقبت دردناک قرار داده است.

قال الصادق(ع): کل ذی صناعة مضطرّ الی ثلاثة خصال یجتلب بها المكسب و هو: ان یكون حاذقاً بعلمه، مؤدباً للامانة فیه، مستمیلاً لمن استعمله: ^۵ امام صادق(ع) فرمود: هر صاحب شغل و صنعتی باید سه خصلت را داشته باشد تا کارش مورد توجه باشد: در کارش وارد و حاذق باشد، امانت را در کارش رعایت کند. رضایت صاحب کار (یا مصرف کننده) را جلب کند.

۱. سوره زمر، آیه ۹.
۲. سوره یوسف، آیه ۵۵.
۳. بحار، ج ۷۷، ص ۲۶۷.
۴. بحار، ج ۷۱، ص ۳۴۰، ج ۷۸، ص ۳۶۴.
۵. بحار، ج ۷۸، ص ۲۳۶.

حذاقت و کاردانی شرط اول و امانت داری شرط دوم و جلب رضایت ارباب رجوع یا صاحب کار یا مصرف کننده شرط سوم موفقیت است. دو شرط اول و دوم «رضایت کاری» ارباب رجوع و یا مصرف کننده را جلب می کند شرط سوم برای جلب «رضایت رفتاری» اوست.

قال الصادق(ع): العامل علی غیر بصیرة کالسائر علی غیر طریق، فلا یزیده سرعة السیر الا بعداً^۱ امام صادق(ع) فرمود: کسی که بدون بصیرت به کاری پردازد مانند رهروی است که راه را اشتباه گرفته می رود، هرچه پر شتابتر برود از مقصد دورتر می شود.

قال الکاظم(ع): من تکلف ما لیس من علمه ضیع عمله و خاب امله^۲ امام کاظم(ع) فرمود: هر کس به کاری که دانش آن را ندارد متکلف شود کارش را تباه می کند و به خواسته اش نمی رسد. تکلیف: ایجاد تکلیف برای خود: کاری را که از عهده خارج است به عهده گرفتن.

قال الجواد(ع): من عمل علی غیر علم کان ما یفسد اکثر مما یصلح^۳ امام جواد(ع) فرمود: هر کس کاری را بدون دانش انجام دهد تباه کردنش بیش از اصلاح کردنش خواهد بود.

این سخن از رسول اکرم(ص) نیز آمده است^۴ جنبه های دیگر علم و دانش، و ارزش کاردانی و مهارت در ابعاد متعدّدش، از بحث ما خارج است. تنها جنبه ایمنی در کار، که سخت نیازمند دانش و تخصص در کار مربوطه است، موضوع بحث ما می باشد. کسی که نسبت به کاری اطلاعات و آگاهی لازم و توانمندی کافی را ندارد نباید به آن کار اقدام کند. زیرا چنین اقدامی حادثه ساز و تهدید کننده ایمنی خود او و دیگران است.

یک اصل مهم حقوقی:

چنین شخصی از نظر شرعی و حقوقی اسلام در قبال حوادثی که پیش می آورد ضامن است حتی اگر هیچ تعمدی در میان نباشد و حتی اگر هیچ اشتباهی در کار مرتکب نشود.

اگر با اقدام شخص ناوارد و غیر متخصص فرد یا افرادی بمیرند، جرمی که اتفاق افتاده در صورت غیر عمد «شبه عمد» تلقی می شود. و اگر همان اتفاق در اثر اقدام یک متخصص رخ دهد «خطای محض» محسوب می شود. اگر یک پزشک با سلب مسئولیت از خطر احتمالی عمل جراحی یا هر طبابت دیگر را انجام دهد و بیمار بمیرد، هیچ ضمانتی ندارد. و اگر یک فرد نا آگاه از دانش پزشکی، با سلب مسئولیت از خطر احتمالی عمل جراحی یا هر طبابت را انجام دهد و بیمار بمیرد، او ضامن است. همینطور است اقدام به کارهایی از قبیل برق رسانی، گاز رسانی، تهویه مرکزی، تعمیر دستگاهها و... هر کار کوچک و بزرگ.

البته این مساله در عرصه حقوقی صورت ها و شقوق مختلف و متعددی دارد. مقصود اشاره ای بر کلیات مساله بود.

افراط و تفریط:

قال علی(ع): لا یری الجاهل الا مفراطاً و مفراطاً^۵ علی(ع) فرمود: نمی یابی جاهل را مگر یا افراط کار یا تفریط کار.

۱. همان، ص ۲۴۴.

۲. بحار، ج ۱، ص ۲۱۸.

۳. بحار، ج ۷۸، ص ۳۶۴.

۴. بحار، ج ۷۷، ص ۱۵۰.

۵. نهج البلاغه، قصار، ۶۷.

ممکن است کسی خیلی هم دانشمند باشد اما نسبت به کار معینی بی‌اطلاع و جاهل باشد چنین شخصی نسبت به آن کار با یک فرد بی‌سواد و بی‌اطلاع محض فرقی ندارد. جهل، جهل است از ناحیه هر کس که باشد.

یاد دادن و یاد گرفتن:

انتقال معلومات: اسلام از فرد دانشمند می‌خواهد که دانشش را به دیگران یاد بدهد، از فرد ماهر و متخصص می‌خواهد که دیگران را نیز به تخصص و مهارت برساند. در فرهنگ علمی و آموزشی اسلام آموختن و آموزش دادن به مراکزی مانند مدرسه، حوزه، دانشگاه، هنرستان و مراکز فنی حرفه‌ای محدود نمی‌شود. اسلام در صدد است که (علاوه بر مراکز مذکور) همه جای جامعه محل یاد دادن و یاد گرفتن باشد. یاد دادن یک تکلیف است که به هیچ مکان و زمانی مقید نیست. نماز وقت مشخص، روزه زمان ویژه، حج موسم معین، جهاد شرایط معلوم مکانی و زمانی دارد. اما یاد گرفتن برای کسی که نمی‌داند و یاد دادن برای کسی که می‌داند یک تکلیف است تکلیفی که شرط مکانی و زمانی و یا هر شرط دیگر ندارد، تنها یک جمله هست: حتی الامکان در همه جا و در هر وقت یاد بدهید و یاد بگیرید.

قال الصادق (ع) لكل شیء زکاة و زکاة العلم ان یعلمه اهله: ^۱ امام صادق (ع) فرمود: هر چیزی زکات دارد و زکات دانش یاد دادن آن به اهلش است. به اهلش، نه به هر کسی که از آن در راه منفی استفاده کند. قداست فنون را فراموش کرده و در دزدی به کار گیرد یا در ساختن بمب اتم.

قال رسول الله (ص): افضل الصدقة ان يعلم المرء علماً ثم یعلمه اهله: ^۲ رسول اکرم (ص) فرمود: بهترین صدقه این است کسی چیزی را یاد بگیرد و سپس آن را به برادرش یاد دهد.

قال علی (ع): لا یستحی الجاهل اذا لم یعلم ان یتعلم: ^۳ علی (ع) فرمود: کسی که نمی‌داند چون نمی‌داند نباید از آموختن شرم کند.

قال رسول الله (ص): فاصنع للاخرق. یعنی اشر علیه: ^۴ پیامبر اکرم (ص) فرمود: دستگیری کن شخص ناشی را. یعنی راهنمائیش کن.

قال النبی (ص): لیتوا لمن تعلمون و لمن تتعلمون منه: ^۵ رسول خدا (ص) فرمود: نرمخو باشید با کسی که به او یاد می‌دهید و با کسی که از او یاد می‌گیرید.

قال النبی صلی الله علیه واله: من لم یصبر علی ذلّ التّعلّم ساعة بقی فی ذلّ الجهل ابداً: ^۶ رسول اکرم (ص) فرمود: کسی که خواری یک ساعت آموختن را تحمل نکند در خواری ابدی نادانی می‌ماند.

آموزش دانش ایمنی:

آموزش و انتقال معلومات میان مردم به ویژه میان همکاران چهار بازدهی دارد:
۱- تعلیم و تعلّم فی نفسه یک امر مقدس است و مبارزه با اهریمن جهل است.

۱. بحار، ج ۲، ص ۲۵.

۲. همان مرجع.

۳. بحار، ج ۱، ص ۱۷۶.

۴. بحار، ج ۷۱، ص ۲۹۶.

۵. بحار، ج ۲، ص ۶۲.

۶. بحار، ج ۱، ص ۱۷۷.

۲- بازدهی کار متعلم را بالا می‌برد.

۳- بهره‌وری جامعه را از کار افراد، افزایش می‌دهد.

۴- ایمنی متعلم و همکاران و ایمنی مصرف‌کنندگان فرآورده‌ها، را تامین می‌کند.

ارزش و اهمیت (فردی، اجتماعی اقتصادی، فرهنگی و انسانی) چهارمورد فوق معلوم و مشخص است لیکن یک نوع آموزش هست که حتی از هر آموزش (غیر از آموزش اساس دین) ارزشمندتر و دارای شأن بالا و والائی است و آن آموزش دانش و اصول ایمنی است. ابتدا آیه‌ای می‌خوانیم آنگاه معنی آن را از حدیث بشنویم:

و من احیایا فکائما احیا الناس جميعاً^۱ و هر کس یک نفر را زنده کند مانند آن است که همه مردم جهان را زنده کرده است.

قلت لابی جعفر(ع): قول الله فی کتابه «و من احیایا فکائما احیا الناس جميعاً»؟ قال: من حرق، او غرق...^۲ از امام باقر(ع) معنی آیه «ومن احیایا...» را پرسیدم. فرمود: نجات دادن از حریق، از غرق شدن... یاد دادن مهارت‌ها و تخصص‌ها یکی از عوامل مهم و اساسی ایمنی را تامین می‌کند. زیرا خود مهارت عامل مهمی از عوامل ایمنی و نجات جان هاست. اما یاد دادن دانش ایمنی به طور مستقیم و به عنوان درس ایمنی، هسته و مخ نجات جان‌ها است.

عن ابی عبدالله(ع) قال: معلّم الخیر تستغفر له ذواب الارض، و حیتان البحر و کل صغیره و کبیره فی ارض الله و سمائه^۳ امام صادق(ع) فرمود: همه جنبندگان زمین، ماهیان دریا و هر ریزو درشت در آسمان و زمین خدا (جماد و جاندار) همگی برای «معلم خیر» طلب آموزش می‌کنند.

آموزش دهندگان، یاددهندگان دو گروه اند: معلم خیر، و معلم شرّ یا خود شیطان است و از یاران او. و معلم خیر یا خود پیامبر است و یا از یاران او.

عن رسول الله(ص): یا علی ثلاث من حقائق الايمان: الانفاق من الاقتار، وانصاف الناس من نفسك، وبذل العلم للمتعلم^۴ از پیامبر(ص): یا علی سه چیز از حقیقت ایمان است: کمک به مستمندان در عین تنگدستی، انصاف خواهی از خود در مورد دیگران و یاد دادن دانش به دانش آموزان.

قال امیرالمؤمنین(ع): فانّ الجاهل المتعلم شبيه بالعالم، و انّ العالم المتعسف شبيه بالجاهل^۵ علی(ع) فرمود: بی‌دانشی که در صدد یادگرفتن است مانند اهل دانش است، و اهل دانش بد روش (بد سلیقه) مانند بی‌دانشان است.

و قال: یا کمیل العلم خیر من المال، العلم یحرسک و انت تحرس المال^۶ و فرمود: ای کمیل دانش بهتر از مال است، دانش از تو حفاظت می‌کند و تو باید از مال حفاظت کنی.

توضیح:

۱. سوره مائده، آیه ۳۲.

۲. بحار، ج ۲، ص ۲۰.

۳. همان مرجع، ص ۱۷.

۴. همان مرجع، ص ۱۵.

۵. نهج البلاغه، قصار، ۳۱۲.

۶. نهج البلاغه، قصار، ۱۹۳.

۱- درست است که علم و دانش انسان را از بدی‌ها و شرهای مادی و معنوی - در اشکال مختلف و گوناگون - حفظ می‌کند، لیکن امام(ع) در این بخش از حدیث فقط به «حفاظت ایمنی» توجه دارد. زیرا حفاظت انسان در تقابل با حفاظت مال آمده است.

۲- برخی از فقها رسماً فتوی داده‌اند که: فراموش کردن آموخته‌های خیر و مفید اگر براساس تقصیر باشد، گناه است.
۳- آموختن و تخصص در هر کاری (کار حلال و مفید) واجب کفائی است. و جامعه امت باید در هر کار و رشته‌ای - نظری یا عملی، امور تولیدی یا خدماتی - در حد تامین نیاز عمومی جامعه، متخصص داشته باشد، و اگر در رشته‌ای تعداد افراد متخصص کافی نباشد، آموختن و آموزش و متخصص شدن در آن رشته واجب عینی می‌شود. و این فتوای اجماعی فقها است.

۴- حدیث و توصیه‌های اهل بیت - علیهم السلام - درباره دانش، آموزش برای ایمنی فرد و جامعه، زیاد است، به نمونه‌هایی بسنده شد.

ایمنی و جهل مرکب:

فرد با دانش اگر به دانشش عمل کند یک اصل مهم ایمنی را به جای آورده است. و یک فرد بی‌دانش اگر بداند که بی‌دانش است درصدد «احتیاط» و نیز یادگیری می‌آید، و دیدیم که حدیث این گونه بی‌دانش را در ردیف اهل دانش شمرده است. و همینطور است فرد ماهر و غیر ماهری که به عدم مهارت خود توجه دارد.

اما کسی خطرناک و حادثه ساز است که در عین بی‌دانشی خود را از اهل دانش، و در عین عدم مهارت خود را ماهر بداند.

چنین شخصی مصداق «جاهل مرکب» است که آفت ایمنی خود و دیگران، همکاران، مصرف کنندگان و... می‌باشد و همه را در معرض خطر قرار می‌دهد.

قال علی(ع): کم تلف من صلف: ^۱ علی(ع) فرمود: چه قدر هلاک شده و هلاک کرده است کسی که دچار جهل مرکب شده است.

المنجد: تلف: هلك - اهلکه و افناه.

عن امیرالمومنین(ع): هلك من ادعی: ^۲ از علی(ع): هلاک می‌شود کسی که بغلط خود را اهل دانش بداند.

توضیح: ادعا در این اصطلاح یعنی اعتقاد شخص به یک خصوصیت و ویژگی ای در خود، که فاقد آن است.

قال علی(ع): اعجاب المرء بنفسه يدل علی ضعف عقله: ^۳ علی(ع) فرمود: از خود راضی بودن شخص (جهل مرکب) دلیل سستی عقل اوست.

سه چیز از ضروریات اولیه توسعه و مدنیت است: رهیدن فرد و جامعه از جهل مرکب، دانش و بینش، مهارت.

قال الرضا(ع): تفقهوا و اَلّا اتم اعراب جهال: ^۴ امام رضا(ع) فرمود: دانش و بینش بیندوزیدو گرنه در زمره بادیه نشینان بی‌دانش خواهید بود.

^۱ بحار، ج ۷۸، ص ۱۲.

^۲ بحار، ج ۷۷، ص ۲۳۸.

^۳ بحار، ج ۷۷، ص ۲۳۸.

^۴ بحار، ج ۷۸، ص ۳۴۶.

توضیح: مراد از «فقه» معنای لغوی آن است که شامل هر دانش و بینش در هر رشته، می‌شود. شامل همه آن دانش‌ها و بینش‌ها و مهارت‌ها که بادیه نشینان فاقد آن هستند یعنی همه عوامل توسعه‌ی مدنیت. آخرین حدیث در مورد: دانستن، یاددادن، کاردانی و مهارت، پرتوقعی، درشتکاری و ظریفکاری، متخصصی که از تخصصش سودی به جامعه نمی‌دهد، غیر متخصصی که می‌خواهد متخصصانه کار کند، عالم دینی و غیردینی که دنیا را دوست دارد، دلسوز مردم که به مردم کمک نمی‌کند و متعلمی که با معلّم عناد می‌ورزد:

قال امیرالمؤمنین (ع): عشرة یعتون انفسهم و غیرهم: علی (ع) فرمود: ده کس هم خود را و هم دیگران را به مشقت می‌اندازند:

۱- ذو العلم القلیل یتکلف ان یعلّم الناس کثیراً: کسی که دانسته‌هایش کم است در عین حال می‌خواهد دانش زیاد به دیگران یاد دهد.

۲- والرجل الحلیم ذو العلم لیس بذی فطنة: و شخص بردبار و با دانش که هنر به کارگیری دانش و یاددادن را ندارد.

۳- والذی یطلب ما لایدرک ولا ینبغی له: و شخص پر توقعی که در صدد به دست آوردن چیزی است که به آن نمی‌رسد و سزاوار آن نیست.

۴- والکاذب غیر المتّدد: و زحمتکشی که اهل مدارا و نرمی (با مورد کار و ابزارکار) نیست - درشتکاری می‌کند و ظریفکار نیست.

۵- والمتّدد الذی لیس له مع تؤدته علم: و شخص نرمکار و ظریفکار که با همه ظرافتش فاقد تخصص است.

۶- و عالم غیر مرید للصلاح: و اهل دانش و تخصص که دانش و تخصصش را به کار نمی‌گیرد (قابل توجه مهندسانی که به دنبال تجارت رفته‌اند).

۷- و مرید للصلاح و لیس بعالم: و کسی که در صدد خیر و صلاح است لیکن دانش آن را ندارند.

۸- و العالم یحبّ الدنیا: و عالمی که دنیا را دوست دارد. - قابل توجه اهل تخصص که علم‌شان را فقط برای امور مادی فردی خودشان به کار می‌گیرند.

۹- والرحیم بالناس بیخّل بما عنده: کسی که به مردم دلسوز است لیکن از آن چه دارد از مردم دریغ می‌دارد.

۱۰- و طالب العلم یجادل فیه من هو اعلم فاذا علّمه لم یقبل منه: ^۱ و دانش‌آموز و کارآموزی که با عالم‌تر و ماهرتر از خود مجادله می‌کند و آن چه را که او یاد می‌دهد نمی‌پذیرد.

نکته‌ای در فرهنگ: در فرهنگ جامعه ما دو اصل مهم و شناخته شده‌ای هست بس مهم و اما ناقص:

۱- نکوهیدگی عالم بی‌عمل.

۲- نکوهیدگی عالمی که علمش را به دنیا می‌فروشد.

اما وقتی عالم، دانشمند، کاردان، کارشناس کیست؟ هنگام سخن از ارزش علم و دانش، هر کس اعم از فقیه، پزشک، مهندس، جامعه‌شناس، روان‌شناس، سیاستمدار، متخصص فن و هنر، همه و همه خودشان را اهل دانش و اهل علم می‌دانند.

^۱. بحار، ج ۲، ص ۵۱.

اما به اصل فرهنگی نکوهش «عالم بی عمل» یا «عالم دنیاپرست» می‌رسند، همگی این دو اصل را فقط متوجه علمای دینی می‌دانند و خودشان را از آماج این تیرهای نکوهش کنار می‌کشند کم نیستند اهل دانش و تخصص که علم شان را رها کرده و دنبال تجارت رفته اند یا ذره ذره علم شان را به پول می‌فروشند. و اگر پول و مادیات در میان نباشد حاضر نیستند کوچکترین کار تخصصی را انجام دهند و یا تدریس و تعلیم نمایند. دانش شان فقط ابزار مادیات فردی شان است.

تحصیل کرده‌های ملل استعمارگر سال‌ها خانه و زندگی خود را رها کرده کشورهای جهان سوم را روستابه روستا با اسب و قاطر گشتند، مطالعه کردند، برای هر شهر و روستای ما شناسنامه اقتصادی، فرهنگی، جامعه شناختی، حتی فولکلور شناختی، درست کردند.

و تحصیل کرده‌های ما (معمولاً) هر چه دانشمندتر بر همان میزان نسبت به میز ریاست و میز بی‌کاری مشتری تر. چه قدر مهندس کشاورزی در دشت‌ها، صحراها، مراتع، جنگل‌های سراسر کشور داریم و چه قدر فقط در شهر تهران؟ - ؟. به کار نگرفتن علم و دانش، عاطل و باطل کردن تخصص‌ها، و در عین حال پرتوقعی‌ها، نشان از آن دارد که حتی به فروختن علم به دنیای فردی مان نیز قانع نیستیم، بل می‌خواهیم دانشمان عاطل بماند و مفت بخوریم زیاد هم بخوریم، و باز هم عقب ماندگی‌ها را به حساب مردم و فرهنگ ملت بگذاریم. مسئولیت‌ها و احساس مسئولیت‌ها و عرق مئی، تعصب میهن، انسان دوستی، تعالی خواهی و غیرت دینی، کی برخی از ماها راتکان خواهد داد؟!!

دانش اندوختگانی از ما نیز در خلال جامعه‌های غربی رفتند و هستند اما با منطق مباحثی. دردوران فتودالیته که بر سراسر جهان مسلط بود اگر از مباحثی می‌پرسیدند: چرا در خدمت ارباب هستی و پشت به مردم کرده‌ای؟ می‌گفت: چونکه ارباب به من می‌رسد. اگر از اینان پرسید: چرا مردم را گذاشته و دانشت را در خدمت دیگران گرفته‌ای؟ می‌گوید: چونکه در اینجا به من می‌رسند.

بگذار... و بگذر... که..

بگذار تو این درب برو درب دگر کوب.

تهمت بود آنگاه که خوبی نبود خوب.

ایمنی و: مقادیر و محاسبات

قرآن:

الذی خلق فسوی و الذی قدر فهدی: ^۱ اوست خدائی که آفرید و موزون کرد و اوست خدائی که (هر چیز را) بر اساس اندازه و محاسبات دقیق آفرید و آنگاه (همه آنها را در جهتی) هدایت کرد. و خلق کل شیئی فقدره تقدیرا: ^۲ و هر چیز را آفرید و قدر و اندازه معین به آن داد. و کل شیئی عنده بمقدار: ^۳ هر چیز در نزد (حکمت) خداوند بر اساس اندازه و محاسبه است. انا کل شیئی خلقناه بقدر: ^۴ ما هر چیز را بر اساس اندازه و محاسبه دقیق آفریدیم. حدیث: قال امیرالمؤمنین (ع): قدر ما خلق فاحکم تقدیره و دبره فالطف تدبیره: ^۵ علی (ع) فرمود: بر اساس اندازه‌ها و محاسبه آفرید آن چه را که آفرید، با اندازه گیری مستحکم و دقیق، و پی گیری کرد آن را پی گیری ظریف. قدر: اندازه: مقدار.

قدر: عمل بر اساس اندازه و مقدار: محاسبه‌ای که بر اساس آن عمل شود: محاسبه‌ای و اندازه‌ای که بر اساس آن عمل شده. قدر: فرمول.

قدرها: اندازه‌ها: مقدارها.

قدرها: فرمول‌های حاکم بر جهان: فرمول‌هایی که جهان بر اساس آنها پی ریزی و آفریده شده است. و نیز: فرمول‌هایی که جهان بر اساس آنها اداره می‌شود: قوانین خلقت.

فرمول: رابطه مقادیری دو یا چند چیز با همدیگر در جهت معین.

مقادیر: جمع مقدار

مقدر: چیزی که برای به وجود آمدنش برنامه ریزی و قدر ریزی شده است.

تقدیر: طرح ریزی عملی: برنامه ریزی بر اساس محاسبات و اندازه‌ها جهت به وجود آمدن چیز مورد نظر.

قرآن انسان را «طرح ریز»، «برنامه ریز» و «تقدیر کننده» معرفی می‌کند ذ^۶ او اندیشید و قدر ریزی کرد.

جهان آفرینش اعم از جهان درشت - کهکشان‌ها، منظومه‌ها - و جهان ریز: از اتم، مولکول، سلول، حشره تا... همه بر

اساس یک نظام دقیق اندازه‌ها، مقدارها، قدرها و قدرها آفریده شده است.

قدر در مکان و جایگاه اجزاء: یک طناب کلفت از سوراخ سوزن عبور نمی‌کند، یک مهره نمره ۲ بر بیج نمره ۴ نمی

رود، یک سوپاپ بزرگ در جای سوپاپ کوچک قرار نمی‌گیرد، یک درب کوچک در بگاه بزرگ را نمی‌پوشاند و...

اما این مثال‌هایی که من آورده‌ام همه از اشیا درشت و مسائل واضح و روشن برای همه، بود. تقدیر یعنی محاسبه

دقیق حتی در ریزترین و ظریفترین تناسب‌ها.

۱. سوره اعلی، آیه ۳.

۲. سوره فرقان، آیه ۲.

۳. سوره رعد، آیه ۸.

۴. سوره قمر، آیه ۴۹.

۵. نهج البلاغه، خطبه ۹۰.

۶. سوره مدثر، آیه ۷۴.

قدر در ارتباط یک شیء با اشیاء دیگر: یک مصنوع که اجزاء و اندام‌های آن مطابق محاسبات و قدرها تکمیل شده است باید رابطه آن با سایر اشیاء موجود در محیط عام نیز بر اساس قدرها در نظر گرفته شود. مثلاً رابطه یک خودرو با جاده و نوع جاده، با نوع سوخت، با فرهنگ جامعه، با فرهنگ ایمنی جامعه و...

قدر در مدت و دوام: محصولی که برای کار و استفاده ده ساله ساخته می‌شود الزاماً باید همه اجزای آن برای همان مدت ساخته شود. خانه‌ای که برای ۵۰ سال ساخته می‌شود با ستونی که دوام ۱۵ ساله دارد سازگار نیست و... این نمونه‌ها و مثال‌ها که آوردم مصداق «توضیح و اوضاحت» است لیکن می‌خواستم معنی قدر، تقدیر و مقادیر را بوسیله اینها توضیح دهم.

قال امیرالمؤمنین(ع): **و جعل لكل شیء قدرًا و لكل قدر اجلاً^۱** علی(ع) فرمود: خداوند برای هر چیز اندازه و مقداری و برای هر قدر سرانجامی قرارداده است.

خرد و عقل: نیروئی در انسان که بتواند قدرهای جهان را بشناسد.

تفکر و تعقل: بررسی قدرهای جهان و اندیشیدن در آنها.

علم و دانش: شناخت انسان بر قدرها.

عالم و دانشمند: کسی که در بخشی از قدرهای حاکم بر جهان و انسان (فرد و جامعه) آگاهی و شناخت دارد.

ماهر: کسی که در هنگام کار توان تنظیم بر اساس قدرها را دارد.

ناشی: کسی که در کاری توان تنظیم بر اساس قدرها را ندارد.

استاد و معلم: کسی که در بخشی از قدرها شناخت دارد و به دیگران یاد می‌دهد.

قدر و تدبیر: تدبیر یعنی پی گیری و پشت سر چیزی را گرفتن برای پیش بینی آینده آن چیز. (چه خواهد شد). تدبیر به این معنی یک «تفکر محض» است در مورد چیزی.

معنی دوم تدبیر: قرار دادن چیزی در بستر جریان معینی از قدرها تا بدان صورت که مورد نظر است در آید (چه باید بشود). تدبیر بدین معنی یک عمل است بر اساس قدرها و فرمول‌های جهان هستی.

گرچه از اول این کتاب سعی کرده‌ام تا جایی که ممکن است از حدّ «ساده نویسی» خارج نشوم و خطابم با همه مردم باشد، اما گویا در این بخش برخی از عبارات‌ها بوی دیگری می‌دهد، که..

ایمنی: توجه به مقادیر و محاسبات، اولین و مهمترین اصل است در هر کار و در هر محیط کار.

انبوهی فرآورده‌ها، وفور محصولات، ظرافت کیفی و کارائی آنها در اینجا در مد نظر من نیست زیرا نه در مقام طرح مسائل اقتصادی هستم و نه در صدد مرغوبیت محصول. موضوع بحث من ایمنی است. شناخت قدرها و تدبیر نظری و عملی آنها و کار براساس آنها، جان و روح ایمنی است. میزان ایمنی در یک جامعه - فلان جامعه چه حد ایمنی دارد - بسته به «فرهنگ محاسبات در کار» است. و دقیقاً می‌توان یک فرمول ریاضی نوشت:

میران ایمنی در جامعه = میزان اهمیتی که آن جامعه به محاسبات قدرها می‌دهد.

میزان عدم ایمنی در جامعه = میزان عدم آگاهی از محاسبات قدرها (و فله کاری و گتره کاری) آن جامعه.

اگر دو قطار در یک جامعه‌ای که دقت در محاسبات از ویژگی آن جامعه است، با هم تصادف کنند تعداد تلفات ۳ تا

۴ نفر می‌شود اما اگر همان تصادف در یک جامعه جهان سومی رخ دهد تعداد تلفات از صدها نفر می‌گذرد.

^۱ نهج البلاغه، خطبه ۱۸۲.

قال علی(ع): تذلل الامور للمقادیر حتی يكون الحتف في التدبیر: ^۱ علی(ع) فرمود: امور و کارها در قبال مقادیر ذلیل و مهار شده می‌شوند تا جائی که مرگ طبیعی نیز در اثر نقص در تدبیر، است.

توضیح:

۱- یعنی اگر قدرها و مقادیرها به طور همه جانبه و کامل برای انسان شناخته شوند، او می‌تواند از هر پیش آمد نامطلوب جلوگیری کند. امور و کارها بوسیله تدبیر و محاسبات قدرها قابل کنترل هستند، نه تنها بوسیله مقادیر از مرگ غیر طبیعی می‌توان جلوگیری کرد بل اگر نقص در تدبیر محاسبات نباشد مرگ طبیعی نیز پیش نمی‌آید.

۲- درست است انسان هرگز در شناخت فرمول‌های هستی و قدرهای آن، بدان حد نخواهد رسید، لیکن امام(ع) می‌خواهد اهمیت و کارائی «محاسبه گری» را به ما بفهماند.

۳- کار و عمل براساس مقادیر در عین اینکه بازدهی، بهره‌وری و استحکام را در پی دارد و تامین ایمنی نیز هست، در جای خود یک یادگیری و افزودن دائمی بر معلومات شخص می‌افزاید:

قال الامام ابو الحسن الثالث(ع): المقادیر تریک مالم یخطر ببالك: ^۲ امام هادی(ع) فرمود: توجه به مقادیر می‌شناساند برای تو (رموز و دقایقی) را که به ذهنت خطور نمی‌کردند.

قال امیرالمؤمنین(ع): التدبیر قبل العمل یؤمنک من التدم: ^۳ علی(ع) فرمود: محاسبات قبل از عمل، تو را از پشیمانی ایمن می‌کند.

قال الرضا(ع): من طلب الامر من وجهه لم یزل فان زل لم یخذله الحیلة: ^۴ امام رضا(ع) فرمود: هر کس کار را بر اساس محاسبه و راه‌های مشخص آن، انجام دهد با لغزش مواجه نمی‌شود و اگر لغزشی در کارش باشد ره چاره‌ها او را خوار نمی‌گذارند.

ایمنی و تجربه

قال امیرالمؤمنین(ع): العقل عقلا ن: عقل الطبع و عقل التجربة: ^۵ علی(ع) فرمود: خرد دو نوع است: خردی که در آفرینش انسان در وجود او آفریده می‌شود و خردی که خود او با تجربه به دست می‌آورد. بنابراین شخص با تجربه دو عقل دارد: عقل و قوت تشخیصی که هنگام خلقتش به او داده‌اند، و عقل یا نیروی تشخیصی که خودش با تجربه به دست آورده است.

قال علی(ع): و فی التجارب علم مستأنف: ^۶ علی(ع) فرمود: در تجربه‌ها دانش مجدد، هست.

دانش دو نوع است: نظری و تجربی، اگر دانش نظری به تجربه نیز برسد دانش مجدد و «علم دوباره» می‌شود.

قال امیرالمؤمنین(ع): کل معونة تحتاج الی التجربة: ^۷ علی(ع) فرمود: هر نوع معونه نیازمند تجربه است.

معونه: کمک گیری: استفاده: بهره جوئی از طبیعت و اجزای آن: کسب و کار.

^۱ نهج البلاغه، قصار، ۱۶.

^۲ بحار، ج ۷۸، ص ۳۶۹.

^۳ بحار، ج ۷۱، ص ۳۳۸.

^۴ بحار، ج ۷۸، ص ۳۵۶ و نیز، ج ۷۱، ص ۳۴۰.

^۵ بحار، ج ۷۸، ص ۶.

^۶ بحار، ج ۷۷، ص ۲۸۵.

^۷ بحار، ج ۷۸، ص ۷.

بنابر حدیث‌های فوق، افراد در کارها و شغل‌های تجربی بشرح زیر هستند:

| | | |
|--------------------|---|------------------------|
| با دانش و با تجربه | ← | دارای دو عقل و دو دانش |
| بی‌دانش و با تجربه | ← | دارای دو عقل و یک دانش |
| با دانش و بی‌تجربه | ← | دارای یک عقل و یک دانش |
| بی‌دانش و بی‌تجربه | ← | تنها عقل بالقوه دارد |

} افراد عاقل

ایمنی: به جدول بالا دقت کنید، به کار کدام یک از چهار ردیف بیشتر اطمینان می‌کنید؟ درست بترتیبی که در جدول آمده است با همان ترتیب می‌توان اطمینان کرد.

اینجاست که به پیام حدیثی که به علی(ع) منسوب است. «التجربة فوق العلم: تجربه ارزشمندتر از علم است» می‌رسیم. گر چه هر چه گشتم مدرک این حدیث را نیافتم^۱ اما در جایی که ایمنی معیار است پیام آن یک حقیقت است. محصول کار فرد مجرب سالم و قابل اطمینان و دارای شرایط ایمنی می‌باشد. چنین محصولی ایجاد حادثه نمی‌کند و یا دستکم احتمال حادثه ناگوار در مورد آن کمتر است. فرد مجرب در حین کار نیز قابل اطمینان است و حادثه به بار نمی‌آورد و یا احتمال حادثه در مورد فعالیت او کمتر است. بشرط اینکه تجربه اش را به کار گیرد:

قال علی(ع): الشقی من حرم نفع ما اوتی من العقل التجربة: ^۲ علی(ع) فرمود: بدبخت کسی است که نتواند از عقل و تجربه‌ای که به او داده شده بهره جوید.

عبرت گیری از تجربه‌ها:

قال علی(ع): العاقل من وعظته التجارب: ^۳ علی(ع) فرمود: عاقل آن است که تجربه‌ها موعظه او باشند.

قال امیرالمؤمنین(ع): خیر ما جرّبت ما وعظک: ^۴ علی(ع) فرمود: بهترین تجربه تو آن است که موعظه تو باشد.

قال علی(ع): و لواء عبرت بما مضی حفظت ما بقی: ^۵ علی(ع) فرمود: اگر از آن چه گذشته عبرت بگیری آینده را حفظ می‌کنی.

حفظ تجربه‌ها:

قال امیرالمؤمنین(ع): و من التوفیق حفظ التجربة: ^۶ علی(ع) فرمود: حفظ تجربه از توفیقات انسان است - آدم موفق کسی است که تجربه‌هایش را حفظ کند.

قال علی(ع): ومن العقل حفظ التجارب: ^۷ و نیز فرمود: حفظ تجربه‌ها نشان عاقل بودن است.

^۱ در تدوین این کتاب هیچ استفاده‌ای از رایانه نشده است، گاهی برای یافتن یک حدیث چهار صد صفحه مطالعه شده است.

^۲ نهج البلاغه، کتاب ۷۸.

^۳ بحار، ج ۷۷، ص ۲۱۲.

^۴ نهج البلاغه، کتاب ۳۱.

^۵ نهج البلاغه، کتاب ۴۹.

^۶ نهج البلاغه، قصار، ۲۰۲.

^۷ نهج البلاغه، کتاب ۳۱.

توضیح: مفهوم این سخن این است که: فراموش کردن تجربه ها یا عدم استفاده از آنها، نشان بی‌عقلی است. **حفظ تجربه ها در شخصیت جامعه:** حفظ تجربه دو نوع است: تجربه فردی توسط خود فرد، که هر فرد سعی کند آموخته‌ها و تجربه‌های فردی خود را فراموش نکند و یا آنها را بدون استفاده رها نکند.

نوع دوم عبارت است از حفظ تجربه در شخصیت جامعه: هر تجربه فردی و نیز گروهی، در درون جامعه به دست می‌آید. باید این تجربه‌ها در شبکه تعاطی و داد و ستد عمومی و بده بستان‌های علمی، فرهنگی و فنی به جریان افتد. بدین سان با انتقال تجربه‌ها اندوخته تجربی جامعه افزون شود. به عبارت دیگر: بایستی تجربه‌های فردی به شخصیت جامعه منتقل شود. جامعه زنده آن است که داشته‌های مثبت افراد به شخصیت جامعه منتقل شود و جامعه مرده آن است که داشته‌های منفی افراد به شخصیت آن منتقل شود.

انتقال تجربه از شخصیت فرد به شخصیت جامعه - هر تجربه ای در جهت هر هدفی باشد، اقتصادی، فنی، اخلاقی، زیستی، حتی سیاسی - علاوه بر اینکه در مسائل مربوط به آن هدف و موضوع مفید و کار ساز می‌باشد، ایمنی آفرین نیز هست، اگر جامعه و مردم همه کارهای شان را سالم و صحیح انجام دهند خود به خود ایمنی حاصل شده است. اگر تجربه ها بوسیله انتقال، به فرهنگ عمومی تبدیل شوند در حقیقت ایمنی «فرهنگ» شده است و تا زمانی که تجربه‌ها در محدودیت فردی بمانند مقوله‌ای بنام ایمنی و رعایت آن در جامعه کم‌رنگ خواهد بود و هر آن چه هم باشد غیر علمی و غیر فنی خواهد بود. دانش ایمنی و متخصص علم ایمنی در جامعه جایگاه خود را نخواهد یافت. و مثل امروز به جای مراجعه به متخصصین ایمنی معمولاً با مسائل و اصول آن عوامانه برخورد خواهد شد.

مدیریت و بی‌تجربگی:

شاید گفته شود سخن از ایمنی است با مدیریت چه کار - ؟. اگر نتوانیم بگوئیم اکثر حوادث ناگوار ناشی از سوء مدیریت است که نمی‌توانیم بگوئیم، دستکم می‌توان گفت: اولاً برخی از حوادث ناگوار در محیط‌های کار، ناشی از سوء مدیریت است. ثانیاً یکی از کمبودها و نقصها در مراکز کار که منجر به حادثه می‌شود «عدم تبادل تجربه‌های حاصل از کم و کیف حادثه‌ها» میان مدیران است. اگر بناست کارمندان و کارگران تجربه‌های شان را در نحوه کار و فنون کار به همدیگر منتقل کنند، مدیران نیز باید چون و چرای حادثه‌ها را دقیقاً بررسی کنند و به همدیگر - در مراکز سراسر کشور - منتقل کنند تا حوادث و منشأهای گوناگون آنها شناخته شود و از تکرار آنها جلوگیری شود. برای مدیریت (هر مدیریت به ویژه مدیریت مراکز کار گری) تنها دانش مدیریت یا مدرک عالی آن، کافی نیست. و از دیدگاه ایمنی آن چه مهم است تجربه است:

قال الصادق(ع): لا یطمعنّ القلیل التّجربة المعجب برأیه فی ریاسة: ^۱ امام صادق(ع) فرمود: شخص بی‌تجربه گرچه نسبت به توانائی خود مغرور باشد هرگز نباید هوس مدیریت کند.

مراد از «ریاسة» در این حدیث مدیریت است زیرا ریاست طلبی و طمع کردن در ریاست، با هر معنی (با تجربه یابی تجربه) از دیدگاه اسلام نکوهیده است.

کیفیت گرائی عامل دیگر ایمنی

قرآن: لا تکنونوا کالتی نقضت غرلها: ^۱ مانند آن زن نباشید که رشته خود را پنبه می‌کرد.

^۱. بحار ج ۷۵، ص ۹۸.

فتبارك الله احسن الخالقين: ^۲ پس همیشه (دائماً) خیر رسان است خدا و نیکو خلق کننده خلق کنندگان است.

توضیح:

۱- گفته اند انسان زیباترین موجود جهان است. خداوند در این آیه پس از شرح مراحل آفرینش انسان (به اصطلاح) به خودش آفرین می‌گوید که انسان را با چه کیفیت و زیبایی آفریده است.

۲- این تنها آیه ای است که خداوند عنوان «خالق» را به بندگانش نیز داده و اهل فن و سازندگی را خالق نامیده است. بدیهی است کار بی کیفیت در نظر مردم مردود است تا چه رسد که خداوند به انجام دهنده‌ی آن لقب خالق بدهد. یک انسان وقتی سزوار این لقب است که کارش در کمال کیفیت باشد.

و لا تلقوا باید یکم الی التهلکة و احسنوا ان الله یحب المحسنین: ^۳ خودتان را بدست خویش به هلاکت نیفکنید و عمل را نیکو انجام دهید که خداوند نیکو انجام دهندگان را دوست دارد.

توضیح:

۱- این آیه که پایگاه فقهی ایمنی است با «نیکو انجام دادن» قرین شده است و به رابطه ایمنی و کیفیت در کارها اشاره دارد.

۲- در ترجمه لفظ «محسنین»، کلمه «نیکو انجام دهندگان» آوردم در حالی که معمولاً آن را به «نیکوکاران» ترجمه می‌کنند. این ترجمه را برای دلایل زیر انتخاب کردم:

الف) در فرهنگ عمومی ما «نیکوکار» در مقابل «بدکار» که به معنی «مجرم» است استعمال می‌شود. یعنی اگر کسی از جرم‌ها پرهیز کند او نیکوکار است. در این اصطلاح کار نیکو یعنی کاری که جرم نیست. این کاربرد «حقوقی محض» است. عمل مراتب دارد: بدتر، بد، خوب، خوبتر. بدتر و بد که اساساً «نیکو» نیستند اما پرداختن به عمل خوبتر در مقابل عمل خوب، باز مصداق نیکوکاری است که اصطلاح دوم در فرهنگ عمومی همین کاربرد را دارد. مثلاً به کسی که راه، مدرسه و بیمارستان می‌سازد نیکوکار می‌گویند. لیکن این نیز یک کاربرد حقوقی و اجتماعی محض، است. در آیه دوم دیدیم که نیکوکاری، در عمل آفرینشی و خالقیت نیز به کار رفته است که به معنی نیکو انجام دادن است و عمل را با کیفیت مطلوب بل با کیفیت عالی به جای آوردن را در نظر دارد.

ب) قرین بودن جمله «احسنوا والله یحب المحسنین» با «لا تلقوا بایدیکم الی التهلکة» اشاره است بر اینکه مراد از نیکوکاری در این آیه تنها کارهای حقوقی و اجتماعی نیست، زیرا همه فقها این آیه را بنام «آیه تهلکه» شامل هر حرکت و عمل و کار که خطر جانی یا عضوی را داشته باشد، گرفته اند نه فقط کارهای حقوقی و اجتماعی، پس ادامه آن نیز با همین شمول می‌باشد. بنابراین مراد هم نیکوکاری با معنی اول و هم نیکوکاری با معنی دوم است که به صورت زیر می‌شود:

احسنوا ان الله یحب المحسنین: هم به کارهای خوب (غیر بد) بپردازید و هم آنها را با کیفیت خوب انجام دهید.

قال علی(ع): الثاس ابناء ما یحسنون، و قدر کل امرء ما یحسن: ^۴ علی(ع) فرمود: مردم فرزندان آن چیزی هستند که آن را بهتر انجام می‌دهند، و قیمت هر کس آن چیزی است که می‌تواند آن را نیکو انجام دهد.

۱. سوره نحل، آیه ۹۲.

۲. سوره مومنون، آیه ۱۴.

۳. سوره بقره، آیه ۱۹۵.

۴. بحار، ج ۷۸، ص ۴۶.

هر کس فرزند مهارت خودش است. کسی که از تبار و خاندان بزرگ است اما نمی‌تواند کاری را با کیفیت خوب انجام دهد، در نظر مردم فاقد هر نوع ارزش است.

و قال ايضاً: قيمة كل امرء ما يحسنه^۱: باز فرمود: قیمت هر کس آن کاری است که آن را نیکو انجام می‌دهد. ارزش و قیمت وجود هر کس همان کاری است که توان نیکو انجام دادن آن را دارد. کسی که هیچ کاری از دستش نمی‌آید یا هیچ کاری را نمی‌تواند با کیفیت مطلوب انجام دهد وجودش ارزش و بهائی ندارد.

سید رضی به عنوان یک ادیب و سخن شناس با دقت، در ذیل این حدیث می‌گوید: این سخنی است که نمی‌تواند برایش قیمت تعیین کرد، و هیچ سخن حکیمانه ای نمی‌تواند هم وزن این سخن باشد، و هیچ سخنی به پای این کلام نمی‌رسد.

وقال ايضاً: لكل شيء قيمة و قيمة المرء ما يحسبه^۲: باز فرمود: هر چیز قیمتی دارد و قیمت شخص کاری است که می‌تواند آن را نیکو انجام دهد.

معلوم می‌شود که علی(ع) این سخن را در موارد زیادی تکرار می‌کرده است و سعی می‌کرده مردم را به «اهمیت کیفیت گرائی» رهنمون باشد و به کیفیت گرائی در کانون فرهنگ جامعه جایگاه شایان بدهد.

قال علی(ع) كل رفعة يحتاج الى حسن احوثة، و كل سرور يحتاج الى امن^۳: علی(ع) فرمود: هر ترقی نیازمند یک ابتکار است و هر شادی نیازمند ایمنی است.

کیفیت گرائی معیار ایمنی است، هر کار با کیفیت دارای شرایط ایمنی است و هر کار بی کیفیت علاوه بر فقدان عنصر زیبا شناختی فاقد عنصر ایمنی نیز هست. نیکو انجام دادن، به کیفیت پرداختن، لزوماً تعداد زیادی از اصول ایمنی را - که از آغاز کتاب تاکنون بحث و بررسی شده اند - در بردارد، از قبیل:

- ۱- فرد کیفیت گرا لزوماً ظریفکار است و درشتکار نیست.
 - ۲- فرد کیفیت گرا لزوماً اصول رابطه با ابزار را رعایت می‌کند.
 - ۳- فرد کیفیت گرا لزوماً دقت (دقیق بودن کار) و استحکام را مراعات می‌کند.
 - ۴- فرد کیفیت گرا لزوماً آهنگ نسلانی کار را دارد.
 - ۵- فرد کیفیت گرا لزوماً با مورد کار و ابزار کار رابطه صمیمانه را دارد.
 - ۶- فرد کیفیت گرا لزوماً عشق و نشاط کار را دارد.
- میان کیفیت گرائی و نشاط رابطه تعاطی، داد و ستد، دیالکتیک، وجود دارد. نشاط کیفیت گرائی را تقویت می‌کند و کیفیت گرائی بر نشاط می‌افزاید.
- ۷- فرد کیفیت گرا یا شخص مجرب است یا به دنبال تجربه اندوزی است.
 - ۸- فرد کیفیت گرا یا دانش کار را دارد و یا در صدد دانش اندوزی است.
 - ۹- فرد کیفیت گرا لزوماً و الزاماً بر اساس محاسبات و مقادیر، کار می‌کند. گتره، فله ای، زور کی کار نمی‌کند.
 - ۱۰- فرد کیفیت گرا در حین کار حادثه نمی‌آفریند یا دستکم احتمال آن کمتر است.

۱. خصال، ج ۲، ص ۴۵ - نهج البلاغه، قصار، ۷۸.

۲. بحار، ج ۶۵، ص ۴۹.

۳. بحار، ج ۷۸، ص ۷.

۱۱- محصول با کیفیت در عمر مفید و طول مصرف، حادثه نمی‌آفریند و یا دستکم احتمال آن کمتر است.

۱۲- فرد کیفیت گرا در کار گروهی لزوماً اهل هماهنگی است.

همینطور است شرکت کیفیت گرا، کار خانه کیفیت گرا. و... مدیر کیفیت گرا و مدیریت کیفیت گرا.

هر کدام از ردیف‌های یازده گانه فوق عنوان فصل یا بخشی از این کتاب بود که گذشت. ردیف دوازدهم نیز در پی

همین بخش خواهد آمد. و بدین ترتیب می‌بینیم که کیفیت گرائی معیار ایمنی است.

کیفیت گرائی و شخصیت شخص: کیفیت گرائی ابعاد مثبت شخصیت شخص را نیز نشان می‌دهد که:

۱- کیفیت نیکوی محصول، نشان دهنده سلامت روانی فرد، است:

قال امیرالمؤمنین(ع): بذل المجهود زينة النفس: ^۱ علی(ع) فرمود: به کار گرفتن تمام استعداد در کار، زیبایی شخصیت

است.

۲- کیفیت گرائی نشان می‌دهد که شخص در قبال کار، مصرف کننده محصول، مردم و جامعه، امین است و

شخصیت روانی او از بیماری روانی «خیانت» منزّه است. همان طور که کاستن از کیفیت ریشه در بیماری روانی خیانت،

دارد.

۳- به خود و شخصیت خود و به نیروی کاری خود ارزش قائل است که «قيمة كل امرء ما يحسنه». و:

قال ابوالحسن الثالث(ع): من هانت عليه نفسه فلا تأمن شره: ^۲ امام هادی(ع) فرمود: کسی که برای خود ارزشی قائل

نیست از شر او ایمن مباش.

کسی که به کیفیت کارش اهمیت نمی‌دهد اهمیتی برای خود نیز قائل نیست پس نه کار او همراه با ایمنی است و نه

محصول کارش و نه خودش.

۴- ذوق هنری، روحیه زیبایی خواهی، و حس سود رسانی به دیگران، و در یک کلام: کمال انسانی خویش را نشان

می‌دهد:

عن ابی عبدالله فی قول الله عزوجل «و جعلنی مبارکاً اینما کنت» ^۳ قال: نفاعاً: ^۴ امام صادق(ع) در تفسیر این آیه که

خداوند از زبان حضرت عیسی نقل می‌کند «خداوند من را مبارک آفریده هر جا که باشم» فرمود: یعنی خداوند من را

نسبت به دیگران نفع رسان و سودمند آفریده است.

قال رسول الله(ص): اذا عملت عملاً فاعمل بعلم وعقل و ایاک و ان تعمل بغير تدبیر و علم، فانه جل جلاله يقول «ولا

تکونوا کالتي نقضت غزلها من بعد قوة انکاثاً» ^۵ پیامبر اکرم(ص) فرمود: وقتی که کاری را می‌کنی آن را بر اساس علم و

عقل انجام بده (یعنی در کیفیت آن دقت کن) و مبدا کاری را بدون آینده نگری و بدون دانش انجام دهی، زیرا خداوند

می‌فرماید: مانند آن زن نباشید که رشته خود را پنبه می‌کرد و پس از محکم کاری شکسته کاری می‌کرد.

توضیح: یعنی کسی توان انجام کار با کیفیت را دارد و کاری را با استحکام انجام می‌دهد لیکن عیبی، نقصی، بی

کیفیتی‌ای، در آن می‌گذارد که محصول کار را با شکسته شدن یا پاره شدن همراه می‌کند.

^۱ بحار، ج ۷۸، ص ۸۰.

^۲ بحار، ج ۷۸، ص ۳۶۵.

^۳ سوره مریم، آیه ۳۱.

^۴ بحار، ج ۷۵، ص ۲۴.

^۵ سوره نحل، آیه ۹۲ - بحار، ج ۷۷، ص ۱۱۰.

نادیده گرفتن کیفیت ظلم است:

سمعت ابا عبدالله(ع) يقول: من زرع حنطة في ارض فلم يترك ارضه و زرعه، و خرج زرعه كثير الشعير، فبظلم عمل في ملك رقبة الارض...^۱ امام صادق(ع) می فرمود: هر کس در زمینی زراعت کند، زمین را پاکیزه و آماده نکند یا کاشتن آن را با کیفیت مطلوب انجام ندهد و (مثلاً) گندمش آمیخته با جو شود، پس کارش ظلم است نسبت به رقبه زمین. و در کارخانه ریسندگی ستم است بر دستگاه، نخ، نیروی کاری همکاران. و در کارگاه چوب بری ستم است بر جنگل، چوب، دستگاه و... و در خودروسازی... لوازم خانگی سازی... و...

و اگر شخص صاحب کار یا شخص مدیر از کیفیت صرف نظر کند او ستمگر است. به ادامه حدیث بالا توجه کنید: او بظلم لمزارعه و اگرته، لان الله يقول «فبظلم من الذين هادوا حرمنا عليهم طيبات احلت لهم»^۲ و یا چنین صاحب زمین و مالک کشتزاری، کارش ستم است بر کشتگران و کارگران. و خداوند این گونه رفتار را در قرآن ظلم نامیده است آنجا که می فرماید: بخاطر ظلمی که یهودان (بر نعمت ها و عوامل تولید نعمت) کردند حرام کردیم برای شان گواراهائی را که قبلاً برای شان حلال بود.

آن صاحب مرکز تولید که با مشاهده گرمی بازار از کیفیت محصول می کاهد تا به کمیت بپردازد علاوه بر هر تخلف، به کارگران آن مرکز نیز ظلم کرده است. حتی اگر این کاستن بخاطر آسایش کارگران باشد. ستم است بر اشخاص و اشیاء زیاد که نمونه هایش ذکر شد و به ویژه ستم بر چیزی که «ایمنی» نامیده می شود.

کیفیت گرائی تا چه حد؟ تا جائی که حدیث بالاتر تعیین کرد «بذل المجهود»: سعی و کوشش برای کیفیت تا جائی که از دانش، سلیقه، تخصص، تجربه، هنر و مهارت مان ساخته است، که:

قال رسول الله(ص): العلم وديعة الله في ارضه، والعلماء امنائه عليه، فمن عمل بعلمه ادّى امامته، و من لم يعمل بعلمه كتب في ديوان الله من الخائنين:^۳ رسول اکرم صلی الله(ص) فرمود: دانش و دانستن امانت خداوند است در زمین، و اهل دانش امانتداران خدا هستند، پس هر کس به دانشش عمل کند امانت خدا را به جای آورده است و هر کس به دانش خویش عمل نکند نامش در دیوان خدا در ردیف خائن ها ثبت می شود.

ایمنی و هماهنگی در کار گروهی

قرآن: تعاونوا على البرِّ والتقوى: همکاری کنید بر اساس نیکی و تقوی.

کار فردی و یکنفره از جهت ایمنی کمتر با خطر و حادثه همراه است یک فرد در کار گاه خودش یک برنامه و یک سلیقه واحد را اعمال می کند. جای هر چیزی و جایگاه هر حرکت برایش معین است. در این شرایط اشتباه و خطا کمتر رخ می دهد. اگر حادثه ای پیش آید منشأش از خصلت یا نوع رفتار یک فرد است از قبیل: سهل انگاری، درشتکاری، عدم مهارت یا عدم نشاط است، نه از چگونگی روابط و برخورد روحیه ها و تعامل سلیقه ها. و چون در محل کار یک فرد رخ می دهد ضایعه کمتری به جای می گذارد.

اما در کار گروهی موارد بینش ها، چگونگی تعامل سلیقه ها، برخورد اندیشه ها، تقابل شخصیت ها و... منشأ حوادث گوناگون ناگوار می شوند که هیچکدام از آنها در کار فردی، بروز ندارند. و مهم این است که این نوع از حوادث «غیر

۱. بحار، ج ۱۰۳، ۱.

۲. سوره نساء، آیه ۱۶۰.

۳. بحار، ج ۷۷، ص ۱۶۶.

قابل پیش‌بینی تر» از انواع دیگر است زیرا مساله به «جنبه سیال» انسان مربوط می‌شود آن چه این حوادث را می‌سازد نه اجسام فیزیکی است و نه حالات معین بل معمولاً یک سری حالات انسانی است که مکان و زمان و چگونگی بروز آنها هرگز قابل پیش‌بینی نیست. اگر بشر با پیشرفت علم و دانش یا با هر و سیله‌ای بتواند برخی از حوادث را ریشه کن کند این نوع را نخواهد توانست از بین ببرد تنها هدفی که در این مورد هست کاستن از تعداد آنهاست با کوشش درمحدود کردن هرچه بیشتر زمینه آنها.

از طرفی گزیری و راه‌گریزی از کار گروهی برای جامعه وجود ندارد. پس ره چاره منحصر می‌شود بر ایجاد یک هماهنگی زنده و دقیق. مقصودم از «زنده» ایجاد یک ارگانیسم حساس است شبیه ارگانیسم یک بدن. همان طور که اگر در نقطه‌ای از بدن، اندامی یا عضو کوچکی یا حتی یک سلول واحدی دچار نقص شود سرتاسر بدن، همه اندام‌ها و عضوها از آن مطلع می‌شوند، یک محیط کار گروهی نیز باید چنین باشد. بنابراین در کار گروهی یک منشأ بزرگ برای حادثه وجود دارد بنام «عدم اطلاع رسانی» یا «عدم اطلاع یک عضو از وضعیت دیگری که در گوشه‌ای از محیط کار خواه در عضو دیگر یا شیئی دیگر، رخ می‌دهد». بایستی یک سیستم اطلاع رسانی قوی و دقیق وجود داشته باشد و قویاً رعایت شود تا همگان در جریان عیب‌ها، نقص‌ها، حضور مواد آتش‌زا، مواد منفجره، مواد مسموم کننده، فرسودگی‌ها، و... قرار بگیرند. بعضی‌ها از آگاهی کارکنان و کارگران در مورد هر عیب و نقص می‌ترسند و این ترس خودشان را توجیه علمی می‌کنند. اما مسلم است که از جهل هیچ سودی بر نمی‌خیزد. بهره‌جوئی از غافل و ناآگاه بودن افراد زیر دست، در طول قرن‌ها در سبک و شیوه فئودالیته امتحانش را داده است که تا این شیوه از جامعه‌ای بر چیده نشده توسعه به آن راه نیافت.

خطرناکتر از آن، نسخه‌ای است که از ناحیه برخی دیگر ارائه می‌شود: برقراری یک سیستم شبه نظامی، خشک و بی‌جان، منهای صمیمیت‌ها، خالی از روح انسانی. این سیستم تقریباً در جامعه‌های غربی در مراکز کاری تا حدی وجود دارد لیکن نه بصورت نسخه‌ای مطلوب برای مراکز کار گروهی بلکه وضعیتی است برخاسته از چگونگی متن جامعه و یک پدیده قهری است که خود را بر مدیریت تحمیل کرده است نه چیزی که مدیریت آن را ایجاد کرده باشد.

«نظم نظامی» با «هماهنگی» فرق ماهوی دارد. آن «ناقص نشاط» است، این «نشاط آور». اهمیت نشاط در ایمنی و نقش آن در افزایش بهره‌وری وقتی کاملاً روشن خواهد شد که متخصصین جهان همان طور که در مورد «خواب قیلوله» به تازگی بر کنه موضوع پی برده‌اند، در مورد نشاط نیز به دیدگاه اسلام برسند. گاهی در متون غربی که در موضوع ایمنی تدوین شده‌اند سخن از نشاط به میان می‌آید اما توجه کامل به نقش آن نمی‌شود.

تقسیم وظایف، و نیز تقسیم موقعیت‌های مکانی، کافی نیست. آن هماهنگی که بتواند از حوادث جلوگیری کند عبارت است از یک سیستم زنده. و این سیستم باید بر اساس سه اصل باشد:

۱- تعاون و همکاری برای ایجاد هماهنگی. تعاون یعنی همکاری ارادی اعضاء نه همکاری در اثر ترس از اخراج یا زور: (تعاونوا).

۲- تعاون با انگیزه یک احساس انسانی، نیکی‌گرائی، احساس یک انسان برای کنترل اهریمن حادثه: (علی‌البر).

۳- تعاون بر اساس تقوی: همکاری‌ای که بر اساس نفع مادی شخصی، یا فردی نباشد. شعار همکاری برای کنترل اهریمن حادثه این نیست: **بیائید خودمان را از حادثه حفظ کنیم.** زیرا «خودمان» به زودی به «خودم» تبدیل می‌شود و این یعنی «نقض هماهنگی».

شعار این است: **بیائید همکارانمان را از حادثه حفظ کنیم.** و این شعار بدون سه اصل فوق امکان‌پذیر نیست.

اشتباه نکنیم این عصر و زمانه وانفسا، هر چه و انسفاتر شود باز اصل فوق درمورد هماهنگی سر جای خود هست و کار آئی خود را دارد و خواهد داشت.

هماهنگی یعنی استهلاک فردیت فرد در شخصیت جامعه (جامعه کوچک گروه کار) پس لازم است از هر نوع مطرح کردن «فردیت» پرهیز شود مثلاً این شعار نیز صحیح نیست: **سعی می‌کنم همکارم را از حادثه حفظ کنم. یا: سلامتی و ایمنی همکارانم برایم ارزش دارد.** این صیغه‌های متکلم وحده علم کردن فرد در تقابل با جمع است نه در جهت سود جمع و هماهنگی.

اجازه بدهید معنی آیه را تکمیل کنم: کار گروهی سه نوع می‌تواند باشد:

۱- بدون تعاون و هماهنگی. که منفی و مردود است.

۲- با تعاون و هماهنگی بر اساس برّ و تقوی: شرح داده شد.

۳- با تعاون و هماهنگی بر اساس حس سود جوئی فردی: این هماهنگی زود شکننده است و تبدیل به ضد تعاون و ضد هماهنگی می‌شود.

مثال: تعاون و همکاری یک گروه قاچاقچی، خیلی دقیق و منظم و همراه با از جان گذشتگی است. اما با بروز کوچکترین چاشنی سودجوئی فردی فوراً سیستم متلاشی شده و اعضا همدیگر را می‌شکنند.

باز در اینجا می‌رسیم به «قاعده حصر» تعاون و هماهنگی یا وجود ندارد و یا به یکی از دو صورت بالا است. اینک آیه را با تتمه‌اش از نو بخوانیم: **تعاونوا علی البرّ والتّقوی ولا تعاونوا علی الاثم والعدوان: همکاری و هماهنگی کنید بر اساس برّ و تقوی و در جهت این دو. و همکاری و هماهنگی نکنید بر اساس گناه و عدوان و نه در جهت این دو.**

قرآن: تحسبهم جميعاً و قلوبهم شتى ذلك بانهم قوم لا یعقلون:^۱ آنان به نظر هماهنگ می‌آیند در حالی که قلب‌های شان متفرق است و علت این نا هماهنگی شان این است که آنان گروه بی‌خردان هستند.

توضیح:

۱- هماهنگی ای که بر اساس برّ و تقوی نباشد، کاذب است و به نتیجه ای نمی‌رسد.

۲- نا هماهنگی دلیل نا بخردی است. مفهوم این سخن این است: هماهنگی دلیل خرد و رزی است.

قال ابو عبدالله (ع): قال رسول الله (ص): الرّقق ین و الخرق شوم: ^۲ امام صادق (ع) فرمود: رسول خدا فرموده است:

هماهنگی یمن است و نا هماهنگی شوم است.

یمن: عامل خیر: علت خیر و نیکی‌ها: چیزی که موجب بهره‌مندی و سعادت باشد: عامل ایمنی.

شوم: عامل بدی و شرّ: چیزی که موجب خسران و محرومیت می‌شود: ناقض ایمنی.

قال رسول الله (ص): ما اصطحب اثنان الا کان اعظمها اجراً عند الله تعالی و احبهما عند الله تعالی ارفقهما بصاحبه: ^۳

پیامبر اکرم (ص) فرمود: دو نفر همراه و همکار نمی‌شوند مگر اینکه سازگار ترین آنها نسبت به همکاریش محبوبترین آنها در پیش خدا و مأجورترین شان، است.

۱. سوره حشر، آیه ۱۴.

۲. بحار، ج ۷۵، ص ۵۴.

۳. همان مرجع.

قال رسول الله (ص): ما وضع الرِّفق على شيءٍ الا زانه ولا وضع الخرق على شيءٍ الا شانه، فمن اعطى الرِّفق اعطى خير الدنيا والاخرة، و من حرمه حرم الدنيا والاخرة: ^۱ رسول اکرم صلی الله علیه واله فرمود: سازگاری و هماهنگی بر چیزی قرار نگرفته مگر آن را زیبا کرده است، و عدم سازگاری بر چیزی وارد نشده مگر آن را زشت کرده است. و هر کس به روحیه هماهنگی نائل شود به خیر دنیا و آخرت رسیده است و هر کس از روح سازگاری محروم شود از خیر دنیا و آخرت محروم گشته است.

رفق: این واژه دو معنی دارد و سه مصداق:

۱- رفق میان انسان و اشیاء: مدارا: سازگاری.

۲- رفق میان دو شخص اما از یک جانب: مدارا: سازگاری.

۳- رفق میان دو شخص از هر دو جانب: هماهنگی.

عن الکاظم (ع) عن آبائه (ع): قال رسول الله (ص) الرِّفق کرم، و ال حلم زین، و الصبر خیر مرکب: ^۲ امام کاظم (ع) از نیاکانش: پیامبر اکرم (ص) فرمود: سازگاری کرامت است، بردباری زیبایی شخصیت است، و شکیبائی بهترین مرکب است.

توضیح: مراد از سازگاری با همدیگر و هماهنگی در این حدیث (و نیز در بحث ما) هماهنگی و سازگاری در کار است نه سازگاری و سازش کاری در دین و مکتب.

قال ابو عبدالله (ع): اعلموا انه ليس متًا من لم يحسن مجاورة من جاوره: ^۳ امام صادق (ع) فرمود: بدانید از ما نیست کسی که با همجواریش مجاورت نیکو نداشته باشد.

مومن در کار گروهی:

قال علی (ع): المومن.. الخیر منه مأمول، والشر منه مأمون: ^۴ علی (ع) فرمود: مؤمن کسی است که دیگران به خیر او امیدوار و از شر او ایمن هستند.

قال امیرالمؤمنین (ع): المومن نفسه منه فی تعب والناس منه فی راحة: ^۵ خود مومن از دست خودش (بدلیل احساس مسئولیت) در فشار است و دیگران از دست او در آرامش و آسودگی.

قیل یا رسول الله صلی الله علیه واله ای الاسلام افضل؟ قال: من سلم المسلمون من یده و لسانه: ^۶ گفتند: ای پیامبر خدا (ص) کدام گونه از گونه‌های مسلمان بودن افضل است؟ فرمود: کسی که مسلمانان از دست و زبان او ایمن باشند.

۱. همان مرجع.

۲. بحار، ج ۶۹، ص ۱۴.

۳. وسائل الشیعة، ابواب العشرة، باب ۸۷.

۴. بحار، ج ۷۸، ص ۲۶.

۵. همان، ص ۵۳.

۶. بحار، ج ۷۵، ص ۵۳.

صمیمت میان همکاران:

عن ابی عبدالله(ع) قال: ما التقی مومنان قطّ الا کان افضلهما اشدّ هما حبّاً لصاحبه: ^۱ امام صادق(ع) فرمود: هرگز دو شخص مومن در کنار هم قرار نمی‌گیرند مگر اینکه افضل آنها در پیشگاه خداوند آن است که محبت بیشتری به دیگری دارد.

عن ابی جعفر(ع) قال: قال رسول الله(ص): المتحابون فی الله یوم القیامة علی ارض زبرجد خضراء فی ظلّ عرشه: ^۲ امام باقر(ع) فرمود: رسول خدا(ص) فرموده است: آنان که با نیت الهی به همدیگر محبت می‌کنند، در روز قیامت در زمین مفروش با زبرجد سبز در سایه عرش خدا خواهند بود.

توضیح: جمله «ما التقی مومنان» و جمله «المتحابون فی الله» در این دو حدیث تأکیداً توجه می‌دهند که محبت دو جانبه بر اساس نیت الهی، مورد نظر حدیث است نه محبت و دوستی دو جانبه بر اساس نیت اهریمنی مانند محبت همکارانه در باندهای مضر و بر هم زننده ایمنی فرد و جامعه.

قال الصادق(ع): ویل لمن یبدّل نعمة الله کفرًا، طوبی للمتحابین فی الله: ^۳ امام صادق(ع) فرمود: وای بر آنان که نعمت خدا را به کفر تبدیل می‌کنند، خوشا به حال آنان که با نیت الهی به همدیگر محبت و مهر می‌ورزند. دوستی و محبت یک نعمت الهی است آنان که این نعمت را در همکاری برای مفاسد به کار می‌گیرند نعمت خدا را به کفران، تبدیل می‌کنند.

سمعت ابا عبدالله(ع) یقول: تواصلوا و تبارّوا و ترحموا، و کونوا اخوة بررة کما امرکم الله: ^۴ شنیدم امام صادق(ع) می-فرمود: با همدیگر پیوند قلبی برقرار کنید، به همدیگر نکوئی کنید، نسبت به همدیگر دلسوز باشید، و با هم برادران خیر پیشه، باشید همان طور که خداوند از شما خواسته است.

نشاط بخشی به همدیگر:

شاید در این کتاب بیش از همه چیز درباره نشاط سخن رفته است علاوه بر یک باب ویژه و مشروح، در اکثر فصل‌های دیگر یادی از آن شده است زیرا نشاط مهمترین عامل پیش‌گیرنده از حادثه، و تأمین کننده ایمنی است. و بی‌نشاطی یکی از عوامل و منشأهای خطرناک حادثه‌های ناگوار است. و اینک در فصل هماهنگی:

قال رسول الله(ص): من ادخل علی مومن فرحاً فقد ادخل علی فرحاً و من ادخل علی فرحاً فقد اتخذ عندالله عهداً، و من اخذ عندالله عهداً جاء کان من الامنین یوم القیامة: ^۵ رسول خدا(ص) فرمود: هر کس بر مومنی فرح بخشد به من فرح بخشیده است، و هر کس بر من فرح بخشیده باشد از پیشگاه خداوند وعده‌ای دریافت کرده است، و هر کس از پیشگاه خداوند وعده‌ای دریافت کند در روز قیامت در ردیف ایمن ها قرار می‌گیرد.

شگفتا! شاد کردن موجب ایمنی در دنیا است و نتیجه آن ایمنی بودن شخص شاد کننده در آخرت می‌باشد، پس نشاط بخشی به همکار در محیط کار، هم ایمنی در دنیا را به همراه دارد و هم ایمنی در آخرت را.

۱. بحار، ج ۷۴، ص ۳۹۸.

۲. همان، ص ۳۹۹.

۳. همان مرجع.

۴. همان مرجع.

۵. بحار، ج ۷۴، ص ۴۱۳.

در فصل «ایمنی و خصلت‌های حادثه ساز» آزار همکاران، تحقیر و غمگین کردن شان و عصبانی کردن آنان و برهم زدن نشاطشان که همگی عوامل حادثه و مخّل ایمنی هستند، بحث خواهد شد، همراه با شناسائی تعدادی خصلت‌های منفی دیگر.

همکار ناهماهنگ و نامطلوب:

قال رسول الله (ص): الا انبئکم بشرّ الناس - ؟ قالوا: بلی یا رسول الله. قال: من ابغض الناس و ابغضه الناس. ثمّ قال: الا انبئکم بشرّ من هذا - ؟ قالوا: بلی یا رسول الله، قال: الذی لا یقیل عثره و لا یقبل معذرة و لا یغفر ذنباً. ثمّ قال: الا انبئکم بشرّ من هذا - ؟ قالوا: بلی یا رسول الله. قال: من لا یؤمن شرّه و لا یرجى خیره: ^۱ پیامبر اکرم (ص) فرمود: آیا مشخص نکنم برای شما بدترین مردم را - ؟ گفتند: بلی ای پیامبر خدا. فرمود: کسی که از مردم متنفر است و مردم نیز از او متنفرند.

آنگاه فرمود: آیا مشخص نکنم برای شما بدتر از این را - ؟ گفتند: بلی ای رسول خدا. فرمود کسی که هیچ اشتباهی را نمی‌بخشد و هیچ معذرت خواهی را نمی‌پذیرد. سپس فرمود: آیا مشخص نکنم بر شما بدتر از این را - ؟ گفتند بلی ای پیامبر خدا.

فرمود: کسی که نمی‌توان از شرّش ایمن بود و به خیرش امید بست.

همکار ناهماهنگ و نامطلوب از چند جهت موجب حادثه می‌شود.

۱- خودش حادثه ساز است.

۲- عدم هماهنگی او احتمال بروز حادثه از ناحیه دیگران را نیز زیاد می‌کند.

۳- حضور نامطلوب و رفتار نامطلوب او باعث اختلال در نشاط دیگران می‌شود و از این جهت نیز احتمال بروز حادثه را بالا می‌برد.

۴- عدم اطمینان به او و کار او دیگران را نگران می‌کند، نگرانی و اضطراب روانی (هر قدر هم کمتر باشد) موجب بالا رفتن احتمال حادثه است.

بدین ترتیب یک عامل حادثه در کار گروهی به چندین عامل حادثه مبدل می‌شود.

و اینجاست که باید گفت: احساس ایمنی، ایمنی می‌آورد. و احساس عدم ایمنی، عدم ایمنی می‌آورد.

قال علی (ع) سل عن الرقیق قبل الطریق و عن الجار قبل الدار: ^۲ علی (ع) فرمود: قبل از آنکه از وضعیت راه پیرسی از چگونگی همراه پیرس. و قبل از آنکه از چگونگی خانه پیرسی از وضعیت همسایه اش پیرس.

یک اصل حقوقی در کار گروهی:

عن ابی عبدالله (ع) قال: قضی امیرالمؤمنین (ع) فی حائط اشترك فی هدمه ثلاثة نفر فوق علی واحد منهم فمات، فضمن الباقیین دیته. لانّ کل واحد منهما ضامن لصاحبه: ^۳ امام صادق (ع) فرمود: سه کارگر (جهت تعمیر یا ساختمان سازی و

^۱ معانی الاخبار، ص ۱۹۶.

^۲ نهج البلاغه، کتاب ۳۱.

^۳ وسائل الشیعه، ابواب موجبات الضمان، باب ۳.

یا... در تخریب یک دیوار همکار بودند، دیوار فرو افتاد و یکی از آنها زیر آوار مرد. امیرالمومنین(ع) قضاوت کرد که دو همکار دیگر باید دیه مقتول را بپردازند. زیرا هر کدام از آن دو ضامن جان همکارشان هستند.

توضیح: این حکم در صورتی است که خود مقتول اگر در ایجاد حادثه شریک نباشد دستکم در کاری که حادثه از آن بر خاسته شریک بوده است. بنابراین در صورتی که همکار آسیب دیده یا همکاران آسیب دیده هیچ شرکتی در کار شخص حادثه ساز نداشته باشند، ضمان «بطریق اولی» ثابت است. کسی که حادثه را ایجاد می کند باید مسئولیت پی آمدهای آن را بپذیرد، در عمد ضمان عمدی و در خطا ضمان خطائی.

عن ابی جعفر(ع) قال: قضی امیرالمومنین(ع) فی اربعة اطلعوا علی زیبة الاسد، فخر احدهم فاستمسک بالثانی، واستمسک الثانی بالثالث، و استمسک الثالث بالرابع، حتی اسقط بعضهم بعضا علی الاسد. فقضى بالاول فریسة الاسد و غرم اهلہ ثلث الدیة لاهل الثانی و غرم الثانی لاهل الثالث ثلثی الدیة، و غرم الثالث لاهل الرابع الدیة كاملة:^۱

امام باقر(ع) فرمود: چهار نفر در لبه گودالی - که برای شکار شیر کنده می شود - ایستاده و به درون آن نگاه می کردند. یکی از آنها لغزید و برای اینکه به داخل گودال نیفتد به دومی چسبید، دومی نیز به سومی و سومی به چهارمی، هر چهار نفر به داخل گودال افتاده و توسط شیر کشته شدند. امیرالمومنین بشرح زیر قضاوت کرد:

- ۱- اولی دیه ندارد و خوراک شیر است. زیرا خودش سقوط کرده است.
- ۲- خانواده اولی باید یک سوم دیه دومی را بپردازد. زیرا او دومی را کشیده و به خطر انداخته است. و دو سوم دیه دومی هدر می شود زیرا او نیز در مرگ دو نفر شرکت کرده است.
- ۳- خانواده دومی باید دو ثلث دیه فرد سوم را بپردازد یک ثلث دیه این نیز هدر می شود چون در مرگ فرد چهارم شرکت دارد.

۴- خانواده فرد سوم باید دیه فرد چهارم را به طور کامل بپردازد.^۲

و در بیان دیگر:

فرد اول هم جانش می رود و هم یک سوم دیه می پردازد.
فرد دوم نیز هم جانش می رود و هم یک سوم دیه می پردازد - زیرا یک سوم از اولی گرفته بود.
فرد سوم نیز همینطور هم جانش می رود و هم یک سوم دیه می پردازد - زیرا دو سوم از دومی گرفته است.
بینش ساده و غیر متخصصانه می گوید: هر قاتل دیه مقتول خود را بدهد: اولی کل دیه دومی را و دومی کل دیه سومی و سومی کل دیه چهارمی را.

اما در این صورت تنها یک دیه کامل است که از جیب خانواده فرد اول می رود و خانواده فرد دوم و سوم در حقیقت چیزی نمی پردازند و آن دو مانند کسی می شوند که هیچ تقصیری ندارد، در حالی که آن دو نیز مجرم هستند و خانواده آنها نیز باید مطابق جرم آنها دیه بپردازند.

و در یک نگاه ساده ی دیگر گفته می شود: نتیجه این حکم چنین شده است: هر کدام از خانواده های اولی، دومی و سومی، یک ثلث دیه بپردازد.

پس بهتر بود از ابتدا می فرمود: دیه فرد چهارم را سه خانواده مذکور باسویّه بپردازند.

^۱. وسائل الشیعه، ابواب موجبات الضمان، باب ۴.

^۲. بشرح دیگر: در این حادثه مجموعاً ۱۲ ثلث، دیه هست. ۳ ثلث متعلق به اولی هدر می شود و نیز ۲ ثلث از دومی و ۱ ثلث از سومی، مجموعاً ۶ ثلث هدر می شود و می ماند ۶ ثلث که ۱ ثلث را اولی و ۲ ثلث را دومی و ۳ ثلث را سومی می پردازد.

اما: درست است که نتیجه مادی و اقتصادی قضیه همین است لیکن اگر با همین عبارت ساده قضاوت می کرد، دو اشکال اساسی به جای می ماند:

۱- توجیه قضیه با مبانی «علم حقوق»، ناشناخته می ماند: و یک سخن فاقد تبیین می شد.

۲- اگر یکی از افراد دوم، سوم و چهارم غیر مسلمان و ذمی یا حربی، بوده باشد، نتیجه مادی و اقتصادی نیز متفاوت می شود زیرا دیه مسلمان، ذمی، حربی، با هم تفاوت‌های اساسی دارند.

تقدم حقوق گروهی بر حقوق فردی:

پذیرش عضویت یک گروه (خواه گروه کاری یا هر گروه دیگر) ملازم است با پذیرش یک سری محدودیت‌ها و کاستن از حقوق فردی خویش. عضویت تعهدآور است بنابراین عضو شدن در یک گروه محدودیت آور است، یا باید از عضویت صرف نظر کرد و یا لازمه طبیعی آن را درک کرد.

در نتیجه باید در کار گروهی از تک روی، خودسری، جدائی گرائی، ایجاد آهنگ در درون آهنگ گروه، تک نوائی به جای همنائی، رفتار دلبخواهی و خود محوری پرهیز شود.

عن الرضا(ع): امتنع عنده رجل من غسل الید قبل الطعم، فقال: اغسلها و الغسلة الاولى لنا، واما الثانية فلك فان شئت فاتركها: ^۱ عده‌ای در حضور امام رضا(ع) بودند در آن میان مردی از شستن دست‌هایش قبل از غذا خودداری کرد. امام فرمود: دست‌هایت را بشوی زیرا شستن دست‌هایت قبل از غذا از حقوق ما (گروه حاضر) است و شستن آنها بعد از غذا به خودت مربوط است اگر خواستی می شوئی و اگر خواستی نمی شوئی.

یعنی چون با گروه بر سر یک سفره نشسته‌ای به نان مشترک، سبزی مشترک، نمکدان مشترک دست خواهی زد پس باید حقوق گروهی را مراعات کنی و دستت را بشوئی همان طور که دیگران شسته اند، اما بعد از غذا که این حق گروه وجود ندارد به خودت مربوط می شود، آزاد هستی هر طور بخواهی عمل کن.

ایمنی و تبادل ابزار:

ماعون: نام یک سوره کوچک در قرآن ماعون است و یک آیه دو کلمه‌ای (یک جمله) درباره آن آمده است. ماعون یعنی تبادل ابزار، دادن ابزار به همدیگر، گرفتن ابزار از همدیگر. ماعون در فرهنگ قدیمی جامعه‌ها نقش مهمی در زندگی بشر داشت و یکی از ابعاد فرهنگی و از ارکان سازمان اجتماعی جامعه بود. استفاده همسایه از ابزار همسایه دیگر، یک امر رایج بود که در اقتصاد، اخلاق، انگیزش عاطفه‌ها، محک افراد... نقش زیادی داشت. در عصر غیر صنعتی همگان نمی‌توانستند هر ابزار لازم و ضروری را داشته باشند. حتی ثروتمندترین خانواده نیز نمی‌توانست دیگ بزرگ، نردبان بزرگ، انواع تبر، تیشه‌های گوناگون، بیل و کلنگ جوراجور، سماور بزرگ و... و... یک جا داشته باشد در حالی که به همه آنها نیاز می افتاد. زیرا «تقسیم کار» و «تخصص‌ها» در حد امروزی نبود. چهار عامل موجب از بین رفتن این مقوله اجتماعی و حذف آن از عرصه فرهنگ شده و می شود:

۱- صنعتی شدن در جامعه و وفور ابزار.

۲- محوریت «فرد» در جامعه و حذف مطلق «محوریت جامعه» - لیبرالیزم.

۳- انتقال بخش عمده‌ای از کارهای خانه و خانواده به «بخش خدمات» در بیرون از خانه.

^۱. بحار، ج ۷۸، ص ۳۴۹.

۴- تخصص گرایی: اکثر قریب به اتفاق کارها و نیازها با مراجعه به متخصصین مربوطه، انجام می یابد و متخصص مربوطه نیز ابزار مربوطه را دارد.

با همه اینها - و با صرف نظر از مثبت یا منفی بودن عناصر چهار گانه بالا - مقوله ماعون در موضوع بحث ما یعنی ایمنی، نقش موثر دارد و خواهد داشت پس باید رابطه آن با ایمنی بررسی شود:

ماعون در شرایط امروزی در دو زمینه امکان وقوع دارد:

۱- در همسایگی کارگاهی: دو تعمیرگر در همسایگی همدیگر کارگاه دارند گاهی یکی به ابزاری که دیگری دارد نیاز پیدا می کند بدلیل:

الف) ابزار خودش فرسوده یا شکسته است و وقت کافی برای تامین آن نیست.

ب) ابزار مورد نظر برای کار او لازم نیست این بار اتفاقی است که افتاده.

ج) توان مالی تامین آن را ندارد.

۲- در کار گروهی: ممکن است یکی از همکاران در محیط کار گروهی به ابزاری که در اختیار همکار دیگر است نیازمند شود، بدلیل ردیف الف و ب که در بالا بیان شد.

اکنون تکلیف چیست؟ در فصل «ایمنی و رابطه با ابزار» بخشی تحت عنوان «استفاده از ابزار مشترک» گذشت. در آنجا ابزاری که افراد مختلف از آن استفاده کنند، یکی از منشأهای مهم حادثه معرفی شد و نردبان نیز مثال آن بود. اگر گفته شود «اساساً ماعون در ابزار ممنوع» زیرا در صورت ماعون همه ابزارها به «ابزار مشترک» تبدیل می گردند و منشأ حادثه می شوند. آیا چنین بینش و توصیه ای درست است؟ شاید بگوئیم: بلی.

اما آن روی سکه چیز دیگری را نشان می دهد: اگر ماعون حذف و ممنوع شود فرد نیازمند یا کار را تعطیل خواهد کرد تا ابزار مورد نظر تامین شود و آنگاه به کار بپردازد، و یا برای انجام کارش به «ابزار تکلفی» متوسل خواهد شد. یک بخش نیز در ابزار تکلفی بحث شد و استفاده از آن سخت خطرناک شناخته شد. بنابراین آیا رواج ماعون را باید توصیه کرد؟.

قرآن صورت دوم یعنی تبادل ابزار در مواقع لزوم و ماعون را تشویق می کند اما باید توجه داشت که قرآن با دو شرط فرهنگ ماعون را تشویق می کند:

۱- ماهیت ماعون «عاریه» است و اساساً عاریه گرفتن مکروه است لازم و وظیفه است هر کس ما یحتاج خویش را حتی الامکان خودش تأمین کند. در فقه ما دست به سوی دیگری باز کردن و چیزی را از دیگران خواستن با عنوان «منت» یک «قاعدہ» است که احکام زیادی را تعیین می کند و این عنصر منفی موجب فتواهائی در مسائل بزرگ می شود تا چه رسد به ماعون.

۲- دفع و رفع ضرورت: گفته شد ممکن است شخص نیازمند به ابزار تکلفی متوسل شود و حادثه به بار بیاورد، علاوه کنید به آن، اتفاقات ضروری را از قبیل: در کار تولیدی نواری، اگر کارگری به دلیل فقدان ابزار از کار باز ماند بقیه افراد پشت نوار تولید نیز از کار باز می مانند و کار به تعطیلی یا رکود کشیده می شود. و یا فرض کنید اتفاقی در گوشه ای از محیط کار افتاده و یا در شرف افتادن است اگر ابزار مورد نظر به فرد متقاضی داده نشود منجر به حادثه خواهد شد.

چه کار باید کرد؟ پاسخ: بنا را بر این می گذاریم که: ابزار را به ماعون ندهید مگر در وقت ضرورت و شرایط

اضطراری.

اسلام می‌گوید: بهتر است عبارت بالا را بدینگونه اصلاح کنیم: ابزار را به ماعون نگیرید مگر در وقت ضرورت و شرایط اضطراری.

عبارت اول سه ایراد دارد:

۱- بر خلاف مقتضاهای انسانی است.

۲- ممکن است مطابق تشخیص صاحب ابزار (یا صاحب اختیار ابزار) اتفاقی که رخ داده و موجب نیاز به ابزار شده، غیر ضروری و غیر اضطراری باشد از دادن ابزار خودداری کند و حادثه رخ دهد.

۳- در این صورت مسئولیت حادثه لوث می‌شود فردی که ابزار را می‌خواسته با تکیه بر «ضرورت»، فرد صاحب اختیار را مقصر بداند حق نیز دارد. و فرد صاحب اختیار نیز با تکیه به تشخیص خودش، خودش را بی‌تقصیر بداند این نیز حق دارد.

این ایرادها و مشکل‌ها در مساله ایمنی چیز کوچک و کم اهمیت نیستند.

عبارت دوم هیچکدام از این مشکلات را ندارد. اما همان طور که گفته شد دارای اشکال «تبدیل ابزار فردی به ابزار مشترک» می‌باشد این اشکال باید به وضع یک قانون دیگر حل شود که با دو شرط اول مجموعاً سه قانون می‌شود که در مقررات کار گروهی باید اعلام شود:

۱- ابزارگیری مکروه و نکوهیده است.

۲- از ابزارگیری خودداری کنید مگر در مواقع ضروری و اضطراری.

۳- ابزار گیرنده اخلاقاً و مطابق مقررات موظف است ابزار ماعونی را پس از استفاده دقیقاً بازرسی کند و به افراد اول برگرداند.

بدیهی است ابزاردهنده نیز بمحض پس گرفتن آن، باید آن را بازرسی کند و از سلامت آن مطمئن باشد.

پس از این مقدمات مشروح به این نتیجه می‌رسیم که ابزار خواهی نکوهیده است و نباید رواج پیدا کند. اما خودداری از ماعون دادن نیز هم نکوهیده است و هم حادثه ساز و لوث شدن مسئولیت حادثه را در پی دارد.

قرآن: فویل للمصلین - الذین هم عن صلاتهم ساهون - الذین هم یرأون - و یمنعون الماعون: قرآن پس از بیان مقدمه‌ای با لحن کاملاً قاطع خودداری از دادن ماعون را تقبیح می‌کند. برای توضیح همه جانبه موضوع لازم است همه آیه‌های سوره ماعون که مجموعاً ۷ آیه است بررسی شود:

بسم الله الرحمن الرحيم

۱- ارایت الذی یکذب بالذین: آیا بر کسی که دین را انکار می‌کند با دقت می‌نگری؟.

۲- فذلک الذی یدع الیتیم: اوست کسی که یتیم را بشدت دفع می‌کند.

۳- ولا یحض علی طعام المسکین: و مردم را برای تامین خوراک مستمندان ترغیب نمی‌کند (در صدد عدالت اجتماعی نیست).

توضیح: تا اینجا سخن در «شناخت آدم بی‌دین» است و موضوع از مسائل علم «انسان شناسی» است. یعنی این دو خصلت از ویژگی‌های انسان بی‌دین است. و اما انسان دیندار سهل انگار:

۴- فویل للمصلین: پس وای بر آن نمازگزاران.

۵- الذین هم عن صلاتهم ساهون: آنان که در نمازشان سهل انگارند.

اکنون که نداشتن دین دو خصلت منفور فوق را در نهاد انسان به طور نهادینه به وجود می آورد و آن دو را جزء شخصیت شخص می کند پس وای بر آنان که در دین شان سهل انگارند. سهل انگاری در نمازشان از سهل انگاری در دین است.

۶- و الذین هم یرأون: و آنان که ریا می کنند.

ریا کاری نمونه بارز دیگر سهل انگاری در دین است.

۷- و ینعون الماعون: و از ماعون دادن خودداری می کنند.

این نیز نمونه سوم سهل انگاری در دین است، زیرا علاوه بر اینکه بر خلاف انسانیت است از نظر شخصیت شناسی معیاری است بر این که این گونه افراد چندان علاقه‌ای به رعایت امور دینی ندارد، و با صرف نظر از ارزش ماعون و اهمیت کم و زیاد آن، این خصلت بنفسه نشانگر یک نقص اساسی در شخصیت فرد است که او اهل همیاری و اهل «امداد» نیست حتی اگر کسی دچار حریق شود و در شعله‌های آتش بسوزد او اقدامی نخواست کرد.^۱

و با بیان دیگر: خصلت‌های پنجگانه که در این سوره آمده‌اند در مقام «بحث ارزشی نیستند در خوبی یا بدی کمک به ایتم یا در خوبی و بدی عدالت اجتماعی خواهی یا در خوبی و بدی سهل انگاری در نماز، ریا، منع ماعون. در این سوره در مد نظر نیست بلکه سوره در مقام بیان تأثیر دینداری و بی‌دینی و نقص در دینداری، در شخصیت انسان است. زیرا منفی بودن این خصلت‌ها واضح است و نیازی نیست یک سوره برای توضیح این واضحات نازل شود.

پس نباید در متن مقررات تصویب شود که «ماعون دادن ممنوع»، زیرا علاوه بر سه اشکال فوق، ایجاد یک تغییر منفی در شخصیت اشخاص می کند که حتی با اشکال اول نیز تفاوت ماهوی دارد.

ماعون نگیریم زیرا مکروه است اما ماعون بدهیم که:

قال رسول الله (ص): من منع الماعون جاره منعه الله خیره یوم القيامة و و کله الی نفسه، و من و کله الی نفسه فما

اسوء حاله:^۲ پیامبر اکرم (ص) فرمود: هر کس ماعون را از همسایه دریغ دارد خداوند او را در روز قیامت از خیرش محروم می کند و چه بد است حال کسی که خداوند او را از رحمتش محروم کند.

^۱. رجوع کنید به بخش «ایمنی و امداد رسانی».

^۲. بحار، ج ۷۵، ص ۴۶، و نیز، ج ۷۶، ص ۳۳۴.

خونسردی - ترس - شکیبائی هنگام بروز حادثه:

قرآن:

واصبر علی ما اصابك انّ ذلك من عزم الامور: ^۱ شکیبا باش در مقابل هر آن چه (از ناگواریها) بر تو می رسد، و این از مهمات امور است.

من عزم الامور: از خصایل مهم، مبتنی بر اراده و همت، از ارکان شخصیت و نشانگر سلامت جان و روان، است. والصابرین فی البأساء والضراء و حین البأس: ^۲ و (مومنان) صبر کنندگانند در گرفتاری ها و تنگناها و هنگام خطر. حادثه سه ویژگی دارد: گرفتاری است و تنگنا است و خطر است.

کنترل حادثه و جلوگیری از آسیب‌های آن نیازمند سه چیز است: شکیبائی، خون سردی، دانش مقابله. شکیبائی نسبت به خون سردی و دانش مقابله، از اصالت و اولویت برخوردار است. اگر شکیبائی نباشد نه امکان خون سردی هست و نه امکان به کارگیری دانش. فرد نا شکیب بمحض بروز حادثه خودش را می بازد یعنی خون سردی را از دست می دهد، و کسی که خودش را ببازد اندیشه‌اش از کار می افتد و اگر به اصطلاح دریائی از علم داشته باشد توان استفاده از آن را نخواهد داشت. پس شکیبائی پایگاه خون سردی و خون سردی پایگاه عمل به علم است.

قال امیرالمومنین(ع): بالصبر یناضل الحدثان، الجزع من انواع الحرمان: ^۳ علی(ع) فرمود: بوسیله شکیبائی (فقط)، می توان با حادثه‌ها مقابله کرد و بی‌قراری از انواع عوامل ناکامی است.

ناکامی و ناکام ماندن گونه‌های زیادی دارد و هر کدام از آنها عامل خاص خود را دارد. عامل ناکام ماندن در مقابل حادثه، بی‌قراری و ناشکیبائی است.

علی(ع) در بیان دیگر می فرماید: الصبر یناضل الحدثان و الجزع من اعوان الزمان: ^۴ شکیبائی با حادثه‌ها مقابله می کند و بی‌قراری از همدستان روزگار است.

توضیح: جریان روزگار و گذشت زمان در صدد فرسودن انسان و از بین بردن اوست، بی‌قراری در این روال کمک روزگار است. حرکت زمان پر از حادثه است و تیرهای حادثه را به سوی انسان هدف گرفته است. شکیبائی هم مطمئن‌ترین سپر در مقابل آنها و هم کنترل کننده آنهاست. و بی‌قراری درست در جهت تیرهای حادثه و تامین کننده اهداف آنهاست.

شناخت دنیا و شناخت زیستن در دنیا، مهم است. برداشت صحیح از ماهیت دنیا و ماهیت رابطه دنیا با انسان، شخص را واقع بین و آگاه می نماید. کسی که ماهیت دنیا و ماهیت «زندگی در دنیا» را نشناسد دچار اشتباه بزرگ می شود و در مقابل حوادث و امانده و در هم می شکند. البته این شناخت نیز دو نوع است: شناخت مأیوس کننده و شناخت سازنده و اراده انگیز.

^۱ .سوره لقمان، آیه ۱۷.

^۲ .سوره بقره، آیه ۱۷۷.

^۳ .بحار، ج ۷۸، ص ۱۱.

^۴ .نهج البلاغه، قصار ۲۰۲.

قال علی(ع): دارالبلاء محفوفة، وبالغدر معروفة، لا تدوم احوالها، ولا تسلم نزالها، احوال مختلفه، و تارات متصرفه، العیش فیها مذموم، والامان منها معدوم، و انما اهلها فیها اغراض مستهدفة، ترمیهم بسهامها...^۱ علی(ع) فرمود: دنیا زیستگاهی است که بلاها آن را فراگرفته، و به غدر (فریب دادن) معروف، وضعیت‌های آن بی‌دوام، و ساکنین آن (از درد و رنج و بیماری و حوادث) سالم نمی‌مانند، حالاتی است گوناگون، و نوبت‌هایی در تغییر، زندگی در آن دارای عیب و نقص است و ایمنی در آن وجود ندارد، و اهل آن آماج‌هایی هستند هدف گرفته شده که می‌اندازد به سوی شان تیرهایش را.

توضیح:

۱- ایمنی در آن وجود ندارد: مراد این است که «ایمنی مطلق» در آن غیر ممکن است و بالاخره انسان را از بین خواهد برد و مقصود این نیست که در اندیشه ایمنی نباشید. بل می‌گوید: از نا ایمنی این جهان ایمن نباشید و در صد تامین ایمنی باشید.

۲- این سخنان یک راهب تارک دنیا نیست سخنان علی(ع) است که اصل «لا رهبانیه فی الاسلام»^۲ از اصول اعتقادی اوست. او در این گفتار در صدد تشویق مردم به تارک دنیائی نیست هدفش شناساندن زندگی دنیائی است که افراد در نگرش به زندگی واقع بین باشند و دچار توهم‌های واهی و به اصطلاح «مطلق گرائی» نشوند، و توقع شان از دنیا کم و بر اساس واقعیت باشد. زیرا کسی که در مورد دنیا دچار پر توقعی گردد، آدمی عاجز، ناشکیبا، بی‌تاب و بی‌قرار می‌شود، تاب تحمل رنج مختصر را نیز نمی‌تواند داشته باشد با کوچکترین حادثه خودش را می‌بازد، دست پاچه می‌شود، به زانو در می‌آید و در هم می‌شکند.

معمولاً افراد جامعه ما با این قبیل حدیث‌ها و بل آیه‌ها که در مقام تبیین واقعیت زندگی دنیائی هستند، دچار برخورد افراطی یا تفریطی می‌شوند. برخی یک برداشت تارک دنیائی از آنها دارند که از دیدگاه اسلام یک خلاف شرع بین است. و برخی دیگر کاملاً به آنها بی‌توجه و بی‌اعتنا می‌شوند و همین بی‌اعتنائی موجب سستی ایمان شان می‌شود. زیرا آنان نیز برداشت شان همان برداشت تارک دنیائی است و چون نمی‌توانند تارک دنیا شوند عملاً به این گونه آیات و احادیث پشت می‌کنند.

اگر دنیا ارزش ندارد، اگر زندگی و نعمت‌های آن بی‌ارزش است چرا این همه در قرآن و حدیث بر انسان منت گذاشته می‌شود که فلان نعمت، فلان امکانات و فلان برخورداری و فلان ابزار را به شما داده‌ایم و...؟ و چرا در مقابل نعمت‌ها این همه شکر گذاری و سپاسمندی خواسته می‌شود؟

هدف این گونه آیه‌ها و حدیث‌ها دو چیز است:

۱- شناخت صحیح (و راستین از جهان و ماهیت جهان و ماهیت زندگی دنیائی) آمادگی فکری و روحی شخص را برای مقابله با ناملایمات و تاب تحمل آنها، تامین می‌کند و او در مقابل آنها عاجز و خود باخته نمی‌شود. در غیر این صورت علاوه بر اینکه نا ملایمات بر او وارد خواهند شد، خودش نیز شدت و تلخی آنها را چندین برابر خواهد کرد.

۲- شناخت ارزش واقعی این زندگی این نتیجه را می‌دهد که تا کجا باید برای آن سرمایه گذاری کرد؟ آیا این زندگی و دوام آن ارزش آن را دارد که بخاطرش اقدام به قتل دیگران شود؟ قاچاقچگیری شود؟ به حيله و مکر و دروغ توسل شود؟ حیثیت و کرامت انسان فدای این زندگی شود؟

^۱ نهج البلاغه، خطبه ۲۱۷.

^۲ هیچ گونه رهبانیتی در اسلام نباید باشد: رهبانیتی در اسلام نیست.

و در مساله ایمنی: کسی می تواند در قبال حادثه شکیبا باشد و خودش را نبازد، حادثه را کنترل یا از دامنه خطر و آسیب آن بکاهد که شناخت واقع بینانه از این دنیا داشته باشد. بنابراین قبل از آن که اصول و فروع ایمنی را به یک دانشجوی ایمنی یا کارمند، کارگر، تعمیرگر، بقال، خانم خانه دار و... تدریس کنیم یا یاد بدهیم، باید او را به ماهیت زندگی و رابطه بشر با این جهان توجه دهیم، فکر و اندیشه و رابطه روحی او را با دنیا تنظیم کنیم، تا ترسو، بی تاب، بی قرار و ناشکیب نباشد، ترد و شکننده بار نیاید.^۱

عن علی(ع): المومن..، فی الزلازل وقور، و فی المکاره صبور:^۲ از علی(ع): مومن در حوادث سهمگین وقارمند و در ناملایمات و سختی‌ها شکیب و بردبار است.

عن الهزاهز، صبوراً عند البلاء، شکوراً عند الرّخاء، قانعاً بما رزقه الله، لا یظلم الاعداء، و لا یتحمل للاصدقاء، بدنه منه تعب، و الناس منه فی راحة:^۳ امام صادق(ع) فرمود: سزاوار است برای مومن که هشت خصلت را داشته باشد: متانت و خون سردی در گیرودار حادثه، شکیبائی در وقت گرفتاری، سپاسمندی در حالت رفاه و آسودگی، قانع بودن به آن چه خداوند برایش روزی کرده، ستم نکند حتی بر دشمنان، دوستانش را به زحمت نیندازد، بدنش از او در فشار و مردم از او در آسایش باشند.

توضیح:

۱- سپاسمندی در وقت رفاه و آسایش، و قانع بودن به آن چه خدا روزی کرده است، دو خصلت صرفاً آخرت ساز، نیستند گرچه آخرت بالاترین هدف مومن است، بل دو عامل لازم در زندگی دنیوی نیز هستند. کسی که فاقد این دو خصلت باشد برداشت و لذتی از زندگی دنیوی نمی تواند داشته باشد با وجود هر نوع امکانات و نعمات باز زندگی در کامش تلخ خواهد بود.

۲- این حدیث در کتاب «خصال» با مختصر تفاوتی در لفظ، آمده است لیکن متن بالا بر آن ترجیح دارد.^۴

قال علی(ع): ثمرة التفريط الندامة و ثمرة الحزم السلامة:^۵ علی(ع) فرمود: ثمره تفريط پشیمانی است و ثمره بردباری ایمنی است.

توضیح: در این حدیث در مقابل «بردباری» کلمه «تفريط» آمده، یعنی انسان در مقابل سختی‌ها یا بردبار است و یا تفريط گر. و همین نکته مهم است که بیشتر به موضوع بحث ما توجه دارد. از دست دادن بردباری و شکیبائی، در حین حادثه در اثر ترس است و فردی که ترسیده معمولاً تفريط می کند نه افراط، گرچه در مواردی نیز بعضی ها دچار افراط می شوند.

قال علی(ع) الصبر شجاعة: علی(ع) فرمود: شکیبائی شجاعت است.

۱. رجوع کنید به بخش «ایمنی و خصلت‌های حادثه ساز».

۲. بحار، ج ۷۸، ص ۲۶.

۳. بحار، ج ۶۷، ص ۲۶۸.

۴. خصال، ج ۲، ص ۳۸.

۵. بحار، ج ۷۱، ص ۳۴۱.

۶. راستی سخنان اهل بیت - علیهم السلام - چه راز و رمزهای ظریف را در علم «انسان شناسی» برای ما باز می کنند، چه نکات دقیق را تبیین می دارند؟!.

عن ابی جعفر (ع) قال: قال رسول الله (ص): ائما اهلك الناس العجلة، و لو ان الناس تثبتوا لم يهلك احد: ^۱ امام باقر (ع) فرمود: رسول خدا (ص) فرموده است: آن چه مردم را نابود می کند عجله است و اگر مردم خویشتن داری و بردباری نمایند کسی نابود نمی شوند.

قال علی (ع): الظفر بالحزم، والحزم باجاله الرأي: ^۲ علی (ع) فرمود: پیروزی بوسیله خویشتن داری و بردباری حاصل می شود و بردباری بوسیله جولان اندیشه.

در مساله ایمنی: اگر در وقت حادثه اندیشه انسان بسرعت جولان نکند نمی تواند بر غریزه «ترس» غلبه کند. قال ابو محمد العسكري: اذکر حسرات التفريط باخذ تقدیم الحزم: ^۳ امام حسن عسکری (ع) فرمود: برای اینکه بتوانی بردباری را بر تفريط مقدم داری حسرت های تفريط را به یاد بیاور.

توضیح:

۱- در این سخن امام حسن عسکری (ع) نیز بردباری با تفريط در تقابل آمده نه با افراط. و این نکته دقیق علمی را به ما می آموزد.

۲- این حدیث یک برنامه خودسازی و خودتربیتی را توصیه می کند: اگر می خواهی در قبال حادثه ها بردبار و خون سرد باشی، پیش از بروز حوادث، خودت را تمرین بده، حسرت های تفريط را به نظر بیاور تا روح و روانت برای بردباری تمکین دهد.

قوی ترین و صبورترین انسان در مقابل حادثه بزرگتر از حیطة شکیبائی خویش دچار خودباختگی می شود، این خصیصه هر بشر است:

انّ الانسان خلق هلوغاً: انسان موجودی است که «دل واپس» آفریده شده.

اذا مسّه الشّر جزوعاً: آنگاه که بدی و شرّی بر او وارد می شود «بی قرار» می گردد.

و اذا مسّه الخیر منوعاً: ^۴ و آن گاه که رفاه و نعمت به او روی می آورد «خسیس» می شود.

این انسان شناسی قرآن است که انسان را «دل واپس جان و مال خود» معرفی می کند. اگر خطری به جان یا مالش متوجه شود بی قرار می شود. و اگر سلامت و ثروت داشته باشد نسبت به آن دو بخل و خست می ورزد. اصل این غرایز برای بشر لازم و ضروری است اگر انسان چنین نبود جان و مال خود را حفظ نمی کرد. لیکن گاهی همین غرایز که برای حفاظت جان در نهاد انسان گذاشته شده اند بلای جان آدمی می شوند به جای مفید بودن ابزار نابودی می شوند و آن وقتی است که بشر در تعقل و اندیشه دچار تفريط شود و غرایز بر او مسلط شوند که سر از نوعی عدم تعادل (بین غریزه و تعقل) در می آورد. بهترین روش برای مداوای این گونه نقص های روانی، تلقین است:

قال ابو عبدالله (ع): اذا لم تکن حليماً فتحلم: ^۵ امام صادق (ع) فرمود: اگر بردبار نیستی خودت را به بردباری بزن (ادای بردباران را در بیاور).

^۱ بحار، ج ۷۱، ص ۳۴۰.

^۲ همان، ص ۳۴۱.

^۳ بحار، ج ۷۸، ص ۳۷۰.

^۴ سوره معارج، آیه های ۲۱، ۲۰، ۱۹.

^۵ بحار، ج ۷۱، ص ۴۰۴.

قال امیرالمومنین (ع): ان لم تكن حليماً فتحلم، فانه قل من تشبهه بقوم الاوشك ان يكون منهم: ¹ علی (ع) فرمود: اگر بردبار نیستی خودت رابه بردباری بزنی، زیرا کم است که کسی خودش را به گروهی (به تیبی) از مردم شبیه کند و از آنان نشود.

ایمنی و لیبرالیسم:

شکیبائی، بردباری و خون سردی به هنگام حادثه، برای همگان در هر زمان و مکان و در هر شرایط کاری و غیر کاری، لازم است. در این زمان که «زمان حادثه‌ها»، «عصر پر از رخدادها» و «دوران انباشته از خطرها» نامیده شده، در مقایسه با قرن‌های گذشته احتمال و آمار خطر و حادثه صدها برابر افزایش یافته است به ویژه حوادث گروهی و دسته جمعی. از جانب دیگر میزان شکیبائی و بردباری انسان‌ها نه تنها با این تصاعد آمار حادثه به طور هماهنگ پیش نرفته بل از میزان آن کاسته شده است.

مشکل بزرگ جامعه کنونی بشر در مورد ایمنی، این دو حرکت است که بر عکس جهت جریان همدیگر قرار دارند. برخی از دست اندرکاران «انسان شناسی» و «جامعه شناسی» عقیده داشتند و دارند که ترویج «لیبرالیسم» بهترین علاج این مشکل است و می تواند افراد را خون سرد به بار بیاورد. و در عمل نیز لیبرالیسم توانست تا اندازه‌ای در این موضوع موفق شود و مشاهده می کنیم که افراد لیبرال ترین جامعه ها خون سردترین افراد هستند.

اما در تربیت و فرهنگ لیبرالیسم نیز پدیده‌های جدید دیگری پدید می شوند و به جان ایمنی بشر می افتند، از هم پاشیدن خانواده‌ها، پیدایش بیماری‌های نوین، از بین رفتن عاطفه‌ها و محوریت «فرد»، بزرگترین چترهای حفاظت را از بالای سر انسان‌ها کنارزده است. تنها یک نمونه آن «مشرف به انقراض شدن جامعه‌های لیبرال» است. نسبت حرکت به سوی انقراض با نسبت رشد لیبرالیسم کاملاً هماهنگ و منطبق است. نژادهای ژرمن، اسکاندیناوی به پایان خط نزدیک می شوند و دیگران نیز با همان نسبت لیبرالیزه شدن‌شان پشت سر آنها قرار دارند.

حذف حمیت، از بین بردن «حس همدردی»، تخلیه واژه «غیرت» از معنی مثبت آن، و اعطای معنی منفی بر آن و نامیدن آن به نام «حسادت»، بی‌قانون و بی‌قاعده شدن روابط جنسی، اجنبی شدن پدران از فرزندان، قرار گرفتن مسئولیت فرزندان بر عهده مادران و... همگی از آثار بل از اصول ضروری لیبرالیسم است این‌ها لیبرالیسم نیست. و همین اصول موجبات انقراض نسل را فراهم می کنند:

قال رسول الله صلی الله علیه واله: فی الزَّنا ستّ خصال: ثلاث منها فی الدُّنیا وثلاث منها فی الآخرة، اما التي فی الدنیا: فیذهب بالبهاء، و یعجل الفناء، و یقطع الرزق: ² پیامبر اکرم (ص) فرمود: زنا و بی‌قاعده و قانون شدن امور جنسی، شش پی آمد دارد، سه در دنیا و سه در آخرت. اما آن سه پی آمد که در دنیا دارد: انسانیت انسان را از بین می برد، انقراض نسل را پیش می آورد، روزی را قطع می کند.

ممکن است گفته شود: در طول تاریخ نه ملت‌های زناکار قطع روزی شده و نه افراد زناکار. اما معنی حدیث چیز دیگر است یعنی رواج این عمل در یک جامعه موجب انقراض آن جامعه می شود و نامش در دفتر روزی‌ها خط می خورد. اقوامی در تاریخ بودند و از بین رفته‌اند و دیگر روزی‌ای ندارند، اینان نیز مثل آنان می شوند.

¹. نهج البلاغه، قصار، ۱۹۸.

². سفینة البحار، ذیل واژه زنی.

عن ابی جعفر (ع) قال: وجدنا فی کتاب علی (ع): قال رسول الله (ص): اذا كثرت الزنا كثرت موت الفجئة: ^۱ امام باقر (ع) فرمود: در کتاب علی (ع) یافتیم که رسول خدا فرمود: زمانی که زنا زیاد شود مرگ ناگهانی (انواع سخته‌ها) زیاد می شود. توضیح: مرگ فجئه و ناگهانی همیشه در تاریخ بشر بوده است، مراد حدیث کثرت و شیوع آن است.

لیبرالیسم توانسته با ایجاد خون سردی در شخصیت افراد، و بی تفاوت کردن شان نسبت به خیلی از چیزها، هم برخی از زمینه‌ها و منشأهای حادثه را از بین ببرد و هم از آمار تلفات و آسیب‌ها بکاهد، ^۲ حتی در محیط‌های کاری. اما از جانب دیگر در عرصه اجتماعی، خانوادگی، اقتصادی، حتی محیط‌های آموزشی، موجبات عدم ایمنی را اعم از بهداشتی و حفاظتی به بار آورده است. گونه‌های مختلف کانگستری، انواع جنون نوپدید، انواع قتل با انگیزه‌های نوین، احساس لذت از کشتن، هفت تیرکشی دانش آموزان در محیط کلاس، ایدز، سخته‌های نوپدید، سرطان‌هایی با ماهیت جدید و گونه‌های مختلف و متعدد امراض مقاربتی و... همه از انواع جدید عدم ایمنی هستند که محصول لیبرالیسم هستند و هیچکدام ناشی از توسعه صنعتی نیستند.

یعنی اگر میان برخی از موارد مذکور پدیده‌ای که از امور صنعتی ناشی شده، باشد، در این شمارش مورد نظر نیست. مراد آن پدیده‌های نوینی هستند که صرفاً منشأ فرهنگی دارند.

در این مقال در صدد نكوهش یا تقبیح لیبرالیسم نیستم با «سیاست» نیز وداع کرده‌ام، تنها چیزی بنام ایمنی را نسبت به عوامل آن و عوامل از بین برنده آن، بررسی می کنم همان طور که مسائل زیادی را بررسی کرده‌ام در مورد لیبرالیسم نیز هم منافع آن در جهت ایمنی را بازگو می کنم و هم ره‌آوردهای منفی آن را، و یک مشی کاملاً واقع‌گرایانه در پیش دارم. و مهمتر اینکه در این روش از غیر مسلمانی که مورد اذعان همه انسان شناسان و جامعه شناسان است، سخنی نمی گویم و نگفتم.

موضوع شکیبائی، بردباری و خون سردی در زمان وقوع حادثه را با سه حدیث دیگر به پایان می بریم:
قال امیرالمومنین (ع): الهیبة خيبة: ^۳ علی (ع) فرمود: مرعوب شدن واماندگی است.

توضیح:

۱- هاب یهاب هیباً و هیبة و مهابة، ه: خافه و اتقاه و حذره.

۲- این حدیث می گوید: مرعوب شدن همان واماندگی است نه اینکه واماندگی نتیجه مرعوب شدن باشد. مراد این است میان مرعوب شدن و واماندگی آن قدر ملازمه شدید و حتمی است که گوئی هر دو یک چیزند.

۳- آنان که مرعوب می شوند یا زودتر مرعوب می شوند در کنترل حادثه عاجز می شوند.

قال رسول الله (ص): یا اباذر ایاک ان تدرك الصرعة عند العثرة فلا تقال العثرة و لا تمکن من الرجعة: ^۴ رسول خدا (ص) فرمود: ای اباذر مبادا در هنگام اشتباه و خطا خودت را بیازی، در آنصورت نه می توانی خطا را کنترل کنی و نه می توانی از آن برگردی - یا به طرف آن برگردی.

^۱ بحار، ج ۷۹، ص ۲۷.

^۲ مثلاً در جامعه‌های لیبرالیزه دعواها، مشاجره‌ها، قتل‌هایی که به محور چیزی بنام «ناموس» بود، دیگر وجود ندارد.

^۳ بحار، ج ۷۸، ص ۳۴.

^۴ بحار، ج ۷۷، ص ۷۵.

کسی که دچار خطا شده و حادثه‌ای را در محیط کار به وجود آورده. اگر خودش را نبازد می‌تواند آن را در وسط جریانش کنترل کند و از وقوع آن جلوگیری کند، و یا می‌تواند (در صورت ممکن) به سوی نقطه حادثه برگردد و آن را کنترل کند. اما اگر خودش را ببازد هیچکدام از این دو اقدام را نمی‌تواند انجام بدهد.

قال علی(ع): و ان اصابته مصيبة فضحة المجزع^۱ اگر حادثه ناگواری به او برسد بی‌قراری رسوایش کند.

^۱. نهج البلاغه، قصار، ۱۰۵.

ایمنی و امداد رسانی
خصلت های حادثه ساز
ایمنی و کار در ارتفاع
ایمنی و دو شغله بودن
ایمنی و نقص شخصیتی کارفرما یا کارگر

...و

ایمنی و امداد رسانی

قرآن: و من احيائها فكأنما احيا الناس جميعاً^۱ هر کس یک تن را زنده کند مانند آن است که همه مردم را زنده کرده است.

تفسیر: قلت لابی جعفر(ع): قول الله في كتابه «ومن احيائها فكأنما احيا الناس جميعاً» - ؟ قال: من حرق او غرق...^۲ به امام باقر(ع) گفتیم: مراد از سخن خدا در قرآن که می فرماید «هر کس که یک تن را زنده کند مانند آن است که همه مردم را زنده کرده است» چیست؟

فرمود: نجات دادن از حوادثی مانند آتش سوزی، غرق شدن..

اگر از من پرسند بهترین و افضل ترین حرفه و شغل کدام است بی درنگ می گویم «عضویت در گروه امداد». اگر شما نیز همراه من حدیث‌هایی را که در اینجا می آورم مشاهده کنید با من همعقیده خواهید شد. تأیید و تشویقی که در اسلام برای امدادگری آمده در مورد هیچ شغل و حرفه‌ای نیامده است مگر تعلیم دانش. اما تعلیم در اسلام به عنوان یک حرفه و شغل شناخته نمی‌شود.

قال امیرالمومنین(ع): من ردّ عن المسلمین عادية ماءٍ او عادية نار، او عادية عدوٍّ مکابر للمسلمین، غفرالله له ذنبه:^۳ علی(ع) فرمود هر کس طغیان آب (سیل)، یا فراگیری آتش، سلطه دشمن زورگو، را از مسلمانان دفع کند خداوند گناهانش را می‌بخشد.

توضیح: سیل و حریق به عنوان مثال ذکر شده‌اند و مقصود نجات دادن مسلمان از هر حادثه ناگوار است.

عن ابی عبدالله(ع) قال: ما من مومن یخذل اخاه و هو یقدر علی نصرته الاخذله الله فی الدنیا و الاخرة: ^۴ امام صادق(ع) فرمود: هر مومنی برادر مومنش را در چنگال حادثه خوار بگذارد، در حالی که می‌توانست او را مدد رساند، خداوند او را درد دنیا و آخرت خوار می‌کند.

عن الصادق(ع) عن آبائه(ع): قال رسول الله(ص): کل معروف صدقة و الدالّ علی الخیر کفاعله، و الله یحبّ اغاثة الّهفان:^۵ امام صادق(ع) از نیاکانش(ع): پیامبر اکرم(ص) فرموده است: هر نیکوکاری صدقه است، راهنمایی کننده بر نیکی مانند انجام دهنده آن است، و خداوند دوست دارد امداد مدد جوین را.

توضیح:

۱- اصطلاح صدقه آن معنای زیبا را که در لسان اهل بیت(ع) دارد، در فرهنگ عمومی ما ندارد. صدقه یعنی نیکوترین نیکوکاری. که در اصطلاح ما تنها به کمک‌های مالی ناچیز گفته می‌شود که مصداق از مصادیقی صدقه است.

۲- در این حدیث ابتدا با بیان کلی هر نیکوکاری تمجید شده است آنگاه دو کردار به طور ویژه نام برده شده: دیگران را به نیکوئی‌ها راهنمایی و تشویق کردن و امداد رسانی. اما در مورد امداد رسانی کلمه «یحبّ: دوست می‌دارد» آمده که حاوی عمیق‌ترین و زیباترین رابطه خدا با خلقش است.

۱. سوره مائده، آیه ۳۲.

۲. بحار ج ۲، ص ۲۰- ادامه حدیث: قلت: فمن اخرجها من ضلال الی الهدی؟ قال ذلك تاویلها الاعظم: گفتیم: هدایت کردن کسی از گمراهی، چطور؟ فرمود: این تاویل بزرگتر آیه است.

۳. بحار، ج ۷۵، ص ۲۰.

۴. همان، ص ۱۷.

۵. همان، ص ۱۸.

۳- معروف و نیکوکاری عام است، و در مرحله دوم هدایت به نیکی‌ها نیز عام است. و امدادسانی خاص است و این به اصطلاح «ذکر الخاص بعد العام» نشان دهنده رجحان امدادگری بر همه نیکی‌هاست.

قال النَّبِيُّ (ص): الا و من فرَّج عن مومن كربة من كرب الدنيا فرَّج الله عنه اثنین و سبعین كربة من كرب الاخرة، و اثنین و سبعین كربة من كرب الدنيا اهوئها المغص: ^۱ رسول خدا(ص) فرمود: آگاه باشید کسی که مومنی را از حادثه ناگوار نجات دهد خداوند او را از هفتاد و دو بلا در آخرت و از هفتاد دو بلا در دنیا نجات می‌دهد که آسانترین آنها بیماری «سخت علاج» دستگاه گوارش است.

قال رسول الله(ص): من اغاث اخاه المومن حتَّى یخرجه من همّ و كربة و ورطة، كتب الله له عشر حسنات، و رفع له عشر درجات، و اعطاه ثواب عتق عشر نسما، و دفع عنه عشر نقمات، و اعدّ له يوم القيامة عشر شفاعات: ^۲ رسول خدا(ص) فرمود: کسی امداد کند مؤمنی را و او را از گرفتاری و پیش آمد بد، و ورطه خطر رهائی بخشد. خداوند برای او ده حسنه می‌نویسد: و او را ده درجه ارتقاء می‌دهد، و ثواب آزاد کردن ده برده را به او می‌دهد، و دفع می‌کند از او ده بلا را، و در روز قیامت برای او ده مورد شفاعت در نظر می‌گیرد.

آیه‌ای که در آغاز این مبحث آمد و حدیث‌ها در پیرو آن، امدادسانی را در یک بستر عام و شامل هر مکان و هر زمان، در هر شرایط و در هر حادثه، سفارش می‌کنند: در صحرا و دشت، جاده‌ها، کوچه و بازار، محیط خانه و همسایگی، محیط کار فردی، محیط کار گروهی. در این سفارش‌ها عمل انسانی امدادگری با بیان همه جانبه تا جائی که الفاظ بشری کاربردارند، تمجید شده است.

اغاثه در عین اینکه عبادت است، کار خدا نیز هست. و با بیان دیگر: عبادت، دو نوع است. نوع اول پرستش و نیایش است که فقط کار انسان است و خداوند از آن منزّه است مانند سجده، رکوع و... و نوع دوم عملی است که اگر انسان آن را انجام دهد عبادت است و اگر خدا آن را انجام دهد ربوبیت است.

یکی از نام‌های خداوند «غیاث المستغیثین» است، خداوند امدادگر است و - از حدیث شنیدیم که - امدادگر را دوست دارد. امدادگر حبیب خداست.

منش‌ها و کردارهایی هستند خیلی تمجید شده‌اند مانند عدالت. اما این جمله را از قرآن و اهل بیت نشنیده‌ایم که اگر کسی در یک مورد عدالت و دادگری نکند مسلمان نیست، یا اگر کسی تنها یک بار ستم کند دیگر مسلمان نیست، لیکن در مورد امدادسانی این موضوع به صورت یک اصل در آمده است که:

عن موسى ابن جعفر(ع) عن آبائه - عليهم السلام - قال: رسول الله صلى الله عليه واله: من اصبح لا يهتّم بامور المسلمين فليس من الاسلام في شئ، و من شهد رجلاً ينادى يا للمسلمين فلم يجبه فليس من المسلمين: ^۳ امام کاظم(ع) از نیاکانش از رسول خدا(ص) که فرمود: هر کس صبح کند و در اندیشه امور مسلمانان نباشد بهره‌ای از اسلام ندارد، و هر کس مشاهده کند که شخصی صدای امداد خواهی از مسلمانان سر داده است به او امداد نرساند از مسلمانان نیست.

توضیح: کسی که نسبت به خوشبختی و بدبختی مسلمانان بی‌تفاوت باشد او مسلمان نیست. این اصل مسلم است در میان همه ملل و جامعه‌ها و به اسلام اختصاص ندارد هر ملتی در مورد افراد خودش همین نظر را دارد. امّا هیچ آئینی

۱. بخارج ۷۵، ص ۱۸.

۲. بخارج، ج ۷۵ ص ۲۱.

۳. بخارج، ج ۷۵، ص ۲۱.

این بها و ارزش را به امداد رسانی نداده است که فرد بی تفاوت به امداد رسانی را از عضویت جامعه خود کنار کند. و این اختصاص به اسلام دارد. به ویژه پیام «و من احياها فكأنما احيا الناس جميعا» حتی در درون خود اسلام نیز در مقایسه با سایر اعمال فروع دین، مخصوص امداد رسانی است که در مورد نماز نیز با آن ارزش و اهمیتش چنین پیامی نیست.

شرایط شخص مددجو:

اسلام اومانيسم نیست و انسان فاقد انسانیت را فاقد ارزش و مانند حیوان «بل هم اضلّ سبيلاً»^۱ می داند. لیکن در مورد امداد رسانی هیچ شرطی را تعیین نمی کند. آیه از این جهت مطلق است و احیای نفس را به هیچ شرطی مقید نکرده است. همینطور حدیث اول. در حدیث چهارم نیز جمله «والله يحب اغائة اللّهفان» مطلق و بدون قید و شرط است. و در حدیث هفتم لفظ «رجلاً» با نوعی «تنکیر» آمده شامل هر کس می شود. مددجو هر کس با هر شرایط باشد باید به کمکش شتافت.

در حدیث دوم عبارت «من ردّ عن المسلمین» و در حدیث سوم لفظ «اياه» و در حدیث پنجم «من فرّج عن مومن» و در ششم «اياه المومن» با قید مومن و مسلمان آمده است.

در چهار حدیث مقید و در آیه و سه حدیث مطلق آمده است. در این گونه موارد اگر موضوع و حکم در همه «واحد» باشند باید مطلق را بر مقید حمل کرد و همه را مقید دانست. اما در بحث ما نه وحدت موضوع وجود دارد و نه حکم واحد است. حدیث‌هایی که قید مسلمانان یا مؤمن را گذاشته‌اند حکم را نیز موکّد و مشروح دارای فقرات متعدد آورده‌اند. حدیث‌های مطلق تنها به ضرورت امداد حکم کرده‌اند. و تعارض در میان‌شان نیست زیرا در تعارض وحدت موضوع و محمول شرط است.

و اینک دو حدیث مطلق دیگر همراه با یک حدیث مقید:

عن ابی عبدالله(ع) قال: اربعة ينظر الله عزوجل اليهم يوم القيامة: من اقال نادماً او اغاث لهُفان، او اعتق نسمةً، او زوج عزباً؛^۲ امام صادق(ع) فرمود: خداوند در روز قیامت به چهار شخص توجه خاصی خواهد داشت: کسی که بخاطر شخص پشیمان معامله را اقاله کند، و کسی که به شخص حادثه دیده‌ای امداد کند، و کسی که برده‌ای را آزاد کند، و کسی که فرد مجردی را متأهل کند.

توضیح: چهارکردار در این حدیث ردیف شده‌اند اما ردیف شدن‌شان دلیل ارزش مساوی آنها نیست. زیرا اقاله پشیمان و آزاد کردن یک برده یا تزویج یک فرد عزب هرگز به پای امداد رسانی نمی‌رسد به طوری که در حدیث دیگر دیدیم تنها یکی از ثواب‌های ردیف شده برای اغاثه مومن، ثواب آزاد کردن ده برده، بود.

قال امیرالمومنین(ع): من كفارات الذنوب العظام اغائة الملهوف و التّنفيس عن المكروب؛^۳ علی(ع) فرمود: یکی از کفاره‌های گناهان کبیره، امداد رسانی به امدادجو، و نجات دادن از حادثه ناگوار، است.

۱. سوره فرقان، آیه ۴۴.

۲. بحار، ج ۷۵، ص ۱۹.

۳. نهج البلاغه، قصار ۲۳.

عن ابی عبدالله(ع) قال: من اغاث اخاه المؤمن اللّهفان الّهثان عند جهده فنفس کرپته، او اعانه علی نجاج حاجته کانت له بذلك اثنتان و سبعون رحمة لافزاع یوم القیامة و احواله: ^۱ امام صادق(ع) فرمود: هر کس امداد رساند به برادر مومن خود که دچار حادثه شده و مدد می جوید، و برطرف کند گرفتاری او را، یا کمک کند به او برای برطرف شدن نیازش، خداوند برای او هفتاد و دو رحمت در نظر می گیرد برای درماندگی و بی چارگی های روز قیامت.

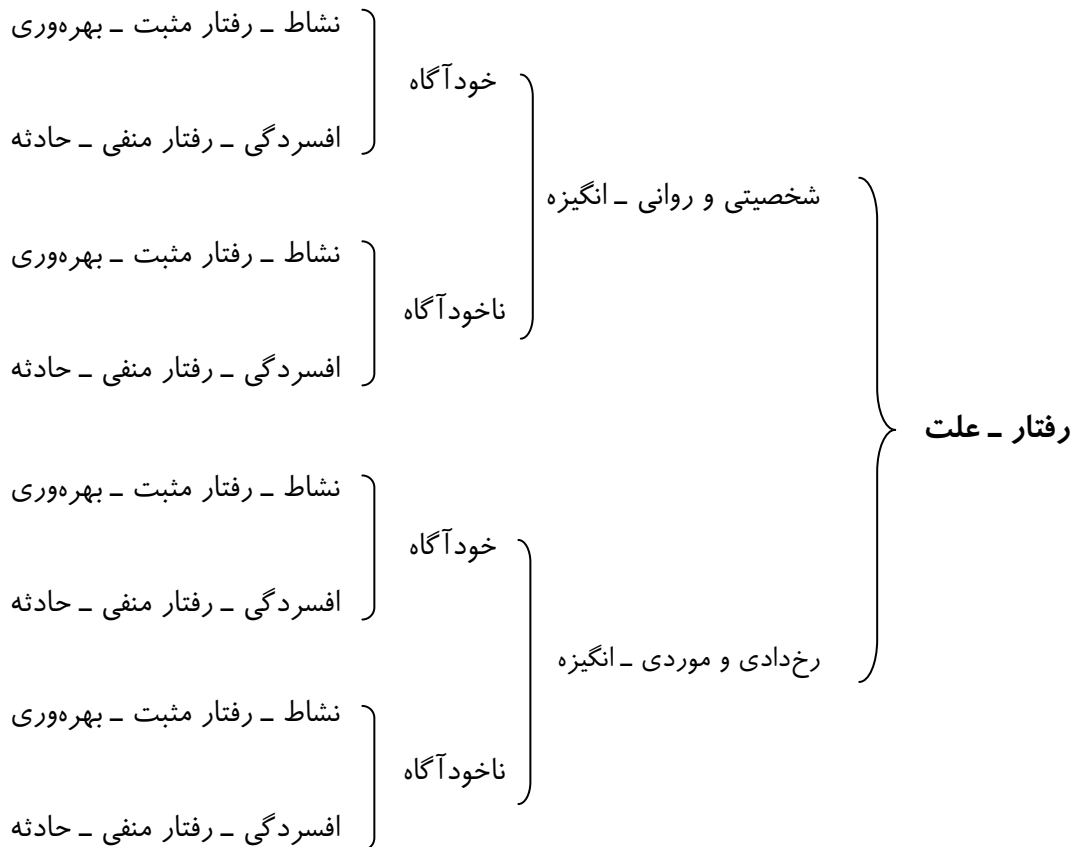
^۱. بحار، ج ۷۵، ص ۲۲.

ایمنی و خصلت‌های حادثه‌ساز

در بخش‌های گذشته از انواع متعدد رفتارهای مثبت که هر کدام از عوامل تامین ایمنی هستند، و نیز از انواع متعدد رفتارهای منفی که منشأ حادثه هستند، سخن رفت. رفتارها را اعم از مثبت و منفی می‌توان به دو نوع تقسیم کرد:

- ۱- رفتار موردی: رفتاری که بدلیل یک انگیزه مثبت یا منفی، تنها در یک مورد و در مدت کم، صادر می‌شود.
- ۲- رفتار همیشگی: رفتاری که ریشه در چگونگی شخصیت و روان فرد، دارد، این نوع را «خصلت» می‌گویند.

نظر به اینکه دو عامل «نشاط» و «افسردگی» را بیشتر بررسی کرده‌ایم بهتر است همین دو را به عنوان مثال برای هر رفتار منفی و مثبت، در طرح صفحه بعد مشاهده کنیم:



عنوان «خصلت‌های حادثه‌ساز» که در بالا آمده نشان می‌دهد که در این بخش اولاً سخن از خصلت‌های مثبت، نیست ثانیاً بحث در خصلت است که ماهیتش ایجاد «رفتار همیشگی» است. یعنی ویژگی منفی‌ای که ریشه در خصلت فرد دارد و بالقوه همیشه با او هست که گاه‌گاهی فعال شده به فعلیت می‌رسد و حادثه را به وجود می‌آورد. در این بخش ۱۵ خصلت فوق شمرده می‌شود که برخی از آنها بیشتر مطرح شده و برخی دیگر در اینجا بررسی می‌شوند:

- ۱- تنبلی: این خصلت در فصل «ایمنی و نشاط» بررسی شد.
- ۲- لجاجت: رجوع کنید به فصل «ایمنی و رابطه با ابزار».
- ۳- کودنی: عدم توان درک آموزش و تذکرات ایمنی، یا عدم توان به کارگیری آموخته‌های ایمنی.
- ۴- سر به هوائی: عدم توان به همراهی فکری و روحی با مورد کار، و عدم توان توجه به تذکرات ایمنی.
- ۵- تهوّر جاهلانته: شجاعت منفی و نیز بالیدن به جسم و هیكل.

- ۶- استبداد رأی: از خود راضی بودن، و عدم استفاده از مشاوره.
- ۷- ترس: بزدلی و عدم توان تسلط بر خود هنگام بروز علائم و مقدمات حادثه، و هنگام حادثه.
- ۸- حرف نشنوی: خصلتی که مانع از دریافت آموزش‌ها و تذکرات است، خواه توان فهم، باشد یا نه.
- ۹- پرحرفی: خصلتی که ناقض «آهنگ کار» - مخل بر نسلان - و مانع تمرکز فکر خود فرد و دیگران، می‌شود.
- ۱۰- حبس ادرار و مدفوع: که حالت خصلت به خود گرفته باشد - البته نوع موردی آن نیز بحث خواهد شد.
- ۱۱- گرسنگی: برخی افراد گرسنه می‌شوند بدون اینکه به گرسنگی خود متوجه باشند.
- ۱۲- دگر آزاری: آزار دیگران، همکاران و ایجاداختلال در نشاط و آرامش روانی آنان.
- ۱۳- خیال پردازی: این نیز در مبحث «ایمنی و: شغل و بی‌کاری» در آغاز کتاب گذشت. و نیز در آخرین بخش از فصل «نشاط» پایان مباحث «خواب».
- ۱۴- خصلت «عدم توجه به عادت‌های خود»: عادت‌ها و اعتیادهای قابل پذیرش در فرهنگ جامعه.
- ۱۵- تنوع طلبی: در بخش «انواع کسالت و افسردگی» از فصل «نشاط» اشاره‌ای گذشت، در اینجا نیز بحثی می‌شود.

ایمنی و خصلت کودنی

آموزش و آموختن دو نوع است:

- ۱- آموزش بر اساس «استاد و شاگردی» که یک برنامه مشخص، مکان مشخص و زمان معین دارد. و یاد دهنده سمت معین و یاد گیرنده نیز سمت معین دارد و سطح معلومات یکی بالاتر از دیگری است.
- ۲- آموزش موردی: این نوع هم می‌تواند به شکل بالا باشد و هم می‌تواند متفاوت با آن شود. که مکان و زمان معین ندارد و نیز تحت یک برنامه مشخص علمی نمی‌شود. ممکن است فردی موضوعی را به فرد عالمتر از خود تذکر دهد، و ممکن است هر دو در یک سطح مساوی از آگاهی و دانش و مهارت باشند، و ممکن است تذکر دهنده در سطح بالاتر باشد.
- اسلام این نوع دوم از آموزش را «تذکر» می‌نامد و برای آن ارزشی کمتر از آموزش‌های مدرسه‌ای، دانشگاهی، قائل نیست بل برابری بلکه از جهت کارآئی، ارزش بالاتری به آن می‌دهد. اسلام همه جای جامعه را «مدرسه تذکرات» می‌داند.

قرآن: فذکر انما انت مذکر: ^۱ تذکر بده زیرا تو نیستی مگر تذکر دهنده.

وذکر فان الذکرى تنفع المومنین: ^۲ تذکر بده زیرا تذکر برای مومنان سودمند است.

آموزش علوم و فنون تامین کننده ایمنی است مردم هر چه آگاه‌تر باشند و در کارهای‌شان با دانش و بینش و مهارت عمل کننده به همان میزان ایمنی فردی و اجتماعی توسعه می‌یابد و آموزش اصول و فروع ایمنی به طور خاص، نیز برای افراد کاردان و ماهر، آسانتر و مفیدتر است تا دیگران. و در این بحث هر دو آموزش، مورد نظر است. فردی که توان یادگیری را ندارد بایستی دستکم از فعالیت در کارهای فنی و تخصصی و خطر خیز بپرهیزد. او فاقد «دانش کار» و «دانش ایمنی» است و از هر دو جهت منشأ و عامل حادثه است.

^۱. سوره غاشیه، آیه ۲۲.

^۲. سوره ذاریات، آیه ۵۵.

مراد از کودنی در این مقال «بی استعدادی» یا «ناتوانی استعدادی» است که با بار معنایی عامیانه آن، فرق دارد. و سخن در واقعیت‌هاست بدون هر گونه تحقیر نسبت به فرد بی‌استعداد. همه انسان اند و حرمت انسان محفوظ.

کودنی یا ناتوانی استعدادهای چهار گونه و افراد کودن چهار گروه هستند:

۱- نا توان در تعلّم و یادگیری: فردی که چنین کودن باشد برای کار فنی به ویژه در محیط کار گروهی، مناسبیت ندارد.

۲- توانا در یادگیری ناتوان در باز تاباندن و ناتوان در به کار بستن: این گروه گرچه با گروه بالا فرق دارند و اهل دانش و دانستن هستند لیکن برای کار مانند گروه اول هستند و بایستی از کارهای حادثه خیز به ویژه از کارهای گروهی، پرهیز کنند. این گروه گرفتارتر از گروه اول هستند زیرا دانستن و در عین حال نتوانستن، دردناکتر است. خوشبختانه تعداد چنین افرادی در جامعه خیلی کمتر است زیرا خود دانستن معمولاً توانائی را می آورد:

قال الصادق(ع): العلم مقرون بالعمل، فمن علم عمل، و من عمل علم، والعلم يهتف بالعمل فان اجابه و الا ارتحل: ^۱ امام صادق(ع) فرمود: دانستن و به کار بستن قرین همدیگرند، هر کس بداند عمل نیز می کند، و هر کس عمل کند خواهد دانست، و دانستن به کار بستن را ندا می کند اگر جواب مساعد شنید چه بهتر، و اگر بی‌پاسخ ماند کوچ می کند. دانش و مهارت آموختگان توان عملی را نیز به دست می آورند. مگر خود شخص نخواهد و از عمل خودداری کند در این صورت دانش او نیز فراموش می شود و از افراد گروه اول می شود.

۳- توانا در یادگیری و توانا در باز تاباندن، و کودن در به کار بستن: چنین فردی که می تواند یاد بگیرد و می تواند آموخته‌هایش را به دیگران یاد بدهد اما در عمل از به کار بستن آموخته‌هایش عاجز است، فقط به درد معلمی و استادی در زمینه «نظری» می خورد و در واقع عمل او همین است و بقول حدیث بالا هر چه به این عمل یاددادن ادامه دهد هم به دانشش افزوده می شود و هم از دانش از او کوچ نمی‌کند. اما اصول ایمنی حکم می کند که تنها مغز و زبان این گروه کار کند و سایر اعضا و جوارح شان به ویژه دست و پای‌شان، نباید با کار تولیدی و خدماتی تماس پیدا کند. حتی باید از آزمایش‌های علمی نیز خودداری کنند از این افراد می توان نظر مشورتی - نظر نظری - گرفت.

۴- توانا در یادگیری و به کار بستن، ناتوان در باز تاباندن: این گروه برای معلمی و استادی مناسب نیستند گرچه دانش فراوان داشته باشند. لیکن برای کار عملی مناسب و مطلوب هستند و گاهی بهتر از افرادی هستند که در هر سه (یادگیری، یاددادن، به کار بستن) توانائی دارند.

اما این افراد باید از «آموزش تذکری» نیز پرهیزند. زیرا به دلیل نا توانی در باز تاباندن معلومات شان برای دیگران، به جای انتقال علم به دیگران سازمان فکری آنان را مختل می‌کنند. به ویژه در تذکرات مربوط به دانش ایمنی یا اعمال ایمنی. یاددادن و تذکرات این قبیل افراد به جای جلوگیری از حادثه، حادثه آفرین است. از این افراد نباید نظر مشورتی گرفت. می توان یک چیز را خیلی خوب از اینان آموخت: نگاه کردن به نحوه کار آنان (آموزش بصری) و یادگرفتن ظرافت کاری‌شان با نگاه کردن.

اما چه زیباست که انسان در هر سه (یادگیری، یاددهی و به کار بستن) توانمند باشد: فنعلم القادرون: ^۲ چه نیکو و زیبا هستند توانمندان؟! قرآن تنها در دو مورد انسان را در یادآوری یک صفت همراه خدا ذکر کرده است یکی این آیه و دیگری آیه فتبارك الله احسن الخالقين ^۱ است.

^۱ بحار، ج ۲، ص ۴۰.

^۲ سوره مرسلات، آیه ۲۳.

ایمنی؛ در هر کاری که با دست (یا با دست همراه پا) انجام می یابد سه «توان» شرط است:

۱- دانش کار.

۲- دانش ایمنی در محور آن کار.

۳- توان به کار بستن هر دو دانش فوق.

دانش و تخصص نظری در هر کار، کافی نیست. دانش ایمنی مربوط به آن کار نیز ضرورت دارد. هر دو دانش‌های مذکور نیز کافی نیست توان به کار بستن آنها شرط اول است و آنگاه شروع به کار نه اشکال عرفی دارد و نه اشکال شرعی. کسی که در شناختن موتور خودرو کاملاً متخصص است و نسبت به اصول رانندگی نیز کاملاً دانش دارد. اما نمی‌تواند خوب براند، باید از رانندگی خودداری کند. حکم شرعی نیز همین است: اگر احتمال خطر در رانندگی کسی بیش از حد طبیعی (و ما هوی رانندگی) باشد مشمول آیه «ولا تلقوا بأيديكم الى التهلكة»^۲ می‌گردد و حرام می‌شود. و همینطور است هر کار دیگر.

سر به هوایی

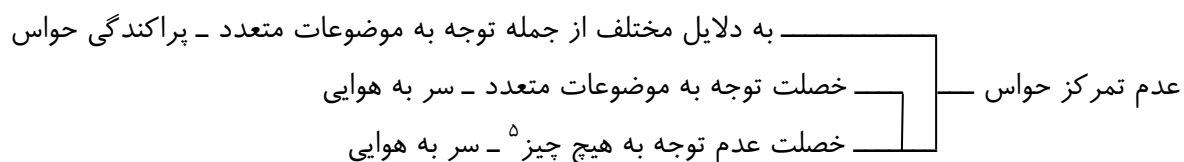
سر به هوایی یعنی خصلتی که مانع از تمرکز حواس و فکدر «مورد کار»، «اصول ایمنی»، باشد. فرد سر به هوا استعداد یادگرفتن، یاددادن و به کار بستن را دارد لیکن در تمرکز دادن به حواس خود - یا در تداوم تمرکز دادن - ناتوان و عاجز است. این خصلت نیز حادثه ساز و خطرناک است. چنین شخصی ممکن است همه شرایط لازم برای یک کار را داشته باشد حتی متخصص در امور ایمنی نیز باشد، با همه اینها صلاحیت کار به ویژه در محیط کار گروهی را ندارد. زیرا تمرکز حواس، مقدم بر تخصص در ایمنی، و تخصص در کار، است. و کسی که فاقد توان تمرکز حواس باشد سایر تخصص‌های او (از جمله تخصص در ایمنی) برای پذیرش او در کار گروهی، ناکافی و بی‌فایده است.

قال علی(ع): من اهوی الی متفاوت خذلته الحیل:^۳ علی(ع) فرمود: کسی که فکرش در جهت‌های متفاوت بچرخد ره چاره‌ها او را تنها گذاشته و خوار می‌کنند.

جریان فکری این افراد، نا مرتب و به محور موضوع‌های مختلف می‌چرخد.

در بیان دیگر می‌فرماید: من او ما الی متفاوت خذلته الحیل:^۴ هر کس چشم‌اندازهای مختلف داشته باشد ره چاره‌ها او را خوار می‌گذارند.

برای بیان فرق «پراکندگی حواس» و «سر به هوایی» که هر دو عدم تمرکز حواس هستند به طرح زیر توجه کنید:



قرآن به نوع دوم از سر به هوایی یعنی «خصلت عدم توجه به هیچ چیز» را «عمه» و «قموح» نامیده است. در مورد گناهکاران و گمراهان می‌گوید:

۱. سوره مومنون، آیه ۱۴.

۲. سوره بقره، آیه ۱۹۵.

۳. بحار، ج ۷۸، ص ۳۸.

۴. بحار، ج ۷۸ پی نویس ص ۳۷ - و نیز نهج البلاغه، قصار، ۳۹۵.

۵. این عبارت می‌توانست به صورت «عدم توجه به هیچ کدام از چیزها» باشد لیکن همراه تکلف.

انهم نفی سكرتهم يعمهون: ^۱ آنان در حالت مستگونه‌شان سر به هوایند.

انا جعلنا في اعناقهم اغلالاً فیهی الی الاذقان فهم مقمحون: ^۲ ما قرار دادیم - ما افراد انسان را اینطور آفریدیم که گناهان‌شان مانند سلسله - زنجیرها در گردن‌شان پیچیده و تا محاذی چانه‌شان پر کرده و آنان سر به هوا می شوند.

برخی افراد گناه‌شان در آن حد نیست که آنان را عمه یا مقمح نماید بل به دلیل نقص در تعقل یا نقص روانی سر به هوا می شوند.

لغت: قمح الابل: رفع رأسه و امتنع عن الشرب ریاً: شتر سرش را بالا گرفت و از آب خوردن و سیراب شدن خودداری کرد.

شخصی که به هر دلیل مقمح و سر به هوا باشد کار و حضور او در محیط کار منشأ و عامل حادثه است و اصول ایمنی ایجاب می کند که این گونه افراد در محیط کار حاضر نشوند.

استبداد رأی:

درباره خصلت استبداد رأی تنها به یک حدیث بسنده می کنم و شرح مساله را به باب «ایمنی و مشاوره» وا می گذارم:

قال علی(ع): من استبدَّ برأیه هلك: ^۳ علی(ع) فرمود: هر کس دچار استبداد رأی شود هلاک می شود.

این در حالی است که شخص در یک یا چند مورد دچار استبداد رأی شود، تا چه رسد که این حالت در او به صورت «خصلت» در آید. و نکته دوم اینکه: شخص مستبد خودش را هلاک می کند و اگر این «خود هلاک کردن» در محیط کار گروهی باشد دیگران را نیز هلاک می کند.

تهور جاهلانه:

این خصلت سه منشأ دارد:

۱- تنبلی: آدم تنبل برای اینکه کار را تمام کند و خودش را آسوده نماید اقدام به تهور می کند.

۲- بالیدن به جسم و هیكل: کسی که به هیكل و اندام خود می بالد (نه به مهارت و کاردانی) کارها را متهورانه انجام می دهد.

۳- اشتباه در مفهوم «مردانگی»: برخی افراد میان مردانگی و رفتارهای نابخردانه، اشتباه می کنند چاقو کش‌ها و قاچاقچی‌ها نمونه کامل این افراد هستند.

هر سه نوع تهور جاهلانه از نقص روانی یا از بیماری روانی ناشی می شوند و هر سه خطرناک هستند و نمی‌توان گفت کدام یک از دیگری خطرناکتر است. معمولاً «بالیدن به جسم و هیكل» از فقر ناشی می شود فقر مالی، فقر فنی و هنری، فقر دانشی. در این میان فقر مالی سخت مؤثر است جوانی که با فقر و فلاکت بزرگ شده حتی توان فهم و اندیشه ذاتی را نیز از دست می دهد یعنی از بی‌دانشان و بی‌هنران نیز بی‌دانش‌تر و بی‌هنرتر می شود که: قال الصادق(ع): کاد الفقرا ن یكون کفراً: ^۴ امام صادق(ع) فرمود: فقر (آن قدر مضر، بد و منفی است) که چندان فاصله ای با کفر ندارد.

^۱ سوره حجر، آیه ۷۲، و چهار مورد سر به هوایی در اثر طغیان، و یک مورد در اثر خود پسنندی و رضایت از کردار خود آمده است.

^۲ سوره یس، آیه ۸.

^۳ نهج البلاغه، قصار، ۱۵۲.

^۴ سفینه البحار، ذیل واژه فقر.

جوان فقیری که در چنگال فقر بزرگ شده چه کند؟ اهریمن فقر در تار و پود جسم و روانش تأثیر گذاشته است در عمرش چیزی نداشته تا به آن افتخار کند مگر هیکل، که این نیز برای برخی از نوجوانان و جوانان فقیر ممکن نبوده و نیست. دنیا خواران علاوه بر مال و ثروت دنیا روح و روان فقیران را نیز می خورند.

آن چه پیامبر اکرم (ص) فرموده است: الفقر فخری: فقر افتخار من است. عبارت است از «فقر ارادی» کسی که می تواند ثروت اندوزد لیکن با انگیزه دگر دوستی و گرایش به «عدالت اجتماعی» زندگی فقیرانه را انتخاب می کند، در آمدش را با مستمندان تقسیم می کند و فقیر می شود. و این در حقیقت فقر نیست «ساده زیستی» است.

تهور جاهلانه از نوع «اشتباه در مفهوم مردانگی» نیز معمولاً از فقر ناشی می شود (افراد نیز از قشر متوسط پیدا می شوند که در این مفهوم دچار اشتباه می گردند). نسبت کاملاً محسوس میان فقر خانوادگی و تهور جاهلانه، در دانش «انسان شناسی» و «جامعه شناسی» و آمارهای ایمنی و حوادث، مسلم شده است. و آن چه از تهورها به فقر مربوط نمی- شود با تنبلی رابطه دارد.

در پیش از انقلاب اسلامی در میان برخی از طبقات جامعه چاقوکشی، شراب خواری، حتی آدم کشی از علائم مردانگی محسوب می گشت.

عن الصادق (ع): تذاکرنا امر الفتوة عنده، فقال: اتظنون ان الفتوة بالفسق و الفجور؟! اما الفتوة طعام موضوع، و نائل مبذول، و بشر معروف، و اذی مکفوف فاما تلك فشطارة و فسق: ^۲ در حضور امام صادق (ع) سخن از مردانگی می گفتیم، فرمود: آیا گمان می کنید مردانگی با فسق و فجور است؟! مردانگی: مهمان نوازی، سخاوت، خوشروئی در معروف، و خودداری از آزار دیگران است. و اما آن خصلت‌ها پس خباثت و تبه کاری است.

قال رسول الله (ع): یامعشر قریش ان حسب المرء دینه، و مروته خلقه، و اصله عقله: ^۳ پیامبر اکرم (ص) فرمود: ای مردم قریش حسب مرد دین اوست، و مردانگی او اخلاق نیکوی اوست، و ریشه و تبارش عقل اوست. توضیح: مراد از «اخلاق نیکو» شیرین زبانی، چابکدستی، لفاظی در برخورد نیست بل این قبیل رفتارها بدترین خلق هستند.

قال امیرالمومنین (ع): قدر الرجل علی قدر همته، و صدقه علی قدر مروته، و شجاعته علی قدر انفته، و عزته علی قدر غیرته: ^۴ علی (ع) فرمود: ارزش مرد به مقدار همّت اوست، و راستکرداری و صداقتش به مقدار مردانگی اوست، و شجاعتش به اندازه عزّت نفسش، و عفت او به قدر غیرت اوست.

توضیح: همّت، صداقت و راستکاری، مروت یا مردانگی، شجاعت، عزّت نفس و غیرت پایه‌های اساسی و عناصر تشکیل دهنده اخلاق نیکو هستند و اخلاق (جمع خلق‌ها) یعنی همین‌ها. عضه: در اصطلاح امروزی «قاطعیت» و «برش»: شجاعت.

تهور جاهلانه نه تنها مردانگی نیست بل درست «نامردی» است که در جامعه مصداق رذالت اخلاقی و در کار و محیط کار عامل حادثه است.

^۱ همان مرجع.

^۲ بحار، ج ۷۰، ص ۵.

^۳ بحار، ج ۷۱، ص ۸۹.

^۴ بحار، ج ۷۰، ص ۴.

ترسوئی

ترس دونوع است که ماهیت‌شان با هم فرق اساسی دارد. در برخی از زبان‌ها هر کدام نام مشخص و معین دارند مثلاً در زبان عربی به یکی «جبن» و به دیگری «خوف» گفته می‌شود. متأسفانه در زبان فارسی امروزی به هر دو «ترس» گفته می‌شود در حالی که اولی «ترس» و دومی «باک» است و باز متأسفانه واژه باک نیز به جای ترس به کار می‌رود و موارد استعمال صحیح این دو مراعات نمی‌شود. در مقام مدح و تمجید می‌گویند «بی باک» که «ترس» صحیح است. مطابق اصول «انسان شناسی» اسلامی، «پروا»^۱ دو نوع است پروای غریزی، پروای فطری. ترس یا جبن یعنی پروای غریزی که در وجود حیوانات نیز هست سمبل آن «ترس بز» است ک بز دلی اصطلاح همه جایی شده است. و خوف یا باک پروای فطری است^۲ و نه تنها منفی نیست بل از عناصر انسانیت انسان است. یکی از ممیزهای این دو نوع پروا عکس‌العملی است که موجود در هنگام احساس خطر از خود بروز می‌دهد. حیوان تنها یک کار می‌کند: از مورد ترس و از عامل ترسناک فرار کرده و دوری می‌گزیند. اما انسان به شناسائی عامل خطر می‌پردازد و در صدد کنترل آن بر می‌آید تا یکی از سه کار را بکند:

۱- یا عامل خطر را از بین ببرد.

۲- یا جنبه خطری آن را خنثی کند.

۳- یا دستکم از میزان خطر آن بکاهد.

و اگر هیچکدام از سه اقدام را ممکن ندانست یا نتوانست، آنگاه اقدام به دورشدن و گریز می‌کند، انسان هم ترس دارد و هم باک - هم جبن دارد و هم خوف - و هر دو برای وجود و زیست بشر ضرورت دارند. اگر این دو در تعاطی و هماهنگی و داد و ستد باشند شخص سالم است. و اگر غریزه ترس بر شخص غالب باشد و او را دست و پاچه کند چنین شخصی ناقص و در مواقعی بیماری شخصیتی دارد.

مقابل جبن و ترس، شجاعت است. و مقابل خوف و باک، تهوّر است. تهوّر نکوهیده است گاهی برای مبالغه در شجاعت به معنی مثبت به کار می‌رود.

پیشتر نیز اشاره‌ای رفت که در بیان اهل بیت - علیهم السلام - هرگز واژه «اجبن: می‌ترسم» وجود ندارد اما واژه «اخاف: باک دارم» خیلی زیاد آمده است. ترس نکوهیده است و باک پسندیده.

فرد ترسو علاوه بر اینکه هم منشأ حادثه است و هم از کنترل حادثه عاجز است، صلاحیت مشاوره را نیز ندارد گرچه خیلی آدم فهمیده و دانشمند باشد. زیرا او از اقدام‌های همت آمیز، بزرگ و مهم، ریسک شجاعانه لازم، باز می‌دارد واز هر اقدامی باز می‌دارد.

قال رسول الله (ص): یا علی لا تشاورنَّ جباناً فإنه یضیق علیک المخرج: رسول اکرم (ص) فرمود: ای علی با آدم ترسو مشورت نکن زیرا او همه راه‌ها را به روی تو تنگ می‌کند (راه خروج را بر تو تنگ می‌کند).

کسی که مشورت می‌خواهد بنوعی در تنگنا قرار دارد یا گرفتاری‌ای برایش پیش آمده که راه خروج از آن را می‌جوید. و یا می‌خواهد کاری را انجام دهد در انتخاب راه آن وامانده است. و یا در انتخاب و گزینش کاری، برنامه‌ای

^۱ پروا، پرهیز، خودپائی، حذر، دوری کردن.

^۲ برای توضیح فرق میان غریزه و فطرت رجوع کنید به «تنبین جهان و انسان» بقلم نویسنده.

^۳ وسائل الشیعه، ابواب العشرة (معاشرت با مردم): باب ۲۶.

وامانده است. در هر سه صورت او در صدد یک راه خروج است و آدم ترسو راه‌های خروج را برای مشورت جو، تنگ می‌کند.^۱

قال رسول الله(ص): اعلم يا علي ان الجبن و البخل و الحرص غريزة واحدة يجمعها سوء الظن^۲: پیامبر اکرم(ص) فرمود: بدان ای علی ترس، خست و آز همگی یک غریزه‌اند و تحت خصلت «بد بینی» جمع می‌شوند. توضیح: حرص و آز به دلیل ترس از تامین معاش آینده است و همچنین بخل و خست. و ترس از تامین معاش آینده یک بیماری روانی است که از بیماری روانی دیگر بنام «بد بینی» ناشی می‌شود.^۳ بد بینی اگر فعالتر شود اضطراب روانی و نیز افسردگی خطرناک را به دنبال می‌آورد. بد بینی به جهان، به هستی، و آن چه در آن هست موجب غلبه غریزه ترس بر انسان می‌شود زیرا او همه چیز را بر علیه جان خود می‌پندارد.

در بررسی و ریشه یابی این سلسله بیماری‌های روحی به این نتیجه می‌رسیم که حسن رابطه با خدا و حسن ظن به برنامه آفرینش، انسان را از این گونه بیماری‌ها حفظ می‌کند. و اگر کسی در اثر سوء ظن دچار این بیماری‌ها شود باز بهترین راه معالجه «توکل» و تلقین حسن ظن، است. و گرنه هم از شیرینی زندگی محروم می‌شود و هم در مواقع حادثه بی‌تاب و بی‌قرار خواهد بود.

عن الصادق(ع) عن ابيه(ع) قال: لا يؤمن رجل فيه الشح و الحسد و الجبن، ولا يكون المؤمن جباناً ولا حريصاً و لا شحيحاً^۴: امام صادق(ع) از امام باقر(ع): فرمود: نسبت به فرد آزمند، حسود، ترسو، نتوان ایمن بود. و مومن ترسو و آزمند نمی‌شود.

لايؤمنُ: با صیغه مضارع مجهول منفی: نتوان ایمن بود: نتوان ایمن شد.

گاهی لفظ مذکور را با صیغه معلوم می‌خوانند و معنی آن «ایمان نمی‌آورد کسی که ازمند، حسود و ترسو، باشد» می‌شود. آنگاه برمی‌گردند جایگاه کلامی این حدیث را (بر اساس علم کلام) بررسی می‌کنند که درست در نمی‌آید. زیرا در این صورت نتیجه این می‌شود که افراد آزمند، حسود و ترسو به هیچ وجه دارای ایمان نباشند. و این درست نیست. زیرا آن چه موجب بی‌ایمانی می‌شود دزدی، ربا با انگیزه آز، است. و یا قتل و خیانت و... براساس حسادت، و کردارهای منفی بر اساس ترس، است نه خود این خصلت‌ها. اما در معنای اول، این اشکال وجود ندارد. در بخش دوم حدیث که می‌فرماید «مومن ترسو و حریص نمی‌شود» دو شاهد بر نادرستی معنی دوم و صحت معنی اول وجود دارد:

۱- مومن ترسو و آزمند نمی‌شود: در این بخش سخن از حسادت نیامده یعنی ممکن است مومن حسادت داشته باشد. و چنین نیز هست حدیث‌های متعدد داریم که هیچ کس فاقد غریزه حسادت نیست حتی بهترین بندگان خدا. آن چه لازم است کنترل حسادت است و آن چه خطرناک است اولاً رشد حسادت ثانیاً عمل بر اساس حسادت است. بنابراین انسان‌هایی که ایمان آورده‌اند دارای غریزه حسادت هستند. پس معنی اول صحیح و دوم نادرست است.

۱. خطاب پیامبر به علی(ع) خطاب به امت است مصداق «به در می‌گوید دیوار بشنود».

۲. بحار، ج ۷۳، ص ۱۶۲.

۳. به نظر می‌رسد واژه «بیم» در فارسی در اصل به معنای «یأس» بوده و چون ترس و یأس هر دو با بد بینی رابطه دارند بتدریج لفظ بیم به جای ترس به کار رفته است. «بیمار: بیم آور» مریض نسبت به دیگران ترس آور است یا یأس آور؟-؟ ظاهراً معنی دوم درست است زیرا مرض و مریضی خبر از جاوید نبودن انسان در دنیا، می‌دهد و نتیجه‌اش یأس از زندگی جاودانه است. در فارسی امروزی برای مفهوم یأس، لفظ ترکیبی «ناامید» به کار می‌رود بی‌تردید یک واژه بسیط وجود داشته است.

۴. سفینه البحار، ذیل واژه الجبن.

۲- بخش دوم می گوید «مومن ترسو و آزمند نمی‌شود» و این روشن است زیرا آزمندی و ترسوئی بیماری هستند همان طور که گفته شد ترسوئی یعنی غلبه غریزه ترس بر انسان در حالی که قرار است انسان باک داشته باشد نه ترس. و همینطور است آزمندی چون قرار است انسان «مقتصد» باشد نه آزمند. اما در مورد حسادت قرار نیست انسان این گونه حسود نباشد آنگونه حسود باشد. قرار است حسادتش را کنترل و خنثی کند. برای نمونه یک حدیث از آن حدیث‌های متعدد را مشاهده کنیم:

قال رسول الله (ص): رفع عن امتی تسعة: الخطاء و النسيان، و ما اكرهوا عليه، و ما لا يعلمون، و ما لا يطيعون، و ما يطيقون، و ما اضطرّوا اليه، و الحسد، و الطيرة، و التفكر في الوسوسة في الخلق ما لم ينطق بشفه: ^۱ رسول خدا (ص) فرمود: نه چیز از امت من برداشته شده (درباره آنها مؤاخذه نخواهند شد) خطاء، فراموشی، چیزی که به زور به آن وادار می شوند، آن چه نمی‌دانند، چیزی که طاقت آن را ندارد، چیز و رفتاری که از روی اضطرار و بیچارگی مرتکبش می شوند، حسد، فال بد زدن، و افکار و وسوسه آمیز در آفرینش ما دامی که چیزی به زبان نیاورند.

این حدیث با نام «حدیث رفع» پایگاه احکام زیادی از فقه است و ابزار دست و چکش دست محققان فقهی است که حسادت یکی از فقرات آن است.

پس بخش اول حدیث به «ایمن بودن» و ایمنی مربوط است. از فرد آزمند نسبت به مال و امانت نباید ایمن بود. حتی ممکن است جان آدم را نیز به پول بفروشد. از فرد حسود (که حسادتش فعال شده و انگیزاننده است) نباید به مال و جان و حیثیت، ایمن بود. از فرد ترسو نباید نسبت به کار و محیط کار ایمن بود چون او عامل حادثه است و نیز از کنترل حادثه عاجز است و ممکن است اقدام‌های ترس آمیز او آسیب حادثه را چندین برابر کند.

قال علی (ع): الجبن منقصة: ^۲ علی (ع) فرمود: ترس یک نقصان در شخصیت، است. و قال (ع): قرنت الهیة بالحیة: ^۳ و نیز فرمود: مرعوب شدن (از حادثه و هر چیز) ناکامی و شکست می‌آورد.

حرف نشنوی

حرف نشنوی نیز دو نوع است:

- ۱- نشنیدن حرف و سخنی که شنیدن آن وظیفه نیست. مانند عدم توجه به راهنمایی‌ها و تذکرات دلسوزانه دیگران، این موضوع در بخش «ایمنی و مشاوره» خواهد آمد.
- ۲- نشنیدن حرف و سخن که عمل به آن وظیفه است مانند نادیده گرفتن مقررات، عدم توجه به دستورات شخص مسئول و مدیر یا سرپرست گروه، اقدام بر کارها و اعمالی که در محیط کار ممنوع اعلام شده و... این نوع دوم نیز بر دو گونه است: موردی و خصلتی. آن چه در اینجا بحث می‌شود همین «خصلت حرف نشنوی» در مقررات و وظایف، و اگر حرف نشنوی در مورد یک وظیفه براساس اشتباه موردی باشد با اینکه منفی و نکوهیده است چون ماهیت خصلتی ندارد - و ممکن است از هر فرد سالم و کامل نیز صادر شود - از بحث این بخش خارج است.

^۱ سفینه البحار، ذیل واژه رفع - بحار، ج ۵، ص ۳۰۳ - خصال: ج ۲ - ۴۴.

^۲ بحار، ج ۷۸، ص ۳۸.

^۳ همان مرجع.

قال علی(ع): رحم الله عبداً سمع حکماً فوعى، و دعى الى الرشاد فدنا، و اخذ بحجزه ناج هاد فنجا: ^۱ علی(ع) فرمود: خداوند به آن بنده‌اش رحمت کند که بشنود سخن با حکمت را و دردل خود جای دهد، و به راه رشد دعوت شود و بدان بگراید، و عمل کند حفاظت‌هایی که شخص هدایتگر و نجات دهنده به او ارائه می‌دهد. ممکن است معنی فقره اخیر چنین باشد: و با دستش بگیرد (مستمسک شود) حفاظت‌های هدایت کننده و نجات دهنده را.

قال امیرالمومنین(ع): .. فان معصية التّاصح المجرّب، تورث الحيرة و تعقب الندامة: ^۲ علی(ع) فرمود:.. ناشنیده گرفتن سخن خیر خواه و دانای با تجربه، موجب حیرت می‌شود و پشیمانی را در پی دارد. توضیح: این دو حدیث شامل حرف شنوی در وظایف و غیر وظایف (هر دو) می‌شوند. حرف نشنوی یک «خصلت با واسطه» است یعنی از یک خصلت دیگر ناشی می‌شود. بدون هر مقدمه‌ای خصلت‌های واسطه در این موضوع را در طرح زیر توضیح می‌دهم:

| | | |
|--|---|---|
| <p>خصلت کودنی - قبلاً بحث شد</p> <p>خصلت چموشی و سرکشی شخصیت درون (عقده)</p> <p>خصلت استغناء: احساس بی‌نیازی</p> <p>خصلت تکبر و خودپسندی</p> | } | <p>خصلت حرف نشنوی - ناشی از:</p> |
|--|---|---|

ردیف اول بحث شده است، ردیف دوم (چموشی بر اساس عقده) اگر بحث شود لازم‌هاش پرداختن به مسائل عمده قلمرو دانش روان‌شناسی، است زیرا عقده‌های گوناگون می‌توانند عامل چموشی شخصیت باشند. اما مورد سوم: قرآن: انّ الانسان ليطغى ان راه استغنی: ^۳ بی‌چون و چرا و حتماً انسان طغیان می‌کند وقتی که احساس بی‌نیازی کند. بعضی‌ها این آیه را به استغناء مالی و مادی تفسیر کرده‌اند. هرچه در سوره علق و این آیه تحقیق کردم ارتباطی میان این آیه و امور مادی و اقتصادی نیافتیم. و هستند افرادی احساس ثروت دارائی و بی‌نیازی اقتصادی می‌کنند و طغیان هم نمی‌کنند. خیلی از مؤمنان و حتی برخی از پیامبران بودند با ثروت و مکنّت زیاد (مانند سلیمان) و دچار طغیان نیز نشدند. در حالی که آیه با حرف «ان» و «ل» جداً در مقام تاکید اطلاق است. یعنی هر کس بدون استثناء از هر قشر و طبقه و گروهی باشد اگر دچار «استغناء» شود طغیان می‌کند.

احساس بی‌نیازی به آموختن، به هدایت، به راهنمایی، به تذکرات، شخص را طاغی و سرکش و چموش می‌کند. این استغناء یعنی جهل مرکب ^۴ نه تنها در یک مطلب یا یک موضوع بل «خصلت جهل مرکب». چنین شخصی تا در کوره حوادث کوبیده نشود قابل معالجه نیست. حادثه ساز، خطرناک و غیر قابل ایمنی در محیط کار است.

تکبر و خود پسندی: فرق تکبر با استغناء در این است که اولاً تکبر اعم است و از یک دیدگاه نوعی از آن است. و ثانیاً تکبر در تقابل با استغناء یک خصلت مجهول و حالتی است که دلیلش برای خود شخص روشن نیست و شاید اساساً

^۱ بحار، ج ۷۸، ص ۵۱.

^۲ نهج البلاغه، خطبه ۳۵.

^۳ سوره علق، آیه ۷.

^۴ در بخش «ایمنی و دانش: تخصص و مهارت» در این باره بحثی شده است.

خودش به تکبر خودش توجه ندارد. اما کسی که به استغناء دچار شده می‌داند چرا به سخن دیگران گوش نمی‌دهد می‌گوید: برای اینکه خودم با بینش‌تر و آگاه‌تر از او هستم.

استغناء یعنی احساس بی‌نیازی، بی‌نیازی نسبت به فکر، عقل، دانش و راهنمایی دیگران. کسی که دچار این احساس می‌شود در دو مورد اشتباه کرده است: او نمی‌داند که حتی دانشمندترین و با بینش‌ترین فرد به تذکرات و راهنمایی‌های دیگران نیازمند است. و نیز او مورد خودش دچار توهم شده و خیال می‌کند از دیگران آگاه‌تر و با بینش‌تر است در فارسی به این خصلت «از خود راضی بودن» و در عربی «عُجْب» گفته می‌شود.

قال علی(ع): من دخله العُجب هلك^۱ کسی که دچار «خودپسندی» گردد هلاک می‌شود.

و قال: الاعجاب ضد الصواب و آفة الالباب^۲ و باز فرمود: خودپسندی (و از خود راضی بودن) ضد بهره‌مندی و ضد موفقیت، و آفت عقل‌هاست.

حرف شنوی

قال امیرالمومنین(ع): رحم الله عبداً.. عمر فاعتبر، و حذر فاذجر^۳ علی(ع) فرمود: خدا رحمت کند آن بنده‌اش را که عمر کند و عبرت آموزد، اخطار شود و خودش را باز دارد.

توضیح: جهت مستقیم این حدیث آخرت است اما مهم این است که امام(ع) ضرورت حرف شنوی در امور دنیوی را مثال می‌آورد برای ضرورت حرف شنوی در مورد آخرت یعنی لزوم حرف‌شنوی در امور دنیوی را مسلم گرفته و بوسیله آن برای آخرت استدلال می‌کند.

قال علی(ع): کفی بالمرء جهلاً أن یرتکب ما نهی عنه^۴ علی(ع) فرموده: بس است در نادانی شخص مرتکب شود چیزی را که از آن نهی شده بود.

پرحرفی

وراجی و پرحرفی در محیط کار آثار منفی زیر را دارد که هر کدام بنفسه منشا حادثه هستند:

۱- افرادی را که سالم هستند و به خصلت سر به هوایی دچار نیستند، به سر به هوایی موقت، دچار می‌کند. به طوری که گاهی برخی از مستمعین سه بار بنام صدا می‌شوند اما جواب نمی‌دهند. زیرا از طرفی فکرشان به کارشان است و از طرف دیگر به سخنان فرد پرگو گوش می‌کنند.

این وقتی است که حرف‌های فرد پرگو از گیرائی برخوردار باشد.

۲- افراد همکار را عصبی می‌کند. این وقتی است که سخنان فرد پرگو دافعه داشته باشد و دستکم فاقد گیرائی باشد.

۳- به ریتم و آهنگ - نسلان - کار لطمه می‌زند. زیرا ذهن شنوندگان را به دو جهت سوق می‌دهد: کار و موضوع سخن. و تمرکز روحی و فکری را بر هم می‌زند.

۴- به صمیمیت میان افراد و ابزار، و نیز میان افراد با کار و محصول کار، صدمه می‌زند و این روابط را مختل

می‌نماید.

^۱ بحار، ج ۷۷، ص ۳۸۵.

^۲ نهج البلاغه، کتاب ۳۱.

^۳ بحار، ج ۷۸، ص ۴۸.

^۴ همان، ص ۸.

۵- گوینده در یک آن دو کار انجام می‌دهد. زیرا سخن گفتن یک «کار» کامل است. یک ساعت سخنرانی پراحساس معادل است با چهار ساعت کار استاندارد. سخن گفتن بدون احساسات نیز دستکم هر ساعت آن معادل است با یک ساعت کار استاندارد. گوینده انرژی، فکر و تمرکز حواس مصرف می‌کند تا آنهمه سخن را پشت سر هم صادر می‌کند. این بدترین نوع «دو شغله بودن» است که درباره آن بحث خواهد شد.

عن ابی عبدالله قال: قال رسول الله: من لایحسب کلامه من عمله کثرت خطایاه و حضر عذابه؛^۱ از امام صادق(ع): رسول الله(ص) فرمود: هر کس سخن گفتنش را برای خودش عمل و کار نداند خطاهایش زیاد و عذاب برایش حاضر می‌شود.

سمعت ابا عبدالله(ع) قال: قال رسول الله(ص): من رأى موضع کلامه من عمله قلّ کلامه الاّ فی ما یعنی: شنیدم امام صادق(ع) می‌فرمود: پیامبر خدا صلی الله علیه وآله فرموده است: هر کس سخن گفتنش را از کارهای خویش حساب بکند کلامش کم می‌شود (سخن نمی‌گوید) مگر در مواقعی که برایش لازم باشد.

توضیح: سخن گفتن «کار» است و مانند هر کار دیگر انرژی و اهتمام می‌برد همه آثار یک کار برای آن مرتب است: مفید می‌شود، مضر می‌شود، تباه کننده می‌شود، انرژی می‌برد، خسته می‌کند، مسئولیت دارد به ویژه مسئولیت ایمنی و خصوصاً در کار گروهی، و هر مسئولیت دنیوی، مسئولیت اخروی نیز دارد.

۶- شنوندگان نیز بنوعی دچار دوگانگی کار می‌شوند گرچه گوش دادن در حد گفتن انرژی مصرف نمی‌کند اما در ایجاد دوگانگی کار در یک آن، همان اثر را دارد. برخی که گمان می‌کنند استماع رادیو در حین کار موجب آرامش و ریتم کار می‌شود، نظرشان غیر علمی است. و یک تز «کمیت گرا» که اصل را بر کمیت گذاشته و توجهی به ایمنی ندارد می‌گوید: گوش فرا دادن به موسیقی آرام در حین کار آرامش دهنده و تامین دهنده و تامین کننده ریتم کار است. این تز به ظاهر درست و تجربه نیز مؤید آن است لیکن چهار اشکال علمی دارد:

الف) غفلت آور است: موسیقی یا تأثیری در شنونده ندارد و یا دارد، در صورت اول هیاهو، سرو صدا، و صرفاً «آلودگی صوتی» بیهوده است: که بحثش گذشت. در صورت دوم اولاً در جهت آلودگی صوتی است با عنصریت کم یا زیاد. ثانیاً غفلت آور است یعنی همان طور که سر به هوایی عامل حادثه است گاهی نیز «سر به زیری» عامل حادثه می‌شود، آن افراط است این نیز تفریط است.

ب) آهنگ کار که بوسیله موسیقی ایجاد می‌شود آهنگ است اما «نسلان» نیست. در بخش «آهنگ کار» گفته شد آن چه مفید و لازم است آهنگ نسلانی است آهنگی که به هیچ چیز و هیچ جایی گپرو گره نخورد. اما این آهنگ به موسیقی و منبع موسیقی گره خورده و مرکز آن در درون شخص نیست و از بیرون به درون او ریخته می‌شود. و به اصطلاح چشمه با آب ریختن، چشمه نمی‌شود. درست است عامل هر نشاط و آهنگ کار را از بیرون می‌گیریم اما نه با ریزش مداوم از بیرون به درون.

ج) آهنگ کار که از شنیدن ادامه دار موسیقی حاصل می‌شود با هر چیزی قطع و وصل می‌شود، با یک کلمه‌ای که همکار یا عوامل مدیریت یا هر کس می‌زند، یا کسی او را مخاطب قرار می‌دهد، قطع می‌شود سپس باز وصل می‌گردد. زیرا عامل این آهنگ کار، مصنوعی است. و از جانب دیگر مسلم است که آهنگ کار نباید دچار اضطراب شود.

^۱ وسائل الشیعه، ابواب العشره، باب ۱۲۰.

^۲ همان مرجع.

د) تخدیر: آهنگ کار ناشی از موسیقی یک آهنگ تخدیری است و مانند هر مخدر دیگر عامل «صرف انرژی زیاد از حد، با احساس آرامش» است. راه آزمایش تجربی این موضوع آسان است: دو کارگر با کار یکسان و یکنوع، در هشت ساعت از یک روز واحد به کار مشغول شوند کار یکی همراه با استماع موسیقی آرام و آرام بخش، و دیگری بدون آن، باشد. ممکن است بازدهی فرد اول بیش از فرد دوم باشد. لیکن نشاط فرد اول در ساعت‌های شب و در درون خانواده کم و سخت به تحلیل رفته، خواهد بود، و فرد دوم بر عکس او برای زندگی خانوادگی نیز دارای نشاط خواهد بود. اگر خواستید این آزمایش را انجام دهید لطفاً دقت کنید که دو فرد مذکور از اینکه مورد آزمایش هستند اطلاع نداشته باشند، از نظر روحی مساوی و شبیه هم باشند و چون چنین چیزی امکان ندارد بهتر است یک فرد در دو روز با شرایط نسبتاً مساوی مورد آزمایش قرار گیرد و چون دیگران را ابزار آزمایش کردن اخلاقاً نکوهیده است بهتر است آزمایش کننده این آزمایش را در مورد خودش انجام دهد. گرچه «آگاه بودن» آفت این آزمایش است و جواب دهی صحیح آن را مختل می نماید.

سخن در پر حرفی بود: قال علی(ع): من کثر کلامه کثر خطائه: ^۱ علی(ع) فرمود: کسی که سخنش زیاد باشد خطایش زیاد می شود.

نهی رسول الله(ص) عن قیل و قال: ^۲ رسول خدا(ص) از قیل و قال نهی کرده است.

سئل الحسن(ع) عن الصّمت، فقال: هو ستر العمی، و زین العرض، و فاعله فی راحة، و جلیسه آمن: ^۳ از امام حسن مجتبی(ع) درباره کم حرفی پرسیدند، فرمود: کم حرفی پرده‌ای بر نکات ضعف، است، و زیبایی حیثیت است. شخص کم حرف در آسایش و رفیق او ایمن است.

توضیح:

۱- از نظر اسلام ابراز نکات ضعف اگر بر حیثیت آسیب رساند حرام است. و ابراز همان نکات ضعف در پیش استاد جهت برطرف کردن آنها (اگر ضعف دانشی و بینشی باشد) و نیز ابراز آنها در پیش پزشک معالج اگر اشکال روحی و روانی یا جسمی باشد، واجب است. ابراز نکات ضعف بوسیله وراجی از مصادیق مورد اول و حرام است.

۲- کم حرفی نشان شخصیت و وراجی نشان بی شخصیتی است.

۳- جلیس: همنشین: همدم: همراه، همکار- بیان این حدیث شامل همه اینها است.

۴- کم حرفی عامل ایمنی شخص و همکار او، است. مفهوم این سخن این است: پر حرفی عامل حادثه هم برای خود شخص و هم برای همکار اوست.

۵- مراد از ایمنی همه انواع آن است: ایمنی در کار، ایمنی حیثیت و حتی ایمنی سیاسی. منظورم از جمله اخیر نه محافظه کاری است و نه رادیکالیسم بل مراد صحت رویه و مصون ماندن از خطا است.

قال امیرالمومنین(ع): الزم الصّمت تسلّم: ^۴ علی(ع) فرمود: کم حرفی پیشه کن تا سالم بمانی.

قال الامام الحسن(ع): نعم العون الصّمت فی مواطن کثیرة، و ان کنت فصیحاً: ^۱ امام حسن(ع) فرمود: چه یاور خوبی

است کم حرفی، در بسیاری از زمینه‌ها، گرچه شیوا پرداز باشی.

^۱ نهج البلاغه، قصار، ۳۴۱.

^۲ بحار، ج ۷۶، ص ۳۴۳.

^۳ بحار، ج ۷۸، ص ۱۱۱.

^۴ بحار، ج ۷۱، ص ۲۸۰.

توضیح: افراد پر حرف معمولاً توان «شیوا پردازی» را دارند و همین استعداد خوب موجب تشویق و بهره جوئی منفی آنان از این استعداد می شود. امام(ع) می خواهد فرد ورّاج را به انگیزش نا خود آگاهش توجه دهد تا شاید این بیماری او علاج شود.

عن الباقر(ع) عن آبائه(ع) عن امیرالمؤمنین(ع) قال: لا حافظ احفظ من الصّمت: ^۲ امام باقر(ع) از نیاکانش از علی(ع) که فرمود: هیچ حفاظتی حفظ کننده تر از کم حرفی نیست.

حدیث مستند زیر که خندیدن را نکوهش می کند به گمان من تنها محیط کار و هنگام کار را در نظر دارد، و گرنه خنده یکی از فرق های انسان با حیوان است خنده نعمتی است که خداوند تنها انسان را به آن اختصاص داده است خنده و خنده رو بودن در اسلام نه تنها تشویق شده بل از لوازم ایمان شمرده شده، و تنها صدای بلند در خنده یعنی قهقهه مکروه اعلام شده است.

عن جعفر ابن محمد(ع) عن ابیه، عن آبائه، قال: قال رسول الله(ص) الضحک هلاک: ^۳ امام صادق(ع) از نیاکانش: رسول خدا(ص) فرمود: خنده هلاکت است.

عن علی بن الحسین(ع) قال: المؤمن یصمت لیسلم و ینطق لیغنم: ^۴ امام سجاد(ع) فرمود: مومن ساکت و کم حرف می شود تا ایمن باشد و سخن می گوید تا به بهره ای برسد.
یعنی هم سکوت مومن هدفدار است و هم سخن گفتنش. مومن ورّاجی نمی کند.

طنز پردازی و شوخی در محیط کار:

طنز پردازی هنر است و شوخی کردن نیز با شرایط مناسب خودش، پسندیده است:

قال رسول الله(ص): المؤمن دعب لعب، والمنافق قطب غضب: ^۵ پیامبر اکرم(ص) فرمود: مومن طنز پرداز و شوخی کننده است، و منافق عبوس و کینه دار است.

عن ابی عبدالله(ع) قال: ما من مومن وفیه دعاية. قلت: وما الدعابة؟ قال: المزاح: ^۶ امام صادق(ع) فرمود: هیچ مومنی نیست مگر در او دعابه ای هست. گفتم: دعابه چیست؟ فرمود: مزاح.

خود پیامبر(ص) نیز گاهی شوخی می کرد یکی از بهانه ها برای عدم گزینش علی(ع) به خلافت این بود: او گه گاهی با مردم شوخی می کند.

ائه(ص) كان یزح و لایقول الاّ حقاً و لایؤذی قلباً و لا یفرط فیه: ^۷ پیامبر خدا(ص) مزاح می کرد اما نمی گفت مگر حق، و قلب کسی را با مزاحش نمی رنجانید و افراط نیز نمی کرد.

در فصل «نشاط» تحت عنوان نشاط بخشی به دیگران و همکاران، حدیث هایی ارائه گشت و میتوان طنز پردازی و شوخی کردن را یکی از راه های نشاط بخشی دانست. با همه اینها همان طور که یکی از شرایط شوخی کردن حق بودن

^۱ همان مرجع.

^۲ بحار، ج ۷۱، ص ۲۷۵.

^۳ بحار، ج ۷۶، ص ۶۱.

^۴ همان، ج ۶۷، ص ۲۷۰.

^۵ بحار، ج ۷۷، ص ۱۵۳.

^۶ بحار، ج ۷۶، ص ۶۰.

^۷ بحار، ج ۷۲، ص ۲۳۵.

محتوای سخن است و شرط دیگرش نرنجاندن دیگران و شرط سوم عدم افراط در آن است. بدیهی است یکی از شرایط نیز رعایت اصول ایمنی در محیط کار است. اخلاص به اصول ایمنی - دگر آزاری، برهم زدن نشاط همکاران، اختلال در تمرکز فکری، ایجاد اضطراب روانی، برهم زدن ریتم و آهنگ کار، از بین بردن صمیمیت میان فرد و ابزار و مورد کار، و... به ویژه شوخی‌های عملی و دستی - نه تنها نکوهیده بل بدلیل احتمال ایجاد حادثه و خطر، حرام است.

گرچه لازم است انسان در هیچ محیط و شرایطی خشک و عبوس نباشد اما محیط کار یک «محیط جدی» است و از اماکن طنز و شوخی نیست.

قال علی(ع): ما مزح رجل مزحة الاّ میجّ من عقله حجة: ^۱ علی(ع) فرمود: شخص شوخی‌ای نمی‌کند مگر اینکه پاره‌ای از عقل خود را از دست می‌دهد.

این حدیث با حدیث‌های بالا سازگار نیست پس روشن می‌شود این حدیث به حالت‌های جدی و شرایط جدی ناظر است که از آن جمله است محیط کار. و وقت کار.

قال رسول الله(ص): كثرة المزاح تذهب بماء الوجه: ^۲ پیامبر اکرم(ص) فرمود: زیاد شوخی کردن آب روی را می‌برد.

توضیح: مراد آبرو به معنای معروف (حیثیت) نیست بل آب چهره به معنای شرم و حیای انسانی است.

عن ابی عبدالله(ع) قال: لا تمزح فیذهب نورك: ^۳ امام صادق(ع) فرمود: شوخی نکن تا نور تو از بین نرود.

توضیح:

۱- این حدیث نیز اساس شوخی را نکوهش می‌کند (نه افراط در آن یا کثرت آن را) بنابراین به حالات و شرایطی توجه دارد که در آن شرایط نباید شوخی کرد.

۲- آیا مراد از «نورک: نور تو» در این حدیث همان آب رواست که در حدیث بالا آمد؟ یا مراد بینش و بصیرت است؟ نظر به اینکه موضوع حدیث بالا کثرت شوخی است و موضوع این حدیث اصل و اساس شوخی بایستی مراد از نور بینش و بصیرت باشد. زیرا هنگام اشتغال به کارهای جدی پرداختن به شوخی (حتی بدون کثرت) بینش و بصیرت انسان را مختل می‌کند.

آن چه در اسلام مجاز است شوخی شفاهی است آنهم با شرایطش. شوخی به اصطلاح فیزیکی و دستی مجاز نیست: امام سجاده(ع) همراه چند کس در یکی از کوچه‌های مدینه می‌رفت. مردی آمد ردای امام را از دوشش برداشت و فرار کرد، امام پرسید: این چه بود؟ گفتند، مردی است شوخی‌گر که مردم را با کارهایش می‌خندانند می‌خواست شما را نیز بخندانند. امام فرمود: به او بگوئید: ان الله یوماً یخسر فیہ المبتلون: ^۴ خدای را روزی هست (قیامت) که پوچ‌کاران در آن روز زیان خواهند دید.

رفتار این مرد دو اشکال داشت: شوخی دستی و حرفه‌ای بودن در شوخی.

^۱ نهج البلاغه، قصار، ۴۴۲- بحار، ج ۷۶، ص ۶۰.

^۲ بحار، ج ۷۶، ص ۵۸.

^۳ همان مرجع.

^۴ محدث فمی: منتهی الامال، بنقل از صدوق.

حبس ادرار و مدفوع:

برخی از افراد برای هر چیز حوصله دارند غیر از ادرار و دفع مدفوع و در این مورد دچار «واقعیت ستیزی» می‌شوند. عامل این رفتار منفی عبارت است از:

۱- تکبر: خود برتر بینی و تلقی یک عنوان پستی و رذالت نسبت به این واقعیت، در حالی که همگان دارای آن هستند.

۲- غیر ضروری و غیر لازم تلقی کردن این واقعیت - احساس تحمیل - تنبلی.

۳- احساس شرم: شرم از یک واقعیتهایی که همراه هر انسان هست. این احساس گاهی از تکبر ناشی می‌شود و در برخی از افراد از «ضعف نفس» (یعنی درست از خلاف تکبر) ناشی می‌شود.

معمولاً مورد دوم بیشتر است. خواه در هر صورت باید از این رفتار پرهیز شود خواه اتفاقی موردی باشد و خواه به ماهیت یک خصلت تبدیل شود که در این صورت هم یک بیماری روانی است و هم از دیدگاه ایمنی خطرناکتر.

نماز که در نظر اسلام والاترین عمل است در حال مدافعه ادرار و مدفوع، مکروه است:

قال الصادق(ع): لا صلوة لحاقن ولا لحاقب ولا لحاذق، فالحاقن الّذی به البول و الحاقب الّذی به الغائط، و الحاذق الّذی

قد ضغطه الحنف: ^۱ امام صادق(ع) فرمود: نمازی نیست (نماز شایسته و مطلوب نیست) برای حاقن، حاقب، حاذق، و حاقن

یعنی کسی که نیازمند ادرار کردن است، و حاقب یعنی کسی که نیازمند دفع مدفوع است، و حاذق یعنی کسی که کفش پایش را می‌فشارد.

قال رسول الله صلی الله علیه و آله: لا تصلّ وانت تجد شيئاً من الاخبثین: ^۲ رسول خدا(ص) فرمود: نماز نخوان در حالی

که احساس نیاز به دفع مدفوع و ادرار می‌کنی.

برای قاضی نیز اکیداً مکروه است در این حال به قضاوت پردازد.

مدافعه و درگیری با این واقعیت در حین کار آثار زیر را به همراه دارد:

۱- مانع از تمرکز فکر می‌شود.

۲- نشاط را مختل می‌نماید.

۳- مانع از آسایش جسمی است.

۴- مانع از آرامش روحی و روانی است.

۵- صمیمیت با کار، محصول کار و ابزار کار را مختل می‌کند.

۶- دقت در محاسبات مقادیر و اندازه‌گیری‌ها را مختل می‌نماید.

۷- بر خلاف بهداشت جسمی و روانی است.

بنابراین این رفتار منفی خواه اتفاقی و موردی باشد و خواه خصلتی نه تنها منشأ حادثه است بل سایر عوامل را نیز از

بین می‌برد. یعنی چندین منشأ دیگر برای حادثه ایجاد می‌کند.

عن الرضا(ع) قال: من اراد ان لا یشتکی مثانته فلا یحبس البول و لو علی ظهر دابّته: ^۳ امام رضا(ع) فرمود: کسی که

می‌خواهد مثانه‌اش دچار آسیب و بیماری نشود باید ادرار را حبس نکند گرچه در پشت مرکبش باشد.

^۱ وسائل الشیعه، ابواب قواطع الصلوة، باب ۸.

^۲ همان مرجع.

^۳ بحار، ج ۶۲، ص ۳۲۳.

توضیح: یعنی در این اندیشه نباشد که به مقصد برسد سپس ادرار کند بمحض احساس نیاز به دنبال جائی باشد که بتواند این نیازش را برطرف کند. و کسی که به کاری مشغول است در این فکر نباشد که پس از پایان کار (یا پایان بخشی از کار) برای رفع این نیاز برود. اولاً لازم است و می‌تواند آن را به اوقات خاص عادت داد. ثانیاً در کارهای گروهی این نیاز را از عذرهای موجه بداند و در اندیشه تامین آن پیشاپیش باشد فرد یا افراد جانشین برای چنین رخدادهائی در نظر بگیرد.

ان رجلاً سئل امیرالمومنین علی بن ابی طالب (ع) عن سؤال. فبادر فدخل منزله ثم خرج فقال: این السائل؟ فقال الرجل: ها انا یا امیرالمومنین. قال: ما مسئلتک؟ قال: کیت و کیت. فجابہ عن سؤالہ. فقیل: یا امیرالمومنین کتأ عهدناک اذا سئلت عن المسئلة کنت فیها کاسکة المحماة جواباً، فما بالك ابطأت الیوم عن جواب هذا الرجل حتی دخلت الحجره ثم خرجت فاجبته؟ فقال: کنت حاقناً و لا رأی لثلاثة: لا رأی لحاقن و لا حاذق:^۱

مردی از علی (ع) پرسش کرد. امیرالمومنین (ع) بدون اینکه جواب آن را بدهد، حرکت کرد و به منزل رفت. پس از پاسی بیرون آمد و گفت: کجاست آن پرسش کننده؟ مرد گفت: من هستم ای امیرالمومنین. فرمود: سؤال چیست؟ گفت: چنین و چنان. علی (ع) جواب پرسش او را داد. گفتند: ای امیرالمومنین همیشه شما را دیده بودیم که هنگام پرسش مانند فلز داغ جواب آن را می‌دادی، امروز چه شده است که جواب این مرد را به تاخیر انداختی، وارد خانه شدی سپس آمده جواب دادی؟ فرمود: من حاقن (نیازمند ادرار کردن) بودم و سه کس را رأی نیست: نه حاقن رأی دارد و نه حاذق.

توضیح:

- ۱- بخشی از این حدیث در مبحث «ایمنی و کفش و کلاه» بررسی شد.
- ۲- فرمود: سه کس نباید ابراز نظر کند اما تنها حاقن و حاذق را نام برد. در حدیث بالاتر دیدیم که سومی حاقب بود. مرحوم محدث قمی می‌گوید لفظ حاقن شامل هر دو می‌شود.^۲
- ۳- علی (ع) انسان را در وضعیت مذکور دارای صلاحیت ابراز نظر نمی‌داند تا چه رسد با آن وضعیت به کار قضاوت، تحقیقی، پرونده‌ای و اداری، یا کار یدی پردازد و با ابزار و دستگاه‌های پیچیده سر و کار داشته باشد به ویژه در محیط کار گروهی.

پشت پرده آمارهائی که از حوادث ناگوار منجر به مرگ یا نقص عضو تهیه می‌شوند و تنها ظاهر قضایا را ثبت می‌کنند، چه قدر از این عوامل وجود دارد؟! زیرا کارگر حاقن یا حاقب از اعتراف و گزارش حالت حادثه ساز خویش خودداری می‌کند و عامل اصلی بر روی برگ‌های آماری نمی‌آید. و همینطور است اکثر مواردی که عامل حادثه کیفیت جسمی و روانی‌ای است که خود کارگر آن را به وجود آورده یا در از بین بردن آن حالت کوتاهی کرده است که در اکثر قریب به اتفاق موارد به آن اشاره‌ای نخواهد کرد. و این عوامل همیشه پنهان و دور از نظر می‌مانند.

گر سنگی:

هستند افرادی که دچار گرسنگی می‌شوند و در اثر آن احساس نوعی خستگی، افسردگی یا بی‌حوصلگی می‌کنند بدون اینکه متوجه گرسنگی خویش شوند. حتی برخی از اینان در اثر گرسنگی دچار ضعف دست و زانوهای پا می‌شوند باز به

^۱. بحار، ج ۲، ص ۵۹ و ۶۰.

^۲. سفینه البحار، ذیل واژه حقن.

ریشه موضوع توجه نمی‌کنند. خوشبختانه این خصلت از همه خصلتهائی که در این کتاب بررسی شده‌اند سهل‌العلاج است و تنها با یک تذکر خوب، قابل حل است اگر پس از شناخت موضوع، پای‌تنبلی یا بی‌برنامگی در تغذیه پیش نیاید. یکی از بدسلیفگی‌هائی که رواج روز افزون دارد «خروج از منزل بدون صبحانه» است. لازم است هیچوقت با شکم خالی از منزل خارج نشویم زیرا محیط اجتماع و محیط کار، محل تلاقی‌ها، برخوردها و حوادث است. ایمنی‌ای که در محیط محدود خانه هست در اجتماع و محیط کار گروهی و فردی، وجود ندارد روبرو شدن با افراد گوناگون، مشکلات کاری، دشواری ارتباطات و روابط، تصادم سمت‌ها و مسئولیت‌ها، اقتضاها و توقعات گوناگون ناشناخته و... همیشه در این محیط‌ها هستند که نیازمند یک آمادگی جسمی و روحی کامل می‌باشند.

قال الصادق(ع): اذا اردت ان تأخذ في حاجة فكل كسرة بلع، فانه اعزلك واقضى للحاجة: ^۱ امام صادق(ع) فرمود: هر وقت بخواهی کاری را شروع کنی تکه نانی با نمک بخور، زیرا این برای عزت تو مفید است و برای موفقیت در کارت موثرتر است.

توضیح: مراد از «تکه نانی با نمک» تشویق به خوردن چیزی است گرچه یک تکه نان با نمک باشد. کمترین نفع این نان و نمک آگاه شدن شخص از وضعیت دستگاه گوارش خویش است. اگر گرسنه باشد با خوردن آن متوجه می‌شود که گرسنه است. زیرا همان طور که گفته شد بحث ما، بیشتر روی کسانی است که گرسنه می‌شوند بدون اینکه بفهمند که گرسنه‌اند.

عن الرضا(ع) عن آبائه عن امیرالمؤمنین(ع) قال: من اراد البقاء ولا بقاء فلیباکر الغداء، و لیجید الحذاء، و لیخفف الرداء: ^۲ امام رضا(ع) از نیاکانش، از علی(ع) که فرمود: هر کس عمر جاوید می‌خواهد (و جاودانگی در دنیانست) پس باید زودتر صبحانه بخورد، در گزینش کفش دقت کند، و روپوش کم‌وزن بپوشد. ^۳
برای قاضی اکیداً توصیه شده در حال گرسنگی به کار نپردازد و مستحب است قبل از کار (حتی اگر گرسنه هم نباشد) چیزی بخورد.

عن ابی عبدالله قال: قال لقمان لابنه:... و لا تجب فی مشورة حتی تقوم فیها و تقعد و تنام و تاكل: ^۴ امام صادق(ع) فرمود: لقمان به پسرش سفارش کرد:... و اگر از تو مشورتی بخواهند بی‌درنگ ابزار نظر نکن تا بر خیزی و بشینی، بخوابی و بخوری.

توضیح: نیروی فکری و توان تشخیص انسان در حالات مختلف، متفاوت می‌شود. بهتر است قبل از ابزار نظر در یک موضوعی که بی‌مقدمه عنوان شده و نظر خواهی می‌شود، آن را در یکی دو حالت متفاوت و در شرایط روحی و جسمی مختلف بررسی کنیم سپس به ابزار نظر پردازیم و به طور ویژه به دو حالت خودمان توجه کنیم: بی‌خوابی (نیاز به خواب) و گرسنگی.

حدیث‌های فوق و همگنان‌شان نشانگر اهمیتی است که در اسلام به مساله گرسنگی در حین کار می‌دهد و بدان تاکید می‌ورزد. متأسفانه این منشاء و عامل حادثه نیز در پشت پرده آمارها می‌ماند و حوادث ناشی از آن تحت عنوان «خطا»، «اشتباه» و «غفلت» ردیف می‌شود.

^۱ بحار، ج ۶۲، ص ۳۴۱.

^۲ همان مرجع.

^۳ این حدیث در مبحث «کفش و کلاه» و «وزن لباس» نیز بحث شده است.

^۴ بحار، ج ۷۶، ص ۲۷۱.

عدم توجه به عادات‌های خود:

اعتیادها را به دو نوع تقسیم می‌کنیم:

۱- اعتیادهای خطرناک و در اصطلاح مردمی «خانماسوز» را کنار می‌گذاریم. زیرا آنها هرگز ایمنی پذیر نیستند مگر اینکه خود اعتیاد از بین برود.

۲- اعتیادهای مورد پذیرش فرهنگ عمومی (گرچه هر عادت و اعتیاد سزاوار نكوهش است) مانند عادت به نوشیدن چای، قهوه و... اگر این گونه اعتیادها بموقع پاسخ داده نشوند همه شرایط جسمی و روانی کار و عوامل ایمنی را مختل می‌کنند که گمان می‌کنم دیگر نیاز به شمردن آنها نباشد.

معروف است که در «مسافرت‌های گروهی به خارج از کشور» به ویژه مسافرت‌هایی که در قالب ماموریت انجام می‌یابد تقریباً بدون استثنا با رنجش و گاهی با مشاجره همراهان با همدیگر همراه می‌شود. حضرات پشت میز کار اداره می‌نشینند از صبح تا پایان ساعت اداری مرتب چائی میل می‌فرمایند لیکن در مسافرت این عادت‌شان را فراموش می‌کنند دیگر مشدحسن نیست که پی در پی با سینی پر از استکان به سراغ آقایان بیاید. در نتیجه سیمای همدیگر را بس ناخوش آیند، صدای‌شان را بس ناهنجار، لباس، هیکل، حرکات همدیگر را بدترین و منفورترین منظره می‌یابند. هنگام مراجعت از سفر فرنگ علاوه بر بار سوغاتی‌ها، باری از رنجش و کدورت را با خود حمل کرده از دیار غربت وارد خاک وطن می‌کنند. و شگفت است اکثر حضرات بل همه‌شان توجه ندارند که دوست خوب همیشگی و همکار دوست داشتنی همیشگی چرا این همه نفرت انگیز شده است. درست است دوست را باید در سفر شناخت اما برآستی هیچ دوست خوب در حدی که بتوان از او متنفر نگشت وجود ندارد؟! آیا به راستی این قدر بدبین باشیم؟! تجربه عملی نشان داده است که اگر گروه مسافر مانند زمان حضور در اداره چای بنوشند، همدیگر را مانند زمان قبل از مسافرت در می‌یابند و شکری در میان‌شان آب نمی‌شود.

برخی از افراد گاهی این اصل را در محیط کار روزمره‌شان نیز رعایت نمی‌کنند به ویژه در محیط کار فیزیکی و یدی، در خلال چرخ‌ها، دنده‌ها، نوارها. و حادثه ایجاد می‌کنند. که باز عامل و علت اصلی حادثه به پشت پرده برگ‌های آمار می‌رود و برای همیشه از نظرها پنهان می‌ماند و تقصیر (یا علت) به حساب «اشتباه در کار»، «غفلت در کار» گذاشته می‌شود، باید از جناب آمارگر پرسید: علت این اشتباه یا غفلت چه بوده؟

دگر آزاری:

آخرین خصلت از «خصلت‌های حادثه ساز» که در این فصل عنوان می‌شود بیماری «دگر آزاری» است. هر انسانی ممکن است از انسان دیگر برنجد، هر فردی ممکن است روزی فرد دیگر را برنجانند. و هر رنجشی ممکن است در نظام روحی فرد ایجاد اضطراب کند و در محیط کار موجب حادثه شود. لیکن آن چه خطرش زیاد است حضور یک فرد با «خصلت دگر آزاری» در جمع گروه کار است که بمنزله چاشنی در باروت حادثه می‌باشد.

دگر آزاری می‌تواند در قالب هر حرکت و رفتار عملی شود از قبیل: تحقیر عملی، تحقیر شفاهی، تحقیر با نحوه نگاه، اخلاص در کار همکار، تمسخر شفاهی و عملی، نجوا و مکالمه در گوشه دو همکار که احساس شود به محور همکار سوم حرف می‌زنند، به استهزا گرفتن قد و قیافه همکار، یا نحوه راه رفتن یا چگونگی صدا و آهنگ و یا نوع حرف زدن همجواری با کسانی که بیماری «دگر آزاری» دارند، در یک محیط کار سخت مشکل است نه می‌توان از خود آنان ایمن بود و نه از محیطی که آنان در آن حضور دارند. آنان اذیت دیگران را نوعی زرنگی و امتیاز شخصیت برای

خودشان تلقی می‌کنند یعنی درست برعکس طرز تفکر افراد سالم. و به همین جهت علاج این بیماری سخت مشکل است. در منابع حدیثی نیز توصیه‌ای برای معالجه آنان وجود ندارد (یا من به دریافت آن موفق نشدم) غیر از تهدیدهای شدید و ابراز انزجار از این گونه افراد:

عن ابی عبدالله(ع) قال: من حقر مومنًا مسکینًا او غیر مسکین لم یزل الله عزّ و جلّ حاقراً له ماقتاً حتّی یرجع عن محقرته ایّاه: ^۱ امام صادق(ع) فرمود: کسی که تحقیر کند یک مومن مستمند یا غیر مستمند را خداوند همیشه او را پست خواهد کرد تا وقتی که از این رفتار باز ایستد.

توضیح: ممکن است خداوند مجازات انواع ظلم و ستم را به آخرت واگذارد اما مجازات تحقیر را در همین دنیا همزمان با عمل تحقیر می‌دهد. با دقت عینی و تجربه به افراد اجتماع نگاه کنید هیچ تحقیر کننده‌ای را نمی‌یابید مگر خودش بنوعی دچار حقارت است.

قال رسول الله(ص): قال الله عزّ و جلّ: قد نابذنی من اذلّ عبدی المومن: ^۲ رسول خدا(ص) فرمود: خداوند فرموده است: با من درگیر است کسی که بنده مومن مرا خوار بدارد.

سمعت ابا عبدالله(ع) یقول: قال الله عزّ و جلّ: لیأذن بحرب منی من آذی عبدی المومن، و لیأمن من غضبی من اکرم عبدی المومن: ^۳ شنیدم امام صادق(ع) می‌فرمود: خداوند متعال می‌فرماید: با من اعلام نبرد کند کسی که بنده مومن مرا اذیت کند، و از غضب من ایمن باشد کسی که بنده مومن مرا گرامی بدارد.

قال الصادق(ع) ... من استخفّ بمومن فبنا استخفّ، و ضیع حرمة الله عزّ و جلّ: ^۴ امام صادق(ع) فرمود: هر کس مومنی را سبک بدارد ما را سبک داشته است، و حرمت خدا را ضایع کرده است.

قرآن: و یل لکلّ همزة لمزة: ^۵ وای بر هر مسخره‌گر که در شخصیت افراد خدشه و خراش ایجاد می‌کند. همز: تمسخر همراه با تحقیر: تمسخر با ایماء و اشاره، با حرکات دست و سر و چشم و ابرو. یا شفاهی. لمز: شخصیت روانی سالم کسی را جریحه‌دار و زخمین کردن: ایجاد خراش در سیمای صاف شخصیت روحی دیگران.

یعلم خائنة الاعین و ما تخفی الصدور: ^۶ خداوند حرکت خیانتگرانه و مودیانه چشم‌ها را می‌داند و نیز آن چه را که در سینه‌ها پنهان است.

انّ الذین اجرموا کانوا من الذین آمنوا یضحکون - و اذا مرّوا بهم یتغامزون - و اذا انقلبوا الی اهلهم انقلبوا فکهبین: ^۷ آنان که مرتکب جرم می‌شوند بر مومنان (مودیانه) می‌خندند- و چون از کنار مومنان می‌گذرند با گوشه چشم مسخره می‌کنند- و آنگاه که به سوی دوستان‌شان برمی‌گردند (از اینکه مومنی را مسخره کرده‌اند) شادمانی می‌کنند.

^۱ وسائل الشیعه، ابواب العشرة، باب ۱۴۷.

^۲ همان مرجع.

^۳ همان، باب ۱۴۵.

^۴ همان، باب ۱۴۸.

^۵ سوره همزه، آیه ۱.

^۶ سوره مومن، آیه ۱۹.

^۷ سوره مطفنین، آیه‌های ۲۶-۳۱.

توضیح:

۱- فرد مودی و دگر آزار، بدلیل جرم‌هایی که مرتکب شده به این بیماری دچار گشته است. زیرا جرم روان مجرم را مختل می‌کند، جرم آفت شخصیت است. شخص مودی (مطابق این آیه) می‌تواند جرم‌هایی را که مرتکب شده بررسی کند و خود و بیماری خود را بشناسد. جرم تنها مالی، جانی و ناموسی نیست. گونه‌های زیادی دارد. دگر آزاری جرمی است برخاسته از جرم‌های دیگر.

۲- فرد سالم از خدمت به دیگران، از شاد کردن دیگران، لذت می‌برد. فرد بیمار که دچار بیماری دگر آزاری شده از اذیت دیگران لذت می‌برد.

۳- فرد سالم به تکریم دیگران، و به کرامت قائل شدن به دیگران، افتخار می‌کند، فرد بیمار به تحقیر دیگران افتخار می‌کند. ببین تفاوت ره از کجاست تا به کجا.

یا ایها الذین آمنوا لا یسخر قوم من قوم: ^۱ ای آنان که ایمان آورده‌اید نباید گروهی گروه دیگر را مسخره کند.

قال رسول الله (ص): رحم الله مومناً أمسك لسانه من كل شر: ^۲ پیامبر اکرم (ص) فرمود: خدای رحمت کند کسی را که زبانش را از هر شری باز دارد.

قال رسول الله (ص): حسن الجوار یعمّر الدیار وینسی فی الاعمار: ^۳ رسول اکرم (ص) فرمود: همجواری نیکو (همزیستی مسالمت آمیز) خانه‌ها را آباد می‌کند و بر طول عمر می‌افزاید.

توضیح: همجواری خواه همجواری در مسکن (همسایگی) باشد و خواه همجواری در مزارع و بازار یا در محیط کار گروهی باشد، اگر مسالمت آمیز و توأم با مهر و محبت باشد موجب رشد اقتصادی و طول عمر می‌شود. و در صورت عکس موجب نقص اقتصادی و کاهش عمر می‌شود. عدم حسن همجواری موجب اختلال آرامش روانی و گاهی موجب مشاجرات منجر به درگیری و حتی قتل می‌شود و عمر آدمی را پایان می‌دهد و یا با فشارهای روحی از عمر انسان می‌کاهد. و نیز همجواری در محیط کار گروهی اگر با اصول رفتار انسانی نباشد و همراه با تحقیر، استهزاء و اذیت باشد، آرامش روحی، تمرکز فکری و... را از بین می‌برد و موجب حادثه می‌گردد که معنایش پایان عمر یک یا گروهی از انسان‌ها می‌شود.

قال رسول الله (ص): اشرف الایمان ان یأمنك الناس، و اشرف الاسلام ان یسلم الناس من لسانك و یدك: ^۴ رسول خدا (ص) فرمود: برترین ایمان آن است که مردم از تو ایمن باشند، و برترین اسلام آن است که مردم از دست و زبان تو در سلامت باشند.

نجوا:

نجوا و حرف زدن دو نفر در حضور فرد یا افراد دیگری، نوعی «دگر آزاری» است. و در محیط کار گروهی یکی از عوامل برهم زنده‌ی حواس و مختل‌کننده‌ی تمرکز فکری و ناقض نشاط است. وقتی که دو همکار باهم نجوا می‌کنند رابطه این عمل آنها را با همکار سوم می‌توان به صورت زیر رسم کرد:

^۱ سوره حجرات، آیه ۵.

^۲ بحار، ج ۷۸، ص ۱۷۸.

^۳ وسائل الشیعه، ابواب العشرة باب ۸۷.

^۴ نهج الفصاحة، ج ۳۰۷.

| | | | | |
|---|---|--------------------------|---|----------------|
| همکار سوم به ارتباط موضوع با خودش، اطمینان دارد همکار سوم به ارتباط موضوع با خودش، شک دارد همکار سوم بر اساس توهم اطمینان دارد که موضوع به او مربوط نیست | } | در ارتباط با همکار سوم | } | نجوای دو همکار |
| همکار سوم بر اساس توهم اطمینان دارد که موضوع به او مربوط است همکار سوم به ارتباط موضوع به خودش، شک دارد همکار سوم مطابق واقع اطمینان دارد که موضوع به او مربوط نیست | } | بدون ارتباط با همکار سوم | | |

چهار صورت از شش صورت به طور مشخص نسبت به نشاط، تمرکز فکری و آرامش روانی همکار سوم مخل است و هر کدام از آنها بالقوه عامل و منشأ حادثه و ناقض ایمنی است. دو صورت دیگر اولاً کمتر پیش می‌آید زیرا انسان (هر انسان) نسبت به نجوا احساس منفی دارد و برداشت منفی از آن می‌کند و معمولاً موضوع را به خودش مربوط برآورد می‌کند. ثانیاً: در صورتی که همکار سوم اطمینان داشته باشد موضوع به هیچ وجه به او مربوط نیست باز صرف مخفی کردن موضوع از او برایش حساسیت برانگیز است و کنجکاوی او را در جهت تصورات منفی تحریک می‌کند که:

۱- من را نامحرم می‌دانند.

۲- من را امین و فرد قابل اطمینان نمی‌دانند.

۳- چه سری دارند.

مشاهده می‌شود که نجوا در سالمترین صورت و نیز در سالمترین برداشت که همکار سوم از آن دارد باز دارای آثار منفی است و می‌تواند شرایط فکری و روحی او را نسبت به رعایت اصول ایمنی نامساعد کند.

با صرف نظر از فرد سوم، اساس نجوا در محیط کار نادرست است طرح هر موضوعی و مساله‌ای که ذهن افراد را به جای دیگر غیر از مورد کارشان متوجه کند، ایجاد دوگانگی در تمرکز فکر است. محیط کار محل طرح مسائل سری خصوصی نیست. نجوا در همه جا نکوهیده است به ویژه در محیط کار گروهی که با هیچکدام از اصول ایمنی سازگار نمی‌باشد.

عن ابی عبدالله(ع) قال: اذا كان القوم ثلاثة فلا يتناجى منهم اثنان دون صاحبهما، فان في ذلك ما يحزنه ويؤذيه: ^۱ امام صادق(ع) فرمود: آنگاه که سه نفر حضور دارند دو نفر از آنها سومی را کنار گذاشته به نجوا نپردازند، زیرا این رفتار، او را غمگین و آزرده می‌کند.

توضیح:

۱- این حدیث همه گونه‌های ششگانه بالا را عامل آزرده‌گی و غمگینی شخص سوم می‌داند.

۲- نفس کنار گذاشتن نوعی اهانت، تبعیض و بل تحقیر است.

عن ابی الحسن الاول(ع) قال: اذا كان ثلاثة في بيت فلا يتناجى اثنان دون صاحبهما، فان ذلك مما يغمه: امام کاظم(ع) فرمود: وقتی که سه نفر در یک ساختمان حضور دارند، دو نفرشان جدای از دیگری به نجوا نپردازند، زیرا این رفتار او را غمگین و افسرده می‌کند.

^۱ وسائل الشیعه، ابواب العشرة، باب ۷۲.

بهره‌برداری از نجوا:

در زمان پیامبر(ص) چند نفری بودند که مکرر و همیشه می‌آمدند در حضور مردم با او نجوی می‌کردند. تا دیگران گمان کنند که:

۱- آنان محرم راز پیامبر هستند.

۲- نجوا موجب می‌شد که دیگران با پیامبر(ص) سخن نگویند، و آنان انحصاراً وقت رسول خدا(ص) را می‌گرفتند و عملاً یک برتری برای خودشان درست می‌کردند.

۳- از همان وقت زمینه را در روح عمومی برای آینده خودشان (برای پس از رحلت پیامبر) آماده می‌کردند.

آیه آمد «لا خیر فی کثیر من نجواهم: در اکثر سخنان نجوائی آنان خیری نیست» این افشائیه کارائی را از بین برد. اما باز دست بردار نبودند که آیه آمد «الم تر الی الذین نهوا عن التّجوى ثم یعودون لما نهوا عنه: آیا نمی‌بینی آنان را که از نجوا نهی شدند اما باز نایستادند؟!» و «انّما التّجوى من الشیطان لیحزن الذین آمنوا، غیر از این نیست که نجوا از شیطان است تا محزون کند مؤمنان را» و «اذا ناجیتم الرسول فقدموا بین یدی نجواکم صدقة: هر گاه با پیامبر نجوا کنید باید مالی بخ عنوان صدقه بپردازید» و هیچ کار آئی برای نجوا نماند و به طور کلی ترک شد که «أشفتکم ان تقدّموا بین یدی نجواکم صدقات: آیا دشوار شد برای تان که برای نجوای تان صدقه‌هایی بپردازید».^۱

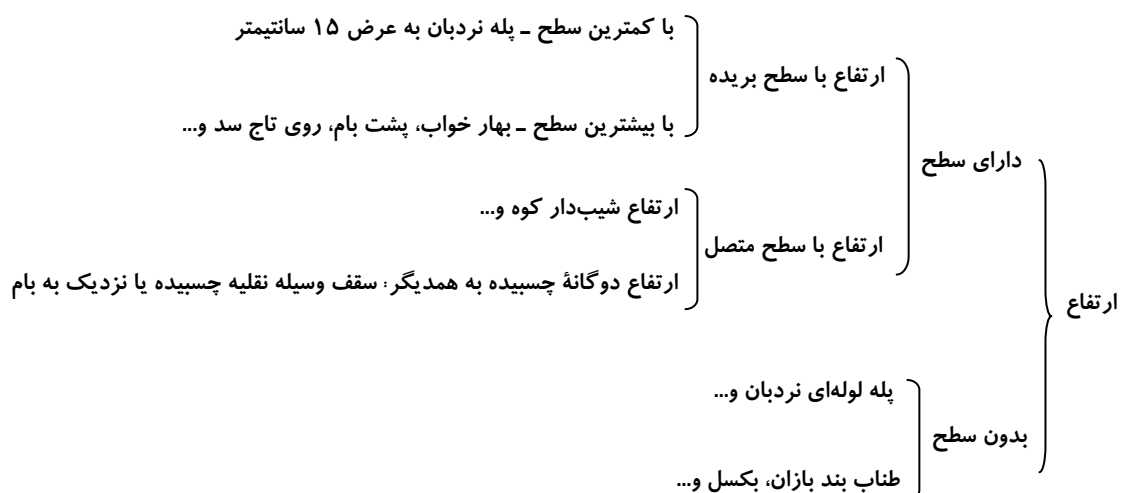
برخی از افراد در اداره، شرکت، کارخانه، در حضور دیگران با مدیر، رئیس و... نجوی می‌کنند تا دیگران او را مقرب درگاه و محرم اسرار مدیریت بدانند و یا... باید از حضور چنین فرد بیمار در مراکز کارگری جلوگیری کرد. زیرا حضورش هم عامل فساد اخلاقی دیگران و هم همان طور که گفته شد عامل حادثه است.

^۱ آیه‌ها در سوره‌های: نساء و مجازله.

ایمنی و کار در ارتفاع

تعریف: ارتفاع در این اصطلاح به محل و جایی گفته می‌شود که با سطح‌های مجاور هم‌سطح نباشد و از آنها بالاتر باشد.

ارتفاع در این اصطلاح دو نوع است: دارای سطح، و فاقد سطح. سطح مرتفع گونه‌های زیادی دارد: دارای سطح وسیع تا کمترین سطح. همچنین ارتفاع غیر مسطح نیز گونه‌های زیادی دارد:



برای کار در ارتفاع پنج اصل باید رعایت شود:

۱- ملکه: لازم است نسبت به «ارتفاع» در ضمیر خود آگاه و ناخودآگاه شخص مفهوم ارتفاع ملکه شود. «ملکه فرق گذاری میان کار در زمین و کار در ارتفاع». ملکه یعنی انعقاد یک حس و بینش در کانون شخصیت و روح یک فرد که بمحض روبه رو شدن با موضوع، فعال شود. خواه خود شخص بدان توجه داشته باشد یا نه.

۲- شناخت نوع ارتفاع و بررسی ویژگی‌های آن قبل از شروع به اولین اقدام، بل قبل از شروع به اولین اقدام مقدماتی.

۳- ابزار ویژه و امکانات: تامین ابزار مناسب و استاندارد و تهیه امکانات ایمنی مطابق اقتضای ارتفاع.

۴- معاینه: بررسی و آزمایش محل مرتفع از نظر میزان مقاومت، میزان ارتفاع، امکان مانور، میزان خسته‌کنندگی نوع کار و محل کار.

۵- عدم استثناء نسبت به حفاظت: هر سطح با هر نوع و با هر ارتفاع نیازمند «حفاظ» است بدون استثناء.

باید نردبان حفاظ داشته باشد، پشت‌بام یا بهارخواب هنگام کار ساختمانی نرده موقت و در پایان نرده و حفاظ دائمی داشته باشد، یک بند باز به همه هنرمندیش بایستی حفاظی (گرچه با فاصله) مناسب برای سقوط احتمالی تامین کند.

داربست‌ها لزوماً و الزاماً باید حفاظ پنج جانبه (غیر از بالای سر) داشته باشند. داربست‌های بنائی می‌توان از جانبی که به دیوار وصل است به خود دیوار اکتفا کرد. و همچنین بالابرها (دستگاه بالابر انسان) به حفاظ پنج جانبه نیازمند است.

در بخش «ساختمان» از فصل «ایمنی و خانواده» گفته شد: اساساً در فرهنگ اسلام نردبان‌های معمولی که تنها دو پایه و چندین پله دارند، چندان جایگاهی ندارند. در مناطق با فرهنگ اسلامی از قدیم برای خانه‌ها از محوطه حیاط یا از داخل ساختمان راه پله می‌گذاشتند و از نردبان استفاده نمی‌کردند مگر کسانی که دچار فقر بودند. برای کارها و نیازهای

دیگر که چاره‌ای غیر از استفاده از نردبان نیست برای خروج از «کراهِت» استفاده از نردبان باید کاری شود که این ابزار از مصداق «نردبان» خارج شود^۱ و دیگر نتوان به آن نردبان گفت. و این عمل شرایط زیر را لازم گرفته است:

۱- تعبیه نرده در دو طرف و بر دو پایه اصلی نردبان.

۲- افزودن دو پایه دیگر که دارای چهار پایه شود دو پایه جهت تعبیه پله‌ها و نرده و دو پایه به عنوان محافظ و تکیه

گاه.

۳- سطح دار بودن پله‌ها.

با این تغییرات نردبان می‌تواند از مکروه بودن خارج شود. اما «کار در ارتفاع» با همه شرایط ایمنی باز مکروه است. ممکن است گفته شود: پس کارهای مربوط به ارتفاع را چه باید کرد؟ پاسخ این پرسش با یک مثال روشن می‌شود: قصابی مکروه است لیکن اگر در جامعه بقدر کافی قصاب نباشد پرداختن به شغل قصابی واجب می‌شود. یعنی قصابی مکروه است و در عین حال واجب کفائی است.

کار در ارتفاع نیز چنین است. کار در ارتفاع وقتی مکروه نمی‌شود که وسعت سطح برای کار مورد نظر در اطراف عامل کار در حدی باشد که هیچگونه احتمال خطر در آن نباشد. که عرفاً به آن «کار در ارتفاع» نمی‌گویند. اما با تامین امکانات حفاظتی در حدی که هیچ احتمال خطر در میان نماند باز کراهِت سر جای خودش هست. زیرا باز عنوانش همان «کار در ارتفاع» است.^۲

این مقدمه طولانی را برای آن آوردم تا جایگاه این موضوع از نظر اسلام و اهمیتی که به آن داده شده و حادثه سازی آن (که برگ‌های آماری را پر می‌کند) بیشتر روشن شود و در ناخودآگاه‌ها جای بگیرد.

قال الصادق(ع): اربعة تهرم قبل اوان الهرم: اكل القديد، و العقود على الندوة، و الصعود في الدرّج، و مجامعة العجوز:^۳

امام صادق(ع) فرمود: چهار چیز آدمی را قبل از فرا رسیدن موسم پیری، پیر می‌کند: خوردن گوشت خشک شده، نشستن در آستانه درب، بالا رفتن از نردبان و مجامعت با پیرزن.

توضیح:

۱- در گذشته نه چندان دور که یخچال وجود نداشت در برخی از مناطق و قبایل گوشت را می‌خشکانیدند تا در طول

زمانی معین بتدریج مصرف کنند عرب‌ها به آن قدید می‌گفتند. به گوشت سرخ کرده (قورمه) نیز گاهی قدید گفته شده.

۲- درباره نشستن در آستانه درب در مبحث «ایمنی و ورود از فضائی به فضای دیگر» بحث نسبتاً مشروحی گذشت.

۳- در این حدیث صرف بالا رفتن از نردبان با صرف نظر از حادثه ناگوار، عامل پیری معرفی شده است.

قال الصادق(ع): و اياك و مرتقى جبل سهل اذا كان المنحدر و عراً:^۴ امام صادق(ع) فرمود: مبادا از کوهی بالا بروی که

مسیر رفتنش آسان و مسیر پائین آمدنش سخت و خطرناک باشد.

توضیح:

۱- کوه و بالای کوه محل عبادت و محل مبعث پیامبرانی چون موسی و پیامبر اسلام است. نفس بالا رفتن از کوه

مکروه نیست لیکن آن چه مورد نظر حدیث است، قرار گرفتن در موضعی از کوه است که شخص نسبت به پائین آمدن

احساس واماندگی کند اینجاست که عظمت کوه و ابهت ارتفاع جان و شخصیت انسان را مجاله و خورد می‌کند. در این

^۱ بر اساس قاعده فقهی هیچ حکمی از موضوع خودش جدا نمی‌شود مگر ماهیت موضوع عوض شود.

^۲ زیرا حدیث «درّج» مطلق است و شامل هر نوع «حضور در ارتفاع» می‌شود. و همینطور حدیث «صعود الدرّجة».

^۳ بحار، ج ۷۸، ص ۲۳۰.

^۴ بحار، ج ۷۸، ص ۲۵۰.

طبیعت هیچ واماندگی‌ای این چنین درون آدمی را ویران نمی‌کند. اگر بالا رفتن از پله عامل نامحسوس کوتاهی عمر باشد این واماندگی عامل محسوس کوتاهی عمر است.

۲- اگر کوهنوردی (غیر حرفه‌ای) با رعایت شرایط لازم (در حدّی که به آسیب‌های جسمی و روحی منجر نشود) همراه باشد مستحب نیز هست. زیرا شخص را بردبار، واقعیت‌گرا، حقیقت‌بین، موقّر، شجاع و... بار می‌آورد. اما واماندگی مذکور انسان را حقیر، با شخصیت صدمه دیده، بزدل، با بینش تفریطی نسبت به وجود انسان بار می‌آورد که ممکن است موجودی بنام «انسان» در نظر این شخص یک موجود بس حقیر و زبون جلوه کند که این احساس منجر به پوچ‌انگاری زندگی نیز می‌شود.

۳- گفته‌اند: مراد امام در این سخن یک معنی استعاری است یعنی در زندگی مسیری را انتخاب نکنید که راه برگشت برایتان نباشد، به ویژه در عرصه سیاست. کسانی سبکی را برمی‌گزینند که پس از طی مراحل، دیگر امکان برگشت برای‌شان باقی نمی‌ماند. یا در زندگی خانوادگی گاهی یکی از همسران یا هر دو راهی را می‌روند که پل‌ها در پشت سر خراب می‌شود و راه بازگشت باقی نمی‌ماند.

اگر همین نظریه در مورد این حدیث پذیرفته شود، بر اساس اینکه همیشه «مشبّه به» بیش از «مشبّه» از عنصر مشترک برخوردار است، باید گفت که معنای اصلی همچنان سر جای خود هست. وقتی که گفته می‌شود فلان چیز مانند زهر کشنده است، کشنده تر بودن زهر، بیشتر ثابت می‌شود.

عن ابی عبدالله(ع) قال: انّ لكل شیء ذرّوة، و ذرّوة القرآن آية الكرسي. من قرأ آية الكرسي مرّة صرف الله عنه الف مكرهه من مكاره الدنيا و الف مكرهه من مكاره الاخرة، ابسر مكرهه الدنيا الفقر، و ابسر مكرهه الاخرة عذاب القبر. وائی لاستعين بها على صعود الدرّجة: ^۱ امام صادق(ع) فرمود: هر چیزی فرازی دارد و فراز قرآن آية الكرسي است. هر کس آن را یک بار بخواند خداوند هزار ناگواری دنیا و هزار ناگواری آخرت را از او برمی‌گرداند که آسانترین آنها در دنیا فقر و در آخرت عذاب قبر است. و من از آية الكرسي برای بالارفتن از پله یاری می‌جویم.

توضیح:

۱- در این حدیث بالارفتن از پله با مسائل بزرگی همدریف است. برخی از متخصصین درباره پله‌های کاخ تخت جمشید که با قد کم انتخاب شده‌اند، یک حکمت خردمندانه‌ای می‌بینند و از آن در شگفت می‌مانند که مردمی در آن تاریخ به این مهم علمی توجه داشته‌اند.

۲- در این سه مبحث سه موضوع وجود دارد:

الف) صعود به ارتفاع: این موضوع را در حدیث‌های بالا ملاحظه کردیم.

ب) حضور در ارتفاع:

قال الصادق(ع): ایّاکم و القعود بالصّعدات الاّ من ادّی حقّها: امام صادق(ع) فرمود: از نشستن در ارتفاع‌ها پرهیز کنید مگر اینکه حق آن را به جای آورده باشید.

توضیح:

۱- حضور در ارتفاع یک رفتار معمولی نیست، رفتار ویژه‌ای است، پس شرایط ویژه‌ای را می‌طلبد. به جای آوردن این حق و شرایط عبارت است از تامین امکانات حفاظتی ایمنی.

^۱ وسائل الشیعه، ابواب السفر، باب ۲۴.

ممکن است کسی را مجبور کنند در روی زمین فقط در مساحت نیم متر مربع قرار بگیرد و از آن تجاوز نکند و کسی در ارتفاع در سطحی با مساحت سه متر مربع قرار داشته باشد. فرد اول از حضور در آن مکان کوچک هیچ‌نوع احساس خطر نمی‌کند اما فرد دوم در آن سطح و سیعتر تحت تاثیر ابتهت ارتفاع، احساس منفی و درهم کوبنده‌ای دارد. اصل حضور در ارتفاع مضرّ است و با تامین عوامل حفاظت از این ضرر آن کاسته می‌شود. فرد دوم با همه امکانات ایمنی نمی‌تواند مانند فرد اول احساس ایمنی کند. نتیجه این است که مکروه بودن حضور در ارتفاع همیشه سر جای خود هست. وجود امکانات حفاظتی مساله را تنها از حرام بودن (در صورت احتمال خطر) یا از «شدت کراهت» خارج می‌کند.

۲- منظور از این بحث و نیز مراد حدیث‌ها، ترسو و بزدل بار آوردن افراد نیست همان طور که در مبحث «ترسوئی» حدیث‌های مربوطه را ملاحظه کردیم. بل مراد توجه دادن به ویژگی ارتفاع و ضرورت تامین امکانات حفاظتی در ارتفاع، است.

۳- بعضی‌ها لفظ و کلمه «صعدت» را در حدیث بالا به معنی «راه‌ها» گرفته‌اند. یعنی در کنار راه‌ها و معبرها ننشینید مگر حق آن را به جای آورید مثلاً جواب سلام عابری را بدهید. این تفسیر سه اشکال دارد:

۱- معنای مذکور از نوعی حالت تأویلی برخوردار است.

۲- لفظ تحذیری و پرهیز دهنده «ایاکم» با شدت معنایی که دارد چندان مناسبی با نشستن در کنار راه‌ها ندارد.

۳- از خود امام صادق (ع) روایت شده: الصّعيد الموضع المرتفع: ^۱ صعيد یعنی مکان مرتفع.

ج) کار کردن در ارتفاع: وقتی که ویژگی حضور در ارتفاع و شرایط لازم آن، و سختگیری اسلام نسبت به تامينات حفاظتی آن مشخص شد، لزوم شرایط و امکانات ایمنی و ضرورت آنها برای کسی که در ارتفاع کار می‌کند بطریق اولی مشخص می‌شود.

عن ابی عبدالله (ع) قال: من ركب زاملة ثم وقع منها فمات دخل النار: ^۲ امام صادق (ع) فرمود: هر کس بر روی بار (روی بار شتر، روی بار کامیون و...) سوار شود آنگاه بیفتد و بمیرد، وارد دوزخ می‌شود.

زیرا یا مصداق خودکشی است و یا اعانت بر علیه جان خود (فراهم کردن زمینه برای مرگ خود) که مصداق آیه «ولا تلقوا بأيديكم الى التهلكة» می‌شود.

و روی آن من ركب زاملة فليوص: و حدیث است که هر کس بر روی بار سوار شود، پس وصیتش را بکند.

مرحوم صدوق درباره این حدیث سخنی دارد که در بخش «ساختمان» از فصل ایمنی و خانواده گذشت. اما این مرد بزرگ سخن دیگری دارد که باید آن را پذیرفت. زیرا ذهنیات این شخصیت بزرگ نیز برخاسته از احادیث است. می‌گوید: مردم به موقع پیاده شدن از مرکب (شتر و اسب) بدون اینکه از جحاز یا زین بگیرند و با حالت نیمه آویزان فرود بیایند، پیاده می‌شدند. رسول خدا (ص) به آنان توصیه کرد که هنگام پیاده شدن با دست‌شان از جایی بگیرند و با حالت نیمه آویزان پیاده شوند. ^۳

چه بهتر است این اصل در کار و محیط کار رعایت شود، در کارهای تولیدی، خدماتی، ساختمانی و سد سازی و هر جای دیگر.

^۱ همان مرجع.

^۲ بحار، ج ۶۴، ص ۱۴۷.

^۳ همان مرجع.

قال الباقر(ع): لا تنزلنّ عن دابّتك ليلاً الاّ و رجلاك في خفّ: ^۱ امام باقر(ع) فرمود: شبانه از مرکب پائین نیا مگر پاهایت در کفش باشد.

قال الثّبي(ص): من نام على سطح غير محجّر فقد برئت منه الذّمة: ^۲ پیامبر اکرم(ص) فرمود: کسی که در سطح بدون حفاظ (نرده و دیوار) بخوابد ذمه همگان از او بری است.

سئلت ابا عبدالله(ع) عن السطح ينال عليه بغير حجرة. فقال: نهى الثّبيّ عنه. فسئلته عن ثلاثة حيّطان. فقال: لا، الاّ اربع. فقلت: كم طول الحائط؟ فقال: اقصره ذراع او شبر: ^۳ از امام صادق(ع) پرسیدم از کسی که در سطح (بالکن، بهارخواب و...) بدون حفاظ، بخوابد، فرمود: رسول خدا(ص) از این کار نهی کرده است. پرسیدم: اگر سطح دارای سه دیوار باشد چطور؟ فرمود: نه، باید هرچهار جانبش حفاظ داشته باشد. گفتم: قد و بلندی حفاظ چقدر باید باشد؟ فرمود: حداقل آن نیم متر یا یک وجب است.

توضیح: قد و ارتفاع حفاظ بسته به عرض حفاظ است. اگر مانند دیوارهای قدیم با عرض یک و نیم متر باشد حفاظ دیواری با بلندی یک وجب نیز می‌تواند کافی باشد. یعنی عرض دیوار حفاظ یک و نیم متر و قدش ۲۵ سانتیمتر. و اگر عرض حفاظ کمتر باشد، قد حفاظ نیم متر باشد برای حداقل، کافی است و اگر حفاظ فاقد عرض باشد مانند نرده، قد زیادی را می‌طلبد.

و نیز: سطح شامل محلی است که از سطوح جانبی خود بالاتر باشد. برای یک تختخواب که یک متر یا بیشتر ارتفاع دارد حفاظ یک وجبی کافی است. و همچنین برای بالکن که یک متر از حیاط بلندتر است، نیم متر و برای «بالابر» ۷۵ سانتیمتر و... و...

قال ابو عبدالله(ع): قال رسول الله(ص): من بات على سطح غير محجّر فاصابه شىء فلا يلومن الانفسه: امام صادق(ع) فرمود: رسول خدا صلی الله علیه و اله فرموده است: هرکس شب را در سطح غیر محجّر (بدون حفاظ) به سر برد و حادثه‌ای متوجه او شود، ملامت نکند مگر خودش را. خلاصه مطالب در اصول زیر، جمع‌بندی می‌شود:

۱- اساس کار در ارتفاع مکروه است: این اصل موجب می‌شود در اعماق ذهن و جان آدمی جای بیفتد که: کار در ارتفاع با کارهای معمولی فرق ذاتی و ماهوی دارد.

۲- کار در ارتفاع - علاوه بر همه اصول و فروع ایمنی لازم الرعایه در مکان‌های معمولی - نیازمند حفاظت‌های ویژه خود است.

۳- حتی الامکان نباید از نردبان‌های معمولی استفاده کرد بل باید این قبیل نردبان‌ها از محیط کار بیرون بروند.

۴- از نردبان‌های چهار پایه دار و با حفاظ در دو کناره پله‌ها و دارای جایگاه در بالای آن، استفاده شود. و در مواردی که این وسیله تناسب ندارد از بالابرهای گوناگون استفاده شود.

۵- اگر در داخل کارگاه - یا هر جای دیگری به مکان مرتفع رفتید هنگام فرود آمدن با حالت نیمه آویزان فرود

بیائید.

۱. بحار، ج ۷۸، ص ۱۸۹.

۲. بحار، ج ۷۶، ص ۱۸۹.

۳. بحار، ج ۷۶، ص ۱۸۸.

۶- هنگام فرود آمدن از ارتفاع حتماً پایتان در کفش باشد - برخی از کارگران ساختمانی اول کفش‌های شان را می‌اندازند سپس خودشان پرش می‌کنند.

۷- هنگام فرود آمدن سطح زمین را معاینه و نگاه کنید تا میخ یا هر چیز آسیب زننده وجود نداشته باشد.

۸- پیشتر بیان شد که قبل از استفاده از ابزار مشترک (مانند نردبان) آن را آزمایش کنید زیرا ممکن است در اثر استفاده‌ای که فردی قبل از شما کرده، آسیبی متوجه ابزار شده‌است.

۹- مطابق بحث مشروعی که در فصل «ایمنی و هوا» گذشت اگر در داخل محیط محدود (مانند سالن کار، سوله کار) به ارتفاع می‌روید قبلاً کیفیت هوای آن را بررسی کنید که «هوای راکد و مانده» نباشد، و گرنه اول با وسیله‌ای (مانند پنکه) هوای آن را برهم زیند سپس صعود کنید.

۱۰- محل مورد نظر را مشاهده کنید که ذرات آلاینده خطرناک یا سیم لخت برق و... در آنجا نباشد، و در صورت وجود این قبیل چیزها ابتدا در صدد برطرف کردن آنها باشید.

آخرین سخن در این مبحث باز هم از نردبان: در بینش‌های معمولی استفاده از نردبان یک کار پیش پا افتاده و معمولی است اما در بینش ائمه طاهرین - علیهم السلام - و نیز در بینش دانشمندان ایمنی استفاده از نردبان یک کار فوق‌العاده خطرناک است. آمارها این واقعیت را بهتر نشان می‌دهند.

ایمنی و دو شغله بودن

سمعت علیّ ابن الحسین (ع) یقول: من لم یتعزّ بعزاء الله تقطعت نفسه علی الدنیا حسرات، والله ما الدنیا و الاخرة الا ککفتی المیزان فایهما رجح ذهب بالآخر: ^۱ شنیدم امام سجاد (ع) می‌فرمود: هر کس، با فرهنگ الهی فرهنگمند نشود حسرت‌های دنیوی جان او را فرسوده می‌کنند، سوگند به خدا دنیا و آخرت مانند دو کفه ترازو هستند. هر کدام سنگین شود آن دیگری را می‌برد.

توضیح:

۱- لغت: تقطعت: زوال و از بین رفتن تدریجی مانند از بین رفتن سایه با بالا آمدن آفتاب.

۲- فعالیت و کوشش انسان برای دنیا و آخرت مانند دو کفه ترازو است. اگر برای آخرت بیشتر بکوشد از سهم دنیا به نفع آخرت می‌رود و اگر برای دنیا بیشتر بکوشد، از سهم آخرت به نفع دنیا می‌رود.

عن الرضا (ع): لیس متاً من ترک دنیا لدینه ودینه لدنیا: ^۲ از امام رضا (ع): از ما نیست کسی که دینش را برای دنیا یا دنیایش را برای آخرتش ترک کند.

قال امیرالمومنین (ع) لیس للعاقل ان یکون شاخصاً الاّ فی ثلاث: مرمة لمعاش، اوخطوة فی معاد، او لذة فی غیر محرّم: ^۳ علی (ع) فرمود: برای شخص عاقل سزاوار نیست دست‌اندرکار شود مگر در سه چیز: ترمیم معاش و امور اقتصادی، یا کوشش در امور آخرت، یا پرداختن به لذت غیر حرام.

اکنون بر اساس دو حدیث فوق، کوشش برای تامین معاش در کفه دنیا قرار می‌گیرد و کوشش در امور آخرت در کفه آخرت. و بخش سوم که «استراحت و لذت در غیر حرام» است، حق حیات و زیستن و «بودن» است که پشتوانه دو

۱. بحار، ج ۷۳، ص ۹۲.

۲. بحار، ج ۷۸، ص ۳۴۶.

۳. بحار، ج ۱، ص ۱۳۱.

بخش اول است. و همان طور که حدیث اول تصریح کرده این بخش نیز باید به طور عادلانه تقسیم شود و هر قسمت آن در یکی از دو کفه قرار گیرد. یعنی استراحت و التذاذ از زندگی باید برای تجدید نیرو و تامین نشاط در جهت هر دو کفه باشد. و این خاصیت «لذت فی غیر محرّم» است.

از ۲۴ ساعت شبانه روز، ۸ ساعت برای فعالیت‌های اقتصادی (کار) و ۸ ساعت برای تامین آخرت و ۸ ساعت استراحت و بهره‌مندی از زندگی.

مراد از «۸ ساعت برای تامین آخرت» همگی نماز خواندن، یا عبادت‌های محض نیست، پرداختن به اهل و عیال، خرید و تهیه ما یحتاج روزمره خانواده، صله ارحام، عیادت از بیماران، پرداختن به نظافت فردی و خانوادگی و... همه عبادت هستند و باید از آن ۸ ساعت عبادت، محسوب شوند.

در شبانه روز بیش از ۲۴ ساعت، وقتی وجود ندارد. بنابراین اگر به هر کدام از سه قسمت فوق افزوده شود، از دیگری کاسته خواهد شد. کار بیش از ۸ ساعت یا از سهم زمانی عبادت (عبادت به معنایی که گفته شد) خواهد کاست و یا از سهم زمانی استراحت. و از جانب دیگر کار زیاد جان و تن فرد را افسرده و فرسوده خواهد کرد. بنابراین دو اثر منفی دارد:

۱- تجاوز به سهم زمانی عبادت و استراحت.

۲- فرسودگی تن و افسردگی جان.

۸ ساعت کار علاوه بر نظر اسلام، حداکثر استاندارد مورد قبول همه مردمان جهان است یعنی همه متخصصین این موضوع در همه جای جهان عقیده دارند که کار کردن بیش از ۸ ساعت عملی نادرست و کرداری نکوهیده است گرچه در ظاهر مفید به نظر رسد.

کار بیش از ۸ ساعت دو نوع است:

۱- اضافه کار: مقصود اضافه کار مصطلح اداری نیست بل هر نوع اضافه کار کردن است.

۲- دو شغله بودن.

محور بحث تنها نوع دوم است زیرا منفی تر و پرضررتر است. و درباره اضافه کار همین قدر گفته می‌شود که اگر بناست مرتکب عمل نادرست «کار زیاد» شویم بهتر است بصورت اضافه کار باشد نه بصورت تعدد شغل. در اضافه کار به کمیت کار افزوده می‌شود اما دو شغله بودن دوگانگی دو مسئولیت، دوگانگی آهنگ و ریتم کار، دوگانگی ابزار کار، دوگانگی محیط کار... را لازم گرفته است که هر کدام به نوبه خود یک مشکل و مشکل آفرین و برخلاف اصول ایمنی هستند.

قال علی(ع): من اهوی الی متفاوت خذلته الرّغبة: ^۱ علی(ع) فرمود: کسی که به متفاوت‌ها بگراید عشق و علاقه، او را

تنها و خوار می‌گذارد.

توضیح:

۱- هر کس به دو (یا چند) چیز متفاوت گرایش داشته باشد، نسبت به هر دو علاقه را از دست می‌دهد، اما حدیث چنین نمی‌گوید بل می‌گوید: «علاقه او را تنها می‌گذارد» در این جمله آن قدر به علاقه اهمیت داده شده گوئی علاقه یک موجود درآک و با شخصیت است. به کارگیری این جمله برای آن است که انسان‌ها به یک حقیقت جدّاً توجه کنند:

^۱. بحار، ج ۷۸، ص ۳۸.

شوق، عشق و علاقه به کار، چیزی است که باید در حفظ و نگهداری آن کوشید و گرنه شخص را تنها می‌گذارد و می‌رود.

۲- از دست دادن علاقه یعنی از دست دادن نشاط کاری و از دست دادن صمیمیت با مورد کار، و بروز افسردگی و کسالت که درباره همه اینها پیشتر بحث شده است.

تعدد شغل ویژگی منفی زیر را نیز دارد:

قال امیرالمؤمنین(ع): من اوماً الی متفاوت خذلته الحلیل: ^۱ هرکس به دو چیز متفاوت عطف نظر کند ره‌چاره‌ها او را تنها و خوار می‌گذارند.

به تفاوت‌های میان دو حدیث توجه کنید: در حدیث اول «گرایش» موجب «از دست رفتن عشق و علاقه» معرفی شده و در حدیث دوم «عطف نظر: اهتمام» موجب «محروم شدن از چاره‌ها» معرفی شده است. در حدیث اول جنبه روحی و روانی قضیه در مد نظر است و نتیجه‌اش نیز یک اثر منفی روانی است. در حدیث دوم جنبه تعقل و اهتمام ورزی قضیه بررسی می‌شود و نتیجه فکری و اندیشه‌ای که دارد و اماندگی و بیچارگی عقلی است.

دو شغله بودن - بر اساس دو حدیث فوق - آثار منفی زیر را دارد:

۱- عشق و علاقه به کار را از بین می‌برد.

۲- به جای رابطه صمیمانه با کار و ابزار و محیط کار، یک رابطه «ناگزیزانه» برقرار می‌شود.

۳- کار فاقد نشاط می‌شود.

۴- کسالت روانی و افسردگی می‌آورد و تن را می‌فرساید.

۵- حالت «ضجر» و بی‌تابی و گلایه و نالیدن از زندگی به بار می‌آورد.

۶- دوگانگی مسئولیت.

۷- دوگانگی ابزار و دوگانگی رابطه با ابزار.

۸- دوگانگی محیط کار.

۹- دوگانگی اهتمام.

۱۰- دوگانگی اندیشه کاری.

همه این پی‌آمدها علاوه بر تلخ کردن زندگی و به اضطراب کشانیدن جریان زیستی، همگی برخلاف اصول ایمنی و منشأ حادثه هستند.

قال ابو عبدالله(ع): یا فضیل ابن یسار ائه من کان همّه همّاً واحداً کفاه الله ما همّه، و من کان همّه فی کل وادلم یبال الله بای واد هلك: ^۲ امام صادق(ع) فرمود: ای فضیل پسر یسار، کسی که اهتمامش بر یک چیز باشد، خداوند کفایت می‌کند او را در آن مهمش. و کسی که اهتمامش در زمینه‌های مختلف باشد، در هر کدام از آنها هلاک شود، برای خدا مهم نیست.

این حدیث «رابطه خدا با بنده‌اش» را در این موضوع توضیح می‌دهد. یعنی کسی که دنبال اهداف و شغل‌های متعدد است، معلوم نیست توفیق خدا همراه او باشد. راستی چند درصد از افراد دو شغله را سراغ دارید که موفق بوده باشند؟

^۱ نهج البلاغه، قصار: ۳۹۵.

^۲ بحار، ج ۶۷، ۱۵۱.

انگیزه انتخاب دو شغل چیست؟ افراد دو شغله در پاسخ می‌گویند: نیاز، ناچاری. باید گفت: اولاً نیاز بشر تمام شدنی نیست. می‌توان افراد زیادی را پیدا کرد که داشتن یکی از شغل را که شما دارید، بزرگترین سعادت می‌دانند. آن چه برای آنان آرمان است، برای شما بیچارگی است. ثانیاً قانع بودن و صرفه‌جوئی (با همه سختی‌هایش) بهتر است از فرسوده شدن جان و تن.

تحمل فقر مشکل است «کاد الفقران یكون کفراً» فقر با کفر چندان فاصله‌ای ندارد. اما فقر دو نوع است: فقر مطلق که از بزرگترین بلاهاست. و فقر نسبی که تمام شدنی نیست و غنی‌ترین افراد دچار فقر نسبی هستند و هرگز از آن رهائی نخواهند یافت. اکنون باید دید از این همه افراد دو شغله چه تعدادی برآستی در اثر فقر مطلق به انتخاب دو شغل اقدام کرده‌اند؟ آیا اینان به افراد پائین‌تر از خود نگاه می‌کنند؟

قال الصادق(ع): انظر الی من هو دونک و لا تنظر الی من هو فوقک: ^۱ امام صادق(ع) فرمود: به آن که پائینتر از تو است نگاه کن نه به آن که بالاتر از توست.

بدترین نوع دو شغله بودن آن است که در اثر چشم هم‌چشمی در مصرف، پیش آید. از دست دادن ایمنی جسمی و روانی بدتر و طاقت‌فرساتر از فقر است:

قال علی(ع): الا و ان من البلاء الفاقة واشد من الفاقة مرض البدن، واشد من مرض البدن مرض القلب. الا و من التعم سعة المال، وافضل من سعة المال صحة البدن، وافضل من صحة البدن تقوی القلب: ^۲ علی(ع) فرمود: آگاه باشید: فقر از بلاهای بزرگ است، و سختتر از فقر بیماری بدن است، سختتر از بیماری بدن، بیماری جان و روان است، و آگاه باشید: ثروت از نعمت‌های بزرگ است، و ارزشمندتر از ثروت، صحت بدن است، و ارزشمندتر از صحت بدن، صحت جان و روان است.

این بینش و منطق علی(ع) است که نباید ایمنی و سلامتی جان و تن را فدای توسعه مالی یا رهائی از فقر کرد. زیرا بوسیله صحت بدن و سلامتی روان ممکن است از فقر رهائی یافت، اما با جسم و جان فرسوده و افسرده نمی‌توان به دیو فقر غلبه کرد.

شاید افرادی باشند که برآستی برای گزینش دو شغل از هر جهت (جهت منطقی، انسانی، حیثیتی) معذور هستند لیکن در یک بحث اجتماعی و انسانی، شکل و ماهیت کلی «پدیده‌های اجتماعی» موضوع سخن است. موارد نادر تعیین‌کننده نیستند.

قال امیرالمومنین(ع): الدنيا دول فاطلب حظک منها باجمل الطلب: ^۳ علی(ع) فرمود: دنیا، دنیای چرخش و چرخش‌هاست، پس طلب کن بهره‌ات را از زیباترین راه طلب.

توضیح:

۱- زیباترین راه طلب: زیباترین شغل: می‌فرماید می‌توان روزی را به دست آورد، خواه با شغل پست و خواه با شغل زیبا. می‌توان روزی را به دست آورد با فعالیت صحیح و با فعالیت جان و تن فرسا.

۲- دنیا، دنیای چرخش‌هاست: چرخش‌های افقی و چرخش‌های عمودی، از حالی به حالی دیگر، از زمینه‌ای به زمینه دیگر، از ذلت به عزت، و بالعکس، از مقامی به مقام دیگر، از ثروت به فقر، از فقر به ثروت و...

^۱. سفینه البحار، ذیل واژه فقر.

^۲. نهج البلاغه، قصار، ۳۸۱.

^۳. وسائل الشیعه، ابواب مقدمات التجاره، باب ۱۲.

مگر همه چیز در گرو زیادی درآمد است؟ اگر با وجود در آمد زیاد یک هزینه زیادتری پیش آید، باز نتیجه‌اش فقر است. درآمد زیاد یکی از شروط است نه شرط تام. اگر یک تصادف، یک آتش سوزی، یک... پیش آید که هزینه‌اش بیش از همان درآمد باشد، یا منجر به شکستگی اعضای بدن گردد و هرگز با پول جبران نشود و... چه باید کرد؟

قال علی(ع) لكل امرءٍ في ماله شريكان: الوارث و الحوادث: ^۱ علی(ع) فرمود: برای هر شخص در مالش دو شریک هست: وارث و حوادث.

جان کلام در پیام حدیث‌ها این است: اگر بوسیله ثروت می‌توان هر کار را کرد اما نمی‌توان بر ماهیت چرخشی دنیا فایق آمد. زندگی در دسر است با آن با سماحت و «مسامحه گرانة بزرگوارانه» رفتار کن، شغل زیبا برگزین، ^۲ و با شیوه زیبا به کار پرداز. کمیت گرائی نباید بر حس زیبایی خواهی انسان غالب شود تا چه رسد که ایمنی جان و تن فدای کمیت گرائی شود. و زیبایستن غیر از مبل زیبا و خانه زیبا داشتن است.

قال علی(ع): قليل تدوم عليه خير من كثير مملول منه: ^۳ علی(ع) فرمود: کار اندک که بدان ادامه دهی بهتر از کار زیاد است که خستگی و افسردگی آورد.

باز می‌فرماید: کم من متعب نفسه مقتر عليه، و مقتصد في الطلب قد ساعدته المقادير: ^۴ چه بسا افرادی که خودشان را به تحمل مشقت واداشته‌اند در عین حال (از فقر نجات نیافته و) محرومیت را تحمل کرده‌اند. و چه بسا افرادی که در کسب و کار میانه روی پیشه کرده‌اند و روزگار یاری‌شان کرده برخوردار شده‌اند.

توضیح: روزگار: مقدرات: برخی‌ها نا آگاهانه گمان می‌کنند که باور به روزگار یا مقدرات تنها منشأ دینی دارد. و این باور انسان‌ها را از سعی و کوشش باز می‌دارد. شگفت تر از همه ماتریالیست‌ها هستند که زمانی ادیان را عرصه تاخت و تاز نیشدارشان کرده بودند. مارکسیست‌هایی که مادر فلسفه‌شان فلسفه «هگل» است. هگل تاریخ پرست که انسان‌ها و استعدادها و سرنوشت‌شان را و همه چیزشان را ساخته دست روزگار و اسیر پنجه روزگار می‌داند.

امروزه که علوم انسانی در اولین رتبه نیازی بشر قرار دارند، و در این عصر همه چیز به محور علوم انسانی می‌چرخد و در این میان «جامعه شناسی» حساسترین نقش را دارد، همه مکتب‌های جامعه شناسی بدون استثنا «جبرهای اجتماعی» را در بالاترین سطح ارزش و کاربرد قرار داده‌اند خواه آنان که به «اصالت جامعه» عقیده دارند و خواه آنان که «اصالت فرد» را باور دارند و خواه آنان که اصالت فرد را پیشنهاد می‌کنند.

دو شغله بودن و به دنبال درآمد زیاد بودن اگر بر همه چیز فایق آید و شخص را در هر زمینه موفق کند، هرگز بر جبرهای اجتماعی فایق نخواهد گشت و هرگز در قبال جبرهای اجتماعی شخص را بیمه نخواهد کرد. مگر در صورتی که انتخاب نوع شغل و نحوه پرداختن به آن، اتفاقاً (آری اتفاقاً) با جریان‌های جبرهای اجتماعی همسو و هم آهنگ باشد.

و با بیان دیگر: سعی، اندیشه، اهتمام، برنامه ریزی و... همه شرط موفقیت در هر چیز هستند لیکن به عنوان «شرط لازم» نه به عنوان «شرط کافی». آنها در کنار «مساعدت جبرهای اجتماعی» ماهیت «شرط کافی» را به وجود می‌آورند. این موضوع نیازمند بحث گسترده است.

^۱ بحار، ج ۷۳، ص ۱۴۴.

^۲ رجوع کنید «شغل شرافتمندانه» و «شغل غیرشرافتمندانه» در آغاز کتاب.

^۳ نهج البلاغه، کلمات قصار ۴۳۶.

^۴ وسائل الشیعه، ابواب مقدمات التجاره باب ۱۳.

ایمنی و احتیاط

شاید گفته شود: این همه اصول و فروع ایمنی در امور حفاظت و بهداشت جسمی، روانی، محیط زیست عمومی، محیط شهر، محیط خانواده، محیط کار و... در این کتاب بیان گردید مگر همگی تحت عنوان احتیاط قرار نمی‌گیرند و برای احتیاط و از مقولات احتیاط نیستند؟ می‌گوییم: ممکن است در ضمن بحث به مقولاتی از احتیاط در فصل‌ها و بخش‌ها اشاره و توجه شده باشد و شده است اما هیچکدام از عنوان‌هایی که در این کتاب مورد بررسی قرار گرفته‌اند مقوله احتیاطی نیستند. بل همه آنها از لوازم ضروری یک زندگی معمولی انسانی هستند و رعایت آنها لازمه روز مره است. و احتیاط در موارد خاص از زندگی لزوم می‌یابد.

احتمال خطر دو نوع است:

۱- خطر بالقوه: در این طبیعت و اجتماع، همه چیز بالقوه خطرناک است. آن چه از اصول و فروع ایمنی تا اینجا عنوان شده همگی به این نوع از خطر مربوط هستند که هر کدام از آنها جزئی از اجزای تشکیل دهنده یک زندگی عاقلانه می‌باشند و تخلف از آنها بر خلاف خرد ورزی است.

۲- خطر بالفعل: این نیز دو قسم است: خطر بالفعل قطعی و یقینی که غیر از پرهیز راهی ندارد. و خطر بالفعل محتمل، که احتیاط را ایجاب می‌کند.

و با بیان دیگر: شناخت ما از اشیاء در هر شرایط، یکی از سه صورت را دارد:

۱- فاقد خطر بالفعل است مطمئناً: در این صورت رعایت اصول و فروع ایمنی لازم است تا خودمان ایجاد حادثه نکنیم.

۲- دارای خطر بالفعل است مطمئناً: این صورت الزاماً و لزوماً پرهیز و خودداری از کار را ایجاب می‌کند.

۳- مشکوک، محتمل، شبهه: در این صورت است که «احتیاط» وظیفه انسان می‌شود. احتیاط و کوشش در تحقیق تا ماهیت شک و شبهه به یکی از دو اطمینان بالا تبدیل شود و مطابق عمل شود.

قال الصادق(ع): و خذ بالاحتیاط فی جمیع امورك ما تجد الیه سبیلاً^۱ امام صادق(ع) فرمود: و احتیاط کن در همه اموری که راه (روشنی) برای آن نداری.

و نیز در کلام دیگر که درباره احکام دین سخن می‌گوید همه امور (اعم از احکام و موضوعات) را به سه دسته تقسیم می‌کند «اُمّا الامور ثلاثه: امر بین رشد فی تتبع، و امر بین غیبه فی جتّب، و امر مشکل یردّ علمه الی الله و الی رسوله»^۲ امور سه دسته‌اند: آن چه صحت و درستی آن روشن و آشکار است پس اقدام می‌شود. و آن چه عیب و اشکال و خطر آن آشکار و مسلم است پس از آن اجتناب شود. و آن چه با شک و اشکال همراه است پس آن به خدا و پیامبر خدا واگذار می‌شود.

تحقیق: فقهای ما به ویژه در علم «اصول فقه» گفته‌اند درباره مشکوکات تا جائی که توان داریم تحقیق و فحص می‌کنیم تا شاید به یکی از دو طرف قضیه یقین حاصل کنیم. و آنگاه درباره اینکه اگر پس از تحقیق به جائی نرسیدیم و مطلب همچنان مشکوک و مشتبه ماند، چه باید کرد نظریه‌های متفاوت داده‌اند و «حکم» های متفاوت را تعیین کرده‌اند. امّا در «موضوعات» یعنی در ارتباط با خود اشیاء از نظر دنیوی و خطر دنیوی اجماعاً به احتیاط فتوی داده‌اند.

^۱ وسائل الشیعه: ابواب صفات القاضی، باب ۱۲.

^۲ همان مرجع، و مانند این حدیث در بحار، ج ۲، ص ۲۵۹، آمده است.

عن ابی جعفر (ع) قال: الوقوف عند الشَّبهة خیر من الاقتحام فی الهلکة: ^۱ امام باقر (ع) فرمود: باز ایستادن در موارد شبهه بهتر از خود را به هلاکت انداختن است.

عن ابی عبدالله (ع) ... و من هجم علی امر بغیر علم جدع انف نفسه: ^۲ امام صادق (ع) فرمود: ... و هر کس در کاری (یا در چیزی) بدون آگاهی و علم اقدام کند بینی خویش را به خاک مالیده است.

عن النبی صلی الله و اله... فان الوقوف عند الشَّبهة خیر من الاقتحام فی الهلکات: ^۳ از رسول اکرم (ص) ... باز ایستادن در مواقع شکّ بهتر از غلطیدن در هلاکت‌ها است.

قال النبی (ص): دع ما یریک الی مالا یریک: ^۴ پیامبر اکرم (ص) فرمود: واگذار آن چه را که به نظرت مشکوک می‌نماید و بپرداز به آن چه به نظرت مشکوک نمی‌آید.

ایمنی و تعهدات رفتاری کار فرما در جهت ایمنی

قرآن: و اخفض جناحک للمؤمنین: ^۵ ای پیامبر فرود آر بالت را برای پیروان.

و اخفض جناحک لمن اتبعک من المؤمنین: ^۶ و فرود آر بالت را برای پیروان که مومن‌ها هستند.

فاعف عنهم و اصفح ان الله یحبّ المحسنین: ^۷ بخشش کن و درگذر (از اشتباهات‌شان) زیرا خداوند نیکوکاران را دوست دارد.

و لو کنت فضاً غلیظ القلب لا نفضوا من حولک فاعف عنهم و استغفر لهم و شاورهم فی الامر: ^۸ اگر بد خوی و سختدل بودی از اطراف تو پراکنده می‌شدند، پس درگذر (از اشتباهات‌شان) و از خدا برای‌شان بخشش بخواه و با آنان در کار مشورت کن.

در ضمن مطالب گذشته اشاره شد که بهیچوجه بنا نیست در این کتاب به مدیریت و اصول آن پرداخته شود، زیرا این موضوع نیازمند کتاب و کتاب‌های مستقل است. تنها از دیدگاه ایمنی و رفتارهای ایمنی آفرین و حادثه آفرین، به چند اصل اشاره می‌شود. اصل‌هایی که در آیه فوق آمده‌اند عبارتند از:

۱- فروتنی با پیروان (افراد تحت مدیریت)، همکاران - خفض جناح: فروتنی همراه با صمیمیت.

۲- صمیمیت.

۳- بخشش و گذشت از اشتباهات.

۴- باید روشن شود که «اشتباه رخ داده است» آنگاه بخشوده شود. لیکن این «روشن شدن» با شیوه صمیمانه عملی شود.

۵- از بدخوئی اکیداً پرهیز شود.

۱. همان مرجع.

۲. همان مرجع.

۳. همان مرجع.

۴. همان مرجع.

۵. سوره حجر، آیه ۸۸.

۶. سوره شعرا، آیه ۲۱۵.

۷. سوره مائده، آیه ۱۳.

۸. سوره آل عمران، آیه ۱۵۹.

۶- از سختدلی اکیداً پرهیز شود. اگر یک مدیر به خصلت سختدلی دچار است و نمی‌تواند از بروز آن جلوگیری کند، یا باید معالجه شود و یا باید دنبال کار دیگری برود.

۷- ارزش و شخصیت قائل شدن به افراد. زیرا مراد از صمیمیت، صمیمیت باغبان با بوته، یا صمیمیت چوپان با بره نیست. صمیمیت انسان با انسان است.

۸- مشورت با آنان در کار: علاوه بر منافع مشورت که در بخش «ایمنی و مشاوره» خواهد آمد، نفس مشورت لازم و از ضروریات مدیریت است. رسول خدا(ص) هیچ نیازی به رای و نظر دیگران نداشت. باز مامور می‌شود که با پیروانش در کارها مشورت کند.

این هشت اصل، از دیدگاه یک متخصص مدیریت، اصول مدیریتی هستند. و از دیدگاه (خودآگاه و ناخودآگاه) کارکنان و کارگران، از حقوق اولیه آنها هستند، و از دیدگاه یک متخصص ایمنی از اصول مسلم ایمنی هستند زیرا عدم رعایت این اصول نشاط، صمیمیت با کار، صمیمیت با ابزار، ریتم و آهنگ کار، نظام روحی و روانی برای تمرکز فکر و... را مختل می‌کند و پیشتر به طور مشروح بیان شد که این اختلال‌ها هر کدام یک منشأ بزرگ حادثه و همگی ناقض ایمنی هستند.

قال امیرالمومنین(ع): واشعر قلبك الرّحمة للرّعية، و المحبّة لهم، و اللّطف بهم. ولا تكونن عليهم سبعا ضارياً تفتنم اكلهم. فائهم صنفان: اما اخ لك في الدّين، اما نظير لك في الخلق، يفرط منهم الزّلل، و تعرض لهم العلل، و يؤتی علی ایدیهم فی العمد و الخطاء. فاعطهم من عفوك و صفحك مثل الّذی تحبّ ان يعطیک الله من عفوه و صفحه: امیرالمومنین(ع) فرمود: دلسوزی به افراد تحت مدیریت خود و مهربانی و خوشروئی با آنان را در دلت جای بده. مبدا نسبت به آنان همانند جانور درنده باشی که خوردن وجودشان را غنیمت شماری. زیرا آنان دو گروه‌اند: یا برادران دینی تو هستند (مسلمانان) و یا در آفرینش مثل توهستند (غیر مسلمان). از آنان لغزش‌ها صادر می‌شود، و برای‌شان سبب‌های اشتباه دانسته یا ندانسته عارض می‌گردد، و اشتباه در دست و عمل‌شان ظاهر می‌گردد. پس آنان را از بخشش و گذشت صمیمانه خود برخوردار کن آنسان که توقع داری خداوند تو را از عفو و گذشت خویش بهره‌مند سازد.

اصل‌هایی که در این حدیث آمده‌اند عبارتند از:

۱- رحمت: دلسوزی نسبت به افراد تحت مدیریت.

۲- محبت: مهربانی نسبت به آنان.

۳- لطف: صمیمیت و خوش رفتاری.

۴- بنیان رابطه باید بر «رابطه انسان با انسان» استوار باشد، نه رابطه «حیوان شکارگر با شکار - رابطه استثماری و غنیمت دانستن بهره کشی».

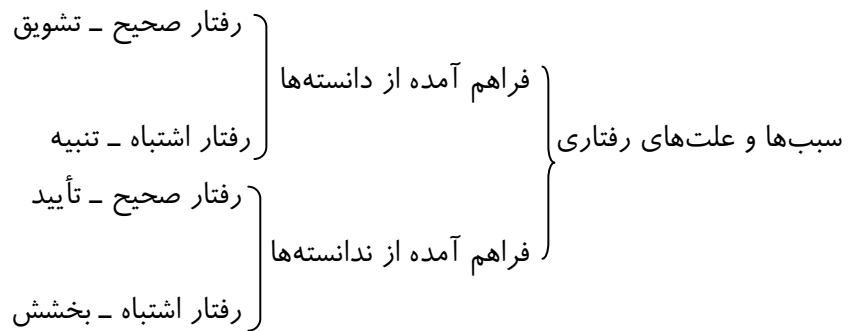
۵- افراد تحت مدیریت که غیر مسلمان باشند به عنوان انسان ارزشمند هستند.

۶- افراد مسلمان هم به عنوان برادر دینی ارجمند هستند.

۷- دلسوزی و خوش رفتاری مورد نظر امام آن است که باید از درون قلب نه تصنعی که بی‌فایده بل خطرناک است.

۱. عهدنامه مالک، نهج البلاغه.

۸- اشتباه و خطا، نمی‌تواند عمدی باشد لیکن سبب و عامل درونی یا بیرونی (انگیزه خودآگاه یا ناخودآگاه) آن می‌تواند گاهی از راه عمد و دانسته فراهم آید و گاهی ندانسته در صورت آن چه رخ داده اشتباه و خطا است و قابل بخشش است.



شگفت است این تقسیم بر اساس ماهیت «سبب و علت» در مورد رفتار اشتباه و خطا، که در این حدیث آمده و در نتیجه رفتارها را از این جهت به چهار نوع تقسیم می‌کند، در کدام دانش و منبع و کتاب مدیریتی می‌توان یافت غیر از بیان علی (ع)؟!؟! علت شناسی و انگیزه (خودآگاه، ناخودآگاه، فراهم آمده از دانسته‌ها، از ندانسته‌ها) شناسی با این دقت در کجا سراغ داریم غیر از مکتب اهل بیت - علیهم السلام - .؟

عکس العمل مدیریت در قبال این چهار نوع را نیز تعیین می‌کند «ولا یکوئن المحسن و المسییء عندک بمنزلة سواء»؛ و نباید درستکار و خلافکار در نزد تو منزلت مساوی داشته باشند.

درستکاری و خلافکاری در نوار نسبیت چهار صورت بالا را دارد و عکس العمل عبارت است بترتیب: تشویق، تأیید، بخشش و تنبیه.

۹- صفح: گذشت و والامنشی باید با هر چهار نوع از عکس العمل‌ها همراه باشد. به ویژه تنبیه باید حتماً کمتر از استحقاق باشد.

برخی از مدیران بی‌غرض و سالم محیط کار را با سالن دادگاه عوضی می‌گیرند و رفتار مدیرانه را با رفتار قضاوت اشتباه می‌کنند. لازم است به اینان تذکر داده شود: تو مدیری نه قاضی.

شرط قضاوت، عدالت است. و شرط مدیریت فضل است. خداوند هم عادل است هم ذوالفضل. عادل است در مقام قضاوت، ذوالفضل است در مقام اداره جهان هستی.

فضل یعنی چیزی بالاتر از عدل. به فرمول‌های زیر توجه فرمائید:

مدیریت با عدالت = مدیریت بحرانی.

مدیریت با فضل = مدیریت موفق.

فان فی ذلک تزهیداً لاهل الاحسان فی الاحسان، و تدریباً لاهل الاسائة علی الاسائة: زیرا مساوی گرفتن درستکار و بدکار موجب دلسردی درستکار از درستکاری، و وادار کردن بدکار به بدکاری است.

والزم کلاً منهم ما الزم نفسه: و بایسته گردان برای هر کدام آن چه را که خود برای خودش بایسته کرده است.

بروشنی می‌فرماید: مساوات میان درستکار و بدکار، منشأ بدکاری و (به اصطلاح بحث ما) منشأ حادثه می‌شود.

۱۰- تقسیم وظایف و دقت در عدم تداخل وظیفه افراد: واجعل لكل امرء منهم عملاً تأخذه به فائه احری ان لایتواكلوا: برای هر کدام از آنان کار معینی را تعیین کن که بتوانی درباره آن باز خواستش کنی. زیرا تقسیم وظایف است که آنان را از «تواکل» باز می‌دارد.

تواکل: به امید همدیگر واگذاشتن. و به هنگام باز خواست به گردن همدیگر انداختن. تواکل یکی از منشأهای بزرگ حادثه است.

۱۱- دلجوئی هنگام رنجش: و اطلق عن الناس عقد كل حقد: و برگشا از دل آنان عقده هر کینه را.

۱۲- ایجاد حسن ظن در قلب خود: لیس شیء بادی الی حسن ظنّ وال برعیته من احسانه الیهم: هیچ چیز در اینکه «مدیر به افراد تحت مدیریتش حسن ظن پیدا کند» موثرتر از نیکوئی به آنان نیست.

چه نکته بس مهم و دقیق در «انسان شناسی»؟! انسان نسبت به کسی که نیکوئی کند حسن ظن پیدا می‌کند.

فان حسن الظنّ یقطع عنك نصباً طویلاً: زیرا حسن ظن نسبت به افراد تحت مدیریت، فشار روانی طولانی‌ای را از تو برطرف می‌کند.

اگر مدیر نسبت به افراد تحت مدیریت خود سوء ظن داشته باشد، دچار دل مشغولی آزار دهنده مداوم و گاهی تباه کننده می‌گردد و با این فشار روانی نمی‌تواند نقش خویش را ایفا کند. پس باید در ایجاد حسن ظن و تقویت آن، بکوشد. و بهترین راه آن نیکی کردن به افراد تحت مدیریت است.

ایمنی: سوء ظن یکطرفه حادثه ساز است و سوء ظن طرفینی حادثه سازتر و ویرانگر است.

باز پشت پرده آمارها: در هیچ آماری (چنانکه باید) مشاهده نمی‌شود که در مورد علت‌یابی حوادث ریشه حادثه به یکی از تعهدات دوازده‌گانه مدیریت برسد، و مشخص شود حادثه‌ای که از دست یک کارگر صادر شده سبب و مقصر اصلی آن مدیر است نه کارگر. این گونه آمار گیری‌ها که از توان ریشه‌یابی دقیق ناتوان هستند نه تنها به اصطلاح به درد نمی‌خورند، عامل «اغراء بجهل» نیز می‌شوند و موجب «تثبیت سبب» در موارد مجهول، می‌گردند.

با چند حدیث این حدیث را به پایان می‌برم و گرنه مثنوی مدیریت هفتاد من کاغذ شود:

عن الرضا(ع) عن آبائه - علیهم السلام - قال رسول الله(ص): ان الله غافر كل ذنب الا من احدث دیناً او اغتصب اجیراً اجره او رجلاً باع حرّاً: ۱ امام رضا(ع) از نیاکانش از رسول خدا(ص): خداوند هر گناه را می‌بخشد مگر کسی را که از خودش دین (بدعت) بسازد، یا دستمزد کارگر و کارمند را غصب کند (پرداخت نکند)، یا انسان آزادی را برده کند.

قال الصادق(ع): اقدر الذنوب ثلاثة: قتل البهیمة، حبس مهر المریة، و منع الاجیر اجره: ۲ امام صادق(ع) فرمود: پلیدترین گناه سه چیز است: کشتن جاندار، و خودداری از پرداختن مهریه زن، و خودداری از پرداختن دستمزد کارگر و کارمند.

قال رسول الله(ص): من ظلم اجیراً اجره، احبط الله عمله و حرّم علیه ریح الجنة...: ۳ رسول خدا(ص) فرمود: کسی که در ادای دستمزد کارگر و کارمند ستم کند خداوند اعمال او را بوج و بوی بهشت را بر او حرام می‌کند.

۱. عیون الاخبار، ج ۲، ص ۳۲- بحار، ج ۷۲، ص ۲۱۹.

۲. بحار، ج ۶۴، ص ۲۶۸ و نیز بحار، ج ۱۰۳، ص ۱۶۹.

۳. بحار، ج ۱۰۳، ص ۱۶۶.

عن موسى بن جعفر عليهما السلام عن آبائه - عليهم السلام - ، قال: قال رسول الله (ص): ظلم الاجير اجره من الكباير: ^۱ امام كاظم (ع) فرمود: پیامبر خدا (ص) فرموده است: ستم کردن به کارمند و کارگر در مورد دستمزدش از گناهان کبیره است.

قال رسول الله (ص) :... ومن منع اجيراً أجره فعليه لعنة الله: ^۲ رسول خدا (ص) فرمود: کسی که دستمزد کارگر و کارمند را ندهد لعنت خدا بر او باد.

عن ابی عبدالله (ع) فی الجمّال والاجیر، قال: لا یجفّ عرقه حتی تعطیه اجرته: ^۳ امام صادق (ع) درباره جمّال و کارگر فرمود: قبل از آنکه عرقش خشک شود، دستمزد او را بده. جمّال: مسئول امور شتر، امور مرکب سازی. و در زمان ما مسئول خودرو، راننده.

ایمنی و مشاوره

قرآن: وشاورهم فی الامر: ^۴ و مشورت کن با آنان در کار.

و امرهم شوری بینهم: ^۵ و مومنان کارشان را با همدیگر به مشورت می گذارند.

حدیث: قال امیرالمومنین (ع) خاطر بنفسه من استغنی برأیه: ^۶ کسی که به فکر خودش بسنده کند و نسبت به فکر دیگران احساس بی نیازی کند، خودش را در معرض خطر قرار داده است.

قال رسول الله (ص): استرشدوا العاقل و لا تعصوه فتندموا: رسول خدا (ص) فرمود: از افراد عاقل راهنمایی بجوئید و برخلاف نظر آنان رفتار نکنید که پشیمان می شوید.

قال علی (ع): ما عطب امرء استشار: علی (ع) فرمود: دچار حادثه ناگوار نمی شود کسی که مشورت کند.

قال رسول الله (ص): فی وصیته لعلی (ع): لا مظاهرة اوثق من المشاورة: پیامبر اکرم (ص) در وصیتش به علی (ع) فرمود: هیچ همیاری مطمئن تر از مشاوره نیست.

قال الصادق (ع): لن یهلك امرء عن مشورة: امام صادق (ع) فرمود: هرگز مشورت موجب هلاکت کسی نمی شود.

بنابراین حدیثها، کنکاش و مشورت از بروز حوادث جلوگیری می کند و خودش نیز بهیچوجه منشأ حادثه نمی شود بشرط اینکه طرف مشورت فرد عاقل و خبیره در کار مورد نظر باشد.

سمعت ابا عبدالله (ع) یقول: استشر العاقل من الرجال الورع فانه لا یامر الا بخیر، و ایتاک و الخلاف فانّ خلاف الورع

مفسدة فی الدین و الدنیا: شنیدم امام صادق (ع) می فرمود: کنکاش کن با مرد عاقل و با تقوی زیرا چنین شخصی نظر نمی دهد مگر به خیر، و از مخالفت با نظر چنین شخصی پرهیز کن زیرا مخالفت با نظر فرد عاقل متقی، تباهی دین و دنیا را در پی دارد.

۱. همان، ص ۱۷۰.

۲. وسائل الشیعه: ابواب الاجاره، باب ۵.

۳. همان، باب ۴.

۴. سوره آل عمران، آیه ۱۵۹.

۵. سوره شوری، آیه ۳۸.

۶. همه حدیث های این باب: بحار، ج ۷۵، ص ۱۰۵ - ۹۸.

اگر فرد طرف مشاوره عاقل و با تقوی باشد بی‌تردید اگر در «موضوع مورد مشاوره» چیزی نداند ابراز نظر نمی‌کند زیرا او اهل تقوی است و اهل تقوی نه اغراء بجهل می‌کند نه خیانت و نه بدون تخصص در موضوع، سخن می‌گوید. پس جایی برای مخالفت با نظر چنین فردی نمی‌ماند.

حدیث‌های بالا مشورت را در امور فردی، خانوادگی، اجتماعی، دنیوی و اخروی، در هر کار و عمل توصیه می‌نمایند. از نظر آماری و تحقیقی مسلم شده است که توسعه «فرهنگ مشاوره» در کارهای فیزیکی و عملی با کاهش آمار حوادث و تلفات جانی و نقص عضوی، رابطه نزدیک دارد به ویژه در محیط‌های کار گروهی. چه زیباست مشورت مهندسین با همدیگر، مشورت تکنسین‌ها با همدیگر، مشورت افراد هر دو گروه با کارگر ساده.

در موارد زیادی مشاهده می‌شود که حادثه‌ای رخ داده و تلفات جانی در برداشته است، کارگر ساده‌ای به استبداد رای مهندس مسئول (یا مهندسین مسئول) اعتراض دارد و نق می‌زند و او را مقصر می‌داند.

این مساله از دو صورت خارج نیست: یا سخن و اعتراض این کارگر درست و وارد است و یا نادرست و نا وارد است. در صورت اول معلوم است که اگر با او مشورت می‌شد حادثه‌ای پیش نمی‌آمد. و در صورت دوم اگر مشورت انجام می‌یافت جایی برای اعتراض و ایجاد شبهه نمی‌ماند. پس مشورت در هر دو صورت مفید است. و دستکم زمینه اعتراض‌ها و کینه‌ها را از بین می‌برد که خود اعتراض و کینه می‌تواند منشأ حوادث دیگر شود.

مشورت شخص با افراد پائینتر از خودش هیچ اشکالی ندارد و زیباتر این است که امامان ما با افراد دون پایه مشورت می‌کردند تا فرهنگ مشورت توسعه یابد:

کثاً عند ابی الحسن الرضا(ع) فذکرناه اباه، قال: کان عقله لا یوازن به العقول و ربّما شاور الاسود من سودانه: در حضور امام رضا(ع) بودیم و یادی از پدرش امام کاظم(ع) کردیم، فرمود: عقل پدرم قابل مقایسه با همه عقول نبود با این همه بسا وقت با غلام سیاهی از سیاهان مشورت می‌کرد.

فرهنگ مشاورت در میان کارشناسان و کاردانان جامعه ما روبه توسعه است و این بسی جای خوشوقتی است زیرا موجب تأمین ایمنی به صورت روزافزون می‌شود. لیکن این روند فرهنگی در میان متخصصین و گروه عمل‌کننده عادی، جریان مطلوب را ندارد.

استشارنی ابو عبدالله(ع) مرّة فی امر، فقلت اصلحك الله مثلی یشیر علی مثلك؟! قال اذا استشرتک: روزی امام صادق(ع) در کاری از من نظر خواست. گفتم: خداوند بر ارج شما بیفزاید، آیا کسی مثل من برای کسی مثل شما نظر مشورتی بدهد؟! فرمود: بلی وقتی که مشورت خواستم.

ایمنی و مسافرت

قرآن: فمن کان منکم مریضاً او علی سفر فعدّه من ایام اخر: ^۱ و آن کسانی از شما که بیمار شوند یا در سفر باشند پس (روزه را) تعدادی از روزهای دیگر بگیرند.

و اذا ضربتم فی الارض فلیس علیکم جناح ان تقصّروا من الصلوة: ^۲ و اگر در مناطق کره زمین (برای سفر) راه می‌پیمائید برای شما اشکالی ندارد که مقداری از نماز (قصر کنید) بکاهید.

^۱. سوره بقره، آیه ۱۸۵.

^۲. سوره نساء، آیه ۱۰۱.

و آخرون يضربون في الارض بيتغون من فضل الله: ^۱ و عدهای دیگر از شما برای برخوردار شدن از فضل خدا در مناطقی از زمین راه می‌نورند.

سفر و مسافرت در اسلام بخشی از زندگی است با ویژگی خود و تعریف معین و آثار مخصوص و احکام ویژه و آداب مشخص. سفر را باید به عنوان یک فراز مشخص تلقی کرد و برای آن برنامه خاصّ تنظیم نمود که با برنامه روزمره زندگی تفاوت‌های لازم را داشته باشد. بی‌تفاوتی نسبت به مسافرت و عدم تمایز آن از زندگی روزمره، از نظر اسلام نکوهیده است.

از روزه گرفتن در مسافرت نهی شده است. و نماز قصر می‌شود. این نشان دهنده میزان اهمیت و حساسیتی است که در بینش اسلام نسبت به سفر هست.

اسلام برای اصل سفر ارزش و اهمیتی قائل است و بدان تشویق نیز کرده است و این تشویق از لحن آیه‌های بالا پیدا است:

عن ابی عبدالله(ع) عن آبائه(ع) قال: قال رسول الله(ص): سافروا تصّحوا، سافروا تغنموا: ^۲ امام صادق(ع) از نیاکانش - علیهم السلام - از رسول خدا(ص) که فرمود: مسافرت کنید تا صحت بدن داشته باشید، مسافرت کنید تا برخوردار باشید.

و دو حدیث دیگر نیز در این مورد هست. ^۳

ماندن در سفر بیش از حد نیاز مکروه است. ^۴ و «دائم السّیّاحه» بودن به معنای خانه به دوشی که در فارسی «کولی گری» نامیده می‌شود، حرام است:

قال رسول الله صلی الله و اله: لیس فی امتی رهبانیة و لا سیّاحة و لازم یعنی سکوت: ^۵ پیامبر اکرم(ص) فرمود: در امت من رهبانیت، و کولی گری و روزه سکوت، وجود ندارد.

بنابراین اقدام به این رفتارها بدعت و گناه کبیره است. کولی گری مدرن که دو همسر برخی از لوازم زندگی را در خودرو جمع کرده و خانه به دوشی را در قالب «خانه به خودرو» پیشه می‌کنند در اسلام حرام است.

تعریف: سفر یعنی دستکم چهار فرسخ از محل زندگی روز مره دور شدن. که رفت و برگشت آن ۸ فرسخ باشد. تقریباً چهار فرسخ معادل ۲۴ کیلومتر می‌شود.

گاهی سخن‌هایی شنیده می‌شود که (مثلاً): در قدیم مسافرت با زحمت و مشکلات زیادی همراه بود اکنون با وجود این همه امکانات و سرعت وسایل نقلیه چرا باید در یک سفر ۲۴ کیلومتری نماز قصر و روزه باطل گردد؟ اولاً در سفرهای قدیمی آسودگی سفر برای ثروتمندان کمتر از آسودگی امروزی نبود. آنان در کجاوه (اطاقک تعبیه شده بر پشت شتر) می‌نشستند. هر وقت می‌خواستند می‌خوابیدند، جلسه (چهار نفره) جدی یا گپ تشکیل می‌دادند، حرکت آرام و فیزیکی شتر حتی مزاحم ظرف آبخوری‌شان نیز نمی‌گشت. استادان ماهری با عنوان «جمّاز»، «جمّال» و «جّحّاز» آن اطاقک‌ها را با تمام شرایط ایمنی و راحتی درست و تعبیه می‌کردند.

۱. سوره مزمل، آیه ۲۰.

۲. بحار، ج ۷۶، ص ۲۲۱.

۳. همان مرجع.

۴. همان، ص ۲۲۲.

۵. بحار، ج ۷۰، ص ۱۱۵.

ثانیاً: چه کسی گفته است که قصر نماز یا بطلان روزه تنها بدلیل خستگی ناشی از سفر است؟ در این مبحث خواهیم دید که مساله ابعاد مهم دیگری دارد.

در فصل «ایمنی و ورود از فضائی به فضای دیگر» مطالب شگفت‌انگیز علمی از حدیث‌ها یاد گرفتیم و مسافرت یکی از مصداق‌های بارز همان موضوع است.

شاید در هیچ جای دنیا منطقه‌ای پیدا نشود که وضعیت هوائی و خواص محیطی (ترکیبات خاکی، دما، گونه‌های گیاهی، گونه‌های حیوان، حشرات و...) آن بیش از ۴۸ کیلومتر امتداد داشته باشد. در گسترده‌ترین جلگه‌ها و مسطح‌ترین دشت‌ها ویژگی‌های مذکور در فراسوی ۴۸ کیلومتر یعنی فراسوی شعاع ۲۴ کیلومتر، فرق می‌کنند که حتی در پوست، رنگ و قیافه افراد نیز موثر است.

خروج از یک شرایط ویژه، از خواص و ترکیبات ویژه زیست محیطی، و ورود به یک شرایط ویژه دیگر با خواص و ترکیبات ویژه زیست محیطی دیگر، در جسم و جان آدمی موثر است این تاثیر هم می‌تواند مثبت باشد و هم منفی لیکن اصل خروج از اندرون یک شرایط و ورود به اندرون یک شرایط دیگر، با تغییر در چگونگی سازمان بدن و روح خواهد بود و خود همین تغییر (با صرف نظر از مثبت و منفی بودن آن) بس مهم است. مگر برای کسی که آن قدر آن محور را رفت و آمد کند که اندام‌های بدن و روان بدان عادت کند که اسلام در این صورت در شرایطی شخص را «دائم السفر» شناخته و این سفر را برای او غیر سفر می‌داند. و موضوع بحث «سفر» است نه چیزی که عادت شده است و این نکته در این بحث بس مهم و قابل توجه است. اگر قصر نماز و بطلان روزه تنها برای خستگی بود می‌بایست آنان که در یک محور همیشه راه می‌پیمایند بیش از مسافران دیگر نمازشان قصر و روزه‌شان باطل می‌گشت.

به حدیث زیر دقت کنید:

عن الرضاع) فامّا صلاح المسافر و دفع الاذی عنه: فهو ان لا يشرب من ماء كل منزل یرده الاّ بعد ان یمزجه بماء المنزل الّذی قبله، او بشراب واحد غیر مختلف یشوبه بالمیاه علی الالهواء علی اختلافها: ^۱ از امام رضاع): اما برای حفظ سلامت مسافر و دفع آسیب از او لازم است که از آب هر منزل که وارد می‌شود ننوشد مگر مقداری از آب منزل پیشین به آن مخلوط کند. یا (در همه منازل) به یک نوع نوشیدنی اکتفا کند که چیزی از آب‌های مختلف با خواص مختلف در آن آمیخته نباشد.

توضیح:

۱- یکی از بیماری‌های مشخص و ویژه مسافرت «اسهال مسافرت» نام دارد. دستگاه گوارش هر کسی در سفر دچار تغییر شیوه می‌گردد و عده‌ای نیز دچار بیماری مذکور می‌شود.

۲- منزل: هر منزل با منزل قبلی ۸ فرسنگ فاصله دارد. در اصطلاح واحد طولی قدیم هر ۴۸ کیلومتر را یک منزل می‌گفتند. در اصطلاح شرعی نیز سفر وقتی محقق می‌شود که دستکم مسافت رفت و برگشت ۴۸ کیلومتر باشد.

۳- حمل آب از وطن (محل زندگی روزمره) برای همه ایام سفر در قدیم مشکل بود. امروز نیز برای سفرهای طولانی مشکل و گاهی غیر ممکن است حتی برای افراد متمول. بنابراین اگر توان یا امکان حمل آب و همراه داشتن یک نوع آب، وجود ندارد بهتر است مقدار کمی آب از منزل پیشین به همراه باشد و با آب منزل بعدی آمیخته شود تا سیستم بدن به طور ناگهانی دچار تغییر نشود و بتدریج با آب جدید انس بگیرد.

^۱. بحار، ج ۶۲، ص ۳۲۶.

۴- امام نمی‌گوید که حتماً باید این کار را بکند و به اصطلاح واجب نمی‌کند بل به عنوان یک «صلاح» و مصلحت برای کسانی که توان و حوصله این کار را دارند، پیشنهاد می‌فرماید. و کوچکترین سود این حدیث این است که یک موضوع علمی را به ما یاد می‌دهد و یک اصل مهم را در عالم علم و دانش معرفی می‌کند که فروعاً از آن منشعب می‌گردد.

ادامه حدیث: والواجب ان يتزوّد المسافر من تربة بلدة و طينته التي ربي عليها، و كلما ورد الى منزل طرح في انائه الذي يشرب منه الماء شيئاً من الطين الذي تزوّد من بلدة و يشوب الماء و الطين في الانية بالتحريك، و يؤخر قبل شربه حتى يصفو صفاء جيداً؛ و برای مسافر لازم است مقداری از خاک و طینش را به همراه داشته باشد، خاک و طینتی که در آن رشد و نمو کرده و بالیده است. در هر منزلی که می‌رسد چیزی از آن خاک به آب نوشیدنی بریزد و برهم زند تا کاملاً مخلوط شود آنگاه درنگ کند و ننوشد تا آب صفای نیکو پیدا کند.

توضیح:

۱- خوردن خاک و گل حرام است و خوردن چیز آمیخته به خاک و گل نیز اشکال دارد. بنابراین می‌فرماید: صبر کند تا آب کاملاً صاف شود.

۲- مراد از لفظ «الواجب» معنای لغوی آن است نه واجب اصطلاحی فقهی.

۳- ممکن است برای نسل جوان کنونی پیشنهاد ریختن چیزی از خاک در آب نوشیدنی، به عنوان یک عمل غیر بهداشتی شگفت آور باشد اما باید توجه کنند که اولاً در گذشته همه آب‌های آشامیدنی مستقیماً از نهر، جوب و چشمه برداشته می‌شد. ثانیاً همین امروز نیز چنین است و حتی آب‌های لوله کشی نیز که از چاه‌ها یا سدها منشعب می‌شوند با خاک تماس دارند گاهی ذرات خاک و ماسه از شیر آب خانه‌تان در ظرف آبخوری‌تان می‌ریزد. مقصود امام نیز از خاک، خاک تمیز و غیر آلوده است بیشتر اشاره شد که خاک طبیعی غیر آلوده خاصیت ضد عفونی (در شرایطی) نیز دارد.

۴- اگر مسافر به این پیشنهاد عمل کند و بتواند، برای ایمنی جسم و جانس مفید بوده و تاثیر جدی خواهد گذاشت که متخصصین این رشته از مشاهده این حدیث دچار شگفتی می‌شوند و آن را یک معجزه می‌دانند. اما با همه اینها این برنامه در صورت موفقیت رابطه سیستم بدن را تنها در تغذیه با غذاهای مختلف تنظیم می‌کند و آن را در جریان «تدریج» قرار می‌دهد. تفاوت هواهای منزل‌های گوناگون همچنان بدون راه چاره می‌ماند. یعنی مسافر در هر حال حتی با رعایت پیام حدیث فوق باز در شرایط جسمی و روانی ویژه‌ای قرار دارد. حتی بر فرض اگر همان برنامه آب را در مورد هوا نیز با استفاده از کپسول عملی کند او آن خواص ویژه محیط وطن را نخواهد یافت. پس باید به این حقیقت و واقعیت توجه کند و همین «توجه» و آگاهی او را به دقت و رعایت و حفاظت از تندرستی خویش وادار می‌کند که قصر نماز و ترک روزه نیز در این راستا قرار دارد.

قابل توجه ورزشکاران: گاهی ورزشکاری در وطن وزنه سنگین را به هوا بلند می‌کند اما در کشور دیگر هنگام مسابقه از بلند کردن همان وزنه بازمی‌ماند و بازنده می‌شود. شاید این موضوع علل و عوامل متعددی داشته باشد اما تردیدی نیست که یکی از عوامل آن تغییر آب و خاک و خواص محیط است. اگر رعایت پیام حدیث فوق برای سایر مسافران که هدف‌های دیگری از مسافرت دارند مشکل و مشقت آور باشد، برای ورزشکاران حرفه‌ای که هدف‌شان ورزش است و الزاماً باید جسم و روان‌شان سالم و قوی باشد، یک ضرورت و عدم رعایت آن، نقض غرض است.

روشن است که وزنه برداری فقط به عنوان مثال نام برده شد. ورزش‌های دیگر نیز بدون کوچکترین فرق، همینطور هستند. گرچه در این روزگار انواع میوه و مواد غذایی اکثر سرزمین‌ها در سرزمین‌های دیگر مصرف می‌شود و جسم و جان‌ها به غذاهای مختلف تقریباً عادت کرده‌اند.

حرکت و طی طریق در اوایل شب مکروه است

اگر بناست مسافر در شب طی طریق کند، بهتر است اواخر شب را برگزیند:
قال امیرالمومنین (ع): لا تسر فی اوّل اللیل، فانّ الله جعله سکناً و قدّره مقاماً لا ظغناً، فارح فیه بدنک و روح ظهرك، فاذا وقفت حين ينتطح السّحر او حين ینفجر الفجر فسر علی بركة الله: ^۱ امیرالمومنین (ع) فرمود: برای سفر در ساعت‌های آغازین شب حرکت نکن. زیرا خداوند (در برنامه آفرینش) اوایل شب را برای آرامش و سکون معین و مقرر کرده است نه برای تحرک. پس در اوایل شب در صدد راحتی بدنت باش و به کمرت استراحت و آرامش بده. پس آنگاه که شاخک‌های سحر نزدیک می‌شود یا طلوع‌های فجر فرا می‌رسد حرکت کن با برکت خداوند.
عن ابی عبدالله (ع) قال: کان امیرالمومنین (ع) اذا اراد سفراً ادخل: ^۲ امام صادق (ع) فرمود: هر وقت امیرالمومنین (ع) اراده سفر می‌کرد، در اواخر شب حرکت می‌کرد.
عن ابی عبدالله (ع) قال: قال لقمان لابنه:... و ایتاک و السیر فی اوّل اللیل و سر فی آخره: امام صادق (ع) فرمود: لقمان به پسرش می‌گفت: بپرهیز از سیر برای سفر در اول شب، و سیر کن در آخر شب.

وسائل کوچک و ریز اما لازم برای مسافرت:

و کان (رسول الله (ص)) لا یفارقة فی اسفاره قارورة الدّهن، والمکحلة، والمقراض، والمرأة، والمسواک، و المشط: ^۳ پیامبر اکرم (ص) در سفرهایش ۶ چیز را همیشه به همراه برمی‌داشت: جعبه روغن (روغنی که جهت طراوت و خوشبوئی به موی سر می‌زدند)، سرمه دان، قیچی، آئینه، مسواک و شانه.
و نیز: تكون معه الخیوط و الابرة، و المخصف، و السیور، فیخیط ثیابه، و یخصف نعله، و کان اذا استاک عرضاً: ^۴ همیشه نخ و سوزن، درفش و چرم دباغی شده به همراه برمی‌داشت. پارگی لباسش را با آن می‌دوخت، و کفشش را تعمیر می‌کرد. و هر وقت مسواک می‌زد به طور افقی مسواک می‌زد.

غذا و مسافرت:

عن الرضا (ع): انّ المسافر ینبغی له ان یتحرّز بالحرّ اذا سافر و هو ممتلیء من الطعام و لا خالی الجوف، و لیکن علی حدّ الاعتدال: ^۵ از امام رضا (ع): سزاوار است مسافر بوسیله گرما از خود حفاظت کند (شرایطی فراهم کند که احساس سرما نکند)، غذا خورده باشد و شکمش خالی نباشد و از جهت تغذیه در حال اعتدال باشد.

^۱ وسائل الشیعه: ابواب آداب سفر، باب ۱۰.

^۲ همان مرجع.

^۳ بحار، ج ۱۶، ص ۲۵۰.

^۴ همان مرجع.

^۵ بحار، ج ۶۲، ص ۳۲۵.

عن الباقر(ع)، قال لبعض شيعته و قد اراد سفرأ فقال له اوصني، فقال: لا تسيرن سيرا و انت حاف، ولا تنزلن عن دابتك ليلا الا و رجلاك في خف، و لا تبولن في نفق، و لا تذوقن بقله و لا تشمها حتى تعلم ماهي، و لا تشرب من سقاء حتى تعرف ما فيه، و لا تسيرن الا مع من تعرف، و احذر من لا تعرف: ^۱ یکی از آشنایان امام باقر(ع) عازم سفر بود. از امام خواست که توصیه‌هایی به او بکند، فرمود: بدون کفش راه نرو، از مرکب پیاده مشو (در شب) مگر پایت در کفش باشد، بر سوراخی بول نکن، هیچ گیاه سبزی را نجش و آن را استشمام نکن تا بدانی که آن چیست، از ظرفی ننوش تا بدانی مایع درون آن چیست، حرکت نکن مگر با کسی که او را می‌شناسی و دوری گزین از کسی که نمی‌شناسی.

توضیح:

۱- برخی از فقرات توصیه شده در این حدیث، در برخی از سفرهای امروزی مورد ندارد. اما همه آنها در برخی از مسافرت‌های امروزی مورد دارند به ویژه برای کوهنوردان. کاوشگران در آثارهای باستانی، محققان اقلیم شناسی و «آمایش»، دست اندرکاران زیست شناسی و...

۲- مردم می‌گویند: این پزشکان وقتی که توصیه‌ها و رژیم‌های‌شان را می‌دهند، گمان می‌کنند مردم هیچ کاری غیر از رسیدگی به امور بدن ندارند. مهندسين ناظر ساختمان جان صاحب کار را به لب می‌رسانند، به ویژه آموزگاران و مدیران مدارس مرتب والدین را احضار می‌کنند، جلسه انجمن اولیا و مربیان تشکیل می‌دهند، طوری برای ولی کودک برنامه می‌ریزند که گوئی او کاری غیر از پرداختن به کودکانش ندارد. شهرداری نیز جای خود را دارد. دادگستری هم برای انتخاب وقت حق و تو دارد و... یک ایمنی نویس (مثل من) نیز گمان می‌کند مردم هیچ گرفتاری ندارند، این همه مسائل ریز و درشت را پشت سر هم توصیه می‌کند.

اما حقیقت این است که باید هم چنین باشد. زندگی این است، چه می‌توان کرد؟ این واقعیتی است برخاسته از ماهیت رابطه موجودی بنام «انسان» با طبیعت و اجتماع. اسلام نیز در مقام «تبیین» در هر زمینه‌ای که قدم گذاشته به طور گسترده و با عطف توجه به امور ریز و لطیف به تبیین پرداخته نکته‌ای را مجهول و یا ناگفته نگذاشته است. زیرا صرف «دانستن» یک شرف بزرگ و حیثیت والا برای انسان است. عده‌ای به برخی از مستحبات عمل می‌کنند و برخی دیگر به مستحبات دیگر. آن طور که «همه چیز را همگان دانند» در مورد مستحبات نیز «همه چیز را همگان عمل کنند». اما به موارد «وجوب ایمنی» باید به عنوان تکلیف واجب عمل شود.

^۱ بحار، ج ۷۸، ص ۱۸۹.